



عین الحیوة

از

محمد باقر

۱۰۰ ورق

عن الحياة

PER
MSS
25701
MCH
M110

صلوات الله عليهم اجمعين ولعنة الله على اعدائهم ابد الابدين مستعمل فبوض
از محمد باقر ابن محمد تقی عفی الله عن جرائمها بموقف عرض برادران ایمانی و درویشان و حلاج و سید
که چون حکیم علیم نفوس بشر بر او وفق حکمت کاسد و مصلحت بشامله بعوایق غفلات و علا^ت
شبهات مبتلا گردانیده حیرت عندی بواد ی بخبری و جهالت و مل هوشتان شویابی و ضلالت
از و اعظ حسن و نصایح جمیله چاره نیست که شاید از خواب غفلت بیدار و از مسق حیرت
هشیار گردند لاجرم حکیم علی الاطلاق کلام معجز نظام خویش بر اینصاح شافیه و امثال و حکم و ا^{فیه}
مشهور گردانیده و بدشوایان راه دین و سرهما یان مسالك یقین را بیان شمه کرده و فرموده کما قال الله
تعالى و ادع الى سبيل ربك يا حكيمة و الموعظة الحسنه و جاد لهم بالتي هي احسن و در کلام هذا جبر
بارفت رسالت بناهی و اهل بیت اکر ام او صلوات الله عليهم اجمعین خطب و مواعظ و وصایا
فوق حد و احصا و از شد و اکثر طالبان هدایت باعتبار عدم انش بلغت عرب از فواید و منافع
الکلام و ضلالت این به بضاعت انبجواطر رسیده که وصیتی که حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله برگزیده اصحاب و زبده اتباع خود ابوذر غفاری رضوان الله علیه فرمود اند چون کلام
ترین اخبار نیست که در این باب از یتابع و جی و اطام ماثور گردیده و بر اکثر مکارم اخلاق حسنه
و محاسن اوصاف جمیله اشمال دارد ترجمه غایم و مفید بن یکس عبادات و حسن استیجارات نکرد
بعبارة تقرب بفهم مضامین آنرا ابرادکم و انجو محتاج بتفسیر و تبيين باشد و اشکال آن مختص
در عدم فهم لغت نباشد بروجیه ایجاز متوجه حل آن بشوم تا کافه مؤمنان و عاقله شیعیان را از این
منايه سبحانی و عاید زبانی بهر فاضل و نصیب کامل بوده باشد و چون از فضل شامل سبحانی
امید و ارم که موجب حیفه قلوب ارواح مرده دلائل سراسر غرور کرد و انرا بعین الحق و مستمر
کرد انید ملامت از ناظران در این رساله انکه چون در خور استعداده نافع صوابین حدیم الاستطاعه
بقلم آمده و بدیدک عیب جوئی نظر نمایند و در حیوة و نبات این تبت و نکار را بدعی خیر اعلی
فرمایند و حسبن الله و نعم الوکیل مقدمه در ذکر بعضی از فضایل و احوالات حضرت رسول الله ص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَهُوَ شَاقِقُ بَارِكَاهِ جَلَالِ كِبَرِ بَابِ حِكْمِي كَرَامَةِ الْوِجَاحِ أَرْوَاحِ قَابِلَةِ نَوْعِ بَشَرٍ رَاكِدِ مَظْهَرِ
عَرَائِبِ صَنَعِ قَضَائِهِ قَدَرِ اسْتِصْقَالِ مَوَاطِنِ لَذَائِهِ وَحِكْمَتِهَايَ بِي نَظَائِرِ جَلَالِ دَادِهِ عَاكِسِ بَذَائِرِ
صِفَاتِ كَمَالِ وَجْهِهِ كَشَائِ نَعْوِ جَلَالِ خَوَاشِشِ كِرْدَانِ وَجْهِهِ حَقَائِقِ أَرْوَاحِ لِسَانِ مَعْجَرِ
بَيَانِ أَنْبِيَاءِ وَاصْفِيَاءِ بِسَاتِنِ قُلُوبِ صَافِيَةٍ وَمُزَارِعِ صُلُودِ زَاكِيَةٍ أَرْبَابِ فُطُتِ وَزَكَاتِ
جَارِي سَالِحَةِ الْوَانِ رِيَّاحِينَ مَحَبَّتِ وَأَنْوَاعِ كَلَامِي مَعْرِفَةِ دَعَائِدِ وَصَلَوَاتِ نَامُحَدِّدِ
بِرَزْدِ عَالَمِ وَجُودِ وَصَاحِبِ مَقَامِ مَجُودِ وَبَاعِثِ إِيجَادِ سَبْعِ طَبَاقِ وَنَقَمِ صَحِيفَةِ مَكَارِمِ إِخْلَاقِ
مَقْدَسِ جَنَابِي كَرَامَتِ خِرَازِنِ قَبْضِ أَيْدِي بَشَرِيَّةِ شَرِيفِ أَنْتَ لَعَلِّي خَلْقِ عَظِيمِ سِرَافِرِ اسْتِوَاثِ
نَوَازِي كَرَامَتِ وَفُورِ شَفَقَتِ وَمَرَحَتِ بِنَعْمَتِ خَرِصِ عَلَيْكُمْ يَا مُؤْمِنِينَ رَوْفُ رَحِيمِ مِمَّاذَا
أَعْنَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَفَخْرِ الْعَالَمِينَ وَشَفِيعِ الْمَذْنُبِينَ وَرَحْمَةِ اللَّهِ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ
مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَدُرُودَ نَامُحَدِّدِ بَرَالِ أَطْهَارِ وَالِدِ الْأَخْيَارِ أَوْ
كَبِيرِ نَوَّالِي بِشَانِ قَنَادِيلِ دِلْهَائِ مَحَبَّتَانِ رُوشَنِي نَجْشِ زَمِينِ وَاسْمَا كَرِيمِ وَازِ
خَوَاشِشِ مَحَبَّتِ شَائِمِ قَضَائِ سَيَاهُ فِي دُجُوهَرِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ صَبِيحِ يَقِينِ وَ
إِيمَانِ أَرْجِيئِ شَيْعَانَةِ بَدَنِ خُصُوصًا سَيِّدِ أَوْصِيَاءِ وَآمَامِ اتَّقِيَاءِ وَفَرِيدِ رُسُلِ رُوحِ أَوْحَامِ
سَرَادِقِ تَوَكُّفِ الْخَطَا عِبَادِ مَدِينَةِ عِلْمِ وَلَكِنْ سَفِينَةِ عِلْمِ أَعْنَى وَلِيِّ اللَّهِ الْمُرْتَضَى وَسَيِّفِ اللَّهِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَرَبِّهِ وَبِالْمُسْلِمِينَ أَسَدِ اللَّهِ الْغَالِبِ وَشَهَابِ الشَّاقِبِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلِيِّ بْنِ

وزیرین بر نداشته کسی را که راست کوتر از ابوذر باشد و این عبد البر که که عالم علمای اهل سنت است
در کتاب استیعاب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ابوذر در میان امت
من بر نهد عیسی بن مریم است و بر روایت دیگر شبیه عیسی بن مریم است و زهد روایت نموده
که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که ابوذر علی چند ضبط کرد که مردمان از محل آن عاجز بودند
و گاهی بر آن زد که هیچ از آن بیرون نیامد و این بابویه علیه الرحمه میبند مقبر از حضرت صادق
روایت کرده که روزی ابوذر رحمه الله علیه بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گذشت و جبرئیل
بصورت دجته کلای در خدمت حضرت تجلوت نشسته بود و سخن در میار داشت ابوذر کان
کرد که دجته کلای است با حضرت خوف نهایی دارد گذشت جبرئیل گفت ای عباد الله ابوذر بر ماها
گذشت و سلام نکر و آن سلام میکر و ما او را جواب سلام می گفتیم بدیستی که او را دعا می عست کرد
بیان اهل اسما آنها معروفست چون شرح نیام از وی سوال نمای چون جبرئیل رفت ابوذر پیامد
حضرت فرمود که ای ابوذر جواب سلام نکر دی ابوذر گفت که چنین یافتیم که دجته کلای نزد تو بود و
برای امری او را تجلوت طلبیده خواهی استم که کلام شما قطع نیام حضرت فرمود که جبرئیل بود و چنین
گفت ابوذر بسیار نام شد حضرت فرمود که چه دعاست که خدا را باری میخوانی که جبرئیل خبر داد
که در اسما آنها معروفست گفت بر دعا میخوانم **اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ الْاِیْمَانَ بِکَ وَالتَّصَدِیْقَ بِبَیِّنَاتِکَ**
وَالْحَافِیَةِ مِنْ جَمِیعِ الْبَلَاءِ وَالتَّفِکْرَ عَلَی الْعَاقِبَةِ وَالتَّقَوَّی عَنْ شَرِّ الدَّائِسِ وَ روایت کرد آن حضرت امام جانا
از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و آله که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نبشت
مشتاقت بسوی یاعلی و بسوی عمار و سلمان و ابوذر و مقداد و سبند مقبر از حضرت روایت کرده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که ابوذر صدیق این امت است و سبند مقبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت که ولایت محبت جمیع از مؤمنان که بعد از حضرت رسالت
برین حق مانند و تغیر و تبدیل امام حق و احکام دین نکر و نه و نیست مثل سلمان فادعی و ابوذر
غفاری و مقداد بن اسود کندی و عمار بن یاسر و جابر بن عبد الله انصاری و خدیجه بن الیمان و ابوالمخنف

ابو ذر کشته است و سب و اسم او یقوا اصح چند بن چهاره است و اصل او عرب بود از قبیله بنی غفایره
و اخبار از اخبار خاصه و علفه مستفسار میشود داشت که بعد از رشتن عصومین عدد در میان کسی
بجلالت قدر شان سلمان فارسی و ابو ذر و مقداد بن الاسود الکندی بود و از بعضی اخبار طاهر
میشود که سلمان بر او ترجیح دارد و ابو ذر و مقداد و احادیث بسیار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم نقل
شده است که جمیع صحابه بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرتد شده اند و از دین پر کشته
اند مگر نفر سلمان و ابو ذر و مقداد که ایشان را هیچ تر لژی و شکی در خاطر هم نرسیده و قلبی از میان
و قلبی از میان صحابه بر کشته و با حضرت امیر المؤمنین ع بیعت کرده اند و باقی بگفته اند
از حضرت صادق صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین ع به سلمان گفت که یا سلمان برو و بخانه فاطمه
و بگو که تحفه از تحفه های بهشت که در برای او حق سبحان تعالی فرستاده بنوع عطا فرماید سلمان چون
پرسیده آمد دید سر سبدی در حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گذاشته گفت ای دختر رسول
تحفه بمن کرامت کن حضرت فرمود که این سر سبد را به خود و پدر از بهشت برای من آورده اند اسم
ایشان ابوسیدم یکی از ایشان گفت که من سلمی نام دارم خدا را از جهت سلمان خلق کرده و دیگری گفت
که من ذریه نام دارم خدا مرا جهت ابو ذر خلق کرده و سیوم گفت من مقداد نام دارم خدا مرا برای مقداد
خلق کرده سلمان گفت که حضرت فاطمه قدری از آن تحفه کرامت فرمود و بر هر قومی که میکشد شتم از بوی
خوش آن متحج میشدند امام موسی کاظم صلوات الله علیه مرویست که در روز قیامت
منادی از جانب رب العزت ندا کند که گجایند جواری و مخلصان محمد بن عبد الله که بر طریق آن
حضرت مستقیم بودند و پیمان آن حضرت را شکستند پس بر خیزد سلمان و ابو ذر و مقداد
او حضرت صادق صلوات الله علیه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم
فرمودند که خدا امر کرده است بدو سنی چهار کس صحابه گفتند یا رسول الله کیستند
جماعت فرمودند که علی ابیطالب و مقداد و سلمان و ابو ذر در کتب شیعه و سنی
مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که آسمان سحاب نکرده بر کسی

شماره پنجم که چگونه بود مسلمان شدن سلمان و ابوذر را شخص گفت که کیفیت اسلام سلمان را بعد از
مراجه ده کیفیت ابوذر خطا کرد که هر دو را از حضرت پیسید پس فرمود که بدستی که ابوذر
در بطن مکه محلیست در یک منزلی مکه معظمه کوفسندگان خود را چو میفرمود که یکی از جانب راست
کوفسندگان او شد عصای خود را برانداخت پس از جانب چپ متوجه شد ابوذر عصای بروی خوا
نمود گفت من کرک از تو چیست تو بدتر ندیده ام آنک که با عجمان حضرت رسالت پناهی صلی الله
سبحن الله و گفت والله که اهل مکه از من بدتر ندیدند خداوند عالم بسوی ایشان پیغمبری فرستاده
او را بدو روح نسبت میدهند و نسبت با دشنام میکوبند ابوذر چون سخن شنید بنزد خود
گفت که توشه و مطهر و عصای مرا بیاور پس اینها را بر گرفته و بیای خود بجانب مکه روان شد
که تا خبری که از کرک شنید معلوم نماید و طی مسافت نموده در ساعتی بسیار گرم داخل مکه شد
و تعب بسیار کشید و دو تشنگی برای غالب کردیده نزد چاه زمزم آمده و دلوئی از آن آب برای
خود کشید چون نظر کرد دید که آن دلو پر از شیر است در دل او افتاد که این گواه آن جنی است
که کرک مرا بان جنی داده و این بن از معجزات آن پیغمبر است پس بیاشامید و بکار مسجد آمد دید
جماعتی از قریش بر روی یکدیگر بنشینسته اند بنزد ایشان بدشت دید که ایشان را سراج حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله میکوبند بخوبی که کرک او را جنی داده بود و پیوسته در این کار بودند تا آخر
روز تا که حضرت ابوطالب بیامد چون نظر ایشان بر او افتاد یکدیگر گفتند که خاموش شوید
که عمویش اند پس زبان از مذمت آن حضرت کوتاه کردند و چون ابوطالب بیامد با او مشغول سخن
گفتن شدند تا آخر روز ابوذر گفت که چون ابوطالب از نزد ایشان برخاست من از پی او روان
شدم رو بجانب من کرد و گفت حاجت خود را بگو گفتم بطلب پیغمبری آمده ام که میان شما پیوسته
شد است گفت با او چه کار داری گفتم میخواهم با او ایمان آورم و آنچه فرماید براسی و اقرار نمایم و خود
منقاد او گردانم و آنچه فرماید او را اطاعت کنم گفت البته چنین خواهی کرد گفتم بل گفت فردا اینوقت نزد
منای که ترا باور سامن من شب در مسجد برو تا در دم و چون روز شد در میان کفار بنشینم و ایشان

بنی آدم و سهل بن حنیف و ابویوب انصاری و عبدالله بن الصامت و عباده بن الصامت
و حذیمه بن ثابت و الشهادتین و ابوسعید خدری و امثال ایشان و در حدیث دیگر مثل
این از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که ابوذر و حقوق چندان گریست که چشم او از زده شدن پاره گشتند که دعا کن که خدا
چشم ترا شفا بخشد گفت مرا چندان غم آن نیست گفتند چه غمت است که ترا از چشم خود بچربی کرده
گفت دو چینی عظیم که در پیش دارم که بهشت و دوزخ است و این بابویه از عبدالله بن عباس روایت
کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسجد قبا نشستند و جمعی از صحابه در خدمت
الحضرت بودند فرمود که اول کسی که از این در در آید در این ساعت آن شخص اهل بهشت خواهد
بود چون این را شنیدند جمعی درخواست کردند که شاید مبادرت بدخول نمایند پس حضرت فرمود که
جماعتی را داخل شوند هر یک به دیگری سبقت گیرند هر یک در میان ایشان اشاره
دهد به بیرون رفتن از ماه و از اهل بهشت است پس بودند بان جماعت داخل شد حضرت
ایشان گفت که مادر کدام ماهیم از ماههای دوجی ابوذر گفت که از این ماه رفت یا رسول الله
حضرت فرمود که من میگویم و یکی میخواست که صحابه بدانند که تو از اهل بهشتی و چگونه چنین
نباشی و حال آنکه ترا از حرم من بسبب محبت اهل بیت من و دوستی ایشان بیرون خواهند
کرد پس تنها در غربت زنده گاین خواهی کرد و در تنهایی خواهی مرد و جمعی از اهل عراق سعادت
بیمه و رفتن تو خواهند یافت انجمت ~~در~~ ذیقان خواهند بود در بهشتی که خدا
پر هیزگار از او عده فرموده و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که فرمود که ایمان ده پایه دارد مانند بنی دبان که بان بالا روند و سلمان در پایه دهم است و ابوذر
در پایه نهم و مقداد در پایه هشتم و بدانکه در کیفیت اسلام ابوذر در طرق عامه احادیث مختلفه
واقع شده و ذکر آنها موجب تطویل میشود و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله علیه با سند معتبر
از امام جعفر صادق صلوات علیه روایت کرده است که حضرت شخصی از صحابه خود فرمود که میخواهی

تو چگونہ بود گفت کہ والله کہ اگر دیگری می پرسید غیبتکم ولیکن اطاعت فرمان تو لازم است
من مودی بودم از اهل شیراز و از دهقان زاده ها و بزرگان ایشان بودم و پدر و مادرم
بسیار عزیز و گرامی داشتند و روز عیدی باید رم بعید گاه میرفتم بصومعه رسیدم کہ کسی
در آن صومعه با و از بلند ندا میکرد کہ اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا
حبیب الله پس جوان این ندا شنیدم محبت محمد در گوشت و خون من جا کرد و از عشق آن حضرت
خوردن و آشامیدن بر من گوارا بنی و مادرم گفت کہ امروز چرا آفتاب اسجد و نگری و پیوستگی
من با کرم و چندان مضایقه مفری دم کہ اوساکت شد پس چون بخانه برگشتم نامہ دیدم بر سقف
خانه او بچته بود بہادر خود گفت کہ این چہ نامہ است مادرم گفت کہ چون از عید کا برگشتم این نامہ را
چنین او بچته دیدم بنزدیک آن نامہ نروی کہ پدر ترا میکشد من بچان در حیرت بودم و انتظار
بر دم ناشب شد و مادرم و پدرم در خواب شدند بر خواستم و نامہ را بر کوفتم و بخواندم نوشته بود
کہ بسم الله الرحمن الرحیم این عهد و پیمانست از خدا بحضرت آدم کہ از نسل او پیغمبری بہر
عہد نام کہ او نماید مردم را با اخلاق کویہ و صفات پسندیدہ و نیک و منع نماید مردم را از پرستیدن
غیر خدا و عبادت بنان ای روز بہر تو و حتی عیسای پس ایمان بیاور و محو سید و کبی برانگ کن
پس چون این را بخواندم بپوشش شدم و عشق آنحضرت زیاد شد و چون پدر و مادرم بر این
حال مطلع گردیدند مرا گرفتند و در چاه عمیقی محبوس ساختند و گفتند اگر ازین امر بگریزی
تا بکشیم گفتیم با ایشان کہ لطف خواهید بکنید بخت محمد اند سینہ من ہرگز پرورن نخواهد رفت
سلمان گفت کہ من پیش آنخواندن نامہ عربی را نمیدانستم و از آن روز عربی را با الہام الہی اتم
پس مدتی در آن چاہ ماندم و ہر روز یک کودہ نان کوچک در آن چاہ برای من فرو میفرستادند
و چون حبس و زندان بسیار بطول انجامید دست را سمان بلند کردم و گفتم تو محمد و وصی او علی بن
ابی طالب را محبوب من گردانیدی پس بحق و حینہ و در جہ آنحضرت کہ فرج تو از نزدیک و گویان
و موارا حلت بخش از این محنت پس شیخی بنزد من آمد جامہای سفید در برد و گفت بر چنانی

زبان مبارک فرمودند بر سوال روز گذشته و چون ابو طالب پیامد زبان ازان قول ناشایسته برد
 و آن شوق شدند بعضی و چون از تن ایشان بخواست از پی او روان شدم و باز سوال
 و گذشته را عاده فرمود من همان جواب گفتم و ناکید فرمود که البته آنچه میکنی خواهی کرد گفتم
 بی پس مرا با خود بر رنجانه که در اینجا حضرت حمزه بود و سلام کردم و از حاجت پرسید همان جواب
 گفتم گفت کوهی میدی که خدا یکست و محمد فرستاده است گفتم اشهدان لا اله الا الله وان محمد
 رسول الله پس حمزه مرا با خود بر رنجانه که حضرت جعفر طیار در اینجا بود سلام کردم و نشستیم و از
 حواله مطلب گفتم و همان جواب گفتم و تکلیف شهادتین کرد بر زبان راندم پس جعفر بر دمر رنجانه
 که حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه در اینجا بود و بعد از سوال و امر بهما
 آنحضرت موافقانه بردند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله تشریف داشتند سلام
 کردم و نشستیم و از جهت من سوال نمودند که شهادتین تلقین فرمودند و چون شهادتین
 گفتم فرمودند که این ابو ذر بجانب وطن خود بر و که تارفتن تو پسر عقی از تو فوت شده خواهد
 بود که بقصر از قمار رفتی نداشته باشد مال او را یکی دین داهل و عیال خود باش تا امر بنیت ماطا
 کرد و از حقین دایم چون ابو ذر بوطن خویش باز آمد پسر عقی فوت شده بود مال او را بصرحت
 داد و در کتاف خود تا هنکاهی که حضرت هجره بمیدینه فرمود و امر اسلام رواج گرفت و در مدینه
 بخدمت حضرت مشرف شد حضرت صادق فرمود که این بود خبی سلطان شدن ابو ذر
 و من سلام سلطان را که شنیدم انجمن پیشمان شد از اظهار دانستن اسلام سلمان و استماع
 که این بنی امیه حضرت نفرو و لیکن این بابویه علیه الرحمه پسند مقبر از حضرت موسی بن
 جعفر بن سلیمان علیه السلام روایت نموده که شخصی از آن حضرت سوال نمود از سبب اسلام سلمان
 فارسی بجهت رفته علیه آنحضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم صلوات الله علیه که روی
 حضرت امیر المومنین و سلمان را ابو ذر و جاعقی از قریش نزد قبیله رسول جمع بودند آن سلمان
 پرسید که یا اباعبید الله چه خبر است از او که اسلام را از اول کار خود خبر میدی که اسلام

من با کرم باز تکلیف کردند کفتم من مردی باینم و دیوانیان گوشت تناول نمیکنند و چندان زدند
که نزدیک شد که مرا بکشند یکی از ایشان گفت که دست از او بردارید تا وقت شراب شوق و اگر شراب
نخورد و دریا بکشیم چون شراب پیاورند مرا تکلیف کردند کفتم من راهب و از اهل دیوم و شراب
خوردن شیوه مانیت چون این بگفتم در من او نیفتد و غم گشتن من کردند ایشان کفتم این
مرا میند و مکشید که من اقرا به بندگی شما میگویم و خود را به بندگی یکی از ایشان ^{در آوردم} پیاورد و بعد
بهوری به سبیل و هم بفروخت و بهودی از قصه من سوال کرد قصه خود باز گفتم و گفتم
کناهی بجز این ندارم که دوست دارم و وضعی ایتم بهوری گفت من نیز ترا و محمد را هر دو دشمن
میدارم و مرا از خانه پیرون آورد و در در خانه اش یک بسیار ریخته بود گفت و الله ای روز
اگر صبح شود و تمام این یکبار از اینجا بدین پیرونده باینی ترا بکنم من تمام شب تعب کشیدم و چون
عالم نشدم دست با سنان برداشتم و گفتم ای پروردگار تو محبت محمد و وصی او را در دل من
چاراده پس بحق درجه و منزلت آنحضرت که فرج مرا نزد یک گردان و مرا از این تعب راحت بخش
چون این بگفتم قادر متعال بادی برانگیخت که تمام یکبار ایماکی که بهوری گفته بود برد چون
صبح بهودی ^{شد} پیامد و الحال را مشاهده نمود گفت تو ساحر و جادوگر و من چاره کار تو نمیدانم
تا این شهر پیرون بسیار کرد که مباد ایشامت تو این شهر خراب شود پس مرا از آن شهر پیرون
آورد و بزین سلیمه بفروخت و آن زن مرا بسیار دوست داشت و باغی داشت گفت این باغ بحق
تعلق دارد خواهی میوه آنرا تناول نما خواهی بخش و خواهی تصدق کن پس رفتی و دان حال
ماندم روزی در آن باغ بودم هفت نفر مشاهده نمودم که می آیند و بر سر ایشان سایه انداخته
گفتم و الله که ایشان همه به غیر نیستند و لیکن در میان ایشان پیغمبر هست پس پیامند تا باغ داخل
شدند چون مشاهده کردم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود با حضرت امیرالمومنین و حمزه بن
عبدالمطلب و زید بن حارثه و عقیل بن ابی طالب و ابوزر عوفاری و مقداد بن خویلهای زبون را
تینا میفرمودند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ایشان میگفت که بجزای زبون قناعت

و دست بر گرفت و نزد صومعه او در و من گفتم اشهدان لا اله الا الله وان عیسی روح الله وان
محمد بن عبد الله دیباختی سر از صومعه بیرون کرد و گفت تویی روز به گفتم بی موافق و بنزد خود
در دو سال تمام او را خدمت کردم و چون هنگام وفات او شد گفتم من این دار فانی را و دای
میکنم گفتم بلکه بنیای کفایت کسی را بکن ندارم که در مذهب حق بامن موافق باشد مگر راهی
که در این راه میباشد چون او را دریای سلام من با و برسان و لوحی بمن داد که با و برسان
و به عالم بقای احوال نمود من او را غسل دادم و کفن کردم و دفن کردم و لوحی بر گفتم و نجای
انطلیک روحان شدم و چون بازطایکه رسیدم بیای صومعه را راهب اندم و گفتم اشهد
ان لا اله الا الله وان عیسی روح الله وان محمد بن عبد الله بنی راهب از دبر خود فرو نکلیست
و گفتم تویی روز به گفتم بلکه گفت بیالایا بنزد او رفتم و دو سال دیگر او را خدمت کردم و چون
هنگام رحلت او شد بنی وفات خود بمن گفت من گفتم مگر ای که میگذاری گفت کسی بکن ندارد
که در مذهب حق بامن موافق باشد مگر راهی که در شهر اسکندریه است پس چیدن با و برسی
سلام من با و برسان و از لوح با و بسیار چون وفات کرد او را تفصیل و تکفین و دفن کردم و
لوح را بر گفتم و شهر اسکندریه دیدم و نزد صومعه راهب اندم و شهادت بر خواندم راهب
سوال نمود که تویی روز به گفتم بلکه سر از صومعه بیرون نمود و دو سال او را خدمت کردم تا هنگام وفات
او شد گفتم بلکه بنیای کفایت کسی را بکن ندارم که در مذهب حق بامن موافق باشد و محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب نزدیک شده است که عالم را بنور وجود خود و منور گرداند بدو و حضرت را
نما و چون بشرف ملازمت حضرت رسیدم سلام من با و عرض کن و این لوح را بدو و بسیار چون
از غسل و کفن و دفن او فارغ شدم لوح را بر گفتم و بیرون اندم و با جمعی رفیق شدم و با ایشان
گفتم که شما من کفیلان و اب من بشوید و من شما را خدمت کنم در این سفر قبول کردند و چون
هنگام طعام خوردن ایشان شد بنیت کفار قریش گوشتندی با و خوردند و خندان چوب
برآوردند که برآورد و پاره ای که کردند و پاره بریان کردند و من تکلیف خود را در نمودن چون عینه

آنچه در آن تو من گفتم که یکروز خدست آن سرور نزد من بختی است از تو و آنچه داری پس حضرت
سرا از او فرمود و سلمان نام نهاد و علی بن ابراهیم علیه الرحمة روایت کرده که در جنگ بنوک ابوذر
سه روز در عقب ماند بجهت آنکه شتر و الاغ و ناتوان بود پس چون دانست که شتر بقافله نرسید
شتر را در راه بگذاشت و رخت خود را بر پشت بست و پیاده متوجه شد پس چون روز بگذشت
و انساب گویم شد نظر مسلمانان بر وی افتاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابوذر را
که می آید نشسته است آب زود بوی رسانند آب باورسانند تناول نمود و بخدمت حضرت
نشافت و مطهر پر از آب در دست می بود حضرت فرمود که ای ابوذر تو که آب و شتر
پوشیده ماند بوری گفت یا رسول الله بنکی رسیدم بر او آب باران جمع شده بود چون چشیدم
شیرین رسید بود با خود گفتم و فرار کردم که تا حبیب من رسول الله این آب بخورد من بخورم حضرت
فرمود که این ابوذر خدا را رحم کند تو تنها و غریب زبده کافران خواهی کرد و تنها خدا را میزد و تنها
بمورد خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و جمعی از اهل عراق بنو سعاد شدند خواهند
که در غنای حاصل و تکفین تو خواهند شد و ارباب سیر معتد به نفل کرده اند که ابوذر در زمان عمر
و آنست شام رفت و در آنجا بود تا زمان خلافت عثمان علیه الفداء چون قبایح اعمال عثمان
پس بر او رسید خصوصاً افتراهاست و ضرب عمار زبان طعن بر عثمان بکناد و عثمان را اشکارا
طعن می نمود و قبایح اعمال او را بیان می نمود و چون از معاویه لعنه الله اعمال شنیع مشاهده
می نمود او را توبیخ و سرزنش می نمود و مردم را بولایت خلیفه بحق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مستحب می نمود و مناقب آنحضرت را با اهل شام می شمرد و بسیاری از ایشان را بتشیع مایل گردانید
چنین مشهور است که شیعیانی که در شام و حجاز و کوفه هستند اند بیکت ابوذر راست
هستی و حقیقت این را عثمان نوشت و اعلام نمود که اگر چند روز بگذرد و این ولایت بماند مردم
باین ولایت را از تو منحرف سازد عثمان در جواب نوشت که چون نامه من بتو رسید التماس باید که ابوذر
بمسکری در شت رو نشاند و این سخن با او فرستی که آن مرکب را شب و روز براند تا خراب بر او

نماید و میوه باغ باضایع بکنند من بنزد مالک خود اندم یک طبق از خرمای باغ بمن به بخش گفت ترا رخصت
شش طبق دارم بیامدم و طبقی از رطب بر گرفتم و در خاطر خود گذاریندم که اگر در میان ایشان
پیغمبر هست از خرمای تصدق تناول نمی نماید و هدیه را تناول مینماید پس طبق را نزد ایشان آوردم
و گفتم ای خرمای تصدقست حضرت رسول و ائمه و امیر المؤمنین و حمزه و عقیل چون از پی هاشم بودند
و صدقه بر ایشان حرامست تناول نمودند و آن سه نفر دیگری بخوردند و مشغول شدند بخاطر خود
گذاریندم که این باغ علامت از علامات پیغمبر اخرا الزمان که در کتب خوانده ام پس بر فتم و رخصت
یک طبق دیگری از آن طلبیدم آن رخصت شش طبق داد پس یک طبق دیگری رطب نزد ایشان حاضر
ساختم و گفتم این هدیه است حضرت رسول صلوات الله علیه و آله و دست دراز کرد و گفت به همراه
ارتمن از تخم هکلی تناول نمایند پس هکلی تناول نمودند و در خاطر خود گذاریندم که این نیز یک علامت
دیگری است و من مضطرب بر گزیدم حضرت میکشتم و در عقب حضرت می نگریدم حضرت بجانب
من التفات نمودند و فرمودند که مهربانوت را طلب میکنی گفتم بی روش مبارک خود را کشوند
دیدم که مهربانوت که در میان دو کتف حضرت نفش گرفته و سویی چند بر آن دست برد می افتادم
و قدم مبارکش را بوسه دادم فرمود که این روز به روز و خاقون خود بگویند بن عبدالله و بگویند که
این غلام را بیا بفروش چون از ای مسالت نمودم گفت بگو او را نفش و ششم یکی چهار صد درخت خرما
که در ویست درخت آن خرمای زرد باشد و دوایست درخت خرمای سرخ چون بحضرت عمر خو
نمودم که چند بسیار بر آن است آنچه او طلبید است پس گفت که اعلی و انهای خرمای را جمع کن پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را بردند و در میان خود و میسر و امیر المؤمنین اب میسر و چون دانند و بیم را بکشند
دانه اول سبز باشد و پنجمین تا هفتمی که فارغ شدند همه درختان کامل شده بمیوه آمده بود
پس حضرت بنعام داد که پسران خود را بکمی و غلام را بسیار چون زن درختان را بدید گفت
وایت که نفش و ششم تا هفتم درختان خرمای زرد نباشد در آن حال چوبی بل نازل شد و پال خود را بر
درختان نهاد همه خرمای زرد شدند پس آن زن بمن گفت که والله که یکی از این درختان نزد من است

میکند ایشانرا بظلم و ستم از خانه های و شهرهای خود و قبول نمودن بدین عهد و پیمان احوال آنکه
میدانند یعنی را و گواهی میدهند بر حقیقت این پس شما آن که دهید که پیمان را شکستید بکشید
کسان خود را و پیرون میکنید و هیر از خانه های خود و شهرهای خود و یاری یکدیگر میکنید
در پیرون کردن ایشان بتعدی و ستم و اگر آیند نزد شما اسیران که در دست دشمن افتاده اند
باز می خرید اسیران را و بر شما حرام است پیرون کردن ایشان و فدی که میدهند خوب است یا میگوید
پیاده از احکام کتاب خدا که فدی را سیر دادنت و کافی بشود بعضی دیگر که آن حریت کشنی
و پیرون کردن است پس نیست مکافات آنکه چنین تا فرای گذار شما که خودی و حیوانی
و بنا و در روز قیامت باز گردند بخت نین عذابها که آتش جهنم است و خدا شافل نیست از آنچه
میکند ایشان و علی بن ابراهیم ذکر کرده است که این ابات در باب ای زرد عثمان نازل شده
باین سبب که چون ابو زرد در مدینه داخل شد علیل و بیمار تکه بر عصائی داده بنزد عثمان آمد و در
الوقت صد هزار درهم از مال مسلمانان اطراف آورد و بودند و نزد آن ملعون جمع بود و
مسلمانان اصحاب او بر گردانشته نظر بر آن مال داشتند که بر ایشان قسمت نماید ابو زرد بقتان
گفت که این چه مالست گفت صد هزار درهم است که از بعضی نواحی برای من او داده اند و اشتهار
میدم که مثل این بیارند و بانی ضم نمایم و آنچه خواهم بکنم و بخرم که خواهم بدهم ابو زرد گفت که ای عثمان صد
درهم پیشتر است یا چهار دینار گفت بیک صد هزار درهم ابو زرد گفت که بیاد داری که من و تو در وقت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتم و بیکر و مخزن بود با ما سخن گفت و چون
با ما بخدمت حضرت رفتم او را خندان یافتیم و گفتیم پادشاه و مادران ما فدای تو باد سبب چیست
که در این چنین معیوم بودی و امر و نه چون شادمانی فرمود که دی شب چهار دینار از مال مسلمانان
نزد من جمع شده بود و هنوز قسمت نشده بودم ترسیدم که مرا مرگ و درسد و آن نزد من بماند و امر
به مسلمانان قسمی نمودم و رفعت یافته خوشحال شدم عثمان بجانب کعبه اخبار نظر کرد و گفت
چه میگوئی در باب کسی که زکوة واجب ما خود را داده باشد یا بر دیگری لازم است و برایت و یکی

غالب شود و ذکر من و ذکر تو از خاطر فراموشی چون نام^{کرده} محبوبه رسیدا بوز در انجواند و او را
بر کوه های شتر در شفق و بر هنه بنشاند و مردی در شت عیف را با او همراه کرد و بوز در حمله الله
مردی دوازده بالا و لاغر بود و در آن وقت شب و پیری اتوی تمام در او کرده بود و موی سر
و روی او سفید شده بود و ضعیف و نحیف گشته بود و نیل شتر او را بقصد میراند و شتر
چهاران داشت از غایت سختی و ناخوشی که آن شتر میرفت را لهای ابوذر مجروح گشت و
او پنهان و کوفته و رنجور میزد و داخل شد چون او را بنوعی غمان آوردند و آن بصران دور
نکرست گفت هیچ چشم ندید از تو و روشن مباد حسیب ابوذر گفت پدر من مرا بخت بد
نام نهاد و مصطفی صلی الله علیه و آله مرا عبد الله نام نهاد غم من گفت تو دشوئی مسأله ایست
و از زبان مامیکویی که خدای تعالی در پیش است و ما تو انگریز آخر من کی این سخن گفته بودم
ابوذر گفت این کلمه بر زبان من نرفته است ولیکن گواهی میدهم که آنحضرت رسول صلی
علیه و آله شنیدم که او گفت که چون پسران اهل اعاص می نفوذ نمایند مال خدای تعالی
و سیاه دولت و اقبال خویش کنند و بنده کار خدا را چاکران خود و خدمتکاران خود
کروانند و در دین خدای تعالی خیانت کنند پس از آن خدای تعالی بنده کار خود را از اسناد
خلجی دهد و باز رها کند و علی بن ابراهیم علیه الرحمه این آیات گوید را تفسیر خود اینها نموده
وَإِذَا أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَافْعَلُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تَخْرُجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَبْتُمْ
وَأَنْتُمْ تَشِيدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقُولُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتَخْرُجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ
مِنْ دِيَارِهِمْ نَظَاهِرُونَ عَلَيْكُمْ لِأَنْتُمْ أَعْدَاؤُكُمْ وَإِنْ بَأْسُكُمْ كِبَارُكُمْ تَعَادَوْا
وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ بَعْضُ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَاغْنِ
مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ الْآخِزِي فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ تَرْجُونَ إِلَى اللَّهِ
الْعَذَابِ وَمَا لِلَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَلِيلٌ تَعْمَلُونَ كَهْتُمْ شَوْشَاءُ قَوْلُ أَكْثَرِ مُفْسِدِينَ ابْنَتِ كَرْدِ
وَتَنِي رَاكِهِمَانِ از شما پدران شما گفتیم که بزرگوار خود را خود یعنی خوشبختان و هم دینان خود را بزرگوار

حضرت پیامد عثمان گفت ای ابوالحسن به این پرسید و روح کوچه میگوید حضرت فرمود که پس گوی
ای عثمان و او را نیست مگر من شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق او فرموده که
آسمان سبز سایه نیفتد بر کسی و زمین تیره نباشد و سخن کویت را که راست است و ترازا بود باشد
چنین صحابه که حاضر بودند گفتند که والله که حضرت علی راست میگوید و ما این حدیث را از پیغمبر
شنیدیم پس ابوذر بگریست و گفت وای بر شما که گردن پرین مال دراز کرده اید و مرا بدو روح نیست
میدیدید و کان میپرسید که من دروغ بر پیغمبر می‌بندم پس ابوذر روی بآن منافقان کرد و گفت
که کی در شما بهتر است عثمان گفت که تراکان اینست که تو از ما چهری گفتی از روی که از
حبیب خود رسول خدا جدا شدیم تا حال همین جبهه را پوشیده ام و دین را بدین نفی و خدایم و شما
بدینها در دین پیغمبر احداث کردید و برای دنیا دین را خواب کردید و در مال خدا تصرفها را
بناحق کردید و خدا از شما سوال خواهد کرد و از من سوال نخواهد کرد و عثمان بحق رسول ترا سوگند
میدهم که از آنچه پرسیم جواب بگویی ابوذر گفت که قسم ندی هم بگویم عثمان گفت بگویی که کدام شهر را
دوستش میداری گفت شهر مکه که هم خدا و هم رسول است میخواهم که در اینجا خدا را عبادت کنم
تا مرا بگو در رسد گفت اینجا نفوسم و تو را نزد کرامتی نیست پس ابوذر ساکت شد عثمان گفت که
کدام شخص را دشمنش میداری گفت ربه که در حالت کفر در اینجا بودم عثمان گفت که ترا اینجا میفرستیم
ابوذر گفت که ای عثمان ترا از من سوال کردی و من راست گفتم و اکنون من سولی دارم تو نیز
راست بگو و مرا خبر ده که اگر شکری بجانب دشمن فرستی و مرا در میان آن شکری کافران با سویی
بگیرند و گویند که او را با ما نمیدیم ثالث مال خود را ندی خواهی داد گفت بل گفت اگر نصف مال ترا
خواهند میدی گفت بل گفت اگر بجزای من تمام مال ترا طلبند میدی گفت بل ابوذر گفت آنگاه
حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله و زنی من گفت که ای ابوذر چگونه باشد حال تو در روزی
که از تو پرسند بهترین بلاد را و تو کویتی مگر و قبول سکونت در اینجا ننمایند و بدترین شهرهای را از تو
پرسند تو کویتی ربه و ترا با آنجا فرستند گفتم یا رسول الله چنین زمانی خواهد بود فرمود که ای بحق

گفت که این کعبه چه خرج باشد اما میسر که بعضی از بیت المال را بمسلمانان دهد و بعضی دیگر را حفظ کند
که تا بمرور ایام بجز که مصلحت داند صرف نماید کعب گفت که اگر بگشت از طاعت و یک خشت از فقر و بسا
بر او چیزی لازم نیست ابو زرعه غفاری عصای خود را بر سر کعب زد و گفت ای یهودی زاده ترا چه
کار است که در لکاهم مسائلات غلط نمایی گفت خدا راست تر است از گفته تو خداوند عالم میفرماید
که الَّذِينَ يَكْفُرُونَ الذَّنْبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَفْقَهُوا حَقَّ سَبِّ اللَّهِ فَإِنَّهُمْ يُعَذِّبُ اللَّهُ بِهِنَّ
يَوْمَ يُخْرِجُنَا مِنْهَا فَيَقُولُ لِكُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ شَرْعًا فَأَعْمَدُوهُمْ وَخُذُوا مِنْهُمْ ثَمَنًا كَثِيرًا وَلَا تَصْلَحْ لَهُمْ
شَيْئًا فَمَا أَتَانَهُمْ مِنْهُمُ وَقَدْ خَرَجُوا فَيَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَرْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُوا فَيَقُولُ لِيَرْجِعُوا
وَنَقُولَ إِنَّهُمْ جُنُودٌ غَابِرَةٌ وَفِي ذَلِكَ لَأَذَانٌ لِقَوْمٍ يُدْعُونَ
نموده اند در انشور جنم سرخ کند پس داغ کنند بد و پشانی ایشانرا که در وقت دیدن قتل
جران زده اند و پهلوی های ایشانرا که از اهل فقر می ده اند و پشانی ایشانرا که بر روی ایشان
گذاشته اند و گویند با ایشان که اینست آن کعب که نهاده که بر دید پلای خود و کان نفع از آن
داشتید پس بچشید و بال آنچه دخیل میگردد از پلای خود و چون ابو ذر این را از آنجا بدید گفت
تو پیرو خوف شدی و عقل از تو نایل شد است اگر نه این بود که تو عجب رسول صلی الله علیه و آله
در یافته مرا بمنه ترا بیکشتم ابو زر گفت که دروغ میگوئی ای عثمان و قادر بر مثل من نیستی حبیب
رسول الله صلی الله علیه و آله مرا عرض داده که ای ابو زر ترا از دین بر نیگوید اند و غایتش که از دست
عقل من از او اینقدر رمانده است که بیک حدیث را نمود از خویشان تو آنحضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله را درم گفت چه حدیث است گفت ابو زر که میفرماید که آنحضرت فرمود که چون آل ابی العاص
بسی تن رسند مالهای خدا را با حق تصرف نمود و میان حق و بنیوت بکینند و قوا را باطل
تاویل نمایند و مردمان بر بندگی خود بکنند و فاسقان و ظالمان را آورند و در دکان اصابه
در بخار به و سازد باشند عثمان گفت این کرده بسیار عجم یک از شما این حدیث را از پیغمبر شنیده
ای از برای خوش اند او گفتند نشنیدیم عثمان گفت که حضرت علی بن ابی طالب را بگویند چون

جزعت و عافیت را بزودی طلب نمودن از ناامیدی جزع و ناامیدی را بگذار و برخدا توکل کن
و بگو چسبی الله نعم الوکیل پس حضرت امام حسن صلوات علیه فرمود که ای عم ای کوه بانو گرد
انچه میدانی و خداوند عالمیان برجمع امور و مطلع و شاهد است یاد و نیاز و پیاد و مفارقت دنیا از
از خاطر محو نما و سختیهای دنیا را بامید و احتیای عقبا برخواستن کن و بر بلاها صبر نما تا چون
پس بر ملاقات نمایی از تو خوشنود و راضی باشد پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه گفت ای عم
خداوند عالمیان فادرس است که بدل نماید این حالت شدت را بحالت رضا و خدا را بر وفق حکمت
و مصلحت هر روز تقدیری و کار بست این گروه دنیا را از تو منع کردند و تو دین خود را از
ایشان شع لیدی و تو چه بسیار بی نیازی از آنچه ایشان از تو منع کردند و ایشان چه محتاجند نا
توان ایشان منع نمودی بر تو باد بصیر که عده خیرات در شکبائی است و شکبائی انصاف کویچه
و جزع بگذار که نفی ندهد پس عمار گفت که ای ابوذر خدا بوحشت و شهادت مصلحت کند که ای باکتر
بوحشت انداخت و خدا برساند کسی را که ترا رسانیده و الله که مردم را از انداشت از گفتن سخن
حق مکرر میل بدینا و محبتان و الله که طاعت الهی باجماعت اهل بیت است و پادشاهی دنیا از آن
کسی است که بزود بر منصرف شود این گروه مردم را بسوی دنیا خواندند و مردم ایشان را اجابت نمودند
و دین خود را بایشان بخشیدند پس زیان کار دنیا و اخوت شدند و اینست خسار عظیم پس ابوذر
رضوان الله علیه در جواب ایشان گفت که بر شما باد سلام رحمت و برکت های الهی پدرم و مادرم و پدر
شمار و روه های شما باد که می بینم بدستی که هرگاه شما را می بینم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بخا
می آورم و مرا در بند کاردی و دلبستگی و اینی بغیر شما نیست و بودن من در مدینه بر عثمان گران آمد
چنانکه بودن در شام بر معاویه دشوار بود عثمان سوگند خورد که مرا از مدینه بشهری از شهرها
فرستد اندر درخواستم که مرا بکوفه فرستد ترسید که من مردم کوفه را برادرش بشناسم قبول نکرد
و قسم یاد کرد که مرا بجائی فرستد که در اینجا مرا می بینی نباشد و او از دوستی کوشش من ترسید و الله
که من غیر خداوند خود اینسی و مصالحی میخواهم چون خدا بامانت از شما بی پروایی ندارم او را و جمع

تغذائی که جان من در قبضه تصرفنا رست که این امر خواهد بود و گفتم یا رسول الله در آن
روز شمشیر بر دوش بگیرم و صدانه از برای خدا با ایشان جهاد کنم حضرت فرمود که نه بشوق
و خاموش باش و متعرض کسی مشو اگر چه غلام حبشی باشد و بد رستی که حق تعالی در ما
جای تو و عثمان ای چند فرستاده و آن آیات را که گذشت حضرت بخواند و انصاف جمیع
آن آیات برای این قصه بخیر پوشیده نیست و آن بیرون کردن ابو ذر و قصه فدا که ابو ذر
از سوان کرد و جواب گفت و خواری دنیا که بحال سکان کشته شد و عذاب اهرت که ابد
الابد باشد عذاب معذرت نیست پس مردان بن الحکم علیه السلام را حکم کرد که ابو ذر را با عیال
از مدینه بیرون فرستند بجا آنکه بنده نکند که کسی از صحابه بشایعت بیرون نرود ولیکن
اهل و بیت رسالت با جمعی از خواص امر عثمان را اطاعت نکردند بشایعت بیرون رفتند و او را
و اهل بیت خود و ندچنانچه محمد بن یعقوب کلینی علیه السلام در حدیث خود آورده که چون ابو ذر از
مدینه بیرون رفت حضرت امیر المومنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام صلوات الله
علیهم عقیل بر او و امیر المومنین علیه السلام و عمار بن یاسر بشایعت او بیرون رفتند و چون
هنگام وداع شد حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که ای ابو ذر تو از برای خدا غضب کردی
امید بدانان که از برای غضب کرده این گروه ترسیدند که مبادا تو در بنای ایشان تصرف
نمایی و تو ترسیدی بر دین خود و دین خود را با ایشان نگذاشتی و حفظ کردی پس تو را از نما
خود بپزد و بیلاهای ممتحن ساختند و الله که اگر راههای آسمان و زمین را بر کسی ببندند
و او پرهیزگار باشد البته حق تعالی بدو روی از برای او مقرر و سفر را بدو منقش تو نیست مگر
حقیقت تو و وحشت و تنهایی و دوری تو از باطلت پس عقیل گفت که ای ابو ذر تو میدان
که ما اهل بیت ترا دوست میداریم و ما میدانیم که تو ما را دوست میداری تو حق و حجت ما را
بعد از پیغمبر نگاه داشتی و دیگران ضایع کردند مگر قلیل از اهل بیت تو بر خداست
و بحجت اهل بیت رسالت ترا آواره شهر و دیار میکنند خداوند ترا دهد بدانکه از بدو بخون

که در این حال چو از ربه عبادت پندم آمدند و گفتند ای ابو ذر چنان از دای و از چرخ نکایت
گفت از گناهان خود بکش و چرخ خواهش دای گفت رحمت پروردگار خود را میخواهم بکشم تا با
طیبی میخواهی که برای تو پیادیم گفت مرا پادار کرده طیب خداوند عالمی است و در و در و
از اوست دختر گفت که چون نظری بر ملک موت افتاد گفت بر جابد وستی که در هنگام
آمد است که نهایت احتیاج با و دارم رستگارها و کسی که از دیدار تو نادم باشد و پشیمان
گردد خداوند مرا زود بجوار رحمت خویش برسان بحق تو سوگند که میدانی که همیشه
خواهان لقاء تو بوده ام و هرگز کاره مرگ نبوده ام دختر گفت که چون بعالم قدس ارتحال
منور عباد روی بروی او کشیدم و بر سر راه غافل عراق آمدم و نشستم جمعی پیدا شدند
با ایشان گفتم که ای گروه مسلمانان ابو ذر مصاحب حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وفات یافته ایشان فرود آمدند و بگریستند و او را غسل دادند و کفن کردند و بر او نماز
گذارد و دفن کردند مالک اشتر در میان ایشان بود و مرویت که مالک اشتر گفت که من
او را در حلقه کفن کردم که با خود داشتم و قیمت آن حلقه چهار هزار درهم بود دختر گفت که من
چنین بر سر او دیدم و نماز میکردم و بطریقی که او میکرد روزی که او میداشت
بجای می آوردم شبی نزد قبر او خوابیده بودم او را خواب دیدم که قرآن در زبان شب میخواند
چنانچه در حال حیات میخواند با او گفتم که ای پدر خداوند تو چه کرد گفت ای دختر من پروردگار
کرمی رفتم و از من خشنود شد و من از وی راضی شدم که مهاجر بود و مرا گمائی داشت
و عطا الله بخشید اما ای دختر عمل بکن و مفرور شو و اکثر ارباب تواریخ بجای دختر ابو ذر
زن او را نقل کرده اند و احمد بن اعثم کوفی نقل کرده است که جمعی که در تحقیق گفتند ابو ذر
حاضر بودند اخف بن تیس عتیمی و صمصعه بن صوحان العبدي و خارجة الصلت التیمی
عبد الله بن سلمه عتیمی هلال بن مالک المزنی و جری بن عبد الله الجلی و اسود بن یزید النخعی و علقمه
بن قیس النخعی و مالک اشتر بودند و چون از نماز فارغ شدند مالک اشتر بر سر قبر او برپای خواست

امور کاملست و خداوندی بجز او نیست بر او توکل دارم و اوست خداوند عرش عظیم و بر همه
چیز قادر و توانا و صلوات بر محمد و اهل بیت طاهرین و طیبین او باد و علی بن ابراهیم روایت کرده
که ابوذر را پسری بود در نام در زبانه وفات یافت ابوذر چون او را دفن کردند بر سر قبر وی ایستاد
پس دست بر قبر وی نهاد و گفت ای در خدا ترا رحم کند بدستی که خوش خلق و نیکو کردار
بودی پدر و مادر و چون از دنیا رفتی من از تو راضی بودم و بمن از رفتن تو نقصی راه نیافته و مرا
بغیر از حق تعالی حاجتی نیست و از دیگری امید نفی ندارم که از رفتن او دلگیر باشم و اگر نه اهل
بعد از مرگ میبودار زود داشتم که بجای تو باشم و مرا نداده بر تو مشغول ساخته است از
اندوه از برای تو و الله که گریه از برای تو نکردم بلکه بر تو گریستم کاشکی میدانستم که چه بان تو گفتند
و تو چه در جواب گفتی خداوند احق چند از برای خود بر و واجب گردانده بودی و حق چند
برای من بر او فرض کرده بودی ای من حقوق خود را با و بخشیدم تو نیز حقوق خود را با و بخشید
و از او عفو فرمای که تو سزاوارتری بجز و کرم از من و ابوذر را که سفندی چند بود که معاش
خود و عیال با آنها میکرد ایند احق در میان ایشان بهم رسید و همگی تلف شدند و زوجه اش
بنی در زبانه وفات یافت ابوذر ماند بود و دختری که نزد وی میبود دختر ابوذر گفت
که سه روز بمن و پدرم گذشت که هیچ بدست نیامد که بخوریم و کوسنکی بر ما غلبه کرد پدر بمن گفت
که این فرزندان بیابان صحرائی ریگستان برویم شاید کجایی بدست آوریم و بخوریم چون بصبح اقامتیم
چیزی بدست نیامد پدرم بیک جمع نمود و سر بران گذاشت نظر کردم و چشمهای او را دیدم و بحال
اختصار افتاده گریستم و گفتم ای پدر من بانو چکنم در این بیابان بانهائی و غربت گفت ای دختر
بترس که چون من بمیرم جمعی از اهل عراق بیایند و متوجه امور من شوند بدستی که حبیب
من رسول خدا صلی الله علیه و آله مراد و غرضه بقرآن چنین خبر داده ای دختر چون من بمالم
بقا رحلت نمایم عبا را بر روی من بکش و بر سر راه عراق بنشین و چون قافله پیدا شود نزدیک
رو و بگو که ابوذر که از صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله است وفات یافته دختر گفت که در

بن الفتح الواعظ الجرجاني في مشهد الرضا عليه السلام قال اخبرنا الشيخ الانام ابو علي بن حسن بن محمد
الطوسي قال حدثني ابي الشيخ ابو جعفر قدس الله روحه قال اخبرنا جماعة عن ابي الفضل
محمد بن عبد الله بن محمد بن المطلب الشيباني قال حدثنا ابو الحسين نجاء بن يحيى الكاتب
سنة اربع عشر وثلثمائة وفيها مات قال حدثنا محمد بن الحسن بن ميمون قال حدثني عبد الله
بن عبد الرحمن الاقيمي عن الفضل بن يسار عن وهب بن عبد الله قال حدثني ابو جوب بن
ابي اسود القيلي عن ابي اسود قال قد است الهبة فدخلت على ابي ذر جندب بن حبارة ^{رضي}
عنه فحدثني ابو ذر قال دخلت ذات يوم في صدد ورنهارة على رسول الله صلى الله عليه
في مسجد فسلم ارفي المسجد احدا من الناس الا رسول الله صلى الله عليه واله على الى جانبته فاعتق
خلف المسجد فقلت يا رسول الله باني انت واي اوصني بوصية يفعلي الله بها قال نعم
واكرم بك يا ابا ذر انتك منا اهل البيت واين موصيك بوصية فاحفظها لانا جامعة لطرق
الحج وبسيلة وانك ان حفظتها كان لك بها كفل ابو الاسود ^{رضي} رواية ميكند كه ذكرد
رهنه شدم در هنگاي كه ابو ذر عليه الرحمه در انجا متوطن بو رنجدمت ابو ذر رتم مراجع
داد كه دما دل روزي داخل مسجد مدينه شدم در مسجد كسي را نديدم جن حضرت رسالت
پناه صلى الله عليه واله و حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه در پهلوي او نشسته
بو دخلوت و شباي حضرت را غنمت شدم و دكفتم يا رسول الله پدرم و مادرم فدائي تو باد
وصيت كن مرا و مو عظم كو بوصيتي كه خدا صابان وصيت نفع دهد يعني تو فوق الله يا ابن عمل
نمايم حضرت رسالت پناه فرمود كه بله ترا وصيت ميكنم و جيد بسيار كوي و پسندیده تو بن دما
اي ابو ذر تو از ما اهل بيتي و بدرستي كه ترا وصيت ميكنم بوصيتي عظيم پس حفظ كن انرا
و عمل نمايان بدرستي كه جامع جميع مسالك خيرات و طرق نجات و اكي لحاظ داري و عمل
نماي بان ترا بفر عظيم از رحمت الهي خواهد بود يا ابا ذر اعهدا الله كانك تراه فان كنت لا تراه فالك
ميراك اي ابو ذر خدائي تعالي را چنان عبادت كن كه كوي يا اويلي پني پس اگر تو او را نه پني

و بعد از چند و تنای باری تعالی گفت بار خدایا ابوذر غفاری از صحابه رسول تو بود و یکتا بنا
و بر سولان تو ایمان آورده بود و در راه دین جهاد کرده و بر جاده اسلام ثابت قدم بوده و بتدبیر
و تغییر شعایر دین راه نداده چیزی چند دیده بودند بر طریق سنت و جماعت بر اعدای انکار کرده
بودن باین بدل بدان سبب او را حقیر شمرند و محروم کی دانستند و از شهر بیرون کردند و ضایع
گذاشتند تا در غایت او را وفات رسید بار خدایا انچه از بهشت مؤمنان را وعده کرده حفظ
انرا از آن موفور گردان و جزای انکس که او را از مدینه که محرم رسول است بیرون کردند و ضایع
گذاشت چنانچه مستحق جپا نیست برسان مالک این دعا بکفت و حاضران امین گفتند و این
عبدالبر در کتاب استجاب ذکر کرده است که وفات ابوذر در سال سی و یکم یا سی و دوم هجرت
بود و عبداللہ مسعود بر او نماز گذارد و بعضی گفته اند که سال بیست و چهارم هجرت بود و
قول اول اصحست بدان که تذکره احوال دوستان خدایا و مصایب و نعمتهای ایشان شرفی
فوائد بسیار است و سبب اینست که بی اعتباری دنیا و باطل بیرون اهل دنیا را خشن و جوی
ظاهر کی رود و موجب رغبت انکس است با طو را ایشان و باعث این میشود که اهل حق در دنیا
مغلوب و منکوب باشند راضی باشند و بجا نهند و بدانند که بزرگواران دین همیشه مختار بوده اند
لهذا در ذکر احوال این بزرگوار بعضی از تطویل نمود اکنون شروع در مقصود بنمایم بدانکه
ابن وصیت از جمله اخبار مشهور است و شیخ ابوعلی طبرسی رحمه الله علیه در کتاب مکارم
الاخلاق مسند بر او نموده اند هر مضمونی از مضامین آن در اخبار بسیار وارد است چنانچه
هر فقره اشاره خواهد شد و مبنای نقل بر آن میگذاریم که شیخ طبرسی رحمه الله علیه روایت
کرده است بقول مولای ابی طول الله عمر الفضل بن الحسن هذه الاوراق من وصية رسول الله
لابي ذر الغفاري التي اخبرني بها الشيخ المفيد ابو الوفاء عبد الجبار بن عبد الله المقرئ الرازي
والشيخ الاجل الحسن بن الحسين بن بايويه رضي الله عنهما اجانة قال املی علينا الشيخ
الاجل ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسي قدس الله روحه و اخبرني بذلك الشيخ العالم الحسين

پرسبان و ممکنست که معنی دوم رویت مراد باشد و مراد غایت مرتبه انکشاف باشد و چون این
قسم از انکشاف مخصوص انبیا و ائمه است و از ابوذر و مثل او مقصور نیست فرمود که چنان
عبادت کن که گویا بان مرتبه رسید چنانچه رویت در تئمه سخن همین معنی است زیرا که خدا
اشیاء را چشم نه بند و او را جار حد و عضو باشد و باید دانست که عبادت عبارت از
نهایت مرتبه خضوع و شکستگی و فروتنی است و هَذَا از دیگر معبود حقیقی که بخشند وجود
و حیوة و جمیع نعمها و کالات سزاوار نیست و چون خدمت و عبادت باید کرد که در خور
معبود باشد هر چند بخند و م بزرگوار نیست خدمت او را با شرایط بجا آوردن دشوار
تر است چنانچه اشرف مکونات اقراب عجز نموده مفریاید که مَا عَبْدَ ذَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ
یعنی آنها عبادت نکرده ایم ترا چنانچه تو سزاوار پرستیدنی و اعلائی مراتب عبادت عا
اقرار ایشانست بجز ان عبادت با نهایت سعی و بذل طاقت و چون حق سبحانه و تعالی
میدانست که عقول خلایق از ادراک چگونگی عبادت او قاصر است تا آداب عبادت تعلیم
تقوم و تکلیف نمود و جمیع را که بلطف کامل خود از جمیع گناهان معصوم گردانیده و محروم ساخت
کبرای خود گردانید و در علم و عمل بدرجه قصوی رسانید و زبان مکالمه و مناجات تعلیم
ایشان نمود ایشانرا بتکمیل خلایق فرستاد که راه بندگی تعلیم ایشان نمایند چنانچه دیده
نشیبه اگر پیکانه از طور و آداب مجالس الملوك اطلاع نداشته باشد مجلس پادشاه در آورند
و کسی از مفریان که آداب شپاس آن درگاهست معلم او نباشد البته از و هر کفی چند آداب را نداند
صادر خواهد شد که لایق آن مجلس شریف نباشد و مستحق ملامت بوده باشد پس کسی را بجا
نرسد که مجلس قرب ملک الملوك بدون پیروی طریقی شرع مقدس نبوی بتواند رسید
یا بهر عبادت اختراقی که بخاطر او یا ناقصی مثل او که بوجی آبی نداند رسیده باشد مقرب بجانب
نمیواند کردید اگر دید بصیرت ترا بنور ایمان روشنی سازند و در وقایع ادایی که در هر عبادتی
مقدس ساخته اند تفکر نمائی خواهی دانست که بهر پنجه دست خواست و او هام کند از ساری

از تالیف چند چنین گوید مترجم این حدیث شریف که این مضمون پسند های معتبر از آنحضرت
 منقول است چنانچه نقل کرده اند که پرسیدند از حضرت رسالت ص از معنی احسان که
 خداوند عالیمان امر فرموده بان حضرت این کلام را در جواب فرمودند و باید دانست
 کلمات معجزایات حضرت رسالت پناهی بمقتضای حدیث اعطیت جوامع الکلم در هر کلمه
 از آنها با کمالیت یجاز لفظ انواع حکم و حقایق ربانی مندرج و منطوقی است و هر کس در خود
 قابلیت و استعداد خود از آن بهره و نصیب دارد و اگر در هر فقره و آنچه بر این پی بضاعت
 ظاهر گردیده استینافا کتم بر هر یک کفای بیاید نوشت شود ولیکن بمقتضای مالا ید رک کلمه
 الکفای بعضی ترجمه نموده بقدری از تفصیل و تبیین قناعت می نمایم و بتیین این فقره علیه
 موقوف بر چند فصل است بدین رویت را بر دیدن بچشم اطلاق میکنند و بر
 نهایت انکشاف و ظهور نیز اطلاق میکنند . چشم دیده نشود و ضروری مذهب شیعه است
 که خدا را بچشم نتوان دید زیرا که جسمانی نیست و حصول او در مکان محالست چیزی
 که چنین باشد محالست که بچشم دیده شود و آنچه در آیات و اخبار و در شان باری تعالی رویت
 واقع شده مراد از آن معنی دوم است زیرا که ظهور را و نزد عارفان زیاده از ظهور امریست که به
 چشم دیده شود چنانچه با سائید معتبر از حضرت امام العارفین و یسویب الدین امیر المؤمنین
 صلوات الله علیه منقولست که اندو پرسیدند که با امیر المؤمنین خدای خود را دیدن فرمود که تا
 خدا را ندیدم هرگز او را عبادت نکردم سایل پرسید که خدا را بجه کیفیت دیدی فرمود که خطا
 گری بچشم ندیدم و بچشم او را نتوان دید ولیکن دل او را بحقیقت ایمان و یقین دیده است و
 بروایت دیگری مثل این سؤال از حضرت مبین الحقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نمودند
 و آنحضرت چنین جواب فرمود و جناب بنوی در این عبارت باین معنی شارت فرموده اند
 که کسی را او را بی بینی یعنی او را نتوان دید اما در مقام عبادت از بیات کسی باش که شخصی را بیند و
 در حضور او خدمت او کند و در مرتبه یقین خود را بدرجه عارفان کما فوی از مشاهده و عیانست

عمل کرده باشد بلکه مراد اینست که هر که عملش درست تر و بصواب تر دیگر باشد و عمل ثواب است
که با خوف آبی و نیت صادق و درست باشد و باقی مانند بزرگ عمل وسیعی نمودن که از برای خدا
خالص کرد و بهتر است از اصل عمل و عمل خالص است که خواهی که کسی غیر از خدا تر با آن کار
مدح و ستایش نماید و نیت بهتر است از عمل بلکه همین نیت عملست و پس بعد از نیت فرمودند
که قل کل عمل علی شاکلین یعنی بگو ای محمد که هر کس کار میکند بر شاکله خود و حضرت فرمود
که شاکله نیت است و در معنی نیت اشتباه بسیار واقع شده و اگر با اصل حقیقت آن راه نیا
بعضی از عوام را گمان اینست که نیت لفظیست که بان تلفظ مینمایند و هنگام شروع کردن بوضو
در نماز و غیرت هر چند در خاطر ایشان ^{معنی} نیت نباشد و این باجماع لغوی فایده است
و بعضی که این در وجه ترقی نموده اند نیت را بخاطر گذراندن آن الفاظ و تعقل معانی آنها
میدانند و این نیز خطاست زیرا که نیت اخلاص در عملست و عمل را از شرک و ریاء بودن
آوردن و ظاهر است که این معنی باعث اخلاص نمیشود مثلاً اگر شخصی تارک الصلوات باشد و سرگز
نماز نکند و روزی بشنود که بزرگی عیسی را ملا و زری بصلحا قسمت مینماید و از برای همین سرزنش
و تنویر سازد و عیسی باید بود و بر پا جان بزرگ همین قصد متوجه نماز شود و در خاطر بگذراند که
نماز واجب پیشین میگذازم از برای رضا خدا و جمیع اعمال آنرا بجا آورده باشم نیت بان معنی جمیع
انفعال صلوات بجا آورده البته نماز او با طمست پس معلوم شد که این نیت نیست و نفعی ندارد بلکه آن
تحقیق معنی نیت است که برد و معنی اطلاق کنند و بیتی آن کرد که هر دو در کار است و یکی در رغابت
اسانیت و دیگری در نهایت دشواری اما اول عبارت از آنست که مقارن فعل قصد کردن
خصوصاً آن فعل داشته باشد و از روی سهو و غفلت بجا نیاورد مثل آنکه شخصی بقصد غسل
جنابت حمام رود و فراموش کند که جنب است و بقصد دیگر سراب فرو برد و بیرون آید این شخص
نیت غسل نکرده و آن سراب فرو بردن او غسل جنابت نیست و اگر بخاطر داشت و باین مطلب
سرفرد بر غسل کرده و نیت داشته هر چند بلفظ دریناورد و آن معانی را بخاطر نگذارد و نیت

عقل مستهام بر این قصر رفیع بر نمیتوان آمد و بدان متابعت اخبار مبراست کمال فایز نمیتوان شد
بدانکه آیات بسیار و احادیث پشمارکشوف و ظاهراست که غرض از خلق آنها
و زمین و کریمی و جمیع مخلوقات معرفت و عبادتست و هر دو بر یکدیگر بسند است نه معرفت
کامل و علم نافع بدون عبادت حاصل میشود و نه عبادت شایسته بدون علم مدبر میگرد
چنانچه تمثیل کرده اند علم را چراغ و عبادت را بهر پیروان راه اگر چراغ درست داشته باشید
و بر یک مقام ایستاده باشید بغیر چند ذرع مسافت رانند پنی و هر چند پشتر میروی بر تو پیشتر
ظاهر میگرد و بلکه عمل روغن این چراغست اگر چراغ خامد و روغن نرسد زود منطفی میشود
و بدانکه هو عمل را روحی و بدنی میباشد بدن عمل عبادت از اصل اعمال است که نام آن عبادت را
بر آن اطلاق میکنند و روحش عبادت از اداب و شرایط و کیفیات است که کمال آن عمل باطنی است
مانند اخلاص و حضور قلب و سایر شرایطی که در قبول نماز در کار است پس نماز بدون
این شرایط از باب جسدی و روحست چنانچه قالب بی روح از او کاری نمی آید همچنین نزاری
بی شرایط چندان ثمره نمی بخشد و نمی بینی که خداوند عالمیان در وصف نماز میفرماید که ان الصلوة
شعنی عن الفحشاء والمنکر یعنی نماز نهی و منع میفرماید از بدیها و اعمال ناشایسته پس نماز من و تو
که ما را از بدیها باز میدارد و از نقصان شرایط است و اداب است بدانکه شرایط اعمال را درین
رساله احصا نمیتوان نمود ولیکن اشاره ببعضی از شرایط که این کلام چند جامع بدان اشاره دارد
و مجمل میباشد از جمله انواع عبادات که بسبب آن مورد ثمرات میشود و از عادات امتیاز بهم
میرساند نیت است چنانچه مقتضاست از رسول صلی الله علیه و آله که ائنا الاعمال بالنیات
یعنی عمل نیست عمل بخر به نیت و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت نموده که رسول خدا
فرموده که نیت مؤمن بهتر است از عمل او و نیت کافر بدتر است از عمل او و هر عمل کنند موافق
نیت خود عمل میکند و ایضا از حضرت روایت نموده در تفسیر این آیه لیسئلکم ائکم احسن عملا یعنی
تا پایان ماید شما را که کدام یک از شما نیکو کار ترید که حضرت فرمود که هر که از این نیت که هر که پیشتر

بگیرند یا خدا مال را از او سلب کند صاحب این حالت با او هبت مال پرست است و معبود مال است
و نیت او تحصیل مال است در جمیع مراتب و اشاره باین معنی است آن حدیث نبوی که فرمود که ^{لست}
هر که پرستد دنیا را و در هم راز بر آن که هیچ کس دنیا را و در هم راز سجده نکرده است بلکه آن پرستیدن مراد ^{است}
و اگر غرض او محض این مطلب خسیس باشد عبادات او باطل است و اگر این مطلب بسیار در نفس او
منفر نشده باشد و مطلب اخروی هم منظور او باشد مرا نیست و در بطلان عبادتش اشکالی ^{نیست}
و مشهور بطلان است و یک شخص در نظر او دیگر مال چندان اعتبار ندارد و جاه و اعتبار بیطلند و
این را معشوق خود ساختند و از پی معشوق خود بر آید و هر جا که او را میباید بان میل میکند و در
جمیع اعمال خود ملاحظه بنماید که اگر موید اعتبار و جاه دنیا هست میکند و الا ترک میکند و پیوسته
مشغول عبادت است که در ثواب او نوشته باشند که در نظرها غنیمت شود و بزرگ بشود و اثر انجام او در ^{صاحب}
و از معنی یاد در عزت می بیند چون جاهی که معشوق اوست نزد او می بیند با وصل میکند و آن
صاحب منصب فریب میخورد و گمان میکند که عاشق کلمات اوست چون از درجه اعتبار ساقط
شد و مطلوب او از آن مفارقت کرد و بدیگری پیوست بجانب دیگری میل میکند لهذا حق
سبحانه و تعالی بجهت اینکه خدا پرست و جاه پرست و دنیا پرست از یکدیگر ممتاز شوند اهل حق را
در غالب اوقات فقر و منکوب میدارد و جاه با اهل باطل پیدا شد چنانچه در هنگام اسیرانی دولت
اسلام چون دنیا و دین در یکجا مجتمع بود اعدایان و انصار بسیار شدند و بعد از وفات حضرت که
پادشاهت بدشمنان دین رسید و دین و دنیا از یکدیگر جدا شد دین طلب و دنیا طلب نیز
جدا شدند و قلیلی بجانب حق ماندند و همچنین در زمان ابتدای حضرت امیرایان و مؤمنان صلوات
الله علیه و آله و زمان ابتدای ^{عسکری} صلوات الله علیهما و صاحب این مرتبه نیز مثل صاحب مرتبه
سابقست و غرض فاسد دنیوی بی نهایت است و این دو فرد در پیرامون مثال مذکور شد و عظم اوقات
عبادات این نیات فاسده است و در مرتبه شرک نجد است چنانچه این باب و بهر حال الله علیه پسند
معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمود که اجتناب کنید از ریاء ^{سعی}

باین معنی بسیار نادراست که کسی از آن خالی باشد چنانچه بعضی از محققین گفته اند که اگر با تکلیف
میگردند که افعال را بنیت بکنیم تکلیف بالا بطاقی بود اما دومی پس آن عبارت است از غرض
و علت و باعثی که ادنی و حرکت و داعی بر فعل است و افعال اختیار یقظه ازین خالی نمیباشد
مثل آنکه شخصی متوجه بازار میشود از ادنی پرسی که یکجا میروی میگوید که بازار میروم این نیت
معنی اول است که در نفس او هست و بعد از سوال اظهار مینماید و اگر بگوید که بجای دیگر میروم دروغ
گفته و از خلاف نیت خود خبر داده و بعد از آن که از وی پرسی که چرا بازار میروی میگوید میروم
که منافع بکند این نیت بمعنی دوم است زیرا که حرکتی که باعث حرکت او شده است همان نیت است
و اصل این نیت شکل نیت اما اخلاص درین نیت در زیادت و سعوت و مدار کمال و سستی
و زیادتی و نقصان عبادت بر اخلاص این نیت است و این اخلاص در مدت و در وقت نماز چشود
بر هم گذاشتن و حرکات و سوا سیانه تحصیل میتوان نمود بلکه در مدت نمازی بر اضافات
و جهامدات و تفکرات صحیح بعد از توفیق الهی قدری از آن تحصیل میتوان نمود زیرا که
این نیت تابع حالت از حیث است تا حال خود را مبدل سازد نیت مبدل نمیشود و چنانچه در حدیث
سابق حضرت صادق علیه السلام باین اشاره فرمود که شما نیت بجزو میگیرید و حال نیت در آن نیت
تفسیر نموده و توضیح این معنی بوقت بزرگی بعضی از مراتب نیت است بدانکه بنای این عالم بر
عشق و محبت است و هر کسی را معشوق و مقصود نیست آن مطالب در نظر او عظیم است و
سایر اعتبارات بحیث آن میطلبند و تحصیل آن مطلوب در جمیع احوال نیت است و این مطالب
غرض صحیح می باشد اما اغراض فاسده افزای بسیار دارد مثلاً یک شخصی در نظر او مال بسیار و عظیم
و بزرگست و شیطان او را در نظر او نیت داده و محبت او و هم قلیش چاک ده پوسته فکری خیال او
متوجه تحصیل آنست اگر بشنود که نازی هست که هر که میکند مالش زیاد میشود البته بآن مبادرت
نماید و اگر بشنود که نازی هست که هر که میکند صد هزار درجه بهشت باو میدهند مطالب او را محبت
نماید و اگر نماند نهان روزی را میکند از بهشت این میکند که با او مردم با او پی اعتقاد شوند و مالش زیاد

از آن بر خلق ظاهر سازد و کسی که بسیاری از اعمال را با تقبیل بدن و پیداری شبها بقصد ریاضت
الیه عمل از او در نظر جماعت که ایشان منظور داشته سهل و آسان نماید و آیات و اخبار دین باب
بسیار است و علاج ربایان غفیلانی که اغراض فاسده و مطالب زبیه که در نفس او منفور گردیده
قلع نماید بنوعی بجناب اقدس ربانی و تفکر و در فتنای این نشأ غافل و بی اعتباری مال و جان
و اعتبارات آن و در اینکه کسی بدون اعانت الهی قادر بر نفع اینکس نیست و تفکر و عظمت
عقوبات و رحمت و صفات الهی تا آنکه آن مطالب عظیمه در نظرش عظیم شود و مطالب سهل
بدیه و حقایقش بر او منکشف گردد و الا با وجود این شہوات در نفس اخلاص بدیه نیست
چنانچه نقل کرده اند که شخصی در پای دوختی نشسته بود و میخواست مشغول ذکر باشد و با
منور قلاب عبادت کند جانور خنجر بر درخت جمع شدند و او را زها بلند کردند و از حضور
قلب باز ماند برخواست و متوجه دفع ایشان شد باز جمع شدند و چند که ایشان را میبردند
زاید بیکر و شخصی رسید و گفت ای پادشاه این درخت باقیست از این جانوران خلاص ^{چنان} ممکن
نست اگر خلاصی میخواهی درخت را بکن چنان کرد فارغ ^{نشد} چنان در دل از وی تا درخت محبت
دینار و غیر این ریشه دار و مرغان خواسته با و خیالات را دفع نمیتوان کرد و اما اغراض
صحیح دیگر چه در چه و واسطه ناس است و نهایت مرتبه اخلاص ایشان است که عمل خود را صحیح
از ملاحظه زید و عمر و تحصیل مال و منصب و منزل ساخته غرض از وی منظور ایشان باشد
و گاه در مقام خوف و خوف عظیم بر ایشان غالبست عباد و انرا از ترس جهنم بجای می آورند
و گاه رجاء بر ایشان غالبست برای طمع محبت عبادت میکنند و اگر چه خلاصی هست در اینکه با اعیان
ایشان با این نیت صحیحست بانه اما حق اینست که صحیحست خصوصاً وقتی که منضم باشد با یکی از
معاین که بعد از این مذکور خواهد شد و بنا بر تحقیق که گذشت که بعضی خطور بر بال نیت درست
نمیشود معلوم است که تکلیف گذشتن از این مرتبه نسبت بغالب ناس تکلیف مالا یطاق است
اما این عبارات در در چه نقص است زیرا که این سر و خور این سبب فی الحقیقه نه خدا را زیرا که مطالبش

که آن شرکست فجعل و مرا به او در روز قیامت چهار نام میخوانند ای کافر ای بدکار ای سگای زبان
 کار ثواب عمل تو بر طرف شد و مزد تو باطل شد و ترا دین روز بهره نیست برو مزد خود را بطلب
 از کسی که از برای آن کار کردی و سید صبح از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت جماعتی را حق تعالی امر فرماید که بجهنم
 برید پس خطاب فرماید بآلک که بگو بآتش که قدمهای ایشان را نسوزاند که ایشان بپای خود
 بسجده میروفتند و روی ایشان را نسوزاند که وضو را تمام و کمال بجای می آوردند و دستهای ایشان را
 نسوزاند که بپای رگاس بر میداشتند و زبان ایشان را نسوزاند که بسیار قرآن میخواندند پس چون
 جهنم ایشان کوید که ای اشقیاء چه کرده اید که این عمل مستحق جهنم شده اید ایشان گویند که ما کارها
 خود را افرو برای عین خدا میکردیم در این روز بما کفشد که مزد حق در آن کسی بگوید که کار از آن
 او کرده اید و سید معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده که لقمان فرزند خود
 و بیست کرد که ریا کنند را سه علامت است چو نهماست در عبادت کسل و سستی بزماید و در
 مردم مردانه بعبادت می ایستد و هر کار که میکند توقع دارد که او را بر آن کار ستایش کنند و علی
 بن ابراهیم بسند حق در روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که برای مردم نماز گذارد او مشرکست و کسی که ذکوه برای مردم و
 مشرکست و کسی که روزه برای مردم کین و مشرکست و کسی که حج برای مردم کند مشرکست و هر که
 فرموده خدا را برای مردم کند مشرکست و خدا قبول نمیکند عمل ریا کننده را و کاتبی بسند اسناد
 خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که ریائی مشرکست بد رستی که هر که از برای مردم
 کار کند مزدش بر مردم است و هر که از برای خدا کار کند مزدش بر خداست و سید معتبر از
 حضرت روایت کرده که هر بند که باطن خود را نیکو کند و نیت خود را درست کند نیکو در روزی
 چند مگر اینکه خدا اینکی او را بر خلق ظاهر گرداند و هر که باطن خود را بد دارد نیکو در روزی چند
 مگر اینکه خدا بدی او را ظاهر گرداند و در حدیث دیگر فرموده که هر اندکی از عمل ریاکاران
 خدا بکند

کرده است برای نغمه‌ای که استحقاق بایشان گرامت فرموده است، و تفکر در الای و نغمه‌ای الی ه
نهایت ندارد و کمال تعالی و آن تعد و انعتاب نه لایحصولها و این تفکر از اعظم عبادات است
و موجب مزید محبت و قرب و داعی و باعث بر فعل عبادات و صارف از منیبات و محرم
دویم عبادت جمعی است که باعث ایشان بر عبادت محصی از قرب حضرت باری جل شانهاست
و مبارک و از قرب نزدیکی مکانی نیست زیرا که خداوند عالمیان از مکان و زمان متزه است و قوت
الهی را معانی بسیار است و بیانات و معنی در این مختصر اکتفا نباید یکی ^{پس} و بحسب مرتبه و کمال است
یعنی که چون حضرت واجب الوجود کامل من جمیع الجیانت و نقص در ذات و صفات او
بجمیع سجد راه ندارد و ممکن تمام نقص و عجز ناگنجی است و این جهت نهایت و تقابل و بنا
در میان واجب و ممکن حاصل است و هر چند یک نقص از تقابلی خود را از الله میباید و از
میان علی الاطلاق مکانی از کمالات بر او فائز میگرد و او را فی الجمله از یکی معنوی میباید
پس اینها که در کس با یکدیگر اختلاف تضاد و تباین داشته باشند میگویند از یکدیگر بسیار دورند
و اگر یکی را ایشان اخلاق دیگر را کسب کند میگویند که با او پاره نیند یکدیگر شد و چه صفات واجب
بر من را یکدیگر بر بعضی نیست و کمالات ممکن را بعد از نقص این محتمل است اما با تشبیه یک نوع
اشیائی و ارتباطی بهم میسر سازد که از او بقرب تقیر می‌توان نمود و چون عبادات ظاهر لطیفست
در عبادات باطنه و هر عبادتی صورت تکمیل کمال و خلقی است در نفس پس ممکنست که در بعضی
منشور او می‌توانست این امر باشد و درجات و مراتب بر قرب ناشناهی است و تفصیل ای
معنی انشاء الله در مقام دیگر بیان شود و معنی دیگر قرب بحسب نزدیکی و محبت و مصاحبت
معنوی است چنانچه اگر کسی در مشرق باشد و دوستی از او در مغرب باشد پیوسته این
دوست در ذکر محبوب خود باشد و از خاطرات و محو نشود و بنیان شریکات او نماید با اعضا
جوارح مشغول کارها او باشد بحسب قرب معنوی با او نزدیک تر است از پیکانهای دشتی که در
پهلوی او نشسته باشد و ظاهر است که از کثرت عبادت و ذکر و انفعول محسوس می‌آید سیوف

بسیار
دفع ضرر از خود است و جلب نفع بسوی خود بسیار است که عملی را بشوند که احادیث و اشیاء
که باعث قرب بخود میشوند و یا باعث خشنودی خدا میگردند و مطلقاً متحرک در نفس ایشان هم
نمی‌رسد و اگر بشوند که هر که فلان عمل بجای آورد کاسه در بهشت با او میدهند که چندین
لون طعام در او هست یا خود را به نهایت جمال با او میدهند یا نهایت رغبت بجای آوردند
و اگر کسی را حق سبحانه و تعالی از این مرتبه نجات دهد درجات مختلفه بالاتر از این هست
اولی شاکر است که ملاحظه نعمتهای غیر متناهیه الهی باعث عبادات ایشانست چه عقل حکم
میکند که شکر نعم واجب خصوصاً چنین نعمی که جمیع نعمها منتهی بآفرینش واصل نعمتها
که وجود است از اوست جمیع اعضا و جوارح و قوی از عطای اوست جمیع اسما و زینت
و کواکب و افقارب و ماء و عرش و کسی چون و وحوش و طیور را از برای منفعت بیتی با او
خالق کرده و در هر لحظه ببدن هر فردی از افراد بشر در حفظ و تربیت و تعدیه و تمیز
چندین هزار نعمت دارد و روح حیوان و دوستان در هر آن صد هزار نوع لطف و رحمت
از افاضات و هدایات و توفیقات میفرماید و در عین کفران و معصیت منع لطف خود
نیفرماید چنانچه در حدیث آمده که خدا با هر یک از بندگانش خصوصاً بنوعی لطف میفرماید که گویا بغیر
بند ندارد و هزار گونه احتیاج با او دارد با آنکه خالق جمیع بندگان و پیایان از عالمی است
و بند با خداوند بنوعی سلوک بنماید که گویا خدا یان و یکی دارد و این هم احتیاج ندارد و با آنکه
خداوند بی نیاز ندارد و مالک همه و هر آن بغیر او نیست و آنحضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه منقولست که جمعی عبادت الهی کردند برای رغبت و ثواب و این عبادت تاجر است
و جمعی عبادت کردند از جهت عذاب این عبادت غلامانست و جمعی عبادت خدا کردند برای
شکر او و این عبادت آزادانست و بنده عتبان حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست
که اگر خدا مردم را امیدوار نمیکند و نمینمایند به بهشت و دوزخ هر آینه مردم واجب
بود که او را که لطف اطاعت کنند و عیبها را ننمایند برای هر تفضل و احسانها که نسبت بایشان

مرد
خود را می یابند و لذت خود را می برند و سختیها و مشقتها عبادت برایشان کوار است بهشت خود را
عبادت میدانند و جهنم حق را معصیت از هر عبادتی لذتی می بینند که فوق لذت عالمیان
و در هر قطره از قطرات آب دیده هیچ می بینند از یک قطره لذت خوف می یابند و از یک قطره
لذت شوق و از یک قطره یکی لذت رجا و امید پی انتهای چنانست ^{چند} بسند فصیح از حضرت
امام العارفین جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
فرمود که بهترین مردمان کسی است که عاشق عبادت شده باشد و دست در گردن او در
باشد و محبان او را در هر کوی فتنه باشد و محبت بندگی در دل او جا گیرد باشد و بجمع بدن و
اعضای و جوارح سپاسان شده باشد و بسبب عبادت خود را از جمیع کارها دنیا فارغ شده
باشد و بسبب آن پرفا نداشته باشد که روزگار را با سستی گذرد و یا بدشواری و صاحب این
مرتب را از لذات جسمانی چندان لذتی نباشد بلکه در بهشت نیز عبادت او از عبادت
و قرب باشد چنانچه از جعفر بن محمد صلوات الله علیه منقول است که خداوند عالم
میفرماید که بنده گان بسیار تصدیق کنند که تصدیق به خبر آن چنانچه باید کرده اید و
فرمان مرا قبول کرده اید تنعم نمایند و لذتها بپسندید از عبادت من در و بیاید رستی که تعباً
تنعم خواهید کرد و در آخرت ای چنانچه در بدن ادنی خواهی جسمانی هست که بان تمیز در
میان حقایق و معانی میکند و چنانچه خواهی جسمانی بافتها از کار خود باز میماند خواهی
روحانین این از افتما میباشند مثل آنکه ذایقه صحیحی بیک وید مطهومات را می شناسد
و چون پمارشد و مزاج او اعتدال منجرب شد شیرین در ذایقه او تلخ مینماید و بر ذایقه
او اعتمادی نمی ماند همچون روح و عقل ادنی تا شهوات جسمانی افت نیافته و در ذایقه
او اعمال نیک و اخلاق پسندیده لذت و خوش آیند است و اطوار قبحه و اعمال شنیعه از هر
در کام او ناگوار است و چنانچه دید سر تا میجست بر او اعتمادی شاید و چون سیل بر او
پرده انداخت بنگ و بد را نمیشناسد همچون دیده جان تابو را بان روشن است حق

عبادت جمعیت که باعث ایشان حیای از خداوند عالم است و این درجه کسی است که بنود
ایمان دل او منور شده و حسن طاعات و قبح سیئات کای بر و ظاهر و کوریده و در مقام معرفت^{باشد}
پدر چنانکه کمال رسیده پیوسته و ریاضت خداوند خود است و همیشه متذکر این معنی هست که خداوند^{باشد}
عالمیان بر دو قایق امور و ضمایر نبات و مطلع است و عظمت و جلال الی پیوسته بر دل او
جلوگراست و این معنی باعث است بر فعل طاعات و ترک منہیات چه ظاهر است که اگر
کسی ملازمی با غلوی داشته باشد که از او هیچ باک نداشته باشد و خوف و ضرری در توقع
و منفی از او نداشته باشد در حضور او بسیاری از معاصی را شرم میکند که بجا آورد و پس چنین
کسی که در مقام مراقبه چنین خداوندی را حاضر داند و پیوسته در یاد او باشد چگونگی
معصیتی یا ترک طاعتی از او صادر نتواند شد مگر اینکه از بن مرتبه باز ماند و غفلت دید بهیشت
او را که در گذراند چنانکه منقول است که حضرت لقمان بفرزند خود فرمود که ای فرزندم خواه
که معصیت خدا کنی مکانی پیدا کنی که خدا در آنجا نباشد و بپسایند معصیت از حضرت رسول^ص
منقول است که فرمود که از خداوند خود حیا بدار و چنانچه حیا و شرم است صحابه گفتند که چه
کار کنیم که حیا بجلد ما باشد فرمود که اگر خواهید که چنین باشید باید که همیشه اجل شما در برابر
شما باشد و سر را و آنچه در سراسر از حشمت و کوش و زبان و غیر خدا از معصیت الهی باز دار^د
و شکم را از هوام نگاه دارید و فرج را از انحورات منع نمایند و پا و کیند قیام و پیوسته شدن و خا^ر
شدن در قبر و کسی که آخرت را خواهد باید که زینت زندگانی دنیا را ترک نماید و عباده
این حدیث ابو ذر بر این معنی بسیار منطبق است هر چند بر معانی دیگر نیز منطبق میشود
چهارم عبادت جمعی است که لذت عبادت را یافتند و کمال بندگی را فهمیده اند و عقل
ایشان مصفا شده و نفس ایشان نور یافته با عقل موافق گردید و شهوات نفسانی منکسر
و شکسته گشته هیچ لذتی با عبادت و فرمان برداری ترجیح نمیدهد و هیچ الهی نیز دایشات
بدن را از کتاب معصیت نیست زیرا که طاعت گناه را چنانچه باید دانسته اند و حاصل عبادت

ان دشمن دارد که دوست انرا میخواهد چنانچه امام الحجین امیر المؤمنین صلوات الله علیه
در دعای کبیل میفرماید که ای الهی اگر مرا بجهنم درآوری و از دوستان خود جدا کردی اگر
بر عذاب صبر کنم چگونه بر فراق تو صبر نمایم و اگر بر کرمی آتش شکبایم چگونه تاب آورم جدا
از کرامتها و لطفهای تو ^و کسی که درین مرتبه ان محبت باشد نزدیک گناه نمیرود که پسندیده
محبوبش نیست و طاعت را با طمع بجان برای محبوب میکند و من منظور من نیست و محبت
و خواب غفلت البر و حرام کرده چنانچه محبوب العالمین حضرت بن محمد علیه السلام میفرماید
که دوست خدا نیست آنکه معصیت خدا میکند بعد از آن شعری فرمودند که ^{نشان} مضمون اینست
که تو معصیت الهی میکنی و محبت او اظهار مینمایی بسیار در دوستی کار تو از گفتار تو اگر محبت
او راست گو بودی و فرمان او را ترک نمیکردی بدرستی که دوست مطیع دوست خود می
باشد و ایضا پسند مقبران از حضرت منقولست که فرمود که مردم عبادت الهی را بر سر وجه
میکند جمعی عبادت برای مع ثواب میکنند این عبادت حریصانه است که حرص و خواهش
لذات موجب بندگی ایشان شد و طایفه دیگری عبادت را از ترس آتش میکنند این عبادت
غلامانست که از ترس سیاست اقا کار میکنند ولیکن من عبادت خدا را برای محبت او میکنم
و این عبادت کوام و برتر گواراست و این مرتبه امینی است چنانچه حق تعالی بفرماید و هم من
فرج یومئذ اصنونی ایشان را از ترس روز قیامت امین اند و میفرماید که بگو ای محمد که اگر خدا
دوست میداری پیروی من بکن تا خدا شما را دوست دارد و گناهان شما را بپارزد پس
فرمود که کسی که خدا را دوست میدارد خدا او را دوست میدارد و هر که خدا را دوست
داشت او را ایمانست یعنی در دنیا از شر شیاطین و هواهای نفسانی امین است و در قیامت
از خوف و بیم عذاب الهی نجات دارد و ایضا از حضرت مرویست که خداوند عالم بانحضرت
موسی بن عمران علی نبی و آله و علیه السلام وحی فرمود که پسر عمران دروغ مینویسد کسی که گمان
میرود که مواد دوست میدارد و چون شب شد بخواب میرود و از من غافل میشود و اخیره

چنانچه باید بپند و باطل را میشناسد و چون سبیل معاصی و بدیها نور را نمیشناسد
کود ایند بد را بیک بی بند و بیک را بد میدانند و بیک و بد را بشهوت های نفس میشناسد
لهذا از طاعت کوتراشت و معصیت را خواهان و همچنین نظیر هر خاصه از خواص و در روح
ادبی است و صحت بیماری میدارد و انشاء الله در محل دیگر تحقیق معنی تلب و نور
و ظلمت از کوری و پنهانی آن بیان خواهد شد بنیم عبادت محبت است که سبب کثرت
عبادت و بندگی بدرجه محبت که اعلای درجات کمالست رسید اند بلکه محبوب معشوق
حقیقی گردد اند چنانچه حق سبحانه و تعالی در وصف امیر المؤمنین صلوات الله
وسلامه و آله و اطهار او مبفراید که یحبتهم و یحبون یعنی خدا ایشان را دوست میدارد
و ایشان خدا را دوست میدارند و هرگاه کسی محبت کسی در دل قرار گرفت و کار فرمای
بدن او شد دیگر یا عت اعمال او بغیر عملی محبت چیزی دیگر نیست و بغیر رضای
محبوب چیزی معنی خواهد داد که در بهشت باشد و یا رضای محبوب نباشد انرا جهنم خود
میداند و اگر در جهنم باشد و یا رضای دوست باشد انش را کل و ریحان میداند چنانچه
حضرت خلیل الرحمن در مقام خلعت و محبت انش فرمود چون بارضای دوست
بود در نظر او کل و لاله خوش نامت بود و یا بر سبب خدا انش را برای او باغ و بهستان
گود و اگر ریحان نمی شد هم در نظر او از شقایق و از غوان بهتر می نمود و بی پنی که جاهلی در
عشق مجاز بر سر میرسد که اگر عبادت میکند معشوق را میخواهد و اگر معصیت میکند برای
معشوق میکند و در خدمت معشوق هرگز نجاش او نمیرسد که از و نفی بمن خواهد رسید
باز وی بمن خواهد بخشید و اگر بیازاید و برای ابرو میزد که شاید او را به پند و اگر
بیاع میزد و بیاد او میزد و دو حرکت او و جمیع کارها همان محبت فاسد است همچنین محبت
محبوب حقیقی بر کسی که غالب شد جمیع کارها او منوط بهمان محبت است و بهشت و دوزخ
و ران مقام منظور نیست بلکه بهشت را از برای ابر میخواهد که دوست انرا میخواهد و جهنم را برای

و ابو عبیده و عمر و عثمان و عبدالرحمن و دو کس از قراء صحابه عبدالله بن ام عبد و ابی کعب
پس عبدالله سوره لقمان را خواند تا باین رسید که واسیع علیکم نعمه ظاهره و باطنه
و ای سوره ابراهیم را خواند و باین ایه رسید که و ذکری هم بایام الله ان فی ذلک لآیات لکل
صابر شکور حضرت فرمود که مراد از ایاام الی^ی که مراد امر فرموده است که بیاورم بیاورم
نعمتها و احسانها و امثال حکمتها و بلاها دست پس متوجه صحابه شد و فرمود که بگوئید که
کدام است اول نعمتی از این نعمتها که خداوند عالم بیان شمار بتذکر آنها امر فرموده هر یک
از ایشان نعمتی از نعمتها گفتند از انواع خود شها و پوششها و فرزندان زنان و غیر آنها چون
ایشان ساکت شدند بجانب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام التفات نمود و فرمود که ای
ابو الحسن تو نیز بگو حضرت فرمود که پدرم و مادرم فدای تو باد من چگونه بیان کنم در حضور
تو امری را و حال آنکه خدا ما را بتو هدایت فرموده و جمیع علوم و کمالات را بوسیله تو بآفرینید
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که باید گفت که کدام نعمت اول نعمتهاست که
بتو کرامت فرموده حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که اول نعمتها نعمت ایجاد است
که من هیچ بودم و مرا از کم عدم بوجود آورد و فرمود که راست گفتی و یوم است که احسان
فرمود و مرا از جمله صاحبان حیوة و زنده گانی مقرر فرمود تا بنده جادات و نباتات
نکر دایند فرمود که راست گفتی سیوم را بگو فرمود که سیوم آنکه مرابه بهترین صور حق
که صورت انسانست خلق فرمود و بصورت حیوانات خلق نمود و گفت راست
گفتی چهارم را بگو فرمود که چهارم آنکه از برای من حواس ظاهره و باطنه مقرر ساخت
فرمود که راست گفتی پنجم را بگو فرمود که پنجم آنکه قوای عقلانی و شاعره و حایه بمن داد
و سایر حیوانات را باین زیاده بی بخشید فرمود که راست گفتی ششم را بگو فرمود که ششم
آنست که مراد بدین حق هدایت نمود و از کم ها نکر دایند فرمود که راست گفتی هفتم را
بگو فرمود که هفتم آنکه در آخرت برای من زنده گانی مقرر فرمود که نهایت ندارد و فرمود که

دوستی و محبت با محبوب خود خلوت کند آنکه من ای پسر عمران مطلع بر احوال دوستان
خودم باشم و عطف بسوی ایشان دارم چون پرده شب ایشانرا فرو گرفت دیدم دل‌های ایشانرا
میتشام و عقوبتهای خود را در برابر دیدن‌های ایشان میدارم بامی بخوی مخاطبه مینمایند
که گویا در میان سخن میگویند و گویا مرا می‌پسند و حاضران را بامی سخن میگویند پسر عمران
از دل خود خشوع و رقت برای من بیاورد و بدن خود را برای من خاضع و تسلیم گردان و از
دیده‌های خود در تاریکی شب تاب بریزد و مرا بخواند که من بتو بسیار نیک و نیکو دوستی که از هر
سعادت مراتب مختلفه دارد و باین درجه علیه فاین میتوان شد مکی بعبادت و بندگی
و متابعت مشریت مقدس بنوی و از جمله بواعث محبت تفکر در نعمتهای من حقیقی است
و چنانچه محبت‌های بشری بسیاری الطاف و مهر برای محبوب در تواید می باشد همچنین
عشق حقیقی بر تفکرات و محبت‌های عشوق حقیقی که هر لحظه صد هزار نوع از آن بهره‌مند
از افاضات و عنایات دارد و زیاده میگرد و چنانچه منقول است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا صحاب که خداوند دوست دارد برای
نعمتهای که روزی شما را دیندار و مراء دوست دارد و از برای خدا و اهل بیت او دوست
دارد برای من و پسند معبر از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که حضرت رسول
علیه السلام فرمود که خداوند عالیشان بهم را از خود موسی بن عمران فرمود که ای موسی هزار دوست
دار و مردم را دوست من گردان موسی گفت خداوند من ترا بجم و بی دوستی نمی‌نماید که بدنام
و مردمان را چگونه دوست تو گردانم فرمود که نعمتهای او بر ایشان بخوان و احسانها را بآنها می‌رساند
بیا و ایشان بیاور چون بدانند که جمیع نعمتهای و کمالات و مرغوبات از من است از جانب من
آنها را رسیده غیر مرا بازنکنند و پیوسته در یاد من باشند و هیچ طوبی علیه الرحمن در کتاب
انوار حضرت موسی بن جعفر از ابای گرام او صلوات الله علیه روایت نموده که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند با جمعی از صحابه که در میان ایشان بودند ابو بکر

وایو عبیده و عمرو عثمان و عبید الرحمن و دو کس از قراء صحابه عبدالله بن ام عبد و ابی کعب
پس عبدالله سوره لقمان را خواند تا باین رسید که واسیع علیکم نعمه ظاهره و باطنه
و ای سوره براهیم را خواند و باین ایه رسید که و ذکرهم با یا ام الله ان فی ذلک لآیات لكل
صبار شکو حضرت فرمود که مراد از یا ام الهی که مرا امر فرموده است که بیاد مردم بیاورم
نعمتها و احسانها و امثال حکمتها و بلاها اوست پس متوجه صحابه شدند و فرمود که بگویند که
کدام است اول نعمتی از این نعمتها که خداوند عالمیان شمارانیتد که آنها امر فرموده هر یک
از ایشان نعمتی از نعمتها گفتند از انواع خورشها و پوششها و فرزندان و زمان و غنی آنها چون
ایشان ساکت شدند بچایب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام التفات نمود فرمود که ای
ابو الحسن تو نیز بگو حضرت فرمود که پدرم و مادرم فدای تو باد من چگونه بیان کنم در حضور
تو امری را و حال آنکه خدا ما را بتو هدایت فرموده و جمیع علوم و کمالات را بوسیله تو پیاوستاده
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که باید گفت که کدام نعمت اول نعمتهاست که
بتو کیامت فرموده حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که اول نعمتها نعمت ایجاد است
که من هیچ نبودم و مرا از کم عدم بوجود آورد و فرمود که راست گفتی و یم آنست که احسان
فرمود و مرا از جهل صاحبان حیوة و زنده گائی مقرر فرمود و مانند جهادات و نباتات
نکر دایند فرمود که راست گفتی سیوم را بگو فرمود که سیوم آنکه مرابه بهترین صور حقا
که صورت انسانست خلق فرمود و بصورت حیوانات خلق نمود گفت راست
گفتی چهارم را بگو فرمود که چهارم آنکه از برای من حواس ظاهره و باطنه مقرر ساخت
فرمود که راست گفتی پنجم را بگو فرمود که پنجم آنکه قوای عقلی و مشاعره و حای من داد
بر سایر حیوانات مرابان زیادتی بخشید فرمود که راست گفتی ششم را بگو فرمود که ششم
آنست که مرابدین حق هدایت نمود و از کما هان نکر دایند فرمود که راست گفتی هفتم
بگو فرمود که هفتم آنکه در اخوت برای من زنده گائی مقرر فرمود که نهایت ندارد فرمود که

دو روزی که با محبوب خود خلوت کند این که من ای پسر عمران مطلع بر احوال دوستان
خودم که آن طرف بسوی ایشان دارم چون پرده شب ایشان را فرو گرفت دیدم دل‌های ایشان
بسیار به عقوبت‌های خود را در برابر دیدن‌های ایشان میدارم با من بخوبی مخاطبه مینمایند
که گویا در برابر من سخن میگویند و گویا مرا می‌پسند و حاضران را با من سخن میگویند پسر عمران
از دل خود خشنوع و در تنگ‌بازی من بیاورد و بدن خود را برای من فاضل و سگستر گردان و از
دیده‌های خود در تازیکی شتاب بریزد و مرا بخیران که من بتو بسیار از دیکم و رتبه محبت که انشود
سعاداست مراتب مختلفه دارد و با من در جده علیه فایز بقوتان شد مکی عبادت و بندگی
و متابعت و شریعت مقدس بنویس و از جمله بواعث محبت تنگ‌بازی و نفع‌های منم حقیقی است
و چنانچه محبت‌های بشری بسیاری الطاف و مهر را بر محبوب در تازیکی باشد و همچنین
عشق حقیقی بتنگ‌بازی‌های معشوق حقیقی که هر لحظه صد هزار نوع از آن بهره‌مند
از افاضات و کائنات دارد و یاد می‌کند و چنانچه منقول است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا صحابا! خوب که محمدان دوست دارید برای
نعمه‌ای که روزی شما را دیدم و مرا دوست دارید از برای خدا و اهل بیت من دوست
دارید برای من و پسندیدم که از حضرت امام رضا علیه السلام من و بیست که حضرت رسول
علیه السلام فرمود که خداوند عانیان بهم را از خود موسی بن عمران فرمود که ای موسی مرا دوست
دار و مردم را دوست من گردان موسی گفت خداوند من ترا بجم و بد و ستی نمی‌فایز که بدنام
و مردمان را چگونه دوست تو گردانم فرمود که بعهده ما می‌باشند بخوان و احسانها بمانند ای مرا
بیا و ایشان بیاور چون بداند که جمیع نعمت‌ها و کمالات و مرغوبات از من است از جانب من
باشان رسیده غیر من را نگیرد و پیوسته در یاد من باشند و شیخ طوسی علیه السلام در کتاب
نالی از حضرت موسی بن جعفر از ابای گرام او صلوات الله علیه هم روایت نموده که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند با جمعی از صحابه که در میان ایشان بودند ابو بکر

چون معبود سزاوار عبادت میدانند ترك نمیکرد و بدانکه مراتب نیات غیر متناهی ^{است} چنانچه
مراتب کالات نهایت ندارد و صاحب هر مرتبه در خود مرتبه خودینی دارد که لعل الش منوط
بهان نیت است و هر درجه شما هدیه و گواهی چند از اطوار و اخلاق دارد که دعوی ای
مدعی و کمال واقعی با آنها امتنان میشود و غایب اگر کسی گوید که از تحقیقات سابقه چنین
معلوم میشود که مقریان از بهشت چندان منظوری نی باشد و از جهنم چندان بیم نمی آیند پس
این تضرعات مبالغات که در دعاها از برای طلب بهشت وارد شده و آثار خوف جهنم و
عذاب که از اطوار انبیا و ائمه علیهم السلام مفهوم میشود چه معنی دارد و بنده و یا مقام معنی
لطیفی بخاطر رسیدن که ناکسی بهره از معنی بهشت نداشته باشد او عاقل نمی نماید بدانکه بهشت
ظاهری و باطنی و صورتی و معنوی باشد و هر کس از بهشت لذت مخصوص است و از یک
میسر بهشتی بایله طعم صد هزار لذت متصور است که آن خوشی از آنها لذت از ^{مجلس} یابند
باین شرفی است و مقصود است بر خوردن مطعومات لذت و کامش شیرین میشود
غیر از این لذت جسمانی چیزی دیگری یابد و یکی که یکقدری از عظمت منم خود شناخته
هین شیرینی در کام او لذت پذیر است و تفکیک بنماید که مراد از آن خداوند رتبه هست که چنین
میوه شیرین برای من خلق کرده و بمن عطا فرموده پس کام جسم و کام روحش هر دو شیرین
شده دیگری از من میوه هین شیرینی می یابد که محبوب حقیقی از من راضی شده و این میوه
از لطف او بمن رسیده چنانچه در اخبار وارد شده که اهل لذات اهل بهشت مرتبه و رضوان ^{است}
که نوید خوش نودی الهی بایشان میرسد و اگر توضیح این مطلب را خواهی تمثیلی از برای تو
بیان کنم مثلاً اگر پادشاهی خوان نعلی در پیش خود گذارد و بارعام دهد و یک نعل نقل
عطا کند آن کدای در پوزه کر که همین گرفتن است همین لذت مالیت این نعل دایمی باید و
شادی که دارد همین است که اگر این را نمیکوفتم بهایش می بایست داد و خرید کام خود را شیرین
کرد اگر قتادی هم نعل نباد دهد همان فرح او را حاصل میشود و یکی از وساطات آنست که این را

است گفتی هشتم را بگو فرمود که هشتم آنست که مرا مالک گردانید و پند کسی نکرد ایند فرمود
که راست گفتی نهم را بگو فرمود که نهم آنست که آسمان و زمین و آنچه در آنهاست از خلایق
برای من خلق کرده پس نهمین گردانید که برای من در کارند فرمود که راست گفتی دهم را بگو
گفت آنکه ما را مرد خلق کرده و بر زنان استیلا و زبادی داده فرمود که راست گفتی بعد از
این چه نهم است فرمود که نهمی نهم آنست ای بسیار است و همه طیب و نیکو و شمردن احصا
انها نمیتوان نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله تبسم نمود و فرمود که گوارا باد تو حکمتها
ای گوارا باد تو حکمتهای علوم نامتناهی ای ابوالحسن توئی و ادب علم من و تو پایان
خواهی گوارا باد تو حکمت من آنچه در آن اختلاف نمایند کسی که ترا از برای دین تو دوست
دارد و پیروی راه بگذاورد هدایت یافته است به راه راست و کسی که از هدایت تو بچاوب
و یکی میل کند و تو را دشمن دارد و تنها بگذارد در فساد است هیچ بهره از رحمت الهی نداشته
باشد و از جمله دواهی محبت بسیاری عبادت و ذکر است و پیوسته صفات کمالیه
ای را منظور نظر داشتن و این معنی ظاهر است که هر چند یاد کسی بیشتر میکنند محبت
او بیشتر در خاطرش مستقر میشود و خصوصاً در هنگامی که با تفکر در صفات کمالیه ای
مفهم باشد و فضیلت ذکر و شرایط و فوائد آن و افضلیت ذکر تفکر بر یکدیگر بعد از این انشاء الله
بیان خواهد شد ششم عبادت عارفانست که باعث ایشان بر عبادت کمال معبود است
و آنکه او سزاوار عبادتست چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که عبد
خوفنا من نارک ولا طمعنا فی جناتک لکن وجدناک اهلاً للعباده فعبدک یعنی
پرستیدم تو را از ترس آتش تو و نه از برای طمع در بهشت تو و لیکن ترا سزاوار پرستیدن
یافتیم پس عبادت کردیم و این درجه اعدا درجات معربانست و کسی که این دعوی میتواند نمود
که توبه از نفس خود و نحو روزه باشد و یقین داند که اگر نام بهشت و دوزخ نشنیده بودم همه
عبادت را چنین که الحال میکند میکردم بلکه اگر و العباد اذ الله عبادت کنند را بچشم میگردند

تحقیق گوید آن پادشاه در مقام مخاطبه و مکالمه باشد و خاطرش و مطلقاً متوجه پادشاهی
 و متوجه امور دیگر باشد پادشاه از ضمیر او اطلاع داشته باشد البته متوجه سیاست
 لمیع میگرد و زیرا که پادشاه را حقیر شمرند و اعتنا بشان او نکردند چنانچه خداوند تعالی
 میفرماید که قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأُحْسِنُوا الصَّلَاةَ إِذَا خَرَعُوا
 لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَسُجَّدًا وَسُجَّدًا وَسُجَّدًا وَسُجَّدًا وَسُجَّدًا وَسُجَّدًا وَسُجَّدًا وَسُجَّدًا وَسُجَّدًا
 حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي الْمَوَازِ وَفِي السَّيْلِ وَفِي الْمَرْجِ وَفِي الْبَرِّ وَفِي الْبَرِّ وَفِي الْبَرِّ وَفِي الْبَرِّ
 انبساط خود و بیرون کند و خشوع سایر اعضا و جوارح است که هر یک بان
 کاری که نامور شده اند مشغول باشند و ادای که در هر عضوی از اعضا آن
 شارع مقود گردید ترک نمایند چنانچه نظم را فرموده اند که تَعْرِجُ الْفَرْجُ بِأَيْدِيهِمْ
 مَوْجِعِي خَائِدِي بِأَيْدِيهِمْ وَتَسْتَرْجِعُ الْفَرْجُ بِأَيْدِيهِمْ وَتَسْتَرْجِعُ الْفَرْجُ بِأَيْدِيهِمْ
 باشند و خشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلب است چنانچه در نقول است که حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله شخصی را دید که در نماز بارش خود را زنی میکرد و فرمود که دل
 رن مورد خاشع است و با خدا بود اعضا و جوارح او نیز بکار خدا مشغول بودند و این
 یعنی بحسب تجویز ظاهر است و بدانکه هر ملکیتی را پادشاهی باشد که جمیع رعیت تابع او
 می باشند و پادشاه ملک و امام و پیشوای سایر اعضا و قوی قلب است چون دل متوجه
 خدا شد اعضا تابع او نیز پیروی او بنمایند و اینست يك معنى آخر حدیث که صلوات
 المؤمن و حده جماعه یعنی نماز مؤمن زشای جماعت است زیرا که دل او با خداست و
 مقتدای سایر جوارح است و جوارح بان اقتدا بنمایند و بدانکه نماز بی حضور قلب
 اگر آدمی را از جهنم خلاصی دهد اما بد رجاءات عالمه کالات غیبی ساند و پندیده درگاه
 حق نیست چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که نماز مقبول نیست مگر با حضور دل و از
 حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که دو رکعت نماز بگذارد و بداند که چه میگوید

که این را میگویند ازین معنی هم التذاتی داد و دگر پادشاه ملاحظه و نقل بمن داده و کسی
که از باب مناصب جز که میگوید چون بکارش میاید در استقلال منصبش پیشتر
ملاحظه میشود تا بر تبه ان مقرب می رسد که لذت قریب و انس پادشاه را یافته این
لطف نزد او با ملک دنیا بر است یا آنکه در خانه خود اگر انواع تنقلات باشد نگاه
نمی کند و این مراتب و نعمتها دنیا بنی می باشد که شکم پرستان لذت جسمانی میبرند و
و مضریان لذت معنوی و توجه دوست ازان می یابند و لهذا در دلهای و المهای که از جا
دوست با ایشان می رسد از آنکین در کام ایشان شیرین تر است و چنانچه در دین مابین
های جسمانی این تفاوت مراتب می باشد و مایده های روحانی بنیاضعات این
می باشد چنانچه آیات قرآنی که فوائد علوم ربانی است هر کس را در خود فهم خود ازان
بهره ایست که دیگری ازان خبر نیست ای عزیز هر که کاملست بهره ازان همه چیز کاملست
و ناقص از کمال هر نفی محروم است فقیر به شناسی از لغت ان خشک لذت میبرد که
عنی محروم از الوان نعمتها چون میبرد و بهیچین و الا لام علیهای الهی بر این بنیاس است
اگر بر فرض حال دوست خدا چنانکه کنندگان اش هومان میسوز و نه از انش سوزان پس
چون جنم جای محرومان و سزای بهیچور نیست تنوع و استخافه می نماید و ازان کو بر انست
و این معانی در مراتب عشق بخدا بر جمیع خلق ظاهر است که اگر جدا از دوست و رکنستان
با انواع نعمتها باشد نزد او جنم است و چوب لطف دوست هر چند بد نش را محروم سازد
نزد او از شکر شیرین تر است رزقنا الله جمیع المؤمنین الوصول الی درجات الکاملین
واله الطاهرین بدانکه یک شرط دیگر از شرایط عبادت که این فقر جامع بدان اشارت
دارد حضور قلب است و عبادت بدون حضور قلب ناقص است و مقبول در گاه الهی
نیست و باعث کمال قرب نیست و بلکه اگر به فضل شامل گیرم علی الاطلاق می بود و بایست
که ادوی در عبادت که بی حضور قلب باشد مستحق عقاب گردد و چنانچه اگر کسی در حضور

و عظمت معبود را پیشتر می شناسد از این عبادت از پیشتر ساد و میشود و در مقام بندگی
خاضع تر و ذلیل تر می باشد چنانچه حضرت ابن حجر العسقلانی روایت کرده که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله چون نماز می ایستادند رنگ مبارک آنحضرت متغیر میشد از خوف
الله و آن سینه آنحضرت صدای مانند صدای بگلی که در جوشش باشد می شنیدند و
منقول است که چون وقت نماز داخل میشد حضرت ابیالمؤمنین صلوات الله علیه اندام
سپارکش بلرزه می افتاد و از رنگ برنگ میگردید میپرسیدند که چه میشود شما را میفرمود
که رسیدر هنگام ادای امائی که بر آسمان و زمین عرض کردند و آنها را کردند و ترسیدند
و افعی متحمل آن شد یعنی باز تکلیف پس میزدیم که چون متحمل آن ارشدم اینک ادا خواهیم
کرد و بانه و در روایات معتبره وارد است که حضرت امام حسن صلوات الله علیه چون
مواجهه و دنیوی نماز میگردیدند مفاصل بدنش می لرزید و رنگ مبارکش بن رنگی
بشد از آن حضرت از علت این حال سؤال نمودند فرمود که حق و لازم است بر هر کس که
نزد خداوند عرش عظیم به بندگی ایستد آنکه رنگش زرد شود و بنده هایش از بیم او بلرزند و راید
و منقول است که حضرت سیدنا ساجدین صلوات الله علیه دینی در نماز ایستاد بودند
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام بود که در جای بسیار عمیق در خانه آنحضرت بود حضرت امام محمد
باقر علیه السلام بکنار چاه آمد که نظر نماید در آن چاه در افتاد مادر چون آن حال مشاهده
نمود بسوی چاه آمد و بر خود میزد و فریاد میکرد و استغاثه ببنوی دو میگفت با این رسول الله
فرزندت غرق شد و آنحضرت بعد نماز مطلقا التفات نمی فرمود و حال آنکه صدای اضطراب
فرزند در چاه بگوش آنحضرت میرسید چون بسیار بطول انجامید مادر از روی اضطراب
گفت که ای اهل بیت رسالت دلها شما بسیار سنگین است باز حضرت التفات نفرمود و ناگهان
با داب مستحبه تمام بجای آورد و قانع گردید پس بنی چاه شد و با عجز دست در آن چاه عمیق
دواند کرده حضرت امام محمد باقر علیه السلام را پیرون آورد و آنحضرت خنده میکرد و سخن میفرمود

یعنی قنات را از کبری که می تواند متوجه سوائی آنها باشد چون از غان فارغ شود بر او کنا
 نماز باشد و از حضرت باقی علوم الاولین والاخرین علیه السلام منقولست که بد رستی
 که با لایسب باشد نماز بعضی بنده گان نصف آنرا و از بعضی ثلث و از بعضی ربع و از
 بعضی شمس و با لایسب نهند و بد رجه قبول نمی ساند مگر آنچه با حضور قلب کرده باشد
 و لیکن راهور شده اند بنده گان بادای نوافل تا بسبب آن تمام سازند. تقصیهای نماز
 غریبه را و منقولست از حضرت جعفر ابن محمد صلوات الله علیه که رغبت بنوا
 و خوف از عقاب و دردی جمع نمیشود مگر آنکه بجهشت او را واجب میشود پس چون
 متوجه نماز شوی روی دل خود را بسوی خداوند خود و بکنی دان بد رستی که هر مؤمنی
 که در نماز دل خود را با خدا دارد و خدای رحیمای مؤمنان را بسوی او مایل گرداند و با آن
 معنی جهشت را این از برای لازم گرداند و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
 منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون بنده مؤمن بسوی
 نماز بر می خیزد خداوند عالم نظر رحمت بسوی او می افکند و روی لطف و احسان
 بسوی او میدارد و رحمت از بالای سرش تا آسمان بر او سایه می اندازد و ملائکه برگزیده
 احاطه میدارند تا افاق آسمان و ملک و مؤکلید سازد و حق تعالی که بر بالای سر او ایستاده
 میگوید که بدائی که منظور رحمت کبشی و با که مناجات میکنی هر ایمنه بخیر و التفات نهایی
 و هرگز از بجای نماز حرکت نکنی و از حضرت جعفر ابن محمد باقر علیه السلام منقولست
 که بنده چون در نماز التفات بجائی بنماید یا بسوی یا بچشم یا بدن خود بجهان و تعالی او را
 ندان میکند که این بنده من بسوی که التفات بینمائی یا التفات بجانب کسی بینمائی که از من
 بجهتی است از برای تو پس چون سه مرتبه التفات از خود صادر شود حق تعالی نظر از تو بر میدارد
 و بعد از آن و یکی نظر بجانب او هرگز نمیکند و اجازت درین باب بسیار است در حضور قلب
 در ملاحظه ملاحظه اشالت ادبی است و هر چند اینکس در مراتب یقین و معرفت کامل نمیشود

و درم که صحابه گفتند که چهل چهره رحمت یکبختی و حال آنکه حدیثی نقل می شود که فرمود که اینها
شاگردان نباشم و شکر نعمتهای او را نداشتیم چنانچه گفت باین رسول الله بسلامان رحم کن که
برکت شما خدا را از ما دور دارد و دفع مینماید و اینها را نگاه میدارد و عذابهای خود را بگذرد
نیکوکار و فرمود که این جابر بر طریقه بد را از خود خواهم بود تا ایشان را ملاقات نمایم و از حضرت
صلوات الله علیه منقولست که پدرم فرمود که روزی بر پدرم علی ابن الحسین علیه السلام
داخل شدم دیدم که عبادت در آنحضرت بسیار تا آنکه می دیدم در آنجا مبارکش از پیشانی و خروج
که دیدم و پیشانی از پیشانی از کثرت سجود و پند که در وقت شش و نیم از وقت قیام و در صلات و درم
که در سجود او را بر این حال مشاهده کردم خود را از آنکه به منع نتوانستم نمود و بسیار گریستم و آنحضرت
موجه تفرقی بودند و در سجده از ما جنب بجاست و نقل افکنند و فرمودند که بعضی از کتابها که عبادت حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا استوار است چون در سجده برادر دم و پاره میخوانند و بر زمین
کذاشتند و فرمودند که یکی از اینها را که مانند علی ابن ابی طالب علیه السلام عبادت کنند
کتابی از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام عبادت و کلیتی از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده
که حضرت سیدالسااجدین صلی الله علیه و آله چون بنامی استاد رنگش متغیر میشد و چون سجود
به هر پنداشت تا عرق از آن حضرت می ریخت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که علی ابن
الحسین علیه السلام در شب آن روزی هزار رکعت نماز میکرد و چون بنامی استاد از روزه بر نداشت
و استادنش در نماز اینها را بنده ذلیل می گوید که در پیاد شالیلی استاده باشد و اعضای او از خوف
الهی لرزان بود و چنان نماز میکرد که گویا نماز و داع است و یکی نماز نخواهد کرد و چون از تقوی احوال
احوال آنحضرت سؤال می نمودند میفرمود که کسی که نزد چنین خداوند عظیمی ایستد و از او است که
چنین خایف باشد و نقل کرده اند که در بعضی از شبها یکی از فرزندان آنحضرت را بپای افتاد و
دست و شکست و از اهل خانه فریاد بلند میشد و همسایگان جمع شدند و شکسته بناد و زدند و دست
آن طفل را بستند و آن طفل از دردن فریاد میکرد و آنحضرت را از اشتغال بعبادت نمیشدند چون صبح میشد

و بامه حضرت ننشده بود پس فرمود که فرزند خود را بکیرای ضعیف البقین بخدا مادر
حضرت امام محمد باقر از سلامت بودن فرزند بخندید و از شبیه حضرت بکویه درآمد حضرت
فرمود که بر شما هالامتی نیست بمیدانی که من در خدمت خداوند جباری استازم ام
که اگر روز جانب او بد بکوی بکورد ^{سید محمد} و نفعی او تو سل بنمورم روی لطف خویش از جانب
من بکورد ایند و نفعی از او که توقع رحمت میتوان داشت و صاحب کتاب حلیه الاولیاء
روایت نموده که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام از وضو فارغ میشدند
و اراده نماز میفرمودند در غشه در بدن و لوزه بر اعضای حضرت مستولی میشد ~~چون~~
چون سوال بنمودند میفرمود که وای بر شما مگر نمیدانید که بخدمت چه خداوندی می
ایستم و با چه عظیم الشانی مناجات کنم و در هنگام وضو نیز این حالت را از حضرت نقل
کرده اند و در روایتی وارد شده که فاطمه دختر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روزی جابر
بن عبد الله انصاری را طلبید و گفت تو از صحابه کبار حضرت رسولی و ما اهل بیت را حق تو
بسیار است و از بقیه اهل بیت همین علی ابن الحسین ماند و او بر خود جور مینماید در عبادت
الله و پیشانی و زانوهای و کنه های او از بسیاری عبادت پینه کرده و مجروح گشته و بدن او
لجیف شده و کاهیده از او التماس نما که شاید پاره تخفیف دهد چون جابر بخدمت حضرت
رسید دید که تحراب نشسته عبادت بدن شریفش را کهنه و لجیف گردانیده حضرت جابر
اکرام فرمود و به پهلوی خویش تکلیف نمود با صدای بسیار ضعیف احوال از او پرسید پس
جابر گفت که با این رسول الله خداوند عالمیان بهشت را برای شما و دوستان شما خلق کرده
و جهنم را برای دشمنان و مخالفان شما افزیده پس چرا اینقدر بر خود تعب میفرمایید حضرت
فرمود که ای صاحب رسول مگر نمیدانی که جدم حضرت رسالت پناه با آن گواهی که نزد
خداوند خور داشت که ترک اولای گذشته و آینده او را از دید او مبالغه و مشقت در
عبادت را ترک نفرمود پندرم و مادرم فدای او باد تا آنکه بر ساق مبارکش نفخ ظاهر شد و قد

بهجت رسانند و از جمیع کالات محروم گردیدند پس چون خلقت انسانی را باین سبب محتاج بامری
چند کرد و اینها را باید انداخته محض معاش و معاملات و معاشرت که با خاصیه موجب بعد از
جناب قدس از روی و انما که در سهوات و تعلقات و غفلت ان خیرات و سعادات بگریز
هزار و زی پنج مرتبه این خلق را بعد از توفیق و امور و دنیا و نشیبت و عیال و دنیا و حضور و غیور
قرب مالک باو که خود را اندتا لذت مواصالت بعد از فراق که موردت و نیت اشتیاقست دریابند
و سعادت را آید فایز گردند و چون نماز معراج مؤمنانست و نهایت قرب او در نماز محمول
می پیوندد و بنابر مقدماتی که سبق ذکر یافت بعد از نهایت حرمان و بعد از آن تکلیف قرب بنمایند
و در عین غفلت او را آگاه بپسنداند اول مرتبه از آن ای ^{بوی} غفلت از دکان بپاوی حیرت مقور
ساخته اند که اول و در یک پس بزرگوار و خداوند بسیار ایشان بپاوردند تا اگر غنی خدا از منظورات
ایشان در نظر ایشان محض شود و چون در عین غفلتند چهار مرتبه بر ایشان میخیزند که شاید متنبه
نمی شود و بداند که چون غنی و خداوند ایشان و در مرتبه عیال و غفلت از هر چیز عظیم تراست بلکه زبان
بزرگتر است که عقل را بکند ذات مقدس او خوانند رسید پس چنین بزرگوار بر اطاعت نمودن و عبادت
کون واجب و لازم است بعد از آن شهادت بوحدانیت الهی را بر کوش ایشان میخوانند تا بدانند
که بجز او خداوندی ندارند و یکانه در جمیع کالات و صفات پس چهار میگویند سبب جناب قدس
او نیست و او را بیکانگی و خلاص باید پرسید و یکی بکوش و دل ایشان میسازند که چنین خداوند
عظیم الشانی بیکانه پیغمبری فرزند فرستاده پس باید عبادت در مقدور که آن پیغمبری او در دو شواهدی که او
امر فرمود و میخوانند بعد از تحمیل این مقدمات از جناب خدا ایشان را ندا میکند و چون انجام کار
الهی میخواهد که بشناپد و سارعت نماید بسوی نماز پس عظمت نماز را در نظر ایشان معلوم میدهند
که بشناپد بامری که باعث فلاح و رشکای دنیا و آخرت و یکی عظیم تر آنرا باد میکند که بشناپد علی
که بهترین اعمال و عبادات و یکی بار خدا را بظمت و جلال و بیکانگی باد میکند که این غافلان و غافلت
چنین خداوندی که بر همه چیز قادر است و بیکانه است و معارضی و شرکی ندارد و نهایت بزرگوار

برای آنکه در این دست طفل پدید آید که در آن او میخیزد از کیفیت حال پدید می آید و در
دست دیگر در خانه حضرت در خانه که در سجود بود و آشتی گشت و اهل خانه فریاد میکردند که باین
رسول الله النار النار و حضرت منور نشدند و آتش خاموشی بقدر آنکه در آنجا میرود داشتند از اجتناب
پدید آمد که هر چقدر بود که شمار از این آتش غافل گردانیدند بود و فرمود که آتش کبوتری قیامت مرا از
آتش خداست و این غافل گردانیدند بود و هر سال هفت مرتبه پوست از پیشانی حضرت میخیزد و از
بسیاری برون می آید و واجب است که در هر روز که حضرت تمام شود باقی و امام جعفر صادق علیه السلام
چون بنمازی ایستادند زلف مبارکشان گاه سیخ میشد و گاه درو میشد و چنان بود که گاهی از
جی پند و با او سخن میکردند باین مفریان هر پادشاهی چون در وقت او میشد و دارند و هلال او
زیاده از دیگران پیشانی هم سه ضووت او زیاده دارند و در وقت غلبه عتبات پیشانی ایشان که
دینا از عمارت عیالاتی که از آنست که از مفریات حق و دارند و در وقت غلبه عتبات پیشانی ایشان که
از دیگران می باشد و این که خداوند عالمیان را از نظیفه قدس و طهارت مطلق فرموده و
شهرت و ملائق جسمانی و ایشان ترکیب نمود و حیوانات تمام را از خصوص جسمانیت و شرف و تزیین
فرموده و نشان استعدادی در ایشان مقرر ساخت و نشاء و جمیع انصاف را از هر وجهی مطلق
فرموده و عینیت نفس و عقل که او را واهی کمالات بوده باشد با او گشت نمود و بکثافات جسمانی
و عیالات بدیه و شرف ظلمی این را در این استاخت و او را تکلیف فرمود که بعد از آنکه این عیالات
از او خود نموده خود را بعبادات قدسی و ملکات ملکی محلی و داند از ملک اشرف باشد و اگر
ترقی در مراتب کمالات بدون معارضات سایر حیوانات که از جایزه که میخواهد بسیار سفید
کند و او را بعضی کمالات بود و بداند و دیگری رفع کمالات بود و بسا و چون رفع آن کمالات
نموده از او و این که از او و او را پس از آنکه از شرف و طهارت جسمانی شود و عقل را مغلوب هوا سازد و از
بازم پس از آنکه از او و او را پس از آنکه از شرف و طهارت جسمانی شود و عقل را مغلوب هوا سازد و از
بدان است که از او و او را پس از آنکه از شرف و طهارت جسمانی شود و عقل را مغلوب هوا سازد و از

میست و در کردن غل ملکی و مرا از جامهای آتش نجات ده و چون مسح سر میکنند از خدا میطلبند
که رحمتهای خود را بر سر من فرویز که سر پای مرا فدا کن و چون مسح پا میکنند پیادگی او در کمر این پاهای
بر صراطی باید گذشت و در آن روز پاهای بسیار انصراط خواهد لغزید پس شهادت بر صراط از خدا
میطلبند و طلب می نمایند که خدا او را توفیق دهد که باین پاهای همیشه تحصیل رضای الهی نماید پس چون
چنین وضوئی ساخت موافق احادیث مقبره کنا هان این اعضا امروز یک پیشی دو پاکیزه صورت
و معنی میگوید و قابل قریب میشود و از آن غفلتها پاره هشیار میگوید و ظاهر خود را پیوهای
خوش معطر میسازد و باطن خود را بنور نبات صبحی منور میگرداند و چون در حدیث وارد شده
که در خانه که مسک یا شرباب یا صودست در آنجا انداست ملکه داخل میشود و پس سبک ظاهر از ساحه خانه
خود و دور میگرداند و سبک نفس را در و شیطانی از ساخت صبر خود میگرداند و شرباب ظاهر را از خانه
و شرباب مستی معنوی که غفلت و شهوت است از سر بلند میکند و صورتی پاهای ظاهر را از دور و دیوار خانه
محو می نماید و در دیوار خاطر را از صورت های غنی خدا و محبت های ایشان مصفا میسازد و متوجه بارگاه
قریب میشود و چون بد رسجد بر سر بلند از در بند ها و از آنجا به معبود حقیقی رسیده از خدا
میطلبند که درهای رحمت خود را بر روی من بگشاید و چنانچه را بر روی ظاهر را بر روی من بنماید و درهای
معنوی را بر روی من ببندد و درین مقام نیز عارف را اگر کسی حاصل میکند و وجود با او میسر
میکند از چنان میداند که دو کی یا س که با وجلال خود داخل گردیده و با بر بساط قرب نهاده با او بر سر
و بغیر جناب الهی متوجه غیبی و چون بجای نماز اند بار و یکی اقامه را بخواند و تفکر در جلال الهی ریاده
بکند و عظمت شان عبارت تر بدیده روشن تر می بیند چون در وقت از آن غفلت عظیم پر دارد
دید او گردیده بود چون نماز معراج مؤمن است و در شب معراج حضرت رسول ص بهر اسمانی که داخل
میشد بک الله اکبر میگفت در نماز بن هفت الله اکبر در اختیاج صلوات مقرر فرموده که بهر تکیه ای بر زمین
از اسمانهای قرب و معرفت در آید و قابل پیش حضور دگر در این مقام هنوز دو صاحبها و کوسه های
عظمت و جلالت و در مقام غیبت و مقام حضور رسیده لهذا هنوز حرف زدن و یا عینی و سخن گفتن

مور... که پیش میروند و آنرا که دیده ایمان و یقین ایشان شنوا گردید؛ نداهای روحانی را این
گوشن دل میشوند و خیرات منقولات که وقت هر نماز که بشود صدای از جانب رب العزت ندا میکند
که ابریز کرده مؤمنان بر خیزید و استهای کناهان که بر پشت خویش بختید بنور نماز فرستاید و نما
کو دایند بلکه هر خط ایشان ندای جانفروای یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک را بسیم جان می
میشوند پس چون بند سعادتمندان این نداهای الهی شنیدار گردید و متوجه نماز شدند اولاً و ثانیاً
گردد و خود را فریاد نمایند که ای ربان داخل مجلس بزرگواران نمیتوان شد اسکرده اند او را که بر پشت
الحلا در آید و کناههای ظاهری را از خود دور گرداند و در ضمن دعاها یا که انما لله در ادب خلوت
دارد شده و یلیم او را که اندک خیر این بجا استهای ظاهری را نفع فرستد تا بی ثبات معنوی که از کناه
و اطلاق گردید بهر رسیدن پیش پایت لهذا در طاعت استعاذه از شیطان و طلب مغفرت کناهها
مینماید که خدا تعالی خود را از این جناس ضوی و معنوی پازد که اند پس بار و یکی از او در مقام
تطهر می آورد که دو دستها و پاها و سر را که در حالت صافی و اکثر احوال بکار میفرماید یا کنوه کن
و در آن ضمن در دعای استغفار او را آگاه گردانند که این اعضا بجا استهای معنوی سبب کناهها
بهر سبب است و استحقاق عقوبات عظیم حاصل کرده اند پس باید در این وقت از خدا یا کنوه کن
طلبند و در این صیغه از استغفار بپایانند که باید عبادت کو و تاحی در از این عقوبات بهر هائی پیش
عبادت زیاده پیش و بعضی از شایسته و ملائق شکسته میگوید که خدا در وقت در شستن میگوید
که خداوند چون تو فرمودی که در روز قیامت بعضی از روهاسیاه خواهد بود و بعضی از روهاس
سفید و نو خواهد گردید پس خداوند تبارک و تعالی روز سفید کردن و سیاه مکی دان و چون
است راست را میشود بپا و پاورد که خدا فرمود که در روز قیامت نامرینگی کار را باید است راست
ایشان برسد و نامرینگی را و بد کار را باید است چپ میدهند و از خداوند خود میطلبند که نامر
او را باید است راست او و عبادت خدا بود و در بهشت باید است چپ او و عبادت خدا
کند و در وقت است چپ شدن و عبادت که خدا یا امیر اعمال را باید است چپ من مد و دست

میر و از شر او میگوید اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ یعنی پناه ببرم بخداوند
شنوایان که بر عجز و بیچارگی من اطلاع دارد و میداند که عاجز و ناتوانم از شر شیطان و از رحمت
الهی و رانده شدن در گناه او پس شروع میکند به بیان مآل خود و احوال مخاطب و میگوید ای پادشاه
سخن میگوید و چون اعلاء درجات کرامتیه فنا و نیستی است یعنی حق در عاجز و ناتوانی و نیستی
و در همان بنا توانی خود را تباری و در جمیع امور خود را و توفیق خدای جبار و خدا
در جمیع کارهاست است بسم الله گفتی و چون امر نماز از جمیع امور را عظمی است میگوید که شروع
در فرائض و عبادت و بندگی بنمایم با سعادت خداوند که جامع جمیع کمالات است و در جماعت به
تغنیای عامه و من و کافی و در جمیع است بر حمدای خاصه بر مؤمنان و چون آداب مجلس
عظما است که پیش از ذکر مطالب استائنی مناسب آن بزرگ بجا آورند و حق تعالی شایسته
تعالیه بندگان مؤمنه که چنین استائش نمایند و تقدای عامه را خاصه مؤمنان را و زین و عود و
برحمت بنمایند تا بر شما رحمت کنم و بداند که من خداوند روز جزا و بخشش و قیامت اقرار کنید
و چون عادت تفکری در این اوصاف کمال نمود بدید چه شیوه و حضور که اعلای درجات و رفاه
نایز میگوید در این مقام عینیت بطوایب می آید و ابراهیم و ائمه و اهل بیت و اهل بیت میگوید
که ایاک توبد یعنی ترا عبادت بنماییم و پس در این آیه کریمه حق تعالی اشاره فرموده باین معنی که چنانچه
مقام بنوی در آن فقره بیان فرموده یعنی بباید که چون مقام عبادت و سی حیات عبادت
که گویا امری است و بامان خطاب مینماید پس چون دعوی عبادت کردن مؤمنان بود که در این کافیه
متنشی مینماید شد تدارک فرمود که و ایاک تستعین یعنی در جمیع امور از تو استعانت بخواهم
و پس در چنین در مقام آداب چون عبادت خود را عبادت خود را اعتراف دارد و عبادت
خود را در میان عبادت دوستان خدا در می آید و میگوید از زبان همه که در میان عبادت
میکنیم که شاید عبادت او بیکت عبادات انما مقبول کرد و در این که از لطف کرم دو است که در عبادت
حق را بدید و گاه او رند بعضی را قبول نماید و بعضی را رد کند و یک حکمت از حکمهای نماز جماعت است

جایز است و چون تکبیر خواند گفت یا تشبیه در محل مجلس قرب ملک الملوك کردید و با حق سخن
گفتن و در حق تعالی شهادت خواندن و شهادت خواندن بر او حرام شد اینست که دعائی که در این مقام بخواند
که روی دل جمیع اعضا و قوت و مشاعر حق و طبعات خداوندی گردانیدم که خالق اسماءها و
زمینهاست موافق ملت ابراهیم که یگانه پرستی است و برین معنی و طریقه امین المؤمنین که جمیع شرایط
و ارباب و انبیایان مانند عبادت و درین حق و در این برای خدا خالص گردانیدم و مفاد او شد
و شراب جلی و حق و راههای شیطانی از خود دور گردانیدم نماز من و عبادت های من و زنده
گای من و سرون من که خالص برای خداوندیست که پروردگار عالمیاست و او را شریک
نیست و چنین انجامت او مامور گردید که او را عبادت کنم و من از جمله مسلمانان و مفاد آن اوم
و چون در رویه بگاه چنین و عوای برنگ کرد و شیطان دشمن این راه و ره زن این درگاه است
و دشمن مکار و نیکو نیست که به باب الوداد و شفیع کرده و تا امروز شهادت این میدان را
بر زمین این خسته و خندین هزار لشکر اندروین از شهوات و دواعی نفسانی و اسکی پیروی از
شیاطین است و طبع حق دارد بقوت خود با او بر نمیتوان آمد پس باید که بچند و نذیر که این سنگ
دو گاه اوست پناه برد تا رفع او نماید چنانچه تشبیه کرده اند او را به سنگی که در درخیمها و خاخنها می افتد
که هر گاه که تشای صاحب خانه است و آن خانه بسیار تنگ و دارد او را متعرق عیش و وجود بیگانه
نار آید او را مانع می شود و بفرماند که صاحب خانه او را صدای زندیج حیل و او را منع می توان ست
همچنین شیطان که سلسله بیکانه گیر این درگاه است با تشای قدرتی نیست و ندارد و کسی را که می بیند مگر
مجلس قرب خداوند فایز میشوید و می توانست چنانچه خداوند عالمیان در روز اول
در انبیایان مایوس گردانید که این عبادی لیس لك عليهم سلطان یعنی بد رستی که بنده گان
نماز من موافق برایشان سلطنت نداری بلکه اگر زودی که قابل قرب باشد خواهد پناه ملک الملوك
در این راه که بچند و متوسل شود که به راه اشار لطف او را دور گردانند اما پیکانهای که آشنائی نمیخواهند
و راه آشنائی سلطنت کار ایشان چنانچه میباید هدایت یزدی لهذا در این مقام خطیب پناه بخداوند یکبار

میرد و از این میگوید انعو ذلک الله العلیع العلم من الشیطان الرجیم یعنی بنده بدست
شیطان و آنرا که میگوید عبادی من الطالح دارد و میداند که عاقل بر و شعله از شر شیطان دور رحمت
است و در آنجا که درگاه او پیش شروع نمیکند باید ملاحظه نمود در احوال مخاطبه نمیدانند عباد
بسیار میگویند و چون عباد درجات کامل نمیشوند و این است یقین حق در عاقل و در حق تعالی
و در همه اینها تواضع خود را فرموده و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی و در حق تعالی
و در کارها است که بسم الله تعالی و چون مراد از جمع امور را این است میگوید که شروع
در قرائت و عبادت و بندگی بنده نما عبادت خداوند که جامع جمیع کمال است و در عبادت به
همه احوال عاقل بر و من و کافر و رجه است بر جمعی خاصه بر مومنان و چون آدم به مجلس
خطبات که پیش از آنکه مطهر است اینی را اسباب آن بود که عاقل و رجه حق تعالی است که
فایده بندگان نمود که حقیقت مراتب ایشان نماید و تقیبات عاقل و رجه عاقل و رجه و مکرر
نعمت بنده را بر خدا رحمت کم و بداند که من خداوند در روز جزا و عاقل و رجه عاقل و رجه
و چون عاقل و رجه در این اوصاف کمال نمود بدین رجه شوق و حضور که عاقل و رجه عاقل و رجه
این میگوید در مقام عبادت خطاب می یابد و بر اینها عاقل و رجه و عاقل و رجه عاقل و رجه
و آنرا که بود یعنی قیام عبادت می یابیم و این در این ایام که عاقل و رجه عاقل و رجه عاقل و رجه
مفاهیم بنویس و در آن فقره بیان فرموده یعنی بداند که عاقل و رجه عاقل و رجه عاقل و رجه
که گویا بر می بینی و با من خطاب می یابی پس چون دعای عبادت کرد و عاقل و رجه عاقل و رجه
منشی منی شد تدارک فرمود که و آنرا که عاقل و رجه عاقل و رجه عاقل و رجه عاقل و رجه
و پس در همین در مقام ادب چون عبادت خود عاقل و رجه عاقل و رجه عاقل و رجه عاقل و رجه
خود را در میان عبادت دوستان خدا در می آید و میگوید از زبان خود که عاقل و رجه عاقل و رجه
میگویم که شاید عبادت او بیکت عبادت انما مقصود کرد و در آنکه از عاقل و رجه عاقل و رجه
حقیق را بدگاه او روند بعضی قبول نمایند و بعضی باز و کند و یک حکمت از حکمتی که از عاقل و رجه

[illegible]

و این معنی از آیات بسیار و اخبار پیشمار بطور رسیده و چنانچه در این نیست که بخت عبادت موفقی
برایمانست و بدون ایمان هیچ عبادتی موجب ثواب نیست بلکه موثر است عبادت و ایمان مشتملست
بر اعتقاد بوجود واجب الوجود و صفات شریقه و سلبه و اقرار بیکانگی خدا و بهولت او و اقرار
بنبوت پیغمبر از زمان صلی الله علیه و آله و حقیقت اینها و انجانب خدا افاده آنچه ضروری دین
باشد مفصله و آنچه غیر این باشد جمله و اقرار بامامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و اقرار بعباد
جسمانی که خداوند عالمیان همین بدنها را بعد از مردن زنده خواهد کرد و ثواب و عقاب خواهد داد
و اقرار به بهشت و دوزخ و سایر امور بی که از صاحب شرع معلوم گردید و تفصیل مراتب ایمان و
خلاقیات که در آن شده این مقام کفایتش ذکر آنها نداده و بدانکه چون عبادت بر جمیع جوارح ادنی
متفرقت و هر عضوی از اعضا عبادتی دارد و اعتقادات عبادت اولست لهذا معرفت با این
عبادت فرموده و فرمود که اول عبادت است یعنی بر همه مقدم است و عبادات دیگر بدون آن بی
فایده است بدانکه چون ایمان مایه سعادت ابدیست و ترک آن شقاوت ابدی و شیطان
دزد عقاید و اعمالست و زود را تا ممکنست اول بر متاع نفیس بیند و اگر بپای دست نیافت متاعها
و یکی را میبندد و عقباتی که گویی گاه سیطانست و در این باب بسیار است عقبه اول عقبه معرفت
واجب الوجود است و از این عقبه اکثر عالم را بجهنم برده و اکثر جنات ازین عقبه خواهی دست نسیفه
جنات که اهل بیت رسالتند بر مدار که ایشان در دوزخ و دای هر چه را میدارند و گویی که اهل شیطانرا
می شناسند و تابعان خود را بسیار اهل جنات می سازند و این فریب غفیری که تا خدا را نشانی بدین
عقل پیغمبر و امام نمیتوان شناخت زیرا که معرفت الهی دو شعبه دارد دو شعبه اول عالم بوجود
واجب الوجود است و آن جمیع اشیاء ظاهر تراست و بدلیل دور و تسلسل که موجب سرگردانی
و تعطلت احتیاج ندارد چنانچه از اخبار بسیار ظاهر میشود که معرفت وجود واجب الوجود فطریست
و همین که ادنی بحث شعور رسید میداند که صایفی دارد و هر کس که در حال خود تفکی نماید خواه
فاضل و خواه جاهل میداند که خدا را از روی دلایل حکمی شناخته بلکه خدا را در هنگام صبا و آفتاب

و همچنین در این مقامات بیرون این دعوت بسیار عظیم است که از غیر او استعانت بخواهم در هیچ امری
خیر نیاید و این دعوت را ایشان نمی شنیدند است بدو و کویا زبان ایشان سخن
نمی گوید و در طبعی ایشان ساخته و بسا موافق ذاب از باب صفات است که چون به حق
یعنی فایز آن دهند و یکی از افاضاتش نکند و همگی را با خود شریک کنند و لهذا در جمیع دعاها موافق
احادیث معتبر عموم در دعا مطلوب است که هر دعائی که کنند جمیع مومنان را با خود شریک گردانند
که باعث انسجام است و دعای یکی در پیش هدایت جلد راست و طریق حق را که راه متابعت حضرت
ایمینی المومنین است در عقاید و اعمال و مراتب قرب و کمال طلب نمود و استعانه از راه دشمنان ایشان
در عقاید و اعمال و در چنان اشتقاق است بدو و اعمال ایشان است طریقه دشمنان ایشان است و بداند که
اسرار عبادات خصوصاً نماز در این کتابها مختصر حصص نمیتوان نمود و انشاء الله کتابی در این مورد
الصلوة نوشته شود و عرض از ذکر این محل اشعاری بود و بر عبارت این حدیث نبوی و تفسیر
ببر عبارت گویا که خداوند عالم این توفیق خویش را کرامت فرماید هر روز او را بوسیله نماز
ان است نوبت در کات باعلی در جهات می سازد و جسم خاکی را باین طریق قابل مناجات حق
سکون دهد و در بیان این فقره شریفه همین کفایت نماید که بعد از بطول تشریح آمد و موردت ملال غیر
نمود و اعلم ان اقل عباد الله المرفعه اند و الا اول قبل کل شیء فله شیء قبله و الله
فله انی له و الباقی لا لی غایة فاطم السموایة و الارض و ما بینهما فما بینهما من شیء و هو اللطیف
الخبیر و هو علی کل شیء قریب پس حضرت فرمود که بدانکه اول عبادات اعلی و هو حق و شناخت
حق است و اول است پیش از همه اشیا پس چیزی را و پیشتر نیست و بیکانداست پس دو بین و شریک
است و در این حدیث و بانی بودن او یعنی ندارد از بن بیدار و زنده اشیا و از زمین است و لهذا و السلام
و این حدیث در بیان آسمان و زمین است و دست خداوند صاحب لطف و عالم بقوات
عمومی و خصوصی و از این جهت جمیع از مطالب علیه کبرین کلمات با آنها اشاره دارد و بر مپیل
احمال و قوت و در این حدیث است

میفرماید که گیت که اجابت مضطرب میباید و فوق که او را بخوانند و رفع مکر و هات از ایشان بفرماید
و همچنین نیست که با خدا همیشه این معامله نداشته باشد پس چنین کسی چه احتیاج بدلیل دارد و خب^{نجه}
تمیز کرده اند که بلا تشبیه مثل از باب استدلال در تکلیف مردم بدلیل و برهان از باب مثل
الجماعی که دزدی بخانه ایشان آمده بود و از پی او میدویدند یکی دزد را گرفت و در دست داشت
و گفتا و را فریاد زد که بیام من را ختم او دزد را از دست گذاشت و بجانب آن شخص دیگر آمد گفت بیا که
که جای پای دزد یافته ام همچنین بلا تشبیه در این ماده این موصاع خدا شناس که همیشه
با خداوند خود در مقام سکانه و مناجات است و پیوسته از او لطف و احسان میباید
و روز بروز بکثرت عبادات یقین او را در ترا پیدا است و هیچ چیز نزد او از وجود واجب
الوجود ظاهر نیست آن حکیم مشرب با خدا و در میگوید که بیا و روشلسل بدان خدا را
و از راه آثار او را شناس و اگر نه ایمان تو درست نیست و همچنین در اثبات اصل صفات کماله
بر وجه اجمال مانند علم و قدرت و ادا ده و سایر صفات کماله کسی که غرایب صنع و لطایف
حکمنهای الهی که در افاق و انفس مقرر ساخته تفکر نماید او را سکی در ثبوت آنها نیاند و اگر
حکمت خیری بر اینکس مخفی باشد بجل میداند که کسی که صاحب خلقی و مدبر چنین نظامی باشد
البته کار او بر عین جوت حکمت میباشد چنانچه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در توحید
مفضل میفرماید که این عالم از بابت خاندان است که بزرگی در نهایت احکام ساخت و با انواع و بقیها
ایستاده باشد و الوان فرشتگان کسیده باشد و خوابی کشیده انواع نعمها در آن خوان حاضر ساخته
باشد و مثل اینجماعت که بخدا اعتراض می نمایند مثل کوریست که بچنین مجلسی در آید و گویند که
رو و و کاشی پا در میان و جام گذارد و کاشی پا بر کاسه افشردند و اعتراض کند که اینها را چه بی
موقع گذاشته اند و چون بی تدبیر است صاحب این خانه بعینه اعتراض بلعه و که گویان این
عالمند از این بابست شعبه دوم تفکر در کینه ذات و چگونه صفات واجب الوجود است
و کینه ذات واجب دانستن محالست و کینه صفات نیز چون عین ذات محالست و تفکی در انجای

روزی گشت. بگویند که نگار از تکلیف اذعان بوجود واجب الوجود نمی دند بلکه ایشانرا باقر و پیکار کنی خدا
خود است. و بعد از آن ایشانرا بجهاد و جنگی خدا داشتند که از آن راه بیان کامل کرد و منقول است
که در روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اعراب پرسید که وجود خداوند خود را چگونه
راستی گفت مادر راها پیشکل شتر را که می بینم حکم میکند عقل ما که شتری از این راه رفته و پیکار
که می بینم میدانم که شخصی از این مکان گذشته آیا این آسمان با این کواکب نورانی و زمین با این وسعت
کافی نیست از برای تصدیق بوجود واجب الوجود عظیم خبی حضرت فرمود که بر شما باد بدین اعراب
و چه چیز ظاهر و آشکار است از چیزی که در هر سوی که نظر نماید صد هزار بار از آفات صنع او در آن
ظاهر باشد و در هر عضوی از اعضای تو صد هزار دلیل برای تو قرار داده باشد و در هر لحظه
صد گونه احتیاج با و داری و کار و فریاد و مری و بدست بلند از بسیاری خلقی هویدایی او است
که مخفی میماند چون همیشه ظاهر است و آثار قدرتش هرگز کم نمیکرد و اگر افتاب همیشه ظاهر میشود
تو هم میگردانی که شاید این روشنی از افتاب نباشد و چون غروب میکند و بعد از طلوع عالم را
روشن میکند شخص میشود که نور را با دوست بلا تشبیه چون افتاب عالم وجود را غروب و افول
و زوال نمیشد معاند میگوید که بلکه از او نباشد بلکه اگر عباد را بر کنار و یقینی میدانند که
بغیر او در این عالم تدبیری نیست چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید که **لَيْسَ سِوَا اللَّهِ شَيْءٌ**
خَالِقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ اکنون که قرآن بد پرستی که می خلق کرده است اینها را
و نمیدانند که خداوند گفت که خدا خالق اینهاست و آنحضرت امام حسن عسکری علیه السلام
منقول است که شخصی بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه آمد و گفت مراد لالت کن بخداوند خود
که بخدمت ما من بسیار جهاد می نمایند و مراجعین کرده اند حضرت فرمود که هرگز بکشتی سوار شده گفت
و بعد از آن که کشتی شکسته است که مضطرب شدن باشی و هیچ چاره از برای نجات خود ندانی
گفته اند که خود را که در این هنگام امید نجات از که داشتی و که را قادر بر نجات و اذن خود میدانستی
همان خداوند از دوست و یار و ظاهر تو را هاست از برای علم بواجب الوجود چنانچه خداوند عالم

با یکدیگر موافق نیستند و جمعی از متکلمین عقل حقیق خویش را خدا را جسم دانسته اند و میگویند خدا است
از باب شمر بدن خشد و بعضی از صوفیه عمل سنت و محسوسات ایشان را خدا را بصورت پیر ساد و
میدانند و بعضی بصورت مرد پیر و پیش سفید میدانند و بعضی خدا را جسم بزرگ میدانند و بعضی
عرش نشسته و بعضی دیگری از صوفیه اهل سنت و متکلمین ایشان و اکثر نصاری مجلول خدا قایل
شدند اند و در اشیا و نصاری در خصوص عیسی قایل شدند اند و صوفیه جلولیه و جمیع جنرها
و خداوند عالمیان نصاری را در اکثر قرآن با سبب لعن کرده و ایشان را کفر یا بدعتی گفته اند که خدا چنین
سبقتی میدهند و جمعی دیگر از صوفیه عمل سنت که از حایل که بختند اند با امری قبیح تر و شیعه تر قایل
شدند اند که ان الهاد است و میگویند که خدا با همه بی متور است بلکه همه جزو است و غیر از وجود
نار و و همین است که بصورتهای مختلف بر آمده و بصورت زبید ظهور میکند و گاه بصورت
عمر و گاه بصورت ملک و گاه بصورت قاضی و گاه بصورت پیر و ابوح میوز و صورتهای بسیار از آن
ظاهر میشود و بعضی در یاد دیگر بدو نیست که جهان موجودات این دریا است موج دریا یکست غیر
یکجاست و مذهب است که کلام او را اعتبار بدست که مایه ذات واجب الوجود است در جمیع کتب و اشعار
خود تصریح به مثال کفرها و مزخرفات نموده اند و جمعی از کفار را ملحد و هندی نیز بیند همین اعتقاد
دارند و کتاب آنجو که راه ایشان نوشته اند در عقاید فاسد خود مشتمل بر همین منتهی است
و لهذا جمعی از اهل این عصر که مشرب بصوف و دارند آن کتاب را نهایت حرمت میدارند و از کتابها
شیعه بیشتر استیاء میکنند و از کتب عقاید شیعه شده است که باید هر کس آنرا داشته باشد و جمعی از
شیعیان پیاده و مکران ابدست که ایشان از اهل حق اند و بهترین عالمیاند بنا بر این سخنان ایشان را
میخوانند و کافی میشوند و مکران ایشان این که هر صوفی است البته مذهب او حق است و آنچه گفته است
از جانب خدا گفته است میدانند که چون کفر باطل عالم را گرفته بود و اهل حق همیشه منکول و مخدول
بودند اهل هر سنی اکثر ایشان تابع باطل بودند و از فرق اهل سنت بودند و باره از ایشان در طلب
نصوت بودند و باره در لباس علما و چنانچه اکثر علمای که کتابهای ایشان در میانست کافر بودند

و چون از غایت ذات و صفات ممنوع است و اخبار بسیار بر نی و آرد شد است و عقلی که از شناخت
موجودات و صفات بدنی که مدتهاست و با و تعلق دارد و از معرفت اجسامی که همیشه در نظر دارد عاجز
بگردد چنانکه می تواند کرد که در معرفت واجب الوجود تفکی نماید پس در این باب باید که بخوبی که خدا
در قرآن مجید فرموده و آن حضرت رسول و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیه اجمعین در
خطبه های بلند و احادیث متواتره بیان فرموده اند اعظم نماید و بعد از آن از راه عبادت و بندگی
زیادتی هدایت را متواتر طلب نماید و عقل ناقص خویش مغرور نشود که بغیر حقیقت و کفر و
ضدالت شرعی بخشد چنانچه در حدیث معتبره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است
که در خلق خدا غرض از سخن بگویند و در خدا سخن مگویند که سخن گفتن در خدا بغیر حقیقت
شرعی بخشد و در حدیث دیگر فرموده که هر چه خدای تعالی بگوید و در ذات خدا سخن مگویند
و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است در تفسیر این آیه که **وَإِلَى رَبِّكَ**
الْمُنْتَهَى فرموده که یعنی چون سخن بگویند متواتر بگویند باز استید و در حدیث معتبره دیگر فرمود
که زنه را تفکی در خدا میکند و لیکن اگر خواهید نظر کنید و تفکر نماید در عظمت خلقت و منقول است
که از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه پرسیدند از تو حید و خدا شناسی فرمود که خدا
عالمیان میداند که در احوال و ایمان جماعت متعلق مدتی بهم خواهند رسید سوره قل هو الله احد
و آیات سوره حدید و فستاد که خدا را با این سخن شناسند و کسی که زیاده از این تفکر نماید هلاک میشود
و در حدیث دیگر وارد است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اوصیا و ائمه در هدایت اند که
از مذاهب ایشان بخشد می توان رسید و اگر ندانید بودند خدا را میقتول است شناخت و اینها
شناخت خود را بر خلق تمام کرده و در این باب احادیث بسیار وارد شد و اکثر عالم را شیطان از این
فریب داده که در دست از فرموده خدا و رسول و ائمه بر داشته اند و عقلهای ضعیف اعتماد نموده اند و
نمی دانند که اینها سخن است خداوند اعتقاد خود و هر خطا کرده اند این تفکر نمایند که اگر عقل مستقل
بگوید در این باب این حرف بسیار از مشکلات و حکما که همه از آنها عقلند چرا در این باب در هر بابی در حق

کرد و حضرت سوار شد و من و سفینان روانه شدیم و دوا ده پا و کفتم که باش که من در این حدیث
نظر کنم چون دیدم کفتم والله که حضرت یک حقی یکی در تو لازم کرد که هرگز بر طوف نیشو و گفت
چه چیزی کفتم در این حدیث که نیشی نه پیغمبر فرموده که سه چیز است که هر که آنها را داشته باشد
دل او کند هم نمی ساند با خیانت در دل او راه نیاید عمل را برای خدا خالص گوید و نیک و خیر
امامان مسلمانان بودن و ملازم جماعت مسلمان بودن این امامان که متابعت و خیر خواهی ایشان
و اجماع است که استاند معویه و یزید و مروان بن الحکم و ابن ملجم اند که گاهی ایشان را هم قبول نمیتوان
کرد و ملازم جماعت سلطانات که می باید بود کدام جماعتند موجهه مراد است که میگویند که هر که
غمان نکند و روزی ندارد و عسل جنابت نکند و کعبه را خواب کند و با مادر خود زن نکند ایمانش
مثل ایمان جبرئیل و میکائیل است یا سواد قدر است که میگویند که خدا هر چه خواهد میدهند
کرد و شیطان هر چه خواهد میتواند کرد یا خواج مراد است که علی ابن ابی طالب را کافر میدانند
و اجماع میکنند با غیر ایشان از کفر هار کف پس شیعه و ائمه ایشان چه میگویند گفتند میگویند
که علی بن ابی طالب و الله امامی است که بر ما داعیت خیر خواهی او و ملازم جماعت اهل بیت او
حرف این را شنید حدیث را که گفت و پاره کرد و گفت اینو یکی نقل مکن و الحق اینجین کفری
و انکار حق از ابو حنیفه هم صادر نشد با آنکه او و اتباعش و عوای خدای نفس و ترک دنیا میدادند
و احوال بعضی از اکابر ایشان بعد ازین مذکور خواهد شد و باین جهالت و نادانی که در میان
شیعیان شایع گردیده و خنهای عظیم در اصول و فروع دین بهم رسیده و بجای لدین که از دوسا
ایشانست در قصوص الحکم میگویند که ما و صف حق هیچ وصف نمی دیم الا ما عین ان وصف
بودیم و حق تعالی وصف نفس خود را از برای ما میفرمود پس هر گاه که او را مشاهده کنیم
حق را مشاهده کردیم باشیم و هر گاه که او مشاهده ما میکند مشاهده حق کردیم باشد و در جای یکی
ترجیح میدهد موته و ولایت را بر مرتبه نبوت و حق را خاتم الانبیا میگوید و از اینجا ترجیح خود را
بر پیغمبران دعوی می نماید و در فتوحات میگوید که سُبْحَانَ مَنْ أَظْهَرَ الْأَشْيَاءَ وَ هُوَ عَيْنُهَا بِعَيْنِ

و کرامت و جلال و قیام از ایشان که تابع اهل بیت صلوات الله علیه بودند بر مذهب حق
بماند و هیچ کس موافق اکثر ایشان سنی و اشعری مذهب و ملعون بودند و همان اشتقادات جبر
و ملامت و تحقیر و امتثال آن از عقاید فاسده را در کتب و اشعار خود ذکر کرده اند و در عبارات
و اعمال هم طریقها را ست داد و کما بهای خود ذکر کرده اند و اگر ابو حنیفه در کتاب خود ذکر میکند
که فلان نماز را بی باید قبول نمیکند اگر از سفیات ثوری عمل با ایشان میسر میسر میسر با آنکه سفیات
از ابو حنیفه بدتر بوده چنانچه کانی بسند معتبر از سدید روایت کرده است که من دوزی از
مسجد مرونی قدم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام داخل مسجد میشدند پس دست
گرفتند و در بخانه کعبه می رفتند و فرمودند که مردم ما و من شده اند از جانب خدا که بایند و این
خانه اطواف کنند و بنزد ما آیند و ولایت حق و طایب ما عرض نمایند چنانچه خداوند عالم میفرماید
که و ابی لطف و لطف و ابی و امن و غیره صلوات الله علیه که در جهالت نیست که من امروز نه ام کسی
که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل نماید بکند پس حضرت ایشان بنشیند و فرمود که مولا هدایت
یافتن بودایت و اماست ماست پس فرمود که ای سدید میخواهی بنویسم راه زنان و منع کنند مکان
درین محله را و نظر فرمود بسوی ابو حنیفه و سفیان ثوری و ایشان هلقه زده بودند و مسجود
و فرمود که ایشان راه زنان دین خدایند که نه شدن از جانب خدا یافتند و نه بگما و ای چند
عمل بی نیت انجام ندهند و بدترین کفار و دختای خود بنشینند و مردم را گمراه نکنند
پس مردم بسوی ما خوانند و ما ایشان را اجابت خدا در رسول خیر حق هم داد و بسند معتبر و یکی
روایت کرده است از شیعیان از اهل بکمه که روزی سفیان ثوری بمن گفت که پسر و من و حقیقت
خبر ما را یافته و قوی رسیدم که حضرت اراده سواری داشتند سفیان گفت یا ابا عبد الله حنیفه
را بعبودیت حضرت پیغمبر صلی الله در مسجد حنیف خوانند حضرت فرمود که بگذارد و بروم که
نظاره کنم و چون به یک دم رفتی کم گفت بحق خوشی که به پیغمبر واری که من حدیث ابو حضرت
نموده و آمد و سفیان در آن وقت ای طلب و حضرت فرمود و او نوشت و بار و یکی بر حضرت عرض

ایشانرا اعتقاد نیست که همین که این معنی ظاهر شود و یکی عبادت ساقط میشود و عبادت بنابر
نوع مفایرست و باین معنی چه که و اینند اند و تاویل کرده اند این آیه را که **وَأَعْبُدُوا اللَّهَ**
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا یعنی عبادت کن خداوندی در ذات او امر که در رسد ایشان بقیه را بمعنی یقین
بوجودت موجود بوده اند چنانچه علامه حلی علیه السلام از جملة اقوالیست که در کتاب کشف الخفا
بمعنی الصدوق فرموده است که خداوند عبادان در چیزی نمی داند زیرا که معلوم است که چیزی که
در چیزی حل می کند محتاج به آنست که خداوند بغير محتاج نیست و هر محتاج
بغير ممکنست پس خداوند در چیزی حل نمی کند مگر خداوند و صوفیانه اهل سنت باین
قایل شده اند و بجهت کرده اند بر خدا که در بدنه عارفان حلول کند پس این مشایخ را که می گویند
تجربیه های ایشان بجهت اعتقاد در باب خداوند خود دارند و کما فی حلول بر خدا تجویزی
و نام خدا را با حقانیت میکنند و عبادت ایشان رقص و دست بر زمین و غنا و
هوا و تنگی کرده اند و خدا عیب کرده و تشیع فرموده بر کفار و از این احوال که قضا کنند خداوند
عَبْدُكَ الْبَدِيعُ الْإِلَهُ الْكَافُّ وَ تَصَدَّقْ یعنی بنی و با و عای شوکارم تو و خانه بجهت مکی صغیر و دن و
دست بر دست زدن و چه غفلت و کواچی از یونان لاتینی باشد که کسی نباشد و بجهت بی کعبه
کنند خدا را بجهت که خدا کفار را بران عیب کرده بجهت ظاهر ایشان کوریت دیدن دل ایشان
کور است و من دیدم جماعتی از صوفیه را در روضه حضرت امام حسین ص که خانه شام گذار و من بغير
یک نفر از ایشان که او نماز نمی دوختند بود و بعد از ساعتی این جماعت نماز حقیق را کردند و شخصی
نگوید از یکی از ایشان سوال کردم که این شخص چرا نماز نمی گفت و احتیاج دارد بنماز و خدا را
یا حاجت است که کسی که بخدا واصل شد میان خود و خدا حاجتی قرار دهد و نماز حاجت است میان
بنده و خدا پس بنکری عاقل و تفکرنا در حال این جماعت که اعتقاد ایشان در باب خدا آنست که در
عبادت ایشان آنست که کفیم و عذاب ایشان را در حق آنست و بنده ای باین اعتقادات و اعمال
ایشانرا از ابدال می دانند یا اینکه جاهل و بی جهالتند یا بجهت کلام علامه رضوان الله علیه بود

مذکر و مؤنثی که چنین هارا طایفه کرد و او بین هر جنی هاست و در جای دیگر این قصه
تکلم خطا نسبت بنوح عمید هد که او غلط کرد و در تبلیغ رسالت و قومش درست رفتند و غرق
در یای معرفت شدند و اگر ایشانرا نوح از آن دریا بخار می آورد از درجه بلندی بدرجه سیتی
آمدند و مکرر دو تنصافش میگوید که در هزار که مقید بدی شوی و بی هیچ مذهب مکن هیچ
معبود و عین خدا را از بت و عین انکار مکن که بقدر آنچه از آنها انکار می کنی از خدای خود انکار
کرده و خدا در همه جنی ظهور دارد و میگوید که خدا هار و زار بر تو ساله پرستان سلطنت کردند
لکن آنچه موسی را مسلط کردند از آنکه حق تعالی در جمیع صور معبود شود و در آنجا هیچ
از افعاع عالم نماند که معبود نشد و طو میگوید که نصاری برای این کافیند که دعوی انوار
با خدا را در خصوص عیسی گفتند اگر در هر چیز میکنند عین توحید می بود و در یکی
از تذکری های ایشان بنظر رسید که از ششوی بنویسید پس سید بنا از احوال ملای روی
گفتا که از قریش می پی ای ائنا امرنا اذا اراد شیئا ان یقولوا که کن فیکون و اگر از فعلش
می پی کل یوم هو فی شان و اگر صفاتش می پی هو الله الذی لا اله الا هو ما اله
الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم و اگر از دانش می پی لیس کلمه شئی و هو السميع
البصیر و از این باب کلمات که موجب کفر و الحاد است در کتب ایشان بسیار است ای عزیزان
با بصافت نظر نمائید که نسبت بذات مقدس خدا این قسم شبهه دارد و است و هرگز از سحر و جاد
و عصو و صولوات الله علیه که پیشوایان دین نمایند این قسم سخنان صادر شد یا با حجاب
خود و راه این قسم جو را داده اند خداوند عالم اینان اینقدر مذمت میفرماید مضادی را که
ایشان کافی شدند باین عقاید فاسده و جمعی نزد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ملند
و چنین ذرات شریفی را گفتند که تو خدای حضرت ایشانرا در چاههای دوازده دشت هرگاه
چاهها را نیست با الوهیت نتوان داد و العباد با الله چون در هر سله و کو بر چنین امری
توان تمیز شد و که عین خدایان را عبادت میکنی و جو عبادت میکنی و از این جهت است که اکثر

و هر چند از او اخذ می‌نماید کم نباشد و همچنین موجودی را آتش می‌گویند و نظیر این معرفت خدا
معرفت جماعتی است که دین خود را بتسلیم بدانند و از راه دلیلی ندانند و مرتبه بالاتر از این مرتبه
کسی است که دو دانش باور رسیده اما آتش را ندیده و می‌گوید که این دور البته از چیزی حاصل شده
و هر انبی شریف میخواهد پس آتش هست که این دور را تراست و نظیر این مرتبه در معرفت باری
تعالی معرفت اهل نقل و اسناد است که بدلائل عقلیه و برهانیه قاطعه حکم می‌نمایند بر وجود
صانع و مرتبه ازین بالاتر مرتبه کسی است که تن و دلیله آتش شده و حرارت آتش با وی می‌رسد و تنی را آتش
به چیزها نماید و هر اربابان فقهی بلند و نظیر این مرتبه در معرفت خدا معرفت در مقام ^{صراحت} خدا
که در نهان ایشان بنور الهی اصفینان یافته و در جمیع اشیا بدید یقین آثار صفات کمالیه الهی را مشا
می‌نمایند و مرتبه از این بالاتر مرتبه کسی است که در میان آتش باشد و آثار آتش بر او ظاهر گردد و بدید
و این مرتبه معرفت الهی اعلا در درجات معرفت است که تعبیر از این صفات یافته میکنند و حصول
این اجتنابی نیست عبادات و ریاضات میشوند چنانچه منقولات از حضرت امام حجة صادق عم
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که کسی که دوستی از
دوستان سزاهاست نماید و خوار گرداند چنانست که با من همراه گردد و در تقرب فی جویب بسوی من
باشد بجزیب که نزد من دوست تر و پسندیده تر باشد از واجب آنکه بر او واجب کن و ایندم و بعد از فرا
تقرب میجوید من تو اخل و سنتها تا بر تیر که من او را دوست میدارم پس چون او را دوست داشتیم
کوشش بکنیم که بان کوشش میشوند و بدو ایوم که بان دیدگی پسند و در بان ایوم که بان زبان سخن میگویند
و دست ایوم که بان کارها میکنند که میخوانند او را اجابت میفایم و دعای او را رد نمیکنیم و اگر از من
سوال نماید با عطا میکنم و در هیچ سخن نقد را نمود و ندارم مانند تردیدی که در قبض روح بندۀ مؤمن
هستد و ارم او سر کوفتی خواهد و من از ردی او را نمیگویم بلکه این مرتبه از مرتبه بسیار از کت و طاعت
لغزش اجتماع شده است که بان یعنی اهل که گذشت قابل شده اند و کاهی باین حدیث نیز استدلال
میکند و این حدیث محقق است زیرا که این معنی که ایشان دعوت می‌نمایند خصوصیت بیجا اهل و کامل و انشا

[illegible]

دقیق تر هست که ذکر میکنم و از خدا بطلبم که در نظر باطل پنهان و احوال بصیرت آن معجزی باطلی شسته
نشود و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم ای عزت بداند که حق سبحانه و تعالی در خلقت
انسانی قوی و شهودات بسیار مقرر ساخته چنانچه سابقا مذکور شد و امر فرموده بمقتضای
که اینها را در رضای او صرف نمایند و وعده فرموده بمقتضای قل ما انفقتم من شیء ثم نخلفه
که آنچه را در راه او صرف نمایند عویصی کوامت فرماید که شایسته بان اول نداشته باشد چنانچه
خداوند عالمان مالی بتو کوامت فرموده که فانیست و در موقوفه ذوالست و ممکنست که یکشب
باقی پیوزد یا بدزدی از دست تو ببرد و در فرموده است بتو که این را در راه من انفاق
کنی که در عویص مالی بتو دهم در بهشت که او را زوال نباشد و اصناعات مضاعفه انجیزی باشد
که داده و ببردن و انهدای دیگر از تو جدا نشود و یک قدر عزتی بتو داده بعاریت و بمقتضای
لَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّئِيمَةً از خواسته که در راه او صرف نمایند و چون کارهای حق منافی
و ذوق اهل باطلست و طبع اکثر اهل عالم باطل مائلست پس که مردان از این اعتبار باطل بگذرند
و حق را موافق رضای الهی بعمل آورند خدا عویص او را عزتی کوامت فرماید که شایسته کیامت
اول نداشته باشد و نهایت نداشته باشد چنانچه از احوال ابو ذر پاره معلوم شد که عثمان
و انهدائی که عزت نزد او را طلب نمودند دلیل و معونی ابد شدند و ابو ذر که سر را نه از آن
اعتبار گذشت تا قیامت بر او صلوات میفرستند و ذکر اسمش شریف میدادند قطع نظر از کمال
ابدی اخوت و بزرید را کمال این بود که خود را عویص میکرد و حضرت امام حسین را دلیل فی
گرداند خود را ملعون ابد و مستحق عذاب سرمد کرد و نام امام حسین صلوات الله علیه تا قیامت
بر منابر شریف خوانده میشود و پادشاهان عالم جبین پراستانه اش میسایند و محال در بخشش یا
بر دیده میکشند و خداوند عالمان یک قدر قوی بر کس کوامت فرموده که با این قوت قدری از
کارها میتوانند کرد جمعی که این قوت را ضلالت کردند و در راه او صرف نکردند و اندک وقتی این
نافع میشود و بابتی یا بمرکی زایل میگردد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و بنور کوارایی

و خبر آن ندارد و در این وجه همیشه از برای همه چیز حاصل میدادند و از این حدیث قدسی ظاهر است
که اگر در دینی است که بعد از عبادات و توفیق حاصل میشود و چون معانی حق که دقیق شد باطل
است و شبهه میشود و معنی از معانی حق بر حدیث شریف را برای تعیین میکنم که تا قریب اهل
ظاهر است و اگر در عبادات حق بسیار است که موهم معنی باطل می باشد کسی که قانون شرع
یعنی در دست دارد و از این جمله اهل بیت علیهم السلام بهر پادشاه معانی اینها را می دهد
و اگر حدیث معانی این حدیث است که کسی که در مقام محبت کامل شد و محبت محبوب حقیقی
دو دنیا و منفردی دهد و جمیع اعضاء و جوارح او سرایت نمود و در دیده اش نور می بیند و یکم میرسد
و در کیمشانی شود و یکم میرسد و در جمیع قوی و اعضاءش قوی و یکم حاصل میشود و چنانچه
سابقه آن اشاره باین مرتبه کردیم و در این مرتبه چون آنکی منقول شد محبوب خود است و هر چه
نظری بر او را در آن چیزی بداند یعنی آثار قدرت او را در آن مشاهده میکند پس گوید یا او را
دیده و آنرا خضع او را و آثار علم او را و آثار کلمات او را که در آن چیز ظاهر آن ده می بیند و آنرا
و نیز چون آنرا در آن دوست را بشنود و اگر دوستش حرکت بکند در حال دست و دستش حرکت
نکند و منقلب و جمیع اعضاء و جوارح در آن در دست او است و در مشق همان نور حاصل را میشود و در راه
آنکه در آن مشاهده است که معنی وحدت و وجود را از این سه پادشاه کرده اند و میگویند
که حق است و من این را مشاهده آن کی دم و قوی که دم و ظاهر است که این معنی که بداند که در دست
مطلوب و آنرا است و گویند و گویند که مواد الهی در این حدیث قدسی آورده معنی اینست یعنی این
موتیر که در دست دیده معنی اینست که جمیع صفت و چیزی که رضای من و او باشد چیزی نمی بیند
و بعد از این در این مرتبه چیزی نمی بیند و بعد از این در این مرتبه چیزی نمی بیند و در هر دو حالت نفسانی
او بر طرف میشود و ساد است و اینها است و بعضی گفته اند که مواد نیست که چون
اعضا و جوارح او را در آن مشاهده و آنرا می بیند و در هر دو حالت بهر مرتبه میرسد که هر پادشاه
ترجم میدهد و قوی اینها را در او رضای من قایل می سازد و پاک ندارد و دیده معنی و یکوا از این

میشود و زیاده ازین نمیتوان گفت و اگر بلفظ الهی فهمیدی آنچه مذکور شد معنی تحذیرت را درست
 می بینی که من پندائی اویم و من شنوائی اویم چه معنی دارد و در اخبار عامه باین عبارت واقع شده
لَبِ سَمْعٌ وَ بَصَرٌ وَ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ یعنی چون باین مرتبه رسید بمن بگویند و بمن بگویند
 و بمن راه میرود و بمن سخن میگوید یعنی جمیع این امور را با استعانت و تقوت و توفیق من بجا
 می آورد و اینها معلوم شد که این معنی مخصوص مقرر باینست و این معنی باطلی که ایشان میگویند
 در هر خس و خاشاک می باشد و اگر خدا توفیق دهد از آنچه مذکور شد معنی تخلق باخلاق الهی را
 میتوان فهمید و تشبیهی که بعضی کرده اند بآتش است آهنی میشود که در میان آتش سوخت
 کرده اند کمان میکنی که آتش است اما آتش نیست بر نعل آتش بر آتش است بآتش تشبیه خدا از صفات
 کمال حق و صفتی چند با او فایده ساخت که یک نوع آشنائی با آن صفات بهم رسانند هر چند علم تو هرگز
 جهلست از آن کمالی که دارد از پرش علم کیت و از که این علم بود سید و از علم عین منافی اوست که
 جمیع عالم را بخودش آورده و ذره از قدرت اوست که جمیع عالمیان بآن دعوی کمال میکنند ولیکن
 کمالات انسانی ده جهت میدارد و جهت کمالی بیدارد و جهت نقص و معجزی میدارد و جهت کمالش
 از اوست و جهت نقصش از حق و است زیاده از پرش مقام کبرایش ندارد و خدا جمیع شعبان را
 از وسوسه جن و انس نجات دهد و بعین الحیوة تحقیق حق برساند بحق محمد و اهل بیت او صلوات
 الله علیه و آله و سلم
 بدانکه از جمله چیزهایی که این کمالات اعجاز آیات بنوی صلی الله علیه و آله
 بران دلالت دارد حدوث عالمست چنانچه فرمود که اولست پیش از همه چیز و اولتش اولت است
 نیست که چیزی پیش از او تواند بود یا آنکه زمان موجودی که اولت بآن اعتبار باشد تا آنکه لازم یابد
 که آن زمان بر او سابق باشد و تحقیق معنی اولت و سبق الهی است و در این مقام مناسب نیست ولیکن اعتقاد
 باید داشت که آنچه غیر خداوند عالمیاست زمان وجودش از طریق ازل منافی است که چند هزار
 سالست و وجودشان زمان اولی دارد و خداوند عالمیان قدیمست و وجود او را اولی و نهایتی نیست
 و حدوث عالم با معنی اجماع جمیع اهل ادیان است و هر طایفه که دینی داشته اند و به پیغمبری و ایل بوده اند

که او را بنا برست نمودند و در عبادات و طاعات این قوتها را صرف نمودند خدا قوتی بایشان
که است فرمود که فوق قوت بشر است چنانچه فرمود که در خیر را بقوت جسمانی ننگند بقوت
ربانی کنند و در آن قوت که دست را هم حرکت ندهد اگر متوجه تر می دانسان و زمین را بر یکدیگی
میتوانند و در جمیع عالم مطیع اویند و این قوه هر دو بر طرف نمیشود و در دنیا و دهره ایشان یک حکم
دارند بلکه چون غیر مراد الهی مرادی ندارد و از مرادات و ارادات خود خالی شده اول امری
که اراده میکند و بقوت خود انکار را میکند اکنون مقارن اراده او خدا قوت خود را در مرادات
او بکار میبرد و چون از برای خدا از سر ارادات خود گذشته خدا ارادات او را در قلب
او القا مینماید و خدا مدبر امور را میشود و شاهه باین معنی است آنچه در آن حدیث مشهور است
شده است که دل مؤمن در میان دو انگشت است از انگشتی الهی که گنایه از قدرت نیست هر طرف که
بخواهد میگرداند و موافق حدیث معتبری و آیه و مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ که در سوره
هل ای در شان اهل بیت نازل شد باین معنی تفسیر نمی ده اند یعنی در این مرتبه از کمال شریف
ایشان متعلق نمیشود و یکی بجزئی که مشیت الهی بان متعلق گردد و همچنین نور دیده خود را که گنایه
کو در راه دوست و پیروانگی از این که بیداری که می کشم چشم ضعیف نمیشود و یاد در خطی که در آن اراده
دوست را ملا حظه کرد و از اراده خود گذشته خدا قوتی بدین چشم و دل و جان او میدهند
که حقارت و معایب را دور غیبه باین نور می بیند و آن زوال ندارد و چنانچه فرمود که ان تقوا
لن يمسسك الله بمرضٍ فَاِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورٍ و الله یبصر هیبت از فاسته مؤمن که آن بنور خدای و در چهره
تقریباً و همچنین مقتضای اتم فهم از آن لایستاقون بها از آنچه میشوند که جزئی خدای
نمی دانند و از آنرا گردند و نمیشوند و مقتضای فتح الله بنا بر پیغمبر الحکمة من قلبه علی
چشمهای حکمت و معرفت از ایشان بر زبانشان جاری میشود که خود هم خبر ندارند و این چشمه
میان آنکه بر دیگران نورانی و روشن است هم از این میانی دو هم یکبارگی بایند و این حکمت همیشه بر زبان
ایشان جاریست و همیشه شوق امتنا هست نهایت ندارد و درین مقام سخن بسیار نازک

در ذات و صفاتست یعنی سبب است و او را اجزای پنج بخش است و جزو بر دو قسم است جزو ذات^ج
است که داخل در مبدء شئی باشد و وجودش در خارج متین و جدا باشد از جزو کل مثل دست و پا و
چشم و گوش از برای انسان و سر که و عسل برای سگچین و اینچنین جزوی بر کل محمول میشود یعنی
توان گفت که انسان دست است یا چشم او است یا سگچین عسل است یا سر که است و جزو ذیهی
است که داخل مبدء شئی باشد لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد بلکه متحد باشد و خارج
با کل ولیکن عقل تحلیل نماید تا باین دو وجود مثل حیوان و ناطق نسبت با انسان که هر دو در وجود
خارج با انسان متحدند اما عقل مبدء انسان را بعد از تعقل باین دو وجود تحلیل میدهد*
و اینچنین جزوی محمول میشود بر کل و لهذا میتوان گفت که انسان حیوانست و انسان ناطق^{است}
و بدین دلیل عقلی و نقلی ثابت گردیده که این هر دو قسم جزو در باب خدا محالست و اگر نه احتیاج
الزام می آید و آن محالست و تعدد واجب الوجود لازم می آید و آن ممتنع است و معنی فرد بودن
مشتمل بر توحید صفات هم هست و از این اعتقاد باید داشت که خدا را صفات زاید بر ذات^{نفس}
چنانچه ممکنات صفتی میدادند و ذاتی بآن صفت متصف میشود و ذات ایشان مثلا زید ذاتی
میدارد و علی جدا از ذات میدارد که بآن علم متصف میشود و سبب آن او را عالم میگویند و بنهم^{چنین}
قادر است بفردی که خدا را و ایجاد کرده و همچنین سایر صفات و خداوند عالمیان صفات متعد
او عین ذات است و اصل ذات قائم مقام جمیع صفاتست و چنانچه ما چیزها را بعلم میدانیم او
باصل ذات میداند و ما کارها را بقدرت میگویم او باصل ذات میکند و موجود بودن ما بوجدی^{است}
زاید بر ذات وجود او عین ذات است و باصل ذات موجود است و لهذا عدم او ممتنع است و اگر
صفات زاید داشته باشد در کمالش محتاج بغير خواهد بود و آن صفاتش نیز واجب الوجود و قدیم
خواهند بود و شر بک او خواهند بود چنانچه از حضرت امیرالمومنین و امام موسی و امام رضا صلوات
الله علیهم بطریق متعدد منقولست که اقل دین معرفت حق تعالی است و کمال معرفت اقرار
بیکانگی اوست و کمال توحید اقرار بیکانگی او نفی کردن صفات زاید است از او زیرا که هر صفتی که

بانهی فایده بوده اند و آیات بسیار بر این معنی دلالت دارد و اخبار برین معنی متواتر است
و جمیع از حکما که بر پیغمبر و شریک قایل نبوده اند و مدار امور را بر عقل ناقص خود میگذاشند
تقدم عالم قایل بوده اند و بقول قدیمه قایل شده اند و افلاک را قدیم میدانند و هیولای عنا
قدیم میدانند و این مذهب کفر است و مستلزم تکذیب پیغمبر است و متضمن انکار بسیاری
از آیات قرآنی است زیرا که ایشان را اعتقاد این است که هر چیزی که قدیم است عدم بر او محال است
و هیولی و صورت افلاک را قدیم میدانند پس میباید که بر طرف شدن و متفرق شدن افلاک
و کواکب محال باشد و حال آنکه حق تعالی در سور انشقاق و در سوره انفطار و غیر آنها از مواقع
بسیار صبر ماید که در قیامت شما را از یکدیگر خواهند پاشید و شقی خواهند شد و بچید
خواهند شد بخوبی که کافران بر هم بچند و کواکب از یکدیگر خواهند پاشید و عبارت قاطع
که در قرآن و در این حدیث وارد است هم دلالت بر حدوث دارد زیرا که در لغت فطر اختراع کردن
و از نو پدید آوردن است و ایشان میگویند که هر چیزی هست مسبوق باده ایست که قبل از آن می
و تفصیل این سخن با این مقام کنجایش ندارد و در تحقیق معنی فی داست بدانکه فی و و و
و و و واحد که استواء الحی وارد شد بحسب معنی نزدیک یکدیگر و فوریست مشتمل است بر دو معنی
که از غایت هر دو واجب است اول یکانه بودن در الهیت که در خداوندی شریکی ندارد و چنانچه کفار
قریش بتائید شوبخ خدا میدادند و بعضی از یضاری عیسی و مریم را شریک او میدانند و کبریا
بجهت و کلمات تأیید این معنی کفر است و مبلات آن در آیات و اخبار با برهین قاطعه وارد
شد و عقل الکی حکم میکند که انجیل شایق با این شقی بیک شخص مشوب می باید باشد و اگر خدا
یکی و العباد بآنکه میبودی بایست که خلق را از شرافت خود و محروم کنی و اند و چنانچه این خدا
پیغمبران و کتابها فی سواده و خود را مردم شناسانیده میبایست که از این نفوسند چنانچه حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه بار بفرموده میبوده یا آنکه در این باب اخبار خدا و رسول و ائمه
که صدق و حقیقت ایشان ظاهر شده و از نقص و عیب و کذب پدید آیند کافیهست و ویم یکانه بودن

همیشه نه ای معنی دارد که همیشه در زمانی بود بلکه بنا بر اول از نیمه وجود است یعنی وجوب وجود و اگر
گویند که هرگز بر طرف نمیشود نه ای معنی دارد که همیشه در زمانها خواهد بود بلکه تا اولین نیست
که عدم براد محالست و بسند خبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود که خداوند قدیم
واحد است و صمد است یعنی یگانه و محتاج الیه جمیع خلقت احدی المعنی است و معانی کثیره مختلفه
در او نیست از جهت تعدد ذات و صفات راوی میگویند که عرض کردم که جماعتی از اهل عراق
میگویند که خدا میشود بغیر آنچه بان می بیند و می بیند بغیر آنچه بان میشود و فرمود که دروغ
میگویند و ملحد شده اند و خدا را تشبیه بخلق کرده اند بلکه خداوند عالمیان میشود بهمان چیز
که بان می بیند و می بیند بهمان چیز که بان میشود و معنی هم بذاتست و عضو و جوارحه و الی
نداد و در حدیث دیگر حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که هر که این اعتقاد داشته باشد یا خدا خدایان
شریکه کرده است و از ولایت و تشیع مایه چه نداده بلکه حق تعالی همیشه عالم و دانا و قادر و توانا
و زنده و شنوا و پندار و بذات خود نه بجزئی در یکی و بلند مرتبه است و منزه است از آنچه کافران
و تشبه کنندگان میگویند باندی بسیار و ایضا منقولست که اعرابی در وقت جنگ جمل نجاست
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه اند از معنی واحدیت خدا پرسید مردم بر او حمله کردند
و اعتراض نمودند که مگر نمی بینی که حضرت در عین جدال و قتالت با این پراکنده کی خاطر چه سوال
از او میفائی حضرت فرمود که او را بگذارید که ما این قتال برای این میکنیم که مردم را با قمار بیکانگی خدا
در او بریم الحال که او پرسد بگذارید تا بفهمد پس متوجه اعرابی شد و فرمود که این اعرابی اینکه میگوید
که خدا واحد است چهار معنی دارد و معنی بر خدا همانست و دو معنی برای او ثانیست اما آن معنی که
بر او و اینست یکی اینکه کوئی خدا واحد است یعنی یکمین است این دلالت بر این دارد که خدا دو می
که آن یکمین دوست و این کفر است و اثبات شریکست برای خدا و بنزله قول رضای است که خدا را
سیمین خدا بان میگفتند و معنی دیگری اینکه کوئی که او واحد نیست از یک جنسی بخواهد میگویند
که نزدیک واحد است از افراد انسان و این کفر است و تشبیه است که برای خدا شریکی در مرتبه و نوع

اثبات می‌کند آن صفت که برای می‌دهد که غنی موصوف و موصوف کواهی می‌دهد که غنی
صفت و هر دو کواهی می‌دهند باینکه و در بی وانی بودن باروی منافات دارد زیرا که اگر این
واجب است پس می‌باشد و در واجب الوجود محالست پس کسی که خواهد خدا را بکنه وصف کند
مستحیانه پیش قی خواهد داد و کسی که از برای او حد قرار دهد او را بعد و در او دست
در بخوان برای او قرار داده و جزو داشتن منافات با ازلیت او دارد پس کسی که پرسد که
چه کیفیت دارد صفات زاید و صفات ممکنات برای او اثبات کرده است و این محالست
و کسی که پرسد که خدا در کجاست مکانی از برای اثبات کرده است و او مکانی نیست و کسی
که پرسد که بر روی کجاست چیزی که حامل او باشد از برای او توهم کرده و این کفر است و کسی
که پرسد که پس در کجاست خدا را اختصاص بکافی داده و حال مکان در اصل ندارد و علم
و قدرتش بجمع مکانها احاطه کرده عالم بود در هنگامی که هیچ مخلوق نبود و قادر بر خلق بود
در وقتی که هیچ مخلوق نبود و پس و در کاری داشت در هنگامی که هیچ مریوی نبود و خداوند
مادر چنین وصف می‌باید کرد و او زباده از آنست که وصف کنندگان او را وصف نمایند و این
معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که بعد از فوت حضرت رسول ^{صلی}
روز خطبه فرمودند که مضمون بعضی از اینست حمد و سپاس خداوندی را سزااست که عظاما
عاجزگی دارند از آنکه بغیر هیتی وجود او چیزی از کثر ذات و صفات او را بیابند یا ذات
او را تعقل نمایند زیرا که محالست که او را شپهی و مانند بی بوده باشد که از راه مشابحت بی ذات
و صفات او خواهند بود بلکه او خداوندیست که تفاوت و در ذاتش نیست که اجزاء مختلفه داشته
باشد و بعضی را معنی باشد که تعدد در صفات او بهم رسد و در است از اشیا نه بدوری مکانی
بلکه بکمال و تنوع و مستوی و نه ممکنات بر جمیع اشیا نه باینکه در میان اشیا و مزوج با آنها باشید
بلکه بعلم و قدرت و خفیه و بی نهایت عالمست بجمع اشیا نه بیک التي که بدون ان العلم نتواند آ
تحتاج باشد بلکه بنفس ذات و بیانه او و معلومش علی واسطه نیست بغیر ذاتش اگر گویند که بود

و وحوش و طیور و جمیع اشیا برخلاف قول جمعی از حکما که عقول عشر را خالق اینها میدانند
و قول جمعی از غلات شیعه که ائمه علیهم السلام را خالق آسمان و زمین میدانند و بر تفسیر این قول
احادیث بسیار است چنانچه این بابویه رحمه الله بسند معتبر از یاسر خادم روایت کرده که پنجاه
حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمود که چه میفرمایند در مذهب تفویض حضرت
فرمود که خدا امر دینش را به پیغمبر تفویض نمود و فرمود که آنچه پیغمبر سویی شما بیاورد و اخذ
نمایند و عمل کنید و آنچه شما را از آن نبی نمایند ترک کنید اما خلق کردن و روزی دادن را با او
بعد از آن فرمود که خدا افریننده هر چیزی است چنانچه در قرآن میفرماید که الخذاوندی که شما را
خلق کرد پس روزی داد بعد از آن میفرماید پس زندگیا بگردانید ای اهل شریکمانی که از برای
خدا قایل میشوید هیچ یک ازین کارها را نمیتوانند گردانند و متعالی است خدا از آنچه ایشان
شراب او میگردانند و از آبها شامه جعفری روایت کرده است که از حضرت امام رضا علیه السلام
پرسیدم از حال غالیان که ائمه را خدا میدادند و مفوضه که میگویند که خدا خلق عالم را بایست
گذاشت حضرت فرمود که غلات کافران و مفوضه مشرکند هر که با ایشان بهم نشینی کنی یا محالعه
نمای با ایشان چیزی بخورد یا بیاشامد یا مهر بانی کند یا دختر از ایشان بگیرد یا دختر ایشان
بدهد یا ایشان را امیر گرداند بر بانی یا تصدیق گفته ایشان بنمای یا اعانت ایشان کند بنیم کلمه
از دوستی خدا و دوستی رسول و دوستی با اهل بیت پیرو و در حدیث دیگر از
از حضرت مفوض است که هر که کان کند که خدا امر خلق کردن و روزی دادن را بایست گذاشته بنویسند
قایل شد است و هر که بتفویض قایل شود مشرک است و شرک بیک از برای خدا قایل شد و در کتاب
احتجاجات از علی بن احمد قمی روایت که گفت که اختلاف در میان شیعه واقع شد در این که آیا
خدا امر خلق و روزی را بایست تفویض نموده است یا نه جمعی گفتند که این محالست و برخدا جایز نیست
زیرا که کسی غیر خدا بر خلق اجسام قادر نیست و جماعتی گفتند که خدا ائمه علیهم السلام را قادر گردانید
و این امر را ایشان تفویض نمود پس ایشان خلق را افریدند و روزی میدهند پس رفتند

اثبات بنفای واهانت در وجهی که در خدا ثابت است یکی آنکه واحد است یعنی یکاناست در کمالات
و شپیه و مانند ی و شریکی ندارد و چنانچه میگویند فلان شخص یکانه دهواست و این معنی از برای
خدا ثابت است و معنی دیگری آنکه او احدی المعنی است یعنی منقسم بنشود نه در وجود خارجی
و نه در عقل و نه در وهم و خداوند ما چنین است این معنی برای او ثابت است و برای این مضاف
احادیث بسیار است ای عزیز به پند که پنجاه در عرض چندین هزار سال حکماء و عقلا فک کرده اند
و بعد از صد هزار خطابه یک معنی یاد و معنی حق را راه برده اند و در تودریک خطبه و یک حدیث
اضعاف از برای تو مبرهن بیان کرده اند وَلَکِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَقْقِلُونَ

آنکه حق تعالی باقیست و فنا و عدم بر او محالست و بنفای او غایتی ندارد و بیان این معنی
سابقا شده و کسی توهم نکند که چون بهشت و جهنم و اهل هر دو همیشه باقی خواهند بود پس
این صفت مجدداً اختصاص ندارد زیرا که بنفای الهی بذات خود است و بنفای ایشان بقدر بقا
الهی بربك صفت و حالتست و هیچ تغیری در او نیست و بنفای دیگران با انواع تغیرات و تبدلات
چنانچه منقولست که عبدالله بن ابی بقیور از حضرت صادق علیه السلام پرسید از تفسیر این آیه
که هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ و گفت که اول را دانستیم بیان معنی آخر بقول حضرت فرمود که هم چنین نیست
مگر اینکه گفته میشود و متغیر میگوید و بلك نحو زوئی در او راه یباید و از رنگی برنگی متغیر میشود
و از هیئتی به هیئتی میگردد و از صفی بصفی اشغال بنفاید و نقصان و زیادت بر آن طاری
میشود مگر خداوند عالم که همیشه واحد و یکانه بوده و بربك حال بوده و اولست پیش از همه اشیا
و آخر است و همیشه خود بود و صفات و نامهای مختلف بر او وارد میشود و چنانچه بود یکی آن می
مثل آدمی که بگمزه خاکیست و بگمزه گوشت و خونیست و بگمزه استخوان پوشیده است و مانند خوما
که بگمزه غولست و بگمزه رطوبت است و بگمزه نم است پس اسما و صفات بر اینها متبدل میشود
و خدا بر خلاف اینهاست اینهاست
این حدیث موافق آیات و احادیث متواتره دلالت دارد
بر آنکه خدا را نمی بینند و زمین و چیزی هایست که در آنهاست از کواکب و ملائکه و جن و انس

سالهای بسیار جاری خواهد بود دیدن آنکه الله احسن الخالقین بعد از آن سوال نمودند
از حضرت از کیفیت حجت که بر بالای آسمانهاست فرمود که چنانچه اول هفت طبقه است غلظت
هر جای پانصد سال و از هر جای تا جای پانصد سال و حجاب دوم هفتاد و چهار است که غلظت
هر جای و مابین هر حجاب مسافت پانصد سال است و حاجیان و دربانان هر جای هفتاد و چهار
ملکند با قوت حق و اش بر اوست دگر جایها دگر هست که گندیک هر جای هفتاد و چهار ساله
را هست بعد از آن دگر سوادق جلال است و آن هفتاد و چهار پرده است که هر سوار پرده هفتاد و چهار
ملک هست و مابین هر دو سوار پرده پانصد سال مسافت است بعد از آن سوادق غنا است دگر سوادق
کبریا است دگر سوادق عظمت دگر سوادق قدس است دگر سوادق جبر و شست دگر سوادق نوره
ایضاً است و دگر سوادق وحدانیت است و آن هفتاد و چهار سال در هفتاد و چهار سال است
بعد از آن حجاب اعلی است و علی بن ابراهیم از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است
که خداوند عالمیان را با دست راست و با چپ خلق کرده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله حجتی است
دید که تشخص بال داشت و بر ساقش سوارین بسیار بود مانند قمل های که بر سبزه نشینند و پر کرده
مابین آسمان و زمین را و فرمود که هرگاه خدا امر فرماید بکایسل را که بر زمین آید پای راست را و آسمان
هفتم گذارد و پای دگر در زمین هفتم گذارد و پای دگر در زمین هفتم و فرمود که خداوند عالمیان را
ملکی چند هست که نصف بدن ایشان برفت و نصف دگر از آتش و ذکر ایشان اینست که ای خداوند
که انفت داده بیان برفت و آتش دل های ما را بر طاعت حق و ثابت بر او فرمود که ملکی هست
که مابین زمین و کوشش تا چشمش پانصد سال مسافت پس و از مرغ و فرمود که ملکی است که پیچ و زنی
انسانند و جماع نمیکند و بنیم عرش زندگانی میکنند و خدا را ملکی چند هست که نایب است در دوزخ
و خدا را ملکی چند هست که نایب است در بهشت و بعد از آن فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هیچ خلقی از خلق خدا نیست در هر روزی و در هر شبی هفتاد و چهار ملک فرود
می آیند و طواف خانه کعبه میکنند دگر بر سر تربت حضرت رسول صلی الله علیه و آله میروند و برادر

بنی و خدیج بن عثمان عمر و یحیی که وکیل حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بود و عرض کردند این
باب نوشتن حضرت در جواب نوشتند که بدستی که خدا خلق کرده است اجسام را در روز
احیاء بنماید زیرا که او جسم نیست و در جسمی حلول نمی دهد است و هیچ جنی مثل و مانند او نیست
در جمیع و بصیر است اما ائمه علیهم السلام پس ایشان سوال بنمایند از خدا و خدا اجابت دعا و ایشان
بنماید و خلق میکند و از او سوال بنمایند سوال ایشان مردم را روزی میدهد از جهت پنجاب
سلطت ایشان و تعظیم حق ایشان بدانکه از احادیث معتبر ظاهر میشود که اسماها
منصل بکدی یکی نیست و تخلف و کند که هر اسمانی با نصد سال راهست و از هر اسمانی تا اسمانی
با نصد سال راهست و ما بین اسمانها پراست از ملائکه و قول حکما که بر یکدیگر چسبیده اند بعد از
قول رسول و ائمه هدی صلوات الله علیه بر اعتبار ندارد و باید دانست که ملائکه اجسام لطیفه
ممکن دارند و تن و دل و عروج بنمایند و احادیث در این باب متواتر است و بعضی قرائن باین
دلیل دارد و تاویل بدانکه بعضی از بحر ده و نفوس فلکی و طبایع و قوتها چنانچه بعضی از حکما گفته اند
انکار ضرورت دیر است و کفر است و هیچ خلق زیاده از ملائکه نمی باشند و هیچ مخلوق بحسب جسم
از ایشان عظیم تر نیست مگر روح چنانچه در این بابیه بسند معتبر روایت نموده است که از حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند انداختند خداوند عالمیان بعد از حمد و ثنا الهی می شود که خدا
عالمیان را ملائکه چند است که آن یکی از ایشان بنی و بنی باید ز بنی کنهانش او نداشته باشد از خلقت حشر
و بسیار از با الهای او و بعضی از ملائکه هستند که اگر چون و انوش خواهند که او را وصف نمایند عاجز میشوند
تعبیر در این باب مفاصلش و حسن ترکیب صورتش و جلوه وصف توان نمود ملائکه را که از مافوق
دورتر از هر کوشش و مقصد سالی را باشد و بعضی از ایشان هست که افق اسما را پر میکنند
و بعضی از آنها را از الهای خود قطع نظر از بنی و بنی و بعضی از ایشان اسمانها را مملو است و بعضی
هست که در روی هوا و آسمانها از انبیا اوست و بعضی هست که آن جمیع ابهای عالم را بکواکبت
ایستاده و بر زمین کنهانش دارد و بعضی هستند که آنی کشته و ای عالم را در آب و در آتش و آری کنند

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ يَعْنِي خَلْق و مخلوق و مخلوق خلد است آنچه در آسمانهاست
و آنچه در زمین و آنچه در میان آسمان و زمین است و آنچه در زیر ثری است دیگر آنچه در زیر ثری است
خدا میداند و جمیع اینها از اسفار اول مانند حلقه است در بیابان و همچنین فرمود تا آسمان هفتم
در تمام آسمان او آنچه در اوست نزد دریای مکنون که انا هلد زمین باز داشته اند از امانت حلقه
در بیابان و جمیع اینها نزد کوههای تبارک مانند حلقه است در بیابان پس این آیه خوانند و بفرمود
مِنَ السَّمَاءِ مِثْرًا حَبَابًا ثُمَّ يَأْتِي فِيهَا مِثْرًا مِّنْ ذُرٍّ ذِي شُوَّاحٍ طَرَفًا مِّثْرًا مِّنْ ذُرٍّ ذِي شُوَّاحٍ طَرَفًا مِّثْرًا
هست از آنگاه که جمیع اینها در حلقه است در بیابان و این حلقه هفتاد هزار سال
که نورش دید هفتاد نور میکند و مجموع اینها نزد هفتاد که در آنها و حیران میکند مانند حلقه است
در بیابان و پس این آیه را خوانند و سبع که بیست و شش و الا کفر یعنی کوهی و آسمان و زمین
فرا گرفته و مجموع اینها در حلقه است در بیابان پس خوانند که اَلرَّحْمٰنُ عَلٰی الْعَرْشِ
الْعَظِيْمِ وَرَفَعُوْهُ ذِكْرًا مِّنْ لَّدُنْكَ عَرْشًا بَآرِئًا لِّكَ قَوْلُ بَرَسِدَ رَدَّ كَلَامَ الْاِنْسَانِ وَرَدَّ اَعْوَدَ
فَلَمَّا قَنَّ اِلَآهَ الْغَيْبِ الْقِيٰمَ الْعَظِيْمُ در بیان معنی لطیف و خیر است بد که لطیف را چنانچه
معنی اطلاق می نمایند اول جنبه های بسیار درخنده را که بدید و در بناید لطیف می گویند و این معنی
در باب اول از کلام خداست یعنی از خواص اجسام میسر است در در ملک و جبهتی نیست و دید
نمیشود و در چشم ملک بعد از در می آید و درم لطیف می گویند و صانع امور لطیفه را میخوانند و چنانچه
صانع و اگر حشرهای بسیار درخنده سازد و در قایت و در صنعت بخار برود که دیگران از او عاجز باشند
او را لطیف می گویند و اطلاق این معنی بر خدا ظاهر است که اگر کسی نفکر نماید در اعضا و جراتی که
مخلوق کرده است در حیواناتی که بدید و در نمی آید و قوی و مشاعری که در ایشان مقهور فرموده عقل
حیوان میشود و درم عالم بطایف و در قایت و لطیف می گویند و این نیز ظاهر است جهام لطیفه مشتق از
لطف و احسان میباشد یعنی صاحب کرم و احسان و در آنکه خیرین بود و معنی اطلاق میسر
اول آنکه وظل یعنی قاعل باشد یعنی عالم جمیع امور و کنه حقایق و خفیات و در قایت اشیا

سلام میکنند دیگر بر وضه حضرت امیر المومنین عی ایستد و بر او سلام میکنند یکی بر وضه حضرت
امام حسین عی ایستد و در آنجا میمانند چو سحر بشود و با آسمان میروند و یکی هرگز فرو نمی آیند و روز
دیگر هفتاد هزار دیگر عی ایستد و ایضا پسند معتبره روایت کرده است که از حضرت جعفر بن محمد عا
پرسیدند که ملئکه پشتی را باینی ادم فرمود که بحق خدایی که جان من در دست قدرت اوست که
ملئکه خدا و آسمانها پشتی را ندانند و در زوایا خال و در زمین و در آسمان قدرها پای نیست
مگر اینکه در آن محل ملکی هست که خدا را تسبیح و تقدیس مینماید و در زمین و در خنق و کلبه می نشیند
مگر اینکه نزد آن ملکی هست که موکلت بر آن که احوال آنرا هر روز بر خدا عرض مینماید بآنکه خدا
اذا ان ملک اعلم است باحوال آن جزو هیچ يك از ملئکه نیستند و مگر اینکه بخدا تقرب میخواهند بولا
و محبت ما اهل بیت و استغفار مینمایند برای دوستان ما و لغت میکنند بر دشمنان ما و آن خدا
مطلبند که عذاب خود را بر ایشان نفرستد و این با بویه علیه الرحمة پسند معتبر از حضرت صادق
صلوات الله علیه روایت کرده است که زینب عطا دة یعنی عطر فروش بخدمت حضرت سالت
پناه صلی الله علیه و آله آمد و از عظمت خلق الهی پرسید حضرت فرمود که من یعنی از آن پان
گم پس فرمود که این زمین با آنچه در او است و آنچه بر روی اوست نیز در مینی که در زیر است
مانند خلق است در پیا پیا و این همه دو با آنچه در اینهاست و در میان اینهاست نیز در زمین سیوم
مانند خلق است در پیا پیا و همچنین تا زمین هفتم بعد از آن این آیه را خوانند که خَلْقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ
وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یعنی آفرید خدا هفت آسمان و از زمین نیز مثل آنها و هفت زمین با آنچه در
میان آنهاست و در ایشان هست درشت خردس مانند خلق است در پیا پیا و از خردس يك بال
در مشرق است و يك بال او در مغرب و مجموع اینها نیز در سگی که خردس بر روی اوست مانند
خلق است در پیا پیا و تمامی آنها نیز دماهی که اینها بر روی اوست مانند خلق است در پیا پیا و مجموع
آنها نیز در ریای که در آنست مانند خلق است در پیا پیا و جمیع اینها نیز دماهی که اینها بر روی اوست
و تمام اینها نیز در نوری که در آنست مانند خلق است در پیا پیا اینست که خدای میفرماید که لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ

توانند دید چنانچه در مخلوقین پلک معنی پیشوند و پدید آمدن عضو می باشد و در غایت
تحتاج باین در عضوی و لیکن خداوند خود جزوهای شیندیت و دیدن را هم میداند و عضو
و جنون و همچنان در اسم بصیر پس اسم شیندیت و معنی مختلف و معنی تفاوت را تمام میکنند بنابرین
که بر بالستاد و لیکن قائم است بمعنی حفظ کنند و مطلع بر حال خلایق چنانچه میگویند که فلان
شخص قائم است بامر فلان یعنی بر احوالش مطلق است و حافظ و نگار دارند او است چنانچه فرموده است
که من قائم و مطلع بر هر نفسی باین میگویند و قائم در لغت عرب بمعنی باقی بیننده است و باین
معنی بر خداوند است یعنی زوال ندارد و اینها میگویند که فلان قائم است بامر فلان یعنی
مهرات او را کفایت میدهد و این معانی بر خداوند است و در مخلوق قائم که میگویند یعنی بر پیا
استاد پس این نظر در هر دو مخلوق میباشد و معنی مختلف است و همچنین لطیف در مخلوق
معنی کوچک و بزرگ است و در خداوند عالمی است که محال است که او را ادراک
توان نمود چنانچه میگویند که اللطیف معنی خداوند است بمعنی پدید آمدن نفاذ آن امور پس لطیف بودن
یعنی مهارت و شایسته است که او را هیچی ندانند و غیره یعنی میتوان یافت و هیچ معنی او را وصف
نمی توان یافت و در مخلوق است که از آن بجز علی امیرالمؤمنین باشد و چنین در باب سوره الفاتحه
که همیشه بر جمیع عبادت عباد باشد و ظاهر در مخلوق بر چنین اختلاف می نمایند که بر بالای چیزی
برآمده باشد و خدا ظاهر است باین معنی که غالب است بر جمیع اشیا و علی مقصود و قدرت و پند و خرد
عرب میگویند که ظهیر علی مدنی یعنی بر دشمن غالب شد و معنی دیگر خداوند ظاهر می باشد
که وجودش از هر چیز ظاهر است و چهار چیز از خدا ظاهر می باشد که در چنین که ظاهر یکی
صفت او را مشاهده می نماید و از قدرتش در توانا قدرت هست که توانا است و ظاهر باین
معنی که در مخلوق میگویند است که خود را توان دیدن با قدرت توان ساخت و این
معنی بر خداوند است و در مخلوق اسیر باطن میگویند که در میان چیزها فرو رفته باشد و در
زیر چنین پنهان شده باشد و در خداوند باین معنی است که علم و حفظ و تدبیرش بیاطن همه چیز

[illegible]

تألمات واجباً و دست و دست رسید و احتیاج بتوضیح ندارد و باید دانست که قدرت الهی عام است
نسبت به جمیع ممکنات و قادر است که در هر این صد هزار هزار و آنچه خلق کرده است خلق نماید
و لیکن مصلحت اقتضای آن ده که بر همین قدر از خلق اکتفا نماید چنانچه قدرت دارد که از برای
هر شخصی صد دست بایشان خلق فرماید و لیکن مصلحت مقتضی آنست که غالباً دو دست بستر
بناسد و آنچه در این حدیث و روایات و اخبار موافق این دارد آنست که خدا بر همه شئی قادر است
دلالت بر این دارد که تمتعات و امری چند که محالند شئی نیستند و همین بر واجب و ممکن شئی اطلاق
می نماید و در تمتعات تصور در جانب قدرت خدا نیست بلکه تصور در جانب ان محسوسات
که حیوان محالست قابل آن نیست که وجود آن تعالی بآید و چگونه تصور در قدرت کسی است که خیر
او عدم است و آنچه خواهر محسن ازاده که تعبیر از آن بلفظ کن می کنند موجود نماید چنانچه در حدیث
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت موسی بن جعفر در رؤیت و با خداوند خود مشغول
عناجبات شد و گفت خداوند اخیر بنمای خود را بمن بنما فرمود که این موسی بن جعفر آنست که هر
امری را که بخواهد بگوید موجود و معنی آن شئی بوجود می شود و چون این ده اصل از اصول تنویدی
دین بود و اعتقاد باینها لازم بود و اختلاف بسیار از اهل باطل در آنجا شده بود و موافق طریقت
اهل بیت علیه السلام بر چند حال بیان نمود که شبهات از باب شکوک و عناد است از راه دین
بدنمودی و التمس علی بن ابی طالب **مَثَلُ الْإِيمَانِ بِى وَالْإِقْرَارُ بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرْسَلَنِي إِلَى**
كُلِّ النَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِذِيهِ وَسِرْجَانٌ مِثْلَ حَضْرَتِ سَالْتِ پناه من بود که بعد
معرفت ذات و صفات واجب و ایمان با آنها ایمان بمن است و اقرار بمنى در آنکه حق تعالی مرا بکافران
از میان بر بگیری فرستاده که اطاعت کنند کائنات بشارت میدهم به خواجهای غیر مناجی و مخالفت
کنند کافر میدهم تا نام آنها بیهی الهی و منجی انم مردم را بسوی خدا و طاعت او و فرمان او و توفیق او
و جبراع نمی بخشند ام که مردم از تار و پود لجهل و ضلالت بنور ایمان و هدایت برسانم بدانکه یکی از
اصول دین اقرار به نبوة پیغمبر الهی الزمان است و بیان این امر در این مختصر بر وجه کمال نمیتوان

[illegible]

و از صفات جمیع مخلوقین و انصاف حکیم است و با او جمیع امورش بر حکمت و مصلحت است و
خلق او را نمی توانند دید و باس و حسن و درمی آید و جسم نیست که با او در بر و مکالمه و حاجت و گفتگو
نمایند پس ثابت شد که بر وفق حکمت باید رسولان در میان او و ملائقی باشد که ایشان را دلالت
نمایند بر آنچه مصلحت ایشان در آنست و باعث نفع ایشانست و راههای کنند ایشان را بجهت آنکه با عباد
بقای نفع ایشانست و ترک آنها موجب غنای ایشانست پس ثابت شد که جمعی بیاید باشند که از جانب
حکیم عالم مردم را امر و نهی نمایند و تکالیف الهی و حکم ربانی را بخلق رسانند و ایشان را بفهمان و آگاه
ایند که بر کوی و هوی خود میزند از میان خلق که ایشان را آویزه حکمت نموده و کاملی گردانند و بسبب
حکمت ساخته که در احوالات و صفات با عباد خلق شریعت بنمایند و در خلق و صورت و ترکیب
ایشان شبیهند و از جانب خدا می آید به دلیل و معجزات و آیه ها و توحید الهی که بر حقیقت ایشان
دلالت میکند مثل مرده زنده کردن و نور روشن کردن و بی زنده را زنده و هر کس را برین معجز
نمایی از ایشانست تا آنکه معلوم است که حق تعالی علم و تقوی و در نیل حقیقت اوست و هر دوی دلیل است بر حقیقت
بفهمیدن و بدانند که حسرت و درین حدیث اشاره بر این دو کسوس فرموده که چون انسان مدتی بالطبع
و هر نفس در بدین مرتبه و معاش و مرگ و خور و نخور و عبادت و نیکبختی امین شود ایشان را خبر و دانست
و این شبیه است به عبادت و شهادت میشود و این را چه است ایشان را از حال کی که بر نفع و ناز عباد
ایشان را نماید بخوبی که صبیح و شب و در خانه او باشد و اگر برود و در یکدیگر می کشند و فاجعه میشوند و
در آنکه آموید از جانب خدا بمانند ما امور از حقیقت و دلیل نیست و ایضا حکم حق تعالی است بر عباد که بگویند
که ما را وظایف است که عقل بشر را احاطه مجموع خصوصیات احکام نمیتوان نمود پس حاکم مؤید و حق
می آید باشند و این دلیل که عبادت را پس از آن علم نبوت می آید و توانند رسانند و معجزات
و از عبادت است از اسراف عبادت که از مدتی بفری طاهر گردد و دیگران را اینان عباد را عاجز
باشند مانند عصا را از راه کردن و مرده زنده کردن و وجه دلالت معجز بر نبوت ظاهر است چه هرگاه
شخصی دعوی نماید که من بفر فرستاده خدا می گویم بر حقیقت من اینست که فلان امر فرستاده خداست

[illegible]

و استاد حضرت فرمود که خدا چون موسی را فرستاد بر اهل عصرش بحر غالب بود و ساحران
در آن زمان بسیار بودند لهذا موسی را با عصا فرستاد که بآن امری که ایشان در آن بها^{وت}
داشتند شبیه بود و بحر ایشان مرا باطل کرد و ایشان عاجز شدند از برای آن و باین^{بخت}
حجت بر ایشان تمام گردید حضرت عیسی در زه ان معوضت کردید که کوفته های مرهن و بدلهای
عیظه در آن زمان بهم رسیده بود و مردم بطیب بسیار محتاج بودند و اطباء بی ماهر بودند پس
او را بجز چند شتار از مرده زنده کرد و کور و بینش اشفا بخشید که اهل آن عصر از اینها
عاجز شدند و حجت الهی بر ایشان تمام شد و پیغمبر را در زه ان معوضت گردانید که در راه
آن عصر بر خطبه های بلیغ و شعار بود و نفاخرا ایشان بهمین صنعت سخن بود پس آن
حضرت از کتاب الهی و مواظظ و احکام چیزی چند آورد که ایشان معجزه بخش شدند
و حجت خدا را بر ایشان تمام گردید این است که گفت که فاسد که مثل تو عالمی در این زمان من ندیده ام
بلکه که امروز حجت خدا بر مردم چه چیزی است فرمود که حجت خدا در این زمان عقل است که بان قیاس
نمایی میان کسی که راست بر خدا گوید و تصدیق او نمایی و بگفته عمل کنی و کسی که دروغ بر خدا بگوید
و او را تکذیب کنی این است که گفت و الله که جواب حق محبت است و عین قیاس از معجزات و خوارق
عادات که در کتب خاصه و عامه روایت نموده اند و اکثر انفاست که بهیسته بسیار است بر عقلیه
عدم توان بعضی در متواتر بودن قدر مشتمل میان آنها اشک نیست مثل شوق قمر و حرکت کردن
درخت از جای خود و آمدن بنزدان حضرت و باز بفرموده او بجای خود برگشتن و جاری شدن
آب از میان انگشتان بباد کسر بخوبی که جمیع لشکر و چهار پایان سیراب شدند و تسبیح گفتن سنگ
دیزه در دست آن حضرت و سخن گفتن بر عالم مسموم که زهر بر من زده اند و سیر کردن ایشان جمعی
کثیر از طعام اندک و کور و بیند چون و بگردانیدن او تاب برای نماز حضرت امیر المومنین و شهادت
دادن سه سوار بر بنوت او و مشکو کردن تا قه از صاحبش و با وجود چیزی نتواندن و از بشر
نقلیم که رفتن از احوال گذشته از پیغمبران و غیر ایشان خبر داد و میافق واقع بدون خلی

[illegible]

پادشاهی و نامت مفره فرموده و همیشه چنین یافته ایم اولاد پیغمبر از آنکه خلافت و پیغمبری و
وصیت از ایشان نجا و زنجی نماید و بغیر ایشان نرسد پس جوار شما که نسل پیغمبری بدر
رفته و بد یکران اقرار گرفته و شما را ضعیف و مغلوب می بینم و حرمت پیغمبر شما را و مرا شما
و مرا شما مرا می بیند رند و شما را چنانچه باید که ام نمی نمایند چنان حضرت صادق صلوات الله
علیه گویان شد و فرمود که بگو همیشه پیغمبران و اوصیا و ائمه از بندگان خدا مظلوم و مظلوم بوده اند
و بناحق کشته شده اند و همیشه ظالمان غالب بوده اند و اندکی از بنده گان خدا شاکی و مطیع او
می باشند ایشان گفتند که ای خدا و او را در ایشان بی تعلیم خلق علوم الهی را می دانند و بتلقین الهی
عالم علوم او می باشند و ایضا و پیشوایان خلق و خلیفهای پیغمبران و اوصیا ایشان چنین می باید
باشند یا علوم الهی شما چنین رسید حضرت بمن فرمود که چنین جاهای موسی پس من تو در یک
رفتم دست بر سینه من بایستد و فرمود که خداوند تبارک و تعالی او را تقویت فرما و تائید کن نصرت و
یاری خود بحق محمد و آل محمد و بان کرده بود گفت که ای محمد میخواهید از او سوال نمائید ایشان گفتند
که ما چگونه سوال کنیم از طفلی که چیزی نفهمد و بیاد ندارد و بر تیر و زنجیر کشیده شود گفتند بایستد که سوال
نمایند از روی تفقه و فهمیدن و غت و لحاج را بگذارید گفتند که ما را چیزی در آن نه ای که خدا مجزه
حضرت موسی گوید و بزرگوارین گفته که عصا بود که از دعا میشد و دست خود را از گریبان بیرون
می آورد و جهان از نور روشن می ساخت و صاع و شیش و وزغ و خون را بر اصحاب فرعون کاشت
و طور در بالای سر بنی اسرائیل آورد و من و سلوی برای ایشان آورد و من و سلوی هر دو
بیت است و در بار ابراهیم ایشان شکافت گفتند راست گفتی بگو پیغمبر شما چه آیت و معجزه آورد
که بآن شکی از دل انکس زایل شد و باکی و بدند گفتند آیات و معجزات بسیار است من پاره شهادت
کوش بدارید و بفهمید و حفظ نمائید شما میدانید که چون و شیاطین بنوا از بخت آن حضرت
با شما نهایی رفتند و کوش میدادند و چیزها بنویس و آوردند و بگذاشتند و بعد از رسالت
او ایشان بتو شهاب و ریختن ستارها را ندانند و منع کردند و منع کردند و کاهنان و ساوان باطل

افشاوی و با این سلسله از شیخ سقزیه مطلع بودن و از هیچ کس در جهت مغلوب نشدن و در هیچ
مکان از مأموران خبر نگارستان و خبری دادن از وقوع امور بسیار در زمان آینده و هر فعلی که
مشروع بود و غیره و مغلوب شدن دوم و مفتوح گشتن خزائن فارس و روم بدست اهل
مسلم و دست یافتن به دولت امیر المومنین علیه السلام با سپاه عایشه و طلحه و زبیر و عقیله
و سایر صحابه و مغلوب میت اهل بیت علیهم السلام و وفات حضرت فاطمه و شهادت حسین
و سایر ائمه علیهم و اختلاف است بمقتاد و سه فرقه و سلسله گشتن اهل اسلام ببله دو غایب
گشتن این دین برادران انبیای سابق و بهم رسیدن صوفیه در این امت چنانچه در این حدیث
ابو ذر خوهر و امیران این معجزات زیاده از آنست که احصا توان نمود و قطع نظر از اینها از ملا حظه
اوصاف و اطواران حضرت از نسب و حسب و علم و خلق و همت و معرفت و امانت و دانا
و عبادت و شجاعت و فتوت و زهد و ورع و قناعت و ریاضت و عبادت و ترک علایق
و عیشانی صفت و مجاهدان با نفس و حسن سلوک و کیفیت معاشرت با خلق و راستی گفتار
و درستی کردن استغفار بختش و در دلهما و سایر صفات حمیده و آثار پسندیده بآن جناب هر عاقلی را
در هر مقامی که باشد و همچنین اگر کسی اندک تأملی بکند در احکام دین و منوار بشارت
عقل سرافراز و مدح و ثناء و تمایز از غیر خداوند عاقلان نمیباشند و اخبار بیعت ائمه
در کتب معتبره آمده است که میان ایشان هست بسیار است و ذکر آنها موجب تطویل میشود و
در بیان تفصیلات بجز بابی در باب حوریت و این باب گفتاری نایم جمعی در کتاب قریب الاسناد
جندب بن عبد الله و دیگران که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که یادم میشود موسی بن جعفر صلوات
علیه و حاجتی را که در روزی از پدرش جعفر بن شهر علیه الصلوة والسلام بودم و من طفل جامی
بودم یعنی قاصد پنج شهر بود و پنج سال بودم که حاجتی از پدر و خدمت پدرم آمدند و گفتند که تو را
مهری که بدو باین است است و جهت باینست پس دست فرسود که بپای ایشان گفتند که مادر تو را
خوانده ایم که مثل حضرت ابی هاشم و در این کتاب یکت و بیعت کرامت کرده و برای ایشان

و گفت حق اعراب را بد نظر کردم جان فوری میبوی از بابت شنی دیدم که دهان باز کرده و روغن آورده
و گویند و اگر میگفتم نه سرم را میکنند از ترس بپایم . آنکه قریش بنظر بنی نحریت و تحقیق بن ایضا
بنند یهودان مدینه فرستادند که احوال آن حضرت را از ایشان پرسیند که او پیغمبر است یا نه و پادشاه
او شایقی خواست و داشت جوانی پادشاه بود گفتند که او صادق است او را بمانقل بپند چون کسی که رسید
که از شایق جماعت تابع او شدند اندک گفتند بهیم پست و فقیر تابع او گردیدند یکی از علمای انبیان
فرمود که ای پادشاه که میبوی پست که ما او صادق است و در حق او حق اندازیم و حق اندازیم که قوم او را داده
اند و یکی از بانو و شعی خواستند که او را بگویند . آنکه چون حضرت هجرت فرمود قریش سرافق بن حشمت را طلب
لحضرت فرستاد . آنچون حضرت او را دیدند فرمودند که خداوندنا دین تو شر او را از ما بکن و محال
پای استیش بر میان فرمود . آنکه فرمود که اگر غلامی در میان تو هست که او را میگویم که همیشه بخواب
تو با شمع و با شمعین تو را میگویند که حضرت فرمود که خداوندنا اگر راست میگویند یا استیش را بگویند
پس در راه آمد و بر گشت و از راه عبور بر گشت . آنکه عامر بن الطایف را از بدین قبیله هر دو
بنزدان حضرت آمدند و عامر ازید گفت که چو در بخوابی و میبوی و در شفق بیدارم و در
شب شیر کار را و بیدارم چون بامداد خیزد آنکه عامر را حضرت عرض گفت ازید کانی کجی چون برون
آمدند عامر ازید را زاده از حد ملامت کرد که تو سیدی او گفت که هر گاه که آواز میگوید که بیدارم و بیدارم
دیگر بخت میدیدم و اگر بیدارم بر تو میروم . آنکه روزی ازید بن قیس و بن نحریت با یکدیگر
تفق شدند که غیب از آن حضرت بپرسند چون بحدستان حضرت رسیدند حضرت متوجه
ازید شدند و فرمودند که پادشاه داری روزی که با عامر ازیدی و قصد گشتن من و شعی و خدا گذاشت
و تمام قصه را نقل فرمود ازید گفت که و اینکه که بغیر عمر و عامر کسی از این قصه خبر نداشت و گفت
با خبر نکرده مگر ملک اسما و شهادت گفت و مسلمان شدند . آنکه گویند که از یهود آمدند نزد جهم
علی ابن ابی طالب و گفتند که رخصت بکنی که ما بر پیر عمت در ایم که سواهی خدا را و داریم چون حضرت
رخصت طلب حضرت رسول فرمود که از من چه میخواهند من بیده از پندگان خدا را بخورم و بنقلیم

میدانند که شش ماه در کجاست حضرت او را طلبید و گفت نایقه تو در فلان موضع مهارش بدو خیتی
بند شد است رفت و رفت ^{آنکه} حضرت بر شتری گذشت آن شتر پیش او آمد و سخن گفت
حضرت فرمود که شکایت صاحبش میکند که با او بد می کند حضرت صاحبش را طلبید و فرمود
که این شتر را بد یکی از بفرش و بنده افتاد آن شتر بر جبهت و از پی حضرت دوام شد و فریاد میکرد
و استغاثه می نمود حضرت فرمود که میگوید که از برای من صاحب یکنواختی بهم رسان پس حضرت
فرمود حضرت امیرالمومنین را که این را خبر بدهی تا حضرت آنرا هنر بدو داشت تا جنک صفین
آنکه روزی حضرت در مسجد نشسته بودند شخصی از در مسجد دوامد و هر چادوید تا بنزد
آن حضرت آمد و سر در دامن حضرت گذاشت و استغاثه کرد حضرت فرمود که میگوید که صاحب من
است و مرا بخواهد بکشد و پیر من یکشد و از من استغاثه می نماید که نگذارم او را که بشخصی از
صحابا گفت که پسر شتر و از من شخصی است و امر روزی و چهره پسر شتر را ده گشتن این شتر و او را
حضرت فرستاد و شفاعت فرمود از گشتن تر کنست ^{آنکه} حضرت نفرین فرمود بر تنیده
بعد از آنکه برایشان مستوی سازد ایشان منبسط بچهره شدند و حضرت فرستاد و در
اصطفا رفت و راعین کردند و بقرع کردند که از تقصیر ایشان بگذرد حضرت فرمود که خداوند
نفرین را بر ایشان سحاب فرمودی اکنون القاس می نمایم که برایشان باران نایفی رود و بفرقی
و خیر کنی که من را ایشان رساند هنوز در دعا بود حضرت که باران را بخت که عالم را گرفت
و یک هفته برایشان بارید اهل مدینه آمدند و گفتند یا رسول الله راههای ما بند شده و بازار
بسته شد حضرت اشاره فرمود یا بر که بر حوائج بسیار و بسیار این مدینه دور شد و تا
یک ماه در حوائج مدینه می بایزد ^{آنکه} حضرت را قبل از بخت در طفولیت ابو طالب بسفر
شام بود در راه در حوائج دیر بجز راهب فریادند و بچین علوم کتاب اسمائی میدانست و کتب
بسیار خوانده بود و در نو را بنده و کتب دیگری خوانده بود که پیغمبر احوال زمان در این اوقات بر این
مکان عبور خواهد فرمود چون غافل را دید فرمود طوای میباید که وند اهل قافله را بفرستد

[illegible]

بیستم بقی از کوسکی من عریض نمودم که یاد رسول الله طاعی زاد ما حاضر شده اگر میل بفرمایند
 بفرمایند و از صحن بر من نیکه فرمودند چون بنی حضرت فاطمه آمدند فرمودند که ای فاطمه
 طعام بیاور حضرت فاطمه دین را با گردنهای نان حاضر کرد و ایند حضرت جانانه به وی نان ^{شد} پخت
 و فرمود که خداوند برکت ده طعام ما را پس فرمود که نه کاسه و نه کوفه نان برای نان خود و یک
 جدا کردند و فرستادند پس فرمود که آن بر خور نان و شوی خود و حصه بگذار پس فرمود
 که خود نان را و نان برای همه است و هر حصه هر است و بعد از اینها همه تا چند روز آن برکت
 نان را بود و نان بخوریدیم اندرون عبدالله بن مسلم کو سفندیک برای آنحضرت
 آورد که بر هر بریان که ده بود در آن وقت بشیر بن البراء بن عازب و خدمت آن حضرت
 و و انان نشانور که در حضرت نشانور شروع و فرمود که این کو سفندیک گوید که هر از راه ده
 که ده ماند و این نان را بخورید حضرت آن نان را خورید و فرمود که چرا چنین کردی گفت
 شوی هست و این نان به کشته بودی گفتی که باز نان است کشته خواهد شد و آنکه بدین است
 خدا و در طلوع صبح چون کی دیدند که بخورید و آنکه بخورید عبدالله بن عمار ای گفت که مردم
 در روز خندق دیدم که سفین خندق رفت و شکلی که در ده دست و پایی که نشانور خودم
 که سفین کندن است و کوسکی شکلی بر پشت چوبید اندام بخانه و این نان را برای خود گفتند
 گفت که در خانه ما بایک کو سفندیک است چاره در آن کو سفندیک شکم و لقمه نان را که در دست
 کو سفندیک بریان کرد و نصفی مرق ساخت و بعد از دست حضرت آورد و هر بن مرق و که بخورید و مبتلا
 کرده ام بچو احم تشریف بیاوری و هر کس را که خواهی با خود بیاوری حضرت در جمیع صیاد در تازان
 که جابر شما را بسوی طعام خود دعوت مینماید چای ترسان و ما چایالت تمام بخانه اند و برده خود
 گفت که چه عجب فیضی شد جمیع صحابه با حضرت آمدند روزی پس سیدنا آمد و با که توانست از خود
 با حضرت جابر گفت که حضرت طلب را نشانزدن گفت که پس با آن نیست و بهتر میدانم آن را جابر
 گفت که چون حضرت تشریف آوردند که نطعمها پهن کردیم و در بیان شارع و فرمود که کاسه یا جابر

طلبید و در میان ایشان که بعضی بودند کسی نیافت که موافق اوصافی باشد که در کتب
خوانند و گفتند اینها را در میان ایشان که کیو از قوم شما مانده است که حاضر شدند باشد
گفتند بل در طبقه شیعی است و آن که از شما مانده است بجای آنکه کسی ندید که حضرت خوابیده و ابر بر سر
حضرت سایه کرد و بگویند که آنکه بگویند بطنپسند که او در جهم است و مطالب من آن پیغمبر
و از جانب آنحضرت است چنانکه حضرت سوجه شدند بجای دید که ابر با آن افتاب فلک بنوالت
حرکت میکنند و سایه می افتند برآمد و شویید بدو یک بتقدیم رسانید و بفریشت گفت که این
پیغمبر را از آنست و از جانب خدا دعوت خواهد شد و آن جوان المحضرت بسیار بیان کرد
بعد از آن چنین فریشت از آن حضرت هدایت بسیار داشتند و در باره تعظیم می نمودند و دعوت
نمیکردند و سایه فریشت جن و دادند و باین سبب خدا بجهنمیت خوابید و آن روح المحضرت رغبت
فرمود و در آن زمان فریشت بودند و منارید و کار فریشت هر خواستگاری او نمودند و با آورد
و بهر آنکه در وقت المحضرت مذکرت شد آنکه قبل از هجرت حضرت علی بن ابی طالب
سیر فرمود که در جبهه در آن طعانی می آید و فرمود که خوشایان ما از فرزندان سید المصطفی طلب
کن حضرت چه بداند که از ایشان را طلب نمود و چون به آمدند فرمود که یا علی طعام بپا و حضرت
آنقدر طعام آورد که در آنکه سیر فرمودند و با ایشان فرمود که بخورید و بسدائنه بگویند
ایشان را بسیر انداخته و حضرت خود و پیغمبر و فریشتان بخوریدند و مشغول شدند و همگی
سیر کردند و از آنکه حضرت فرمودند که در آنکه سیر فرمودند و با ایشان فرمودند که بخورید و بسدائنه بگویند
سیر با آنکه از ایشان را در حضرت سیر فرمود و در آنکه سیر فرمودند و با ایشان فرمودند که بخورید و بسدائنه بگویند
فد طعام ایشان را سیر کرد و ایشان را سیر کرد و ایشان را سیر کرد و ایشان را سیر کرد و ایشان را سیر کرد
بیان از آنکه و کوششی فرمود و بگوید که در آنکه سیر فرمودند و با ایشان فرمودند که بخورید و بسدائنه بگویند
او در دم ناخبر از آنان نیست و کسی نشناخت که در آنکه سیر فرمودند و با ایشان فرمودند که بخورید و بسدائنه بگویند
با یکدیگر می خوردیم چون بخدمت آنحضرت رسیدیم و در آنکه سیر فرمودند و با ایشان فرمودند که بخورید و بسدائنه بگویند

که حقیقت حال را معلوم نمایند و چون انقباض طلوع کرد آنچه در وجوده بود بظهور آید
انکه انقباض بولک مراجعت بفرموده و در صورت تشنگی به عین این باب شد و علی بن ابی طالب
آمدند و گفتند ما الماء الماء یاد مول الله حضرت بابو هر چه گفت که هیچ آب با خود نداشتند
ندگی در معدوم مانده است نه بود که با خود در میان ندگی رجعت در عافیه بود و در اوایت
دیگر دست مبارک او در میان قبیح گذاشت ایشان میان انگشتانش چاه آب شد و فرمود که هر که آب
بخواهد بیاید و نقد آب چاه شد که هیچ سیراب شدند و مشکهای خود را پر کردند پس چون
همه سیراب شدند فرمودند که در میان و با ابو هر چه آب داد ... انکه حضرت خواهر عبدالله بن عباس
انقباض را دیدند و راه را گم کردند و خندیدند که چیزی با خود نداشتند که بیکبار بیرون گفتند
این خدایا این آب بر او در اسب بسته میبستم نمی بود که نمی دانم از دور اندوی گرفتند و ظاهر باطل بودند
و این خدایا بر او در دست نهاده بودند که در دهان پر روی آنها آب نبود و دست خود را بلند کردند
چون قانع شدند و در طعنه بر آن خدایا شدند و در میان طعنه و تخریب اینها استند خود کردند
و انی شده بر آن گفتند و بیکبار با آن زبان از آن خطا میروند ... انکه در سفری بودند و عجایب بسیار گویند
شدند و فرمود که هر که و شده با خود دارند برای عاقلان و در آن هیچ بفرستند و یکبار
شد پس ظهورها و جواهر المیده شد و از یک صاع شرابان بر روی او و بعد از آن در میان اسبق
که اینند و در آن بود و در حد الفکر و یادیت و واکه که است و بر او که ناعاقل و بیکبار قانع شده
داشتند ... انکه از بعضی سفرها مراجعت به بود و در جمعی بر سر راه انداختند و در آن
چاه بود که در دهان و فرس آب بر سر راه چاه افتاد و ایشان را پیش که در پیش در چاه بود و یکی که در چاه
است تفرق بشویم و آب کم شده و همچو در دهان این باغ شد و در رفتن بر سر راه اینها عاقلان که آب
مانداده شود و حضرت آب دهان در چاه ایشان انداختند چندان آب باقی نماند و یاد شد که در چاه
انرا نمی دانستند چون چهره بسیار که کتاب و پند آب دهان در چاه می افکند که ایشان را یاد شد
بخوست او چاه خشک شد ... انکه چون در دست دعا فرمود که زمین اسب سرازیر شود و چاه خشک شد

[illegible]

که حقیقت حال را معلوم نمایند و چون آفتاب طلوع کرد آنچه فرموده بود و بظهور آمد

آنکه آن جناب تنه از حقیقت بیقرار بود و در منور نشانی بر همه ابرو غالب شد و یکی قدرت الحقیقت

آمدند و گفتند الماء الماء زیاد سول الله حضرت بابو هر چه گفت که هیچ آب با خود نداشت گفت بفرست

ندگی در مدینه من مانه است فرمود که بیا و در میان ندگی ریخت و عاف فرمود و در وایست

و یکی دست مبارک در میان قیح گذاشت ایشان میان انگشتانش جاری شد و فرمود که هر که آب

نخواهد بیاورد و آنکه آب جاری شد که هیچ سیراب شدند و مشکهای خود را پر کردند پس چون

همه سیراب شدند فرمودند که در مدینه و با هر چه آب دارد ... آنکه حضرت خواهر عبدالله بن عباس

انصاری را دیدند و نام کردند خندقی که چیزی با خود نداشت پس سیراب شدند که بگیا روی گفت

این حق است که آب بر او رسیده است میبایست فرمود که نزد من آید و آنکه وی گرفتند و بطور اقبالید

و این خرافای را بر روی زعفران پهن کردند و هاشم بر روی آنها پاشیدند و سق جبهه ناز شدند

چون قارخ شدند نظایر بر آن خرم شدند و در میان پادشاه شد و پادشاه آنچه میخواستند خود بردند

و آنکه بر آن رفتند و پیچیدند و آنکه در آن عطار فرمود ... آنکه در سفری بودند و صحابه بسیار کردند

شدند و فرمود که هر که باشد با خود دارد برای ما پادشاه سیراب فرمود و او حجج بفرستد یک صاع

سیراب پس بطور او و بنامها طلسم شد و این یک صاع خرم را بر روی او و او را بچند و بچاهها مستقر

کرد این قدر و عاف فرمود و خدا انقدر را یاد بست و یاد کرد که است فرمود که تا بعد بینه چنگی تراشیده

داشتند ... آنکه از بعضی سفرها مراجعت بینه بودند و چنگی بر سر را انداختند و آنکه در آن

چاهی دایم که در هنگام و فرس آب بر سر راه چاه و چنگی بیهوشانیم و این که که بیهوش بر آب ریختی که در چاه

است تفرق بشویم و آب کم شده و چنگی در دهان مانع شده اند رفتن بر سر راه و این که که در آب

مانداده شود و حضرت آب و عاف در چاه ایشان انداختند و این آب ایشان زیاد شد که شوی

از این دانستند چون چنگی بسبب که کتاب و سیراب در دهان و چنگی فکند که آب زیاد شود و

بخوست او چاه خشک شد ... آنکه چون حضرت دعا فرمود که زمین اسب سراقه بن جهمش را

بوسید و فرمود که تویی امام و حجت الهی بعد از من پس جمع آن گروه را خلعت داد و نواز نمود و زینها
عطا فرمود و با اسلام کامل برگشتند بدانکه اگر کسی اندک بصیرتی داشته باشد و در احوال
و الطوار ان حضرت و اهل بیت او صلوات الله علیهم نظر نماید میداند که آیات صحت و حقیقت
ایشان کلمات ندارد و هر حدیثی از احادیث ایشان معجزه کمالیست برای حقیقت ایشان و همین
آثار فیض ایشان تسبیحان میرسد و بتوسل ایشان طایب محصل میگردد و ابوب فیض
برکت ایشان بر خلق مفتوح میگردد و براه روشنی که بسیار شد دیدهای معیوب بر کور میگردد
زیادی نور و معجزات و عظمت ایشانست که دیدار حقیقی را ناپیدا گردانست و دست و دهن همه
اعتراف بقضد و بزرگواری ایشان دادند و هر يك از ایشان دلیلند بر حقیقت خود و آنست
باقی الله بلکه بر وجود واجب الوجود و کمال عالم او و کمال قدرت او و جمیع کالات صلوات
علیهم اجمعین الحی یوم الدین ... باید دانست که پیغمبر ما بنص قرآن سبعون بر کافران
عالمیاست از آریسان و جباران و خاتم پیغمبران است که بعد از او پیغمبری نباشد و آن هفتاد
و جمیع پیغمبران از جمیع کائناتان صفیر و پیکر از اول عمر تا آخر عمر معصوم و معززه اند و باید
استفاد داشت موافق احادیث سنن که پدران حضرت آنحضرت آدم همه بنده گویان و انبیا
و اوصیا بوده اند و از کفر و شرک مبتدیان بوده اند و در هر عصر از پیغمبران الهی ظهور کرده اند
و مادران آنحضرت از خواجگی سلطنت اند و از او برپا بوده اند و آنچه عمل سنت الهیست
در تواریخ و تفاسیر خود در کرده اند از هر شایسته و متعلق نسبت گناه است باجناب یا پیغمبر
از پیغمبران متعین نسبت کفر و شرکست به پدران حضرت یا یکی از اجداد آنحضرت
همه دروغ و افتراست و محض تمسک و خطاست و چون خلیفهای اندیشه ایشان با انواع کفر و بدعتها
از استه بودن برای انکه قیامت از او در نظر میاید بر عرف کنند هر یک از پیغمبران و ائمه و اوصیا
خطاها و بدعتها نسبت کرده اند و بعضی از منافقین یهود و در بیان مسلمانان بودند که چیزها
از کتب خود که محض افترا بود در میان مسلمانان نقل میکردند و اکثر تواریخ اهل سنت با ایشان

[illegible]

داشت و سرش نازک بود و پوسته بدن را از او میافتاد و موی ریش و خضرش نبود و رنگش
نبود و هموار بود و دهانشان سیار کوچک نبود و دهان خند دهن در عریب بسیار مذموم است
و دندانهای منور شار بسیار سفید و ازین و از دیگر یک کشته بود و موی نازکی از میان سینه
آنها روید بود و تاناف بسیار خطی فتنه گردید و گردن سر ایشان عتابه گردن صورتی بود
که از نقره ساخته باشند و حلقه داده باشند در نهایت سفیدی و جلا و جمیع اینها را کسیست
نشان مغدال و تناسیب بود و وسط بدن و نه بسیار و نه بسیار و غرض سینه و شکم با هم
برابر بود و میان شانههای کشاده و هر رقص بود در سرها استخوانها قوی بود و بدن سر ایشان
در نهایت صفا و سبکی و نورانی و تغییر چینی است و در میان سینه ایشان بود دیگر سینه و
سویق بود و در راعین و کفایتان موی روید و عروق دست مبارکشان وسیع و پهن بود
و کنواشتان به ضخامت و پایداری و درین و صورت دست بلند بسیار پسندیده است و پاهایشان
پیر ضخیم بود و کشت نشان کشیده و بلند بود و طالع و ساق مبارکشان صاف بود و کمر و ناف
نداشت و کوی نفایس سر ایشان میانه بود و نه بسیار که بود و نه بسیار پست ایشان در نهایت
نرمی و همواری بود و جلدی که اگر آبی بود و به بیخند و شمع بر روی بدن ایشان بود و راد میروند
بروشن متکبران و زنان پاهای بر زمین نمی کشیدند بلکه بر پا می ایستادند و نفوذ آفتابانی میروند
روند و میروند و گردن نمی کشیدند و در هنگام راه رفتن سر جدا و نه به پیشانی نمی کشیدند و نه مانند کسی
که از بدنی بریزد و اگر کسی سخن می گفت بر او و بر متکبران بگویند چشم نظر نیکی و نه بلکه تمام بدن
می کشیدند و متوجه جدا می شدند و نظایر حدیث غالب اوقات بر زمین بود و سوری بر میان زمین
می افکندند و باستانی کم نگاه میکردند از روی حیاء و عیون کسی بر نظر میفرمودند و نه چشم می کشیدند
که تمام دیده نظر کنند بلکه بحدیث خصوص نظر میفرمودند و هر که از میدان بداند و نه بسیار و نه کسی
که از هند صفت سخن گفتی جدم را پرسیدم گفت که از عذاب اکثر اوقات در جنت و از روی و از روی
و پوست مشغول افکند بودند راحت از برای خود نمی پسندیدند و عیث سخن نمی فرمودند و متکبران

شده می شود و لهذا از آن جهت که در کتاب بخار از آن نواحی آمده نوشته ام که تواریخ ایشان در
تواریخ که از آن آمده است ... و این عیال هم بپای رسیده و مشروط گردید و ان شاء الله در خاطر هست که آن
انچه از ایشان در دسترس است ... و خبر تمام که تواریخ اهل سنت و پیروان طاهایی که نسبت
به بعضی از ایشان است ... و در این میان مسلمانان بر طرف شود و وضع بعضی از این مطالب که نزد
ما بسیار بر صفاست ... در فضیلت و در این در ضمن اوصاف امام بیان خواهد شد
در بیان بعضی از شمایل و اوصاف آن حضرت این باب بریده رحمة الله علیه باستان
بقیه در این است که در آن حضرت امام احمد و لا نشو علی بن موسی القضا علیه السلام از ابای کرام عظام
افسوس است الله تعالی که حضرت امام حسن صلوات الله علیه فرمود که از هزار بر این هاله پریدم
از حلیه و شمایل حضرت رسالت پداهی صلی الله علیه و اله و هند و صا و آن حضرت بود و بسیار
پایان اوصاف و شمایل آن حضرت میگردانفت که رسول خدا صلی الله علیه و اله عظیم الشان
بودند در زلف و او جلالت و مقامات ایشان در دهها وسیلهها گزیده بود روی آن حضرت
سوی من بود و در دیده او غشیا مانند ماه شب چهارده میانه بالا بود و دندان بسیار بلند و نه بسیار
کو و او سر بسیار از ایشان کوچکتر بود و در شراش و شکلهای حلقه ای و کوه و بوم و ...
و گویند که در آن شب که در حلقه میگردانید که حلقه میگردانید و غالب ادوات
نظاره بر بود و در آن شب که در حلقه میگردانید و چو در میدان عرب و در آن زمان سرش را
بسیار بلند و در آن شب که در حلقه میگردانید و چو در میدان عرب و در آن زمان سرش را
بسیار بلند و در آن شب که در حلقه میگردانید و چو در میدان عرب و در آن زمان سرش را
اینچنین بود و گشتاده و ... و عقوس بود و نازک گردیده تمام شده
بود تا این سینه بنویسند و چون از حلقه و از دست است که اینها ایشان
پوسته بود و این ... و در میان دو بر و نشان یکی بود که در
هنگام غضب پر میشد و بسیار بد و بیرون حضرت کشیده و بلند بود و میانشان از آن

در آن بود پان میفرمودند و میفرمودند که حاضران آنچه از من شنیده اند بفرمایند برسانند
و اگر حاجتی بمن داشته باشند و نتوانند رسانند شما حاجت او را بمن رسانید بدوستی که هر که
بصاحب سلطنتی برساند حاجت کسی را که قدرت بر رسانیدن مطلب خود نداشته باشد
خدا در روز قیامت قدمش را ثابت دارد بر صراط و نیز او بفرمان حکام دین و صلاح مسلمین
چیزی مذکور نیستد محابه نیز داور می آمدند طلب کننده آن دین و چون برین می نشستند هادیا
مردم بودند و آنچه شنیده بودند برسانیدند بدیگران فرمود که پرسیدم که در بیرون او این
حضرت چون بود فرمود که چون بیان مردم می آمدند سخن میفرمودند مگر چیزی که نافع باشد
و با مردمان الفت میفرمودند و ایشان را امر با الفت میفرمودند و بندگان هر قومی را که می
داشتند و بر قوی میفرمودند و او را می شناختند و مردم را از عذاب الهی میترسانیدند و ایشان را
در هدایت میبردند و نیکی خلق و خوش روی و نصف حق را از هیچ کس منع نمیفرمودند و ^{چون}
جوی بهاب خود میفرمودند و احوال ایشان میپرسیدند و از اخلاق مردم و اعمال ایشان
میپرسیدند آنچه از احوال به ایشان مطلع میشدند ایشان را منع میفرمودند و حاجت از ایشان
میخواستند و کارهای بنده ایشان را تحسین میفرمودند و پیوسته احوال شریف ایشان بر یاد
شقی بودند اختلاف در احوال و نظائرشان بنویسند و هر کس غافل میشدند که باعث غفلت دیگران شود
یا از حق برکنار دند و در باب حق تقصیر نمیفرمودند و از حق تجاوز نمی نمودند آن جمعی که تان حضرت
بودند کسی را بهتر میدانستند و کما می داشتند که نسبت به ایشانان همین خواه تر باشد و کسی
مرتبه اش نزد آنحضرت عظیم بود که مساوات و معافیت مؤمنان پیشتر کنند فرمود که پرسیدم
از کیفیت جلوس آن حضرت در مجالس فرمود که در مجلسی نمی نشستند و بر تخت می نشستند مگر پاد
خدا و مکان مخصوصی برای خود مقرر نمیفرمودند که همیشه در آنجا می نشستند هر جا که اتفاق می افتاد
می نشستند و نمی میفرمودند از اینکه در مجالس مردم برای خود جای میفرمودند و از آنجا که
وارد میشدند در آن مجلس می نشستند و مردم را بنی باین امر میفرمودند که نگویند که

[illegible]

خلاف آداب او را عفو میفرمودند و اگر چه او بانه حرف می گفت از او میگذشتند و صاحب را نصیحت می فرمودند
که اگر صاحب حاجتی بیاورد او را اعانت کنند و بمن برسانند و قبول ثنائین فرمودند از ندانند احسان مکر
کسی که در برابر یغنی باندانه مدح کند و در میان سخن کبی سخن میفرمودند تا او حرف خود را تمام
تمام میکرد مگر اینکه از حد تجاوز میکرد و بدین میگفت که او را بای میفرمودند یا بر میخواستند فرمود
که پرسیدم از سکوت آن حضرت فرمود که سکوت نشان بر چهار قسم بود یا بر سبیل حلم بود که در برابر
دشمن کوفی ساکت میشدند یا بر سبیل حذر و اندیشه از ضرر سخن بود یا از برتری این بود که اندک
ملک طفت هر یک را ملا حفظه میفرمودند که جمیع را در گوش دادن سخن ایشان و نظر کردن بسوی
ایشان و دیگر تبه بداند یا تفکر در امور دنیا و آخرت میفرمودند و آن حضرت حلم را با صبر
جمع فرموده بودند پس هیچ امری ایشان را از جای بر نمی آورد و از هیچ ناخوشی بطیش می آمدند و
چهار خصلت در آن حضرت مجتمع شدن بود کارهای دنیا و آخرت میفرمودند که مردم هر یک
ایشان نمایند و جمیع قبایل را ترك میفرمودند که مردم نیز ترك کنند و رای خود را بکار میفرمودند
و در حرف که صلاح است در آن بود و قیام با مردم می نمودند که حتی دنیا و آخرت ایشان را
در آن میدانستند و کلینی بسند معتبر از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در رسول
خدا صمد صفت بود که در هیچ کس غیر از حضرت نبی و سایه نداشت و از راهی که میگذشت
تا دور و زیاده روز بعد از آن هر که میگذشت از پی خوشی آن حضرت پیدا است که حضرت
از این راه عبور فرموده و هیچ سبکی و دشمنی نمی گذشت مگر اینکه آن حضرت را سبید و تقطیم
میکردند و بسند دیگر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که چون حضرت
رسالت پناه را در شب تاریک میدیدند نوری از روی سبکس طاع بود مانند ماه و در چهار
دیگر وارد شده است که شهرهای تاریک حضرت را کوچهها عبور میفرمودند نور هیمه مبارکش بود
و دیواری تابید مانند ماهتاب و در حدیث دیگر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
روایت شده است که آن حضرت در هر مجلسی که می نشستند نوری از جانب راست و از جانب چپ آن

نکند و هرگاه از اهل مجلس در آن مجلس بفرمودند یکی که هیکل کان یکو دند که نزد آن حضرت
کویا شند و یکم دند کسی که بفرمودند بر آنجا استند تا رفیق او برنجند و کسی که از آن جناب
سوالی میشود در حق گفت کسی اینکه حاجت او را برآورده بودند یا بعد از آن او را راجعی گوده بودند
خلق و پنج مردم را اول گرفته و دویا هکی مانند در مهربان بودند و همه در حق آن داد و ستاد
بودند و آن حضرت مجلس حلم و عباد و راستی بود و امانت بود و صد هادرات مجلس بودند
و عجب کسی در حق آن حضرت ندید و نیش خط اویدی از مجلس شریف و آن کوه نمیشد
نیز کسی داشت همه با یکدیگر یکی در مقام مهربانی و صلح و احسان بودند با یکی را بتفویض
میداد شدند و باقی اضع و نسکتی سر میکی و در پیش نا اعظم میگویند و خود دانایان جم میکی دند
کسی سخاچی داشت و منظر بود و او را بخود اختیار میکی دند که اول او سوال نماید و حق عده با آن
رجایت میکی دند فرمودند که پرسیدم که سلوک آن حضرت با اهل مجلس چون بود فرمود که با
هکی خوش بود و خوش خلق بودند و یکی از پهلوی آن حضرت از آری نمیدید و درست نبودند
و تفویض بودند و صد نمیدید یکی دند و دشنام نمیدادند و کلمه بدی را نشان صد و نیش و عیب
سرمه و زکوة بخوار و و تندی سر در میفرمودند که یکی بدی میدیدند و نشان بر فرمودند و هیچ شکی
از انسان تا پس نبود و هیچ امید از آن جناب نداشتند و سه چیز از خود دور گوده
بودند و چهارده نفر بودند و بسیار حق بفرمودند و کاری که فایده نداشتند باشند معتبر نمیدیدند
و سه چیز از حق سر در نداشتند که در دنیا ایستادند و بفرمودند و عیب جوئی کسی نمیکو دند و نیش
سرمه و نیش نمیدادند و حق بفرمودند که در آن ابتدا ثواب داشته باشد و چون شروع
بجوئی میفرمودند از اهل مجلس و خاصیت نمیدادند و همه ها بر سر میافکندند که با مرغ بر بال
سر ایشان نشست و است و از آن خطیست و بسیار سکوت و حرکت نکردن
و چون ساکت می شدند و ایشان از حق میفرمودند و در حق آن حضرت مانند نمیکو دند و در
میان حق یکدیگر حق نمیدادند و ایشان و در آن حق میفرمودند و اگر غریبی میآمد

که خداوند میخواهد بگردانید و توبه را احل کند و یکی روز کشته باشیم و از توبه غلبه نمایم خواستیم که این
رساله بذکر قبلی از مکرم اخلاق آنحضرت معطر گردد و اگر نه این رساله بلکه کتابهای بسیار از جمله
ذکر صدهزارین اوصاف آن جناب بیرون نیاید **مَنْ حَبَّتْ اَهْلَ بَيْتِي لَزِيْنِ اَزْهَبَ اللهُ عَنْهُمْ
الرَّجْسَ وَ تَطَهَّرَهُمْ تَطَهَّرًا** یعنی بعد از اقرار بربوبیت بحب اهل بیت است که خدا را بشناسد
هوشی و شکی را دور گرداند و ایشانرا معصوم و مطهر گردانند از جمیع کداهان و بدیهایات
گردانند بآنکه در این حدیث حضرت اشاره فرموده اند باینکه این تطهیر در شان اهل بیت صلوات
الله علیهم نازل شده و این آیاتی از دلایلی عصمت و امامت ایشان است و در کتاب تعاریف تفصیل
این امور مذکور است و ما بعضی از آن مطالب را در ضمن حدیث نویسی پس پس احوال تطهیر را
در بیان آنکه هیچ عنصری حالتی را امام نمی باشد و امام از جانب خدا می آید
منصوب باشد بداند امامت عباد است از او نیست و صاحب اختیار بودن و دین و
بنیای امت بر نیشی حضرت رسول ص و در ضمن دلایل بر وی بیضا شده که صلاح خاص
و عام است ایشان و رفع نزاع و جدال از میان ایشان بدو بر توفیق و نیشی میسر میشود چنانچه
حضرت امام رضا علیه السلام فرموده اند **لَا تَنَازَعُ بَيْنَ اَهْلِ بَيْتِي شَيْءٌ فَرَّقَ بَيْنَهُمْ** خداوند عانیان
مردم را باینکه چندی تکلیف فرمود و ندانند چندان برای او سر دانی و چیزی بر سر است و امری
که ایشان از آن حد و رعایت نکنند که عودت فساد ایشان است پس زجر است که بر ایشان است و بعضی
بکار که مانع ایشان گردد از توبه کردن و ارتکاب محارم نمودن زیرا که اگر چنانچه شخصی نباشد
همچون لذت و منفعت خود را از برای مفسده که بد دیگری عاید شود در توبه خود که چنانچه
ظاهر است از نفوس و طبایع مردم پس خداوند تبارک و تعالی باینکه ایشان مفرق فرمود که ایشانرا مانع
نماید از فساد و حدود و احکام الهی را در میان ایشان جاری سازد چنانچه ظاهر است که هیچ فرقی
از فرق و بیعتی از ملل تعیش و بنای ایشان بدون سر کرده و ریختن بنی و پس چون جایز باشد که طبع
علیهما بن خلق را خالی گذارد و از مایه کسب احوال ایشان باشد و بادشمنان ایشان محاربه نماید

حضرت سافع بود که مردم به او افتاد و منقولست که یکی از زنان آن حضرت دو شب تادی سوزنی
گم کرده بود آن حضرت که در حق حرم او شد بنور روی آن حضرت آن سوزن را یافت و عرق
مبارک آن حضرت را سار شدند و داخل بوی های خوش میکردند هیچ شامه تابان نمی آورد و
و در هر طریقی که میفرمود بمشابه مشک خوشبوی میشد و هرگز مرغ از بالای سر او خیز
نمی زد و بنگریدنی از پشت سر میدید چنانچه از پیش رو میدید و در خواب و بیداری بیک
خواب می رسید و در بعضی احوال آمد که چون بر سر بنوشت را میکشید و نویشت بر نواد قصاب زیادت
میکرد و هرگز مدفوع آن حضرت را کسی ندید زمین نمی ریخت و بر هر چهار پای که سوار میشد
هرگز آن پیر نمی شد تا مردن و بر هر درختی که میگذشت بدن حضرت سلام میکرد و هرگز
بکس و حیوانات دیگر بر بدن آن حضرت نمی نشست و معاین آن حضرت یکباره راه را در دلها
تاثر میکرد و آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هرگز آن حضرت نان کندن
تناول نفرمود و از نان جو هرگز سه مرتبه متوالی سیر نخورد و چون از دینارفت زده شد
نزد بجهوه بجهاد در هم می خورد و هیچ طلا و نقره از او نماند با آنکه عالم سحر او شده بود
و ششصد هزار عظیم از کفار بدست او آمده بودند و روزی بود که سیصد هزار درهم و چهارصد
درهم قیمت میفرمود و شش سالگی آمد و سوال میکرد میفرمود که والله که نزد آن محمد صلی
یکصد جو و یکصد گند و یکصد هم و یکصد نیار نیست و منقولست که برای او بی پالان سوار
میشدند و اولین خود را بدست میبازان پند می کردند و بر اطفال سلام میکردند و بروی
نرمین باغها و حیوانات تناول میفرمودند و میفرمودند که برهمنی بندگان می نشینم و بروش
بنندگان طعام می خورم و گوشت بر من حرام است و میفرمودند که خدا و اکفلا می بکنیزی
آنحضرت را بکا میخواندند اجابت میفرمودند که من سیرا و سیرا و من سیرا و سیرا و من سیرا و سیرا
میفرمودند و با سائید معجزه میفرمودند که من سیرا و سیرا و من سیرا و سیرا و من سیرا و سیرا
و گفت خدا سلامت برساند که اگر خوابی بکنی تمام باری تو طلا کنم سیرا و سیرا و من سیرا و سیرا

میکنی گفت صد هارای منوم پرسیدم که دست داری گفت بله گفتم بچه کار تو چی اید گفت خیزها
بان بر میگرم پرسیدم که دل داری گفت بله گفتم بچه کار تو چی اید گفت نمون میکنم میان چیزهای
که بابر اعضا و جوارح وارد میشود و گفته ابا این جوارح از قلب مستغنی نیستند گفت نه گفته جوارح
اعضایان اختصاصیت یا آنکه اینها هیچ وسالمتند و نقیض ندارند گفت ای فرزند وقتی که این
جوارح شک میکنند و رجوع میکنند که بویید باشند یا دیده باشند یا شنیده باشند یا چشیده باشند
یا لمس کرده باشند رجوع بقلب میکنند و این احکام بسیارند که بچند معلوم است متیقن بسیار و شک
نیز میکند و اندک هم پس خدا را در بدن آدمی از برای دفع شک و اخذ از جوارح مقرر ساخته است
گفت بله گفتم پس ایجاد است از دل و بدون آن امر و جوارح مستغنی می شود گفت بله گفته ای بامر و
انصاف بدان که خدا اعضا و جوارح بدن را بوجود و انکار داشت تا الهامی از برای ایشان مقرر فرمود
که بچند درست یافته اند بعد از تقاضای ایشان بکند و بچند در شک داشته باشند شک ایشان بر
کند و تمام این خلق را در حیرت و سرگردانی و شک و اخذ از دست و الهامی از برای ایشان
مقرر فرمود که اگر شکایی ظاهر باشند یا در جویند و رفع حیرت از ایشان بکند پس ساکت شد
و بعد از آن مایه تلفت شد و گفت تو هشام پیشین نسیم نه گفت او هم نشینی کرده گفته نه گفت
پس از آن گجائی گفتم اهل الکوفام گفت پس نسیم نه مناسی و برخواست و بر سر در کوفت و بجای
خود نشاند و تاس حاضر بودم سخن نگفت پس حضرت صادق علیه السلام فرمود و گفت ای هشام
این سیمون است که اموخت بر روی کف یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و با نام جاری شد حضرت فرمود
که این هشام است که آنچه تو نامیده شدی در صحیف ابراهیم و موسی نوشته است و از شرف علی بن ابی طالب
صوارت الله علیه مرویست که فرمود که ما این مائده سلیمان و خجسته خدا بر زمین و سید و وزیر
مؤمنان و پیشوای شیعیان و آقای مؤمنان ماییم ما را اهل زمین از عذاب خدا چنانچه است ازها
امان اهل آسمان اند و ماییم آن جماعت که برکت ما خدا است و انگاه میدارد و تا اینکه بر زمین افتد
و نگاه میدارد برکت ما زمین و اهل زمین تا اینکه باب فرود روند و برکت ما باران را از آسمان

[illegible]

حق تعالی بفرماید که من هرگز در این منزل نماندم و اگر اینکار در او عالمی زمامی بود که طاعت و هدایت
مرا بخلاق می شناساند و از میان پیغمبر تا پیغمبر دیگر باعث نجات خلق بود و هرگز نماندم و شیطان
که هر دم را گمراه کند و کسی نباشد که حجت من باشد و خلق را بسوی حق هدایت نماید و عارف
بامر من باشد و از برای هر قوی الهیه هدایت کنند هست که سعادتمندان هدایت نمایند و حجت
مرا برادر باب شهادت تمام میکنند و ایضا از آن حضرت با شنیدن کلمه عقول است که فرمود که هرگز
از همین خانی نیست از کسی که زیاد و نقصان درین را بداند و اگر زیادتی در دین بکشد زیاده را
ببندازد و اگر کم کند یکی را تمام کند و اگر امور مسلمانی را در مخلط و مشبه شی و میان حق و باطل فرق
نکند و عقول سلیمه بر این مضامین حکم می نماید و این اخبار معتبره میباشند و اگر کسی شک نماید
مستعمل برین دین حقیقه و تحقیقه هست هر یک از این اعداد بیت و ابصار لایل غلیظه و وجود
تخلیه که بعضی گذشت و در کتاب صاحب مفصل مذکور است شایسته است بر اینکه از امت بیرون
حق الهی را بشناسد و صاحب عقول مستقیم چون الیقین میداند که خداوند تعالی که جمیع جزئیات را
احکام معنی احکام بیت اخلاص و حق و حجاج گوید و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق
سر دم نکند و البته امر خلافت و امامت که از آن علم امور است و در عین ربانیت و نبوت و صلاح
ست و نجات ایشان است بقبول صوفیه خلق خواهند گذاشت و این جمیع پیغمبران و صوفی
تعیینش نمودند و پیغمبر از زمان و عتی اخیر بفرماید با آنکه شفقت او نسبت بامت انجیم
پیغمبران پستی بود و پیغمبران و یکی را امتیاز بقت پیغمبر و یکی بعنوان ایشان بود و این حضرت میفرماید
که بعد از او پیغمبر نخواهد بود و ایضا این معلوم است که آن حضرت هرگز در بام جنت نبیند و این خبر
میفرمود و گویند که خلیفه نصب میفرمود پس در عقب آن خبر و این خبر و این خبر و این خبر و این خبر
و ایضا جمیع عالم را امر بر عصیت میفرمود و چون خود نزلت و صفت نماید و بعد از این
معلوم خواهد شد عصمت از خود بیگانه است و در این باب و غیر علم از انوار و یکی بر آن
الایع و این دو پس باید که رجعت خلق در حق باشد و این مضامین از حضرت علامه العارف

میفرستد و شفاعت مادر است بر ایشان چنان میکند و از برای ما آنها را از زمین میرویانند و اگر در
 اماجی از ما نباشند زمین از غم پاشد و اهل زمین فرود روند پس فرمود که از زوی که خدا آدم را
 خلق فرموده هرگز زمین بختی و خلیفه نبوده با ظاهر و مشهور بود، با غایب و مستور و از
 امام و خلیفه خالی نمیگردد بود زمین تا روز قیامت و اگر نرا این بود عبادت خدا در زمین نمیشد
 راوی میگوید که هر چند گویم که مردم از بختی که غایب باشد چه توقع میبرند فرمود که مانند اشعاعی
 که مردم را از آفتاب زیر پرچم بریند و منقولست از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 پرسید که مردم با خدا احتیاج است به پیغمبر و امام فرمود که از برای اینکه عالم به صلاح خود باقی
 بماند زمین که حق تعالی عذاب بر او دفع میکند از اهل زمین تا پیغمبر یا امام در میان ایشان هست چنانچه
 حق تعالی فرمود که خدا ایشانرا عذاب نمیکند و حال آنکه قیامت در میان ایشان هستی و پیغمبر فرمود
 که ستاره‌ها از اهل آسمان نروند و اهل بیت من اهل زمین اند پس جوی ستاره‌ها از آسمان
 بر طرف شود قیامت ایشان قائم شود و وجود اهل بیت از زمین بر طرف شوند قیامت اهل زمین
 برپا شود و از باهاست الهامات اند که خدا فرمود است که ای گروه مؤمنان اطاعت نمایند رسول
 خدا را و احسان امر را و صوابان امر را و معصومان مطهران از جمیع گناهانند که در میان
 زمین و معصیت نمیکند و همیشه از جانب خدا مؤید و موفق و مسددند و برکت ایشان خدا بنده
 و از برای ایشان شهرها خدا میسر است و برای ایشان آسمان فی بار و از زمین کیمیا
 میسر و از برای ایشان در مراتب میدهد گناهکاران را و عذاب خود را بر وی میفرستد و هرگز
 در روح الهی و در نفس پاک روح القدس از ایشان جدا نمی‌شود و هرگز ایشان از قرآن مجید نمی
 و قرآن را ایشان در هر روز و جمیع قرآن تمام نمی‌دانست و معنی قرآن ایشان میدانند و عمل
 به جمیع قرآن ایشان در هر روز است پس منوای اینست ما این اهل بیت علیهم السلام وارده شده و بسند
 معتبر منقولست از حضرت امام باقر علیه السلام که فرمود که هرگز یکی از ایشان البته امام نخواهد
 و بسند معتبر از آن حضرت منقولست که پیغمبر رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت

و بر سرش دو کلاه بود و نزد آن حضرت اناری از طلا بود که بچوها و کنیه‌ها مرقع کرده بودند و یکی از بزرگان بصره هدیه برای آن حضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود و کتابی صفر بود و آن طفل مانع میشد از آنرا را می انداختند که آن طفل متوجه آن نمیشد و خود کتابت صفر بود و نزد پسران همان خود را کشوده و نزد آن حضرت گذاشت حضرت بان طفل فرمود که اینک هدایا و تحفه‌های تبعیان تست بکشاد و متصرف شو حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود که این سولای من ایماجا است که من دست ظاهر خود را که از جمیع کناهان پاکست دراز کنم بسوی بالهای حرام و هدیه را حیس و باطل بعد از آن حضرت صاحب فرمود که این پسر بحق پیروان او را بچشم در دنیا نشاند تا با حلال و حرام را از هم جدا کنیم بحق یکدک کبسه را پیرون آورد حضرت صاحب صلوات الله علیه فرمود که این از قلوب است که در دنیا من محمدی میماند و شصت و دو شریفی در این کبسه است چهل و پنج بنای من قیمت ملکیت که از پسران و میروا شد و سید بود و فروخته است و چهار ده دینار شصت و هفت جامه است که فروخته است و از گویا دوکان سه دینار است حضرت امام حسن صلوات الله علیه فرمود که را کفایت میفرزند بگو که چه چیز در این میان حرام است تا پسر و بی کدر فرمود که در این میان بدی اشرفی نیست سبکداری که تاریخ نادر از ده اند و تا پنجش بر آن نفس است و نصف نفس بخوش شده است و یکی بر آن صفر اجتناب شد نافع است که یکدک یکی نیم است و حرام در این کبسه همین رو است و وجه خوشی این است که صاحب این کبسه در فغان سال در فغان ماه او را نزد جولا پی که از همسایگان حق بود و مقدار یکم نیم دینار بود و مدتی بر این گذاشت و در داغی بود و نامزد چون گفت که این را در دوزخ نقد نفس کرد و تاوان از آن گرفت و سیما از بار بک ترازان که در دوزخ بود و بران وزن و داد که آنرا بافتند و غن و غن و این از قیمت آن جامه است و خواست متون کبسه را بچشم کشود و دینار بهمان **علاء** منها که حضرت صاحب الامر علیه السلام فرموده بود و بعد شد برداشت و با تسلیم متون پس مرده و یکی پیرون آورد و حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود که این مال فانی

[illegible]

و اولیاد نبیه بنوقت جاهل دانسته زیرا که خلای از این نیست که نماز موسی در آن بخلین جایز بوده
اگر نماز جایز بود پوشیدن در آن بقعه نیز جایز خواهد بود و چند ائمه آن مقدس و مطهر باشد
و اگر نماز در آن جایز نبود پس موسی خلای و حرام را ندانست و جاهل بود بجهتی که در آن نماز
نمی توان کرد و این قول کفر است کفتم پس شما طلب الھی را بفرمایند فرمود که موسی در وادی مقدس
قرب بود و گفت خداوند من محبت را برای تو خالص گردانیده و دل خود را از یاد غیر تو شسته
و محبت زن و فرزند هوز در دلش بود و امید بود که از برای ایشان انشق بر دهنی تعالی فرمود که
محبت اهل را از دل بدر کن اگر محبت تو از برای ما خالص است و دل تو از خیال دیگران مطهر است
و اگر در وادی مقدس محبت ماناست قدیمی پس خلیق کنایه از این محبت است خیا پنجه بعضی نویسند
این نقل کرده اند که در عالم خواب که در این نظر می آید کفش نشان زن است و کسی که خواب
می بیند که کفش را در می بیند زنش می بیند و با آن او در می بیند و در کفش که دیگری بر سیدم
از تاویل گفته اند فرمود که این در وقت از اینها و غیره است که در حضرت ذکر تا جنس داده و زن
و بعد از آن که در رسول صلی الله علیه و آله را در می بیند و در پیش این بود که حضرت ذکر یا از
خدا طلب کرد که اسماء مقدسه ال عبا از این غنیمت نماید و در سید با آنها پناه برد و چو سید آمد
و اسماء ایشان را بغلیم الخ حضرت نمود پس چون حضرت ذکر یا نام محمد و علی و فاطمه و حسن صلوات الله
علیهم را یاد میکرد غم او بر طرف میشد و خوشحال میشد و چون نام مبارک حضرت امام حسین صلوات
علیه را یاد میکرد دگر بر او مستوی میشد و ضبط خود می توانست که در روزی مناجات کرد که خداوند
چو نام چهار بزرگوار را که بر زبان مبارک من غمهای من زایل میشود و مسرور و میگردم و نام آن علی
مقدار را که ذکر میکنم غمهای من همچنان می آید و مرا از کرب طافت بخیماند پس خداوند عالم فرمود
شهادت و مظلومیت الجناب را بزرگوار می فرمود و گفت که بعضی پس کاف انشاده بنام کربلاست
و ها هلاک عترت طاهره است و باین بدست که کشند و ظالم ایشان بود و عین عطر و تشنگی
ایشانست در آن صحرای صا و صبر ایشانست چون زکریا این قصه و در آنک ز شنید سه روز نماز

[illegible]

برگزیدن کسی را اختیار کند بمان اینکه اسلحه امت و افسدات ظاهر شود پس چرا اعتقاد باشد
بر بخند و برگزیدن عوام ناس که خبر از مانی ضمیمه مردم ندارند و مهاجرین و انصار که بر سر این مردم اطلاع
ندارند پس میباید امام انجابت کسی منصوب شود که عالم بهایر و خفیات امور است و در زمان باعجاز
فرمود که این سعد خم تو میگفت که حضرت رسول ابوبکر را برای شفقت بغداد برد چون که میدانست که
خلیفه است بسا داکشته شود چرا در جواب نکفتی که شما دایت کرده اید که بغیر صلی الله علیه و آله
فرمود که خلافت بعد از من بی سال خواهد بود و این بی سال را بهر چهار خلیفه قسمت کرده اید
پس بمان فاسد شما این چهار خلیفه بحق اند پس کی ای معنی باعث بودن بغداد بود بایت که خود را
با خود برد و بنابر آنکه تو میگوئی این حضرت در باب آن سه خلیفه دیگر غصه کرده و شفقت بر ایشان
نکرده کرده و حق ایشان را سلب نموده و اینچنان ختم تو از تو پیسید که سلام ابوبکر و عمر بطوع و بر یا نکرد
چون نکفتی که طوع انور اما الله یمنی طمع دنیا و این که ایشان با کفر و جود و شرف و دین و ایشان از معنی تو زیاده
و کتابهای خود و احوال خود را بر ایشان میخواندند و میگفتند از بر محمد و علی و ابوبکر و عمر و عثمان و اهل بیت
خواهر شد و پادشاهی او از بابت پادشاهی نبوت انصر خواهد بود اما دعوی پیغمبری خواهد کرد و از کفر
و عناد بگفتند که پیغمبر نیست اما بدین نوع دعوی خواهد کرد و چون حضرت دعوی رسالت فرمود ایشان
از روی کینه بهود بظاهر کلمتین گفتند از برای طمع اینکه شاید ولایتی و حکومتی حضرت بایشان بدهد
و در باطن کافر بودند و چون در آخر مایوس شدند به اتفاق بر بالا عتبه رفتند و دهانهای خود را
بستند که کسی ایشان را نشناسد و دهان داشتند که شتی حضرت را دم دهند و حضرت را هلاک کنند
پس خارج بر سبل را فرستاد و پیغمبر خود را از شر ایشان حفظ کرد و حضرت را نشاند و ساینده و حال ایشان
مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از روی طمع بظاهر بیعت کردند که حضرت
بهر یک از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد چون مایوس شدند بیعت را شکستند و خروج کردند و بجز
عمل خود و دنیا و آخرت رسیدند و میگفت که چون سخن تمام شد حضرت ما احسن صلوات الله
برای نماز برخواستند و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بر ایشان برخواستند و من بر کشته شد

سجد حرکت نکرد و ای بر خود راه نداد و مشغول گوی و زاری و ناله و پفراری شد و نشسته
و مصیبت آن حضرت بنمود و می گفت ای ابا دل بهترین خلقت را مصیبت فرزندش بد و خواهی
آورد ای ابا علی چنین مصیبتی بسبب احاطه عزت او راه خواهی داد ای ابا علی و فاطمه جامه این مصیبت
خواهی پوشد ای ابا حسین و دو و ای رابته زینت و رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد بعد از این
تحدات میگفت که ای مرا فرزندی گرامت فرما که دنیوی دیده من باور و شن شود و چون چنین
فرزندی گرامت فرمایی مرا فریفته محبت او گردان پس چنین کن که دل من در مصیبت آن فرزند
چنان بدرد داید که دل محمد حبیب تو برای فرزندش بدرد خواهد آمد پس خدا بجزای گرامت
فرمود و مانند حضرت امام حسین بشهادت فایز گردید و حضرت یحیی شش ماه در شکم مادر بود
و محل حضرت امام حسین صلوات الله علیه نیز شش ماه بود پس عرض کردم که بفرما که دلیل
چیت بر اینکه است بر حق امام اختیار نمیتوانند کرد فرمود که اما بی اختیار خواهند کرد که مصالح احوال
ایشان باشد یا ای که مفسد احوال ایشان باشد کفتم اما ای که موجب صلاح ایشان باشد فرمود که
چون میدانند که باعث صلاح ایشان خواهد بود و حال آنکه از صفی او چنین میزنند گاه باشد که گناه
گفتند که مصالح است و آخر مفسد ظاهر شود و از همین علت است که مردم نمیتوانند برای خود امام
تعیین نمایند پس فرمود که برای تأیید این مطلب برای تو برهانی بیان نمایم که عقل توانا قبول کند
بگو که میفرماید که خدا خلق فرستاده و ایشان را از میان خلق برگزیده و کتابها بر ایشان فرود فرستاده
و ایشان را مریه و وحی و عصمت میداد و ایشان علمهای هدایت اقامت اند و اختیار ایشان از اخبار
جمع است چنانکه در موبی و عیسی از جمله ایشانند ایجاب بر است با وجود عقل و کمال علم ایشان یکسوی
از میان است اختیار کنند بخواهی عقل خود و برگزیده ایشان منافق ظاهر شود و ایشان کلان گفتند که او
مؤمن است کفتم که فرمود که موبی و عیسی کلام خدا با کمال عقل و علم و نزول وحی بر او از اعیان قوم خود
و پیروکان لشکر خود و خداوند است و از اخبار کرد که با خود و پیرو برده که هر را مؤمن میدانست و مخلص و مقصد
میشد و ایشان را خرد ظاهر شد که ایشان منافق بودند چنانکه خدا حال ایشان را بیان فرموده پس هرگاه

اوراد فن کردیم و حمد الله تعالى و ابن بابویه علیه الرحمہ پسند معتبران حضرت صادق علیه السلام
 روایت کرده است که خدا سغیر خود را صد و پست مرتبه بجراح بر و در هر مرتبه تا یکد و بیست
 امانت و وصایت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام تا یاده از و نجبات دیگر فرمود و کلیله و قلیله
 کرده است آنحضرت امام موسی علیه السلام که پسر دم حضرت صادق صلوات الله علیه گفت
 که نه چنین بود که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نامه وصیت خود را نوشت که سغیر
 میفرمود و آن حضرت می نوشت و جبرئیل و ملائکه مقررین گواه شدند فرمود که ای ابو الحسن
 چنین بود و لیکن چون نزد پدر و وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شد نامه نوشت
 جبرئیل آورد و با امینان خدا از ملائکه و جبرئیل گفت که با شما سخن که بیرون رود که نزد تو
 هست بغیر وصیتی تو علی بن ابی طالب که وصیت نامه را با و تسلیم کنیم و بر او گواه شویم که نوری
 وصیت است این بودی و او قبول نمود و ضامن ادای آن سند پس هر که در خانه بود بغیر حضرت
 امیرالمؤمنین فرمود که از خانه بیرون رود و حضرت فاطمه در میان پدیده و در ایستاده بود پس
 جبرئیل گفت که یا محمد خداوند تو سلامت میرساند و بگوید که این نامه است شتمل بر آنچه را
 تو را چنین داده بودیم و پیمان از گرفته بودیم و بر تو شرط کرده بودیم از وصیت و امانت علی بن ابی طالب
 من گواهم در این امر بر تو و ملائکه را بر تو گواه گرفته ام و من ای محمد گواهم از برای گواهی در این هنگام
 مفاصل حضرت رسالت بنده صلی الله علیه و آله بر زده آمد و فرمود که بن جبرئیل پروردگار من
 سلام است یعنی سالم است از جمیع عیبه و نقصها و سلامت و سلامت و سلامت و سلامت و سلامت
 و تحیتها با او بر میگردد و راست میفرماید خداوند من و بنکو فرموده نامه را بدو پس جبرئیل نامه را تسلیم
 حضرت رسول کرد و فرمود که بحضرت امیرالمؤمنین تسلیم نما چون آن حضرت بحضرت امیرالمؤمنین
 تسلیم نمود جمیع نامه را حرف بحرف خواند پس حضرت رسول فرمود که یا علی این عهد است که خدا
 با من کرده بود و پیمان و شرط است که من گرفتار بود و امانت او بود نزد من تبلیغ رسالت او کردم
 و ادای امانت نمودم حضرت امیرالمؤمنین فرمود که من گواهی میدهم برای تو پدرم و مادرم فدای

[illegible]

آنچه امیرالمؤمنین را خبر داد و از ایشان پیمان گرفت و ایشان مثل فرموده حضرت جواب فرمودند
 پس وصیت مهر کردند بمهرهای طلاء بهشت که آتش بان نسیده بود و حضرت امیرالمؤمنین
 صلوات الله علیه سپردند و او میگوید که بخدمت حضرت امام موسی عرض نمودم که پدر و مادرم
 فدای تو باد یعنی فریاد می کردم در آن وصیت چه نوشته بود حضرت فرمود که **بسم الله الرحمن الرحيم** خدا و رسول و احکام
 ایشان بود پس بیدم که آیا این در وصیت بود که آن کافران غضب خواهند کرد و مخالفت
 امیرالمؤمنین خواهند نمود فرمود که والله که جمیع آنها بود و حرف بجزت مگوشتند که این ابهر که
اِنَّا نَحْنُ الْحَقُّ الْمَوْفِيُّ وَنَكْتُبُ مَا قَدْ مَوَّاهُ اِنَّا هُمُ الْمَكْتُوبُ **اِحْصِيْنَا فِي اِمَامٍ مَّبِينٍ** که ترجمه
 بقول مفسران این است که بد رستی که ما زنده میگردانیم مرده کائنات در روز بعثت و جزوی نویسیم
 آنچه پیش فرستاده اند از عملهای نیک و بد و نشانهای قدم ایشان را یا آنچه اثر افعال ایشان بخرد از
 ایشان میماند می نویسیم و هر چیزی را از نیک و بد شمرده ایم و بیان کرده ایم در امام مبین بعضی گفته اند
 امام مبین لوح محفوظ است و بعضی گفته اند نامه اعمال است و در بعضی احادیث با حضرت امیرالمؤمنین
 صلوات الله علیه تفسیر شده و ظاهر این حدیث نامه وصیت است انگاه فرمود که والله که رسول
 خدا با امیرالمؤمنین و ظاهر علیها السلام گفت که آیا فهمیدید آنچه شما گفتیم و قبول کردید ایشان گفتند بلی
 راضی شدیم و قبول کردیم و صبر می نمایم بر آنچه ما را بخشیم او در دو وجب از بارها شد و بسند معتبر
 از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمود که خداوند عالمیان بر پیغمبرش صلوات
 نامه فرستاد پس از وفات او و وحی فرمود که یا محمد این وصیت است بنحیبان از اهانت فرمود که گیت
 بنحیبان ای حبی بیل گفت علی بن ابی طالب و فرزندان او و بر نامه مهرها از طلاء بود پس حضرت
 رسول خدا صلی الله علیه و اله آن کتاب را با امیرالمؤمنین علیه السلام داد و امر فرمود که بک مهر را را
 برگیرد و با آنچه ان مهر است عمل نماید حضرت حنین که در آن روی آن نامه الهی بود و در هنگام وفات
 حضرت امام حسن علیه السلام تسلیم نمود و حضرت یکه بر دیگر را بر کوفت و با آنچه در تختان بود عمل نمود
 پس حضرت امام حسین علیه السلام نمود آن حضرت مهر خود را برداشت نوشته بود که خروج کن با جماعی

تو یا که تو رسالت رسالتهای خداوند خود را و خبر خواهی هر امت کردی و آنچه فرمودی را
 فرمودی اگر کسی بدهد برای تو گوش و چشم و گوش و خون من جبرئیل گفت که من براسی
 گفتار هر که گوید بیایم نگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی وصیت مرا کوئی
 است. نسبی و من شدی برای خدا و برای من که وفا کنی با آنچه در این وصیت تو را بان امر کرده
 حضرت امیر المومنین فرمود که بلی پدرم و مادرم فدای تو باد بر من است همان اینها و برخداست که مرا
 اعانت فرماید و توفیق دهد که ادای اینها بکنم حضرت رسول فرمود که یا علی میخواهم بر تو گواه بگیرم که
 من از تو پیمان گرفتم که در روز قیامت برای من گواهی بدهند حضرت امیر المومنین فرمود که گواه بگیر
 حضرت رسول فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین حاضر شدند که گواه شوند ایشان میان
 من و تو گواهند فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد تو ایشان را گواه بگیر و من نیز ایشان را گواه میگیرم
 پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت و از جمله چیزهایی که با امر الهی بر حضرت امیر
 الهی پیمان شرط گردان بود که یا علی و فامیکنی با آنچه در آن نامه نوشته است از دوستی هر که دوست
 خدا و رسول باشد و پزیری و دشمنی هر که دشمن خدا و رسول باشد و تبری نمودن از ایشان یا صبر بر
 خوردن خشم و یا صبر بر غضب کردن محقق و غضب نمودن حجت و نگاه ندانستن حرمت گفت
 یا رسول الله قبول کردم و حضرت امیر المومنین فرمود که بحق خدائی که دانهها را شکافته و گیاهها را
 و خایهها را از تخمها جدا میکند که شنیدم که جبرئیل بحضرت رسول میگفت که بشناسان بعلی که حرمتش را باطل
 خواهند کرد و حرمت او و حرمت خدا و رسول است و بگو که شهید خواهد شد در راه دین و ریشش از
 خون سحر میریزند و خواهد شد فرمود که چون سخن جبرئیل را شنیدم بدهوش شدم و چنانچه
 برود در افتادم و غمخوار شدم و گریه کردم و راضی شدم و سعی خواهم نمود و هر چند حرمت
 من ضایع شود و سنتهای من بطلان می افتد و کتاب درید و ضایع شود و کعبه خراب شود و
 دیشم بخون سرم خضاب شود و صبر نخواهم کرد و رضای الهی را طلب خواهم نمود تا بسوی تو ایام نگاه
 حضرت رسول فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم را طلبد و ایشان را نیز خبر داد و قبل

و رسول بهوید و یزید و امثال ان ظالمان بی دینی قرار گرفت و انقسم ظالمها بر اهل بیت رسالت و سائر
اهل اسلام مجاز شد و ایضا ظاهر است قبح امامت امامی که آنچه مردم را بان امر کند حق و نفع نیابد
و آنچه را از ان نهی کند از او ظهور یابد و لهذا حق تعالی در قرآن مکرر با انقسم جماعت را مذمت
و توبیخ فرموده و ایضا نفوس مردم از اطاعت چنین شخصی مغفرتی یابند و فخر رازی در تفسیر این
اولوالامر گفته است که این ایه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطای اولوالامر و الا لادم
می آید که هم با طاعتشان شده باشد و هم بی از اطاعت زیرا که اطاعت در محرمات حرام است و همچنین
در تفسیر این و کونوا مع الصادقین گفته است که مراد انصاریان معصومینند و خود را باید تطهیر از
عصمتشان خبر داده و بنا آنچه بعد از ان بیان خواهد شد و اکثر مفسرین در ایه لایزال عبادی
الطاملین اعتراف کرده اند که دلالت بر عصمت امام دارد زیرا که حضرت عزت تعالی نشانه حضرت
ابراهیم دخی فرمود که ای جاعل فی السماوات الارض ای مردم امام کی بیندم حضرت ابراهیم درخواست
نمود که بعضی از ذریت من نیز این شرف را کرامت فرما خطاب رسید که عهد ما است و خلوة است
بظالمان غیر رسیده و هر فاسقی طالع است بر نفس خود چنانچه سخن مکرر و اسفا را به ظلم و ستم کرده
فرموده بدانکه احادیث از طرق عامه و خاصه بحد توان رسید که ایه تطهیر در میان
اهل بیت رسالت نازل شده که ال عیالین و موافق بعضی از احادیث ما جمیع ائمه ما داخلند
و صاحب کشاف که از متعصبین علماء اهل سنت است در قصه مباهله ذکر کرده است که چون
حضرت رسول رضای بخت را بمباهله خواند ایشان مهلت طلبیدند و چون با یکدیگر خلوت
کردند بحاقب که رای ایشان بود گفتند چه مصلحت میداد گفت و البته این گروه رضای شما
داشتید که محمد پیغمبر فرستاده خداست و در بیان احوال عیسی حق را بر شما ظاهر ساخت و والله
که هیچ فوجی با پیغمبر خود مباهله نکردند که پس جوان ایشان هلاک نشوند و اگر مباهله کنید
البته هلاک خواهید شد و اگر بسیار اهتمام در نگاه داشتن دین خود دارید و از مسلمان شدن
آنها دارید با او مصالحه نمائید و بر کسی دید چون صبح شد رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت

بسیوی شهادت که ایشان می باید البته با تو شهید شوند و جان خود را در راه خدا بفروش پس آنحضرت
حضرت کرد و نامه را به پی بن الحسین علیه السلام داد آنحضرت مهر خود را کشود نوشته بود که من در پیش
افکن و خاموش باش و غلام خانه خود باش و متعرض کسی نشو تا مرا ترا و درسد آنحضرت
حضرت کرد و نامه را با امام محمد باقر سپرد چون مهر را بر داشت نوشته بود که مردم را حدیث بگو و فتوی
و از غیر خدا اندیشه کن که هیچکس بتو ضرری نمیتواند رساند پس آن نامه را آنحضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه داد آنحضرت در زیر مهر خود یافت که مردم را حدیث کن و فتوی بده و غلام
اهل بیت خود را بچن کن و تصدیق بداران شایسته خود را بمردم برسان و از غیر خدا مترس که تو
در حوز و امان بخدای و همچنین هر یک بدیگری تسلیم مینماید و مقتضای آن عمل میکنند تا قیام
مهدی آنقدر صلوات الله علیه جمع است در بیان عصمت امام است بلکه فقه با حجت
امامیه را اعتقاد داشت که امام می باید از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان صغیره و کبیره معصوم باشد
و اهل سنت چون میدانند که هرگاه عصمت شرط امامت باشد حقیقت امامت خلفای ایشان برهم
میخورد بگویند عصمت در امامت شرط نیست و بر طایفه ای معفو و لایل عقل و سمعی بسیار است
و بر مذهب عقل مستقیم پوشیده نیست که انجمن شخص واجب اطاعه که جمیع امور دینی و دنیا
است باز داشته است باید معصوم باشد در علم و عمل و الا فواید مرتبه بر امامت کاتبی و بطور نخواهد
آمد و از شخص ای صلاح خواهد بود با امامی و رفتاری خبیثه تر و انصاف ظاهر است و از امامانش
خلاف بسیار در دین بهم خواهد رسید زیرا که از فتاوی غلطش ممکنست بدعتها مستخرج و در احکام
حقیر دین متروک شود و بسیار باشد که مفاسد عظیمه بظهور آید که هیچ نحو اصلاح بدو نباشد
مثل آنکه غلط کنند در تعیین خلیفه بعد از خود بجان اینکه قایل خلافت و امامت است و از او امر
منافی امامت بظهور آید پس اگر امت متعرض او نشوند و او را نهدام دین است و اگر قصد عزلش کنند
منازعه و شایعه عظیم در میان امت حادث شود که حق در میان ضایع شود و خبیثه در واقع
کشق عثمان و خرج عایشه و طلحه و زبیر و معویه و خوارج بظهور آید تا آنکه کار امت و نبایت خدا

صبح پر در خانه فاطمه میگفت الصلوة يا اهل البيت انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل
البيت ويطهرکم تطهیرا و در صحیح ابی داؤد و مسجساتی نیز همین طریق روایت شده از انس
و در صحیح بخاری از جر و چهارم روایت کرده بخوبی که صاحب کشف روایت کرده و در صحیح مسلم
و در صحیح ابی داؤد و در جمع بین الصحیحین حمید هم باین مضمون عایشه مرویست و در صحیح
مسلم در جز و چهارم در باب فضایل امیر المؤمنین علیه السلام ~~در این حدیث~~ روایت
کرده که چون آیه مبارکه نازل شد خواند خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را و گفت خداوند
اینها اهل بیت من اند و در محل یکی پس همین مضمون را روایت کرده و ابو داؤد و صحیح خود از ام
سلمه روایت کرده است که گفت آیه تطهیر در خانه من نازل شد و در آنجا حضرت رسول
و علی ابن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و من بر در خانه نشسته بودم پس حضرت رسول
بر ایشان کلمه یوشاینده و گفت خداوند اینها اهل بیت من است از ایشان دور گردان و بر طرف کن
رجس و کناها و پاکیزه گردان ایشان از بدیها پاکیزه گردان من گفت یا رسول الله من از اهل بیت
بستم فرمود که نه توان زنا و یمنی و عاقبت تو بخیر است و این مضمون در اکثر کتب ایشاره مرویست
بطریق متعدد و تعداد آنها صورت تطویل است و ولایت این آیه بر عصمت ایشان صریح ظاهر است
چه عامه محققین مفسرین رجس را در این آیه بکناه تفسیر کرده اند و تطهیر ظاهر است که مراد از آن
پاک گردانیدن از بدیها و عیبها و قبائح است و از سیاق آیه و احادیث مذکوره ظاهر است که مراد
جمع بدیها و اراده که در آیه وارد شده اراده حتمی باید باشد زیرا که اراده تکلیفی بایشان اختصاصی
ندارد و اراده حتمی الحقیقی تخلف نمیکند پس عصمت ثابت است و هرگاه عصمت ثابت شد و روح بایشان
روانست و این ثابت شده است که ایشان دعوی امامت کردند پس دعوی ایشان بر حق باشد و تفصیل
این سخن از این مقام بکنایش ندارد و در بیان فضیلت محبت اهل بیت علیهم السلام است
این بابویه بسند معتبر از امام محمد باقر از ابای کرام او علیهم السلام روایت کرده است که رسول خدا ص
فرمود که محبت من و اهل بیت من نفع میکند در هفت موطن که احوال آنها عظیم است در هنگام

امام حسین و دوستانش در دست حضرت امام حسن را گرفت و قاطعه و علی را از پی خود روان ساخت
 و فرمود که من چون به آنکه شما را این بگوئید پس اسقف بخوان گفت که ای کز و مضاری من روی
 چند بیستم که شما را بگویم تا آنکه او را انجا می کند با ایشان مباحه می کند که هلاک می شود و بر
 زمین بکشد و از آنجا است نخواهد بود و ایشان بخدست حضرت آمدند و گفتند ما با تو مباحه نمیکنیم
 تو بر دین خود را نشو و نما میدی و حضرت فرمود که اگر مباحه نمیکنید مسلمان شوید یا
 کشته می شوید اگر پس با شما خدایت می کنم گفتند ما طاقت خدایت عرب نداریم ولیکن با تو صلح میکنیم
 که با ما مباحه کنی و بدین ماکاونداری و ما بتی هر سال دو هزار حله در ماه صفر بدی و هر ماه
 حله در ماه رجب و سی ذریقه نفیس هر سال بدی هم حضرت باین نحو با ایشان مصالحه فرمود و گفت
 والله که هلاک بر اهل بخاری منقذ شده بود و اگر مباحه میکرد و ده سال مباحه میشدند بصورت
 محول و این همه را بر ایشان اتش میشد و خدا جمیع اهل بخاری هلاک میکرد حتی مرغی که بر روی
 و خفاش بود و بر تمام تناری سال نمیکند شست که ده هلاک میشدند و باز صاحب کشاف
 از این خبری که در دست است که دو ذری حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس در آمد و عباد
 پس بشنیدند و از محراب بسیار بنس حضرت امام حسن آمد او را داخل عبا کرد و بعد از آن حضرت
 امام حسن آمد او را داخل عبا کرد و پس حضرت قاطعه و علی بن ابی طالب آمدند هر دو را
 داخل عبا کرد و پس از آنکه از آنجا رفتند گفت که ای کز و مضاری من روی
 قطعی این خبری که در دست است که اگر گوئی که چرا این جماعت را در مباحه داخل کرد
 جواب میگویم که در این کتاب است و دلالت بر حقیقت و اعتماد بر راستی او پیشه میکند و از آنکه یکی از
 داخل کنندار این که عزیز ترین و محبوب ترین و یارهای جگر خن و محبوب ترین مردم را نزد
 حق و در معرض مباحه و غارت و سرور و لذت قرار داد و این چه بسیار است که ادبی خود را
 هلاک میدهد و این شوم است که در این کتاب است و دلالت بر حقیقت و اعتماد بر راستی او پیشه میکند و از آنکه یکی از
 شده است از آنکه که چون از این قولی نقل شد فریب پیشگاه رسول خدا و شکام رفتن بنام

و شما نخواهید ترسید و مردم اند و هناك خواهند بود و شما سرور خواهید بود و برای شما خوان ^{نقشها}
الهی آوری آوردند و مردم مشغول حساب خواهند بود و با سائید معتبر از حضرت امام رضا صلوا ^{الله}
علیه منقولست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی هر که تو را دوست دارد با پیغمبر از خوا ^{هد}
بود در درجه ایشان در روز قیامت و کیکی که ببرد و دشمن تو باشد اگر خواهد بگوید ^{و اگر}
خواهد نصرتی ببرد و فرمود که اول چیزی که در روز قیامت از مردم سؤال خواهند کرد ^{اهل}
پست خواهد بود و پسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که دانته که دو سلطان ^{بغیا}
صف از ملائکه هستند که اگر جمیع اهل زمین جمع شوند عدد هر صنفی از ایشان را احصا نمیتوانند
کرد و ایشان خدا را بوی لایت ماعبادت میکنند و شیخ طوسی علیه السلام از مشیقم نقل کرده که از اصحاب
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است روایت کرده که شبی در خدمت حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه بودم فرمود که یا دست بند که خدا دل او را با ایمان آفتابان کرده اند مکی بنده چون
صبح میکند دوستی ما آهن پست را در دل ^و میباید و نیست بد که خنجر بر او غضب کرده باشد مکی
اینکه چون صبح میکند دشمنی ما را در دل خود می بیند پس چون صبح میکند شاد میشود و محبت ^{سنان}
خود و میداریم دشمنی دشمنان خود را و چون دوست ما صبح میکند و نظر بر دشمنان ^{و دشمنی}
ما میکند و بکنار چشم ایستاده است که همین که ببرد داخل چشم خود در دست می کشد که درهای رحمت
برای دوستان ما باز است گویا باز ایشان را دهنهای الهی و طری بر مال دشمنان ما و دوست ما نیست کیوی که
دشمن ما دوست دارد دوستی ما و دوستی دشمنان ما در یک کوزه جمع میشود کیوی که ما را دوست دارد
باید که دوستی را برای ما خالص گرداند چنانکه طایفه را از غش و خائن ^{بیکند} و هم نجیبان و برگزیده ها
خدا و فرزندان مافز زندان پیغمبر اند و منم و صقی اصبا و منم و یارب و خدا و رسول و تا آنکه با من
محاربه میکنند کرده شیطانند پس کیوی که خواهد که حال خود را در محبت ما بداند دل خود را از افغان ^{از}
اگر محبت دشمنان ما را در دل خود باید بداند که خدا و جبرئیل و میکائیل و دشمن اویند خدا و دشمن کاف
کرده از ای عبدالله جدی که حضرت امیرالمؤمنین گفت که میخواهی ترا چند دهم بکنه که هر که

مردن و در قهر و در وقت سبوح شدن و در هنگامی که نامها بدست راست و چپ آید و در هنگام
حساب و نزد میزان که اعمال خلائق را میسجد و در صراط و روایت است از حوث همدانی که روزی
خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتم پرسید که چه چیز نویی با اینجا آورده گفت محبت تو
یا امیر المؤمنین فرمود که ای عارف نومرد دوست داری گفت بله و الله ای امیر المؤمنین فرمود که و فی
که محبت بگو میسر شد مرا خواهی دید چنانکه میخواهی و چون به پنی مرا که دشمنان خود را از حوض
کوثر در بر میگذاشت خواهی شد و چون به پنی که بر صراط میگذشت و علم هم بدست من است
و بیش حضرت رسول صلی الله علیه و اله میروم چنان مرا خواهی دید که مشغوف گردی و انرا
ابو حمزه ثمالی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و اله
فرمود که یا علی محبت تو در دل هر کس که قرار گیرد اگر بکند او از صراط بلغزد البته قدم دیگری ثابت
نمماند تا خدا او را بسبب محبت تو داخل بهشت گرداند و از حضرت صادق صلی الله علیه و اله نقل است
که محبت ما اهل بیت گناهان را میبزداید و تندرست را از درختان میبرد و با سائید و حقیر
از حضرت امام رضا علیه السلام نقل است که حضرت رسول فرمود که چهار کسند که صومعه و روزیها
شفاعت ایشان هر یک را آنچه بکند اهل زمین اند باشد کسی که اعانت اهل بیت میبکند و
کسی که قضا حویله ایشان بکند در هنگامی که مضطر شده باشند و کسی که بدل و زبان ایشان در دست
دارد و کسی که بدست دفع صیر از ایشان بکند و از آن حضرت منقول است که حضرت رسول
فرمود که ما اهل بیت را دوست دارد خدا و روز قیامت اینها مبعوث گردانند که هیچ خوف نداشته
باشد و در کتاب بصائر الدرجات از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول
فرمود که یا علی امت مرا تمام در عالم ابراج بخون نموزند کوچک و بزرگ ایشانرا دیدم و بنوشید و بنوشید
گذشتم و از برای استغفار کردم حضرت امیر المؤمنین فرمود که رسول الله یکی از فضایل شیعه بفرما
فرمود که یا علی تو و شیعیان توارق بر زمین خواهید آمد و روی شما مانند ماه شب چهارده خواهد بود
جمع شدت و غما انشا بر طرف خواهد شد و در سایه عرش می خواهید بود و مردم خواهند ترسید

چون قیامت قائم شود منبری بگذارند که جمیع خلائق بصلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه بر آن منبر بایستد و ملکی بر دست راست او بایستد و ملکی بر دست چپ او و ملک دست راست
نذا کند که ای گروه خلائق این علی بن ابی طالب است که هر که را می خواهد داخل بهشت بکند و
و ملک دست چپ ندا میکند که ای گروه خلائق که این علی بن ابی طالب است که هر که را می
خواهد داخل جهنم بکند و از عبدالله بن عمر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون قیامت شود پیاپی تو بر آسیبی از نور سوار
و بر سر تاجی از نور باشی که در شرفی آن دیده ها را خیره گرداند پس ندا از جانب رب العزة
برسد که کجاست خلیفه رسول الله تو کوئی ایست که منم پس ندا فرماید تو را که یا علی در ستان
خود را داخل بهشت کن و دشمنان خود را داخل جهنم کن تو بی بهمت کنند بهشت و دوزخ
و آن حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه فرمود که من روزی با حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزدیک کعبه نشسته بودیم
مردی پیری پیداشد از پیری خم شده و او و هایش بر چشمهایش افتاده و عصائی در دست
و کلاه سرخی در سر و پیراهن موئی پوشیده نزدیک حضرت آمد و گفت یا رسول الله دعا کن
که خدا مرا پامرز و حضرت فرمود که امید تو روا نیست و عمل تو فایده ندارد چون بخت کرد
حضرت فرمود که ای ابوالحسن شناختی این پیر را گفتم نه فرمود که شیطان مالدوت بود حضرت
امیر المؤمنین فرمود که ان پی او دیدم و او را گرفتم و بر زمین زدم و دست در گلویش فشردم
گفت دست از من بردار ای ابوالحسن که مرا تا قیامت مهلت داده اند و الله یا علی من زیاد دست
میدادم و هر که دشمنی تست با پدر او شریک شد ام در وطنی مادرش را و حوام زاد است
پس بچندیدم و او را رها کردم و منقول است از سلمان رحمه الله علیه که روزی شیطان گذشت
بر جماعتی که من امت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله میکردم و بدین اشیاء ایستاد
پرسیدند که کیستی گفت ابو ترابم گفتند شنیدی که ما چه گفتیم گفت بد حال شما که از منرا بپای

انرا داشته باشند و در آن وقت او را هیچ ترس نباشد و خبر دهم بخواهی که هر که او را داشته باشد
 او را در آن روز از آنجا که خواهد بود فرمود که اگر حسنه بخت داشت و از گناه و شقی ماست و از سلطان
 رها شده و بنا کرده که در یک در مسجد و خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله در دست داشت بدست حضرت
 و او را بگویند و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله یعنی شد پیروز داری خدا را
 و بعد از آن حضرت علی بن ابی طالب حضرت رسول فرمود که هر که از شما جمع کند و بخدا و
 رسول و ولایت علی بن ابی طالب راضی باشد او از خوف عذاب خدا آیین است و این بابویه
 بنده های بسیار از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که او روایت کرد از
 پدر آن بزرگوارش تا رسول خدا صلوات الله علیه از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از یوحنا علیه السلام
 از عیسی و از عالمیان که فرمود که ولایت علی حسین و قله من است هر که داخل آن حسنی شود
 از عذاب من آیین است و باسایند بسیار در کتب شیعی گشوده از رسول خدا صلی الله علیه و آله
 روایت کرده اند که اگر مردمان بر ولایت علی مجمع می شدند خدا جنم بخلاق میفرمود و روایت کرده است
 از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عالم در روز قیامت جمعی را بگوید
 و بگوید که در روزی ایشان از نور باشد و بر کسبها نوری خواهند داشت و جامه های
 آن نورانی خواهند بود و در سایه عرش می خواهند بود مانند سفیران و سفیران نیستند و بپوشیده
 و هر کس که در روز قیامت از نور باشد دست بر سر حضرت امیر المؤمنین گذاشت و فرمود که آنچه
 بخواهد چیزی را بخواهد و در روز قیامت باسایند معتبر از حضرت امام رضا از آبای اطهار و
 صلوات الله علیه و در روز قیامت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین
 و در روز قیامت علیه السلام فرمود که هر که از حساب خلاق فارغ شود و کلیدهای بهشت و
 در روز قیامت تسلیم نماید و بگوید که هر که از حساب خلاق فارغ شود و کلیدهای بهشت و
 بهشت را داخل کنی باین بابویه معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که

بشارت نور بکرامت الهی ان شخص گفت که کاری بغیر این نکرده ام که برای حاجتی انخانه بیرون آمدم
و چون دیر شد به دهان کردم که آن کار فوت شده است با خود گفتم که بعوض این حاجت بروم
و نظر بر روی علی ابن ابی طالب می کنم چون از حضرت رسول شنیدم بودم که نظر کردن بر روی علی
عبادت است حضرت فرمود که بلاء و آتیه که عبادت است وجه عبادت ای عباد الله میوقتی که دنیای
برای روزی عیال خود تحصیل نمائی و از توقوت شد و بعوض آن نظر بر روی علی کردی از
روی محبت و فضیلت او را میداستی و این انبرای تو بهتر است از آنکه تمام دنیا طلائی سرخ شود
برای تو و در راه خدا بدی و شفاعت خواهی کرد بعد ده روزهی که در آن راه کشیده و در حق هزار کس
که همه شفاعت نماز آتش جهنم آزاد خواهند شد و در بیان آنکه محبت عبادت مشروط است
با اعتقاد بامامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و بدون آن عبادت ثمری نمیبخشد بلکه باعث عقاب
میشود و اجماعی علمای شیعه است و احادیث در این باب متواتر است چنانچه این باب
سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که چون بنده را در مقام حساب
نزد خداوند عالمیان میدارند اول چیزی که از او سوال میکنند آن نماز و زکوة و روزه و حج و ولا
ما اهل بیت است پس اگر اقرار بولایت کرد و در آن حال هر نماز و روزه و زکوة و حجش را قبول
مکنند و اگر اقرار بولایت نماند هیچ عمل از اعمال او را قبول نمیکنند و بسند دیگر از آن حضرت
حضرات روایت کرده است که جبریل بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت خداوند
عالم سلامت میرساند که من اسمانهای هفتگانه و زمینها هفتگانه را و آنچه بر روی آنهاست خلق
کردم و هیچ بجای نماند است از میان رکن و مقام ابراهیم خلیفه نکرده ام اگر گویند هر روز پنجاینها را از
ان روزی که اسمانها زمینها را خلق کرده ام تا انقضای عالم را اقرار بولایت علی نداشته باشند او را سر
در جهنم اندازم و در حدیث دیگر وارد شده که خدا و پیغمبر و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که
یا عهد میکنند عبادت کنند از هم بپاشد و مانند مشک پوسیده شود و منکی ولایت اهل بیت باشد
او را در جهنم چاندیم و سپایه عرش خود در دنیا و رم و شوق است که این حضرت علی بن الحسین

خویش را بپای ^{کشد} باب بگفتند چه دانستی که او موی و امام ماست گفت از کشفه پیغمبر شما که
گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوند دوست دارد هر که او را دوست دارد و دوست
دارد هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و فرود گذار هر که او را یاری نکند
ایشان گفتند که توان شعبیان اوئی گفتند ولیکن او را دوست میدارم و هر که دشمن اوست
درمان و فرزندانش شریک میشوند گفتند ای ابو تر در فضیلت او چیزی میدانی گفت بشنوید
از من ای کی و نه ناکثان و فاسقان و مادقان که پیمان او را شکسته اید و بظلم با او خروج کرده اید
و از یون بد در رفته اید بد رستی که من عبادت خدا کردم در میان چاق دوازده هزار
سال و چون خدا آنها را هلاک کرد تنهایی خود را در زمین بخدا شکایت کردم مرا با آسمان
اول خروج فرمود و دوازده هزار سال در آنجا در میان ملائکه عبادت کردم روزی مشغول
تسبیح و تقدیس خدا بودیم نور شمعهای بسیار و شینی بر ما گذاشت ملائکه بسجده افتادند
و گفتند سبوح قدوس این نور ملک و شایسته با تو پیغمبر مرسلی ندا از جانب رب العزت
رسید که این نور طیب علی بن ابی طالب است و منقول است از ابو هیرة که شخصی بخداست
رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت فلان شخص بکشتی نشست با مایه کی و بچین رفت
و زود بگشت و مال بسیار آورده است که محسود و خوشیان و دوستان شد است حضرت فرمود
که مال دنیا هر چند زیاده بکند دین و محنت صاحب مال بیشتر میشود از روی حال صاحبان
اموال میکنند مگر کسی که در راه خدا صرف نماید بعد از آن فرمود که میخواهید شمارا چیزی بدهم بگو
که مایه اش از آن سوداگر کتو بوده و زودتر برگشته و غنیمت و فایده بیشتر بچرا بیايند و آنچه را بهم
رسايند در خزینههای عرش کوی پر پی و حفظ کرده اند صحابه گفتند بفرمایا رسول الله فرمود که
نظر کنید باین شخصی که می آید و می رود بوشیده و از انصار می آید فرمود که امر خود را بلی نایم
بالا برده اند که اگر بر جمیع آسمان و زمین آن ثواب را قسمت کنند حصه کمترین ایشان آن خواهند بود
که گناهانش امر زیاده شود و بگشت او را واجب شود صحابه از او پرسیدند که ما را و آنچه کار کرده

الجماعی که عالمند و با حق تعالی که عالم نیستند و اگر کسی اندکی تأمل نماید میداند که امام در جمیع صفات
کمالی باید کلمات افضل باشد چه عرض اصلی از وضع شرایع و تکالیف تکمیل افراد انسانیت
و کلمات ایشان از تفایص و فائده‌ها باینکه بسعادات و کمالات و چون بنیابت میفرماید
طریقه استکمال است باید که مثل بنی در جمیع کمالات علی و علی از همه در پیش باشد این باید
مرتب شود و باتفاق آمده ماصلوات الله علیهم در علم و کمالات بر جمیع اهل عصر خود زیادت
داشتند و این بابویه رحمه الله سید قوی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و التنا
زیادت کرده است که امام ناخند علامت است و انانیت مردم است و از جمیع اهل عصر بر هیکل
و برده بارتقا است و در شجاعت و سخاوت از همه در پیش است و عبادتش از همه بیشتر است
مختصه کرده متولد میشود و در هنگام ولادت خون و کفایت با او می باشد و از پی سر
می بیند چنانچه از پیش روی بلند و او را سینه می باشد و چون متولد میشود دست بر زمین
میکند و او را از کتفها زمین بلند میکند و محتمل میشود و دیداش خواب می رود و در پیش
خواب می رود و از آنچه واقع میشود در خواب مطلع می باشد و معانی با او سخن میگوید و نزد
رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قانتش درست می آید و هرگز بول و غایبش را کسی ندید
و بلکه خدا زمین را موقل ساخته که فرو برد که کسی نه بیند و بدن او از مشک خوشبو می شود
و اطاعت مردم از جان ایشان بعین می باید که جان خود فدای جان او کنند بر مردمان
مهربان تر است اندر و ما دعا ایشان و تواضع و فروتنی او از برای خدا از همه کس بیشتر است و آنچه
از امور خیر که مردم را امر میفرماید خود پیش از دیگران باین عمل میباید و هر چه مردم را از آن منع
میفرماید خود را از آن و دیگران از آن اجتناب میفرماید و دعای او مستجاب میباشد حتی اگر
بر سگی دعا کند و او نیم میشود و سلاح و حربه رسول صلی الله علیه و آله نزد او می باشد و ذوالفقار
اوجی باشد و نزد او صیغه هست که نامهای شیعیان ایشان که تا قیامت بهم خواهند رسید و در آن
صیغه هست و صیغه دیگر در دهان دشمنان ایشان که تا روز قیامت بهم خواهند رسید و در آن

علیها السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که بحق خداوندی که جهان محمد و
 قدرت دست که اگر بپزد در روز قیامت با عمل هفتاد و نه بپاید خدا را از قبول نکند تا ولایت من
 و اهل بیت من نداشته باشد و از ابو حمزه ثمالی منقولست که حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند
 از آنکه کدام بقعه از جاهای زمین بهتر است گفتند خدا و رسول و فرزند رسول بهترین میدانند و فرمودند
 که بهترین بقعهای زمین میان رکن کعبه و مقام ابراهیم است و اگر کسی بقدر آنچه در میان قوم
 خود ماند هزارم پنجاه سال عمر کند و در آن موضع عبادت کند که روزها را بروزه و شبها را
 عبادت کند و خدا بدو ولایت مملو قات کند از عبادت هیچ نفع ندهد او را و بعد از آن
 از طرق شیعه و سنی متواتر است که هر که بمهر و امام خود دانشناسد کافر مرده است و هر که چنان
 و کفر مرده است و در میان بعضی از صفات و علامات امام و شرایط امامت باید دانست
 که چون احکام دین و دنیای است منوط بحکم امام است باید که عالم باشد با احکام دین و واقف
 باشد بر خصوصیات ائمه قرآنی از حکم و مشابه و مجمل و مفصل و ناسخ و منسوخ و عام و خاص
 و مخفی بر اخبار بنوی و با جمله باید عالم بجمع علوم باشد و باید کمال دای و شیاعت داشته باشد
 تا از عهد مجاهد با اعدای دین بر تواند آمد و باید که اعلم امت باشد زیرا که تقدیم مفضل بر ماضل
 و تقدیم متعلم بر معلم و تفضل جاهل بر دانا قبیح است عقلا چنانچه حق سبحانه و تعالی در قرآن
 مجید میفرماید که ~~لَا يَرْفَعُ رَجُلٌ رَجُلًا وَلَا يَرْفَعُ رَجُلٌ رَجُلًا وَلَا يَرْفَعُ رَجُلٌ رَجُلًا~~ یعنی ای کسانی که
 هدایت میکنند مردم را بسوی حق سزاوارتر است باینکه او را متابعت کنند یا آنکس که هدایت نمیکند
 مگر وقتی که او را هدایت کنند و دیگران را راه نمایند و چگونه جاین باشد و حال آنکه علم سرایه
 فضیلت و کمال است و خدا حق تعالی پتان افضلیت حضرت اوم را بر ما چنانکه بعلم خود و باین سبب
 او را بسوی مملکت که گردانید و همچنین طاعت و انجست زیادت در علم و قوه بدن از قوم خود برگزید
 چنانچه ظاهر است از آیه کریمه که ~~إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آلَ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ عَزِيزٌ عَلِيمٌ~~ و زاده نسطه فی العلم و الجسیم و ایضا
 در بیان تقدیم رتبه علما فرموده است که ~~هَؤُلَاءِ سَيِّدِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ~~ که ای ماست

که بچه چنانام را میتوان شناخت فرمود که بچند علامت اینکه بزرگتر از فرزندان باشد و فضل
و علم داشته باشد و هر که بمدرینه آید و پیوسته که پدرش کی با وصیت کرد گویند که او را فرمود
که صلح و شمس پیغمبر در میان ما از بابت تابوت است در بنی اسرائیل و هر جا که صلاح
است امامت در آنجا است چنانچه تابوت بنی اسرائیل در هر خانه که بود پیغمبری در آنجا بود
و منقولست از عبدالله بن ابان که عرض کرد من خدمت حضرت امام رضا علیه السلام که از برای
من و اهل بیت من دعا کن فرمود که مکن غیظکم و الله که اعمال شما هر روز و هر شب بر من عرض
نمیشود و نای میگوید که بر من بسیار عظیم من و فرمود که مکن بخواند این آیه را که بگوای محمد که بگوید
بسم الله میگویند که غضب خدا و رسول و مومنان عمل شما را می بیند و الله که مومنان علی بن ابی طالب
را ایستاده خدایان اویند و کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که روزی خدمت حضرت
صادق علیه السلام رفتم فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و اله حضرت ابراهیم را هزار باب
از علم تعالیم فرمود که از هر بابی هزار باب کشف میشد گفت این است و الله علیه پس سنا عتی
بزرگوار گفت فرمود که این علم عظیم است اما همین نیست ای ابو محمد جامعه نزد ماست گفت ندای
تو که در جمعه کدام است فرمود که نامه ایست که طویش هفتاد ذراع است بدراج رسول صلی الله
ع علیه و اله آن حضرت فرموده و حضرت ابراهیم بدست خود نوشته و در آن هر حال و چراغ
و هر جهات بان احتیاج دارند هست ارزش خراشیدن بدن و دست بر من گذاشت و فرمود
که رخصت میدی گفت من بنده توام انچه خواهی بکن پس بدن مرا نشرد و فرمود که حتی از برای
در آنجا هست گفت و الله که علم این است فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که جعفر بن دماست
و مردم چه میدانند که جعفر چیست گفت جعفر کدام است فرمود که ظرفیست از پوست که علم جمیع پیغمبران
و اوصیای ایشان و علم جمیع علماء گذشته در آن هست گفت و الله که این است علم فرمود که همین نیست
بعد از ساعتی فرمود که نزد ماست مصحف فاطمه و مردم چه میدانند که چه چیز است مصحف فاطمه
گفت میان فرما فرمود که مصحفی است سه برابر قرآنی که شما دارید و یک حرف از قرآن شما در آن نیست

و جامعه خراز او هست و این نام است که طولش هفتاد و نزع است که جمیع آنچه بنیادم بان خدا
از احکام الهی درین هست و همرا کبر و اصغر دارد که یکی از پوست بر است و یکی از پوست
گوسفند و بر آن جمیع علوم هست حتی ارش خدا شده که یکی در بدن کسی بکند و حتی بکند
تفاوت تائید و صحیف فاطمه نزد او هست و کلینی روایت کرده است از حضرت امام جعفر
که امام را در عزت است متولد میشود با کیزه و خفته کرده و چون بر زمین می آید کف را بر زمین
بیکدارد و او از نشهادتین بلند میکند و محترم بشود و دلش بخواب نبرد و همان و کمالش
می کند از عقب می بیند حیا بخدا از پیش روی می بیند و مدفوع او از مشاء خوشتر است و زمین
موکل است که پوششاند و فرود بر دانه چون زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله را می پوشند
موافق قاتلش می باشد و اگر دیگری می پوشد خواه بلند باشد و خواه کوتاه یک شرب از او بلندتر
می باشد و پوسته ملك با او سخن میگوید تا از دنیا برود و حمیری در کتاب فربالاسناد می بیند
فوقی از ابو بصیر روایت کرده است که روزی خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوته الله علیه
رفتیم و گفتم فدای تو شوم امام را بچه چیزی میتوان شناخت فرمود که بچند خصلت اما اول آنکه پدر
او مردم را با امانت حسن دهد و نصب کند او را برای امامت که حجت بر مردم تمام شود و چنانکه می بیند
حضرت جعفر با او چنین را نصب فرمود و یکی از هر چه پرسید عاجز نشود و جواب بگوید و اگر پرسند
خود پیران کبر و مردم را خبر دهد با آنچه در بیند واقع خواهد شد و همه زبانی با مردم حرف گویند
بعد از آن فرمود که بیش از این علاقه می برای امامت خود بنیام که خاطرت مطمئن گردد و در این حال
من و خراسانی از دین آمد و بعد از آن حضرت سولگی کرد حضرت بفارسی جوابش فرمود خراسانی
گفت که من بزبان خود سخن گفته بکان آنکه بنیادین فرمود که سبحان الله اگر من ترا بزبان تو جواب
نوام پس بوجه زبانی خواهم داشت پس با سو گفت که ای ابو محمد امام بر او محقق نیست زبان هر یک
از مردم و سخن مرغان و حیوانات و هر ذی روحی می میدانند و باین علوه شما امام را میتوان شناخت
پس اگر اینها و او نباشد امام نیست و ثابت این را می فرمود است که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم

فرمودند و یحییٰ بن ابی طالب صلوات الله علیه دادند پس فرمودند که ای برادر دینی
که این دو انچه بود انرا اول پیغمبری بود و تو در آن بهر نیست و انرا دوم علم بود و تو شریک^{منی}
در علم راوی گوید که چگونه شریک آن حضرت بود در علم فرمود که خدا هیچ علمی را تعلیم ^{پیغمبر}
نفرمود مگر اینکه او را امر فرمود که بعلی یاد دهد و این علوم همه با مشی شدن است ^{و فرمود}
از ابو بصیر که از حضرت صادق علیه السلام سوا لی کردم از روح که خدا مقرر ماید که ^{و سئل}
عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي فرمود که روح خلقت عظیم تر از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
از پیغمبران بنو ده است بغیر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او بود و با ائمه ^{شیخ}
و خیرها ایشان میگوید و تسدید ایشان میفایند و در بعضی روایات وارد شده است که چون
حضرت موسی و خضر بر کنار دریا میخواستند از یکدیگر جدا شوند مرغی پدید آمد و قطره از آب
برداشت و بجانب مشرق انداخت و قطره دیگری بجانب مغرب انداخت و یک قطره بجانب آسمان
انداخت و یکی سوی زمین و قطره نهم بدینا نکند و دو حیوان ماندند در این حال صیادان
در میان دریا پیدا شد و گفت در این مرغ تفکیک مینمایند شما دو پیغمبر را و پیل کار را نمایند
و من که مرصیادم میدانم کفشد ما نمایند مگر چیزی که خدا تعلیم ما نماید صیاد گفت که این مرغی است
در دریای با سید و مسلم نام دارد و این کار او اشاره این بود که پیغمبری و اخوان زمان خواهد آمد
که علم اهل مشرق و مغرب و اهل آسمان و زمین نزد علم او مثل این قطره باشد و این دریا و پسر مرغ
و وصی او و ارباب علم آن خواهد بود پس آن صیاد غایب شد و دانستند که ملکی بود از جانب خدا ایشانرا
منتهی ساخت و کلینی از عبد الله بن ابی راویت کرده که حضرت جعفر بن محمد علیه السلام فرمود که من کتاب
الحی میدانم از اول تا آخر خیلان کویا هر دو کف من است و دو قرأت است جنر آسمان و خبر زمین و خبر
گذشته و خبر های آینده چنانچه فرموده است که فی ذلک بیان کل شیء و ایضا بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که خدا حضرت عیسی و واسم اعظم تعلیم فرموده بود که آن کتاب
از او ظهوری اند و موسی چهار اسم داشت و حضرت ابراهیم هشت اسم داشت و آدم بیست و پنج اسم

گفتند و الله که این علم است فرمود که همین نیست بعد از زمانی فرمود که علم گذشته که او اینده تر و ماست
گفتند فدای تو که این نیست علم فرمود که همین نیست گفتیم پس دیگر علم چه چیز است فرمود که علم
است که روز بروز رساخت ساعت حادث میشود تا روز قیامت و پسند یکی از جمادین
عبارت روایت کرده است که شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که زنا در سه سال صد و بیست ظاهر
شد در مصحف چنین دیدم پرسیدم که مصحف و طهره کدام است فرمود که چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود حضرت فاطمه را اندوختی رو نمود که خدا داند قدر
این نگاه خدا یکی را فرستاد که تسلی از حضرت بفرماید و قصه برای او بخواند پس آن ملک میگفت
و حضرت امیر المومنین علیه السلام می نوشت تا آنکه کتابی جمع شد پس فرمود که در آن کتاب چیزی
از حلال و حرام نیست علوم آیند است تا روز قیامت و پسند مصحف روایت کرده است از ابی بختی
نصایبی که حضرت صادق صلاوات الله علیه فرمود که ما را در شبهای جمعه شان و رنده
عظیم است گفتند فدای تو که در چه شان است فرمود که در غصت میفرمایند روح پیغمبران و
انوار کرامت را و روح امامی را که در میان شماست که ایشان عروج نمایند با سرش
به سوی روح ایشان پس هفت مرتبه خواب عرش میکنند و در هر فایده انقیاد عرش دو رکعت
نما میکنند و در پیش بیدارهای خود بر یکدیگر دند و بر پیشوندان و اوصیایا از سرور و خوشحالی و علو
بسیار بر علو امامان و ابی فراید و از سیف تمام روایت که حضرت صادق صلاوات الله علیه
فرمود که اگر سوز در میان موی و خضر میبودم ایشان را خبر میدادم که از هر دو داناتم و علی چند
با ایشان میگفتم که ایشان خبر ندارند از آنکه ایشان علم گذشته را می دانستند و علم آینده را نمی دانستند
و ما بعد از علم گذشته در آینده تا روز قیامت و از پیغمبر با میراث رسیده و در حدیث دیگری
فرمود که خدا از آن که میراث است که بر بنده گان خود و اطاعت بند را واجب گرداند و خبرهای آسمانی را
از او باز دارد بلکه هیچ و شایع خبرهای آسمان با میرسد و ایضا از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که جبرئیل دو بار از حضرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد یکی را تمام تناول

پراهن

استحقاق و محنت و همچنین استحقاق به یعقوب داد و چون حضرت یوسف متولد شد یعقوب آن
تعویذ او کرد و با او بود در همه احوال و در مصر آنرا گشتود که از برای پدر نفرستد و بنشینم
یعقوب رسید چنانچه گفت که ای لاجد ریج یوسف لولا ان تغدو ن بوی همان پراهن
بود که خدا از بهشت فرستاده بود و گفتم فدای تو شوم اخوان پراهن بکه منتقل شد فرمود که باهتر
رسید بعد از آن فرمود که هر پیغمبری که علی یا غیر علم چیزی از آن میراث ماند باال محمد شینی
شماره دو الحال نزد ایشان است و از سعید سمران روایت کرده است که حضرت صادق علیه
فرمود که نزد من است شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و علمهای آن حضرت و زرها
و خود آن حضرت و نزد من است الواح و عصای موسی و انگشتر سلیمان و نرین است آن
طشتی که موسی در آن شراب میگشت و نزد من است آن نامی که چون حضرت رسول صلی الله
علیه و آله میان مسلمانان و کفار میگذشت پیر لشکر کفار مسلمانان نمیرسید و مثل صلاح
حضرت رسول در میان ما مثل تابوت است در میان بنی اسرائیل که در هر خانه که تابوت
در در آن خانه بود پیغمبر را آنجا بود که هر که از اهل بیت صلاح نزد اوست ایامت با اوست و محمد
بر احسن الصفات با سناد خود از سبع روایت کرده است که نحمدت حضرت صادق صلوات الله
علیه عرض نمودم که کوفتی مرا حاضر شده و هرگاه طعام دیکو از اینجو خورم از آن میگویم و چون طعام
شمارا میخورم از آن میگویم فرمود که تو طعام جمعی را میخوری که ملائکه با ایشان مصافحه میکنند
و در فراشهای ایشان عرض کردم که ملائکه بر شما ظاهر میشوند فرمود که با طفلان مادران نند
از ما و بسند معتبر از حسین بن ابی العلاء روایت کرده است که فرمود که با حسین خانهای ما
محل نزول ملائکه است و محل وحی الهی است بعد از آن دست زدند بر پستی که در آن خانه بود و
فرمودند که پشینههاست که و الله که بسیار نیکه بر آنها کرده اند ملائکه و بسیار است که ما از ایشان
بر میچینیم و از ابو حمزه ثمالی نقل کرده است که روزی نحمدت حضرت علی بن الحبر علیهما
دفعتم و ساعتی در پیرون ماندم تا مرخص شدم چون داخل شدم دیدم که حضرت چیزی از زمین

و خدا جمیع آنها را تعلیم فرمود و بدستی که اسماء اعظم الهی هفتاد و سه است
هفتاد و دو اسم را تعلیم آن حضرت فرمود و یک اسم را بچشم کس تعلیم نکرد اما امام علی نقی ع
منقولست که خداوند هفتاد و سه اسم اعظم را است یک اسم از آنها را اصف میدانست که تحت
بافیس نادر یک حسیم زبون و سیلین حاضی ساخت و ما هفتاد و دو اسم را میدادیم و یک اسم
مخصوص خداست که دیگری نمیدانند و بسند موثق به از امام محمد باقر روایت کرده است که عیسا
موسی از آدم بود و بمشیت حضرت موسی منتقل شد و آن عصا نزد ما است و در این روزی
او را مشاهده کردم و هنوز نرسیده است بهیئت آن روزی که از درخت جدا گردید و چون با
آن سخن میگوید جواب میگوید و از برای قائم ما مهیاست که چون خرج کند آنچه موسی بان میکرد
آن حضرت نیز خواهد کرد و چون آنرا امر کنند که چیزی برآید و شعبه میشود که یک کاهش در
زمین است و یکی در سقف بقدر چهل ذراع و چنینها را بر بان خود می ریاید و در حدیث دیگر
حضرت صادق علیه السلام فرمود که الواح موسی و عصای موسی نزد ما است و مایم دانستیم که
در حدیث دیگر حضرت باقر علیه السلام فرمود که چون قائم آل محمد از مکه ظاهر شود و اراده کوفه
نماید منادی آنحضرت ندا کند که کسی با خود نوشته و اب برآید پس سینه موسی را بر وارند که با
یک شتر است و در هر نخلی که فرو آیند چنگاه از آن چهاری شود که هر کس سینه که از آن بخورد
سیر شود و فرشته که بخورد سیراب شود و نوشته ایشان می باشد تا بصحرای جحف فرود آیند
و ابضا آیند و حضرت منقولست که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه شبی آنجا
پیرون آمدند بعد از خفتن آهسته میفرمودند که در این شب تاریک امام شما پیرون آمده است چرا
آدم در بر عصای موسی و آنکه بی سلیمان در دست و بسند و کمر از مفضل روایت کرده که حضرت
صلوات الله علیه پرسید که میدانید که چه چیزی بود پراهن یوسف کفتم نه فرمود که چون آتش
از برای حضرت ابراهیم افروختند جبریل علیه السلام انجا میبایست بهشت آورد و بر آن حضرت پوشانید
که سر ما و کی ما را و او تا نیکند و حضرت بن هم در وقت وفات آن پراهن را نفوذ کرد و حضرت

خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم در مابین مکه و مدینه ناگاه سگ سباهی پیدا شد
حضرت فرمود که خوش زود آمدی پس چون نظر کردم بصورت مرغی شد گفتم این چه جن است
فدای تو شدم فرمود که این سگ است از جن هشام در این ساعت مرده است این پرواز میکند
و در شهر خبر مرگ او را میرساند و کلینی علیه الرحمه از سعد اسکان روایت کرده است که بخدمت
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه رفتم و بخدمت طلبیدم فرمود که باش انقدر ماندم که افتاد
گرم شد پس جماعتی بیرون آمدند باروی های زرد و عبادت ایشانرا بحیف کی دوکلاه های خز
در سر چون داخل شدم فرمود که ایشان برادران شما نیستند از جن پرسیدم که بخدمت شما می آیند
فرمود که بله می آیند و از مسایل دین و حلال و حرام ^{خود} سوال می نمایند و از حضرت باقر صلوات الله
علیه روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و اله بر منبر مسجد کوفه
نشسته بودند ناگهان دهائی از در مسجد داخل شدند مردم خواستند انرا بکشند حضرت فرمود که
متعرض ان مشوید و آمد تا نزد يك منبر و بلند شد و بر حضرت سلام کرد حضرت شاه فرمودند
که باش تا ان خطبه فارغ شوم و چون فارغ شدند پرسیدند که تو کیستی گفت منم عمر بن عثمان که پیرم
جن خلیفه گردید و دیدم مردم مرد و مرا وصیت کرد که بخدمت تو ایام و آنچه برای تو افتضایم بدان
عمل کنم و آمد ام که آنچه فرمائی اطاعت کنم حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری
و امر میکنم که برگردی و جانشین پدر خود باشی که من ترا از جانب خود برایشان خلیفه کرده ام راوی
بخدمت حضرت باقر علیه السلام عرض نمود که اکنون عمر و بخدمت تو می آید و اطاعت تو بر او واجب
فرمود که بله و سبند معتبر از نعمان بن بشیر روایت کرده است که گفت من با جابر بن یزید ^{جعفری} هم
کجاوه شدم و چون از مدینه بیرون آمدم بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفتم و وداع
کرد و خوشحال بیرون آمدم و بجانب کوفه روان شدم در روز جمعه در بعضی از منازل نماز ظهر کردم
و چون به افتادیم مرد بلند کندم کوبی پیدا شد و نامه در دست داشت و نامه و جابری ^{سید} تو
و بریده نهاد و ان نامه را حضرت جابر نوشته بودند و مهر کلی بران زده بودند هنوز نریوز

برمی چسبید بعد از آن دست دراز کردند و شخصی در عقب پرده بود پا و دادند گفتم فدای تو کردم این
 چه چیز بود که بر جیبید فرمود که پرهای ملائکه بودند چون ایشان بنزد ما می آیند ما پرهای ایشان را
 جمع می کنیم و تقوین برای اولاد خود می کنیم پرسیدم که ملائکه نیز شما می آیند فرمود که پوسته بزرگ
 ملائکه می کنند و بسند دیگر از فضل بن عمر روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت صدیق
 علیه السلام رفتم و چون نشستم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام آمدند و در گردن آن حضرت
 فلک ده بود که در آن پرهای کنده بود حضرت ترا پرسیدم و در بر گرفتم و آن حضرت صادق پرسیدم
 که این پرها چیست که در گردن حضرت امام موسی علیه السلام است فرمود که آنها از بال ملائکه است
 گفتم ملائکه بخدمت شما می آیند فرمود که می آیند و در بر فراش ما می مانند و آنچه در گردن امام موسی
 از بال ایشان است و ایضا روایت نموده که آن حضرت فرمود که ملائکه در خانه های ما نازل می شوند
 و بر فراش ما می گردند و برخوان ما حاضر می شوند و هر کجا می و میوه را تو خشک از برای ما می آورند
 و بال خود بر ما و بر فرزندان ما می مالند و جانوران را از ما دور می گردانند و در وقت هر نماز حاضر
 بنشینند که با ما نماز کنند و خبرهای اهل زمین را هر روز و هر شب به ما می رسانند و هر پادشاهی که
 به ما برود و بگری بجانشین منصوب گردد و خبرش را به ما می رسانند و سیرت و طریقه او را به ما می گویند
 و بسند معتبر از سدید بصیری روایت کرده است که در مدینه حضرت امام محمد باقر علیه السلام خدمت
 چند ساله بنی یثرب فرمود و چون بنفقه الوقاء رسیدم شخصی مرا از دور دیدم که جاده حق در حرکت
 می آید و بجای خود رفته و مکان کرده که تشنه است مطهر خود را با وادم گفتم نمی خواهم و نامه بن
 دار که بشیر از آن بکلی بی خبر بود و هنوز بکلی تر بود و چون ملا حظت کردم مهر حضرت امام محمد باقر
 بود گفتم در چه وقت از خدمتت جدا شدی گفت در همین ساعت چون کشتی در خدمت من چند رجوع
 فرموده بودم و چون ملا حظت کردم کسی را ندیدم بخدمت حضرت که رسیدم عرض کردم که ملائکه تو
 در فلان موضع بمن رسید و کل منور را بر من فرمود که ما چون امری را خواهیم تعجیل صوفی باید
 خدمتکاران آن جناب را به ایشان میفرستیم و بسند معتبر از ابی حمزه ثمالی روایت کرده است که در

موسیٰ و الخلیل عیسیٰ و زبور داود و صحف ابراهیم و کتب جمیع پیغمبران نزد ماست و بنحوی که ایشان
پیغمبرانند و بنحوی ایم و تفسیر آنها را میدانیم و با ساینده مختلفه از جوهر به بن مسهر صفاست که با
حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه از چنگ خوارج بری گشتیم چون زمین بابل داخل شدیم
وقت نماز عصر داخل شد پس حضرت فرمود آمد و لشکری فرمود آمدند و حضرت فرمود که ای گروه
مردم این زمین ملعون است و سه مرتبه هل این زمین معذب شده اند و این اول زمینست
که عبادت بت در اینجا شده است و پیغمبر و روحی پیغمبر با چار نیست که در این زمین نماز کنند شما نماز
کنید من و من بجانب راست و چپ راه میل کرد و متوجه نماز شدند حضرت بر استر حضرت
رسول صلی الله علیه و آله سوار شدند و روانه شدند من گفتم که والله من از پی امیرالمومنین
میروم و امر و نماز خود را تابع نماز او میکردم و از عقب حضرت میرفتم هنوز از جبر حله نگذشته
بودیم که افتاب غروب نمود و سوسه ها در خاطر بهر سید چون گذشتیم فرمود که ای جوهرید
اذان بگو و خود متوجه و صو شد بعد از آن بنحوی مشکم شدند که نفهیدیم و مکان من این بود
که عبرانیست پس اقامه فرمودند پس نگاه کردم و الله بافتاب که از میان دو کوه پدید آمد و
صدای اذان ظاهر میشد تا رسید بجایی که وقت غیبت نماز عصر بود پس آن حضرت نماز عصر را
کردند و من اقتدایان حضرت کردم و چون از نماز شدیم افتاب غروب کرد و ساره ظاهر شد
پس حضرت متوجه من شدند و فرمودند که ای جوهری خدا میفرماید که فسیح یا سیه رباب القیصر
من خدا را بنام عظیمش خواندم افتاب از برای من بر گردا بند و صفار بسند معتبر از هارث اعور
روایت کرده است که روزی با حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه بمن رفیق رسیدیم که ما را انا قول
میکویند در اینجا بد رخت خشکی رسیدیم که پوستهایش ریخته بود و ساقش مانده حضرت دست
بر آن زد و فرمود که برگرد یا ذن الی در حال شاخهایش روئیده و میوه دارد و میوه اش امرد بود و
چون صبح آمدیم باز معتبر بود و میوه داشت و آن حضرت دما رق علیه السلام روایت کرده است
که حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه با شخصی از اولاد پیغمبر میرفتند برای حضرت در بر

گفت در این ساعت از خدمت آن حضرت حیدر شدم پرسید جابر که پیش از نماز پیشین یا بعد از نماز
گفت بعد از نماز چون جابر نامم را خواند مغوم شد و دیگری او را خوشحال ندیدیم تا کوفه داخل شد
دو شبی و چون روز شد رفتم که جابر را به پنجم دیدم که از خانه بیرون آمد قاجی چند بر گردن او نیخته
و برین سوار شده میگوید که میبایم که منصور بن جمهور را که در کوفه بر سر خود امیر خواهد شد
و پستی چند از این باب میخواهد و چون نظر بمن کرد بامنی هیچ سخن نگفت و من از حال او گویان شدم
و اطفال و مردان که او را برآمدند و پیامد تا نیخته کوفه و با اطفال میگردید و در کوفه شیره کرد که جای
دیوانه شده است بعد از چند روز نامه هشام بن عبدالمطلب رسید بوالی کوفه که گردن جابر را
بزن و سرش را بفرست و الی از اهل مجلس پرسید که جابر بن یزید کیست گفتند مردی بود عالم
و فاضل و راوی حدیث و جمیع بسیار کرده و در این اوقات دیوانه شده است و برین سوار شد
و در نیخته کوفه با اطفال بازی میکند و الی گفت که انحرثه که ما از کشتن چنین مردی بجهات
یافتیم و بعد از آنکه وقتی منصور بن جمهور داخل کوفه شد و آنچه جابر میگفت بطور مراد و
محمد بن الحسن الصفار بسند صحیح از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه روایت کرده است
و در تفسیر این آیه که بجه که و کذا لک ربی ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیکم من
من الموقنین که کشورند و ظاهر کرد باینند برای ابراهیم اسمانهای هفتگانه را تا ببالای
عرش نظر کرد و زمین را کشورند تا آنچه در هوا و زیر زمین بود و دید و از برای رسول خدا
و امیر المؤمنین و ما درین بعد از او صلوات الله علیه هم چنین کردند و با سائید مقبره بسیار
از آن حضرت روایت کرد است که خدا را دو علم هست یک علم مخصوص اوست و با حدی تعلیم
فرموده است و یک علم است که تعلیم بغيران و ملک که فرموده پس آنچه را تعلیم ایشان فرموده
مایند انیم و ایضا با سائید مقبره ان ائمه صلوات الله علیه مرویست که علی که با ادم فرو داد بالالا
رفت و علم بمراث میسر و هر غای که از دنیا میرود البته عالم و یکی مثل علم او را یا زیاده میداند
و جمیع علوم انبیا بل رسیده است و ما سائید صحیح منقول است از ائمه صلوات الله علیه که توبه

میگذشتیم پس مراجع اهل برکری را اینده و پسند معتبر از علی بن المیزان منقول است که حضرت امام موسی
 کاظم صلوات الله علیه در مبنی بر زنی گذشتند که او و فرزندانش بی گریستند برای کاوی که داشتند
 و سرده بود حضرت نزد آن زن رفتند و آنسبب که سوال فرمودند آن زن گفت که فرزند من
 یتیم اند و معیشت من و ایشان از این کاو بود و الحال را حیل به بر من بسته شده است حضرت فرمود
 که بخواهی برای تو زنم کنم کنتم پسر حضرت دو رکعت نماز گذاردند و دست پدر را بستند و بعد از آن
 برخاستند و پسر کاو زدند برخواست و ایستاد چون زن این را دید فریاد زد که بحق صاحب
 گنبد که عیسی بن مریم است حضرت دو میان از دخام مرده حق در ازان زن مخفی گردانند و
 وارد و درین کثیر روایت کرده که شخصی از اصحاب مایج رفت چون بخدمت حضرت صادق صلوات الله
 علیه رسید عرض کرد که پدر و مادر من فدای تو باد زنی داشتم فوت شدند و تنها مانده ام حضرت فرمود که
 بسیار اوار دوست میداشتی کنتم از فدای تو شوم فرمود که چون بجایه خواهی رفت خواهی دید که خبری
 بیخورد و راوی گفت که چون بجایه برگشتم او را حیوان دیدم نشسته و خبری تناول بینمایند و پسند
 میجاء از حسن بن علی و شاء روایت کرده که حضرت امام رضا علیه السلام در خراسان فرمود که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله را در اینجا دیدم و او را در بر گرفتم و از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده
 باسایند بسیار که چون ابو بکر غنیمت خلافت نمود و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه او را دید
 و محبتها بر او تمام کرد و در آخر گفت نمی خواهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما تو حکم باشی
 گفت چگونه آنحضرت حکم بدیشی حضرت دست آن ملعون را گرفت و آورد بمسجد قبا دید که حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته و با او گفت که برو و ترک ظلم کنی حضرت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله
 و بر روایت دیگری فرمود که نگفتم که حق را بعلی تسلیم کن و متابعت او کنی چون این را شنید ترسان بر
 و بفرمود و حقیقت حال را گفت که حق را بعلی تسلیم نداشتی و منقول است از حضرت امام موسی
 کاظم علیه السلام که روزی در دین پدیدم بودم و بجانب عریف میرفت و در آشنای راه مریدی پیدا شد
 موی سر و ریش سفید شده پیرم فرمود آمد و میان دو چشمش را در دستش را بوسید و میگفت

درخت خربانی بن شد و بخت بد و بی آن ز پیری در زیر درخت دیگران درختان خشک بود
وان شیخی گفت که اگر این درخت رطبه پیدا شد منجویم حضرت فرمود که میل رطب داری
گفت بله حضرت دست بافتان بلند کرد و دعائی خواند بزبانی که آن شخص نفهمید در همان
ساعات درخت سبز شد و بارش داشت شتر داری که همراه ایشان بود گفت و الله که سحر کرد
حضرت فرمود که سحر نیست دعای خیرند پیغمبر استجاب شد و ابضا از سلیمان بن خالد
روایت کرده است که عبد الله بنی در خدمت حضرت صادق صلوات الله علیه درخت میوه
رسیدند حضرت فرمود که ای نخله شنونده اطاعت کن خدا ما را طعام ده از لجنه خدا بد تو مفر است
در ساعات رطبه های رنگارنگ از درخت فرو درخت و خوردند تا سیر شدند پس بنی گفت
که در باب شما جعل آمدی چه در باب مریم شده بود و در حدیث دیگری روایت کرده است که حسن
بن عبد الله از حضرت امام موسی علیه السلام معجزه طلبید و درخت نام عینک و در برابر بود حضرت
فرمود که برو نزد این درخت و بگو که موسی بن جعفر میفرماید که پیاچون بیامد و گفت ای خدایت
بود درخت زمین را هفت قطعه کرد و آمد خدمت حضرت ایستاد باز اشاره فرمود بجان خود برگشت
و اسبند حسن از ابو بصیر روایت کرده که دوزی خدمت حضرت باقر صلوات الله علیه رفتم و
حضرت صادق صلوات الله علیه بن حاضر بودند گفتیم نه شما هر دو وارث پیغمبر خراسانیان هستید
حضرت باقر علیه السلام فرمود که بگو که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارث جمیع پیغمبران بود و آنچه
ایشان بداند شماستند آن حضرت میدانست فرمود که بگو که گفتیم شما میتوانید مرده را زنده کنید و گوشت
شفا دهید فرمود که بگو یا ذری انی انکاء فرمودند که از ویله من پیا پس دست بر چشم و بینی من
کشید من آفتاب در پیش و ماه و آنچه در خانه بود همه را دیده فرمود که میخواهی که روشن باشی
و ثواب و عقاب مانند دیگران یا جان تو بر کوی و بهشت از برای تو واجب باشد گفتیم حال او را می
خواهم بار و یکی دست بر چشم من کشید و از جان او بر گشتم و پسند دیگری از ابو بصیر روایت کرده است
که حضرت صادق صلوات الله علیه بار و یکی بر روشن کرد و فرمود که اگر نه از من شهرت میبوی در تاج من

سید بقا و بخت‌ترین اوصیای حضرت فرمود که وعلیک السلام ای برادر من شمعون بن حقی و وصی
 حضرت عیسی بن مریم چه حال داری گفت خبر است رحمت الهی بر تو باد شطر حضرت عیسی
 که فرو دادید برای نصرت فرزندت و عیدم کیسی بلکه در راه خدا زاده از تو متولد گردیده
 باشد و در قیامت کسی از تو توانش زیگوتر و در تبه اش بلندتر نخواهد بود صبر کن
 ای برادر تا آنکه خدا را ملاقات نمایی بدیستنی که دیروز بود که دیدم جمعی مرا که از بنی اسرائیل
 از راه کشیدند و بآیه ایشان را بریدند و بچوچها حلق کشیدند اگر انجماعت که با تو جنبک
 میکنند بدانند که چه عذابها برای ایشان مقرر گردیده دست کتاه خواهند کرد و ای دوها
 نورانی که تو را یاری بینمایند اگر بدانند که چه ثواب از برای ایشان مهیا گردیده خواهند آورد
 گفتند که عفرین بدن ایشان را پاره پاره شود و السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمه الله وبرکاته
 پس کو بهم آمد و حضرت متوجه نماز شدند پس عمار بن یاسر و ابن عباس و مالک اشتر و هاشم
 بن عقیله و ابویوب رضایی و قیس بن سعد و عمر بن الحکم و عبادت بن الصامت و ابوالحسن
 بن الشیثان پرسیدند که اینمرد که بود فرمود که شمعون وصی حضرت عیسی بود پس عبادت
 بن الصامت و ابویوب گفتند یدرم و مادر خود را فدای تو میکنم و تو یاری میکنی هاشم
 برادر ترا رسول خدا یاری کردیم و تخلف نمیکند کسی از مهاجرین و انصار از تو مکر شقی پس حضرت
 ایشان را دعای خیر فرمود و ایضاً عبا به اسدی روایت نموده که روزی محمد دست حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه رفتم و دیدم شیخی تر حضرت نشسته و حضرت متوجه او شد
 و با او سخن میکرد چون برفت پرسیدم که اینمرد که بود که شما را از ما اشغول ساخته بود فرمود
 که وصی حضرت موسی بود و در اخبار مستفیضه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله
 منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون من بمیرم مرا غسل بده و کفن کن
 و مرا بنشان و آنچه خواهی از من پرس که جواب خواهی شنید و با سائید معتبر از حضرت امام
 محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که روزی با پدرم در فادی خندان که در میان میدان

فداي تو کردم و در آن روز او را مو عظه و بیضت میفرمود پس چون آن بر رفت پدرم سوار شد
گفتم که آنچه با این مرد کردی از شکستگی و احترام نسبت به ^{سنت} گنج گزینی فرمود که پدرم امام محمد باقر علیه السلام
بود و از سماع منقولست که روزی نخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم بعد از وفات
امام محمد باقر علیه السلام فرمود که خواهی پدرم را بر بینی گفتم بفرمود که داخل این خانه شو چون
رفتم حضرت را دیدم در آنجا نشسته پس فرمود که جمعی از شیعه بعد از شهادت حضرت امیرالمومنین
صلوات الله علیه نخدمت حضرت امام حسن علیه السلام آمدند و سؤالی چند از آن حضرت فرمودند
چند از آن حضرت فرمودند که اگر امیرالمومنین ^{یا} به پیید می شناسید گفتند بفرمود که پرده را بردار
چون برداشتند و نظر کردند حضرت را دیدند که نشسته است و آن حضرت صادق صلوات الله علیه
روایت کرده است که چون حضرت امیرالمومنین علیه السلام را مسجد اقصی بردند برای بیعت ابوبکر لغنه
حضرت دو بقر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله امیناده و فرمود که یا بنی اثم ای القوم
استضعفونی و کادوا یقتلونی ای برادر این گروه مرا ضعیف کردند و نزدیک شدند که مرا بکشند
پس دست از قبر بلند شد بجانب ابوبکر که شناختند که دست حضرت است و صدای آن
قبر برآمد که شناختند که صدای آنحضرت است و این آیه داشتند که اَکْفَرْتُ بِاللَّهِ خَلَقَكَ
مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ نَجلاً ایا کافر شدی یا آنحضرت که تو را از خاله افرید پس
و انقضت فوید پس تو را مجد رجولیت رسانید و مریدی کرد و در حدیث دیگر وارد شد
که چون دست ظاهر بود این آیه بر آن دست نوشته بود و آن حضرت صادق صلوات الله علیه
سید معتمد روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه بجانب صفین متوجه
شدند و چون از شرایب عبور فرمودند و نزدیک بکوهی رسیدند در صفین وقت نماز شام داخل
مردم دور شدند و صفین ساختند و اذان گفتند چون اذان فارغ شدند که شکافته شد
و پیشتر بر روی آن سوی مرویشی سفید و سفید آمد و گفت السلام علیک یا امیرالمومنین و رحمه الله
و بیکانه مرجهانوصی خاتم النبیین و قایل در سفیدان و دست و پاسفیدان و فایز گردیده شوی

برده بود و او سو کند یا دیگر د که من برایم از کجائی که پیوی و او قبول نکرد پس گفت که راضی
نمیشوی بچاکمه محمد بن علی گفت بله چون بنزد من آمدند من حکم کردم که کبوتر ماده را دست
میگوید و پی کناهست قبول کرد و رفتند و از سلیمان حضرت پی روایت کرده است که روزی
در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودم در باغی از باغهای آن حضرت ناگهان گنجشکی پدید
آمد در پیش آن حضرت بر زمین افتاد و فریاد میکرد و اضطراب مینمود حضرت فرمود که میدانی
چه میگوید گفتم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند فرمود که میگوید که ماری آمده است
که جوجه مرا بخورد در این خانه این عصاره پر دارد و باین خانه برو و مار را بکش چون بچانه دخیل
ماری دیدم بگریخ خانه میگردانم و از اهد ب هرون روایت کرده که روزی حضرت
امام موسی صلوات الله علیه مجیمه من در آمدند و باین عصاره خود را بر روی طناب از طنابها
جیمه انداختند و نشستند بعد از ساعتی اسب صدائی که حضرت تبسم فرمودند و گفتند بشارت
که برو و بول کن آن اسب رفت و بسیار دو دو شد و در صحرای بول کرد و برگشت پس حضرت فرمود
که خدا بد او دال و او دیگر ایتمی نگردد مگر آنکه محمد و آل محمد زیاده از آن کرامت فرموده و بسند معتبر
از محمد بن مسلم روایت کرده است که در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم در مابین مکه
و مدینه و من بر او لایخی سوار بودم و حضرت بر استری ناگهان کوی از سر کوه دوید و بنزدیک ما توان
حضرت آمد و دست را بر سر پوس زین گذاشت و کورن کشید حضرت سرمانند یک دهان آن
کوک آوردند و بعد از ساعتی فرمودند که برو و حنیف کردم آن کوک شادی کنان برگشت گفتم
فدای تو کردم عجب چیزی دیدم فرمود که میدانی چه گفت گفتم خدا و رسول و فرزند رسول
بهر میدانند فرمود که میگفت با این رسول الله زن من در این کوه و در زانینت بر او دشوار شد
و عاکن که خدا بر او اسان کرد اند و دعا کن که خدا هیچیک از فرزندان مرا بر احدی از شیعیان شما
سلطه نکند و اند من چنین دعا کردم و سحاب شد و با ساینده معین روایت کرده که حضرت علی بن
الحسین صلوات الله علیه روزی با جماعتی از اصحاب خود نشسته بودند که اهوئی نزد آن حضرت

و مگر است میفرستیم که است و پدرم زدم که در نظر کی دم مراد پیدا دیدم که در کی دوش نجیری بود
و سر نجیر و دست مریدی بود و یکیش گفت مرا اب ده آن شخص که نجیر داشت گفت ابش
خدا را داد و از پدرم پرسیدم که کی بود فرمود که معویه بود و بطریق کثرت از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که باید دم براه مکه میرفتیم و مرد و برشته سوار
بفرستاد چون بوادی خجنان رسیدیم شخصی بیرون آمد و در کی دوش نجیری بود بر زمین بی
کشید گفت یا ابا جعفر مرا اب ده خدا ترا اب دهد شخص دیگر از عقبش آمد و نجیرش را کشید
و گفت یا بن رسول الله ابش مرا خدا او را اب ندهد نگاه پدرم رو بمن کرد و فرمود که
این مرد را شناختی معویه بود و از یحیی بن ام الطویل نیز منقولست که در خدمت
حضرت علی بن الحسین براه مکه میرفتیم و چون بوادی خجنان رسیدیم چنین واقع شد
و حضرت فرمود که معویه بود و اب ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که در خانه حضرت علی
الحسین بودم و در اینجا کفشکی چند فریاد میکردند فرمود که میدانی چه صیاتی میکنند گفتند فرمود که
اینهم پر ورت کار خوبی میکنند و طلب روزی از او بمانند بعد از آن فرمود که ای ابو حمزه زبان
سرخان را بگیرم ما کرده اند و هر چیز ما داده اند و از فضیل بن یسار روایت کرده است که
حضرت جعفر صادق علیه السلام بودند دیدم که یک جفت کبوتر پیامند و زبانها و حرفی
گفت فرمود که میدانی چه گفت گفتند فرمود که میگفت که ای ایمن من و ای هفت من هیچ
خلق من از تو محبوبتر نیست مگر مولای من جعفر بن محمد و با اسناد معتبر از محمد بن مسلم
روایت کرده اند که حضرت جعفر بن محمد باقر صلوات الله علیه بودند که ناگهان یک
جفت کبوتر از خدمت آمدند و زبان خود صدایی کردند و حضرت جوابی چند ایشان را فرمود
و بعد از سماعی پر ورت کردند و زبانها را نشنیدند و در اینجا نیز زبانها و حرفی چند گفت و رفتند
از حقیقت ماجرای ایشان متوجه گردیدم فرمود که ای مسلم هر چیز که خدا خلق کرده است از مرغها
و حیوانات و صاحب روح و طاعت ما را داده اند یعنی آدم میکشیدای کبوتر کان بدی بچفت خود

روایت کرده است که آنحضرت فرمود که شخصی از ما نماند خفتن را در مدینه کرد و بشهر جابلقا و جاک
 سا که قوم موسی در آنجا ساکنند رفت و منازعه در میان ایشان بود و فضل کرد و در همان
 شب برگشت و نماز صبح را در مدینه کرد و حضرت خود را میفرمود و از جابر جعفی روایت
 کرده است که روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام نشسته بودم فرمود که این
 جابر الایچی داری که در یک شب از شرق بمغرب برود و گفتم نه فدای تو شوم فرمود که شخصی
 می شناسم در مدینه که الایچی دارد که سوار میشو و یک شب بمشرق و مغرب می رود
 خود را میفرمود و پسند معتبر از سدید صیرفی روایت کرده است که امام محمد علیه السلام
 فرمود که من می شناسم شخصی از اهل مدینه را که رفت بسوی آن جماعتی که خدا فرموده است
 که وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى اِنَّهُمْ يَكْفُرُونَ بِالْحَقِّ و بیه یقین آن که در مشرق و مغرب می باشند
 و منازعه در میان ایشان بود اصلاح نمی دو برگشت و بر غمر فوات گذشت و از آب
 فرات تناول نمود و از در خانه تو گذشت و در ز دونه ایستاد که بکشاید از ترس شهرت
 و شخصی گذشت که او را در بند کشیده بودند و ده کس بر او موکل بودند که در تابستان او را
 در برابر چشمه افتاب می داشتند و آتش در او می افروختند و در زمستان آب سرد بر او می
 ریختند و او را برهنه میداشتند و اوقایل فرزند آدم بود و محمد بن مسلم گفت که مراد حضرت
 از آن شخص که در مدینه است خودش بود و سوان عبدالصمد بن علی روایت کرده است که
 شخصی نزد حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه آمد و حضرت از او پرسیدند که تو کیستی
 گفت من بنیم فرمود که می خواهی ترا خبر دهم بیکه کسی که از آنوقت که آمدن زن و نا حال چهارده
 عالم را سیر کرده است که هر عالمی سه برابر این دیناست و از جای حق و حرکت نکرده است
 آن شخص گفت که آن مراد کیست فرمود که منم و اگر خواهی ترا خبر دهم با پنجه خون مرده و در خانه
 پنهان کرده و پسند معتبر از ابان بن تغلب روایت کرده است که بنی از اهل مین بخد مت
 حضرت جعفر بن محمد علیه السلام رسید حضرت پرسیدند که علمای مین علم ایشان در چه مرتبه
 است

دست بر زمین بجز روضه نمی میگرد فرمود که میدانید که چه میگوید کفشدنه فرمود که میگوید
که فلان شخص از قریب فرزند مرا بروشکار کرده است و ازین التماس میکند که از آن فرزند
تسوان کنم که من رستم را بآن دهد که شیرش بدهد و باز با و سیار د و برود پس حضرت با صاحب
فرمود که بر چنین پانچانه آن شخص رویم و حاجت آن اهورا بجا ویم چون پانچانه آن مردانند
و پس آن آمد حضرت فرمود که آن اهو چیه را که امر و زشکار کرده پیاورد که مادرش از شیر بد
چون پیاورد مادرش شیر داد و گذاشت حضرت از آن شخص التماس فرمود که اهو به را
بیا بخش او بحضرت بخشید و حضرت از ابا مادرش رخصت فرمود اهو بیرفت و دم را حرکت
میداد و بزبان خود سخن می گفت فرمود که میدانید که چه میگوید کفشدنه فرمود که میگوید که
خدا غایبان شما را بقمار رساند و علی بن الحسین پیامبر و چنانچه فرزند مرا بمن رسانیده
و بسند معتبر از یونس بن ظبیان و حمی از اصحاب مرویست که روزی در خدمت حضرت
صادق علیه السلام بودم فرمود که خزاین زمین در دست است اگر بیای خود ایشان کنم
کجهای خود را ظاهر میکردان پس یکپای خود را دراز کردند و بر زمین کشیدند و دست
دراز کردند و شمشیر از طاقه بیرون آوردند و بیک شهر رفتند و ندانند که نگاه کنند چون
نظر کردند شمشیرهای بسیار دیدیم بر روی یکدیگر ریخته و میدرخشید یکی از ما گفت که فدای
تو که ایها محمد را دیدن شما و شیعیان شما اینقدر محتاجند فرمود که خدا بهشت را بلی
شیعیان ما خلق کرده است و ایضا منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با
اصحاب خود روزی چون کوفه نرسیده بودند شخصی گفت که پدرم و مادرم فدای تو باد من تعجب دارم
از این دنیا که در دست دشمنان شماست و در دست شما نیست فرمود که کجای داری که مادینا را
بخواهیم و خدا بمانند هرگاه کسی زدند و مشت از روی برکشند تمام جواهر قیمتی شد پرسیدند
که این چیست گفت که از بهترین جواهر است فرمود که اگر خواهیم هر زمین زمین را چنین میتوانیم
کرد اما اینجایم پس بر زمین انداختند و باند یک شد و ایضا صفا را باینده معتبره از حضرت صاها

و آدم و پیرون آمد و صبح روز دیگر رفتم که احوال او را بپریم دیدم که زندان بان و لشکری در قفس
 آن مردند پرسیدم گفتند شب آن مرد که دعوی بخبری میکرد ناپیدا شده است و دوهفته بوده
 نمیدانیم بر همین فرو رفته است با پاسبان بالا رفته است و از حفص ثمار روایت کرده است
 که در آن ایام که معلی بن خنیس را بدار کشیده بودند خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم
 فرمود که من معلی را با صری امر فرمودم و مخالفت من کرد و خود را بکشتن داد و بدرستی
 که روزی با و نظر کردم و او را مخفی یافته گفتم که ای معلی اهل و عیال خود را بخاطر آورده
 و از مفارقت ایشان محزون گفت بله گفتم نزدیک من پیاس دست بر روی او کشیدم و از
 او پرسیدم که اکنون در کجای گفت خود را در خانه خود می بینم و اینک زن من است و اینها
 فرزندان منند من از خانه پیرون آمدم تا ایشان را سیر دید و باز زن خود مقاربت کرد بعد از آن
 او را طلبیدم و دست بر روی مالیدم و پرسیدم که خود را در کجای پنهانی گفت باشا در مدینه ام
 و اینک شما منزل شماست گفتم ای معلی هر که حدیث ما را حفظ کند و مخفی دارد خدا دین و ثواب
 او را حفظ میکند ای معلی اسرار ما را نقل نکند که خود را اخیر مردم کیند ای معلی هر که اها رایت صاحب
 ما را اتمان کند خدای تو ری در میان دو چشم او ساطع گرداند و او را عزیز گرداند در میان
 مردم و هر که افشا کند عین و مکی اینکه المحریر مصباح با و بوسد یا در بند و زنجیر ببرد ای
 معلی تو کشته خواهی شد مستعد باش و از عبدالله بن سنان روایت کرده است که حضرت
 صادق صلوات الله علیه فرمود که ما را حوضی هست از مابین بصری تا صنعایمن می خواهی
 بله پنهانی گفتم بله فدای تو شوم پس دست مرا گرفتند و مرا به پیرون مدینه آوردند و پابر زین
 زدند نگاه کردم گفتم دیدم که ساحلش پدید نیست مگر اینجا که ما بر آن ایستاده ایم که مانند
 جزیره است در میان این شهر پس در این جزیره خبری دیدم که در یک طرفش ای جاریست
 از برف سفید تر و در طرف دیگرش شیری جاریست از برف سفید تر و در میانش شرابی
 جاریست از باقوت رنگین و همچو یکدیگر می شود و آن سرچی در میان این دو ^{سفنیک}

گفت از علم پیغمبر برد و ما همه راه حکم میکنند در یک شب حضرت فرمود که عالم مدینه ^{است} اعلام
 از عالم شما در یک ساعت از روز بقدر آنچه یکسال افتاب طی کند قطع مینماید و سیر میکند
 روانه هزار عالم را که هر یک از آن عالمها مثل این عالم است که ایشان نمیدانند که آدم و
 شیطان خلق شده اند پرسید که اهل آن عالمها شمارایی شناسند فرمود که بله خدا واجب
 نگردانیده است بر ایشان مکر و لایب ما و پزیری از دشمنان ما و از علی بن حسان
 روایت کرده است که من در سر من رآی بودم شنیدم که شخصی را حبوس کرده اند که دعوی
 پیغمبری کرده و او را از شام آورده اند رفتم و التماس از دربانان کردم و خود را بان رسانیدم
 و از قصه او سوال نمودم گفت من در شام میبودم و در موضعی که محل سر مبارک حضرت
 امام حسین است عبادت آبی میکردم ناگهان شخصی پیداشد و گفت برخیز برخواستم و با او
 روان شدم چون اندک زمانی برآمد خود را در مسجدی که دیدم پرسید که این مسجد را
 شناسی گفتم بله مسجد کوفه است پس متوجه نماز شد و من نیز نماز کردم بعد از زمانی خود را
 در مسجد مدینه دیدم او نماز کرد و من نماز کردم و زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 کردم پس ناگهان در آن مکان دیدم و با او افعال چه راهه بجا آوردم و چون از افعال چه فارغ
 شدم حق را در شام دیدم و آن شخص ناپیدا شد و چون سال دیگر موسم چه شد باز همان
 شخص پیدا شد و من با حق و جهان موطن برد و چون از افعال چه فارغ شدم و مرا شام بر
 گردانید و خواست از من جدا شود گفتم بحق آن خداوندی که ترا حسین قدرتی گرامت فرموده ^{است}
 بگو که ترا کیستی ساعتی سر پیراؤ کند انگاه نظر من کرد و فرمود که محمد بن علی بن موسی امیر
 این خبر شهرت کرد و خبر عبید المطلب رسید و مرا در زنجیر کرد و با پنجاه استاد گفتم تو نامه بنویس
 و احوال خود را بجهاد بن عبید المطلب بنویس شاید نور را رها کند و دوات و قلمی برای او حاضر کردم
 و اوقظه خود را غنیمت او در جواب نوشتم که انکیسی که ترا در یک شب از شام بان اما کن برد بگو
 که ترا از زندان نجات دهم رایی میگوید که من چون جواب خواندم گریسم و پاره او را بشلی

چند ساعتی فرمودند که میدانی در کجائی کفتم نه فدای تو شوم فرمود که الحال در ظلمات
که ذالقرنین بانجا رسیده بود کفتم فدای تو کردم رخصت میدهی که دیده بختایم فرمود که بکجا
اتفاق بر آنخواهی دید چون کشورم از ظلمت جای پای خود را ندیدم باز اندکی راه رفتند
و فرمودند که میدانی در کجائی کفتم نه فرمود که بر کنار آب زنده گائی ایستاده که خضر از این
آب خورد دست پس از این زمین و از این عالم بیرون رفتم و بعالم دیگری دوامیدم و چون پاره
راه رفتم مثل این عالم خانه ها و بناها و مردمان دیدم و از آن عالم بدر رفتم و بعالم سیم
داخل شدم شبیه بان دو عالم تا بر پنج عالم گذشتیم انگافرمود که این ملکوت زمین بود
و ابراهیم همه اینها را ندیده بود و همین ملکوت آسمان را دیده بود و ملکوت زمین و آواره
عالم است هر عالمی مثل آن عالم اول و هر امامی از ماکه از دنیا میرود و یکی از این عالمها
ساکن میشود تا امام آخر که صاحب الامر است در عالم اول ساکن شود و نگاه فرمود که چشمم
بر هم گذار چشم بر هم گذاشتم و دست مرا گشتند ناگاه خود را در دهانه دیدم که پیرون رفته بود
پس آن جامها را کردند و جامهای اول پوشیدند و بجای خود نشستند پس دیدم که فدای تو
شوم چند ساعت از روز گذشت است فرمود که سه ساعت و شصت و شصت از این پیرون
کرده است که دوزی در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم باز بر زمین زوید
پس دریای عظیم ظاهر شد و کشتیها از نقره و کناران دریا ایستاده یکی از آن کشتیها
سوار شدند و مرا سوار کردند و رفتم تا علی رسیدیم که در اینجا همه از نقره زده بودند و آن
حضرت داخل هر یک از آن خیمها شدند و پیرون آمدند و پیرون شدند که آن خیمه که اول داخل
شدیم خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و دوم از حضرت امیرالمومنین و سیم از حضرت
فاطمه و چهارم از خدیجه و پنجم از حضرت امام حسن و ششم از حضرت امام حسین و هفتم از حضرت
علی بن الحسین و هشتم از پدیرم و نهم من تعلق داشت و هر یکی از ماکه از دنیا میرود و خیمه دارد که در آنجا
ساکن میشود و از صاحب بن سعید روایت نموده که حضرت امام علی بنی صلوات الله علیه مرا

بمثابه خوش ناست که هرگز چنین چیزی ندیده بودم گفتم فدای تو کردم این هزار گجا پروت
بی آید نمود که این چشمهایست که خدا در قرآن وصف فرموده است در بهشت و در دکن
این هزار درختان دیدم حوریان بر این درختان نشسته و موهای ایشان بخی که هرگز ندیده
بودم و در دست ایشان ظرفها در نهایت لطافت که هرگز چنین ظرفی تعقل نکرده بودم و
نباهت نظرهای دنیا داشت پس حضرت نزدیک یکی از ایشان رفتند و اشاف فرمودند
که آب بدیدم خم شد و درخت نیز خم شد تا ظرف پر کرد و حضرت داد و باز درخت راست
پس حضرت بمن عطا فرمودند و من بخوردم و هرگز بان لذت و لطافت چیزی نخورده
بودم و بویش بمثابه بوی مشه بود و چون در کاسه نظر کردم سه لون از شربت در آن
بود عرض کردم که فدای تو کردم هرگز چنین حال مشاهده نکرده بودم و نمیدانستم که این قسم
غزایب در عالم میباشد حضرت فرمود که این مکتوب چیست که خدا برای شیعیان مهیا
کرده است و چون مؤمن از دنیا میرود و روحش را با پنجای آوردند و در این باغها سیر می
کند و این شراپهای خود و دشمنان را که میبرد و روحش را بواهی برهوت میدهند که عذاب نیست
در حوالی من و همیشه در عذاب میباشد و از زقوم و حمیم میخورد پس بنیاه گیرند و بعد از
آن وادی و از جا بر جفتی روایت کرده است که آنحضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
سوال نمودم از فرموده خدا که وَكَذَلِكَ نُزَيِّرُ اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ چگونه
ملکوت آسمان و زمین را حضرت ابراهیم میفرمود و من سرم در زیر بود حضرت بدست مبارک
بجایب بالا اشاره فرمود و فرمود که بجایب بالا نظر کن چون سر بالا کردم دیدم که سقف خانه
شکافته و حجابها بر خواسته تویی عظیم دیدم که دیدم ام حیران شد پس حضرت فرمود که
حضرت ابراهیم ملکه آسمان و زمین را چنین مشاهده نمود و انگاه فرمود که بنی برنگاه کن پس فرمود
که ببالا نظر کن چون نظر کردم سقف را بحال خود یافتیم پس دست مرا گرفت اند و چنانچه دیگری
و جو مایه که پوشیده بودند کردند و جامهای دیگر پوشیدند و فرمودند که چشم بر هم گذار و باز

عمودی از نور برای او نصب می کنند که اعمال جمیع خلایق را میداند و می بیند و کلین و غیره
باسایند معتبره روایت کرده اند آنحضرت صادق علیه السلام که چون خداوند عالمیان ^{مید} بیند
که امام را خلق نماید ملکی را میفرستد که شریعی از اب تحت عرش پر میدارد و با امام میدهد
که تناول میفرماید و از آن اب نطفه منعقد می شود چون رحم منتقل شد تا چهل روز بخن
نی نشود و بعد از چهل روز آنچه گویند می شود پس چون متولد شد خدا همان ملک را
میفرستد که آیه را بر بازویش نقش مینماید پس چون بمنصب امامت فائز گردید از برای او
مناری از نور بلند بلند میکند که بان اعمال خلایق میداند و وسبب یکی از آن حضرت
منقول است که چون مادران او و منای بغیران ایشان حامله میشوند مادر راستی بهم می رسد
مانند غش و تمام آن روز شب میباشد پس بحال خود می آید و آنجا ب رست خود از یک طرف
خانه آوازی می شنود که کسی میگوید که حامله شدی بخبر و خوف و عاقبت امر تو بخبر خواهد ^{بود}
بشارت باد ترا بفرزند بر دبار دانا بعد از آن یکی هیچ سنگینی و آلی را از حمل در خود نمی یابد
تا چونت ماه نهم میشود آوازها از خانه که میباشد میشوند و چون شب ولادت میرسد نوری
در آن خانه ساطع میشود که بفر او و پدر امام نمی بیند و چون متولد میشود چهار روزه نشسته
از پائین می آید و چون بن زمین میرسد رو بقبله میکند و سه مرتبه عطسه میکند و با کشت
اشاره میدنماید و لعنه الله میگوید و زان بریده و خسته کرده متولد میشود و دنگهای پیش و هاشق
همه رو بیده می باشد و از پیش رویش نوری می باشد مانند سپیده طلوع و در تمام آن شب
و روز از دستهایش نور ساطع است و همچنین بغیران نیز متولد می شوند و صفاران حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که خدا
شهری هست در پشت ضرب که آنجا با بقا میگویند و در آن شهر هفتاد هزار امت هستند که
هر امتی از ایشان مثل این است که اند و هرگز معصیت خدا نکند و اند و هیچ کاری نمی کنند و هیچ چیز
نمیگویند مگر اکت بر او بگو و عمر و پیرانی از ایشان و ولایت اهل بیت رسول خدا صلوات الله

در کار و اشکای ^{بجای} داده بودند بخدمت حضرت رفتم و کفتم ایشان چندان سعی در
تقصیر تو و لهذا حرمت تو کردند تا آنکه در چنین جای تو ساکن گردانیدند و فرمود که
بیا این سعید تو هنوز در این مرتبه از معرفت پس دست بجای چوکت داده چون نظر
کردم با غوغای سبز و هور یان خوش روی خوشبو و غلامان پاکیزه مانند مر و اید و طبقاً
رغب و اشراق میوه مشاهده نمودم که دیدم ام حیران شد فرمود که ما هر جا که هستیم اینجا
از از برای ما مهیاست و باسایند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
تمام دنیا در دست امام از بابت پاره گردانست که هیچ چیز از امور دنیا بر او مخفی نیست
و آنچه خواهد در آن میتواند کرد و بچند سند معتبر از حضرت باقر صلوات الله علیه روا
کرده است که ذوالقورین را مخفی گردانیدند میان سحاب و لول و سحاب صعب پس سحاب
ذلول و نرم را که پشت تر بود برای خود اختیار کرد و سحاب صعب را که تند و تر بود و شدید
تر است برای اینجه آتش گذاشت کفتم که صعب کدام است فرمود که آن است که رعد و برق
و عاصفیه دارد و حضرت صاحب الامر بران سوار خواهد شد و با شما غوغای هفتگانه
که هیچ زمینش هوای است و در نا خواب خواهد گردید و در حدیث دیگر از حضرت
شعوبت که حضرت امیر المومنین علیه السلام مالک شدند لطف در زمین است و آنچه در
زمین میبینی است و در او بر حضرت عرض کردند صعب را اختیار فرمود و بران سوار
شد و بر صفت زمین گذشت پنج را معذور دید و در خواب سوا ساینده صحیح از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که چون حق تعالی اراده میفرماید که امری را خلق کند
و قطره از آب سران فرستد که بر گیاه یا بر میوه بنشیند و والد او را تناول میکند و جام
میکند پس آن شعله در رحم قرار میگیرد و خدا امام را از آن خلق میفرماید پس بر شکم مادر
صدای شنود و میفهمد و چون بر زمین میاید بر بازوی راستش می نویسند که وَنَمَتَ کَلِمَةُ
رَبِّكَ حِدًا قَاوَعْدًا لَا مَبْدُوءَ لَهَا لَمْ يَلْمِ يَدَهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ پس چون سخن و رفتن او آمد

خواهند گرفت و همیشه از خدا همین را میطلبند و در میان ایشان پیران و جوانان هستند چون جوان
بزرگ برای پند نرداو بنابه بندگان می نشیند و تارختن نفرماید بر غی خیزد ایشان بخت
جمع خلق اطاعت امام میکنند و بجهامی که امام ایشان را بان داشت نزل می کنند تا امر دیگر
بفرماید و اگر ایشان را بر خلق مابین مشرق و مغرب بکارند در یک سلامت همه فایز میکنند
و حربه در ایشان کار نمیکند و خود دشمنی ها از اهن دادند عزیزان اهن که اگر بر کوه بزنند
دو نیم میکنند و امام باین لشکر بدهند و روم و ترک و دیلم و بربر و هر که در مابین جالقا
و جابر است و دوشهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب و بر هر یک از اهل ادیان که
وارد شوند اقل ایشان را بحد و رسول و دین اسلام بخوانند و هر که مسلمان نشود او را بکشند
تا آنکه در میان مشرق و مغرب کسی نماند که مسلمان نباشد و با سائید معتبره از حضرت
امام حسن صلیوات الله علیه منقول است که فرمود که خدا را شهری هست در مشرق و شهری
هست در مغرب و بر هر یک از این دو شهر حصاری هست از اهن که در هر حصاری هفتاد
هزار در است و از هر دری هفتاد هزار طایفه داخل میشوند که هر یک بلفظی سخن میگویند که
دیگری نمیداند و من جمیع آن لغتها را میدانم و در آن شهرها و در مابین آن شهرها خدا را حاجتی
امای نیست بغیر از من و برادر من و ماها حاجت خدائیم برایشان و اعلم یا ابا ذر ان الله عز وجل جعل
اهل بیتي في امتي كسفينة نوح من ركبها نجا ومن خلف عنها غرق ومثل باب حطه
في بني اسرائيل من دخله كان امنا و بدان ای ابو ذر که خداوند عالمیان اهل بیت مرا
در میان امت من از باب کشتی نوح گردانیده که هر که سوار آن کشتی شد نجات یافت و هر که نخواست
انرا و داخل آن کشتی نشد غرق شد همچنان اهل بیت هر که در کشتی ولایت و محبت و متابعت
ایشان می نشینند از گرداب فتنه و کفر و ضلالت نجات می یابد و هر که از جانب ایشان بسوی دیگر
میل میکند و در دریای شقاوت غرق میشود و اهل بیت من در این امت مانند در حطه اند که در
بنی اسرائیل بود که خدا امر فرمود که داخل آن در شوند و هر که داخل آن در شد از عذاب خدا

پیغمبر و زهشام بن سالم روایت کرده است که حضرت صادق صواب الله علیه و آله
فرمود که خدا را شهری هست در پشت دریا که وسعت آن بقدر سیر چهل روز افتاب است
و در آن شهر جمعی هستند که هر کس معصیت الهی نکرده اند و شیطان را نمی شناسند و نمیدانند
که شیطان خلق شده است و در هر چند گام ایشان را پیغمبر و پند احتیاج دارند و از ماسوا
میفایند کیفیت دعا را و ما تعلیم ایشان مینمایم و میپرسند که قایم آل محمد کی ظهور میکند و در
عبادت و بندگی سعی بسیار میکنند و شهر ایشان دروازه های بسیار دارد از هر دروازه
تا دروازه صد فرسخ مسافت است و ایشان را تقدیس و تنزیه و عبادت بسیار هست که اگر ایشان را
به پند عبادت خود و راهل خواهید شمرد و در میان ایشان کسی هست که یحیی اسرار یهود
برخیزد و در خوراک ایشان تسبیح الهی است و پوشش ایشان برک درختان است و روهای
ایشان از نور روشن است و چون یکی از ما را می پندد بر گرد او می آیند و از خاک قدمش بر
می گیرند برای برکت و چون وقت نماز ایشان می شود صداهای ایشان بلند می شود و مانند
باریدن و در میان ایشان جمعی هستند که هر کس خوربه از خود دیندا خنداند برای انتظار قایم
الشیخ و ان خدا میطلبد که بجز دست و مشرف نشوند و عمر هر یک از ایشان هزار سال است
اگر ایشان به یحیی انا خشوع و شکستگی و فروتنی از ایشان ظاهر است و پیوسته طلب میکنند برای
که معصیت نبی خدا باشد و چون در بر بنزد ایشان رفیق تقرب میجویند که بسیار از غضب الهی باش
میجویند و شظرات وقت هستند که وعده ملاقات ما و ایشان است و هر کس از عبادت سست
گردد و غفلت می آید و بشوئی که ما قرائن تعلیم ایشان کردیم تا وقت میفایند و در میان
آن قرائن چه چیز نبیند هست که اگر بر این مردم بخوانیم کافر میشوند و اگر حزی از قرآن برایشان بشکل
شود از ما میپرسند و بگویند ما میبینیم سینه های ایشان کشاه و منور میشود و از خدا میطلبد
که ما را برای ایشان باقی دارد و میداند که خدا بوجود ما برایشان چه نعمتها دارد و قدر ما را می
شناسند و ایشان با و ایمان الی محمد علیه السلام خروج خواهند کرد و جنگیان ایشان بر دیگران سبقت

حقیقی که علم حق را کتمان میکنند کنند شکمهای ایشان اهل جهنم را شاد می نماید و حضرت
فرمود که اگر حسن راست میگوید پس هلاک شده است مؤمن آل فرعون و خدا او را بکتمان ایمان
و علم مدح کرده است و همیشه علم میگویم بود از آن روز که خدا تو حوا به پیغمبری مبعوث گردانید
حسن بصری اگر میخواهد بچایب راست برود و اگر میخواهد بچایب حجب رود که علم یافت نمیشود
مگر نزد ما و این بابویه رحمه الله پسند معتبر از اسحق بن اسمعیل روایت کرده که حضرت امام
حسن عسکری صلوات الله علیه باو نوشت که بدرستی که خداوند عالمیان ب رحمت و احسان
خود بر شما فرایض را واجب گردانیده اند از برای آنکه خود محتاج بود به عبادت شما بلکه از برای
احسان و تفضل بر شما تا آنکه محمداً کو داند بد را از نیک و بد گوید و دار را از فرمان بردار و ناطق اهر گرداند
پس در سینه ها مخفی است و در لهار پاکیزه گرداند از بدیها و از برای آنکه سبقت جویند بر حتمای و
منزله ها و رتبه های شما در بهشت رفیع گردید پس واجب گردانید بر شما حج و عمره و نماز و روزه و
زکوة و ولایت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و از برای شهادتی مقرر ساخت که بان در
درهای فرایض بر شما کتوبه میشود که آن ولایت و متابعت اهل بیت است و از برای شما کلیدی
از برای کشودن درهای قرب و راههای معرفت قرار داده که پیروی ایشان است اگر نه فقد
و اوصیای او صلوات الله علیه می بودند شما حیران می بودید اند باب بهایم و حیوانات که هیچ
فریضه از فرایض خدا را نمی دانستید یا داخل شهر میتوان شد از غیر رهش پس چون خدا بر شما
منت گذاشت بنصب امامان بعد از پیغمبر شما فرمود که امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را
بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم و هر کویدم و از طرق سنی و شیعه متواتر است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من شهرستان علم
و تودر آن شهرستانی و داخل شهر نمیتوان شد مگر از درستی و اخبار دین باب زیاده از حد حضرت
و چند پنجه از احادیث معتبره ظاهر میشود ایشان نه همین سفینه نجات این آمدند بلکه جمیع ملوک و پیغمبر
برکت ولایت ایشان سعادت فایز گردیده اند و در جمیع شایب با نوار ایشان پناه برده اند و ایشانند

در دنیا به عقاید این چند شعبه در این امت هر که چنگ در دامان متابعت ایشان میزند و از دگر
پرویی و متابعت ایشان خدا را طلب میکند از جمله ایمنان است و الا طعمه شیطان و سخت عذاب
مخلدان است بدانکه خداوند عالمیان امر فرمود بنی اسرائیل را که اَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا
وَقَرُّوا حِقْلَهُ نَحْنُ لَكُمْ خُطَايَا كُمْ و جمعی از مفسرین گفته اند که مراد از در در قریه بیت المقدس است
یعنی در ایند پدیری از درهای قریه بیت المقدس از رقی خضوع و شکستگی یا چون در کوچک
خم شوید و برکوع داخل شوید یا بعد از داخل شدن سجده کنید و استغفار کنید و بگوئید خداوند
از گناهان ما بگذر تا پیامبر زیم گناهان شما را و بعضی گفته اند که در قریه اریحا مراد است و جمعی از
محققین را اعتقاد اینست که مراد دروان قبه ایست که در بنه برای قبله ایشان مقرر کرده بودند
و در بان زمان میگردند پس بعضی با گردند و از درهای دیگر داخل شدند یا داخل نشدند و
بعضی که از آن در داخل شدند آن عبادت که استغفار ایشان بود تقبیر دارند و بجای حطه
حطه کفشد و کدم طلسمند پس خدا طاعون بر ایشان گاشت که در یک ساعت پینت چهار
هزار یا هفتاد هزار کس ایشان میمردند و بدانکه مضمون این دو تشبیه بلیغ که در این حدیث
وارد شده است در احادیث سنّی و شیعه متواتر است و بران دلالت میکند که در هر باب تسلیم
و انقیاد ایشان باید نمود و یا انجاده متابعت ایشان بدر بناید گذاشت و بهین اکتفا نباید
کرد که نام شیعه بر خوردارند و در اعمال و اعتقادات از طریقه ایشان بدر روند بلکه ایشانند
وسیله میانه خلق و خدا و هدایت از غیر ایشان حاصل نمیشود چنانچه این باب به علیه الرحمه
و شیخ طبریزی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود که بلیغ
مردم برای عبادت من است اگر ایشان را میخواهم اجابت نمایند کنند و ایشان را و میگذارم بغیر ما هدایت
نمی یابند و شیخ طبریزی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ما بلیغ سبب و وسیله میان شما
و خدا و شیخ طبریزی در احتجاجات روایت کرده است از عبدالله بن سلیمان که در خدمت
حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم شخصی از اهل بصره آمد و گفت حسن بصری میگوید که آن

چون جناب مقدس بنوی و اهل بیت او صلوات الله علیه اشرف مکونات و زبده ممکناتند
 و نهایت اینست که اینها از کمالات و استعدادات کجایشان دانسته باشند و ایشان بجمع است
 ایشان ماده قابل جمع فیوض و رحمتهایند و هر فیضی و رحمتی اقل برایشان فایز میگردد و بطفیل
 ایشان بود قابل دیگر سرایت میکند و در خود استعدادات ایشان چنانچه بخت ایجاد که اقل
 نعمتهاست اقل بران حضرت فایز گردید و بعد از آن بر دیگران چنانچه فرمود که أَوَّلُ مَا خَلَقَ
اللَّهُ نُورِي و همچنین معنی نبوت اقل از برای آن جناب حاصل شد و برکت او بدیگران رسید
 چنانچه فرمود که كُنْتُ نَبِيًّا وَأَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ من پیغمبر بودم و آدم در میان آب و گل
 و فرمود که ما بکم احزان سابقان که بعد از همه ظاهر شدیم و پیش از همه جمیع کمالات را داشتیم و
 اینست معنی شفاعت کبری که از روز ازل تا ابد با جمیع جنات و کمالات بوسیله ایشان بجمع
 خلق فایز گردیده و میگردد و این است سرصلوات برایشان که در جمیع مطالب باید اقل برایشان
 صلوات فرستاد و بعد از آن حاجت خود را طلبید تا برآورده شود زیرا که بخت نادرانی
 حاجت عدم قابلیت نواست پس چون صلوات فرستادید و برای آن مادهای قابل جمعیت
 طلبیدی یا نغی نیست در حق آن حضرت و اهل بیتش الْبَيْتُ مستجاب میشود و همین که آب سُحْرِيَّة
 هر کس در حق او قابلیت او از سر چشمه با و بهره میرسد و در خود را می که بان سر چشمه دارد گشتی
 که نهری عظیم از راه ولایت و اخلاص و توسل از آن منبع خیرات و سعادات بسوی خود بگذرد
 باشد از هر جایی که بخواهد برسد و خود آن نهر و کجایشان بهره می برد و کسی که چون ضعیفی داشته
 همان قدر حصه و نیاز بر پی می معلوم شد که اشفاق انبیا و قربانان از انوار مقدسه ایشان زیاده از
 دیگرانست و منت نعمت ایشان بر پیغمبران و اوصیا و دوستان خدا زیاده بر عوام ناس است چون سخن
 باینجا کشید این مطلب را از این نازک تر بیان میتوان کرد بدانکه این معلوم است که چند آنکه
 مناسبت میان فاعل و قابل و مفعول و مستفیض بیشتر است افاضه بیشتر میشود بلکه جمیع انفعلاء
 اینست که تا یک قدر مناسبتی نباشد افاضه نمیتواند شد پس این ناقصان که در نهایت مرتبه نقصند

علت غایب ایجاد جمیع نعمت ها و زمین و عرش و کرسی و ملک و جن و انس و حیوانچه . در احادیث بسیار
وارد شده است که خطاب به حق تعالی فرمودند که لَوْلَا کَلَامَا خَلَقْتَ الْاَفْلاَکَ اَکْرَهَ نَعَامٍ بُوَدِیْنِ
افلاک را زشتی منکر و میان سر این اخبار و موقوف بر تنبیه و توبه است که موجب انکشاف انفعالی
شود و بدینکه خداوند عالمیان فیما بین مطلق است و ذات مقدسش مقتضای فیض وجود است
اما قابلیت داده از جانب ممکنات شرط است تا افاضه آن فیض عقلاً قبیح نباشد و کسی که قابل
آن باشد که چنین بنایی مثل عالم امکان را برای او بنا کنند و چنین بهمان خانه برای او مرتب سازند
و در میدان عرصه وسیع ایجاد چنین سقفهای رفیع و بناها بر پا کنند و چندین هزار از سراف
رفعت و حجب جلالت را با و تا دقت و اطباء عزت استوار گردانند و این عرصه ظلمات را بر اینها
نورانی از افق تاب و ما و ستاره کان روشن سازند و صفا و افلاک و نوح خاک را با انواع
زینتها و الوان نقشها بپاریند و نماید احسانی که تمام عالم را فرا گرفته برای او بکشند و الوان
نقشها و میوه ها و گلها و ریاحین برای او حاضر سازند و نشأ اخوت که این نشأ دنیا منونه حقیر
است از آن بجز بخش علی را با انواع خورد و قصور بپاریند و غیر مناهای از طایفه و مقربین و چون و طوبی
روحوش و بھایم و خادم او گردانند برزگوار می باید باشد که این کوامقهار اسرا و او باشد و این توان
لایق باشد پس کی دیگران بطغیل او از این خوان بهره برند نزد عفو پسندیده است و اگر نه امثال
تا خدا طوبی این که متها نیستیم و برای ما بتهنایی این قسم تشریفات نزد عفو قبیح است چنانکه اگر با فیض
توبی یا اگر در دست استانی ناقصی جاهلی نزد پادشاه عظیم الشانی بیاید و پادشاه بفرماید که میل
چرا خان آمد و این چه شرفی را که تری و الوان نعمتهای پادشاهی برای حاضر گردانند و جمیع اهل
خود را خدمت و باز و از جمیع عفو او از مذمت میکنند که این ادای پادشاه نبود و این مرد قابل
این که است شود نهایت آوایم و مرد این برده توان زر یا کتیرا بدهند و او را در مجلس حضور
راهند و اگر مرد کامل و قابل نزد عظیم الشانی بیاید و این تهیه را برای او بکنند و بطغیل او چندین
هزار گرد و دوستانی میکنند و بخودند بدینا نیست و جمیع عفو مدح میکنند و همچنین بدین ماده

يك لفظ راجع راه عارفی معنی می دهد و در خود این معنی فایده ای دارد تا آن عارف کامل که نهایت وجود
ممكنه را با آن ترسیم می کند و از ازل و ابد را برای محکات می طلبد و نیز ساند و همچنین در مراتب
معرفت رسول خدا و ائمه معصومین صلوات الله علیهم که از جای مقدس آید در خود شناخت
و معرفت ایشان از توسل بایشان مشفع می شود شد يك شخص علی را معرفی شناخته است
که هر مسئله که می پرسی میداند و علی را در مرتبه علامه شناخته بگوید علی را وسیله نکرده علامه
وسيله کرده و دیگری علی را چنین شناخته که شبی پانصد کس را میتواند کشت او علی را شناخته
مالک را شناخته و یکی علی را چنین شناخته که اگر شفاعت کند خدا هزار تومان با او میدهد
تا بر تبه آن بزرگی که علی را در مرتبه کمال شناخته اگر نام علی را بر آسمان بخواند از یکدیگر می پاشد
و اگر بر زمین بخواند میگذارد و چنانچه در احادیث بسیار هست که نامهای ایشان را بر عرش نوشت
عرش قرار گرفت و بر کسی نوشتند بر پا ایستاد و بر آسمانها نوشتند بلند شدند و بر زمین
نوشتند قرار گرفت و بر کوهها نوشتند ثابت گردیدند و دوستان ایشان از آن تجربه معلوم است که
در وقت دعا در خود آن ربط و معرفت و نویسی که بایشان حاصل میشود همانقدر استشفاع
بایشان نفع میکند و اگر معنی را از این نازل تر ذکر کنیم سخن دقیق میشود و مطلب مخفی تر میشود
بعضی تمثیلی ذکر کرده اند از برای وضوح این معنی که يك فیلی را بردند شهر کورن چون شنیدند
که چنین خلق عظیمی شهر ایشان آمده هکی بسیار جمع شدند و دست بران می مالیدند یکی از ایشان
دست بر گوش آن مالید و یکی دست بر خراطوم آن مالید و یکی دندانش را لمس کرد و یکی بدش را و
یکی دمش را و چون فیل را بردند اینها با یکدیگر نشستند و بوصفان شروع کردند و در میان
ایشان نزاع شد آنکه گوشش را لمس کرده بود گفت فیل يك چیز پهن است از باب کلام دیگری که
خراطومش را یافته بود گفت غلط کردی از بابت ناورد را راست و میان تهی و هر يك با آنچه از آن
یافته بودند تعبیر کردند و نزاع ایشان بطول انجامید هر دینائی که فیل را درست دید بود در میان
ایشان حکم شد و گفت هر يك از آن شناخته اید اما هر يك راهی بان برده اید بلکه تشبه کردن عالم

در استفاضه ایشان از نام من جمیع الوجوه ناچار است از واسطه آنجهات ^{که} عال باجناب ذی ^{الجلال}
بکون ارتباط داشته باشد و اینجهت مکان و عوارض آن مناسبتی با ممکنات ^{بهر} داشته
که افاضه و استفاضه باین دو جهت بعمل آید چنانچه در هدایت و ایصال احکام و حکم و حقایق
باینجهت ضرورت است و اشارت مجملی باینجهت در ابواب نبوت شد و در بیان معنی قریب
باین اشارت شد و بدانکه چون ایشان مظهر صفات کالیه الهی باشند و نمونه از صفات جلال و جمال و
متصف گردیده اند ایشانرا کلمات الله و اسماء الله میگویند و احادیث درین باب بسیار است و چنانچه
اسماء الهی دلالت بر کمال او میکنند ایشان نیز از این حیثیت که بهر نوع از صفات او متصف گردیده اند
دلالت بر صفات او میکنند مثل اسم حمیم که دلالت بر انصاف الهی بر صفت رحمت میکند چون رحمت
و شفقت رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده میکنی تو را دلالت میکند بر کمال رحمت خداوندی
که این رحمت با این بسیاری قطره از دریای رحمت است و همچنین در جمیع کلمات بلکه ایشان بر آن کلام
زبانه اند دلالت اسماء مقدس الهی از این جهت تاثرات بر ایشان مترتب است که دلالت
بر این معنی میکنند لهذا بر ایشان نیز آثار عجیبه در عالم ظاهر میگردد که اسماء مقدس الهی و مظهر
قدرت و کلمات او بر این و چنانچه پیش دانستی کنه ذات و صفات را دانستی محال است و لیکن
در انحاء و جوهرات صفات و تغییرات از آن عارفان درجات مختلفه میباشد و در هر ایسی ^{حسب}
هر معرفتی در خود معرفت خود را از این اسم بهره می یابد مثلاً پادشاه تشبیه مراتب مردم در معرفت پادشاه
مختلف می یابد مثلاً پادشاه که از عظمت پادشاه همین نسوخته کرده است که هر وقت
که خواهد که در پیش پادشاه برود و پیش پادشاه است و اگر خواهد هزار دیناری رحمت بکسی میتواند داد و این
پادشاه را صفات استوار و عظیمی است و استوار بر او شناخته اگر پادشاه با واحسانی کن در خورشید ^{خفت}
او احسان خواهد کرد و همچنین تا به مرتبه آن شخصی که از عظمت پادشاه انقدر دانسته که او را
بر عطای حکومتها عظیم هست و نه می بیند بخشید که در سالی الا ان الوف بحصل یتولن کرد پادشاه
بچنین شخصی در خود معرفت او میداند و همچنین عارفان را در مراتب معرفت پادشاه این تفاوت هست

وقدیت و توانای ما ان خداوند است پس چون دانستند که خدا چه نعمتها با کرامت فرموده
را طاعت ما را بر جمیع خلق لازم گردانیده ما کفیم الحمد لله تا بدانند ملائکه که خدا از جانب حق
حد و ثناست بر این نعمتهای عظیم که با انعام فرموده پس ملائکه گفتند الحمد لله پس بركت ما
هدایت یافتند ملائکه تسبیح و تهلیل و تحمید و توحید و تحمید خدا پس حق تعالی حضرت
ادم را خلق فرمود و ما را در صلب او بود یحیی و اسیر و امر فرمود ملائکه را که حضرت ادم را
سجده کنند از برای تعظیم و تکریم ما که در صلب ادم بودیم و سجود ایشان سجده بندگی خدا
بود و سجده تکریم و اطاعت ادم بود چون ما در صلب وی بودیم پس چگونه ما افضل
از ملائکه نباشیم و حال آنکه جمیع ملائکه سجده ادم از برای تکریم ما کردند و بد رستی که چون
مرا با سماعه عروج فرمودند جبرئیل از آن واقعه گفت و گفت یا محمد پیش بایست تا با تو
نماز کنیم من گفتم که یا جبرئیل من بر تو تقدیم بجزیم گفت از زیر اگر خدا بجهنم نشانی را بر جمیع ملائکه
تفضیل داده است و تو را بخصوص بر جمیع خلق تفضیل داده است پس من مقدم شدم
و این نماز گذاردند و فخر نمیکند پس چون بحاجتهای نور رسیدیم جبرئیل گفت که پیش برو
یا محمد که من در اینجا می مانم گفتم در چنین جای مرا نشانی بگذار که جبرئیل گفت که یا محمد این
نهایت اندازه است که خدا برای من سفر ساخته است و اگر از این حد در گذرم بالهای من
میسوزد پس فرو رفتم در دریا های نور و رسیدم بانجائی که خدائی خواست از اهل دیها
ملکوت و ملک پس ندانم رسید که یا محمد گفتم لَبَّيْكَ رَبِّیْ وَ سَعْدُ لَكَ تَبَارَكَتْ وَ تَعَالَتْ
پس ندانم رسید که ای محمد تو بنده منی و من پروردگار توام مرا عبادت کن و پس و بر من توکل کن
در جمیع امور بد رستی که نور منی در میان بندگان من و فرستاده منی بسوی خلق و جهت منی
بر جمیع خلایق از برای تو و متابعان تو بخت را خلق کرده ام و از برای مخالفان تو جهنم را خلق
کرده ام و از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب گردانیده ام و از برای شیعیان ایشان ثواب
خود را لازم ساخته ام گفتم خداوند اوصیای من کیستند ندانم رسید که ای محمد اوصیای تو آنها اند

انسان و جهالت را در معرفت واجب الوجود و دوستان او که متخلق باخلاق باشند اند چنین
حالتی هست و در مقام کثرت ایشان زیاده از این سخن نیست و این مضامین از اخبار با ظاهرین
جناحی این بابیه است و حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که خدا خلق
نکرده است خلق را که از من بهتر و گوی تر باشد نزد او گفتم یا رسول الله تو افضل یا جبرئیل فرمود
که یا علی خدا انبای مرسل را افضل گردانیده است از ملائکه مقرب و مرابرجع پیغمبران تفصیل
داده است و بعد از من تو را و ایله بعد از تو بر همه تفصیل و زیادتى داده و ملائکه خدمتکاران
و خدمتکاران دوستان ما بند با علی انهایى که حاملان عرشند و پروردگار باشند تسبیح و تحمید
خداوند خود میکنند و استغفار میکنند برای بنوعی که ایمان بولایت ما آورده اند با علی اکرم ماها
بودیم خدایه ادم را خلق میکرد و نه حق را و نه بخت را و نه روح را و نه اسما را و نه زمین را و چگونه
ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه ما پیش از ایشان خدا را شناختیم و تسبیح و تقدیس و تثنیه خدا
کردیم زیرا که اول چیزی را که خدا خلق کرد روح ما بود پس ما را گویا گردانید بتوحید و تحمید خود که
او را پیکار می یابیم و تحمید خود که او را پیکار می یابیم و بعد از آن ملائکه را خلق کرد و ارواح
نفس را پرورد چون ارواح ما را ملائکه دیدند بسیار عظم نمود و در نظر ایشان پس گفتیم سبحان الله تا
آنکه ما را که با ایشان که ما عظم تر بودیم و خدا منزه است از این که بمشابهتی داشته باشد یا آنکه
صفات صفات در او باشد پس او را که چون تسبیح ما را شنیدند خدا را تسبیح کردند و خدا را منزه کردند
از صفات ما را و خدا را عظم تر و چون بزرگویشان ما را مشاهده نمودند لا اله الا الله گفتند ما را ندانند
که خدا شریک در بر رکوب و عظمت ندارد و ما بندگان خدا ایم و در عظمت و خداوندی او شریک
نبینیم پس گفتند لا اله الا الله پس چون عظمی و رفعت محل و درجه ما را دیدند ما گفتیم الله اکبر تا نباشند
ملائکه که خدا از آن عظم تر است که کسی از حق توفیق و یابیدار و نژاد و رتبه و منزلت تواند بجزر سباید
پس چون قوت و قدرت و غلبه ما را مشاهده کردند گفتند لا حول و لا قوة الا بالله تا بدانند که قوت

خدا و راجات داد و ابراهیم را چون باشتن افکندند گفت خداوند سوال میکنم بحق محمد
 و آل محمد که ما از آتش نجات دهی پس خدا آتش را بر او سپرد و سعادتی گردانید و موسی چون
 عصایش را انداخت و رسید گفت خداوند سوال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا این کرد این
 پس خدا فرمود که من پس که تو برایشان غالی ای یهودی اگر موسی مرا درمی یافت و ایمان
 به پیغمبری من نمی آورد ایمان او هیچ نفع نمیداد او را و پیغمبری او را فایده نمیکرد ای یهودی
 یکی از فرزندان من مهدی است که چون بیرون آید عیسی بن مریم از آسمان برای یاری او
 فرود آید و او را مقدم دارد و دور پی او غناز گذارد و ایضا بنده معتبر روایت کرده است
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که یا علی حق تعالی مرا
 از میان جمیع عالمیان برگزید و بعد از من تو را از جمیع مردان عالم اختیار کرد پس همه فرزندان
 تو را از جمیع مردان عالم اختیار کرد پس فاطمه را از جمیع زنان عالم اختیار کرد و در احوال ایشان
 معتبر وارد شده است که در روزی که از ذریت آدم پیمان میگرفتند از جمیع مله نکه و پیغمبران
 و سایر خلق باین نحو پیمان گرفتند که ای ما من پروردگار شما نیستیم و محمد پیغمبر شما نیست و علی امام
 شما نیست و امامان هادیان از فرزندان او امامان شما نیستند همه گفتند بلی و هر که سبقت
 گرفت باین اقرار و عزم نگاه داشتن این پیمان پیشتر داشت آن اولوا العزم شدند و هر یکی
 که قبول ولایت پیشتر کرد و مقرب شد یا ایا ذرّ اغنیتم خمتا اخفیظ ما اوصیک به نکن سعیداً
 فی الدنیا و الآخرة یا ایا ذرّ نعمان مغبون فیما کثر من الناس الضحّة و الهج یا ایا ذرّ اغنیتم
 خمتا قبل خیم شبانک قبل هرمیک و صحتیک قبل شتمک و غیناک قبل فقرک و فراغک قبل
 شغلیک و حیونک قبل موتیک یا ایا ذرّ ایاک و التسویف باملیک فانک بیومیک و لست بیا بعد
 فان یکن غدک فکر فی الغد کانت فی الیوم و ان لم یکن غدک لم یکن غدک علی ما فرطت
 فی الیوم یا ایا ذرّ که مستقبل تو ما لایستکله و منظر غد الا یبلغه یا ایا ذرّ لو نظرت الی الاجل و
 و مسیر لا یقضی الامل و غرّوه یا ایا ذرّ کن کأنک غریب او کعابر سبیل و عد نفسک من اصحاب

که بر ساق عرش من نام ایشان نوشته است چون نظر بساق عرش کردم دوازده نفر
 دیدم برهنه و بی سطور سبز بود که بر او نام وصتی از اوصیای من نوشته بود و او را
 ایشان علی بن ابی طالب و خراشان مهدی است من گفتم خداوند آنها اوصیای منند
 بعد از من نذر رسید که یا محمد آنها و دوستان و اوصیا و برگزیده گان منند و مجتبهای
 منند بعد از تو بر جمیع خلایق و ایشان اوصیا و خلیفهای تواند و بهترین خلق منند بعد از تو
 بعزت و جلال خودم سو کنند که بایشان دین خود را ظاهر گردانم و کلمه حق را بایشان
 بلند گردانم و باخرین ایشان زمین را از دشمنان حق دپاک گردانم و او را بر مشرق
 و مغرب مسلط گردانم و یارها را مستخر او کنم و ابره های صعب را ذلیل او گردانم و او را بر اسمانها
 بالا برم و او را ببلشکرهای حق د یاری کنم و ملائکه را مدد کار او گردانم تا آنکه دین حق بلند
 شود و جمیع خلق بیکانگی من اقرار کنند پس ملك و پادشاهی او را دایم گردانم و دولت حق
 تا روز قیامت از دوستان من بدر نرود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
 روایت کرده است که چون جبرئیل بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد در خدمت
 آن حضرت مانند بندگان می نشست و تا رخصت عیفر مود آن حضرت داخل نمی شد و از
 حضرت امام حسن مسکری صلوات الله علیه روایت کرده است که از حضرت رسالت^{بنگاه}
 صلی الله علیه و آله پرسیدند که علی بن ابی طالب افضل است یا ملائکه حضرت فرمود که ملائکه
 شریف تر یافتند مگر تحت محمد و علی و قبول ولایت ایشان و هر کس از محبتان علی که دل خود را
 از غش و دغل و کینه و حسد و کینه آن پاک کند او افضل است از ملائکه و بسند معتبر از
 حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که یهودی خدمت حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله آمد و گفت تو افضل یا موسی بن عمران حضرت فرمود که خوب نیست
 که ادبی تعریف خود کند ولیکن مرا خبر و راست میگویم چون حضرت آدم خطبه از او صادر^{شد}
 توبه اش این بود که خداوند از تو سوال میکند بحق محمد و آل محمد که مرا از غرق نجات دهی پس

و اگر فردا از عمر تو باشد نادم و پشیمان نباشی که چرا امروز را ضایع کردی و حال آنکه آخر تو
بود ای ابو ذر چه بسیار کسی که روزی در پیش داشته باشد و آن روز را تمام نکرده
ببرد و چه بسیار کسی که انتظار فردا برد و بان نرسد ای ابو ذر اگر به پنی اجل خود
و تنگی رفتار او را که چه زود می آید و عمر چه سرعت میکند در هر اینده ~~دشمن خواهی~~
داشت از زوهای دور و دران خود را و فریب آن خواهی خورد ای ابو ذر در دنیا
مانند غریبی باش که بغریبی در آید و آنرا وطن ~~خود~~ شمارد یا مسافری که منزلی فرود آید
و قصد اقامت ننماید و خود را از اصحاب قبور بشمارد و قبر را منزل خود دان و در
تعمیر و آبادانی آن همت بکمار ای ابو ذر چون صبح کنی در خاطر خود فکر شام یا راه آمده
و شام را از عمر خود حساب مکن و چون شام کنی خیال صبح و اندیشه آنرا در خاطر بگذران
و از سخت خود و توشه بگیر پیش از پیمایی و از زندگی همت ببرد از پیش از مردن که نمی دانی
که فردا چه نام خواهی داشت نام زندگان خواهی داشت یا نام مردگان یا آنکه روز قیامت
بنمیدانی که نام سعد خواهی داشت یا نام اشقیای ای ابو ذر پندیش که صبا دانا پاورانی
و بهیری در هنگام غفلت در جمع دنیا پس ترا رخصت برگشتن نباشد که کار خود درست
کنی و وارث تو تو را مدح نکند یا بچه از برای او گذاشته و آن خداوندی که بزرگ او رفته
تو را معذور ندارد در آن چیزهایی که مشغول آنها شده و بندگی او را برای آنها ترک
کرده ای ابو ذر ندیدم چون آتش جهنم چیزی را که گریزند از آن خواب کند و غافل باشد
زیرا که کسی که امر سهلی خائف و گریزانست از خوف آن خواب نمی کند و آتش جهنم با این عظمت
جمعی که دعوی خوف از آن میکنند بخواب میروند بلکه همیشه در خوابند و ندیدم مثل هشت
چیز را که طلب کننده و خواهان خواب کند زیرا که مردم از برای لذت های سهل دنیای
ذاتی خواب را بر خود حرام میکنند و سعی در تحصیل آن بنمایند و طالبان بهشت ابدی و نعم
نامتناهی پیوسته در خوابند ای ابو ذر قدر عمر را بدان و بر عمر خود تجمل تر باش که ضایع شود

الْقُبُورِ يَا بَا ذَرَّ ابَاكَ إِذَا اجْتَمَعَتْ فَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ بِالْمَسَاءِ وَإِذَا امْسَكَتْ فَلَا تُدْثِ نَفْسَكَ
بِالصَّبَاحِ وَخُذْ مِنْ مَخْرَجِكَ قَبْلَ سَمْعِكَ وَمِنْ حَبَانِكَ قَبْلَ مَوْنِكَ فَإِنَّكَ لَأَنْتَ بِي مَا
أَسْرُوكَ شَدَّ بَا ذَرَّ ابَاكَ أَنْ تُدْبِرَكَ الصِّرْعَةُ عِنْدَ الْعِرَةِ فَلَا تُكُنْ مِنَ الرَّجْعَةِ وَلَا يُجْرِكَ
مَنْ خَلَفَتْ بِمَا تَرَكْتَ وَلَا يُعْزِرُكَ مَنْ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ بِمَا اسْتَعْلَتْ بِهِ يَا بَا ذَرَّ مَا رَأَيْتُ كَالنَّارِ
أَمْ هَارِجًا وَلَا مِثْلَ الْجَنَّةِ نَامَ طَالِبَهَا يَا بَا ذَرَّ كُنْ عَمْرُكَ أَشْجَ مِنْكَ عَلَى دَرْهَمِكَ وَدِينَارِكَ
يَا بَا ذَرَّ هَلْ يَنْتَظِرُ لِحَدِّكُمْ الْإِعْنَى مُطْعِمًا أَوْ فُقْرًا مُنْسِيًا أَوْ مَرَضًا مُفْسِدًا أَوْ هَرَمًا مُقْنِيًا أَوْ مَعْنَا
مُجْتَمِرًا أَوْ الدَّجَالَ فَإِنَّهُ شَرْغَابٌ يَنْتَظِرُ أَوَّ الشَّاعَةِ وَالشَّاعَةُ أَدْحَى وَأَمْرٌ أَيْ ابُو ذَرَّ حَفِظْ
كُنْ أُنْجُو مِنْ تَوَارِيَاتٍ وَصِيَّتْ بِكُمْ وَعَلَّامَاتٍ سَاعِدَتُمْ كَرْدِي دَرْ دُنْيَا وَآخِرَتِ أَيْ ابُو ذَرَّ
نِعْمَتِ اسْتِ كَهْ غِنِ دَارِند دَرَان دُونَْمَتِ بَسَارِي از مَرْدَمِ بَكِي صَحْتِ بَدَنِ وَاعْضَا وَجَوَاحِ وَبَكِي
فَرَاغِ وَفُرْصَتِ وَبِهَالِ بَعْنِي دَرِابِنِ دُونَْمَتِ فَرِيبِ مِخُودِنْدِ وَغِنِمَتِ نَحْنِ شِمَارِنْدِ وَبِكْدَارِنْدِ
كِهْ از دَسْتِ شَانِ مِيرُودِ بَعْدِ زَانِ حَسْرَتِ مِخُودِنْدِ وَفَايِدَه نَدَارِدِ وَدَرِاحَا دِيْتِ دِيكِرِ مِفْتُونِ
بِهَا وَآيِه زَنَدَنِ اسْتِ بَعْنِي بَاعْتِ أَشْيَانِ اسْتِ وَآيَشَانِ از خُدا غَافِلِ بِيكِرِ دَانْدِي ابُو ذَرَّ غِنِمَتِ
شِمَارِ وَفَرْدِ بَدَنِ نَحْ جِنِ رَاسِشِ از نَحْ جِنِ غِنِمَتِ شِمَارِ جَوَانِ رَاسِشِ از پَرِي كِهْ چُونِ پَرِ شَدِي
بِنْدِي مِشَوَانِ كِرِ دَرِ حَسْرَتِ خَوَافِي خُورِدِ وَغِنِمَتِ دَانِ صَحْتِ وَتَنَدُوسَنِي رَاسِشِ از پَهَارِي
كِهْ چُونِ پَرِ رَاسِشِ عِبَادَتِ مِشَوَانِي كِرِ دَحْطِ اِنْجِه دَرِ صَحْتِ مِي تَوَانِي كِرِ دَرِ وَفَرْدِ تَوَانِ كِرِي رَاسِشِ
آنكِه دَقِيرِ شَدِي وَآيِه خَوَافِي دَرِ رَاهِ خُدا تَوَانِي وَادِ حَسْرَتِ تَوَانِ كِرِي رَاسِشِ يَابِلَتِ فَقْرِ
از عِبَادَتِ بَارِ مَا يَنْ غِنِمَتِ دَانِ فَرَاغِ بُوْدِنِ رَاسِشِ از آنكِه مُشْغُولِ شَوِي بِبِجَرِي حَنْدِ كِه
سَبَبِ آن فُرْصَتِ عِبَادَتِ نَدَاشْتِه بَاشِي وَفَقْرِ دَانِ زَنَدِكِي رَاسِشِ از مَرَكِ كِهْ بَعْدِ از مَرَكِ چَاهِ
مِشَوَانِي كِرْدِي ابُو ذَرَّ زِينَهَا كِهْ تَا خِي كَارِ هَايِ خِي مَكُنِ بَطُولِ اَمَلِ وَارِ زَوَاهَا كِهْ بَعْدِ از اَيْنِ
خَوَافِ كِرِ دَبْدِ رِسْتِي كِهْ اَيْنِ رُوزِ دَرِ رِسْتِ نَسْتِ هِينِ رَا دَارِي وَبَعْدِ از اَيْنِ مِشَوَانِي كِهْ خَوَافِي
دَاشْتِ پَسِ اَمْرُوزِ رَا حَسْرَتِ كَارِ خُودِ كُنْ كِهْ اَكْرَفِ دَرِ زِنْدِ بَاشِي دَرِ فَرْدِ اِنْجِنَانِ بَاشِي كِهْ اَمْرُوزِ بُوْدِي

وفساد اعضاء بجل و طول امل است و ايضا از آن حضرت منقولست كه حضرت
اسيرالمؤمنين صلوات الله عليه فرمود كه يا على چهار حضرت است كه از شقاوت
ناشی ميشود خشكى دیده و سنگینی دل و در رازی امل و محبت بقای بسیار در دنیا و
در حدیث دیگر فرموده كه پیری شود و جوان می شود دریا و درو حضرت حرص و طول
امل و بدانكه معالجه این درد مزمن بسیاری یا در مك و شاید بعد از مرگ و تفكر در
عدم اعتبار عمر و سرعت انقضاء آن میشود چه ظاهر است كه مرگ را به پیر و جوان
يك نسبت است بلكه بچوانان نزدیک تر است و هر روز يك شخصى از هم سنان اینكس
میمید در حال او تفكر نماید كه ممكن بود كه من بجای او مرده باشم و اكنون حسرتهاي
عظيم داشته باشم و در بدن خود تفكر نماید كه هر ساعت در خرابی و اهدام است
و در هر روز يك قوتی از قوتی و عضوی از اعضاء او ضعیف و باطل می شود و
هم لحظه چندین يك عمر را با او میرسد و مطالعه نماید در مواضع و مضامین كه از رسول
و ائمه صلوات الله عليهم رسیده و بدیده ایمان نظر نماید و بسمع یقین قبول كند زیرا كه ایشان
طیب نفوس خلق یقینند و مواضع و حكمی كه از ایشان رسیده نشانه های معالجه در رهای
نفوس خلق است و بمقایس برود و از احوال ایشان پند بگیرد چنانچه منقولست از عبايه
بن ربیع كه جوانی بود از انصار بسیار می آمدن مجلس عبدالله بن عباس و عبدالله او را
كرامی میداشت و نزد يك خود می نشاند روزی عبدالله گفتند كه تو این جوان را این قدر
اكرام می نمائی وای مرد بدیست شبها می رود و قبرها را می شكافد و كفن مردها را می دزدد
عبدالله شبی برای استعلام این حال بفرستان رفت و پنهان شد دید كه این جوان آمد
و يك قبر كنده داخل شد و در يك خوابید و او از چند كرد كه وای بر من در روزی كه تنها
داخل این لحده شوم و زمین از زیر من كوید كه تو را وسعت مباد و خوش مباد منزل تو كه بر روی
من راه میرفتی من تو را دشمن میداشتم پس چون تو را خواهم كه در میان من قرار ده وای بر من

از دنیا رود هم ای ابو ذر هر یکی از شما از چند چیز را انتظار می برند و در پیش رو روید
یا تو انگری که بهر سبب این طاعتی شوی و سبب آن از سعادت ابدی محروم شوی یا فقر
و بی چیزی که سبب آن خدا را فراموش کند یا بیماری که شما را فاسد گرداند و از صلاح
باز دارد یا چیزی که شما را از کار بپندارد یا هر یکی که سرعت در رسیدن و مهلت ندهد یافته
و حال که شریعت غایب و میرسد یا قیامت برپا شود و قیامت از همه چیز عظیم تر و بزرگتر است
توضیح این کلمات طریقه و مواعظ شریفه در ضمن سه مقصد بنماید
بدانکه مفاد این مصالح شافیه اهتمام در عمل و اجتناب از طول امل است و طول امل از آنها
صفات ذمیمه است و مورد چهار خصلت است اول کسل و ترک طاعت زیرا که شیطان
او را از این راه فریب میدهد که فرصت بسیار است و عمر دراز است در هنگام پیری عبادت
میتوان کرد ایام جوانی را صرف عیش و طرب می باید کرد بلکه باعث ترک توبه می شود
و تأخیر میکند توبه را بیکان اینکه مهلت خواهد یافت نامرک بناگذاورد و بیکر و مهلت ندهد
الکد باعث حرص بر جمع مال و تحصیل امور لایزمه آن می شود برای آنکه چون کان عمر
بسیار بخود دارد باندازه آن تحصیل ما بحتاج خود میکند چون اعتماد بر خداوند خوردند
و شکی نیست که اگر خدا خواهد او را زود فقیر میکند و آنچه تحصیل کرده است بکار او نمی آید و اگر خدا
مصلحت داند اگر بکار خدا باشد خدا او را توانگر میکند بلکه باعث فساد قلب و فراموشی
آخرت میگردد و این صفات ذمیمه مایه شقاوت ابدیست چنانچه از حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه باساینده معبره منقول است که فرمود که خصلتی که از آن پیشتر بر شما می رسم
و خصلت است یکی متابعت خواهشهای نفس کردن و یکی طول امل اما متابعت هواهای
نفسانی پس از آن منقول است و متابعت آن منع میکنند و باز می دارند و اما طول امل پس موجب
فراموشی آخرت میگردد و ایضا از آن حضرت منقول است که هر که املش دراز است عملش نیک
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که صلاح اول این امت برهد و یقین است

بند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که فرزند آدم را آخر روز
دینا و اول روز آخرت میرسد مثال اهل و فرزندان و مال و عمل او را در نظر او می
اورند پس نگاه رو به مال میکند که و الله که من بسیار خریده بودم در جمع تو و بخیل بودم
در صرف تو لکن حال چه مدد میکند مرا جواب میگوید که کفن خود را از من بگیر پس بجانب
فرزندان التفات نماید و گوید که و الله شما را بسیار دوست میداشتم و حمایت شما
میکردم امروز برای من چه خبر دارید گویند که ترا بقیه میرسانیم و در خاک پنهان
میکنیم پس رو به عمل خود کند و گوید که و الله که خواهان تو نبودم و بر من کران و
دشوار بودی امروز مرا چه مدد میکند ای گوید که قرین توام در قبر تو و چون بخشود
و شوی با توام تا من و تو را بر خدا عرض کنند پس اگر دوست خدا باشد شخصی نزد او می آید
از همه کس خوشتر و خوش روتر و جامه های فاخر پوشیده و میگوید که بشارت باد ترا
بنسیم و کلهای بهشت و نعمت بدی خوش آمد میسرسد که تو کیستی میگوید که من عمل
صالح توام و چون از دنیا بدر می روی جای تو بهشت است و چون مرد غسل دهند و غسل
می شناسد و قسم میدهد که بخار که چنانچه او را برداشته اند که مراد او دیرینه پس چون
او را داخل قبر می کنند دو ملک می آیند که موهایشان را بر زمین میکشند و پیای خود
رزمین را میشکافند جدای ایشان مانند عدد بلند او از چشمهای ایشان مثل بر و بسیار
روشن و میگویند کیست خدای تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو و کیست امام تو پس
چون جواب گفت میگویند خدا تو را ثابت بدارد در آنچه دوست میداری و پسندیده
تست پس قبر او را فراخ میکند تا قدر که چشم کار کند و دری از بهشت بفرار و میکشایند
و میگویند که خواب کن با فراخ و شادی و راحت و اگر دشمن خدا باشد شخصی نزد او می آید
در نهایت زشتی و بدبوئی و میگوید بشارت باد ترا بجهنم و آتش جیم و غسل دهند و خود
می شناسد و قسم میدهد که حامله نشی که او را نگاه دارند و نهند پس چون داخل قبر میشود

در روزی که از قبر بیرون آیم و پیغمبران و ملائکه در صفها ایستاده باشند در آن روز ما
از عذات ننگی نجات خواهد داد و از دست جماعتی که بر ایشان ظلم کرده ام مرا یکی
رها خواهد کرد و از آتش جهنم کی مرا امان خواهد بخشید معصیت کرده ام خداوندی را
که سزاواران بنود که او را معصیت کنم و مکر را او عهد کردم که گناه نکند و از من راستی
و وفاداری و امثال این سخنان را مکر میگفت و میگریست چون از قبر بیرون آمد عبدالله
او را دید برگرفت و دست در گردنش کرد و گفت که بنکوبه ای تو و چه خوش گناهان و
خطاها را بنشین میکنی و بیشکافی و از هم جدا شدند و از حضرت امیر المؤمنین صلوات
علیه منقولست که بسیار یاد کنند مَرک را و بیرون آمدن از قبرها و ایستادن نزد خداوند
خود را در مقام حساب تا مصیبتهای دنیا بر شما آسان شود و فرمود که ^{هر که} فردا از اجل خود
حساب کند مصاحبت مکر اینگونه کرده است و او را فتنه آخته است و در وصیتی که در هنگام
وفات فرمود گفت ای فرزندان امل و آرزوهای خود را بگو آه کن و مَرک را یاد کن و دنیا
ناله کن بدستی که تو در مکر و منشا نه بدی و دنیای مغلوب در دهان خشت
و با اهل مصر نوشتند که ای بندهگان خدا کسی از مَرک نمی باید پس حذر کنند از آن پیش از آنکه
شمارسد و چیده درست کنند بدستی که بر همه اهل عالم کرده است اگر می ایستید شمار این
و اگر میگردید در آن را و از سایه شهابت و یک تراست و مَرک بر پیشانی همه است
و دنیا را این شمار چقدر غریب تمام شده است پس هرگاه که شهادت نفسانی با شما
منازعه کند بسیار یاد کنند مَرک را و مَرک از برای موعظه و پند کافیست و رسول خدا
صلی الله علیه و آله بسیار وصیت میفرمود اصحابش را با یاد مَرک و میگفت که بسیار بخاطر
او یاد مَرک را بدستی که آن شکننده لذت است و حایل است میان شما و خواهشهای نفسانی
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود اگر حیوانات از مَرک انقدر که شما
میدانید میدانستند یک گوشت فرزند ایشان نمی خوردید و از یاد مَرک لاغر میشدند و

کردم و دیگران در آن ساکن شدند و شکایت میکردم بشما بسیار مانند در قبری را که اند
میکند که منم خانه که بدنها در آن کوم می شود منم خانه تاریکی و وحشت و تنگی ای برادر
تانی تو ایندم نگاه دارید و دیر بپایید و شما حذر کنید از آنچه بان مبتلا شده ام بدستی
که مرا بشارت داده اند باشد جهنم و خواری و مذلت ابدی و غضب خداوند جبار و جسته
بر آنچه بقصیر کردم در فرمان خدا و دوستان او بسی ناگهان و کرمها در آن که در پیش دارم
نه شفاعت کننده دارم که بخشاش شوند و نه دوستی که مرا رحم کند کاشکی مرا بر میگزینند
تا داخل مؤمنان بشدم و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که قبران
هر روز مردم را ندان میکند که منم خانه قربت و منم خانه تنهایی و وحشت منم خانه کرم و جباران
منم قبر که باغهای بهشت یا کوی از کوی های جهنم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
سروست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که زینهار زینهار مرا یاد کنید
که پیاده از مرگ نیست اینک مرگ رسیده با روح و راحت و نجات ابدی برای آنان از برای
بهشت سعی کردند و با شقاوت و ندامت و عذاب ابدی برای آنانکه فریب دنیا خوردند و
برای آن سعی کردند کسی که دوستی خدا و سعادت ابد برای او برزم شد است اجل او در میان
دو چشم است و امل او در پس پشت او و کسی که دوستی شیطان و شقاوت ابد برای او
واجب گردید از زوهای او در میان دو چشم است و اجل او در پس پشت او و از آن حضرت
پرسیدند که کدام يك از مؤمنان زیرك ترند فرمود که آنکس که یاد مرگ بیشتر کند و تهی
از این بیشتر گیرد و آنی صالح منقول است که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که ای ابو
صالح هر وقت که جنازه را بر داری چنان باش که گویا تو در میان آن جنازه و از خدای عز و جل
که ترا بدینا برگرداند که تدارك گذشتها بکنی و خدا طلب تو را قبول کرد و برگردانند در آن حال
چو خواهی کرد آنگون چنین گمان و تدارك خوردن بعد از آن فرمود که عجب دارم از جماعتی
که جمعی از ایشان را بر دند و برنگی دایند و بقیه را ندانند رحیل در میان ایشان زدند که روئید

دو عالم بزرگ و عظیم اند و کفن را از او دور میکنند و از خدا و پیغمبر و امام او می پرسند میگویند
که مینماییم ساکنینند که هرگز ندانی و هدایت نیابی پس گری بر او میزنند که هیچ جانوری
نیست که صدای او نشنود و نرسد مگر جن و انس و در ری از جهنم بقبر او می کشایند
و میگویند بجواب بیدترین حالی و چنان قبر پر او تنگ می شود و او را فشاری میدهد
که مغزش پس از ناخنهای پایش بدر میرود و بر او مسلط میگرداند حق تعالی مارها
و عنقریبها و جانوران زمین را که او را گزند تا روزی که مبعوث شود و از سبکه در
شدت است از او میکنند که قیامت قائم شود و حضرت با فرصات الله علیه فرمود
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرمود که من قبل از نبوت کوفسندگان میخراشیدم
و هیچ پیغمبری نیست مگر اینکه کوفسندگان چو اینده پس من کافی میدیدم که جمیع کوفسندگان
بی سببی خائف می شدند و از چو می ایستادند چون جبرئیل نازل شد از سبب آن پرسیدم
فرمود که کافران در قبر مضرتی نمینند که بغیر از جن و انس جمیع مخلوقات صلیان را
می شنوند و ترسان می شوند و سبب مضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است
که فرمود که چون دشمن خدا را بر میدارند و بجانب قبر می برند ندای میکند حاملان خود
که ای برادران نمی شنوید شکایت میکند شما برادر شقی شما دشمن خدا شیطان جن و انس
مرا قیپ داد و بیدار انداخت و الحال بفریاد من نمیرسد و قسم می خورم که خبر خواهی است
و مرا قیپ داد و شکایت میکنم شما دنیا را که مرا مضروب کرد و چون بر او اعتماد کردم و دل
بر او بستم و بر زمین انداخت و شکایت می کنم شما دوستانی را که بجوایش نفس یا خود
گم کرده بودید مرا بیدار دادند و راهروان من پزار شدند و تنها گذاشتند و شکایت میکنم
شما فرزندان خود را که حمایت ایشان کردم و ایشان را بر جان خود اختیار کردم و عالم را خور
و مرا گذاشتند و شکایت میکنم شما مالی را که حق خدا از آن ندادم و وبال و عذابش بر
من است و نفس را و دیوار بسپرد و شکایت میکنم شما خانه را که مایه خود را صرف تقبر او

موهای تو چنین سفید بود گفت نه اما چون الحال صد شیدم که پرون بیا و خاکها
وریزهای بد من جمع شد و روح دران داخل شد و ترسان و با این سرعت پرون
ادم از هول قیامت موی سر و ریشم سفید شد و از امام جعفر صادق صلوات^{الله}
علیه منقول است که هر که کفن او در خانه اش متیا باشد او را از غافلان یحی
نویسند و هر وقت که نظریان میکند او را ثواب میدهند و از امام محمد باقر^ع
منقول است که منادی هر روز فرزند ادم اندام میکند که متولد شو برای
مردن و جمع کن برای فانی شدن و بنا کن برای خراب شدن و از امام جعفر
صادق صلوات الله علیه منقول است که بنده مؤمن را وسعتی در امر او هست
تا چهل سال و چون سن او چهل رسید حق تعالی وحی میفرماید بآن دو ملک که
بر او موکلند که من این بنده را از برای عبرت مدتی عمر دادم اکنون کار را بر او سخت
کبرید و نیکو اعمالش را ضبط کنید و اندک و بسیار و خورد و بزرگ اعمالش را بنویسید
و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون چهل سال بر بنده گذشت باو میگویند
که با خبر باش و نهی شده خود را درست کن که دیگر تو معذور نیستی و از حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه منقول است که هر روز که داخل میشود فرزند ادم را
ندا میکند که ای فرزند ادم من روز تازه ام و بر تو گواهم پس در من خیر کو و عمل خیر
بکن که برای تو گواهی دهم در روز قیامت بد رستی که مرا بعد ازین نخواهی دید و
منقول است که قیس بن عاصم خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت
یا رسول الله ما را مو عظه بگو که در بیا با من باشم و احتیاج به عظه بسیار داریم ^{مرد}
که یا قیس بد رستی که با هر غری در دنیا مذلتی هست و با هر زندگانی مردنی هست
و با دنیا آخرت هست و بر هر چیز حساب کنند و گواهی هست و هر حسنه را ثوابی هست
و هر گناهی را عقابی هست و هر اجلی را اندازه هست ای قیس بدان که البته با تو فری ^{هد} خوا

می باید شد و با استغون تعب و بازیند و منقولست از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر ع
پرسیدم از نظر کردن ملک موت پنی اوم فرمود که پنی که جماعتی در مجلسی نشسته اند
و هفت یک مرتبه خاموش می شوند آن وقت نیست که ملک موت بایشان نظر میکند و از
حضرت صادق صوات الله علیه منقولست که حضرت عیسی بر سر قبر حضرت یحیی آمد
و دعا کرد که خدا او را زنده کند چون زنده شد و از قبر بیرون آمد عیسی گفت که از من
چه می خواهی گفت می خواهم که در دنیا مونس من باشی چنانچه پیشتر بودی گفت یا عیسی
هنوز حرارت و شدت مرگ از من بر طرف نشده است می خواهی مرا بار دیگر دنیا آوری
که مرتبه دیگری بحق جان کندن را بکنم پس او را گذاشت که بقبر برگشت و از امام محمد باقر
صوات الله علیه منقولست که جوانی چند از پادشاه زاده ها بنی اسرائیل متوجه عبادت
شده بودند و عبادت ایشان که در زمین سیر میکردند و عبرت میکردند روزی بقبر
رسیدند بر سر راهی که مندریس شده بود و خاک بر روی آن نشسته بود و بغیر از
علاقمی از آن نماند بود گفتند بیایند دعا کنیم شاید خدا این میت را زنده گرداند و از او
پرسیم که بچه ای چشمیده است من مرگ را پس دعا کردند و دعای ایشان این بود که
تو آیه ای از کتاب پروردگار ما را بجز تو خالق و معبودی نیست تو پدید آورنده چیزهای
و همیشه شینی و هرگز غافل نمی شوی و زنده و هرگز تو را مرگ نمی باشد و هر روز تو را
شاد و کایست غریب و همه چیز را میدانی و محتاج به عیلم نیستی زنده کن این میت را بقدر
خود پس از آن قبر پستی بر بیرون کرد موی سر و ریش سفید و خاک از سرش فرو میخیزد
ترسان و دیدند سواران همان باز کرده بایشان گفت که برای چه بر سر قبر من ایستاده اید گفتند
دعا کردیم که خدا تو را زنده کند که از تو سوال کنیم که چون یافته من مرگ را بایشان گفت که
نود و نه سالست که درین قبر ساکنم و هنوز عالم و محنت و کرب مرگ از من بر طرف نشده است
و هنوز تلخی جان کندن را کلوی من بیرون نرفته است از او پرسیدند که روزی که مرده

واخرة

بار کرده است و رو کرده است و می آید و هر يك از دنیا و آخرت فرزندان و اصحاب هست
پس شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان و کارکنان دنیا ای گروه از زهد
در دنیا باشید و بسوی آخرت رغبت نمایید بد رستی که زاهدان در دنیا زمین را بسا
خود میدانند و حال را فرش خود قرار داده اند و آبروی خوش خود میدانند و بان
خود را می شویند و خوشبوی می سازند و خود را جدا کرده اند از دنیا بر بدی بد رستی که
شناق بهشت است شهواتهای دنیا را فراموش میکند و کسی که از آتش جهنم می ترسد
البته مرا تکبیرات نمی شود و کسی که ترك دنیا کرد مصیبت های دنیا بر او سهل می شود
بد رستی که خدا را بندگان هست که در مرتبه یقین چنانند که گویا اهل بهشت را در بهشت
دیدند که بخلدند و گویا اهل جهنم را در جهنم دیدند که معذبت مردم از شر ایشان انگشت
و دلهای ایشان پیوسته از غم آخرت محروست نفسهای ایشان عقیقت است از محرمات
و شبهات و کارهای ایشان سبک است بر خود دشوار نگرفته اند خیر روزی اندک صبر
کردند پس در آخرت راحت های دور و دراز غیر متناهی برای خود مهیا کرده اند چون شب
میشود نزد خداوند خود بر پای می ایستند و آب دیده ایشان بر رویشان جاری میگردد
و تضرع و زاری و استغاثه پیرو و کار خود میکنند و سعی میکنند که بدنه های خود را از عذاب
الهی آزاد کنند و جور و زشتی بردارند و حکماوند و انا باندینکو کارانند از بابت تیرباران
شدند خوف الهی و عبادت ایشان را چنین ترشید و خیف گردانید چون اهل دنیا با ایشان
نظر میکنند گمان میکنند که ایشان بیمارند و ایشان را بیماری بدنی نیست بلکه بیمار خوف و عشق
و محبتند و بعضی گمان می برند که عقل ایشان بدیوانگی مخلوط شده است و نه چنین است
بلکه بیم آتش جهنم در دل ایشان جا کرده و از حضرت امام جعفر صادق صلوات علیه منقول است
که حضرت عیسی بر قریه گذشت که اهالش و مرغاب و حیواناتش همه مرده بودند فرمود که
اینها مرده اند مگر عذاب الهی اگر متفرق بودند یکدیگر را دفن میکردند و حواریان گفتند که

بود که با تو مدفون شود و زان باشد و تو با او مدفون شوی و مرده باشی و ان عمل است
پس ان قرین تو کریم است و نیکوست تو را کرامی خواهد داشت و اگر کریم است تو را خواهد
گذشت و بداند که ان قرین با تو محشور خواهد شد و از تو نخواهند پرسید مگر از ان قرین
پس قرین خود را عمل صالح کردن تا انس با او داشته باشی و اگر غیر صالح باشد از غیر ان
و محبت خواهی داشت و حضرت صادق علیه السلام بجا بر جعفری گفت که سلام مرا بشعیدان
من برسان و بایشان بگو که میان ما و خدا خویشی نیست و تقرب بخدا نمیتوان جست
مگر بطاعت ای جابر هر که اطاعت خدا کند و محبت ما داشته باشد او شیعه ما است
و کسی که معصیت خدا کند محبت ما با او نفع نمیدهد و حضرت امیرالمومنین صلوات الله
علیه فرمود که هر که خواهد که بدون عشیر و قوم عزیز باشد و بی سلطنت و حکم صاحب
مهرابت باشد و بی مال غنی و بی نیاز باشد و مردم اطاعتش کنند بدون آنکه ملکی بایشان
دهد پس باید که از ذلت معصیت خدا بیرون آید و بجزرت اطاعت و فرمان برداری
خدا داخل شود که آنها همه برای او حاصل است و پسندهای معتبران حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقول است که قدمهای هیچ بنده در روز قیامت از جای خود حرکت نمیکند
تا سوال نکنند از او از چهار چیز از عمرش که درجه جز فانی کرده است و از جوانیش که در
چیز کفایت کرده است و از مالش که از کجا بجز ساییده و درجه چیز صرف کرده است و از محبت
با اهل بیت و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمود که در توبه نوشته است
که ای فرزندان آدم خود را برای عبادت من فارغ ساز تا دل تو را پر کنم از غنا و بی نیازی از
خلق و تو را بسوی طیب تو و انکذارم و بر من است که رفع احتیاج تو بکنم و خوف خود را
در دل تو بجا دهم و اگر خود را برای عبادت من فارغ نسازی دل تو را پر کنم از شغل دنیا
و رفع احتیاج تو بکنم و تو را بسوی خود بگذارم و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله
علیه منقول است که فرمود که بد رستی که دنیا باز کرده است و پشت کرده است و میرود

بعد برینداشت مکر و وقت نماز ناانکه پیشایش شکافته شد و خون از چشمهایش جاری
گردید و بعد از چهل روز ندامت رسید که ای داود چه میخواهی آیا گرسنه ترا سیر کردم
یا تشنه تو را آب، دهم یا عریانی تو را پوشانم ترسانی تو را ایمنی کرد اینم گفت پروردگار
چگونه ترسان نباشم و حال آنکه میدانی که تو خداوند عادی و ظلم ظالمان از تو نمیکند
خدا با و وحی فرمود که ای داود توبه کن پس روزی داود بیرون رفت بجانب صحرا
و زبور میخواند و هرگاه که آن حضرت توبه میخواند هیچ سنگی و درختی و کوهی و مرغی
و درندگی ماند مگر آنکه با او موافقت میکردند در دفعان و گریه تا آنکه بکوهی رسید
و بر آن کوه عادی بود که در آنجا پیغمبر عابدی بود که او را خرقیل میگفتند چون صدای
کوهها و حیوانات را شنید دانست که حضرت داود است داود گفت که ای خرقیل رخصت
میدهی که من بهالایم گفتم نه تو گناهکاری داود گوشت بخرقیل و حیامد که سر زش
مکن داود را بر ترك اولی و ثانی عافیت را طلب کن که هر که را من بخود واکذارم البته
بخطائی مبتلای می شود پس خرقیل دست داود را گرفت و بنزد خود برد داود گفت
ای خرقیل هرگز اراده کنای بخاطر گذراندن گفتم نه گفت هرگز عجب بهر سپایند از این
حالی که داری از عبادت خدا گفت نه گفت هرگز میل بدنیاه و شهوات آن در غا طوت
خطور کرده است گفت بلاء گاه هست که این خیال در دل من در می آید پرسید که انرا چه
علاج میکنی گفت باند روم این شکاف کوه داخل می شوم و از آنجاء در آنجا هست عبرت
میگیرم داود با او داخل شعب شدند دید که تختی از آهن گذاشته است و بر روی آن
تخت استخوانهای پوسیده ریخته است و لوحی از آهن بر دان تخت گذاشته است داود
لوح را خواند نوشته بود که منم از روی بن شلم هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر بنا
کردم و هزار دختر را بکارت بردم و آخر کار من این شد که خاک فرش من شد و سنگ
بالش و تکیه گاه من شد و مار و کرم همسایگان و مصاحبان من شدند پس کسی که مرا

یا روح الله خدا را بخواند که بنهار زندگوداند که اعمال خود ما را خبر دهند که ما ان اعمال را
بدانیم و نيك كنم که مستحق عذاب الهی نشویم پس عیسی دعا کردند رسید که ایشانرا ندان
جواب خواهند داد چون شب شد حضرت عیسی بر بلندی ایستاد و گفت ای اهل قریه
یکی از ایشان جواب گفت که لیتك یا روح الله حضرت فرمود که بگوئید که چه بود اعمال
شما که چنان هلاک شدید گفتند که طاعت و باطل و مکرها را اطاعت میکردیم و دینار
بسیار دوست میداشتیم و از خدا کم می ترسیدیم و املا و آرزوهای دوزان داشتیم و غافل
بودیم و پیوسته مشغول لهو و لعب بودیم فرمود که چگونه بود محبت شما و شما را گفت
مانند محبت طفل مادر خود را هرگاه که رو میکردی خوشحال میشدیم و اگر پشت میکردی
گریستیم و غمخیزان می شدیم فرمود که اطاعت طاعت چون میکردید گفت اطاعت کنانه
کاران میکردیم فرمود که چگونه بود عاقبت کار شما گفت شبی در عافیت و رفاهیت خوابیدیم
و صبح خود را در راه و به دیدیم فرمود که هاویه چیست گفت که سحیحین است فرمود که سحیحین
کدام است گفت کوههاست از انش که بر ما می افروزند تا روز قیامت فرمود که شما چه گفتید
و ایشان شما چه گفتند گفت که ما گفتیم که ما را بر کوهها دیدید بنیانا تراست و بنیابکنیم و بندگی کنیم
با گفتند که دروغ می گوئید فرمود که در میان اینها چرا همین تو با من سخن گفتی و غیر تو
سخن نگفت گفت یا روح الله جامهای آتش در سر ایشان است و در دست ملائکه غلط شد
جامهای ایشان و من در میان ایشان بودم اما از ایشان نبودم چون عذاب الهی نازل شد
من هم با ایشان فرار کردم پس يك صواخچه ام در کنار جهنم بیندازم که در آتش خواهم افتاد
یا نجات خواهند یافت حضرت عیسی رو بچواری کرد و فرمود که ای دوستان خدا نان
خشك را بامك در شب خورون و بر روی من بارها خوابیدن خیر بسیار دارد و موجب
عافیت دنیا و آخرت و منتهی است انحضرت صادق علیه السلام که چون حضرت داود
ترك اولی از او صادر شد چپش را بر زمین سجده ماند که در شب و روز میگریست و سر از

زنان عمل نمایند و طع رحم کنند و از پی خواهشهای نفستی روند و خون مردم را سهل
شمارند و حلم و بردباری را از ضعف و ناتوانی دانند و ظلم کردن را فخر خود شمارند و امیران
ایشان فاجر و بدکار باشند و وزیران امر را ظلم باشند و رؤساء ایشان خائن باشند و
قاریان قرآن فاسقان باشند و کواهی ناحق در میان ایشان فاش باشد و زنا و هبتا
و گناه و طغیان علانیه بجا آورند و مصحفها را از یور کنند و مسجد ها را بطلا زینت دهند و
منابعهای بلند سازند و بدانرا کواهی دارند و صفهای ایشان پر باشد اما راههای ایشان
مختلف باشد و پیمانها را شکنند و زنان با شوهرها شریک شوند در تجارت برای حرص دنیا
و صدای فاسقان بلند تر باشد و سخن ایشانرا شنوند و بزرگ هر فوق پست ترین ایشان
باشد و از فاجران تقیه کنند از ترس صهر ایشان و دروغ گو را تصدیق نمایند و خانایان را
امین گردانند و کینزان خوانند و سازهای برای خود نگاه دارند و گذشته ها را لغت و ^{کنند}
زنان بر زمین سوار شوند و زنان مردان شبیه باشند و مردان در دین زنان در ^{ند}
و کواهان گواهی نشده کواهی دهند و کواهی بقرصن دهند و علوم غیر علم دین را یاد گیرند
و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و پوست بیش را بر دل های مانند کرک کشند و دل های
ایشان از مردار کندیده تر باشد و از صبر تلخ تر باشد و در این هنگام قیامت نزدیک باشد
پس برخواست اصبع بن نباته و گفت یا امیر المومنین دجال کیست فرمود که صاید بن الصید است
و شقی آن کسی است که او را تصدیق نماید و سعادت مند کسی است که تکذیب او کند از شهری خروج
کند که آنرا اصبهان گویند از دهی که مشهور به بودیه باشد چشم راستش کور باشد و چشم
چپش در پیشانی او باشد و مانند ستاره صبح درخشد و میان چشمش مانند پاره خونی
باشد و در میان دو چشمش نوشته باشد کافر بخطی که هر کس تواند خواند بر روی دریاها
رود و در پیش رویش کوهی از دو در باشد و در پس پشتش کوهی باشد که مردم گمان کنند
که خور دینست و در سالی خروج کند قطعه عظیم در میان مردم باشد و برخی سفیدی سوار

به پند فرب دینا خورد
 در بیان حال دجال بدانکه یکی از فتنای آخر الزما
 خروج دجال است که قبل از ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه خروج
 خواهد کرد و چنانچه در احادیث عامه وارد شده است او در زمان حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله منول شد و حضرت بنی داور رفتند و با حضرت سخن گفت و حضرت
 با او تکلیف اسلام کرد و قبول نکرد و گفت توبه پیغمبری از من سزاوارتر نیستی و هرگزها گفت
 و دعاها را نزد حضرت باو فرمود که دو رشو که از اجل خود بجا و نخواهی
 کرد و باز روی خود نخواهی رسید و غیر آنچه از برای تو مقدر شده است نخواهی
 پس حضرت با عیاشش فرمود که هیچ پیغمبری مبعوث نشد است مگر اینکه قوم خود را از
 فتنه دجال حذر فرموده است و خدا او را تا آخر فرمود و در این امت ظاهر گردانند
 پس اگر دعوی خدائی کند و در نظر شما امر او مشتبّه شود یقین بدانید که خداوند شما
 اعد و یک چشم نیست و پیرون خواهد ماند و برخی سوار خواهد شد که مابین در
 کوش الاغ او یکیل باشد یعنی یک ثلث فرسخ و با او پھشتی و دوزخی و کوهی از نان و
 غیری از آب خواهد بود و اکثر اتباع او یهودان و زنان و پادیه نشینان خواهند بود
 و اگر در عالم خواهد گشت و داخل افان زمین خواهد شد بغیر از مکه و سنکستان مدینه
 که داخل آنها نمیتواند شد و ابن بابویه علیه الرحمہ از قتال بن سیر روایت کرده است
 که در آن وقت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خطبه فرمود سه مرتبه که ای
 گروه سرور آنچه خواهد از من سوال نمایند پس از آنکه مرا نیاید پس صمصمه بن صوحا
 بن خواست و گفت یا امیر المؤمنین چه وقت دجال خروج میکند حضرت فرمود که خروج او
 اورا علامتی و عقیقی چیزی نیست که از پی یکدیگر ظاهر میگردد علامتش آنست که مردم نماز
 ضایع کنند و با شهادت حیات کنند و دروغ با حلال دانند و ربوا خورند و رشو گیرند
 و بناهای عالی سازند و زمین را بدینا فرو روند و کارها را بسیفیان فرمایند و مشوره

الارض حضرت امیرالمومنین است و بعد از انقضای مدت حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه
ظاهر خواهد شد و متصل بقیامت خواهد بود ^{در بیان مجلی از معاد و ذکر}
بعضی از احوال آن که این حدیث اشاره بدان دارد بدانکه معاد عبارتست از زنده گردانیدن
حق تعالی خلایق را در روز قیامت از برای مکافات و این معاد ضروری دین جمیع پیغمبران^{است}
و از راه آیات صریحه قرآنی و اخبار متکثره بنوی و اجماع امت بخوی بطهور رسیده که قابل شک^{نیست}
و شبهه در آن راه ندارد و انکار کردن آن با تاویل کردن که روح لذتها میدارد اما این بدن بر
نیکو رد موجب کفر و زندقه است و بر هر مکلف واجب است که اعتقاد کند و یقین بدارد
که آخرت نزل در بنای آسمان و زمین راه خواهد یافت و اسماء ایام الهی در نور دیده خواهد^{شد}
و کوهها از یکدیگر خواهد پاشید و حق تعالی بدنهائی همه را از اجزای خود شان چنانچه^{بود}
خواهد ساخت و اجزای پوسیده متفرق شده از هم پاشید راجع خواهد کرد بقدره کاسه خود
و حیات خواهد بخشید و ارواح خلایق را با آن بدنهای پیش خواهد داد و محشور خواهد
گردانید زیرا که این امور ممکن است و آیات متکثره و احادیث متواتره از قویش خبر داده
بخوی که اصله قابل تاویل نیست و ایضا باید دانست که خصوصیات قیامت از صراط و سنجیدن^{ند}
نامهای اعمال و امثال اینها متحقق خواهد گشت و بعد از آن حق تعالی بمقتضای وعده و وعید
خود بهشتی را بهشت جاودان ارزائی خواهد داشت با جود و قصور و بساطت و غلظت و غیر
اینها از آنچه ادنی بان لذت می برد و دورخی را عذاب الیم و زخ که مشفل است بر آتش و مار و
و عقرب و زقوم و حمیم و امثال اینها از موزیات و مولات گرفتار خواهد کرد و جمیع اینها از
آیات و احادیث محقق و ثابت گردیده و قابل تاویل نیست و دیگر باید دانست که بمقتضای آیات^و
و احادیث خصوصیات بعد از موت از عذاب قبر و سوال منکر و نیکر و امثال اینها حق است
و نفوس در زمان بعد از موت و پیش از ظهور قیامت که آنرا بر زخ گویند موجودند و
در ساعت اول همین بدن تعلق میگیرند و منکر و نیکر از ایشان در همین بدن سوال میکند

باشد که هر کاش بکشد و زمین از زیر پایش بچیده شود و بجزای که بگذرد آن آب فرو رود
و با او از بند فریاد کند که همه کس شنوند که دوستان من نزد من آیند منم آن خداوندی
که شمار اهل کوره ام و اعضا شمارا درست کرده ام و تقدیر امور شما کوره ام و شمارا با آنها راه
مورد هم منم پروردگار بزرگوار شما و دروغ میگوید آن دشمن خدا و یک چشم است و طعنا
نی خورد و جسم است و راه می رود و خداوند شما از این صفات منزّه است و اکثر متابعا
او در آن زمان فرزندان زنا و صاحبان کلاههای سبز خواهند بود خدا او را در شام
خواهد کشت بر گردن گاهی که از عقبه ایق میگویند بعد از سه ساعته از روز جمعه بر دست
انکسی که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد بعد از آن بلیته عظیم خواهد بود کفشد چه چیز
خواهد بود یا اسم المومنین فرمود که پروان خواهد آمد دابة الارض از پیش کوه صفا
و با خود خواهد داشت انکشتی سلیمان و عصای موسی را انکشتی را بر پیشانی مؤمن
میگذارد نقش میگیرد که هذا مؤمن حقا و عصا را بر پیشانی کافر میگذارد نقش میگیرد که
هذا کافر حقا حتی آنکه مؤمن میگوید که وای بر تو ای کافر و کافر میگوید که خوشا حال تو
ای مؤمن کاش من امروز مثل تو بودم و سعادت عظیم فایز می شدم پس در آن هنگام
دابة سر خود را بلند میکند که همه کس و را می چسند بامر الهی و این بعد از آن است که افتاب از
غرب طلوع نماید و در این هنگام توبه نفع نمی دهد و هیچ عمل قبول نمی شود و کسی که پیشتر ایمان
نیامورده باشد ایمان او فایده نمیکند پس آن حضرت فرمود که از حال بعد از این پرسید
که حضرت یحیی فرمود که بغیر اهل بیت خود دیگری نیوم نزال میگوید که من از صعصعه
پرسیدم که آنکه در عتبات و عسبی نماز خواهد کرد کیست گفت نیم از فرزندان حضرت امام
حسین است و امام در زوره است و او افتاب است که از مغربش طالع می گردد و از میان دکن
هجر و مقام ابراهیم ظاهر خواهد شد و زمین را از کافران پال خواهد کرد و ترازوی عدالت را
برپا خواهد کرد که هیچکس بد دیگری ظلم نکند و بدانکه از احادیث معتبره ظاهر می شود که دابة

که در آن هر حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر صحبت میدارند و سبند معتبر از ابی و لا منقول است
که بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح
مؤمنان در حوصله مرغان سبز است که در دور عرش می باشند فرمود که نه مومن را
بخیر تر و گرامی تر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کند و لیکن روح
در بدن نیست مثل همین بدن که داشتند و از ابو بصیر منقول است که حضرت صادق
علیه السلام فرمود که ارواح بصفت بدنهای خود در درخت هشتاد و یک سالگی
گویند و آشنائی میکنند پس روحی که تازه بر ایشان وارد شد میگویند که ساعتی او را
مهلّت دهید که از هفت لهای عظیم رها شده است پس از احوال یاران و آشنایان از او سؤال
میکند هر کس میگوید که زنده گذاشتم امید واری شوند که شاید چون میرد بنزد ما آید
و هر کس میگوید که مرد میدانم که حالش بد بود که بنزد ایشان نیاید میگویند که هوی
هوی یعنی بریز رفت و بجهنم واصل شد و سبند معتبر از ابو بصیر منقول است که از حضرت
صادق علیه السلام سؤال کردم از ارواح مومنان فرمود که در هجره های هشتاد و از
طعام و شراب هشت می خورند و میگویند خداوند قیامت را برای ما برپا کند و آنچه
وعد فرموده با کرامت فرما و مومنانی که بعد از ما مانده اند با ملحق ساز و سبند معتبر
از ضریح کفاسی منقول است که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه پرسیدم که مردم
میگویند که فرات ما از بهشت بیرون می آید این چگونه است فرمود که خدا از بهشتی هست
که در مغرب خلق کرده است و آب فرات از آنجا بیرون می آید و هر شام ارواح مومنان
از قبرهای خود با آنجا می روند و از میوه های آن می خورند و تنعم میکنند و با یکدیگر
ملاقات میکنند و یکدیگر می شناسند و چون صبح می شود در میان زمین و آسمان پرواز
میکند و می آیند و میروند و از قبر خود خبر میگیرند و خدا را آتش هست در مشرق که ارواح
کفار را در آنجا معذب میگرداند و از زقوم آن می خورند و از حیم آن می آشامند و در

وضفطه و فشاری که اکثر معوی را می باشد و در هین بدن است و بعد از آن اوج و غنا
در بدنهای مثالی در میان هواطیران میکنند و در نخست دنیای باشند و از نغمه های
آن شمع می باشند و گاهی در وادی ایستاده که بحری بحف شرف است حاضر می شوند و
بر پیر خود و زیارت کنیزان خود اطلاع دارند و روح کافران و بدبخت های مثالی معتد
می باشند و در معوی بر همت یا غیر آن ایشانرا عذاب میکنند تا هنگامی که محسوس شوند
و شمع های بالحدود این باب که نمی باید کرد بعد از خبر دادن بحیر صادق که حق
کفر و ضلالت است و راه تاویل را در هر باب می باید بست که پروزی اینکس را با الحادی
رساند چنانچه مضمون است از جمله عرفی پسند معتبر که شبی در خدمت حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه بهجری بحف رفتم که انرا وادی ایستاد میگویند حضرت در اینجا ایستادند
چنانکه گویا با جماعتی سخن میگویند من هم ایستادم انقدر که ماند شدم پس نشستم انقدر که
دلیک شدم پس برخاستم و ایستادم انقدر که دلنک شدم پس برخاستم و وادی خود را
جمع کردم و گفتم یا امیرالمؤمنین می ترسم که از بسیاری ایستادن از اربکشی اندک استراحتی نبرم
فرمود که یا مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان انس می گیرم گفتم یا امیرالمؤمنین ایشان بعد از
سران چنین هستند که با ایشان گفتگو توان کرد حضرت فرمود که بله و اگر برای تو ظاهر شود
شیرینی دیدن آن را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنه های ایشان
ایضا حلقه است یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد و دوباره
از بهجری این سخن را میگویند که بلحق شو بودی سلم و این وادی نفعه
انجته مدون و ماقول است که بحیو خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که من
من در بعد از است و بیشتر که در اینجا میروم حضرت فرمود که چه بآل دای هر جا که خوا
بمیرد بدستی که هیچ مؤمنی در مشرق و مغرب زمین نیماند مگر اینکه خدا روح او را بوابی
السلام رساند راوی گفت عادی السلام کجاست فرمود که پشت کوفه کویای پلیم ایشانرا

و شريك و وزيرند مردم بدست قدرت خود جميع خلق را خلق كردم و بشيئت و اراده خود
همه را ميراندم و بقدرت خود همه زنده ميكردم پس خداوند عالميان بقدرت خود
چنان ميكند كه صدائی از صور پيرونى آيد كه اهل اسماءها زنده مى شوند و ميكائيل
ميدمد و همه اهل زمين زنده مى شوند و حامله ن عرش عرش را برميدارند و ملكه
نهبشت و دوزخ را حاضر ميكردانند و خلق را از براى حساب محشور مى شوند اينرا فرمود
حضرت و مشغول گريه شد و در حديث ديگر از رسول خدا صلى الله عليه و آله
منقول است كه چون روز قيامت شود خداوند عالميان بملك موت فرمايد كه اى
ملك موت عزت و جلال خودم سو كند كه من را بتو پيشانم چنانچه همه بنده كان
من چشايندى و از حضرت صاء ق صلوات الله عليه منقول است كه چون خدا
عالميان خواهد كه مبعوث گرداند خلق را فرمايد كه آسمان چهل روز بر زمين ببار
پس بندها را بپيوند و كوشت بپوياند و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه
منقول است بسند معتبر كه فرمود در تفسير اين آيه كه هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ
كه چون روز قيامت ميشود و مردم را براى حساب محشور ميكردانند ميكند پس
اهوال قيامت تا بعرصه حساب ميرسند و در اين مقام از كثرت و ازدحام و شدت
مشقت عظيم ميكشند پس اول ندائی ميكشند بندائی كه جميع خلق را بشنوند و مى طلبند محمد
بن عبدالله پيغمبر فرشى عربى را و چون مى آيد او را بجانب راست عرش ميدارند
پس حضرت امير المؤمنين و ائمه معصومين صلوات الله عليهم را ميطلبند و در دست
چپ حضرت رسول صلى الله عليه و آله ميدارند پس امت آن حضرت را ميطلبند و در
دست هيمايشان ميدارند بعد از آن هر پيغمبرى را با ايشان ميطلبند و در جانب چپ
عرش باز ميدارند پس اول مرتبه قلم را بصورت شخصى مى آورند و در برابر عرش بتمام
حساب ميدارند پس در ميفرمايد حق تعالى كه اى قلم آنچه ما كفيتم و نور الهام كردم و بسبب

و چون میباید ایشانرا بپادشاهی برهوت که در زمین است می برند و در این احوال
پیش از آن آتش با ایشان میرسد و باز شب ایشانرا با آتش می برند و در آن هستند
تا روز قیامت و علی بن ابراهیم سبند معتبر از ثوری بن ابی فاخته روایت کرده است
که از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه سؤال کردند از کیفیت نفع صور فرمود
که آنرا نفعه اولی پس خدای امر میفرماید اسرافیل را که بر زمین می آید و صور را با خود دارد
و صور او دو شعبه و دو طرف دارد و در هر طرف از طرف دیگر مثل ما بین
آسمان و زمین است پس چون ملائکه می بینند که اسرافیل بر زمین آید با صور میگویند
که فرمان الهی رسیده است که اهل آسمان و زمین هکلی میبرند پس فرود آید و اسرافیل
خطبه بیت المقدس و رو کعبه می کند چون اهل زمین او را می بینند میگویند که خدا
رخست فرموده است بجهان اهل زمین پس یکمرتبه میدمد صدا از طرفی که بجانب
اهل زمین است بیرون می آید هیچ صاحب روحی در زمین نیست مگر اینکه میبرد و صدا
از طرفی که بجانب آسمان است بیرون می رود پس هر صاحب جانی که در آسمانها است
میبرند پس خداوند عالم با اسرافیل میفرماید که بپرواز و نیز میبرد و در این حال انقدر میمانند
انقدر که خدا خواهد پس امر میفرماید اسماعیل را که مضطرب شوند و از یکدیگر بپاشند
و امر میفرماید که هر که روان شوند و ریزه شوند و برهوار وند مانند غبار و زمین را
برای کسی که بر زمین یکی که بر روی آن کناه نشده باشد و کثافه باشد و کوهی و عمارتی و حائلی
و کما فی برزخات باشد چنانچه در روز اقل بچین کرده بود و عرش را بر روی آب قرار
میدهند چنانچه قول کرده بودند و بی حایلی بقدرت او نگاه میدارد و در این هنگامند
میفرماید خداوند عز و جل در این احوال آسمان و زمین که از کسیت امروز ملک و پادشاهی پس
هیچکس نباشد که جواب بگوید پس خود میفرماید که پادشاهی از خداوند بکانه قهار است
منم که هر خلیف را قهار است و بعد از من ویراندم منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست

پس امت ان حضرت را طلبند و سوال کنند که ایا محمد رسالتهای مرا بشمارد ساینده و کتاب و
 حکمت و علم مرا بر شما خواند پس همه گواهی دهند انگاه اندحضرت رسول رسد که چون از دنیا
 ایشان رفتی خلیفه در میان ایشان گذاشتی که حکمت و علم و کتاب مرا برای ایشان بیان کند
 و هر چه در آن اختلاف کنند برای ایشان ظاهر سازد و حجت من باشد بعد از تو حضرت
 فرماید که بله علی بن ابی طالب را در میان ایشان گذاشتم که برادر من بود و وزیر من بود و
 وصی و بهترین امت من بود و در حیوة خود او را برای ایشان نصب کردم و مردم را بطاعت
 او خواندم و خلیفه خود کردم او را در میان امت خود که پیروی او نمایند پس علی بن ابی
 طالب را طلبید و ندا فرماید که ایا محمد تو را وصی خود کرد ایند و خلیفه خود کرد در حیوة
 خود تو را نصب کرد و تو بعد از او در میان امت با مرا مامت قائم شدی علی گوید که خدا
 محمد مرا وصی و خلیفه خود کرد ایند و در حیوة خود مرا نصب کرد پس چون ان حضرت را
 بجوار رحمت خود بردی امت او انکار امامت من کردند و با من مکر کردند و مرا ضعیف گردا
 و نزدیک شد که مرا بکشند و جمعی را که سزاوار تقدیم بنوی دند بر من مقدم داشتند و سخن مرا
 نشنیدند و اطاعت من نکردند پس من شمشیر کشیدم و در راه توحید کوشیدم تا کشته شدم
 پس ندا فرماید که یا علی خلیفه برای خود نصب کردی در میان امت محمد که بنندگان را بدین
 من بخواند و براه من هدایت نماید و گوید که بله خداوند امام حسن را که فرزند من بود
 و فرزند دختر پیغمبرت بود نصب کردم و همچنین مرا مامی را طلبند و اهل عالمش را و جمیع
 تلجته همه بر امتشان تمام بعد از ان حق تعالی فرماید که امر و رفع میکند راست گویان را
 راستی ایشان و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چو در حق سبحانه و تعالی
 خلایق را برای حساب جمع کند نوح را طلبند و پرسند که ایا بتبلیغ رسالات ما کردی گوید که بله
 گویند که برای تو که گواهی میدهد گوید که محمد بر عبد الله گواه من است پس نوح ایستاد
 حضرت رسول صلی الله علیه و اله و ان حضرت بر بلندی با حضرت امیر المؤمنین ایستاده با

تو وحی کردیم در لوح نوشتی فلم گوید که بله خداوند تو میدانی که آنچه فرمودی
در لوح نوشتیم پس فرماید که که برای تو گواهی میدهد گوید که پروردگار انو
میدانی و گواهی و بر راز مخفی تو دیگری مطلع بنود فرماید که حجت خود را تمام
کردی پس لوح را طلبند و بیاید بصورت ادیان بنزد عرش و انا و پرسد حق تعالی
که ای فلم در تو ثبت کرد آنچه ما با و الهام کردیم و وحی نمودیم گوید که بله پروردگار
و آنچه او در من نقش کرد من با سرافیل رسانیدم پس سرافیل اید بصورت ادیان
و با ایشان بایستد و انا و سوال نماید که لوح بنور رسانیده بود از وحی من گوید بله
خداوند او من بجهیریل رسانیدم همه را پس جهیریل را طلبند و بیاید و در پہلوی
اسرافیل بایستد و خداوند عالمیان انا و پرسد که اسرافیل تمام و چهار ابتر رسانید
گوید که بله اف پروردگار من و آنچه بمن رسید جمیع پیغمبران رسانیدم و آنچه از
فرمان تو بمن رسید با ایشان تبلیغ کردم و ادای رسالات تو بپیغمبری کردم و تمام
کتابها و وحیهای تو را بیک یک ایشان خواندم و آخر کسی که بر او وحی رسالت
و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا خواندم محمد بن عبدالله بود و حبیب تو پس او کسی که
از فرزندان آدم را بسؤال طلبند محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله باشد و خدا و را
در این روز در مرتبه قرب و کرامت از همه کس بالاتر برد و انا و سوال نماید که یا محمد
جهیریل بنور رسانید آنچه من وحی بسوی تو کرده و بر تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت
و علم خود و حضرت فرماید که بله خداوند جمیع بمن رسانید فرماید که همه را بامت خود
رسانید و حضرت فرماید که همه را با ایشان رسانیدم و در راه دین تو جهاد کردم و حجت
کشیدم پس خطاب شد که کی از برای تو گواهی میدهد حضرت فرماید که پروردگار
تو گواهی که من تبلیغ رسالات ترا کردم و ما را مکه تو گواهند و نیکوکاران امتم گواهند و
گواهی تو مرا کافیت پس ما را مکه را طلبند و گواهی بر تبلیغ رسالت ان حضرت دهند

بمقام نظام عبادت دارندش چنانچه میفرماید که **اِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ** پروردگار تو در
کینگاه صراط است و ایشان را در اینجا باز میدارد و سؤال میکند و مردمان بر صراطی ^{روند}
بعضی چسبیده اند و بعضی قدم ایشان میگذرد و بعضی یکقدم میگذرد و یکی بند میشود
و ملائکه در روز ایشان فریاد میکنند که ای خداوند حلیم بر دبار پیامرزان ایشان و از
کناه ایشان درگذر و بفضل خود با ایشان سرکن و ایشان را سلا مت بکنند و مردم
ریزند از صراط بجهنم مانند پروانه پس چون کسی بر حجت الهی نجات یابد و بگذرد از صراط
گوید که الحمد لله که خدا مرا نجات داد بعد از آنکه مأیوس شده بودم بفضل و احسان
خود بدستی که پروردگار ما امر زنده و مرده دهنده است و حضرت صادق ع
فرمود که گذشتن مردم بر صراط مختلف است و صراط از موی بار یک تن و از شمشیر تند
تر است پس بعضی هستند که مانند بنت میگذرند و بعضی مانند اسب تندرو و بعضی
مانند پیاده که راه رود و بعضی بدست مانند طفلی که خود را بر زمین کشند و بعضی
او بخته باشند که پاره از ایشان آتش گیرد و پاره را بگیرد و از حضرت امیرالمومنین صلوات
الله علیه منقول است که چون بند را بمقام حساب باز دارند خداوند عالم فرماید
که بسنجید نغمهای من با عمل او پس نعمت با عمل را فرماید که نغمه را با او بخشیدم
بِنِكَ و بدش را با هم بسنجید پس اگر مساوی باشند فرماید که به بهشتش برند و اگر
خیرش زیاده باشد خدا فضلها و احسانها نسبت با او بفرماید و اگر بدش زیاده باشد
اگر از اهل ایمان باشد و شرک نیاورده باشد او محل رحمت و مغفرت الهیست اگر خواهد
تفضل می فرماید و می بخشد و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
که پرسیدند از تفسیر این آیه که ترجمه اش این است که این گروه را خدا بدل میکند سنیان
ایشان را بحسنات و خدا امر زنده و مهربان است فرمود که روز قیامت مؤمن کناهکار
بمقام حساب پیل و پیاورند پس خداوند عالمیان خود مشکل حساب او شود که دیگری

وگوید که مرا بخداوند عالمیان از من کواه بر تبلیغ رسالت طلبید حضرت فرماید که ای ^{حضرت}
وای جزه بر وی از برای نوح کواهی بد هید که او تبلیغ رسالت کرد پس در آن روز حضرت
و جزه کواه بفرمان خواهند بود راوی عرض کرد که فدای تو کردم علی در کجاست که
ایشان کواهی میدهند فرمود که رتبه او از این عظیم تر است که تکلیف این شهادت با او
بکنند و آن حضرت امام حنفی صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمود که حسنا
نفس خود را بکنید پیش از آنکه شمار حساب کنند بد رستی که در قیامت پنجاه موقف است
و در هر موقفی هزار سال جمعی را میدارند چنانچه حق تعالی بفرماید که در روزی که
مقدار او پنجاه هزار سال است و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که چون
این آیه نازل شد که وَجِئْتُ يَوْمَئِذٍ بِحَقِّمَرٍ از رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر را
پرسیدند فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که چون خداوند عالمیان اولین و آخرین مرا
در محشر جمع نماید بفرماید که چهل هزار را بچشم در آورند و آنرا کنند چهل هزار و هر هزاری را
صد هزار ملك داشته باشد از ملك كه غلاظ شداد و جهنم فریاد کنند از خشم بر گناهکاران
و علیه کند پس چون بان صبح در آید ذیبری کند که اگر نه خدا حفظ نماید یکی از شدت
از اعداء هلاک شوند پس گردنی بکشد که جمیع محشر را فرا گیرد و در آن حال هیچ بنده از بنده
خدا نه ملك مقرب و نه پیغمبر مرسل نباشد مگر اینکه فریاد بر آورد که نفسی نفسی خداوند
فریاد من پس و جان مرا از عذاب آزاد کن و تو یا محمد فریاد بر آوری که امّی امّی یعنی امت
مرا نجات ده و امت مرا از عذاب آزاد کن پس صراط را بر روی جهنم گذارند از دم شمیر
نازک و باریک و در آن سه قطره باشد یکی صلاه و دوم و امانت و دوم نماز و سیم عدالت
خدا در مقام سید کائنات پس مردم را تکلیف کنند که از صراط بگذرند پاره را هم و امانت نگا دارد
که اگر قطع رحم کرده باشند یا امانتهای الهی و پیمانهای او را شکسته باشند در اینجا باشند و آنچه
از اینجا نجات یابند نماز امانت نگاه دارد و هر که در نماز تقصیر نکند یا در نماز باشد و از اینجا بگذرد

لَهُ كَأَنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ رَوْنَةٌ يَوْمَئِذٍ كَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ هُمْ كَوْنٌ
 خنایچه سو کند دروغ برای شامی خوردند و حضرت فرمود که جماعتی اند که حضرت امیرالمؤمنین را
 غضب کردند پس در این هنگام خدام هر بزبان ایشان نهد و اعضا و جوارح ایشان را
 کوبند پس کوش کواهی دهد با آنچه از حذرها حرام شنیده است و خشم کواهی دهد با آنچه
 مجرام دیده است و دستها کواهی دهند با آنچه گرفته اند و پاها کواهی دهند با آنچه مجرام سعی
 کرده اند و فرج کواهی دهد با آنچه مجرام مرتکب شده است پس خدا زبان ایشان را گویا کند و
 باعضای خود گویند که چرا بر ما کواهی دادید آنها گویند که گویا کرد ما را خداوندی که همه
 چیز را گویا کرده است و شمار او را اول مرتبه خلق کرده است و باز گشت شما سوی او ست
 و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون قیامت برپا شود خداوند عالم جمع
 خلایق اولین و آخرین را در یک زمین جمع کند عربان و پاره پاره و بر راه محشر ایشان را افتد
 بدارند که عرق از ایشان ریزد و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتی همین بمانند پس
 منادی از جانب رب العزة از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر اقی پس بار دیگر ندا کند
 که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبدالله انگاه آن حضرت برخیزد و در پیش جمع مردم ^{شود} رود
 تا پند بچوین کوش که طولش از میان آید که موضعیست در حوائی شام و صفا پس باشد
 و بر سر آن حوض بایستد پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بپاید و در پهلوی
 آن حضرت بایستد و مردم را بعضی آب دهند و بعضی را ملائکه را بایند و دور کنند
 پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بپند که جمعی از دوستان با اهل بیت را نیز دور
 میکنند بخطاهای ایشان حضرت بگریه در آید و گوید خداوند ایشان شیعه علی اند
 پس حق تعالی ملکی را بفرستد و گوید که یا محمد چرا گریه می کنی فرماید که چگونه گریه نکنم که
 می بینم جمعی از شیعیان برادر من علی بن ابی طالب را از حوض کوشه می کشند و بسوی جهنم می برند
 پس نارسد که یا محمد من ایشان را از برای تو بخشیدم و از کناهان ایشان درگذشتم و ایشان

بردهای و بطلان نشود پس چون بگناهان خود اقرار کند حق تعالی بکتابت آن اعمالش
فرماید که بگویند بدیهی است که بنویسید و بر مردم ظاهر گردانید پس چون مردم
نامه عمل او را به پند گویند که این بنده هیچ گناه نداشته پس خدام فرماید که او را
بهشت برند و همین است تاویل این آیه فرمود که این مخصوص گناهکاران شیعیان
است و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که چون روز قیامت شود
و بنده مؤمن را بنزد حساب بدارند که هر دو اهل بهشت باشند و یکی در دنیا فقیر
باشد و دیگری توانگر پس فقیر گوید که خداوند مرا برای چه باز میداری بقوت تو
قسم که میدانی که مرا ولایت و حکومتی نداده بودی که عدل یا جور کرده باشم و مالی
نداده بودی که حق در آن مال واجب شده باشد و عطا یا منع کرده باشم و روزی
همیشه بقدر کفایت میدادی حق تعالی فرماید که راست میگوید بنده من بگذارید
که بهشت رود و آن توانگر را بقدر میدارند که از او انقدر عرق بریزد که اگر چهل
شتر بخورد سیراب شوند پس او را بهشت برند پس فقیر باو گوید که چرا انقدر مانده
گوید که در آن حساب و بسیاری مرا انقدر ملالت فرمود در هر ساعت یک چیزی
بیشتر میآمد که مستحق عذاب بودم و خدای بخشد دیگر از چیز دیگری پرسیدند و
پنجشنبه تا قدر از رحمت خود فرار گرفت و بتوبه کاران ملحق گردانید و امر زید پس پرسید
که تو ایستی گوید که منم آن فقیری که با تو همراه در مقام حساب ایستادم گوید که نفیسم بهشت
تو را فقیر کن است که من تو را شناختم و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که چون خداوند عالیه را خلق را جمع کند در روز قیامت نامه عمل هر کس را بدست
او دهند پس جمعی را بشمار نکار کنند که ما این اعمال را نکرده ایم پس ملائکه که کاتبان عملند
کواهی دهند ایشان گویند چرا و ندانیم ما ملائکه تواند و برای تو کواهی میدهند و قسم
خورند که ما این کارها را نکرده ایم چنانچه خدا میفرماید که یَوْمَ يَجْعَلُ اللَّهُ جَمِيعًا فُجُورًا

که بامن پیاید و پیاورد ایشان را بد رنجست و رو بد رکاه رحمت سجده در آید پس ندرسد
 که سر بردار و شفاعت کن که شفاعت تو مقبول است و این است نقیر بن ابی که فرموده است
 که عَسَى أَنْ يَمُنَّ لَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَجْزُوعًا و پسند معتبر منقول است که شخصی خدمت حضرت
 باقر صلوات الله علیه آمد و گفت که شما حرف شفاعت بسیار میگویند و مردم را مغرور
 میکنید فرمود که کان تو این است که شکم و فرج خود را از حوام نگاه داشته و شفاعت محمد
 احتیاج نداری و الله که اگر فرغهای روز قیامت را به یمنی محتاج شفاعت خواهی شد و شفاعت
 از برای جماعتیست که مستحق آتش شده باشند و هیچکس از اولین و آخرین نیست مگر اینکه شفاعت
 آن حضرت محتاج است در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 برای امت خود شفاعت خواهد کرد و ما برای شیعیان خود شفاعت خواهیم کرد و شیعیان
 ما برای اهالی و دوستان خود شفاعت خواهند کرد و گاه باشد که شفاعت کند مثل عدد
 ربوبه و مضر را که دو قبيله عظیمند و مؤمن شفاعت میکنند حتی از برای خدمتکارش
 میگوید خداوند حق خدمت بر من دارد و مرا از سر ما و کوما نگاه میداشت و از حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله منقول است که سه طایفه در روز قیامت خواهند کرد و اول
 پیغمبران دیگر علما دیگر شهیدان و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت امیر
 المؤمنین صلوات الله علیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید از نقیر بن ابی
 که یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا که ترجمه اش این است که روزی محشور گردانیم پرهیز
 کاران را بسوی خداوند بسیار بچشند ایشان حال کوئی که وارد شوند کان باشند بر خداوند خود
 یا سواران باشند حضرت فرمود که یا علی این گروه نیستند مگر سواره ایشان جماعتی اند که پرهیزکاری
 از معاصی الهی کرده اند پس خدا ایشان را دوست داشته و مخصوص خود گردانیده و اعمال ایشان را
 پسندیده و ایشان را متقیان نام کرده یا علی بحق آن خدائی که حبه را شکافته و گیاه از آن بیرون
 آورده و خلایق خلق کرده که ایشان از قبرها بیرون خواهند آمد و روهای ایشان مانند برف

بنو و باجمعی از فرزندان تو که ایشان ولایت آنها را داشتند ملحق ساختم و ایشان را در راه
شهادت اخلاک گردانیدم و در حضرت حوض کوثر دادم و شفاعت تو را در حق ایشان قبول
کردم پس حضرت امام محمد باقر فرمود که در آنوقت چه بسیار مردی که گریان شوند
پس جمیع دوستان و شیعیان ما را بمانجشند و از ابوالیوب انصاری منقولست که از
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله پرسیدند از حوض کوثر فرمود که آن حوض
که خدا بمن اکرام فرموده و مرا بان زیادتی بخشیده است بر جمیع پیغمبران گذشته و آن
حوض از ما این ایله و صنعاست و در کنار آن ظرفها بعد دستارهای آسمان میباشد
و دو نفر عظیم از پای عرش در او میریزد و آبش از شیر سفیدتر و از عسل شیرین ترست
و زینش از مشک خوشبوست و گیاهش زعفران است و خدا بامان شرط کرده است
که وارد آن حوض نشود مگر آنکه دلهای ایشان از شرک و نفاق باشد و نیتهای ایشان
صمیم باشد و انقیاد و متابعت وصی من علی بن ابی طالب کرده باشند و در خواهد
کرد غیر شیعیانش را از حوض همچنانچه شتر صاحب جوب را از میان شتران بدر میکنند
و هر که از آن بخورد دیگر هرگز تشنه نمی شود و در اخبار متواتره از رسول خدا صلی الله
علیه و اله منقولست که فرمود که هر که ایمان بحوض کوثر نداشته باشد خدا او را بان
حوض نرساند و هر که ایمان شفاعت من نداشته باشد خدا او را شفاعت من فایز نکرد
و شریک شفاعت من برای اصحاب گناهان کبیره است از امت من و ما اینکو کاران پس
بر ایشان استیجاب نیست و پسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که مردم را در شدت تیامت چنان کار تنگ شود که عرق بد هان ایشان برسد پس
گویند که بپایند بنزد حضرت آدم رویه شاید ما را شفاعت کند چو بپایند گوید که من هم گناه
کلام بروید بنزد نوح و همچنین نزد ابراهیم که ایند ایشان را بنزد دیگری فرستد تا بنزد حضرت
عیسی آیند گوید که بخدمت پسران آسمان روید چون بخدمت آن حضرت آیند فرماید

چه جماعتند ~~فرد~~ که شیعیان خاص تواند و تو امام و پیشوای ایشان و از حضرت
 امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 که در روز قیامت مژادی از جانب رب العزت ندا کند که جمیع اهل محشر بشنوند که گنجینه
 اهل صبر گروهی از مردم برخیزند ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند چگونه بود صبر شما
 جواب گویند که نفس خود را بر مشقت طاعت و ترک معصیت مبرفهوریم پس مژادی
 ندا کند که راست میگویند بگذارید که بحساب بهشت روند پس مژادی دیگر ندا کند
 که گنجینه اهل فضل پس گروهی برخیزند ملائکه ایشانرا استقبال کنند و پرسند که چه
 فضیلت است که شما باین کرامت رسانید گویند که بر سفاقت و بخیردی میکردند و با حلم
 کردیم و بدی نسبت بمانگورند و برای خدا عفو میکردیم ندارید که راست میگویند
 بگذارید که بحساب بهشت روند دیگر مژادی ندا کند که گنجینه همسایگان خدا گروهی
 برخیزند و ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند چه بود عمل شما که امر و زهد شما را
 بجواد خود نسبت داد گویند که ما برای خدا برادران و مؤمنان دوستی میکردیم و خالصاً
 لوجه الله بایشان عطاها میکردیم و مدد و اعانت ایشان میکردیم ندارید که راست
 میگویند که بجوار رحمت و قرب من در آیند بحساب پس حضرت فرمود که ایشان
 ما و اصحاب و مقربان خدایند مردم میترسند از احوال قیامت و ایشان نمی
 ترسند بحساب میکنند و ایشانرا حسابی نمیکنند و حضرت صلوات الله علیه و آله
 فرمودند ما نبیان در روز قیامت چنان رحمت خود را بچنین گذار که شیطان هم
 رحمت و باسایند مگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است
 که فرموده یاعلی توئی اول کسی که داخل بهشت می شود و در دست تو خواهد بود علم
 و لواحد و آن هفتاد شقه است که هر شقه از آفتاب و ماه بزرگ تر است و در حدیث
 دیگر وارد شده است که آن حضرت فرمود که یاعلی اول مرتبه تو را میطلبند در روز قیامت

سفید و نورانی خواهد بود و جامهای سفید پوشیده باشند از شیر سفید و نعلهای طلا
در پاداش باشند و بندها از مروارید درخشان باشد و ملائکه با استقبال ایشان
آورند تا قهای هشتی را که چهار آنها از طلا باشد و مروارید و یاقوت و صمغ کرده باشد
و نعلهای آن شتران از استبرق و سندس بهشت باشد و مهارشان از زبرجد باشد و
این شتران ایشان را بر گرفته در صحرائی محشر پر واز کنند و با هر یکه از ایشان هزار ملک همراه
باشد از پیش رو و جانب راست و چپ و ایشان را در نهایت حرمت و اکرام پیاورند تا
در گاه بزرگ بهشت و بران درگاه درختی باشد که هر یکی از آن صد هزار کس را سایه کند
و از جانب راست درخت چشمه باشد مطهر و پاکیزه از آن چشمه شرابی با ایشان دهد که خدا
دهای ایشان از جسد و کینه پالاک گرداند و از بدنهای ایشان موهای نازک و خوش بو و درختها
خدا میفرماید که **وَسَقَاهُمْ رَبُّهُم شَرَابًا طَهُورًا** آن شراب پالاک کنند را از آن چشمه می شامند
کنایه و باطن ایشان از بدنها معفا میگردد و اند پس می آیند بر سر چشمه دیگر از دست چپ
آن درخت در آن چشمه غسل میکنند و این چشمه زندگانیست که چون در آن غسل
گردند هرگز نمیرند پس ایشان از دلیک عرش می آورند و حال آنکه از جمیع دردها و بلاها
و کوما و سرما این شده اند پس حق تعالی بگوید که **نَدَامِیْ فَرَمَیْدُ** که دوستان مرا بهشت
دهم تا آنکه با سایر خلق با مدارید که من همیشه از ایشان خوشنودم و رحمت من بر ایشان
درده و دیده پس ایشان را ملائکه بهشت آورند پس چون بدر بهشت رسند ملائکه حلقه
بر در زانند و حق تعالی از آن بلند شود که جمیع حوریان که خدا برای ایشان خلق کرده است
بشنوند و نگاه حوریان از شادی کنند و یکدیگر را بشارت دهند که دوستان خدا آمدند چون
در را بکشایند و ایشان را داخل بهشت شوند زنان ایشان از حوریان و ادیبان از قصرها
شرف شوند و گویند چه بود و می شنوایید و چه بسیار مشتاق شما بوده ایم پس دوستان
خدا نیز مثل این سخن جواب ایشان گویند پس حضرت امیرالمومنین فرمود که ما رسول الله و ایشان

بعد از من پس جمع پیغمبران و صدیقان و شهیدان گویند که خوشا حال این دو بنده چه
بسیار گرامی اند نزد خدا پس نذر رسد که اینک حبیب من است محمد و این ولی و دوست من
علی خوشا حال کسی که او را دوست دارد و وای بر حال کسی که دشمن او باشد و دروغ بر او
به بندد انگاه حضرت رسول فرمود که هیچ مؤمنی نماند که تو را دوست دارد مگر اینکه ازین نذر
راحت یابد و روی او سفید شود و دل او شاد گردد و نماند کسی که دشمن تو باشد یا با تو
هوب کرده باشد یا انکار حق تو کرده باشد مگر اینکه روی او سیاه شود و پاها او بلرزه
در آید پس درین حال دو ملک پیاپی یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن
جهنم پس رضوان بیاید و بگوید السلام علیک یا احمد من کونم که السلام علیک ای ملک تو
کستی چه بسیار خوش رو و خوشبوی گوید که منم رضوان خازن بهشت و این است کلید
بهشت جناب رب العزت برای تو فرستاده ام ای احمد من کونم که قبول کردم از پروردگار
خود او راست حد بر اینکه هر چه خلق زیاده و فضیلت داد باین کرامت بدو برادر
علی بن ابی طالب پس رضوان برگردد و سالت بیاید و بگوید السلام علیک ای احمد من کونم
ای ملک تو کستی چه بسیار مهیب و عجبی گوید منم مالک خازن جهنم و این
کلیدهای جهنم جناب رب العزت برای تو فرستاده بگیر کونم که قبول کردم و او را حد میکنم
براین کرامت بدو برادر علی بن ابی طالب پس مالک بر میگردد و علی متوجه میشود با کلیدهای
بهشت و کلیدهای جهنم و میاید و بر کنار جهنم می ایستد در حالتی که شررهای آن در پرواز
و فریاد میکند و میخروشند و زیاده اش بلند گردد و علی برارش زبدهست میگیرد و جهنم میگوید
که یکنریا علی که نور توانش مرا خاموش کرد علی میگوید که قرار بگیری جهنم و آنچه میگویم بشنوی
این بگیر که دشمن من است و این را بگذار که دوست من است پس حضرت رسول فرمود
که وائمه که جهنم در آن روز اطاعت علی زیاده میکنند از غلامان شما نسبت بشما اگر خواهد
جهنم را بجانب راست می فرستد و اگر خواهد بجانب چپ می فرستد و جهنم اطاعت و فرمان

و بتو میدهند علم مرا که آن لواءِ حمداست و دو وصف می ایستند اهلِ محشر و تقوا میان
ایشان بر وی و از هم و جمیع خلایق در زیر علم من خواهند بود و طولش هزار ساله راه است
سرش از باقوت سرخ است و چو شبنم از نقره سفید است و بخشش از درمیه است و سه روزه
دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در میان دنیا و بران سه سطر نوشته است
سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم سطر دوم الحمد لله رب العالمین سطر سیم لا اله الا الله
محمد رسول الله و طول هر سطر هزار سال و عرضش هزار سال پس تقویا علی علم را بر
میداری و روان میشوی و حضرت امام حسن از دست راست تو و امام حسین از دست
چپ تو اند و محلی نزدیک من و ابراهیم در سایه عرش الهی پس حله سبزی از حلقهای بهشت
درفعی پوشانند پس منادی از جانب رب العزّة ندا میکند که بنکو پدریست برای تو ابراهیم
و بنکو برادر یست برادر تو علی بن ابی طالب و سبند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله میفرمود که هرگاه که از برای من چیزی طلب
نمایند وسیله را برای من بطلبید پس از حضرت سؤال کردند از وسیله که چه چیز است
فرمود که آن درجه من است در بهشت و آن هزار پایه دارد از هر پایه تا پایه هزار سال راه
بد ویدن اسب تند رو یا نهاییکی از زبرجد و یکی از باقوت و یکی از مروارید و یکی از طلا و
یکی از نقره پس بیاورند در روز قیامت و پادرجه پیغمبران نصب کنند و آن درجه
سایر پیغمبران از بابت ماه باشد در میان ستاره کان پس جمیع پیغمبران و شهدا و صدیقان
کویند خوش حال آن بند که درجه او باشد پس منادی از جانب رب العزّة ندا کند
خلایق بشنو که این درجه چهار است پس پیام من جامه از نور را از خود گردانید و تاج
ملک و پادشاهی و کلید کرامت و بزرگواری بر مهر داشته باشم و علی بن ابی طالب در پیش
من رود و علم من لواء حمداست و در دست او باشد و بران علم نوشته که لا اله الا الله محمد رسول
الله المفلحون هم القابرون بالله بیابم تا بران درجه بالا روم و من بر پایه بالا بیابم و علی یک پایه

کامل علیه السلام پرسیدند که آیا جایز است مردم را که سوال نکنند از چیزهایی که با آنها محتاجند
فرمود که نه و حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که ایها الناس بدانید که کمال دین
در طلب علم است بعمل کردن یافت بد رستی که طلب علم بر شما لازم تر است از طلب مال زیرا که
روزی در میان شما قیامت شده است و صامین شده اند از برای شما و خداوند عادل قیامت
کرده است و صامین شده است و البته و فایمیکند بفغان خود و علم را نزد اهلش سپرده اند
و شما را امر کرده اند که از ایشان طلب کنید پس طلب نمایند تا بیابید و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که کسی که علوم دین را یاد نکند و خدا در روز قیامت نظر رحمت بسوی او نفرماید و
اعمال او را قبول نکند و فرمود که چو خدا خیر بنده را خواهد داد و دانایم گرداند و در دین خود
و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پیغمبری نیست در زندگانی مگر دو کس را
عالمی که طاعت او کنند یا شنوند که حفظ کند و عمل نماید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که عالمی که مردم بجهل او منفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و از معویه بن عمار منقولست
که بحضرت صادق صلوات الله علیه عرض کردم که بابی شخص هست که روایت کنند حدیث
شماست که در میان مردم احادیث شما را پنهان میکند و در لهای شیعیان را بان حکمی سازد و
عابدی هست که این روایت و علم را ندارد کدام بهترند فرمود که آن بسیار روایت کنند و چند
ما که دلهای شیعیان را بان حکم و ثابت سازد بهتر است از هزار عابد و فرمود که یا عالم باش
یا طلب کنند علم باش یا دوست اهل علم باش و قسم دیکر میباش که بدشمنی ایشان عداوت می شوی
و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که در راهی رود بطلب علم خدا را می برای او بسوی بهشت بکشد و بد رستی که ملائکه
بالهای خود را بر زمین میکنند از برای طالب علم از روی رضا و خشودری و استغفار میکنند
برای طلب کنند علم هر که در آنها محتاج است و هر که در زمین است حق با هیان دریا و فضل عالم
بر عابد مانند زیادتی ماه است بر سایر ستارگان در شب چهارده و بد رستی که علما و اشراف بیفزایند

بر داری او را از هیچ معنی خواهد کرد در آنچه او را فرماید یا با ذکر این شریک الناس
که الله عنده ثوابه و القیمه عالمه یتفعل بعلمه و من طلب علما یصرف به وجه النار
الیه لیس فی النار الا ذر من استغنی العلم لیلحذ به الناس لیس فی الجنة الا ذر
الاسیاس من سئل لا تعلمه فقل لا علمه یخ من تبعته ولا تقب الناس بما لا علم لك به
یعنی در روز قیامت یوم القیمه یا با ذکر یطلع قوم من اهل الجنة لوقوم من اهل النار
فیسألون ما ادخلکم النار فقد دخلنا الجنة بفضلنا ویکم و تعلیمکم فیسألون
انما انما امرنا بالحق ولا نفعله ای ابو ذر بدترین مردم و پست مرتبه ترین مردم نزد خداوند
عالیان در قیامت عالم است که مردم از علم او منتفع نشوند یا خود از علم خود منتفع نشود
و کسی که طاعت کند برکت آنکه روی مردم را بسوی خود بگرداند و مرجع ایشان باشد
و بوی عفت شود و ای ابو ذر کسی که طلب علم کند برای اینکه مردم را فریب دهد نباید بوی
عفت را ای ابو ذر اگر او پرسند از علی که ندانم بگو که نمیدانم تا نجات یابی از گناه آنکه برخلاف
واقع چیز را بیان کنی و فتوی مردم را بچیزی که علم بان نداشته باشی تا نجات یابی از عذاب
آلج در روز قیامت ای ابو ذر مشرف نشوند و غر میکنند جماعتی از اهل عفت بسوی
کروبی از اهل جهنم پس از ایشان می پرسند که چه چیز باعث این شد که شما بجهنم رفتید و
چون آنکه ما بکثرت تعلیم و تدبیر شهادت بخدا می نمودیم گویند که ما مردم را امر بخوبیها میکردیم
و حق بجانبی و ربه تودیع این فضلا یعنی بر چند قاعده است در بیان فضیلت
علم است بسیار و فتن و باد دادن آن و فضل علم است بدانکه علم از اشرف سعادات و افضل
کالات است و عبادت و عبادت در فضیلت آن بسیار است و قدری از آن در اصول و فروع دین
واجب عینی است و فضیلت انسان بر جمیع مخلوقات بعلم است و سرمایه جمیع کالات دیگر است
چنانچه با سائید معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که طلب علم واجب است بر هر
مسلمانی بدینستی که خداوند عالم میانه دوست میدارد طالبان علم را و از حضرت امام موسی

جمعی دیگر را که از ایشان یاد گرفته اند پس ندانند که خلعتها که بخشیده اند بایشان عوض
بدهید و مضاعف گردانید پس حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که هر تازی از آن
خلعتها بهتر است از آنچه افتاب بر آن می تابد هزار هزار مرتبه و حضرت امام حسن صلوات
الله علیه فرمود که فضیلت کسی که تکفل جاهلین شیعیان کند و امور مشبهه را بایشان
واضح گرداند بکسی که یقظان دیگر را بوطعام دهد مثل فضیلت ماه است بر سها
که مخفی ترین ستاره هاست و فرمود که هر که متکفل یکی از شیعیان باشد در غیبت ما
و از علوی که باور رسیده است او را هدایت کند و در علوم ما با او موافق کند جز آنکه
عالمیان او را ندانند که این بنده کیم که مواساة کردی من او را کیم که خود از نواحی مانده
در بهشت بعد از هر حرفی که تعلیم کرده است هزار هزار قضا و پدید و در آن فقرها آنچه
مناسب آنهاست از نعمتها برای او مقرر رساند و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه
فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی علیه السلام که ای موسی مردمان از دست من
کردان و مراد و همایشان کن گفت خداوند چون کم کم ایشان خیرین شوند و بر خود که بهاء
ایشان او را نعمتهای مرادوست دارند بدستی که اگر یک کس را که از زگانه من گرفته باشد
و از ساحت عزت من کم شده باشد بسوی من برگردانی بهتر است از برای من از صد
عبادت که روزها و روزه باشی و شبها بپای ایستاده باشی موسی گفت که آری و آن بختی کدام
فرمود که گناهکاران و انما که فرمان من نمی برند پرسید که کم شده کیست فرمود که آن
جاهلی که شریعت را نمیداند و طریق عبادت و بندگی را نمیشناسد و بی داند و حضرت
امیرالمومنین فرمود که بشارت دهید علمای شیعیان ما را بنبواب عظیم و جزا و کامل و حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که عالم از باب کسی است که شمع دنیایکی داشته باشد
که مردم از آن روشنی یابند هر که بروشنی شمع او پنهانی شود بر او نور عجز میکنند چنین
عالم با او شمع هست که تاریکی چهل و ظلمت و حیرت را بر طرف میکنند پس هر که از او نور و

و پیوسته به او و تقوی کنند بلکه علم میراث ایشان است پس هر که عمر از آن گیرد
چون امام بکشد و آن حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقول است که بد حال ترین
چنان شیعه است که آن امام خود دور مانده باشد و دستش با و نرسد و در شرایع دین حیران
باشد پس کسی از شیعیان مآله عالم معلوم مآله باشد آن جاهل بشریت مآله ارماد دور مانده است
مانند یمنی است و در امان او اگر او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را تعلیم او نماید با ما
خواهد بود در رفیق اعلی چنین خبر داد مرا پدرم از پدرانش از رسول خدا صلوات الله علیه
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هر که از شیعیان مآله بشریت مآله باشد
و ضعفات شیعیان ما را انظمت چهل بنو علی که از ما باور سیده است بوساند بیاید در
روز قیامت و ناجی بر سر او باشد که روشنی دهد جمیع اهل عرصات را و حله پوشیده باشد
که بر او نیکو نازان تمام دنیا پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که ای بنده گاه
خدا این عالمیت از شما گردان آل محمد پس هر کس که این عالم در دنیا او را از حیرت چهل
پرسون آورد باشد و در آن روز بنو را و چنگ زند تا او را از حیرت چهل پرسون آورد باشد
در این روز بنو را و چنگ زند تا او را از حیرت و ظلمت عرصات بنو نگاه جنات رساند پس
هر که از او هدایتی یافته باشد همراه او بهشت در آید و فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله
علیها و آله و سلم که اندر دم شنیدم که فرمود که علماء شیعیان ما چون محشور شوند بقد
سیاری علوم و ارشاد ایشان خدای حلای کرامت برایشان می پوشانند حتی اینکه گاه
باشد که بر یکی از ایشان هزار هزار حله از نو بپوشانند و منادی از جانب خدا و ندا
نداند که ای جماعتی که تکفل کردید بعیان آل محمد را ایشان را برداشتید و رعایت و هدایت
کردید در وقتی که نپدید حقیقی که امامان ایشانند جدا مانده بودند و ایمان که شاگردان
نما بودند بقد و چنانکه شما را گرفته اند برایشان خلعت بپوشانید پس بقد و علم ایشان
برایشان خلعت بپوشانند تا آنکه یکی را صد هزار خلعت دهند و چنان ایشان را خلعت پوشانند

و احببت بر هر مسلمانی پس طلب نمایند علم را از علش و اقتباس نمایند از اهل شریعت^{ستی}
که از برای خدا علم را یاد داد و حسن است و طلب نمودنش عبادت است و مذاکره نمودن آن
ثواب بسیار دارد و بقللم نمودنش بکسی که نداند صدقه است و با اهلش عطا نمودن موجب
قرب خداست زیرا که بعلم دانسته می شود حلول و حرام الهی و موجب وضوح و روشنی راه
کشت است و نویسنده است در وحشت و مصاحبه است در غربت و وحدت و همزمان
در شهادت و خلوت و راهنامه است در شادی و غم و هر چه است برای دفع دشمنان و زیست
از دوستان خدا بجمیع عالمین بلند خواهند کرد که پیشوایان بوده باشند در خیر و مردم
پیشوایان نمایند و با افعال ایشان مهابت یابند و برای ایشان عمل کنند و ملائکه غیبت
نمایند در دوستی ایشان و با افعال خود در برابر ایشان مانند و دهنگام نماز بر ایشان برکت
فرستند و برای ایشان از نعمات نمایند هر چه کسی حتی مایان و حیوانات دریاها
و دریاها و درختان و حیوانات و دریاها و درختان و حیوانات و دریاها
انظمت و قوت بدنهاست از قوت بدنهاست از قوت بدنهاست از قوت بدنهاست
در پی الهی بیکو کارند و در درجات عالیه و در درجات عالیه و در درجات عالیه
یا روزه داشتن و مناسک و مباحثاتش قوت بدنهاست از قوت بدنهاست از قوت بدنهاست
خدا میتواند کردن و بان صله رحم کرده می شود و صله رحم کرده می شود علم پیشوای
عمل است و عمل تابع اوست علم را الهام می نمایند بعبادت و در پی میگردان از ان اشیا
پس خوشحال کسی که از ان بهره خود را گرفته باشد و محروم نشود و فرمود که عالم
در میان جهال مانند زنده است در میان مردگان و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که چون روز قیامت می شود و خداوند عالمیان جمیع خلق را در یک صراط جمع نماید
و ترازوی اعمال را برپا میکند می بیند مقدهای علم را با جوتهای شهیدان پسندتلهای علمای
برخون شهیدان زیاده می کند و در میان اصناف علمیه و غیره از ان نافع است بدانکه

ازاد کرده بی دوست از انشوختم و خدا میدهد باو ثواب صد هزار رکعت نماز که در پیش کعبه
کرده باشد و حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه فرمود که علماء شیعیان ما را بطان
و نگاهبانند در هر جایی که در جایت شیطان و اتباع و لشکر اوست که منع میکنند از اینکه
شیطان و اتباع و از جن و انس بر شیعیان مسلط شوند و ایشان را گمراه گردانند بدستی که
هر که از شیعیان ما خورد را برای این نصب کند و متوجه این امر شود او بهتر است از کسی که جهاد
کند با ترک و روم و خرد هزار هزار مرتبه زیرا که آن عالم دفع ضرر را از دین محبتان و شیعیان
مائی کند و این جهاد کنند دفع ضرر را از بدنه های ایشان میکند و حضرت موسی بن جعفر صلوات
الله علیه فرمود که یک فقیه و عالم که جهال شیعیان را از اجیرت نجات بخشد بر شیطان
کرامت است از هزار عابد زیرا که عابد هشتاد و نه است که خود را خلاص کند و هشتاد و نه
بر خلاصی خود و بنده کانت خدا از دست شیطان و گمراه کنندگان اتباع او و در روز قیامت
آن فقیه را ندانند که ای آنکسی که کفالت بپیران آل محمد میکردی و ضعیفات شیعیان را
هدایت مینمودی باش تا شفاعت کنی انهای را که از تو علمی اخذ کرده اند پس بایستد و بشنا
او داخل بهشت شوند فحاشی و فحاشی تاده فحاشی که هر فحاشی صد هزار کسی باشد که بعضی از
او کسب علم کرده باشند و بعضی از شاگردان شاگردان او و همچنان تا روز قیامت و امام مجتبی
عجل باقر صلوات الله علیه فرمود که اگر بعد از عینیت قیام با علمای بی بودند که مردم را بر امام دلا
کنند و پیروی او خوانند و نجات دهند فحاشی شیعه را از دامهای مکر شیطان و فحاشی
فحاشی از شیعیانی که مانند مکر اینکه سرقتی شدند و لیکن ایشان مهارت های ضعیفان
شیعه بودند و در دنیا آنچه کشتی بان بکنار کشتی بلکاه میداد ایشان بهترین مردمانند نزد خدا
و از هفتاد و نه رسول صلی الله علیه و آله بنقول است که کسی که از خانه خود بطلب علم بیرون
آید هفتاد و نه سال از او شایسته نمایند و از برای او استغفار کنند و حضرت امام رضا
از ابای کرمان علیهم السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که طلب علم

کرامت دارد و نمی خواهد تا ترک نماید و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه
منقولست که فرمود که علوم مردم را که بکار ایشان می آید بخمسه در چهار چیز یافتیم اینک
خداوند خود را بشناسی و آنکه بدانی که چه نعمت بابتو کرامت فرموده آنکه بدانی که خدا
از تو چه چیز خواسته و طلبیده اینک بدانی که چه چیزی تو را از دین بیرون می برد
و بسند صحیح از زرار و محمد بن مسلم و برید منقولست که حضرت صادق علیه السلام عرض
کرد که من پسری دارم و می خواهد سوال کند از شما از حلال و حرام و از چیزی که فایده برای
او ندارد سوال نکند فرمود که ای مردم از چیزی سوال می کنند که از حلال و حرام بهتر باشد
در شرایط و آداب علم و عمل نمودن بآن و بیان اصناف علمای بدانکه چون علم اشراف
عبادت است باید که شرایط عبادت را در او بر وجه احسن رعایت نمایند تا مشرکالات و سعادات
کرد و وسایق مذکور شد که عمده شرایط قبول عمل اخلاص نیست پس باید که سعی کند که غرض
او از تحصیل علم بحصول رضای حق تعالی باشد و نفس را از اغراض فاسد و نیات دینه
خالی گرداند و پیوسته محال جنباب قدس الهی متوسل باشد و از او طلب تزیین نماید تا علوم
حق از جانب فیاض مطلق بر او فایض گردد و سیالات شیطانی بآل مزبور نباشد و چون
هر چند عمل نفس تراست شیطان را در تضییع آن سعی بیشترست لهذا اخلاص در عمل دشوارتر
از اخلاص در سایر اعمال و در اکثر اوقات شوب باغراض باطله می باشد زیرا که در سایر عبادات
چندان اثری در اینکنش نمی ماند که بحسب دنیا موجب فخر باشد و علم بحسب دنیا نیز کمالیت
و در بعضی امور موجب ترجیح میگردد و ثمره آن ظاهر می باشد و از این جهت شیطان را وسایل
بسیار در این باب می باشد چنانچه با ساینده معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول
که هر که طلب حدیث از برای شفقت دینا بکند او را در آخرت بهر و نصیبی نباشد و کسی که
مطلبش خیر آخرت باشد خدا او را خیر دنیا و آخرت کرامت فرماید و از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقول است که هر که طلب علم کند برای اینکه با علما مباحثات و مفاخرت نماید یا برای اینکه

مطلب علم را بهر آنکه در دنیا است که بعد ازین مذکور خواهد شد ضرور است که علمی را برای
عبد که در دنیا است باید که داند رضای الهی در تحصیل آن هست و موجب سعادت ابدی
میگردد پس هر چه که در علم موجب نجات نیست چنانچه اگر کسی علم کلمات را برای عمل یاد کند
موجب نجات اوست و اصل یاد گرفتنشان حرام است و از مقدمات سابقه که در مباحث
فقهیه در مباحث بیان گردید ظاهر شد که علم نافع که موجب نجات است علویست که از اهل
پست رسالت علیه السلام باریسید زیرا که حکمت قرآنی همه در احادیث مفسر شده است و اکثر
متشابهات بتفسیرش باریسید و بعضی که نرسیده تفکر در آنها خوب نیست و از سایر علوم انجمن
کلام ایشان بر خدا و قوت لازم است و غیر اینها یا لغوی و بی فایده است و موجب تضییع عمر
باعت احداث شبهات است در نفس که غالب ادیان موجب کفر و ضلالت است و احتمال
نجات بسیار نادر است و هم عاقلی خود را چنین بملکه بد رفتاری و در آنکه باند که بجات خواهد
یافت یا نه قطع نظر از آنکه عمر را ضایع میکنند و در هر خطه سعادت های ابدی تحصیل می نمایند
من چنانچه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله روز
و این سپید شدن بر و چاه فی بار بر اند که برگرد شخصی بر آمد از فرمود که این شخص کیست گفتند
علیه السلام یعنی بسیار داناست و ور که چه علم را میداند گفتند که دان از این مردم است
بهره های عرب و قزاق که در میان عرب واقع شده است و روز هایی که در جاهلیت مشهور
بوده است و اعتقاد و عربیت را خوب میدانند حضرت فرمود که این علم نیست که ضرر نمیزد
کمی که از این رفقه میگذشت کسی را که داند بعد از آن فرمود که علم همین سه علم است با این و این
الدلائل محکمه و بدست آید و این سه و حاجی را که خدا بعد از آن مقرر فرموده باستانی را که باقی است
تا روز قیامت و اینها نیز است نیاز نیست و بکار نمی آید و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که لقمان به پسرش گفت که شانه سه علامت است اول اینکه خدای خود را شناسد و آنکه
بداند که خدا چه چیزی را می خواهد و دوست میدارد که عمل او را دوست آنکه بداند که خدا چه چیز را

موافق قوتی یابد و حیوان این غذاهاست همچون روح بحکم و معارف قوتی یابد و حیوان
روح باهاست چنانچه حق تعالی در بسیار جای از قرآن کافران و نادانان را ببردن وصف کرده
چنانچه فرموده که اموات غیر حیات و ما نشعرون که ترجمه اش این است که کافران مرده کاند
نه دند و کان و نیکر نمیدانند و از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه منقول است
که نحت دهنده نفس های خود را بجهنمهای تازه بدرستی که آنها را کلال و واماندگی
حاصل می شود بدنها را رستی و کلال بهم میرسد و در اخبار بسیار وارد شده است که علم
حیوان و زدی که در آنهاست و در بدن وقتی که ماده فاسدی هست غذاهای صالح مقوی
باعث طعنان مرض و قوت آن ماده فاسدی می شود چنانچه بیمار را تا ماده مرض باقی است
از گوشت و چربیها و غیره بپا که باعث قوت صبح است منع میکنند و اقل علاج آن ماده فاسد
در بدن را از غذاهای مقوی میدهند همچون طبیبان نفوس و ارواح اقل امراض
مستأین را از نفوس نایل میگردانند و بعد از آن از تقویت علم و حکمت که در چنانچه
می بینی که جمیع که با این امراض مبتلا بیند علم یا شایستگی فساد ایشان می شود و شیطان
با آن علم مرتبه شقاوت را بکمال رسانند و تنبیه دیگر کرده اند علم را بر روی چرخ و افتاب که
در دیده اعمی هم اثر از آن ظاهر نمی شود و در این های دیگر دو خورد دیده از آن شفع می شود
پس اقل علاج چشم دلی باید کرد تا علم نفع دهد چنانچه حق تعالی وصف حال جماعتی از مشقین
فرموده که دیدن های به ایشان نور نیست و لیکن دیدهای و لطفی که در سینهای ایشان
گور است و چون همچون بانچه کشیده اگر محلول آن احوال قلب و صلاح و فساد آن و معنی نور و
ظلمت آن و زیادتی و نقصان آن مذکور مناسب است بدانکه قلب را بر دو معنی لایق
می کنند یکی بر این شکل صوری که در پهلوی چپ است و دیگری بر نفس ناطقه انسانی بدانکه
حیوان بدن آدمی بر روح حیوانیست و روح حیوانی بنجار لطیفیست که حاملش خون است و منشور
قلب است و از قلب بدماغ متصاعده می شود و از اینجا بواسطه عروق بجمع اعضا و جوارح

پس از آن و بجز آن بر باد نه و بجاده نماید یا برای آنکه روی مردم را بجانب خود بگرداند
پس جای خود را در جهتم می قرار داد دیگر از شرایط علم از آن است که نفس خود را از صفات
ذمیه و اخلاق و بیهوشی پاک گرداند و ریشه حسد و کبر و ریا و بغض و محبت دنیا و امثال اینها
از دل بکنند تا نفس و قابل و میان حقایق که در دنیا بجه علم و حکمت را تشبیه کرده اند و ریشه
حسد و کبر و ریا و بغض و محبت دنیا و امثال اینها را از دل بکنند تا نفس او قابل فیضان حقایق
گردد و دنیا بجه علم و حکمت را تشبیه کرده اند بدینکه که بر زمین باشند بعضی از آن بر روی سنگ
می افتد و از آن هیچ حاصل بر نمی آید و بعضی از آن بر خاک می افتد اما در زیرش سنگ هست زود
دریشه اش بسنگ میرسد و خشک می شود و بعضی در زمین شوره می افتد و زمین را قابل است
حاصل میدهد و بعضی بر زمینی می افتد که خارها و گیاههای بی نفع در آن دریشه کرده ریشه
این دانه یا ریشه آنها ختم می شود و دنیا بجه باید حاصل نمیدهد و این است سبب که در مجلسی
که بزرگواران نشستند خون حکمتی که مذکور می شود در بعضی که دل ایشان از سنگ و سختی است
و بعضی که اندکی در ایشان بواسطه و شجاع و عبادت نرم شدن است اندک
ریشه اش بسنگ میرسد و بسید خشک می شود و بر طرف می شود و اثری از آن بجز
سنگین شدن در
مان می ماند و بعضی که اثرش بیشتر می ماند اما چون حق و حسد و محبت
و بیاد و نفس از آن ریشه زار و مایع می شود از آنکه ریشه آن محکم شود و آثار خوب از آن بظهور
آید و بعضی که در خود از آن موانع پاک و مصفا کرده اند همین که کلمه حکمت و مواعظ را شنیدند
در روز ایشان ریشه می کشد و آثارش بر اعضا و جوارح ایشان ظاهر میشود و یومافیه آثار خیر
از ایشان پخته ظاهر میشود و چون حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه منقول است که
بدستی که دلهای مؤمنان پیچیده شده است بایران بچیدی پس چون خداوند عالمیان خواهد
که آن دل را روشن گرداند و نشانها را بپوشاند خود پس می کار و در آن دل حکمت را و خود
در و میکند و تشبیه دیگر کرده اند علم و حکمت را بندهای مقوی بدین زیرا که دنیا بجه بدن بندگان

فهمند يك دل سرنگون است كه هچ خبری در آن جانی كند و آن دل كافر است و يك دل
انست كه خبر و شر هر دو در آن درمی آید هر يك كه قوی تر است بر آن غالب می شود و
يك دل هست كه كشاده است و در آن چراغی از انوار آبی هست كه پوسته نور میدهد و تا
نیامت نورش بر طرف نمی شود و آن دل مؤمن است و از حضرت امام جعفر صادق
سلامات الله علیه منقول است كه منزلت قلب از بدن اذی منزلت امام است نسبت بسایر خلق
یعنی پنبه كه جمع جوج بدن بشكوه های قلبند و همه از جانب آن متحرکند و مردم خبر میدهند
از احوال آن و هر چه دل اراده میكند فرمان آنرا قبول میكند همچنان امام را در عالم چنین
می باید اطاعت كنند و تابع او باشند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود كه دل مؤمن
در میان دو انگشت قدرت خداست بجز طرف نه می خواهد بگردد و حضرت علی مرتضی
الحسین علیه السلام فرمود كه بده با چپا چشم می باشد و چشم در سر است كه امور دنیا
در در باها می بیند و در چشم در دل است كه امور اخروی را می بیند پس بشناس كه خدا
خبر او خواهد داد و چشم دل او را بینای كند و پس امور غیب را باها می بیند و اگر شیعی
باشد آن چشم دیش كود می مانند و حدیث صادق علیه السلام فرمود كه دل را در كوشش
روح ایمان در يك كوشش خیرات و طاعات می بیند و شیطان در كوشش دیگرش بدیها
و شر را تلقین می نماید پس هر يك كه بر دیگری غائب شد میل بان میكند و حضرت صادق
علیه السلام فرمود كه پیرم میفرمود كه هچ خبری در دل نافسد نيكو داند مانند كند برستی كه دل
كه تركب كناه می شود ناوقف كنهاء بر آن غالب می شود و از سرنگون میكند كه خبری در آن جا
نكند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است كه حق تعالی حضرت موسی و حجی فرمود كه مرا
در هچ حالی فراموش كن كه نوبت یاد من موجب قسادت و سنگینی دل است و حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود كه آب دیدن خشك نمی شود مگر بسبب سنگینی و قسادت قلب و قسادت قلب
یعنی باشد مگر به بسیاری كناهان این عزیز چون فی الجمله اطاعتی بر معنی قلب و بعضی از احوال

سرایت می کند و نفس را حده چون کالات واستعدادات و توفیات آن موقوف بر بدنست
و این بدن است که باین بدن تعلق دارد و الایجزی که باعث حیوة بدنست تعلق دارد
چون سبب بدن بکار او می آید پس بروج حیوانی اول تعلق میگیرد و چون منبع ان قلبست
قلب زیاده انجوارح دیگر خلق دارد لهذا غیر از نفس در اکثر ایات و اخبار و قلب واقع شد
و در این صانع و ساز بدن بر قلب با نفی است و هر صفتی که در نفس حاصل می شود از علوم
و سایر کالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارحش سرایت می کند و چندان که ان صفت در نفس
کاملتر می شود اثرش در بدن بیشتر ظاهر می شود چنانچه روح ظاهر در روح بدن هر چند
ماده اش در قلب صنوبری بیشتر هم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود
مانند سر چشمه که نهرها از آن جدا گشته باشند هر چند آب از سر چشمه بیشتر هم میرسد
نهرها معورت می باشد چندان نهر از دل صنوبری می آید بجمیع بدن و چندان نهر از دل
روحانی میرسد که از آن نهرهای معنوی انایمان و یقین و معارف بر اعضا پدید آید
می شود و این هر دو سر چشمه از دریای فیض ماستناهی حق تعالی جاری میگرد و اما بتوفیق
آنچه بنده را در کلام است که حفر این نهرها بکنند و خاشاک شبهای باطل و کناها
میرد و فاسد بدنی بکنند تا صاف و یکدست جاری چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و
منقولست که در آدمی پاره کوشق هست که هر گاه ان سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است
و هر گاه ان بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و ان دل آدمی است و دست
و غیره منقولست که فرمود که هر گاه دل پاکیزه است تمام بدن پاکیزه است و هر گاه دل خبیث است
تمام بدن خبیث است و حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه بحضرت امام حسن علیه السلام
وصیت فرمود که از جمله بدن ها فاقه و فقر است و از ان بدتر بیماری بدن است و از ان بدتر
بیماری دل است و از جمله نعمتها وسعت در مال است و از ان بهتر صحت بدن است و از ان بهتر
پرهیزکاری دل است و از حضرت امام عقیل باقر صلوات الله علیه منقول است که دل چهار بر سه

مجموع اعتقادات حق داشتن و اظهار آنها کردن در آخرت این فایده میکند که همیشه در جمیع
مخلد نباشد و مستحق مغفرت الهی و شفاعت باشد و اعمالش صحیح باشد و عباداتش
باطل نباشد و آنچه در اخبار و آیات دلالت بر این میکند که مؤمن مرکب کناهان کبیره می باشد
و مؤمن در جهنم بعذاب می باشد یا معنی است که بارتکاب کبیره از ایمان بدوی رود و محمول
بر معنی اول است و بعضی که دلالت بر این میکند که بارتکاب جمیع کناهان از ایمان بدوی می رود
محمول بر معنی دوم است و آنچه واقع شده است در احادیث از صفات مؤمن که در غیر اینها
و اوصیای جمعی می شود و آنها محمول بر معنی سیم است و تحقیقش آنست که فعل جمیع عبادات
و تحصیل جمیع کمالات و ترک جمیع منکرات و از آن جمیع صفات ذمیه و تقایص اجزاء ایمانند
اما اجزائی که متخلف می باشند بعضی از اجزای اشتغای آنها کمال متغیری می شود و بعضی نه چنین است
مثلاً اعضائی از جمله اعضائیست که بزوال آن شخص زایل می شود و همچنین فکرها و بعضی از
اعضای ریشه و بعضی چنین است که بزوال آن عموماً شفاعات آن شخص می شود و بعضی نیست
که موجب حسن و کمال شخص است و از فوت آن اشغاع بسیاری فوت می شود همچون اجزای
ایمان مثلاً اعتقادات حق نسبت بایمان از بابت آن اعضائیست که بزوال آنها شخص فانی می شود
چنین ایمان بزوال آنها مطلقاً بر طرف می شود و فعل فرایض و ملک کما بر از بابت آن است
که شخص را دستش برند باز زنده است و انسان است اما انسان ناقص است و حیثیتش بسبب
این در معرض زوال است اما محض این زایل نمی شود و همچنین اگر چشمش را بکنند یا زبانش را
برند پس کسی که جمیع فرایض را کند و جمیع کبایر و مناهی را بجا آورد از بابت شخصی است که دست
و زبان و گوش و چشم و پایش را بریده باشند و زنده باشند چنین زنده در حکم مرده است
و ایمان او از بابت حیوة آن شخص است و اینها چنانچه حیات او چندان بکارش نمی آید این ایمان هم
چندان نفع ندارد و چنانچه حیوة چنین کسی زود بر طرف می شود اصل ایمان این شخص هم بلندتر
حیزی زایل می شود زیرا که هر یک از این احوال حصادیند برای دفع شیاطین و بدوهای که موش

آن هم رسانیدی بدانکه آیات و احادیث بسیار ظاهری شود که ایمان قابل زیادتى و
نقصان مى باشد و بسیارى از احادیث ظاهری شود که اعمال جزو ایمان است و هر عضوی
از اعضا حصه و بهره از ایمان هست و اعتقادات ایمان دل است و هر عضوی از اعضا
ایمان است که فرمان برداری حق بکند در آنچه متعلق بان است از تکالیف الهی و احکام^{ربانی}
سایر هست که موصی که مرکب بپیمای شود روح ایمان از او مفارقت می نماید و تصحیح این
آیات و اخبار یکی از دو وجه میتوان نمود اول آنکه قایل شوم باینکه ایمان در اصطلاح شرع
معانی مختلفه میدارد و آنچه از اکثر اخبار ظاهر مى شود آن است که ایمان را طلاق می کنند
بر اعتقاد آن حق بارتکب کبایر و فعل فرایبی که ترک آنرا کبیره است مثل نماز و زکوة و روزه
و حج و جهاد و امثال اینها و یک معنی دیگر از ایمان اعتقاد است با فعل واجبات و ترک
جمع محرمات و آنچه از بعضی اخبار ظاهر مى شود و یک معنی دیگر از ایمان اعتقاد است
کامله یقینیه است با فعل واجبات و سقیتها و ترک محرمات و مکروهات و یک معنی
ایمان مراد از اسلام است که همین محض عقاید ضروری باشد با عدم انکار افعال اهرار
و غیره را برین هم اطلاق میکنند که همین نکلم بکلمتین نماید که منافق باشد و بدین
اعتقاد نرسیده باشد و از اکثر احادیث همان معنی شد ظاهر میشود و آنچه از حضرت امام
رضا علیه السلام منقولست که فرمود که اصحاب کبایره موافقند و نه کافر بلکه محل شفاعتند
و مسلمانند و باینکه مستفیضه از حضرت امام رضا علیه السلام و ائمه دیگر علیهم السلام منقولست
که ایمان از هر جهت است و معرفت بدن است و عمل کردن با اعضا و جوارح است و بر هر یک
از معانی اسلام از بیان مذکور است و می شود اسلام یعنی گفتن کلمتین که اعتقاد نداشته باشد
در آخرت فایده نمیدهد و در دنیا وایده میدهد که خون ایشان محفوظ می باشد و نکاح ایشان
جائز است و میراثشان مستحق است و میرند و اگر در آساعذاب ایشان در آخرت ابدیت مثل کفار
و بدترهستیان و سایر فرقه های اسلام عذبت می شود و از ده امامی داخل این فرقه اند و ایمان یعنی

بدهند پس بهمان تحقیق که در باب قلب مذکور شد هر صفتی و کمالی از علم و ایمان و ستا
 کالات که نفس حاصل می شود منبغش در قلب است و با اعضا و جوارح جاری می شود
 و آثارش را آنها ظاهر میگرداند پس چنانکه علم و جمال و عظمت و جلال او و بهشت و
 دوزخ و نماز و روزه و عبادات و حسن انشاء و بدی کما هان و قبح آنها و خوبی صفات
 حسنه و بدی صفات ذمیه بیشتر می شود و یقینش کاملتر میشود و شعبهائی که از آن
 چشمه با اعضا و جوارح میرسد بیشتر می شود و چنانکه در اعضا و جوارح آنها بیشتر می
 می شود و زاینده می شود و بیشتر صفات ترویج و کوارتری می شود پس عمل باعث کمال علم
 و ایمان می گردد و کمال ایمان نیز موجب کمال و زیادتی اعمال می شود چنانچه از حضرت صا
 صلوات الله علیه منقول است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز صبح
 گذار و ند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثه بن مالک می گفتند دیدند که سرش
 از پنجوی بریزی آید و رنگ رویش زرد شده و بدنش خفص گشته و چشمهایش در سرش
 فرو رفته حضرت از او پرسیدند که بر چه حال حج کرده و چه حال داری ای حارثه گفت
 صبح کرده ام یا رسول الله یا یقین حضرت فرمود که بر هر چیزی که دعوی کنی حقیقتی و عارضی
 و کواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله این است که پوسه
 مرا خزون و غلبن دارد و شبها مرا بیدار دارد و روزها گرم برون میدارد و دل من از
 دنیا روگردانیده و آنچه در دنیا است مگر وه دل من گردیده و یقین من بر آن رسیده که گویا
 می بینم عمرت خدایم را که برای حساب در محشر نصب کرده اند و خلائق همه محشور
 شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که تنعم می نمایند در بهشت
 و در گوسیهانشته با یکدیگر اشنائی میکنند و صحبت میدارند و تکیه کرده اند و گویا می بینم اهل
 جهنم را که در میان جهنم معدنند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا ذیفر و او از جهنم در گوش
 من است پس حضرت با صحابه فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده^{اند}

زوال ایمان است چنانچه در حدیث وارد است که شیطان از آدمی خایف و ترسان است
تا دام که مویبت بر نمازهای پنجگانه می نماید پس چون ترک آنها کرد یا سبک شمرد بر او مسلط
می شود و از راه های و گناهان عظیم می اندازد زیرا که کسی که این لشکی ها و اعوان را از
عبادات و توفیقات الهی که لازم عبادت است از خود دور کرده شیطان زود او را بمحاللی
اندازد و این بینه از بابت آن است که کسی دزدی را در بر رویش بکشد و بجانده و آورد
و بگوید که چنوی های سهل را ببر و چنوی های نفیس را بگذار و خود غافل بخواهد دزد او را قتل بکشد
نفیس تر است می برد این است که از باب معاصی زود فریب کم راه کننده کار می خورد و بنا
کافر می شوند و محقق می روند و آن مستحبات و صفات حسنه از بابت رذیله های صوری آدمی
و غذاهای مقوی که باعث قوت روح ایمان می شود بچنانچه روح بدنی از کوشش قوت
می باید روح ایمانی از نماز شب مثله قوت می یابد و حفظ ایمان بیشتر می تواند کرد و وجد تقیم
نکه نوعی که ایمان را از حد اعتدال است و اعتقاد ایشان و ایمان در تزلزل می باشد و با اعمال
و عبادات کامل می گرد و نامرئیه بهر می رسید و نفی و باین صورت بسیار است و هر مرتبه
در مرتبه میان و نفی لازمی چند و گواهی چند از اعمال و عبادات دارد مثل آنکه یک شخص در
خانه نشسته باشد طفل بیاید و بگوید که مادر ما متوجه است و باین خانه می آید باین خوبی در نفس
او حدیث می شود اما چند آن اعتبار میکنند پس اگر بعد از او دیگری بیاید و همین خوف را بگوید
استعدادش می شود و بعد از پیشتر می کند تا بعدی که می گویند و از جاهای بلند خود را می اندازد
از آن وقت در همین در سرتاپای این شود و عقاب هر چند ایمانش کاملتر می شود و شوقش
بپای که مویبت بسیار است و عذرش را موری که مویبت عقاب است زیاد می خورد
پس اعمال آثار می شود و بهر حال از حضرت صادق علیه السلام نقل است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ایمان با راستن خود و بار زواری درست نمی شود ایمان
آن است که خداوند و رسول و ائمه را در اعمال و عبادت و محقق او کند و گواهی بر حصول آن در دل

که دو بن دارند کمتر چیزی که نسبت با ایشان میکنم آن است که شیرینی ولادت نجات خود را
از دل ایشان بر میدارم و حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روا
نمود که دو صنف از امت من که اگر ایشان صاحب جمیع امت صاخذند و اگر ایشان فاسدند
جمیع است فاسدند برسیدند صحابه که کیستند یا رسول الله فرمود که فقهاء و پادشاهان
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که میخواهید خبر دهم شما را یکی که سزاوار
فقیه بودن است گفتند بله یا امیر المؤمنین فرمود که آن کسی است که مردم را از رحمت الهی
نا امید نکند و در عذاب الهی این نگراند و معصیت خدا مردم را در حقیقت ندهد و قرآن را
نزلت بر آن نسبت بچیزهای دیگر و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که طالبان علم
بر سه قسمند پس شناس ایشان را بصفات و علامات ایشان یک صنف آن است که علم را طلب
میکند از برای پخت و جدل کردن و یک صنف طلب علم می نمایند برای زیارت و تکریم و فریب دادن
مردم و یک صنف طلب علم میکنند بر آنستند و عمل کردن بپیران صفا و قلم موی مردم است
و مجادله می کنند و متعرض گفتگویی شود در غیاس و دانش و حکم خود را بسیار یاد میکنند و
خشوع را بر خود می بندند و خالیت موی و پر و زری پس حدیث این عمل پنی او را بگوید
و پیشتر را بشکند و آنکه برای تکریم و مکر طلب میکند صاحب مکر و فریب و حیل است و چون
با مثال خود از علما میرسد است طاله و کردن گشتی و زیادتی میکند و چون با شنایا پدید شکستی
و فروتنی میکند و چرب شیرین ایشان را می خورد و درین خود را برای ایشان ضایع میکند پس خدا
پنای او را کور گرداند و اثر او را در میان عداوت طرف کند و از صنف دیگر پیوسته بالذو و خون
و شبها عبادت پیدار است و تحت تخت می خوابد و بر کلاهکی که بر سر دارد و در تاریکی شب عبادت
می کند عبادت بسیار میکند و پیوسته رمان است که مبادا عبادتش مقبول نباشد و از عقوبت
الهی خایف است و پیوسته مشغور دعا و تضرع است و روی کار خود کرده متوجه اصلاح احوال خود
و اهل زمانه خود را می شناسد و از معتمدترین بزرگان و دستاویزش در حدیث است که مبادا در پیش

پس فرمود که بزرگ سال که داشت ثابت باش آن جوان گفت که یا رسول الله دعا کن که خدا
شهادت بدهد که او را انداخته است و عاف فرمود چند روزی که شد حضرت او را با جعفر
بجای آورد و در میان راه نماز او شهید شد و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول
است که علم سر داشت با عمل پس هر که دانست عمل میکند و هر که عمل میکند عالم است و علم او از
آنکه در علم را اگر اجابت او کرد و بجانب آن اند علم میماند و اگر عمل نیامد علم میرود و نمی ماند
و از حضرت میرزا یونس صلوات الله علیه منقول است که فرمود که ای طلب کننده علم بدرستی
که علم را فدای دل بسیار هست پس هر علم تواضع و فروتنی است و چشمه آن بزرگی از حد است
و گوش آن فهمیدن است و زبان آن راست گشت و حافظه اش محض گردن است و دلش
بنگی نیست و معقش دانستن اشیا است و عین حجت بر خلاق است و پایش زیاده
کردن نیست و همیش سلامتی مردم است از ضرر او و حکمتش ورع و پرهیزکاریست و مستقر
و قرارگاهش نجاست و قاید و گشاینداش عاقبت از بدیهاست و هر کسش و قیام او خدا
و خلق است و هر بهایش رنج سختی است و شمشیرش رافعی بودن از خلق است و کاشش مدارا
کردن با دشمنان است و لشکرش صحبت داشتن با علماست و مالش ادب است و ذخیره اش اجتناب
از گناهان است و توشه اش نیکیست و نایب و محل آرامش مصالحه با خلق است و راه
آب هویت است و رفیقش دوستی نیکان است و در بیان اصناف علمای
است که در عالمی که استایب است و میتوان نمود از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول
است که فرمود که دنیا را دوست میدار و او را مقیم دینا بدین شهر و دین خود را
و مکتب خود را در محلی که هر که چیزی را دوست میدارد و الحزن را جمع میکند و طلب میفایند
که محبوب است و دوست دارد با آن که درین شهر از این بنای خود ضایع کند بدوستی که خداوند عالم
و حق فرمود بخیر شد و او را بسیار است و خود را واسطه مکن عالم را که فنیب دنیا خورده
باشد که تو را از راه نجاست من که در بد دوستی که ایشان راه زنان شبکان منند

باشد خطا گفته و نمازها راست و حق سبحانه و تعالی میفرماید که کسیت ظالمتر از کسی که افتر بر خدا
بندد بد روح و بفرماید که ای جماعتی که افتر بر خدا می بندند و هفت ایشان سیاه خواهد بود
در روز قیامت و شیعیانی که حکم بغیر ما انتقام می کنند در یکجا کافر فرموده و در یکجا ایمان و در یکجا
فاسق فرموده و سید جمیع از عبد الرحمن بن الحجاج منقول است که حضرت صادق صواب
علیه فرمود که تو را حذر می نمایم از دو فعلت که در این دو خصلت هلاک شده است
هر که هلاک شده است زینهار که فتوی ندی مردم را برای خود و زینهار که عبادت کنی
خدا را چیزی که ندانج رضای خدا را در آن پایدی که حقیقت آن ندانج و سید جمیع از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که فتوی دهد مردم را بغیر علم و هدایتی که خدا او را
کرده باشد لغت کند او را ملک رحمت و ملک عذاب و با او بگویند که آه کسی که
بفتوی او عمل نماید و فرمود که متقانی بپوشم آنست که آنچه را دانست بگوید آنچه را نداند
توقف نماید و سالت شوند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که عمل
بقیاس نماید خود را و دیگران را هلاک بکنند و هر که فتوی دهد و اسع و مسع و بگوید
مشابه قرآن اندک هلاک شده است و دیگران را هلاک کرده است یا با ذریه حق تعالی
اعظم من ان یقوم بها العباد و ان ینعم الله جل ثناؤه اکثر من ان یحصیها العباد و لکن
امسوا تائبین و اصبحوا تائبین و ای ذریه حقوق الهی بندگان او و آنچه از بندگی او برسان
لازم است از آن عظیمتر است که بندگان قیام بان توانند نمود و بندگی او را چنانچه او شرافت
بجا تواند آورد و بد رستی که نعمت خدا از آن بیشتر است که بندگان احصای آنها نتوانند نمود
پس چون در بندگی و احصای نعمت و شکران او عاجز است پس هر صبح و شام توبه بکند
تا خداوند عالم از تقصیرات شما بگذرد بداند که ای رفیق شریفه شتم است بر چند خصلت
از مکارم خصال است که در عدم اغترار عبادت و اعتقاد است بلکه بدترین صفات
دینه عجب است و عمل خود را خوب دانستن و خود را مقصود دانستن و این از جهل ناشی

صانع کنند پس ارکان خود را محکم بدارند و از خوفهای قیامت او را امان دهند ^{در مذمت}
عمر بن خطاب حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که کسی که بی بصیرت و علم عمل می
کند کسی است که بی راهه میرود و هر چند پیشتر میرود از راه دورتری شود و پس از آن
حضرت منقولست که حق تعالی قبول نمیفرماید علی را مگر با معرفت و قبول نمیفرماید معرفتی را
مگر با عمل پس کسی که عارف شد معرفت او را راهمائی میکند بعمل و کسی که عمل نکند معرفت
نخواهد بود با علم از او سلاوب می شود بدین رستی که اجزاء ایمان بعضی از بعضی حاصل می شود
و یکدیگر مربوطند ^{از آن حضرت منقولست} که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که عمل نماید بغیر علم افساد او پیش از صلاح او میوه دهد بود و این معنی ظاهر است
که عقل آدمی مستقل نیست در ادراک خصوصیات عباداتی که موجب نجات است و اگر نه
در سال پیغمبران چه فایده خواهد بود و هر عبادتی را شرایط بسیار هست که نفیست هر یک از آنها
آن عبادت باطل است پس بدون علم ظاهر است که خدا بخوبی که فرمود است عبادت
نمی توان نمود و هرگاه راههای دنیا را بدون قیامت و راهمائی نتوان طی نمود راه بندگی خدا
که خبیرترین راههاست و در هر یک از چندین چاه و چندین کینکاه هست و در هر یک کاهی
چندین هزار از شیاطین جن و انس درگیرند چون بدون دلیل و راهمائی نتوان رفتن و
دلیل و راه نمای این راه شرح و اذهانی آن است از اینها و آمده عیدم السلام و علمائی که از علوم ایشان
بهر پیش پنداشته باشند و طرق نجات و ملاک را دانند ^{در مذمت فتوی دادن}
کسی که اهلیت آن نداشته باشد بداند که خباثت از آیات و اخبار ظاهر می شود بدترین گناهان
که در افترا بر خدا و رسول است بآنکه حکمی از احکام الهی را کسی که اهلیت فهم آن حکم از آیات
و اخبار نداشته باشد بیان کند بدون آنکه نسبت دهد کسی که او اهلیت این امر داشته باشد
پس اگر کسی خود اهلیت این نداشته باشد اما از عالمی که او را این مرتبه باشد شنیده باشد و از او
روایت کند که از او چنین شنیده است جایز است و بغیر این دو صورت هر چند موافق واقع گفته

پس اگر بران حال اقل می ماند برای او بهتر بود از حالی که آخر بهر میسایند و حضرت صادق
فرمود که عالمی بنزد عابدی آمد و پرسید که نماز تو چون است گفت کسی از نماز من پرسید
و حال آنکه من سالک هستم که عبادت میکنم پرسید که گریه تو چون است گفت آنقدر میگری
که از روی من جاری می شود آن عالم گفت که اگر خنده کرده بودی و الحال ترسان بودی بهتر بود
از گریه که باعث اعتماد و اعتقاد تو بعبادتت راست شده است بدیستی که عبادت کسی که
بر عبادت خود اعتماد داشته باشد بالزنی رود و آن امام محمد باقر علیه السلام منقول است که
دو کس داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق چون بیرون آمدند عابد فاسق بود
و فاسق صدیق و نیکو کار شده بودند زیرا که عابد اعتماد بر عبادت خود کرده بود و خود را از
بنگاه میدانست و این عجب در خاطر او بود و فاسق بر فکر گناه خود بود و نادم و پشیمان بود
و استغفاری کرد از گناهان خود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که شیطان روزی بنزد حضرت موسی آمد و گفت ای بنی اسرائیل
بر سر داشت چون نزدیک رسید کار او را از سر برداشت و در برابر استاد و سوار آورد موسی
گفت تو کیستی گفت منم ابلیس فرمود که خدا خانه تو از همه کس دور کرد و گفت آمده ام تو را
سلام کنم برای قرب و منزلتی که نزد خدا داری موسی پرسید که این کلاه چیست که بر سر داری
گفت باین می ربایم دلهای بنی آدم را فرمود که بگو کدام گناه است که چون فرزند آدم مرتکب آن می شود
تو بر او مسلط و غالب میشوی گفت وقتی که از خود راضی باشد و عملهای خیر خود را بسیار داند
و گناهانش در چشم او اندک نماید پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که خداوند عالم را
بداد و خطاب نمود که ای داود بشنود ده گناه کاران را و ترسان صدیقان بشنود ده
گناه کاران را که توبه ایشان را قبول می نمایم و گناه ایشان را عفو می فرمایم و ترسان صدیقان را که
عجب نور زید عملهای خود که هر بنده را که من او را بتمام حساب در ورم و بعدالت حساب و
کم هلاک می شود

می شود این که آن کسی در هر روز قبول و کمال عبادت چنانچه اشاره مجلی در اول کتاب
معمود کرده اند نکر کنند و در عیوب خود و پستیها و عجز و نقص خود بدیده بعین
نظر و بصیرت معبود خود را قدر بدانند و بدانند که هیچ عبادت نکرده و اعتقاد بر
عین حق معبود خود که اکرم الاکرمین است نمی توان کرد چنانچه منقول است که حضرت
امام موسی علیه السلام یکی از فرزندان خود فرمود که ای فرزند بر تو یاد بچند واهمه
در عبادت و پیروی من هر نفس خود را از حد تقصیر در عبادت و طاعت الهی و همیشه
خود را در آن درگاه صاحب تقصیر بدان بدرستی که خدا را عبادت میتوان کرد
بجوی که او سرور عبادت است و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بجا بر
فرمود که ای عباد خدا هر کس از تقصیر و پیروی نبرد یعنی چنین کند که همیشه
دانی که معبود ناخوشی و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول است که عابدی
دو بیست و یک سال عبادت کرد و بعد از آن قریبی کرد و قرآنی او مقبول
نشد زیرا که ملائکت قبول قریبی ایشان این بود که آشتی می آمد و از آشتی سوخت چون
دید که قریبی مقبول نشد با نفس خود خطاب کرد که تقصیر خود از تقصیر و ناقص بودن
عقل از تقصیر و گناه تو است پس خدا و بی او فرستاد که مفرقی که نفس خود را گرد
در درگاه ما عبادت چهل ساله تو و حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که هر
عبادت که از جانب خدا کنی در آن عبادت در پیش نفس خود صاحب تقصیر باشی بدرستی
که نمی گزیند و در علمای آن که میکنند در میان خود و خدا مقررند مگر کسی که خدا او را معصوم
گردانده باشد و از حدت صادق علیه السلام منقول است که خدا می داند که گناه از برای
مؤمن از عیب است و گویا این بود و نگذاشت که هیچ مؤمنی بگناه مبتلا شود و از
حضرت منقول است که گناه است از برای گناهی میکند و از آن نام و پشمان می باشد و
بعد از آن عمل خیر کند و در خوشحال می شود و از آن ندامت و پشمانی باز میماند

مثل آنکه نعمت زبان شکرش آن است که چیزهای را که خدا آفرین او را بر او واجب یا مستحب کرده
بگوید و آنرا از چیزهای که خدا آفریده فرموده یا مکرر ساخته باز دارد و همچنین است شکر خیم
و گوش و دست و پا و سایر اعضا و جوارح و قوی و شکر مال آن است که آنرا در مصرف صرف
کند که منعمان را غنی باشد و حقوقی که خدا در مال واجب گردانیده ادا کند و شکر عالم
آن است که بذر کند بطاآنش و عمل بان بکند و وسیله باطل نگرداند و در هر یک از اینها
هر چند که صرف میکند حق تعالی بر وفق و عده خود عوض را زیاده کرامت میفرماید
و بدانکه در هر معصیتی کفران نعمتهای نامتناهی از نعمتهای الهی بعمل می آید خواه در اصول
دین و خواه در فروع دین مثلاً وجود پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و بقیة آن
حضرت اعظم نعمتهای الهیهست بر بندگان که آن حضرت را وسیله سعادت ابدی و واسطه
نعمتهای دنیوی و اخروی گردانیده و همچنین اوصیای آن حضرت و شکر این نعمت آن است
که افراد به بند کفاری ایشان بکنند پس نکار ایشان بدترین افراد کفران نعمت ایشان
و بعد از آن افراد در هر گناهی کفران این نعمت عظیم گنجهست و آن گناه البته بعضوی از
اعضای شود پس کفران نعمت آن عضو نیز کرده است و عقل و نفس و مشاعر و قوی
و عضلات و رباطات و سایر ادوات که در تحریک آن عضو دخل دارند هر یک نعمتی است
نعمتهای الهیهند و در غیر صرف ایشان صرف کرده و کفران هر یک از این نعمتهای کرده و آن
غذائی که خورده که با اعضا این قوت شده که بسیار این فعل از او صادر شده با این امور
غیر متناهی از عرش و کرسی و سموات و ارض و اینکه و چندین هزار از بنی آدم که مدخلیت
در تحصیل آن غذا داشته اند همه نعمتهای الهیهست و کفران همه کرده است و آن علی که خدا
با او کرامت فرموده بقیع این عمل از این کفران کرده است پس در هر معصیتی اگر تفکر بمقتضای کفران
نعمتهای غیر متناهی از خدا بعمل می آید چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که شکر نعمت
اجتناب از محارم و ترک گناهانست و تمام شکران آن است که بگوید الحمد لله رب العالمین

که کفر از این است که در صفات ذمیه است و شکر هر نفی موجب مزید آن نعمت است و کفر از شکر
مورث عیان است و این نیز حق تعالی صبر نماید که اگر شکر نعمت کیند نعمت را زیاد میگردانم و اگر
کفر آن نماید عذاب من شدید و عظیم است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که را
چهار چیز در روز چهارم محروم نکند ایند کسی را که دعا دارند او را از اجابت محروم نگردند و
نیکی آنکه استغفار دارند توبه او را قبول گردند و کسی را که شکر دارند او را از زیادتى نعمت
محروم نکند و کسی را که صبر گرامت گردند او را از اجر و ثواب محروم نینگردانند و در حدیث
دیگر فرمود که سه چیز است که با آنها هیچ چیز ضرر نمی رسد دعا کردن در هنگام شداید و الهما
و استغفر بنزدیکان و شکر در وقت نعمت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که طعام خود
شکر کننده ثوابش مثل ثواب روزه و اولیست که از پهای خدای روزه داشته باشد و صاحب
عافیتی که بر عافیت شکر کند ثوابش مثل کسی است که ببله مبتلا باشد و صبر کند و مال داری
که شکر کند در ثوابش مثل محرومی است که قانع باشد و بداند که شکر نفی مشتمل بر چند چیز است
آنکه نعم خود را بشناسد و چیزی را لایق او نباشد بد ذات و صفات با و نسبت نهد و انکار
وجود او نماید و مرجه مقابل این یعنی کفران است چنانچه حق تعالی در بسیاری از
آیات کاثرین بکفران نعمت مذمت فرموده است که انکار وجود نعم خود کرده اند و شرکاء از
نعم او قرار داده اند **آنکه بداند که این نعمت از جانب کیست و نعمتهای خدا را از جانب**
دیگری نداند چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که خدا با و نفی گرامت
فرماید و آن نعمت را بدل خود بشناسد و بداند که از خدا باور سیده پس شکر آن نعمت را ادا
کرده است **آنکه از نعمت بکند و ثنای نعم بران بجا آورد چنانچه با ساینده معتبره**
منقولست از حضرت صادق علیه السلام که هر نفی که خدا انعام فرماید خواه خورد باشد
و خواه بزرگ و بنده بگوید الحمد لله شکر آن نعمت را ادا کرده است **آنکه آن نعمت را در چیزی**
صرف کند که رضای منم در آن است و حق تعالی خدا در آن نعمت بر او واجب گردانیده ادا کند

[illegible]

و بدانکه از جمله شکوه تفکر بر نعمهای منعم است و افراز اینکه احصای آنها نمیتوان نمود و
اگر کسی تفکر نماید، در خوردن یک لقمه نان که خدا را چه نعمت بر او هست از اموری که
میب ساختند از برای حصول این لقمه که باین حد رسیده که می تواند خورد و بعد از
خوردن آنچه نعمت او را در برابر او از اسبابی که در بدن با نیکخته ناز و بدن او بشود از
دست و در همان دندانها و زبان و معده و قوت هاضمه و ماسکه و دافعه و جاذبه و
تمیزی که در هر حالتی از حالات غذا میفرماید و مستقدماتی که با خلط اربعه منقسم
میکردند و هر یک را از راه عروق و شرابین محل خود میفرستد و جزو آن عضو می گرداند
اعتراف میکند که عد نعمهای الهی کردن محال است بلکه اگر نیکو تفکر نماید میداند که هر
نعمتی که خدا بر هر فرد از افراد خلق دارد بر تو نیز آن نعمت است زیرا که ادبی مدنی بالطبع
و همه را یکسان یکی احتیاج است پس هر نعمتی که خدا بر آن جولاه هندی دارد از اعضا و
جوارح و تغذیه و تنمیه و سایر نعمت همه بر تو نعمت است زیرا که اگر این نعمت اسبست با و نمی
شد باز چه رانی یافت که تو با جماعتی که تو با ایشان محتاجی منتفع شوی و هر نعمتی که بر پد
جولاه کرده اند همه در وجود آن جولاه دخیل است پس آنجا نیز بر تو نعمت است و از این راه
که ما حفظ میکنی هر نعمتی که بر احدی از خلق از زان آدم تا زمان تو شده است همه در
وجود و بقا و کالات تو مدخلیت دارند و کسی که در کلمات شفقت و رحانیت الهی تفکر
نماید و آن کلماتی حقایق بفضل الهی بر روی عقل او شکفته می شود و از این دریای
چی پایان نگیرد و در این تفکر است که مجدوح است و امر کرده اند الله علیه السلام که تفکر
در نعمای الهی جزو عبادت و عبادت بر عبادات و صارف از محرمات می شود
و موجب رضا بنشای الهی و عدم کفران نعمهای او میشود چنانچه از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه منقول است که سالیان روزی ابو ذر را بخانه خود طلبید و دو کوزه نان

شماها کرده است کتمان نمایند پس چون بفهم حساب می آید هیچ چیزی نباشد بجناه گواهی نیندهد
 و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که شادی و فرح و خوشنودی خدا از توبه بنداش
 زیاده است از روح شخصی که در شب تازی راحله و توشه اش را بکند و باشد و بعد از آن بیاید
 و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دوست سیدار دیندار که فریب خورد و گناه کند
 و هیچیک که گناه کند توبه کند و کسی که در سال گناه نکند بهتر است ولیکن خدا آن گناه نکند
 توبه کند و این دوست سیدار و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که خدا وحی فرود
 بحضرت داود که بر وی نازل شد و اینان و کلام با و که مرا معصیت کردی و تو را امر زیدم
 و باز معصیت کردی و تو را امر زیدم و دیگر معصیت کردی و تو را امر زیدم اگر مرتبه چهارم معصیت
 میکنی تو را منی امر زیدم چون داود آمد و تبلیغ رسالت فرود اینها گفت که ای پیغمبر خدا
 پیغام خدا را رسانیدی پس چون میگردی اینها را بخداوند خود مناجات کرد که ای
 پروردگار من داود پیغمبر تو رسالتی بسوی من آورد و بفرست و جلالت قسم که اگر تو مرا
 نگاه نداری و حفظ نکنی هر آینه معصیت خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد و دیگر معصیت
 خواهم کرد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند معتبره منقول است که فرمود که
 هر که توبه کند پیش از مرگش یکسال توبه او مقبول است پس فرمود که یکسال بسیار است
 هر که توبه کند قبل از مرگش یکماه توبه او مقبول است پس فرمود که یکماه بسیار است
 هر که توبه کند پیش از مرگش یک هفته توبه او مقبول است پس فرمود که هفته
 بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش یک روز توبه او مقبول است پس فرمود
 که یکروز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاينه امور را هریت بکند توبه او مقبول
 و منقول است که هر در دیر و اینست و دوی در دکنها ان استغفار و توبه است و حضرت
 صادق علیه السلام فرمود که گاه هست که مؤمن گناهی میکند و بعد از بیست سال بخاطر
 آورد و توبه میکند و امر زید شود و گناهی میکند همان ساعت فراموش میکند و فرمود

عجایب رسید که ای دوستی جان شکر مرا گردی که دانستی که شکر از من است و از شکر
نوبه است بدانکه تو به از جمله نعمتهای عظیمیست که حق تعالی باین ا
عاجزی

است که امت فرموده است و برکت پیغمبر آخر الزمان و اهل بیت او صلوات الله علیهم بر اینست
که آن کس که زیاده در اتم سابقه توهای دشوار بود چنانچه در توبه کو ساله پرسیدی
امری بشود که بکشید و یکدیگر را بکشند تا توبه ایشان مقبول شود و بر این است در پوشش
گناهان و توسعه در توبه ایشان نعمتهای عظیم فرموده است چنانچه آنحضرت صاتی صلوٰة
الله علیه منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون بنده اراده حسنہ
میکند اگر از حسنہ را نکند بخواند نیت خیر خدا کند در نامه عمل او می نویسد و اگر بجای
آورده خدا ده حسنہ و نامه عملش می نویسد و چون اراده گناهی میکند اگر بجای آورد و برای او
چیزی نمی نویسد و اگر بجای آورد نهفت ساعت او را مهلت میدهند و ملک دست راست
که کتاب حسنات است به ملک دست چپ که کتاب سیئات است میگوید که تجمل مکن و زود
بنویس شاید که حسنہ بکند که این گناه را بگویند زیرا که خدای فرماید که بد رستی که حسنات
گناهان و سیئات را بر طرف میکند یا شاید که مستغفار بکند که گناهش اهریزد شود پس اگر
گفت که استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة العزیز الحکم القور الرحیم
ذو الجلال والاكرام فان ثبت اليك برا و چیزی نمی نویسند و اگر هفت ساعت گذشت
در وقت روز استغفار هیچ یکه نکرد ملک دست راست بد یکی میگوید که بنویس بر این شئی
محرم علیه السلام در صورت صادق صلوات الله علیه هر وقت که چون بنده توبه رضوح میکند
که غم داشته باشد که دیگران گناهها نکنند و تبارک ما فات بکند خدا او دوست
میدارد و دنیا را هم بر او سزا میدهد راوی گفت که چگونه بر او سزا میدهد فرمود که
میکند از خاطر ملکی که آنچه را بر او نوشته اند از گناه و وحی میفرماید باعضا و جوارحش
که گناهان او را کتمان نمایند و وحی میفرماید بیقهای زمین که ان گناهانی که بر روی

پس آن جوان پرورد افتاد و گفت منو است پروردگار من و هیچ چیز از پروردگار من
بزرگتر نیست و او را همه چیز بندگوار تر است حضرت فرمود که مگر می‌توانی مرز دگناهان عظیم را
ببینی و در غم جواب گفت که نه و الله یا رسول الله و ساکت شد حضرت فرمود که ای جوان
یکی از گناهان خود را می‌گوئی گفت هفت سال بود که قبرها را می‌شکافتم و کفن مرد ها را می‌دیدم
پس رحمت از انصار مرد و او را دفن کردند چون شب درآمد رفتم و قبر او را شکافتم و او را پرورد
آوردم و گفتی را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و پرکشتم در این حال شیطان مرا وسوسه
کرد و او را در بطون زینت میداد و می‌گفت ای پسر بدش را ندیدی فری را نش را ندیدی
و مرا چنین وسوسه می‌کرد تا پرکشتم و با او و طی کردم و او را با آن حال و گذاشتم و پرکشتم ناگاه
صدائی انی سر خود شنیدم گفتم که این جوان وای بر تو از حاکم روز قیامت روزی من و تو
مخاصمه نزد او بایستیم که مرا چنین عریان در میان مردگان گذاشتی و از قبر بدر آوردی و گفتم
دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محسوس بشوم پس وای بر تو از آتش جهنم پس جوان
گفت که من با این اعمال کان ندارم که بوقت جهشت را بشنوم هرگز حضرت فرمود که دور شوی
فاسق که می‌ترسم که باستی نویسم چه بسیار تو یکی تو بجهنم حضرت مگر این را می‌فرمودند
تا آن جوان بیرون رفت پس بیازار مدینه آمد و توشه گرفت و یکی از کوه‌های مدینه
رفت و پلای بی‌پایان مشغول عبادت شد و دستها بش را در کردن غل کرد و فریاد میکرد
که پروردگار این سده تو است که اهل در خدمت تو ایستاده و دستش را در کردن غل
کرده پروردگار تو مرا می‌شناسی و گناه مرا میدانی خداوند پروردگار پشیمان شده ام
بنزد پیغمبر رفتم و اظهار توبه کردم مراد دور کرد و خوف مرا زیاده کرد پس سوال میکنم از تو
بجای نامهای بزرگوارت و جلال و عظمت پادشاهیت نه مرا از امید خود نا امید کنی ای
خداوند من و دعای مرا باطل کنی و مرا از رحمت خود مأیوس کنی تا چهل شب از این را
میکنست و می‌گویی و در زندگان و حیوانات براو می‌گویند چون چهل روز تمام شد دست

که هر که در هر روز صد مرتبه بگوید بخدا هفتصد گناه او را می‌آورد و خبری
نیست در این باره که هر روز هفتصد گناه کند و فرمود که حضرت عیسی بر جماعتی گذشت
که می‌گویند رسیدیم که این جماعت بر چه می‌گویند گفتند بر گناهان خود فرمود که ترک کنید
تا خدا ایشان را پامزد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ کس نزد خدا نجو
نیست از مرد و زن که توبه کرده باشند و حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که عجب
بارم از کسی که ناامیدی شود از رحمت خدا و بگوید گناهان با اوست پرسیدند که کدام
گویند گناهان فرمود که استغفار و فرمود که خود را معطر و خوشبو کنی و استغفار تا
بویهای بد گناهان شمارا از سوا کند و منتقل است که روزی معاذ بن جبل گریان بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گویم که حضرت جواب فرمود و گفت یا معاذ
سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله در این جوان پاکیزه خوش صورتی ایستاده و به
جوانی خود گریه میکند مانند رینی که فروخته شده و می‌باشد و می‌خواهد بخدمت تو بیاید
حضرت فرمود که پیاورش چون پیامد و سدهم گویم حضرت جواب فرمود و پرسید که این جوان
چرا گریه میکند گفت چون نمی‌توانم که گناهانم را که اگر خدا بعضی از آنها مرا مواخذه نماید
جهنم خواهد بود و کان من این است که مواخذه می‌شود و نخواهد مرا رنیده حضرت
فرمود که بجد اشک آورد و گفت پناه می‌گیرم بخدا از اینکه باور من شده هم باشم فرمود که
بسیار است حق گشته گفت نه حضرت فرمود که خدا کنایت را می‌بخشد اگر چه مانند کوهها
باشند و عظمت گفت نماهان من از کوهها عظیم تر است فرمود که خدا گناهان را می‌آورد
اگر چه مثل زبانه‌های خفنگانه و دیباها و درختان و افعاله در زمین است از مخلوقات
خدا بوده باشند گفت از آنها نیز بزرگ تر است فرمود که خدا آنها را می‌آورد اگر چه
مثل آسمانها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد گفت از آنها نیز بزرگ تر است حضرت
عظمتا که بسوی او نظر کرد فرمود و گفت ای جوان گناهان تو عظیم تر است پاپروردگار تو

و کسی واسع و عرش عظیم بزرگ تر است چه بودی اگر میدانستم که کناه مرا خواهی آمرزید
یا در قیامت مرا خواهی کرد از این باب سخنان میگفت و میگوشت و خالک بر سر میکرد و حیوانات
و درندگان پر دورتر حلقه زده بودند و مرغان بر سرش صف زده بودند و در کوبه با او
موافقت میکردند پس حضرت بنزدیک او رفتند و دستش از گوشش کشودند و خالک را
بدست مبارک از سرش پال کردند و فرمودند که ای پهلول بشارت باد که تو از آزاد
گردم مدتی از آتش جهنم پس بجا به گفتند که همچنان ندانم کناهایان بکنند چنانکه پهلول
کرد و ایله را بر او خواندند و او را بشارت نمودند و باید دانست که توبه را شرایط
و باعث است اول باعث توبه که آنی را بر توبه میدار دانست که تفکر نماید در عظمت
خداوندی که معصیت او کرده است و در عظمت کناهایان که مرتکب آنها شده است و در
عقوبات کناهایان و نینهای دنیا و آخرت آنها که در آیات و اخبار وارد شده است و شمه
از آنها بعد از این بیان خواهد شد و تفکی نماید که چه منفعتها و فواید عظیمه سبب کناهایان
از او فوت شده است تا این تفکرات باعث این شود که او را تالم و تأسف حاصل شود
از فوت آن محبوبات و تحصیل آن عقوبات و این ندانست او را باعث می شود بر سه چیز
که توبه مرکب از اینهاست از آنها اتفاق بحال دارد که الحال ترک آن کناهایان که مرتکب
انها بوده است بکند متعلق است آینده که عزم عزم بکند که بعد از این عود باین کناهایان
نکند تا آخر عمر متعلق است گذشته که پشیمان باشد از گذشتهها و تدارک گذشتهها
بکند اگر تدارک داشته باشد و بدانکه کناهایان که از آن توبه واقع می شود در چند قسم است
اول آنکه کناهی باشد که مستلزم حکمی و یکی بغیر از عقوبت آخرت نباشد مانند پوشیدن حیر
و در توبه این کناه همین ندانست و عزم بر نکردن کافیه است برای برطرف شدن عذاب اخروی
دوم آنست که مستلزم حکم ربکی است و آن در چند قسم است یا حق خداست یا حق خلق و اگر
حق خداست یا حق مالیت مثل آنکه کناهی کرده است که می باید بدهد از آنکه پس اگر قادر

با سنان بلند گردد و گفت خدایم حاجت مرا چه کردی اگر دعای مرا استجاب گردانیده
و گناه مرا ازیده به پیغمبرت و می فریاد که من بدنام و اگر دعای من استجاب نشد و امریند
نشده ام و می خواهم مرا عذاب کنی پس آتش نفوست که مرا بسوزد یا عفو می مرا در دنیا مبتلا
کن و از فضیلت روز قیامت مرا خلاص کن پس خداوند عالمیان این آیه را فرستاد که انما
که تافشه میکند یعنی دنیا و ظلم بر خود میکند بر تکب شدن از گناهان بزرگتر از آن از
شکافتن فرو و کفن در دیدن و خدا را بیاد می آورد پس استغفار می کنند از گناهان خود یعنی
از خدا می ترسند و بر وی توبه میکنند و کسی می مرزد گناهان را بغیر از خداوند عالمیان
میفرماید که یا محمد بنده من بنزد تو آمد تا ب و پشیمان او را راندی و دور کردی پس بجا آورد
و در و که او را که سوال کند عین از من که گناهش را پیامم در بعد از آن دو آیه فرمود که
و بعد از گناهان مصر نیستند بر گناه های خود و میدانند ببری اعمال خود را ایشان جزاء
ایشان هرگز پیش بر و در دنیا ایشان است و بهشتها که جاری می شود از بزرگها هرهای حال
کوین که خاندند در آن بهشتها و هرگز از ایشان بر طرف نمی شود و بسیار نیکوست ضرر عمل
کنندگان از برای خدا چون این آیه نازل شد و حضرت پیر و ن آمدند و می خواندند و تبسم
می فرمودند و احوال قبول را می پرسیدند معاف گفت که یا رسول الله شنیدیم که در فلان
موضع است حضرت با صبر متوجه آن گوه شدند و بر آن گوه بالا رفتند و دیدند که آن جوان
دوستان دوستان ایستاده و دستها را در گردن بسته و رویشان از حرارت افتاب سیاه شده
و مشرهای چشمهای آنها بسیار گریه ریخته و میکی دیدای خداوند من خلق مرا نیکو ساخت
و مرا بنیوت نیکو خلق کردی گاش میدانستم که نسبت بمن چه داده داری ایامم در آتش
خواهی سوزانند یا در جوار خود در بهشت مرا ساکن خواهی گردانیده ای احسان نسبت
بمن بسیار کرده و نسبت بسیار داری در دنیا که میدانستم که اخوام من چه خواهد بود
ایامم از بهشت خواهی برد یا بدست بهشتم خواهی فرستاد ای گناه من از اسماعیل و زمین

و از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه منقول است که شخصی در حضور آن حضرت
گفت استغفر الله حضرت فرمود که میدانی که استغفار چیست استغفار درجه علیین است
و آن اسمیت که برشش چیز اطلاق میکنند و شش جزو دارد و ششمانی برگزیده
عزم بر اینکه دیگر عود نکنی هرگز نه بلکه حق مخلوقین را بایسان بایسان برسانی که چون
خدا را ملاقات نمایی پال باشی و هیچ حقی از مردم در زمه تو نباشد بلکه هر واجب که
از تو فوت شده باشد بجا آوری بلکه آن کوششی که بجام در بدن تو رویده از آب اندوه
و حزن و مشقت بگذاری تا پوست با استخوان بچسبد و گوشت تازه در میان پوست و استخوان
بروید بلکه ببین خود را طاعت بچشانی انقدر که لذت معصیت را بان چشایند
يَا بَا ذَرِّ اِنَّكَ فِي قَمَرٍ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فِي اَجَالٍ مَّنْقُوصَةٍ وَ اَعْمَالٍ مَحْضُوطَةٍ وَ الْمَوْتُ يَأْتِي
بِقِسْفَةٍ وَ مَنْ يَزْرِعْ خَيْرًا يَوْشِكُ اَنْ يَخْصُدَ نَدَامَةً وَ لِكُلِّ زَارِعٍ مَا يَزْرِعُ اَي ابودر
گذرگاه شب و روزی و شب و روزی بر تو میکنند و از اهل و عمر تو کم میکنند و خدا
و ملائکه علمای تو را حفظ میکنند و ثبت می کنند و سرک بی خبری و ناگاه میرسد و هر که
نعم خیر و نیکی بیکار دارد در دنیا بزودی در آخرت حاصل نیکی و سعادت درو میکند
و هر که نعم بدی در این دنیا می پاشد عنقریب حاصل ندامت و پشیمانی درو میکند و هر
زارعت کننده مثل آنچه زراعت میکند می باید يَا بَا ذَرِّ لَا يَسْبِقُ بَطْنٌ يَحِطُّهُ وَلَا يَنْدُرُ
حَرْيَصٌ مَّا لَهُ يُقَدَّرُ لَهُ وَ مَنْ اَعْطِيَ خَيْرًا فَاسْتَهْ اَعْطَاهُ وَ مَنْ وَفَّى شَأْنًا فَاسْتَهْ وَفَاهُ اَي ابودر
کسی که سستی و رزد در طلب روزی دیگری بفرم او را نمیرسد و کسی که حریص باشد
و بسیار سعی کند در طلب رزق زیاده از آنچه خدا مقدر کرده است با و نمیرسد و هر که چیزی
با و میرسد خدا با و عطا فرموده است و باید که از جانب خدا داند و کسی که شری و بدی
از و دوری شود خدا از او دور گردانند و او را حفظ کرده باید که خدا را شکر کند بدانکه
بمقتضای آیات و احادیث بسیار روزی که عبارت از خبری چند است که صاحب حیات

بر آن باشد تا بعمل نیاید و همچنین ندامت رفع عقاب از او نیشود و واجب است که آن کفار
را کند یا حق نیست مثل آنکه نماز یا روزه از او فوت شده باشد می باید قضای آنها را
چهار روز و اگر کاری کرده است که حدی خدا برای او مقرر ساخته است مثل آنکه شراب
خورد و است پس اگر پیش حاکم شرع ثابت نشده است اختیار دارد و میخورد توبه میکند
میان خود و خدا و اظهار آن نمی کند و می خواهد نزد حاکم اقرار میکند که او را حد بزنند
و اظهار نکردن عاقل است و اگر حق الناس باشد اگر حق مالیست واجبست که بصاحب مال
یا وارث او برساند و اگر حق عین مالی باشد اگر کسی را غلام کرده است می باید او را ارشاد
نماید و اگر قصاص باشد مشهور بسیار عدل آن است که می باید مستحق قصاص اعلام بکند
که من چنین کاری کرده ام که از تو مستحق کشتن یا قصاص شده ام و نگین خود بکند که اگر
صاحب حق خواهد داد و اختصاص کند و اگر حدی باشد مثل اینکه فحش گفته است پس
اگر آن شخص عالم باشد باینکه این اهانت نسبت با او وقع شده است می باید نگین خود
بکند تا برای حد و اگر نداند خلوت است بسیار علم و آگاهی اعتقاد این است که گفتن با او
و باعث آزار و اهانت اوست و در کار نیست و همچنین اگر عینت کسی کرده باشد و در باب
عینت مذکور خواهد شد و اکثر علماء را اعتقاد این است که اینها واجب چندین مرتبه
و توبه نیستند و اصل توبه بدو و اینها مستحق می شود و تبرک اینها عقاب خواهد
داشت و ظاهر بعضی احادیث این است که اینها شرط قبول توبه اند و توبه کامل آنست
که در آن راه را قیامت هر امکان بکند و آنچه از عورات کناهان در نفس او حاصل شده آنها را
از راه نماید چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حدیث گذشته اشاره بان فرمود
که در توبه نه غسل نه ریختن است که یکسال بعد از آن برضایات و مجاهدات نداشت ما عاقبت بکند
و بعد از آن توبه از آن با قیاس یکسال است و همچنین یا یکی روز و اقل مرتبه اجزای توبه آنست که
معاینه امور را خیرت نماند باشد که بعد از آنکه معاینه امور را خیرت شد و یکی توبه مقبول
نیست

غنی افزاید و دعا بنویسد و بداند که دعا دخیل است و از جمله اسباب تقدیر روزی است
و اگر نه ترك تجارت و سعی کردن مذموم است و احادیث متواتره بر این مضمون وارد است
و ایضا باید که روزی را که از جانب خدا داند و جمیع خیرات و دفع جمیع شرور را که از او
داند باعث این نشود که اگر کسی با خدا واسطه کند و احسانی با او بکند شکر احسان
او نکند بلکه می باید که هر که از خلق با او یکی و احسانی کند حق نعمت او را بشناسد
و شکر او را بکند تا اعتقاد بر او نکند و او را رازق خود نداند و برای خوشنودی او ^{گفت} غنا
پروردگار خود نکند و بداند که خداوند واسطه کرده است که این روزی با او رسیده
و اگر خدائی خواست او قادر بر ایصال این نعمت بنویسند چنانچه از حضرت علی بن الحسین
صلوات الله علیه منقول است که حق تعالی در روز قیامت به نبی از نبی کاش فرماید
که ای اشکر کردی فلان شخص را گوید که نه بلکه ترا شکر کردم فرماید که چون او را
شکر نکردی مرا نیز شکر نکردی پس حضرت فرمود که شکر کننده ترین شما برای خدا
کسیست که شکر مردم را بیشتر کند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
از درستی یقین مرد مسلمان آن است که راضی نگردد مردم را بغضب الهی و ملائمت
نکند مردم را بر چیزی که خدا با او نداده بد رستی که روزی بر هر صحرایی کشاند و
لخواستان و خواهی کسی دوری گوید و اگر کسی از روزی خود بکوبد چنانچه از
صالح میگوید و هر آینه روزی او را در یاد چنانچه صریح او را در حق باید و بسند
معتبر از حسین بن مخلوف منقول است که گفت در مجلسی بودیم که طالبان علم در آنجا حاضر ^{بودند}
در بعضی از سفرهای و نفقاتی منتهی شده بود بعضی از اصحاب بمن گفت که از برای رفع
این پریشانی که در آن داری و امید یکی داری من کفتم فلان شخص گفت پس والله که
حاجت برآورده نمیشود و با امید خود غنی رسی کفتم میدانی که چنین خواهد بود گفت که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمودی که بعضی از کتب سماوی خواندم که خداوند عالم

آن مشفع شود خواه خوردنی باشد و خواه پوشیده‌ی و خواه غیر آنها مقدداست از جانب
حق سبحانه و تعالی از برای هر کس يك قدری بر وفق حکمت و مصلحت و خلاف است
که یا حرام روزی مقدداست یا نه و حق اینست که خدا از برای هر کس از مصارف حلال
روزی مقدار ساخته که اگر متوجه حرام شود بایشان برسد و بقدر آنچه از حرام منصرف
می‌شوند از روزی حلال ایشان باز میگیرد و بایشان نمیرسد چنانچه سبند صحیح
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در حجة الوداع فرمود که بد رستی که روح الامین در دل من دمید که هیچ نفسی ^{نفسی} ^{نفسی}
تا روزی مقدار خود را تمام صرف نکند پس از خدا برسد و تقوی و پرهیزکاری را پیشه
خود کنند و اجمال کنند در طلب روزی و بسیار سعی نکنند و اگر چیزی از روزی در پیش
برسد شمار باعث شود که از راه حرام طلب کنند و معصیت خدا را وسیله محصل
روزی گردانند بد رستی که خدا روزی را حلال قسمت کرده است و حرام قسمت نکرده است
پس کسی که تقوی و زهد و کناهات را ترک نماید و پرنکی روزی صبر کند روزی او را
حلال بآید و کسی که پرده ستر آلوده رود و از غیر حلال معاش خود را اخذ
کند تقاص میکند خدا از روزی حلال او و در روز قیامت حساب از او می‌گیرد و
بدانکه احادیث در طلب رزق بسیار است و احادیث در دعا کردن برای روزی بسیار
و کسی چنان نکند که چون روزی مقدار است سعی و دعا بی فایده است زیرا که بعضی از روزی
چنان مقدرا شده است که بی سعی حاصل شود و بعضی چنان مقدرا شده است که بی
سعی حاصل نشود و بعضی مقدرا شده است که با دعا بدست آید پس انبی باید که مواظق
فرموده خدا سعی کنند و بمبالغه بسیار در سعی نکنند و سعی را مانع بندگی و عبادت خدا
نکنند و با وجود سعی توکل بر خدا داشته باشند و بدانند که از سعی بدو ریشیت الهی چیزی
حاصل نشود و بزیادتی در عرض سعی کردن و ترک عبادات الهی نمودن چیزی بر مقدار

ملکی که من پادشاه آن ملک باشم پس بد حال کسی که از رحمت من نا امید شود و بد
حال کسی که معصیت چون من خداوندی کند و از من ترسد یا یا ذرّ المُنْتَقُونَ
سَادَةٌ وَالْفُقَهَاءُ قَادَةٌ وَجَالِسَتُهُمْ زِيَادَةٌ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ حَتٌّ
صَخْرَةٍ يَخَافُ أَنْ تَقَعَ عَلَيْهِ وَإِنَّ الْكَافِرَ لَيَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ ذُبَابٌ مَرَّ عَلَى أَنْفِهِ
يَا بَا ذِرِّ إِنَّ اللَّهَ سُبَّارٌ وَتَعَالَى إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَحْمَلَ الدَّفْعَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ
مُثْلَهُ وَالْإِسْمَ عَلَيْهِ تَقْبِيلاً وَيَبَاهُ وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا أَسَاءَ ذُنُوبَهُ يَا بَا ذِرِّ
لَا تَنْظُرْ إِلَى صِفَةِ الْخَطِيئَةِ وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى مَنْ عَصَيْتَ يَا بَا ذِرِّ إِنَّ نَفْسَ الْمُؤْمِنِ
أَشَدُّ أَرْتِكَاظًا مِنَ الْخَطِيئَةِ مِنَ الْعَصْفُورِ حَتَّى يَقْدُتْ بِهِ فِي شَرِّهِ يَا بَا ذِرِّ مَنْ
وَأَفَوْقَ قَوْلِهِ فِعْلُهُ فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ حَقَّهُ وَمَنْ خَالَفَ قَوْلَهُ فِعْلُهُ فَأَرَادَ أَنْ يَنْجُو
نَفْسَهُ يَا بَا ذِرِّ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُحْرَمُ رِزْقُهُ بِالذَّنْبِ يُصِيبُهُ أَيُّ ابْنِ ذُرِّيَّتَيْهِ وَبِهِ هَرِكَةٌ
بِزَكَاةٍ رَانَدٍ وَفَقْهًا وَعِلْمًا قَائِدٌ وَرَاهِقًا يَصْرُومَانَدٌ وَهَيْبَتِي عِلْمًا كَرِيمًا مُوَجِبٌ
زِيَادَتِي عِلْمٌ وَكَالَاتٍ اسْتِوَابٌ وَبِدْرِيَّتِي كَثُوبٌ كَنَاهُ خُودِ رَاحِيَانِ عَنِيمٌ فِي بَيْتِ دَوَانِ
وَرَحْمَتِي اسْتِوَابٌ كَوِيَادِ زِيرِي سَكِي اسْتِوَابٌ كَمَبْتَرَسِدْ كَهَبْرِشِشِ فَرْدِ وَايْدِ وَتَحْقِيقِي كَهَكَافِ
كَنَاهُ خُودِ رَاحِيَانِ سَهْلٌ مِيدَانْدِ كَوِيَامَسَكِي بِرَبِّي اَوْنَشْتِ وَكَذَشْتِ أَيُّ ابْنِ ذُرِّيَّتَيْهِ
كَهَهَكَاهُ هَقِ تَعَالَى حَيُّ وَسَعَادَتِ بِنْدَةُ رَاخَوَاهُ كَنَاهَانِ اَوْدَايِقُ سَتَهْ دَر مِيدَانِ
دَوِشْتَمُ اَو مِثْلِ مِيكَر دَانْدِ كَه مَنْظُورِ نَظَرِ اَو بَاشْدِ وَكَنَاهِ اَو بِرَاوِ كَرَانِ وَدَشَوَارِ مِيكَر دَانْدِ
وَكَو سَعَادَتِ بِنْدَةُ رَاخَوَاهُ دَاوَشْتِي بَاشْدِ كَنَاهُ اَو خَاطِرِ اَو فَرَا مَوْشِ مِي سَارِ دَايِ
اَو ذِرِ نَظَرِ مَكْنِ بَكُوچِكِي وَخُودِ اَو بُوْدِنِ كَنَاهِ وَلَكِنْ نَظَرِ كِنْ بِرِ كَوَايِ وَعَظَمَتِ خُودِ اَو ذِرِ
كَه مَعْصِيَتِ اَو كُرْدَةُ اَو بُو ذِرِ نَفْسِ مَوْشِ اَصْطِرَاشِ اَز كَنَاهَا بَاشْتِ اسْتِ اَز اَصْطِرَاشِ كَنْجُو
كَه دَر دَامِ اَفْتَا دَه بَاشْدِ اَو اَبُو ذِرِ هَكَه كَفْتَارِشِ بَا كُو دَارِشِ مَوْافِقِ بُو دَه بَاشْدِ بِرَاوِ
كَه خُودِ اَز سَعَادَتِ يَافْتَهْ اسْتِ وَكَو نَه چَينِ بَاشْدِ كَه قَوَاشِ بَكُو وَكَو دَارِشِ بَد بَاشْدِ

میفرماید که بوقت حلال و مجرب و بزرگوار و رفت خودم سوکند منجی دم که قطع میکنم
امل و امید هر کسی را که از غیر من امیدی داشته باشد بیاس و ناامیدی و جادوی
پوشانم چنانچه مذلت و خوار برانزد مردم و از سلحت قرب خود او را دور میگردانم
و از فضل خود او را محروم میگردانم آیا در سختیها و شدتها امید از غیر من میدانند و حال
آنکه شاید و بلاها بدست من است و امید از غیر من دار و و بفکی خود در دیگران
میگویند و حال آنکه کنید همه درها بدست منست و درها همه بدست است و درگاه
من برای دعا کنندگان باز است کی امید من کرد در بلاها و روعه آورد که او را
محروم کردم و کی از برای مطلب عظیمی بدگاه من آمد که امیدوار قطع کردم از زوها
و مطلبهای بند خود را نزد خود حفظ کرده ام که در روز احتیاج با ایشان میرسانم
حفظ من راضی نیستند و بر کرده ام اسما آنها را از جماعتی که هرگز از تسبیح من ملاک
و ستی بهم نمی رسانند و امر کرده ام ایشان که درهای فیض و رحمت بامیان من
و بندگان نه بندند پس اعتماد بقول من نمیکند یا میداند کسی که بلائی از بلاها
بر او نازل شود که کسی غیر از من رفع آن نمیتواند که در مکی باذن من چو این بنده از من
چنین غافلت عطا کردم با وجود و رحمت خود چیزی بخند را که از نطلبیده بود چون
تا و باز رفتم از فی طلب که باورد کم و از یکی از سوال میکند ای کاش نشانیست که من
نه شناسد میدهم بعد از نطلبیدن و سوال کی دن نخواهم داد و ایا من بچشم که بیدار بخند
بیدار را با وجود و کم از من نیست ایا عفو و رحمت بدست من نیست مکی من نیستم محل
از روعه های غارتی و امیدگاه بندگان پس کی امید ایشان از من قطع می تواند کرد و ایا از
من نمیشناسند آنها را که از غیر من امید دارند و طلب میکنند که اهل اسماها و
اهل زمین همه از من از زو و بخواهند و حاجت بطلبند و بطلبند از ایشان آنچه همه
طلبند و بطلبند از من و پادشاهی من مثل یک عفو و بوجه کم نمی شود چگونه کم شود

که مصر شدند و از آنها توبه نکردند خود کبیره می شونند زیرا که اصرار بر صغیره کبیره است
و باعث جهالت بر گناهان کبیره نیز میگردند و ارتکاب کبایر را بی ادبی را بکفر و شرک میسازند
خود بانه منه پس باید گناهان را خور و شمارند و نظر بجهت پروردگار کنند که معصیت
عظیم سهل می باشد چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که صغیره
و خوردنی باشد چیزی که در روز قیامت نفع دهد و صغیره می باشد چیزی که در
روز قیامت ضرر کند و از حضرت امار ضا صلوات الله علیه منقول است که گناهان
صغیره راههایند بگناهان کبیره و کسی که در اندک از خدا ترسد در بسیار هم نمی ترسد
و اگر خدا مردم را بهشت و دوزخ نمی ترسانید واجب بود بر مردم که او را طاعت
کنند و معصیت او نکنند برای تفضلهایی که بایشان فرموده و احسانها که نسبت
بایشان کرده و نعمتهایی که بدون استحقاق بایشان فرستاده و حضرت رسول صلی
فرمود که حقیر شمارید چیزی از بدی را هر چند خور و نماید در نظر شما و اعمال خیر
خود را بسیار نمیدانید هر چند بسیار نماید در نظر شما بدی را که کبیره باقی نماند با.
استغفار و صغیره نیست با اصرار و امام محمد باقر علیه السّلم فرمود که از جمله
گناهانی که امر زده نمیشود دانست که کسی بگوید که کاشکی مرا مؤمن خدایم نکرد مگر همین
گناه و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هیچ بند نیست مگر اینکه بر او
چهل پرده پوشیده است تا هنگامی که چهل گناه کبیره بکند پس تمام آن پرده ها از او دریده
می شود پس ملائکه حافظان اعمال میگویند که خداوند این بنده تو پرده های ستر تو
همه از او کشوده شده خدا بایشان وحی می فرماید که او را بپالهای خود ببوشانید پس
هیچ قبیحی را نمیکند از او مگر اینکه متکبر می شود و خود را با افعال قبیحه خود در میان مردم
می ستاید پس ملائکه میگویند که خداوند این بنده هیچ گناهی را ترک نمیکند و ما را شرم
می آید انکارهای او پس خدا وحی می فرماید که بالهای خود را از او بر دارید پس بعد از آن

در نبات خود را سر زشت و زشت خواهد کرد ای ابو ذر بسیار است که کسی از
روزی خود غرور میکرد و سبب کثافتی که از او صادر میشود بدانکه تقوی
درجه رفعت از درجات مقربان و بعد از این بحالی از احوال متقین انشاء الله
سزاوار خواهد شد و مجالست و نشستنی علمای ربانی که بشرایط علم عمل کرده باشند
و با آنرا آنچه دانسته اند متصف شده باشند موجب سعادت دنیا و آخرت است
چنانچه از حضرت امام موسی سلوات الله علیه منقول است که با عالم گفتگو کردن
و صحبت داشتن بر روی منایبها بهتر است از سخن گفتن و مصاحبت کردن با جاهل
بر روی فتنه ها و تکیه کاههای زیبا و پسند معین منقول است از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که خواریان حضرت عیسی گفتند که با چه جماعت هشتی کنیم
فرمود که با کسی بنشینید که خدا را بپا دشتا آورد و دیدن او و علم شما را بپزاید سخن
گفتن او و دیدن عمل او شما را با خیرت راعب گرداند و منقول است که لقمان بفرزند
خود گفت که بدیده بصیرت نظر کن و از روی پندایت مجالس را برای خود اختیار کن پس
اگر به پنی جماعتی را که خدا را یاد میکنند با ایشان بنشین پس اگر تو عالم باشی علم تو برای
تو رفع خواهد کرد و در این مجلس و اگر جاهل باشی آن جماعت تو را تقییم خواهند کرد و
گاه باشد که رحمتی از خدا بر ایشان نازل گردد و تو را با ایشان فرا گیرد و اگر جماعتی را پنی
که در با خدا نیستند با ایشان منشین که اگر عالم باشی چون با ایشان بنشینی علم تو به
نفع منبتد و اگر جاهل باشی چهل تو را زیاده میگردانند و شاید که عفو بی برایشان
نازل گردد و تو را غفلت گیرد و بدانکه مفاسد کناهان هر چند صغیر باشد و عظیم است
و موجب جهالت شیطان و سلب توفیق خداوند عالمیان میگرد و باعث فساد و
قلب و سیاهی دل و زور و از حمت آبی می شود بلکه مکروهات را سهل می باید شمرد که
که از تکاب مکروهات و عیب و خوائ در غریبات و کناهان صغیره می شود و بر کنان صغیر

تمام فرامی گیرد و دیگر بعد از آن هرگز دستکاری نشود و حضرت باقر علیه السلام فرمود که
گاه هست که بنده از خدا سوال می نماید و نزد يك میشوید که حاجتش برآید پس گناهی
و خدا وی میفرماید بلك که حاجت او را بر می آورد که او متعرض غضب من شد و مستحق
حرمان گردید و در حدیث دیگر فرمود که هیچ سالی باران از سال دیگری کمتر نمی آید و لیکن
خدا هر جا که می خواهد بفرستد بدستی که هر گاه جماعتی معصیتها کردند انقدری
از باران که از برای ایشان مقدّر شده است حق تعالی از ایشان باز میگیرد و در بیابانها
و دریاها و کوههای باران و گاه هست که جعل را خدا عذاب میفرماید و در سوراخش
سبب نیامدن باران برای گناهان الجماعتی که در هوای ایشان جا کرده است و خدا
او را راه داده است که بچاله دیگری جا بگیرد بعد از آن حضرت فرمود که عبرت بگیرد
ای صاحبان بصیرتها و حضرت صادق علیه السلام فرمود که گاه هست که شخصی گناهی
میکند و سبب آن از نماز شب محروم میگردد بدستی که عمل بد ثابترش در صاحبش
تند تراست از فرو رفتن کار در درگوشه و فرمود که کسی که گناهی را اراده کند بجل
نیاورد که بسیار است که کسی گناهی میکند پس خدا میفرماید که بعثت و جلال خودم «
سوگند که تو را بنامم هرگز و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود که گاه
باشد که بنده را بر گناهی از گناشت صد سال در بخش مجبوس بدارند و او نظر کند بر نانش
که در عیشت منقند و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که حق تعالی قضای
حکم فرموده که نفعی که بنده را کرامت فرماید از او سلب ننماید تا گناهی از او صادر نشود
که مستحق غضب الهی و زوال نعمت گردد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هیچ دردی
برای دلها در مال ترا ز گناهان نیست و هیچ خوبی بدتر از مرگ نیست و از برای تفکر احوال
گذشتگان کافیست و مرگ از برای موعظه بسواست و حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه فرمود که گناهی که تغیر نعمت میدهد بخی و تکبر و فساد است و گناهی که مورد

اظهار عداوت ما اهل بیت بنمایند و در این هنگام خدا او را در آسمان و زمین رسوا
میکند پس ملائکه میگویند که خداوند این بنده توحشینی پرده دریده و رسوا ماند میفرماید
که اگر کسی چیزی در او میداند بنمایم که شما بال خود را از آن بردارید و ایضا منقول است
که آن حضرت فرمود که ترك گناه کردن انسان تر است از طلب توبه کردن و چه بسیار
شهوت یکساعت که باعث اندوه دور و درازی شود و مرکب دنیا را رسوا کرده است
و از برای عاقل در دنیا جای فرح و شادی نگذاشته است و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که اگر خدا چیزی بنده را بخواند و او گناهی میکند او را بیدار میگرداند که استغفار
بیاورد و توبه کند و کسی که چیزی در او نمی بیند چون گناهی کرد استغفار را
از خاطر او محو مینماید و او را در نعمت مبدل دارد چنانچه میفرماید که ما استدراج و انما
میکنیم ایشان را از جهتی که نمیدانند یعنی در هنگام معاصی با ایشان نعمت میدهم و
حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا دوست مبدل را بدو را که در گناهان عظیم
رو به برگاه او آورد و از او طلب امرش نماید و دشمن مبدل را بدو را که اندک گناهی
کرده باشد و انرا حقیق و حقیف شمارد و ایضا فرمود که پیر هیزید از گناهان حقیقی شمرده
شد که آنها سر رنده می شود و پرسیدند که کدام گناهانست فرمود که این که کسی گناهی کند
و گویر خوشحال من اگر غیر این گناه نداشته باشم و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
حجراتی داشت ساده رسیدند و بجهایه فرمودند که هیزم جمع نمایند صحابه گفتند که یا رسول
الله در این زمین هیزم نیست فرمود که هر چه بدست آید بیاورید پس آوردند تا بسیار
جمع شد حضرت رسول فرمود که گناهان باین نحو جمع میشود پس فرمود که زینهار که سهل
شمارید گناهان را که گناهی را طلب کنند هست و جمیع گناهان را نوشته است و در نامه اعمال
ثبت کرده است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که انی که گناهی میکند در دل او نشان
سیاهی پدید می شود پس توبه کرد و هر طوطی شود و اگر یکی گناه کرد زیاده می شود تا دلش را

شود یا بحسب دنیا مفاسد مرتب شود که اصلاح پذیر نباشد چنانچه اگر بر ذمّه منکّم
شود کافری شود و پراو خلود در جهنّم واجب میشود و ممکن است که در مجلسی
حرف شری بگوید که باعث قتل چندین هزار نفس شود ممکن است که کله چیزی
بگوید که باعث خلاصی چندین هزار کس از کشتن شود و چون مفاسد سخن گفتن
بسیار است و غالب اوقات ادّعی بی تفکر سخن بگوید مفاسد دنیا و آخرت بسیار
بسخن گفتن مرتب می شود لهذا فضیلت خاموشی بسیار وارد شده است امام را
خاموشی از سخن است که حریت از اندام پس اگر زبانش باز کار و ادعیه و تلاوت
قرآن جاری باشد یقین که بهتر از خاموشیست و صورت سعادت ابدیست و اگر
سخنان دیگر گوید باید که اوّل تفکر نماید و رعایت فواید و مفاسد آن بکند و
بعد از آنکه بداند که فایده اخروی با صلاح دنیوی در آن هست بگوید و الا سکت
باشد که سلامتی و نجات در این است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول
است که حضرت لقمان فرزند خود وصیت فرمود که ای فرزند اگر کار و بکنی که سخن گفتن
از فقره است پس بدان که سکت بودن از طلاقست و حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که نجات مرد مسلمان در نگاه داشتن زبان خود است و حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که ابو ذر میگفت که ای طلب کنند علم این زبان کلید
خیر است و هم کلید شر است پس بر زبان خود مهر بزن چنانچه بر طلا و نقره مهر
میند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت عیسی مفرمود که بسیار سخن
مگویند در غیر یاد خدا بد رستی که الجماعت که بسیار سخن میگویند دل های ایشان
تساوت دارد و نمیدانند و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که زبان فرزند
ادم هر صبح شریف میشود بر سایر اعضا و جوارح او و میپرسد که بوجه حال صبح کرده
میکویند که حال ما خیر است اگر تو ما را بحال خود بگذاری و بیادانی مبتلا نگردانی و

ندامت می شود و قتل نفس است و گناهی که موجب نزول عذاب الهیست ظلم است و گناهی که
موجب رسوائی و دریدن پرده هاست شرب خوردن است و گناهی که باعث منع
روزی است نه است و گناهی که باعث زود فنا شدن است قطع رحم است و گناهی که
دعا را مردود میگرداند و هواراتاریک میگرداند عقوبت پدر و مادر است یا با ذرّی
مَا لَكَ مِنْهُ فِي شَيْءٍ وَلَا تَنْطِقُ بِمَا لَا يَعْهَدُكَ وَأَخَذْتُ لِسَانَكَ كَمَا أَخَذْتُ وَرَقَكَ يَا بَا
إِنَّ اللَّهَ جَبَلٌ تَنَاضُوهُ لِيَدْخُلَ قِيَمَ الْجَنَّةِ فَيُعْطِيَهُمْ حَتَّى يَمْلَأُوا وَفَوْقَهُمْ قَوْمٌ فِي الدُّجَاةِ
الْعُلَى فَإِذَا انْظُرُوا إِلَيْهِمْ عَرَفُوا هُمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اخْوَانَنَا كُنَّا نَعْمُ فِي الدُّنْيَا فَلِمَ قَضَيْتَهُمْ
عَلَيْنَا أَنْفَعَالُ هِيَ هَاتِ هِيَ هَاتِ لِهَؤُلَاءِ كَانُوا يَجُوعُونَ حِينَ تَشْبَعُونَ وَيَكْمُونَ حِينَ
تَشْرُونَ وَيَقُولُونَ وَشَخْصُونَ حِينَ تَحْفُضُونَ أَيُّ ابْنِ ذَرْتِكَ كُنْ كَارِبًا كَهَ انَا وَ
فَائِدَتِ بَو عَايِدِ مَيَكُودِ وَ مَحْنِ مَكُودِ مَرِي كَه اَز اَن مُتَفَعِ مَنِي شَوِي وَ زَبَانِ خَوِ دَر اَس
حَفْظِ كُنِ چَالِچَه زِرْخَوِ دَر اَمِطِ مَبْنَايِ اِي اَبُو ذَرْخَوِ بَحَا نَه وَ تَعَالَى جَمْعِي رَا دَاخِلِ بَهْشْتِ
هَوَا هِرْ كُودِ وَ اَنْقَدِرْ اَز نَفْتِ بَا اِشَانِ كَمَا مَتِ غَرْمُودِ كَه نَزْدِيكِ شَوَدِ كَه اِشَانِ اَز سِيَارِي
غَمْتِ مَلَكِ اَحَا صِلِ كُودِ وَ بَا اَلَا نَزْ اِشَانِ جَمَاعَتِي بَا شَنْدِ دَر دَر جَا تِ عَالِيَه بَهْشْتِ
بِسِ چُونِ اِشَانِ نَظَرِ بِلْجَمَاعَتِ كَشْتِ بَشَنَا سَنَدِ اِشَانِ اَوْ چُونِ حَالِ اِشَانِ اِنْ حَالِ خَوِ
بَهْشْتِ رِيَا بَنْدِ كُونِيْدِ كَه بِرِ وَ رَكَارِ اِشَانِ بَرَا دَر اِنِ مَابُودِنْدِ وَ مَا دَر دُنْيَا اِشَانِ مِي بُودِمِ
بِچَه سَبَبِ اِشَانِ اِي مَانِ بَادِي دَا دَه نَدَا دَر جَوَابِ اِشَانِ رَسَدِ كَه هِيَ هَاتِ هِيَ هَاتِ
مَوْجِبِ مَنِي كَجَا وَ مَوْجِبِ اِشَانِ كَجَا اِشَانِ كِي سَنَدِ مِي بُودِنْدِ دَر هَنَكَا مِي كَه شَمَا سِيرِ بُودِيْدِ وَ
تَشْنَه مَنِي بُودِنْدِ دَر رُفْقِي كَه شَمَا سِيرِ بُودِيْدِ وَ بَعْبَادَتِ اِستَادِه بُودِنْدِ دَر اَوْ قَايَتِ كَه
شَمَا دَر خَوَابِ بُودِيْدِ سَا نُو مِي شَدِنْدِ وَ اَز خَوِ هَا پَرُوْنِ مِي رَقْتِنْدِ اَز بَرَايِ خُدا دَر رَا هَا
حِينَ دَر هَنَكَا مِي كَه شَمَا دَر دَر فَاهِتِ وَ مِي شِنْدِ سَا كُنِ بُودِيْدِ بَدَلَكَه اَز زَبَانِ سَجْنِ كَفْتِنِ
سَعَادَتِ هَا خَصِيْلِ مِي نَمَانِ نُو رُو مَكُونِ اَسْتِ بِلَكِ نَظَرِ شَقَاوَتِ اَبَدِي بَرَايِ اِيْنَكِي حَا صِلِ

جمع اینها بسخن گفتنی شود که از من ما هر بافتاب بر او نمیکم تو فضل خاموشی را
بسخن بیان میکنی و فضل سخن را بخاموشی بیان نمیتوانی کرد و حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که جمیع خوبها در سه چیز جمع شده اند در نظر کردن و ساکت
بودن و سخن گفتن پس هر نظری که در آن عبرت کوفتن نباشد بکار نمی آید و هر
خاموشی که در آن تفکر نباشد آن غفلت است و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد
آن لغو است پس خوشا حال کسی که نظره ای او همه عبرت باشد و خاموشی او همه
تفکر در امری باشد که بکار آید و سخن او همه یاد خدا باشد و بکارهای خود بگوید
و مردم از شر او ایمن باشند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خواب راحت بدن
و سخن گفتن راحت روح است و خاموشی راحت عقل است یا بااذر جعل الله حبل
شأؤه قرة عينی فی الصلوة وحببت الی الصلوة کما حببت الی الجائع الطعام و الی
الظمآن الماء و ایت الجائع اذا اکل شبع و ایت الظمآن اذا شرب روى و انا لا ابع
من الصلوة یا بااذر ایت الله عز وجل بعث عیسی بن مریم بالربانیة و بعثت یا
الحسینة السمحة وحببت الی السناء و الطیب و جعل فی الصلوة قرة عینی یا بااذر
ایما رجل تطوع فی کل لیلة اثنتی عشرة رکعة سوی المكتوبة کان له حقاً و اجبا
بیت فی الجنة یا بااذر ایتك ما دمت فی الصلوة فانک ترفع باب الملك الجبار و
من یكثر رفع باب الملك یفتح له یا بااذر ما من مؤمن یقوم مصلیا الا تاتاه علیه
البر ما یبینه و بین العرش و کل به ملک ینادی یا بن آدم لو تعلم مالک فی الصلوة
و من شاهی ما انقلت ای ابو ذر الله تعالی روشنی چشم مرا در نماز مقرر فرموده
و نماز را محبوب من ساخته است چنانچه که سینه را دوستدار طعام و تشنه را خواها
اب که داینده است بدرستی که که سینه چون طعام می خورد سیر می شود و سایش از آن
برطرف می شود و تشنه چون آب می خورد سیر آب می شود و رغبتش زایل می گردد

او را قسم بخدا میدهند و میبایغند میکنند که ما را بیایه میباید که میگویند که ما
بسیب تو ثواب میبیم و بسبب تو معاقبت می شویم و روایت کرده اند که شخصی
فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما
فرمود که زبان خود را حفظ کن باز گفت که یا رسول الله مرا وصیتی بفرما فرمود که
زبان خود را نگاه دار باز گفت که یا رسول الله مرا وصیتی بفرما حضرت فرمود که زبان
خود را حفظ کن و فرمود که مگر مردمان از این روایتش می افکند بغیر از دروگردها
زبان ایشان و در حدیث دیگر فرمود که کسی که کلام خود را از عیش حساب نکند
کناهان او بسیار و عذابش مهیاست و حضرت جعفر بن محمد علیه السلام از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود که خدا زبان را در جهنم عذاب خواهد
فرمود که هیچ عضو یا انگشتان عذاب نکند پس زبان خواهد گفت که خداوند چه را
سوا از یاده از سایر اعضا عذاب کردی خطاب رسید که يك كلمه از تو صادر شد
و مشرق و مغرب عالم رسید و خونهای حوام بسبب آن ریخته شد و ماهها بسبب آن
لجزم غارت شد بغزت و جلال خودم سوگند که تو را عذاب بکنم که هیچ يك از جوارح
آن عذاب نکند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هیچ چیز سزاوارتر
نیست به بسیاری جستن کردن از زبان و فرمود که خوشا حال کسی که از یادتهای
خود در در راه خدا اتفاق نماید و زیادتی سخنش را امسال کند و نگاه دارد
و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند از سخن گفتن و خاموشی که
کدام بهتر است حضرت فرمودند که هر يك را اقتضا هست پس اگر هر دو اناقت سالم
باشند سخن گفتن بهتر است خاموشی است زیرا که خداوند عالمیان پندیران و اوصیای
ایشان را خاموشی فرستاد بلکه سخن امر فرمود و مستحق بهشت نمیتوان شد خاموشی
و مستوجب بهشت نمیتوان شد سکوت و از آن جهت خلاصی نمیتوان یافت سکوت

دخی در فاضل و مفضول بودن عمل نیست چه ظاهر است که اگر کسی بکوه بسیار سعی
بالارودیا پاهای خود را به بندد و خود را با کوه زیاده و نزدان نماز دشوار تر است و هیچ
فضیلت ندارد و اگر بقصد ثواب کند معاقب خواهد بود مثل آنکه طبیبی گاه باشد
که بدوای سهل المونه که بفلسف محصل توان منور بیمار را معالجه نماید که بدوای
که بعد توان در مدت ده سال بجل آورد باشد معالجه نتوان نمود و تغذیه
و تقویتی که از چند لقمه گوشت و برنج حاصل می شود از هیچ معجونی حاصل نمی شود
و چند مبلغی همراه دران بکار رفته باشد همچنان حکم شود الاطلاعه و طبیب
نفوس و ارواح و عقول خلایق هر عملی را در تکمیل عقول و نفوس و تقویت ایمان
دقیقین تأثیری داده و انبرای هر یک مرتبه از فضل بیان فرمود که هیچ یکی از
دیگر معنی نیستند و هر یک را تأثیری خاص هست که از دیگر متصور نیست پس
کسی کار نکند که چون نماز بهترین اعمال است پس کار دیگر نباید کرد و انبات
این است که کیتی گوید که چون گوشت تقوینش بیشتر است پس آب نباید خورد
بلکه هر فعلی را یک مدخلیتی در کمال ایمان هست که دیگری را نیست و همه در کمال
ایمان از فایده اش زیاده از سایر اعمال است و بیشتر موجب قریب است و معراج مؤمن
و ان حدیث مشرفی که بهترین اعمال است که دشوار تر باشد ممکن است که مراد
از ان این باشد که در هر نوعی از عمل دشوار ترش بهتر از آسان تر است مثل آنکه
نمایی که در فعل ان مشقت بیشتر است بهتر باشد از نمازی که آسان تر میسر شود
و روزه را که در تابستان کوم دارند چون دشوار تر است افضل باشد از روزه زمستان
که آسان تر است نه از اعمال دیگر و بسند صحیح از معویه بن وهب منقول است که از
حضرت صادق صلوات الله علیه سوال کردم که کدام عمل است که بیشتر باعث قریب
بنده بخدای شود و نزد خدا محبوب تر است فرمود که عملی را بعد از معرفت اصول دین

و من هرگز از نماز سیر نمی‌شوم و همیشه خواهان آنم ای ابوذر خدا عیسی بن مریم را
بر عبادت معبودش گردانیده بود و در شریعت او بود ترك معاشرت خلق و دوری
از زنان و ترك لذت‌های و ملا معبودش گردانیده است باری پاکیزه و مامل از احو
جاذب و الخراف بجانب استقامت و در نهایت اسای که تکلیف‌های شاق در آن نیست
و ملاحت زنان و بوی خوش داده اند ولیکن فرح و شادی و روشنی دیده من
در نماز است ای ابوذر هر که در هر شبانروز دوازده رکعت نماز بغیر از نمازها
واجب بگذار و بر خدا لازم و واجب است که خانه در جنت او را کرامت فرماید
ابوذر مادام که در نمازی درگاه فیض و فضل و رحمت خداوند پادشاه جبار را
می‌کوی و هر که بسیار درگاه پادشاه را می‌گوید البته برای او می‌کشاید ای ابوذر
هم مؤمنی نماز نمی‌آید مگر آنکه بر او فرو دمیرند رحمت از میان او ناعرش و
ملکی را بر او موکل می‌کنند که او را ندانند که ای فرزند آدم اگر باین که تو را
در نماز چه توانجا و رحمتها هست و با چه خداوندی مناجات میکنی هرگز از نماز
فارغ نشوی و ترك نماز نمانی توضیح این مضامین قدسیه در ضمن چند موعظه
بطریق رسمی آمده ... در بیان فضیلت صلوات بد آنکه چنانچه از احادیث
معتبره ظاهر میگردد و بعد از آن عقاید ایمانی از افعال بینی هم فعلی بفضیلت
نماز نیست و نماز جمیع افعال افضل است چنانچه حتی علی خیر العمل که در اذان متواتر
است بر این معنی دلالت دارد و کسی این را استبعاد نکند که چون می‌شود که نماز از عملها
بسیار دشوار و افضل باشد چنانچه عمر علیه اللعنه بعقل شوم خود را نکار و این معنی کرد
و نهی کرد مردم را از گفتن حتی علی خیر العمل در اذان زیرا که کمال و نقص عبادات را ما
بعقول ناقصه خود نمی‌توانیم داشت و حکیم علی الاطلاق میداند که کدام عمل برای صلاح
حال ما و قرب ما بجنباب قدس و پیشتر در خصل است و بسیاری و کمی مشقت را چندان

که بنده را بمقام حساب میذارند اول چیزی که از او سوال مینمایند نماز است پس اگر
تمام بجای آورده است نجات می یابد والا او را در آتش فرو میبرند و حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که اگر نماز گذارند بدانند که از جلال و عظمت
الهی چه مقدار با و احاطه نموده نخواهد که هرگز سر از سجود بردارد و در
پایان اختلاف شرایع و مذمت بدعت در دین است بدانکه حق سبحانه تعالی هر
پیغمبری از پیغمبران اولوالعزم را که مبعوث گردانید شریعتی برای او مقرر فرمود موافق
مصلحت آن زمان و احوال اهل آن عصر چون پیغمبر دیگر از پیغمبران اولوالعزم بعد از آن
مبعوث می شد و مناسب حکمت و مصلحت اهل آن زمان حکمی چند بود مخالف
حکم امت پیغمبر سابق این شریعت آن احکام را منبطل می ساخت و حکمی چند مخالف
انها برای ایشان مقرر می شد و این والعباده بالله نه از باب جهل و نادانی است که یکه
چیز را بنوعی داند و بعد از آن رایش متغیر شود و بنوعی دیگر آن علم بهرساند چنانچه
ملک عین یهود باین سبب منکوش شده اند بلکه بر اعتبار اختلاف احوال است و تبدل
حکمت ایشان است چنانچه طبیب در اول بیماری مصلحت بهار را در دوائی و غذائی
میداند و در وسط بیماری غذائی دیگر و دوائی دیگر صلاح میداند و در آخر بیماری غذا
و دوائی دیگر و گاه باشد که در اول بیماری تبرید کند و در آخر تشحین کند چنانچه
مثلا قوم حضرت موسی چون بسیار لجوج و عنود و سرکش و شریر بودند برای اصلاح
ایشان تکالیف شاقه مقرر فرمود مثل آنکه بول اگر بجائی از بدن ایشان میریخت میباید
آن موضع را مفاض کنند تا پاک شود و در قصاص برایشان مقرر فرموده بودند که اگر
کسی دیگری را بکشد البته قصاص کنند و عفو جایز نبود و امت حضرت عیسی چون مرم
بسیار ملایم و همدار بودند جهاد را از ایشان ساقط فرمود و فرمود که ایشان را بوعظ
و نصیحت براه حق هدایت کنند و ایشان را امر بر نهانیت و گوشه گیری و سیاحت در

هفته از نماز برادرانی بنی که بنده صاحب عیسی بن مریم گفت که خدا امر وصیت کرده است
بنام آن که نماز را به آنکه زنده باشم و در حدیث دیگری فرمود که محبوبترین عملها نزد حق
نماز است و نماز خود وصیتهای پیغمبران است پس چه بسیار نیکوست که کسی غسل
کند یا دعوی سازد و وضو را کامل بجا آورد و بکنای رود که کسی او را نه بیند
پس خدا او را به بیند که گاه در رکوع است و گاه در سجود است بدرستی که بنده
هرگاه که سجد میکند و سجده را طول میدهد شیطان فریاد میکند که وای یاده فرزندان
اوم اطاعت خدا کردند و من معصیت کردم و ایشان سجد کردند و من ایستادم و حضرت
امام رضا علیه السلام فرمود که نماز باعث قرب هر پرهیزکاریست و حضرت صاحب
علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود که مثل نماز نیست
با بیان از بابیت هم و خجسته است که هر عود بر پا است نفع میکند طناجا و پنجا و پرده جنبه
و چون عورت شکست آنها هیچ نفع نمیدهد همچنین در ایمان اگر نماز هست اعمال دیگر
نفع میدهند و اگر نماز نیست عملهای دیگر چندان فایده نمی بخشند و حضرت امام موسی
علیه السلام فرمود که پدرم در هنگام وفات فرمود که ای فرزند شفاعت مائید پس
یکی که نماز را سبک شمارد و سبک بجا آورد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که
هر روز پیرین در روز قیامت بیاورند و نامه اعمالش را بدست او دهند چون نظر کند
بچیزهای بیهوده در آن نامه نه بیند بر او بسیار دشوار آید پس گوید که خداوند
مرا از اینها عفو فرمود که بچشم بزنند خطاب رسد که ای شیخ من شرم میکنم که تو را عذاب
کنم و حال آنکه تو در دنیا نماز میکنی پرید بند مرا بهشت و امام محمد باقر
فرمود که هرگاه از عیبهای ما نماز می استدا احاطه میکنند و از ملائکه بعد از آن
جماعتی که در نماز عیب ندارند و در عقب و نماز میکنند و برای او دعا میکنند
تا از نماز فارغ شود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت

ساخت که در این وقت می باید کرد بعنوان سنت و باین جهت بدعت و حرام شد
و ایمة ماصلاوات الله علیه از آن نمی فرمودند و همچنین اگر کسی نماز سنتی را سه رکعت
پیک سلام بکند چون ^{این} هیئت در نماز سنت از پیغمبر بماند سیده بدعت و حرام است
یا اگر کسی در هر رکعتی دو رکوع بجا آورد حرام است و همچنین کلمه طه لا اله الا
الله راهه وقت گفتن سنت است و بهترین از کار است اگر کسی چنین قرار دهد
که بعد از نماز صبح هزار و پانصد مرتبه سنت است و مخصوص این عدد را در حضور
این وقت از جانب شارع مقرر داند یا خود قرار دهد و این خصوصیت بتعبادت
داند بدعت است و بدعت در دین بدترین معلّصیت و امتیاز شیعه از سنتی
همیشه باین بوده است که شیعه بفرموده ائمه خود عمل مینمودند و سنیان چون
دست انتمایعت ایشان برداشته بودند بقللهای سنی و بدعتها در دین
میکردند و باین عمل مینمودند و ائمه ماصلاوات الله علیه ایشان را باین مذمت
پیغمبر نمودند چنانچه کلینی و غیر او بسندهای متواتر از حضرت رسول و ائمه هدی
صلوات الله علیه روایت کرده اند که هر بدعتی ضلالت و کراهیت و هر ضلالتی ^{هستی}
بسوی آتش است و کلینی بسند معتبر از یونس روایت کرده است که از حضرت امام
موسی علیه السلام پرسید که بچه چیز خدا را بیگانه می پندارم که ای یونس بدعت
در دین مکن و صاحب بدعت مباش که هر که برای خود در دین نظر کند عداوت
می شود و هر که اهل بیت پیغمبر را و فرموده ایشان را ترک کند کراهی می شود و هر که کتاب
خدا و گفته پیغمبر را ترک کند کافر است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که هر که فتوی دهد مردم را برای خود پس خدا را عبادت کرده است
بچیزی که نمیداند و دین خدا را مقصد ساخته است برای خود بنا دانی و هر که چنین
کند باخدا و خود مضاده کرده است و معارض خدا شده است که حلال و حرام

زمن فرمود و در کشش نفس دینه و عفو برای ایشان مقرر فرمود و امت پنجاه
آخر از آن صلی الله علیه و آله چون وسط بودند احکام ایشان را وسط مقرر فرمود
پنجاه در قتل نفس ایشان را عینی فرمود و در میان قصاص کردن و دینه گرفتن
و عفو کردن و همچنین در سایر احکام و سابقا در ابواب نبوت بیان کردیم که عقول
خاتیق عاجز است از احاطه کردن بحسن و قبح خصوصیات شریعت پس هر شرعی
اینچه صاحب آن شرع خیر داده بجای باید آورد و بعقل ناقص خود اختراع عبادتها
و بدعتهای باید کرد که آن موجب صلاحت و کمال هیست و کول شیطانانی باید
خورد که این عبادت را خوشتر می آید و این روش عمل کردن را پیشتر بخدا نزدیک
می کند زیرا که قرب و بعد بخدا معنی نیست که امثال ما مردم که عقلهای مویوب
بهمه رنقص و مخلوط با صد هزار شهوت داریم توایم فهمید بلکه عقول اینها و اوصیا
باینها می توانند رسید چنانچه کشش رضائی کان این است که بان عبادت و ریاضتی
که می کشد او را قرب حاصل می شود و حال آنکه هر چند عبادت بان طریقه می کند
کفر و عنادش پیشتر می شود و از خدا دور تر می گردد و بدانکه بدعت عبارت از آن است
که بیک امری در دین حرام کنند که خدا حرام نکرده باشد یا امری که خدا حرام کرده
باشد حلال کنند یا امری را مکروه کنند که خدا مکروه نکرده باشد یا امری را واجب گردانند
که خدا واجب نکرده باشد یا امری را مستحب قرار دهند که خدا مستحب قرار نداده باشد
اگر چه باعتبار بعضی خصوصیتی باشد مثل آنکه خدا فرموده است که نماز در همه وقت
مستحب است اگر کسی باین عنوان نماز کند که چون وقت سنت است و این یک وقت است
از آن وقتها پس من در این وقت نماز میکنم ثواب دارد و اگر دو رکعت نماز در وقت غروب
افتاب بجا آورد بعنوان این که در خصوص این وقت خدا این نماز را از من طلبیده است
بدعت می شود و حرام است چنانچه عم علیه العنه در خصوص چاشت شش رکعت مقرر

بندهایت از هم پاشد دعای تو را استجاب نکنم و توبه به تو قبول نکنم تا زنده کنی انعامی را
که دین تو مرده اند و از آن دین برگردانی و بسند صحیح از علین روایت کرده است که
که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که چه چیز است که چیزی که ادبی بان کافر
می شود فرمود که این که بدعتی در دین پیدا کند و هر که با او در آن بدعت همراهی کند
دوست دارد و هر که مخالفت او کند از او پزیری جوید و بسند معتبر دیگر از ابی الیاس
شامی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که ادبی چیزی که بنده
از ایمان بدر می برد کدام است فرمود آنکه برای پی خادون فایده شود و باین بماند و
بسند صحیح دیگر از برید عقی روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدم که چه چیز است
که چیزی که ادبی بان کافر می شود حضرت سنکینه از دین بر داشتند و فرمودند
که آنست که این سنکینه را بگیرد که هسته خریاست یعنی امری خلاف حق را که قرار
دهد حتی این امر سهل و پزیری جوید از کسی که مخالفت او نماید در دین ضرر و شکی
با مخالفان خود در دین باطل بکنند پس او را صبی است و با ما دشمنی کرده است و محمد مشرک
شد است و کافر شده است بناد این و بسند معتبر دیگر روایت کرده است که از حضرت
امیر المومنان علیه السلام پرسیدند از معنی سنت و بدعت و جماعت و غفقت فرمود که
آن چیز است که رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری فرموده و بیان کرده است و بدعت
آنچه نیست که بعد از آن حضرت پیدا کرده اند و جماعت که پیغمبر فرموده است که با ایشان
می باید بود اهل حقند اگر چه اندکی باشند و غفقت که پیغمبر نمی از متابعت آن فرمود
اهل باطلند اگر چه بسیار باشند و کلینی علیه الرحمه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که خدای تعالی امری را که امت بان محتاج باشند نگذاشته است مگر آنکه
در قرآن فرستاده و از برای پیغمبرش بیان فرموده و از برای هر چنان اندازه مقرر فرموده
و بران دلیل مقرر فرموده و از برای هر کس که از آن اندازه بر روی حدی مقرر شده

از پیش خود قرار داده است و آنحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است
که هر کس بدعتی بکند البته سنتی از سنتهای پیغمبر را ترک کرده است و سبب بدعت
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود که هر گاه بدعتها
در امت من ظاهر شود باید که عالم علم خود را ظاهر کند و بیان کند که آن بدعت
و گونه آن ملعون است بخت الهی و فرمود که هر که برود بنزد صاحب بدعتی و او را
تکلم نماید سعی کرده است در خرابی اسلام و فرمود که خدا توبه را بپسندیده است
قبول نمیکند گفتند یا رسول الله چرا توبه او مقبول نیست فرمود که زیرا که در دل او
محبت آن بدعت جا کرده است و از او شرم بدر نمیروند و این بابویه علیه الرحمه
سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که شخصی
بود در زمان سابق طلب دنیا از حلال کرد بدستش نیامد و از حرام نیز طلب کرد
او را بپس نداشت پس شیطان بنزد او آمد و او را وسوسه کرد که می خواهی تو را بیک
چیزی دلالت کنم که اگر از این بگویی دینای تو بسیار شود و جمعی کثیر تابع تو شوند گفت
ای شیطان گفت که دینی اختراع کن و مردم را بسوی آن دین بخوان پس او چنین
کرد و خلق بسیار را و متابعت کردند و مال بسیار بهر ساینده بعد از مدتی بغیر خود
افتاد که همه کار بود که من کردم دینی اختراع کردم و مردم را همراه کردم و من مقبول
نخواهم شد تا آنها را که گفته ام بگوئی و آنم بنزدی که هر که می اندوی گفت که دین من
بدعت بود و اینها بود بر گوید در جواب میگفتند که دروغ میگوئی دین تو حق بود
و اینها را شک بهر ساینده در دین و هیچ یکه بزنکشتند چون دید که ایشان بر شک کردند
رفتند و پیغمبری در گردن خود بست و سرش را بر منگی بست و با خود قرار داد که اینرا
نکساید تا خدا توبه را بشناسد و مقبول کند پس خلاصی فرمود به پیغمبری که در آن زمان بود
که بگویند صاحب بدعت که بخت و حال خودم سو کند که اگر ایقدر مرا بخوانی که

خدا برای ایشان راهی مقرر فرموده که رجوع کنند بجای حق که با ویان اخبار آمده
معصومین علیهم السلام اند و علوم ایشان را میدانند و تابع دینا و باطل نیستند
چنانچه کیفی علیه الرحمه روایت کرده است که اشحق بن یعقوب عریضه نجاشی
حضرت صاحب الامر علیه السلام نوشت که اموری که بر شما مشتبّه شود چه کنیم
حضرت فرمایان هایون نوشتند که در حادثهائی که بر شما وارد شود و چیزهایی
که بر شما مشتبّه شود رجوع کنید بروایت کنندگان حدیث ما که ایشان حجت
مند بر شما و من حجت خدایم بر همه و در احادیث معتبره وارد شده است که در
امری که در میان شما زاعه بشود نظر کنید بسوی کسی که حدیث ما را روایت
کرده باشد و در حلال و حرام ما نظر کرده باشد و احکام ما را دانسته باشد راضی
شوید و او را حکم سازید و در میان خود که ما او را بر شما حاکم کرده ایم پس اگر او
حکم میکند و شما قبول نکنید حکم خدا را خفیف کرده اید و سبک نموده اید و حکم ما را
بسیار دگر کرده اید و هر که بر ما رد کند بر خدا رد کرده است و در حکم خدا کردن
در مرتبه شرک بجد است و باید دانست که خدا تورا در روز قیامت در متابعت
همه کس عذور عیندارد تا آنکه بدانی که او عالم است بعلوم اهل بیت و از گفته
ایشان خبر میدهد و بدانی که در دینی دارد که کلام ایشان را برای دنیا و اویل
نمیکند چنانچه از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقول است که حضرت
علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که هرگاه مردی را پدید که بنویسند علما
و طریقه او و هیئات او و جهیئات اهل خبر بماند و در سخن گفتن با حفظه بسیار
میکند و با احتیاط سخن میگوید و خضوع و شکستگی در حرکات خود اظهار مینماید
بسیار فریب او را بخورید که بسیار است که کسی عاجز می شود از طلب دنیا
و مرتکب شدن محرمات برای سستی ینت و پستی نفس و ترسی که در دل او هست

و سبب پیغمبر است حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که بهترین
اموال از حق تعالی آن است که در آن عمل نیست پیغمبر عز کند و اگر چه اندکی باشد
و سبب معتبر از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که گفتار بکار بی آید مگر اینکه با کردارینک باشد و گفتن و
کردن و نیت هر دو بی فایده است اگر موافق سنت و طریقه پیغمبر نباشد و مقول است
که چون شیطان از سجده حضرت آدم ابا نمود و همل غنا ب شد گفت خداوند مرا از
سجده آدم معاف دارد من ترا عبادتی بکنم که هیچ ملکه مغرب و پیغمبر میلی نکود بشر
حق تعالی فرمود که مرا احتیاج بعبادت تو نیست از آن راهی که من می خواهم و می فرماید
مرا عبادت می آید و در شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر شما باد به متابعت
سنت من که عمل قلیلی که موافق سنت باشد بهتر است از عمل بسیاری که در بدعت
کنند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که اگر چه
چیزی از امور دین مشبه شود و توقف کنید و بجا عرض نمایند تا برای شما شرح
بخاشم و بدان بکنم و در این باب احادیث بسیار است و در این کتاب همه را احصا
نمی توان نمود و بعضی احادیث که در این مطلب درجیل است در باب عمل بی علم
ذکر کردیم و در احادیث پیروست بعد از ملا حظه آنچه ذکر کردیم پوشیده می ماند
که هر عملی که در شیخ و مشکل باشد چیزی نیست که باعث نجات باشد اما موافق
سنت نباشد و عمل بدعت موجب مذلات است و کسی که رجوع باخبار هدایت
علیه السلام نتواند و معافی کلام ایشان را نتواند فهمید باید که نیت خود را خالص
گرداند و رجوع کلام ایشان کند البته مقتضای این کلامه و الذین جاهدوا
فينا لنقدرنهم ثم نبذلنا خدا و را به حق هدایت میفرماید و جمعی که این رتبه ندارند

اورا بنهایت مرتبه زیان کاری و خسارت میرساند پس بنور کار او سبب بدی
کردار او منع لطف خود از او بیفاید و او را در حقان او میکند و پس او حلال
میکند چیزی چند را که خدا حرام کرده است و حرام میکند چیزی عبادی را که خدا حلال
گردانیده است و پیر و اینکند هر چه قدر از دین او که فوت شود هرگاه سالم باشد
برای او ریاست دنیائی که تقوی و توسل الهی را برای تحصیل آن مردم ظاهر می
گردانند پس این گروه جماعتی اند که خدا بر ایشان غضب کرده است و ایشان را لعنت
کرده است و برای ایشان عذاب خوار کننده مهیا گردانیده است ولیکن مرد و تمام
مرد و بهتریم مردان کسی است که هوا و خواهشهای خود را تابع فرموده خدا
گرداند و قوای خود را در رضای الهی صرف نماید و بداند که با حق و راستی که خوار
و خفیف باشد باعث عزت ابدی و خروشت و عزتی که بسبب باطل بهم میرسد زود
منقضی میشود و بداند که اندک شوقی که در دنیا باو می رسد برای تابع حق بودن
او را بنفع ابدی عقیبا میرساند در بهشتی که هرگز کهنگی و زوال ندارد و بداند
که خوشحالی و سرور بسیاری که بپای متابعت هوا و خواهشهای نفس باو می
رسد و او را میکشاند بجزای که انقطاع و انتها ندارد و این چنین کسی که مراد است
و تمام مردیست پس باو متمسک شود و پیروی طریقه او بکند و پیرکت او بخدا
نوشل جوید که دعای او از درگاه خدا رد نمی شود و حاجات او برآورده است
و بسند معتبر منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که پشت
شکستند و کس در این دنیا میرد دانای زبان او را فاسق و مرد نادان کوردلی
که عبادت بسیار میکند آن اول بزبانی که دارد مردم را بسبب فسق و فجور از راه
حق بر میگرداند و دوم بسبب جهل از راه عبادتی که میکند مردم را از حق باز میدارد
پس پرهیزید از علمای فاسق و از جاهلان متعبد که ایشان موجب فتنه و ضلالت

پس دین را دام و ناله تحصیل دنیا و حرام میگرداند و مردم را پیوسته بظاهر نیک
خو میفریبید پس چون سال هجری او را میسر شد خود را در آن می افکند و اگر
می بیند که مال حرام هم که میرسد عفت میورزد و ضبط خود میکند باز فریب
او را نخورد زیرا که شهوات و خواهشهای خلق مختلف می باشد و چه بسیار است
که کسی از مال حرام هر چند که بسیار باشد میگذرد و اما اگر بجمام و یکی از مشتهیات
نفس می پرسد مرتکب میشود و اگر پندد که از آنها نیز عفت می وزد باز زود فریب
او را نخورد تا ملا حظة عقل و عملش بکند زیرا که بسیار است که ترک اینها
هم میکند اما عقل مبتنی ندارد و آنچه را بنا دای فاسد میکند یا نه از آن
چیزها نیست که بفعل خود اصلاح میفاید و اگر عقلش را هم متین بآید باز زود
فریبش را نخورد تا آنکه ملا حظة کند که در هنگامی که هواهای نفس بر او غالب
غالب میشود تابع آنها می باشد یا تابع عقل و به پندد که چون است صحبت و خواهر
از برای ریاستهای باطل و مطاع مردم بودن و زهد او در ترک ریاستهای
باطل و چه مرتبه است زیرا که در میان مردم جمعی هستند که زبان کار دنیا و
آفتون و دنیا را از برای دنیا ترک میکنند و لذت ریاست و معبر بودن نزد او
پیشتر است از لذت آموختن و نعمتای حاصل پس جمیع لذت های حلال و نامحرم میکند
برای ریاست و بزرگی و اعتبار بعد از آن حضرت ایه خوانند که مضمون اش این است
که چون برادر میگوید که من از خدی بگیرد او را عبرت و حیثیت جاهلیت باینکه
مرتکب شود گناهی را که او را از آن ترسانند و بجهت لجاج و عناد پشتریان
و شتمن قول می رسد پس است عذاب هم برای مکافات او و بد فراسیت انشور هم
برای او پس او از روی جهل و صناد و تعصب و عناد خیطها میکند و خطاها را او
صادر میکند و مانند خیط شتر کوری که برای رود و او را باطلی که مرتکب می شود

میرسد و من وکیل شما نیستم که اعمال شما را از من سؤال نمایند یا باید که من شما را
بجای حق بدارم. در بیان آنکه رهبانیت در این امت نمی باشد و رهبانیت
اختیار نمودن در این امت بدعت است بدانکه رهبانیت امریست مرکب از ترک
زنان و عزلت اختیار نمودن از مردمان و ترک مطعومات و مشروبات لذیذ
و ملبوسات فاخره و در امت حضرت عیسی اکثر اینها ممدوح بوده است و خود را
حقی میکرده اند و در غارها و کوهها جا می گرفته اند و رختهای خشن و کندی
پوشیده اند و سنت پیغمبر ما برخلاف اینها جاری گردیده و رهبانیت مذموم است
و کتب حدیث و زنان و کتب ان داشتن سنت مؤکداست چنانچه ابن بابویه
در کتاب خصال بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است
که در امت من رهبانیت نیست و دنیا گردی و سیاحت و عبادت خاموشی در امت
من نیست و در حدیث دیگری فرمود که رهبانیت امت من جهاد در راه خداست
و حقی کردن امت من در روز داشتن است و کلینی بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که زن عثمان بن مظعون بخدمت رسول
خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله عثمان شوهرم روزها روزه می
و شبها همه شب عبادت میکند حضرت بغلین خود را برداشتند و غضبناک
بجانه عثمان بن مظعون آمدند دیدند که او نماز میکند چون فارغ شد حضرت فرمود
که ای عثمان خدام بر رهبانیت نخواستاده است و بدین مستقیم اسان فرستاده است
من روزه میدارم و نماز میکنم و با زنان نزدیکی میکنم پس هر که خواهد بر فطرت
اسلام باشد باید که بسنت من عمل نماید و از جمله سنتهای من نکاح زنان است
و بسند معتبر دیگری از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بجانه ام سلمه درآمدند بوی خوشی شنیدند فرمودند

هر کس را حق است بدین رستی که من از حضرت رسول صلی الله علیه و اله شنیدم که فرمود
که هفتاد و نه است بر دست هر منافق زبان و اینست و بسند معتبر از حضرت صادق
صلوات الله علیه منقولست که ابو حمزه ثمالی فرمود که زینهار که پرهیز از زیارت
و پیروی بودن و سر کرده بودن و زینهار که از پی مردم مرو گفت فدای تو کردم
ریاست را که میدام اما دو نکتہ ایچہ میدام آن است که از پی مردم رفته ام و
احادیث شمارا از ایشان اخذ کرده ام فرمود که آن مراد نیست که تو فهمیدی بلکه
پیروی مردم آن است که شخصی غیر امام را از پیش خود مضبوط کنی و هر چه گوید
تصدیقش کنی پس چون دانستی که متابعت گفته هر کس نجات حاصل نمی شود
و بهر علی ادنی مستحق ثواب نمیکردد و بهر مشقتی قریب خدا بدست نمی آید و نیک
و بد اشیا را نگفته خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم میتوان
دانست و پیروی طریقه ایشان باعث نجات است در چند مبدء بعد از این
بعضی از بدعتها که مخالف شرع است و بعضی از سنن و طریقه اهل بیت علیهم السلام
بیان میکنم و از احادیث ایشان برای تو واضحی سازم و تحت خدا را بر تو تمام
بکنم و خود را از لعنت الهی خلاص میکنم اگر عمل کنی شاید خدا بفضل خود مرا نیز
توابع کرامت فرماید که باعث این خیر شایم و اگر عمل نکنی گناه ترا بر من نخواهند
شمارید باینچه حق تعالی میفرماید که قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ
مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرَ اللَّهِ وَأَطِيعُوا أَمْرَ الرَّسُولِ وَأَطِيعُوا أَمْرَ
الْأَئِمَّةِ بَعْدِ رَسُولِي فَإِنَّمَا يَهْتَدِى لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهِ
وَمَا أَنَا بِمُكَلِّمٍ كَوَافِلٍ كَوَافِلُ كَوَافِلٍ كَوَافِلُ كَوَافِلٍ كَوَافِلُ كَوَافِلٍ كَوَافِلُ كَوَافِلٍ
سوی شما آمده و بر شما ظاهر شد پس هر که هدایت یابد و راه حق را شناسد و مرا
آن مابعد پس بخیر است که هدایت برای خود یافته است و نفقش با و عاید میگردد
و هر که گمراه شود و متابعت حق نکند پس گمراه شده است بر نفس خود و ضرر آن نمود

لذید کرد و در این باب عریضه بخدمت حضرت صادق علیه السلام نوشت که معلوم
که این کار او خوبست یا نه حضرت در جواب نوشتند که اما ترك زنان پس میدانی که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله چه عدد از زنان داشت و با ایشان معاشرت
میفرمود و اما ترك طعام لذیذ حضرت رسول صلی الله علیه و آله گوشت و غسل
تناول میفرمود و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که سه چیز است که از سنت
پیغمبران است خود را خوشبو کردن و موهای زیاد را اندودن از آله کردن و بسیار
جماع نکردن و با سایرین مقبوض از حضرت صادق علیه السلام منقول است که دو رکعت
نماز که کند بخوبی بکند بایر است با هفتاد رکعت نماز که عزوب بکند و فرمود که هر که
زنان میکند نصف دین خود را حفظ میکند و آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
فرمود که بدترین مرد های شما عربانند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که شخصی
نبرد پدرم آمد پدرم از او پرسید که با زن داری گفت نه پدرم فرمود که دوست
میدارم که دنیا و آنچه از من باشد و من یکشب بی زن بخوابم پس فرمود که دو رکعت
نماز که کند خدا بخوبی کند بهتر است از عبادت عزوب که شبها بعبادت بایستد و روزها
روزه دارد پس پدرم هفت روزم داد که باین روز بخت بخواه و فرمود که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که زن بهر بیایند که باعث زیادتى روزى شماست
و علی بن ابراهیم بسند صحیح روایت کرده است در تفسیر این آیه که یا ایها الذین
آمَنُوا لا تحرموا طيبات ما اهل الله لكم ای که گروه مؤمنان حرام نکنند بر خود
چیزهای پاکیزه را که خدا بر شما حلال کرده است که این آیه در باب حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و بطل و عثمان بن مظعون نازل شد که حضرت
امیر المؤمنین قسم خورده بودند که شبها هرگز خواب نکنند و بطل قسم خورده بود
که همیشه روزها روزه باشد و عثمان قسم خورده بود که هرگز وطی نکند پس زن

مکون از آن آمده است اما سلیقه گفت بانه شکایت از شوهر خود دارد پس آن زن
بمردن آمد و گفت پدر و مادر من فدا می شودم از من دوری میکند همه
نمود که دیگر بوی خوش کردن و زینت کردن را زیاده کن شاید بتو رغبت
نکند گفت همه بوی خوشی خود را خوشبو کردم و فایده نکی حضرت فرمود که اگر
سیداست که بنزدیکی تو ^{چه} قدر ثواب دارد هرگز از تو دوری نمیکرد پرسید
که چه ثواب در آن هست فرمود که چون رویت میکند دو ملک او را فرایب کنند
و بمنزله کسی است که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند و چون مشغول
جماع می شود کناهان از او می ریزد چنانچه برك از درختان می ریزد و چون
غسل میکند از جمیع کناهان بیرون می آید و سبند معتبر یکی از جعفر بن محمد
الصّادق علیه السلام روایت کرده است که سه زن نزد رسول صلی الله
علیه وآله آمدند و یکی از ایشان گفت که شوهر گوشت نمی خورد و دیگری
گفت که شوهر من بوی خوش نمی کند و دیگری گفت که شوهرم با زنان نزدیک
نمیکند پس رسول خدا صلی الله علیه وآله از خانه بیرون آمدند و ردای مبارک
از تنش بر زمین می کشیدند تا آنکه بر منبر رفتند و بعد حمد و ثنای الهی فرمودند
که همه باعث شده است که جمعی از اصحاب من گوشت نمی خوردند و بوی خوش
نمی بویید و نیز زنان خود نمی آیند بدستی که من گوشت می خورم و بوی خوش
نمی بویم و نیز زنان میروم پس هر که سنت مرا نخواهد و ترك کند او از من نیست
و صورت سابق علیه السلام فرمود که از اخلاق پیغمبران است محبت زنان و فرمود
که کار ندارم کسی را که در میان منی او زیاده کرد و مگر آنکه محبت او بنان بیشتر
نمیشود و سبند صحیح از پاره هم بن عبد الحمید منقول است که سکین بن اسحق
نخعی معتقد شد و معتقد را است شد و ترك زنان و بوی خوش و طعاهای

از باب امتیاز جمع نمیشود و ایضا اجماع و سعادت شوائب جاهل و الخبیثه سایل
صریح و صریح است و بر عالم هدایت خلق و امر به معروف و نهی از منکر و حبیب
و هر یک از اینها با عزالت حاصل نمیشود و در چنانچه کلیتی پسند معتبر روایت کرده است
که فخر خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که شخصی هست که مذهب
شیعه را داده است و اعتقاد خود را درست کرده است و در خانه خود نشسته است
و در روز و شب و بابر در آن خود را شایسته میکند حضرت فرمود که این مرد چگونه
در دین خود زیاده میگیرد و پسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که
برای آبادی آن کس در مسجد و بام مردم نمیگردد و در آن و کوهی بر خدایشان
درست و چنانچه ایشان را میگویند در بدو رستی که ناچار است شمار از معاشرت مردم
در آن رفته است از مردم مستغنی نیست و مردم همگی بیکدیگر محتاجند و حضرت
فرمود صبی که علیه و اله فرمود که کسی که عیال کند و اهتمام با امور مسلمانان نداشته
باشد او مسلمان نیست و کسی که بشنود که کسی استغناء میکند و از مسلمانان اعانت
نیست و اجماع میکنند مسلمان نیست و از آن حضرت پرسیدند که محبوبترین
به روز من چند بگفت فرمود که کسی که نفقش بر مسلمانان پشته رسد و پسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که مسلمانان بر مسلمانان هفت حق
و حبیب محبت که هر یک از آنها را که ترک کند از دوستی خدا و طاعت او بدر میبرد
و چهارم در داد و نفع و نصیب نیست بعد از آن فرمود که کسی حق که او را بر تو هست آنست
که زبردت بر درموسین بخوای آنچه زبردت خود بخوای و زبردت او بخوای آنچه از بر
خود بخوای و حق دوم آن است که از زردی و خشم او احتراز نمایی و پیروی خشنودی
او بکنی و طاعت امر او بکنی حق سیم آن است که او را اعانت کنی نفس و مال و زبان و دست
و پای خود حق چهارم آنست که رینه او را هفتای او و آینه او باشی حق پنجم آنست که تو

عثمان بن عایشه آمد و در هدایت من و مسیری بود عایشه باو گفت که چو ازیت
نگردی گفت ای پسر که نیست گفتم من می دانم که تو با من می آید من نیامده است
و در هدایت اشتباه کرده است و پلوس یونسید است و تریک دنیا کرده است
پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل خانه شدند عایشه حقیقت
حالت را به عیسیٰ کرد حضرت این را شنیدند پس سجده کردند و فرمودند که مرا
بگذار که می شنود و بر منبر برآمدند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که چو
حقی از امت من چیزهای طیب و پاکیزه را بر خود حرام کرده اند بد رستی که من در
خواب می کنم و جماع می کنم و در روز افطار می کنم و همه روز روزه می باشم پس هر که
بعد از این نواحی سنت من کرد و از عاریقه من گواهی داشت داشته باشد از من نیست پس
انعامت بر خواستند و گفتند یا رسول الله ما سوگند خدا در چه کنیم خدا فرستاد که
شما را مواخذه می کند خدا در سوگند های آنکه بی اختیار از شما صادر شود و
در آن کفاره نیست و اینک مواخذه می کند آنچه بعد از قصد سوگند خوردید که در آن
کفاره هست و بعد از آن کفاره قسم پایان فرمود و بی با بویه روایت کرده است
که پس از آنکه آن جناب طعن و تهمت شد و بسیار عفو و غفران شد حتی آنکه در
خانه مسجدی بر رخ خود من رو کرد که در اینجا عبادت کند پس چون این سخن حضرت
رسول صلی الله علیه و آله رسید او را طلبید و فرمود که ای عثمان خدا تو را هدایت
نموده است و در راه هدایت است و در راه هدایت است در بیان اعتزال
و آنکه در آنکه چنانچه از حدیث می تواند ظاهر شود اعتزال از عامه
مستحب است و استمدوح نیست چنانچه در حدیث آمده و در زیارت دیدن برادران
خوین و زوایات ایشان و عیال ایشان و اعیان و محتاجان ایشان و
حاضر شدن بچنان و مرده بچنان و در میان ایشان واقع شده است و هیچک

از اینها با عزت جمع نمیشود و ایضا با جماع و احادیث متواتره جاهل را تحقیر میسازد
ضروریه واجب است و بر عالم هدایت خلق و امر به معروف و نهی از منکر واجب است
و هیچ يك از اینها با عزت حاصل نمیکرد و چنانچه کلیتی بسند معتبر روایت کرده است
که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که شخصی هست که مذهب
شیعه را داشته است و اعتقاد خود را درست کرده است و در خانه خود نشسته است
و پیوسته میخواند و با برادران خود آشنائی میکند حضرت فرمود که این مرد چگونه
میسازد دین خود را میگیرد و بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که
بر شما باد بنیان کورست در مساجد و یا مردم بیکدیگر و درت کردن و کواهی بر اعیان
در درون و بیرون ایشان نهادن بشود بد رستی که ناچار است شما را از معاشرت مردم
دانا محروم کند است از مردم مستغنی نیست و مردم بیکدیگر محتاجند و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که صبح کند و اهتمام باجور مسلمانان نداشته
باشد او مسلمان نیست و کسی که شب بخورد که کسی استغاثه میکند و آن مسلمانان اعان
میتواند واجب است او نکند مسلمان نیست و از آن حضرت پرسیدند که محبوبترین
صورت نزد خدا چیست فرمود که کسی نفقش بر مسلمانان پیشتر رسد و بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که مسلمانان بر مسلمان هفت حق
واجب است که هر يك از آنها را که ترک کند از دوستی خدا و طاعت او بدر میبرد
و خدا را در راه و نصیبی نیست بعد از آن فرمود که کمتر حقی که او را بر تو هست آنست
که از برای برادر مؤمن بخوای آنچه از برای خود میخواهی و از برای او نخواهی آنچه از برای
خود میخواهی و حق دوم آن است که از از ردی و خشم او احتراز نمایی و پیروی خشوعی
او بکنی و اطاعت امر او بکنی حق سیم آن است که او را اعانت کنی بنفس و مال و زبان و دست
و پای خود حق چهارم آنست که در راه او و راههای او و آینه او باشی حق پنجم آنست که تو

عثمان بن عایشه آمد و در نهایت جمال و حسن بود عایشه باو گفت که چو ازینت
نگردی گفت ای پسر که زینت کنم مدتهاست که شوهرم نزد یک من نیامده است
در هیئت اختیار کن ده است و پلاس پوشیده است و ترک دنیا کرده است
پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل خانه شدند عایشه حقیقت
حال عثمان را عرض کرد حضرت این را شنیدند و بیجهت آمدند و فرمودند که منم
ندانند که جمع شوند و بر منبر برآمدند و بعد از حمد و ثنای اعلیٰ فرمودند که چو
جمعی از امت من چیزهای طیب و پاکیزه را بر خود حرام کرده اند بد رستی که من در
خواب میگویم و جماع میگویم و در روز افطار میگویم و همه روز روزه نمی باشم پس هر که
بعد از این ترک سنت من کند و از طریق من گواهد داشته باشد از من نیست پس
اجماع برخواستند و گفتند یا رسول الله ما سوگند خود را چه کنیم خدا فرستاده که
شما را مواخذہ میکند خدا در سوگندهای لغوی که بی اختیار از شما صادر شود و
در آن کفاره نیست و لیکن مواخذہ میکند بآنچه بعد و قصد سوگند خورید که در آن
کفاره هست و بعد از آن کفاره قسم را بیان فرمود و بن بابویه روایت کرده است
که پسری از عثمان بن مظعون فوت شد و بسیار غمزد و غمگین شد حتی آنکه در
خانه سیمه برای خود قرار داد که در اجتماع عبادت کند پس چون این خبر بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله رسید او را طلبید و فرمود که ای عثمان خدا بر شما اینست
نوشته است هر که باینست جهاد در راه خداست در بیان اعتزال
از خلق است بدانکه چنانچه از احادیث متواتره ظاهر میشود اعتزال از عامه
خلق در اینست مدح نیست چنانچه احادیث بسیار در فضیلت دیدن برادران
مؤمن و ملاقات ایشان و عبادت پیاران ایشان و اعانت محتاجان ایشان و
حاضر شدن بجماعه مردم و ملاقات ایشان و فضای حوائج ایشان واقع شده است و هیچک

فی سبیل الله فرستم و بدانکه در هر یک از این امور حادث متواتر و درستی
که بونی از آنها نشاء الله در این رساله در مواضعشان مذکور شود و ظاهر
که علت موجب محرومی از این فضایل است و بعضی از اخبار که در باب عزلت
وارد شده است مراد از آنها عزلت از بدان خلق است در صورتی که معاشرت
ایشان موجب هدایت ایشان نگردد و ضرر دینی باینکس رسانند و اگر نه
معاشرت باینکان و هدایت کما یهان شیوه پیغمبر است و از انفضاء عبادات است
باکه آن عزلتی که مدوح است در میان مردم نیز میسر است و آن معاشرتی
که عاموم است در خلوت نیز می باشد زیرا که مفسده معاشرت خلق میل
بدینا و تخلوق باخلق ایشان و تضییع عمر معاشرت اهل باطل و مصاحبت
ایشان است و بسیار است که کسی که معتزل از خلق است و شیطان در آن
عزلت جمیع حواس او را متوجه تحصیل جاه و اعتبار دنیا گردانیده است و هر چه
از ایشان دور است اما بحسب قلب با ایشان معاشرت دارد و اخلاق ایشان را
در نفس خود تقویت میکند و چه بسیار کسی که در میان مجلس اهل دنیا باشد
و از طواری ایشان بسیار مکرر باشد و آن معاشرت باعث زیادتى اکاهی و
تنبه او و تقویت او از دنیا گردد و در ضمن آن معاشرت چون غرض او خدا
از هدایت ایشان یا عبرت از غرض صحیح و نوابی عظیم حاصل کند چنانچه سید
صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خویشا حال بند خدا موش گم نامی
که مردم زمانه خود را شناسد و بپدرن با ایشان مصاحبت کند و با ایشان در
عالی ایشان مصاحبت نماید پس او را بظاهر شناسند و او ایشان را در باطن شنا
سید
سید
و باینکه مطلوبیت از عزلت آنست که دل معتزل باشد از اطوار ایشان نه خلق
و باینکه در امور اعتماد نداشته باشد و پیوسته توکل بخداوند خود داشته

[illegible]

یشود و همچنین در جمیع صفات اگر کسی تأمل کند و بعین بصیرت نظر کند میداند که
کسی که در مقام اصلاح نفس باشد و بخواهد توسل نماید بفضل الهی در ضمن معاش
خلق نفس او بکالات بیشتر متصف می تواند شد مگر نیکوای که معاش و تنگداری
و دیدن اطوار ایشان و شنیدن پندهای پسندیده ایشان چه روایت برای دور
نفس قطع نظر از آنکه بنده را با اینها کار نیست و مطیع خداوند خود میباشد و
چنانچه فرموده میباشد عمل کند و بتصرف خود کار نداشته باشد و بعضی از تحقیق این
مقام انشاء الله در باب تحقیق معنی دنیا بیان خواهد شد پس این طلب مال
از حلال نمودن و قدر اتفاق کردن است بدانکه چنانچه از احادیث معتبره ظاهر
می شود طلب مال از مصرف حلال کردن خوبست بلکه واجب و لازم است اما آن
طلب را مانع عمل سبتهای پیغمبر کردن یا اعتقاد بر طلب خود کردن خوب نیست
بلکه می باید عمل بفرائض و سنن الهی بکند و چنانچه فرموده اند قدمی از سعی بکند
و بداند که با وجود سعی موطی خداست و از او طلب نماید و سبب این سعی از یاد
او غافل نشود چنانچه حق تعالی مدح کرده است ایشانرا که در این که غافل نمی
گردانند ایشانرا تجارت و بیع از یاد خدا و از اقامت صلوة و دادن زکوة و بعد از آن
تحقیق آنچه بکسب باید قناعت کرد و اگر از حلال کم بکسبسد بر خود مشقت و باید
کذاشت و در این صورت ترك لذتهای کردن و جامها در دست و کفنه پوشیدن
خوب است که متوجه حرام نباشد و اگر خدا وسعت و فراخی دور و زری
دهد بعد از ادای حقوق واجبیه الهی توسعه بر خود و عیال و مؤمنان و اعانت
فقرا و مساکین باید کرد و در همه باب وسط را رعایت نماید که آنقدر نفقا
بدهد که خود محتاج شود و زباده از خود ضرورت و احتیاج خود نگذارد و آنچه را
نگاه دارد هم تعلق بان نداشته باشد و زری و فراخی در آن نداند و آنچه از برای

میرانند ایشان مشغول گردد و از مفاسد ایشان محترز باشد و اگر نه پنهانی از خلق
چاره نگارند و نمیکند بلکه اکثر صفات ضمیمه را قوی نمیکند مانند عجب زیاده آن گوشه
بهر چون بیان مردم نمی آید کان او این است که اکثر صفات ضمیمه را از خود بر
طرف کرده است اما اگر بیان مردم بیاید و در مجلس اندکی او را حرمت ندارند
همان ساعت جمیع اهل آن مجلس را بیاطن میزند و تهدید قتل میکند ایشان را
و تاقیامت از ایشان راضی نمیشود و شیطان این را برای مردم توجیه میکند
که این عالم جلال درویشانست و باعث نقص ایشان نیست و از پیچاره کرده
میان مردم است چون بسیار باینقسم ممالک افتاده است نفس خود را شناخته
و آن عجب را ندارد و از تکرار این خفت که باور رسیده است نفسش ملایم شده است
و تکرارش کمتر است و از اینقسم اهانتی انقدر از جا بدر نمی آید و همچنین ریا دین
نفس آن گوشه گیر مخفی است و چون کسی را نمی بیند که عبادت خود را با و بفرستد
نمی بیند این است که عبادتش خالص شده است و از خیالها مخفی نفس خود را
ندارد و از آن زومها غافل است که شیطان بر کوشش دلش می خواند در شبهای
که مردم می دانند که تو که باین گوشه آمده و ترک خلق کرده انباشته عبادت میکنی
و خوشتر نیست در افاف گردی و تو را در همه عالم بینی با و میکنند و عقرب
حالت پایت را بهتر می خواهند داشت و از پیچاره که در میان معرکه است
بهر بسیار نفس خود اینها را دیده است پاره نفس خود را شناخته است
و چون در دنیا می باشد مردم بسیار عمل او را هم مدح میکنند بلکه مدحش میکنند
و مزایای او بیشتر میگویند و از این جهت از ریا فارغ تر است و همچنین در بار آخر
و عدم توکل به انصاف مردم این فایده دارد که به اشتیاق مردم و تفکی در احوال
ایشان بهیچاصورت مردم بر او بیشتر ظاهر میگرد و یأس از ایشان بیشتر حاصل

از جواب حضرت عاجز شده است بخدمت حضرت اندند و گفتند که سفیان جواب ترا
در خاطر نداشت که بگوید و عاجز شد حضرت فرمود که شما بخواهید یا نه بپایان کنید
ایشان گفتند که بخت ما از کتاب خداست حضرت فرمود که بگویند که کتاب خدا سراسر
و از تراست بجل کردن گفتند که خدا جماعتی از اصحاب پیغمبر را مدح فرموده است که **وَيُؤْتِيهِمْ**
عَلَىٰ أُنْفُسِهِمْ و **لَوْ كَانَتْ بِكُمْ حُسْنًا لَّهَ وَهَنٌ بَيْنَ يَدَيْهِمْ** و **أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**
که ترجمه اش این است که اختیار میکنند و ترجیح میدهند یکی از ابر نفس خود و از خود را
میگیرند و با ایشان میدهند هر چند که ایشان از غایت فقر و احتیاج هست یا چیزی
که ایشان میکنند و هر که نگاه داشته شود از اجل نفس خود و خود را منع نماید از اجل
ایشان دستکارانند پس خدا مدح کرده است فعل ایشان را و در جای دیگری میفرماید
که **وَيُؤْتِيهِمُ الْغُلَامَ عَلَىٰ حَيْثُ سَكَنُوا** و **يَتِمُّوا** و **أَسْرًا** که ترجمه اش این است
که می خوراندند طعام را بدوستی خدا یا با دوستی طعام و احتیاج بان مسکینین بی
ویتیم بی پدر و کسی که در جنگ اسیر گردانند و گفتند که ما در تحت برتق همین
اکتفا میکنیم حضرت فرمود که ای گروه ایا شما علم دارید بناسخ و مسح قرآن و حکم و
مشابه قرآن که هر که کمزور و ضعیف شود است از این امت بسبب این جهالت شده است
گفتند بعضی را میدانیم اما همه را نمیدانیم حضرت فرمود که باین سبب گمراه شده اید
و همچنین است احادیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله که ناسخ و مسح و حکم و مشابه
دارد و شما بنده ایند پس آنچه گفتند که خدا جمعی را بایستار مدح کرده است اول جانب و حامل
بود و هنوز ایشان را نهی نکرده بودند و یکی در حق و مشابه شد و در آخر خدا ایشان را
نهی از آن فرمود برای رحم بر ایشان و رعایت مصیبت ایشان تا ضرر بخود و عیال خود
نمسانند و در میان عیال طفلان خود و مردان پیر و زنان پیر هستند که بر
کسی سبکی صبری نیستند که و پس اگر سن یک گردانان حق در ایشان کم و در یکی چیزی

خود صریحاً در بیان آنکه کثیر و طعامهای لذیذ بخورد و بخوراند بمؤمنان و جاهل
نشین بپوشد و بپوشاند اما فقیری که بحد سرافش رسد اما اگر قدری از مال خود
داشته باشد که بابت طعام لذیذی تواند خرید و فقیر را بحتاج داند و خود بقبلی قنای
کنند و زیاده بی نیاز و دهی بشار کرده است و ایشان درجه مفریان است و حاصل آن
که اصل نیک لذت‌های نفسیه کما داشتند خوب نیست که در مجلسی وارد شوند
و بطعام لذیذی ایشان را دعوت نمایند و بگویند که ما را بخت می‌کشد و اینها را می‌خوریم
این مضموم است اما اگر بری و قوی و پیر و پخته یا اعلا نیت مؤمنی بر خود تنگ گیرد خوب
و همچنین در مرکب و خانه و غیر اینها از ما بحتاج اینکس و آنچه کلینی بسند معتبر روایت
کرده است که سفیان بن ثوری بخبرست حضرت امام محمد باقر علیه السلام را دید
که آن حضرت جامه در نهایت سفیدی و بزرگت پوشیده اند مانند پیر ده که در زیر
پوشش تخم می‌باشد سفیان گفت که ای ره جامه جامه تو نیست که پوشیده و جامه باین
نقاست نمی باید پوشی حضرت فرمود که بشو از من و آنچه می‌گویم حفظ کن که در
دینا و مغرب آن بری تو خوبست اگر بپوشی بپوشی و تو را به پوشی بکنی بد آن جهت
رسول صلی الله علیه و آله در زمان خشکی بودند که در میان مسلمانان مشکلی بسیار بود
این بزرگواران بخی که شنیده سلوک می‌کردند اما وقتی که دینار و کند و فراخی در روز
تجرب و در میان این مردم بصری کردن نعمتها ابرار و نیکو کارانند نه فقار و بدان و
آن مسلمانان ندانند و سافقان و مسلمانانند نه کافران پس چرا جامه مرا انکار و مذمت
کنی ای تقی جان من که باین لباس و این حال که از من می‌پنی از روزی که خود را شناخته
همچو من و شما برین نگذاشته است که خدا را در مال حقیمانند و باشد که نداده باشم و
مهری که صرف کرده باشم چون سفیان رفت حتی دیگر از صوفیه انومان که اطهار
نداد و بگویند و مردم را بزرگ دنیا و دشت پوشی بخوانند چون شنیدند که سفیان

خود نفرین کند و شخصی که مالی بکسی بقرض بدهد و بر او گواهی نگیرد و مالش را
بر دو برابر و نفرین کند و شخصی که بر زن خود نفرین کند و خدا طلاق بآید
او گذاشته و شخصی که در خانه خود نشسته باشد و دعا کند که خداوند مرا روزی
بد و بیرون نیاید که طلب روزی کند پس خداوند عالمیان میفرماید که این
بند من تو را راه داده ام ~~چون روزی و حرکت کردن در زمین و اعضا و جوارح~~
صحیح بتو داده ام باینست که برای متابعت فرموده من طلب میگردی که اگر مصلحت
میدانستم در روزی تو وسعت میدادم و اگر صلاح میدانستم روزی بر تو نداد
میگردم و تو نزد من معذوز بودی و شخصی که خدا او را مال بسیاری روزی
کند و او همه را صرف نماید و دعا کند که هر چه در کار مرا روزی بده حق تعالی
در جواب او میفرماید که من روزی فراخ بتو دادم چرا میانه روی نکردی
و اسراف کردی و حال آنکه تو را از اسراف نهی کرده بودم و شخصی که نفرین بر
خویشان خود کند پس خدا پیغمبر خود را تعلیم فرمود که چگونه انفاق نماید باین
سبب که روزی نزد آنحضرت يك اوقیه طلا که چهل مثقال باشد بفرستید
و پیش از شب همه را تصدق فرمودند و چون صبح شد هیچ چیز نزد آنحضرت
حاضر نبود و سائلی آمد و سؤال کرد و چون حضرت چیزی نداشتند که بآوردند
ملا مت کرد حضرت را و حضرت از این حال آزرده و مغوم شدند که چیزی بآن
سائل نتوانستند داد چون بسیار رجم و مهران بودند پس حق تعالی آنحضرت را
تعلیم و تادیب فرمود که **وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا**
كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا که ترجمه ظاهرش این است که دست خود
در کردن خود مبنده که هیچ صرف نمائی و مکشای دست خود را تمام نشودن که اسراف
کنی و همه را صرف نمائی پس بنشین ملا مت کرده شده و در مانده و محتاج یعنی

نداشته باشد ایشان تلف خواهند شد و از گوسنی خواهند مرد لهذا حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پنج هنر یا پنج فرصت نان یا پنجره یا دینار
که آفتی داشته باشد بهترین آنها آنست که صورت پدر و مادر میشود و دوم را
صورت خود و عیال می باید بکند و ششم را صورت خویشان فقیر خود بکند و چهارم را
صورت همسایگان فقیر خود بکند و پنجم را در راه خدا صرف کند و این پنج نعمت تو باش از
انها کمتر است و یکی از انصار فوت شد و در وقت مرگش پنج غلام یا شش غلام
که داشته است از او گرفته بودند و بغیر ایشان چیزی را مالک نبود حضرت رسول
فرمود که اگر مرگه بنی میگردید نمیکذاشتم او را در میان مسلمانان دفن کنند که طفل
صغیر خود را محتاج بکدائی کرده است و پدرم فرمود که حضرت رسول میفرمود
که در نفقه ابتدا عیال خود کن بعد از آن هر که بقدر توان باشد و آنچه خدا در
قرآن برخلاف آن آیات فرموده است که نسیم آنها کرده آنست که *وَالَّذِينَ إِذَا
أَتَقُوا الْمَالَ يَنْفِرُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا* که توجیه اش اینست
که اجتماعتی که چون نفقه میدهد و مال را صرف میکند اسراف نمیکند که در
نیاید از بعد اعتدال بدر روند و تنگ نمیکردند و در میان این دو حالت
وسط و اعتدال را می میدارند پس بنی پسند که خدا در این آیه بخلاف آنچه شما
مردم را امر میفرماید روح نه نموده است و آنچه شما میگویید اسراف نه نموده است
و بسیار عیالی از غنای فرموده است که خدا اسراف کنندگان را دوست میدارد و
پس شما مردم را از سستی و تنگی هر دو نهی فرموده است و بمیان دو عالم فرموده
پس بناید که جمیع آنچه را که در میان این دو عالم است که خدا او را روزی دهد
و خدا دعایش را مستجاب کند موافق آن حدیثی که از پیغمبر رسیده است که چند
صنف از امت من هستند که دعای ایشان مستجاب نمیشود شخصی که بپدر و مادر

می خوانید بسبب نادانی کتاب خدا و سنت پیغمبر و احادیث آن حضرت که کتاب خدا تصدیق
انها میکند و آن احادیث را در می کند بجهالت و نظر در غرایب قرآن نمیتوانید که در فاسخ
و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی قرآن را نمیدانید ای گروه چنانچه نظر در حال حضرت سلیمان
نمکنید که پادشاهی طلبید که از بزرگی کسی بعد از او سزاوارد نباشد و خدا با او کرامت فرمود
و حق می گفت ~~حق می گفت~~ و خدا و هیچیک از مومنان او را بر این امر عیب نکردند و
پسران زاده او و پسران پادشاهی و سلطنت داشت و یوسف پادشاه مصر تا این دنیا
و عمل ~~چونیکه~~ او را مذمت نکرد و ذوالقرنین بنده بود که خدا را دوست
میداشت و خدا او را دوست میداشت و اسباب را برای او میر کرد اینند
و پادشاهان مشرق و مغرب را و داد و حق می گفت و بحق عمل میکرد و هیچکس
او را بر پادشاهی عیب نکرد پس ای گروه عمل نمائید با آداب الهی که برای
سوی من فرموده است و اکتفا پامرونی خدا کنید و آنچه بر شما مشتبه است
که علم بان ندارید بگذارید و علم را با هوش رد کنید و بنادانی اعتراف نمائید تا آنکه
ما خود گردید و نزد باشید و طلب کنید علم ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را
و حلال و حرام الهی را با دیکرید که شما را از علم بخیرانزدیک میکرد و اندواز جهل
دور میکرد و جهالت را با هوش و اذارید که اهلش بیارند و اهل علم کنند
و خدا فرموده است که بالاتر از هر صاحب علمی دانائی هست و در حدیث دیگر از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که چه یثکو یا وریست بر
پرهیزکاری خدا توانگر و غنا و حضرت صادق علیه السلام فرمود که چیزی نیست
در کسی که نخواهد که مال از حلال جمع نماید که روی خود را از مذلت سوال نکاهد
و قرض خود را ادا نماید و رحم و خویشان را اعانت کند و فرمود که چه یثکو یا وریست
دینا بر تحصیل آخرت و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که بهترین آنست که

که مردمان از تو سؤال برسانند و تو را معذور نمایند پس اگر تمام مال خود را دادی
دیگر انفاق نمی توانی کرد پس آن احادیث بپذیر که شنیدی قرآن تصدیق آنها میکند
و اهل قرآن که عالم علوم قرآنیند تصدیق قرآن مینمایند و ابوبکر که شما با او اعتقاد دارید
در وقت مردن گفت که بخش مال و سنت می کنم و خمس هم بسیار است و سلمان فارسی
و ابوذر که فضل و زهد ایشانرا میدانید اما سلمان پس چون وظیفه مقرر با او میرسد
قوت سال خود را بر میداشت و زیاده را در راه خدا میداد با او میگفتند که تو باین
زهد چنین میکنی گاه باشد که امر و زیاده را بپذیری گفت چنانچه احتمال مردن ^{هست}
احتمال زیستن هم هست ای جاهل من مکی نمیدانند که اذنی اگر قوت خود را ندان ^{شته}
باشد نفس با او معارضه مینماید و اضطراب میکند و چون قوت را ضبط کرد اطمینان
به میرساند و اما ابوذر پس آن شتران و گوسفندان داشت و شیرایشانرا میدوید
و معاش میکرد و در هنگامی که مردمش گوشت میخواستند یا میهمانی بر او وارد می
شد یکی از آنها را میگفت و اگر میدید که جماعتی که با او در سر یک آب می بودند فقیران
شتر و گوسفندانند میگفت که آن جماعت را کافی باشد و از برای خود مثل حصه
یکی از ایشان بر میداشت و این دو بزرگ یکی زاهد تر است و حال آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در شان ایشان فرمود آنچه فرمود و با آن زهد چنین نکردند
که هم چنین را بدهند فقیرانند و بدیندای گروه که من از پدرم شنیدم که از پدر ^{ان}
خود روایت میکرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روزی فرمود که از هیچ
چیز انقدر تعجب نمی کنم که آن حال مؤمن تعجب دارم که کسی در دار دنیا بدنش را بقرضا
ببرند از برای او خیر است و اگر پادشاه مشرق و مغرب عالم شود که از برای او خیر است
و هر چه خدا نسبت با او میکند از برای او خیر است پس حضرت صادق علیه السلام بعد از
چند حجت دیگر فرمودند که پس بدیند که بد مذہبی اختیار کرده اید و مردم را بان

میکردند اما نماز را ترک نمیکردند در وقت فضیلت و چنین کسی افضلست
از کسی که بنماز حاضر شود و تجارت نکند و بسند معتبر منقولست که عمر بن
ابید مجدمت حضرت صادق علیه السّلم عرض کرد که شخصی هست میگوید
که در خانه خود می نشینم و نماز میکنم و روزه میدادم و عبادت پروردگار خود
میکم و روزی البته بمن میرسد حضرت فرمود که این یکی از آن سه نفر است که
دعای ایشان مستجاب نیست و بسند معتبر از معلى بن خنيس مرویست که حضرت
صادق صلوات الله علیه از احوال شخصی سؤال فرمود گفتد پریشانست فرمود
که در چه کار مشغولست گفتد که در خانه مشغول عبادت فرمود که تو تش
از کجاست گفتد که برایم بران مؤمنش با و میرساند فرمود که انهایی که او را قوت
میدهند عبادتشان بیشتر و بهتر است از او که در خانه عبادت میکند و
حضرت امام محمد باقر علیه السّلم فرمود که هر که طلب دنیا میکند برای اینکه محتاج
سؤال نباشد و براهل خود توسعه نماید و مهربانی به مسایکان بکند در روز
قیامت که مبعوث شود روی او مانند ماه شب چهارده باشد و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که عبادت هفتاد و پنج سال و بهترین جزوه هایش
طلب حلال است و منقولست که سدید صرّاف بحضرت صادق علیه السّلم عرض
نمود برادری در طلب روزی چه چیز لازم است فرمود که چون در دکان را
کشوری و متاع خود را بچین کردی آنچه بر تو لازم است بجا آورده
در بیان تجمل و زینت و ملبوسات فاخو و اسبان و خانه های نفیس و امثال
اینهاست کلینی بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده
است که خداوند عالمیان جمیل و نیکوست و جمال و ذنبت را دوست میدارد و دوست
میدارد که اثر نعمت او بر نبوده اش ظاهر باشد و از حضرت صادق علیه السّلم

دونی پیدرم بر خورد در بعضی از اطراف مدینه در ساعت بسیار کوفی و آنحضرت
مرطوب و سنگین بودند و تکیه بر دو غلام سیاه کرده بودند و در خاطر گذاریند
که سبحان الله و پیری از پیران قریش در این ساعت با این حال و مشقت طلب
دشمن میکنند بیروم که او را موعظه کنم پس گفت نزدیک اندم و سلام کردم جواب
نمود و عرق از آن حضرت میریخت گفتم تو پیری از پیران قریش و در چنین وقتی
با چنین حالی بطلب دنیا بیرون آمده اگر اجل تو را در این حال برسد چه خواهی
کرد حضرت فرمود که اگر اجل در این حال برسد در حالی رسیده خواهد بود که
بطاعتی از طاعتها الهی نشنوم و کاری میکنم که خود و عیال خود را از تو و از دیگران
مستغنی میکنم من در وقتی باید که از امرک بترسم که در مصیبت الهی باشم پس گفت
راست میفرمائی من خواستم تو را موعظه کنم تو مرا موعظه کردی و در حدیث
دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه به
پهل کار میکرد و زمینها آبادان میکرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله هسته خرمالو را
بد هات می برد و تر میکرد و در زمین میگشت همان ساعت سبز میشد و امیرالمو^{من}
من زمین را از کندی خنجر و از اد فرمود و بنید معتبر از اسباط بن سالم منقول است
که نخدمت حضرت صادق علیه السلام بتم از احوال عمر بن مسلم سوال فرمود گفتم
صالح است و خیر است اما آنکه تجارت کرده است حضرت سه مرتبه فرمودند که
کافر شیطان است مگر ایند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تجارت فرمود
قافله از شام آمده بود و متاع ایشان را بشید و انقدر نفع بهم رسید که قرض خود را
ادا فرمود و برخویش آن قسمت نمود خدا میفرماید که مردانی که غافل نمکی دارند
ایشان را تجارت و بیع از یاد خدا و اقامت صلو و دادن زکوة و علمای اهل سنت
که قصه خوانا شد میگویند که اصحاب پیغمبر تجارت نمیکردند دروغ میگویند تجارة

گفت والله که بیروم و او را بر پوشیدن این جامها سر زنش می‌گفتم پس نزدیک
حضرت آمد و گفت والله یا ابن رسول الله که پیغمبر مثل این جامها بنوشید و علی بن
ابی طالب و هیچ یک از پدرانت چنین لباسی بنوشیدند حضرت فرمود که حضرت
رسول در زمانی بودند که در میان مسلمانان تنگی بود لهذا بر خود تنگی می
گرفتند و بعد از آن وسعت بهم رسید پس سزاوارترین اهل دنیا بصرف کردن
نعمت‌های خدا اینگو کارانند پس آن ایه را خواندند که قُلْ مَنْ حُورٌ زَيْنَةً اللَّهُ پس
سزاوارترین از دیگران باینها بعد از آن فرمود که ای ثوری این جامهای که می
از برای لذت نفس بنوشیده ام از برای مردم پوشیده ام بعد از آن دست سفیان را
گرفتند و بنزد خود کشیدند و جامه که بر بالا پوشیده بودند دور کردند و با و
نمودند جامه را که ملاصق بدن ایشان بود جامه بسیار کنده بود فرمودند
که این جامه کنده را از برای خود پوشیده ام و آن جامه نفیس را برای زینت نزد مردم
پس دست انداختند و جامه کنده که سفیان بر بالای جامها پوشیده بود دور
کردند جامه ملاصق بدنش جامه بسیار نخی بود فرمود که این جامه بالا را تو بر
ریای مردم پوشیده جامه نفیس را برای لذت نفس در زیر پوشیده و بسند
معبر منقولست که حضرت صادق علیه فرمودند که روزی من در طواف بودم
ناگاه دیدم که کسی جامه مرا میکشد چون نظر کردم عباد بن یثرب بصری بود گفت ای
جعفر لقا مثل این جامه را می پوشی در چنین مکانی با آن ربطی که بعلی بن ابی
طالب داری گفتم این جامه فرقی است یعنی جامه کنای که از مصر می آورده اند

و بیکه نیاز خدیجه ام و حضرت امیر المومنین در زمانی بودند که خبری رسید
در آن زمان میتوانست کرد که در این زمان نمیتوان کرد که در این زمان من
مثل آن جامهای بیوشتم می‌گویند که مرا یت مثل عباد و منقولست از عبدالله

نفوس که هرگاه آنوقت کرامت فرماید به بند پس آن نعت را ظاهر گرداند و
 خود را بآن بیازاید بلکه میگویند که دوست خداست و پان نعت خدا کرده است
 و اگر بر خود ظاهر نکند میگویند دشمن خداست و تکذیب نعت خدا کرده است
 و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه
 دو جامه میپوشیدند و در تابستان که پانصد درهم قیمت آنها بود و بسند معتبر
 از یوسف بن ابراهیم روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق علیه السلام
 رفتم و جبهه خرقی پوشیده بودم و کلاه خرقی بر سر داشتم پس کفتم فدای تو گردم
 جبهه و کلاه من از فراست چه میفرمایید که قصودی ندارد کفتم اگر تا درش بر شوم
 باشد چوشت فرمود که قصور ندارد و فرمود که چون حضرت امام حسین
 صلوات الله علیه شهید شدند جبهه خرقی پوشیده بودند از نگاه فرمود که عبد
 عباس را چون حضرت امیر المؤمنین بنو و خوارج فرستادند که برایشان حجت
 تمام کند عبد الله بهترین جامهای خود را پوشید و به بهترین بوهای خوش
 خود را خوشبو کرد و بر بهترین اسبان سوار شد و رفت و در برابر ایشان ایستاد
 آن خارجیان گفتند که با این عباس تو بهترین ماها بوری حالا بخت جباران
 پوشیده و برابر ایشان شوار شده عبد الله برایشان این آیه را خواند که قل
 مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّيقِ بگو ای محمد که کسی
 حرام کرده است زینت خدا را که برای بندگان بیرون آورده است و خلق فرمود
 و چیزهای پاکیزه و محال از روزی را پس حضرت فرمود که پوش و زینت کن
 که خدا جمیل و نیکوست و جمال و زینت را دوست میدارد اما باید که آن محال
 باشد و بسند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری در مسجد الحرام میگذشت
 حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را دید که جامهای نفیس با قیمت پوشیده

صلوات الله علیها چته خری پیا نصد در هم میخریدند و می پوشیدند و ردای
خزبه پنجاه دینار میخریدند و زمستان را در اینها میگذراندند و چون زمستان میگذشت
می فروختند و قیمتش را تصدق میفرمودند بعد از آن این آیه را خواندند که
قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ تَا اخْرَا یه و این بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
علیه روایت کرده است که سه چیز است که خدا مؤمن را بر آنها حساب میکند
طعامی که بخورد و جامه که می پوشد و زن صالحه که او را اعانت مینماید و فرج را
او را از حرام نگاه میدارد و در حدیث دیگر فرمود که خدا زینت و اظهار زینت
دوست میدارد و از بد حاد و اظهار فقر کراهت دارد و دوست میدارد که اثر
نعمت خود را بر بنده به پند کسی پرسید که چگونه نعمت را ظاهر گرداند فرمود که
جامه خوبی در پاکیزه دارد و بوی خوش بر خورد برین دو خانه خود را بنکواند
و ساخه خانه را جاروب کند حتی آنکه چراغ را پیش از غروب افتاب فروختن
فقر با طوف میکند و روزی را زیاده میگرداند و کلیبی و غیر او بسند های مختلف
روایت کرده اند که در بصره ربع بن زیاد شکایت نمود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
علیه حال برادرش عاصم بن زیاد را که عبا پوشیده و جامه های نرم و ملایم را ترک
کرده و ترک دنیا نموده و اهل و فرزندان را نش سبب این بسیار مفوم و محرومند
حضرت او را طلبیدند چون پیامد رو ترش کردند و فرمودند که ای دشمن نفس
خود شیطان خبیث تو را حیران کرده است ایاحیا از اهل خود نگر و ای ارحم
بر فرزندان خود نگر دی تو چنین گمان میکنی که خدا چیزهای طیب را بر تو
حلال کرده است و کراهت دارد که تو از آنها پر داری و مستغنی شوی تو نزد
خدا از آن پست تری که چنین تکلیفی نسبت بنویسند مگر خدا نفرموده است که
وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ فَمِنْهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّحْلُ ذَاتُ الْإِهْلَامِ که ترجعش اینست که

بن القدر که حضرت صادق صلوات الله علیه تکیه بر من یا بر پدرم فرموده بودند
و در آنحال عباد بن کثیر رسید و حضرت دو جامه بنکو و از جامهای مرو پوشیده
بودند عباد گفت که تو از اهل بیت نبوتی و پدران تو سلوکی داشتند این
جامهای با زینت چیست که پوشیده اگر ازین بپست تر جامها بپوشی بهتر است
حضرت فرمود که وای بر تو ای عباد کی حرام کرده است زینتهای را که خدا
برای بندگانش خلق فرموده است و روزیهای بنکو و پاکیزه را خدا چون نعمتی
به بندگرامت مفرماید دوست میدارد که آن نعمت را بر آن شخص به بند
و هیچ قصوری ندارد این زینت وای بر تو ای عباد من پاره تن بفهم مرا
اذا را و ایذا چرا میکنی و عباد دو عبا یکنه پوشیده بود و منقولست از حماد
بن عثمان که نزد حضرت صادق علیه السلام بودم شخصی با حضرت عرض نمود
که شما فرمودید که علی بن ابی طالب جامهای درشت می پوشیدند و پیراهنی
بچهار درهم میخریدند و می پندیم شما جامهای بنکویی پوشید حضرت فرمود
که علی بن ابی طالب در زمانی بودند که آن جامه بدنی نمود اگر در چنین
زمانی می پوشیدند بآن جامه مشهوری شدند پس بهترین لباس هر زمانی
لباس اهل آن زمانست اما چون حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه ظهور
خواهد کرد جامه را بر پوش حضرت امیر المؤمنین خواهد پوشید و سیرت
آنحضرت علی خواهد فرمود و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند صحیح روایت
کرده است که حضرت امام رضا علیه السلام از من پرسیدند که چه میکنی در
پوشیدن بختیهای خشن و درشت گفتم چنین شنیده ام که پشتری پوشیده
و شنیده ام که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام جامه نو را در آب فرو
می برده اند و می پوشیده اند فرمود که پوش و زینت کن که حضرت علی بن الحسین

اسبان نقیض و نگاه داشتن غلامان و زینت ایشان واقع شده است و احادیث
نیز در مدح فقر و فقراء و جامهای کهنه پوشیدن و بر روی فرشهای سهل
نشستن وارد شده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر لایق سوار می شدند
و جامهای زبونی پوشیدند و اگر بصیرتی داری از این اخباری که نقل شد
و آن معارضات و گفتگوها که در میان ائمه علم السلام و صوفیه آن زمانها
شده است حق را می یابی و میدانی که اصل اینها را کمال دانستن و مقید باینها
بودن خوب نیست و همچنین مقید بر یتها و رفاهیتها بودن خوب نیست بلکه
اگر خدا تو سعه دهد تو سعه بر خود و مؤمنان خو بست و اگر فقیر باشد باید
بفقر بسازد و زیاده نخواهد و از کهنه پوشی پرهیز داشته باشد و هر لباسی
که میسوزد بپوشد و آنچه حاضر باشد بخورد و همه را از جانب خداوند
خود داند و اگر خواهد تکبر را علاج کند و گاهی برای آن رختهای زبور بپوشد
خوبست اما در صورتی که آن رخت نبون باعث زیادتى تکبر او نشود بلکه
در زمانی که اعتبار در شال پوشی باشد علاج تکبر بترك شال پوشیت
و در صدر اسلام که نخوت و عصیت باب بود و این چیزها را اعتبار نمیکردند
تواضع و فروتنی در شال پوشی و کهنه پوشی بود چنانچه حضرت رسول
در این وصیت بامین معنی اشعار فرموده است که ای ابوذر در آخر الزمان
جماعتی بهم خواهند رسید که در رستگان و تابستان بپشم پوشند و باین سبب
خود را افضل از دیگران دانند پس ایشانرا لعنت میکند ملئکه اسماعیلا و ملئکه
زمین و عقل نیز حکم میکند که بنده می باید فرمان بردار باشد اگر خرد و پرنیان آقا
برایش بفرستد بپوشد و اگر شال فرستد بپوشد و در هر دو حال از آقا راضی
باشد و پان خوبی و بدی بپشم پوشیدن در ضمن بیان آن فقره شریفه که در

از بین ران خلق فرمود و مقرر کرد دایند از برای اشباع مردمان و در زمین انواع
میوه ها هست و خرماها که شکوفه اشان در میان غلافها حاصل می شود
یا آنکه میوه ده است که مَخَّ الْجَبَرَّتِ يَتَّقِيَانِ يَنْهَاهَا بَرِّدُخْ لَا يَفِيَانِ و فرموده است
كَمْ يَخْرُجُ مِنْهَا اللَّوْلُو وَالْمَرْجَانُ پس در آن میوه ها و خلق آنها بر خلق یقینست
نموده و در ثانی بدینا و میواری و جواهر که از دریا بیرون می آید منت نهاده
پس حضرت فرمود که بخدا سو کند که نعمت خدا را بفعل اظهار کردن و صرف
نمودن آن در خدا محبوب تر است از بیان کردن بقول و حال بلکه امر فرموده است
که وَ تَابِعِي رَّبِّكَ فَحَدِّثْ حدیث کن بنعمتهای پروردگارت و بیان کن
انها را پس عامم گفت که یا امیرالمومنین پس تو چرا در خورشها اکتفا کرده بر
طعامهای ناکوار و در پوشش جامهای کنده حضرت فرمودند که من مثل تو
نیستم خدا واجب کرد دایند است بر انامان حق که خود را بضعیفان و فقیران
مردم بسنجند و بر دشواریشان سلوک نمایند یا بر فقیران فقر زور نیاورد
و چون امام خود را مثل حال خود به پند بجال خود راضی شوند پس عامم
عباد را انداخت و جامهای نرم پوشید و کلیفی بسند معتبر روایت کرده است
که عوف بن خنیس بحضرت صادق علیه السلام گفت که اگر خلقت با شما باشد
ما بر شما بفاقت نعیش خواهیم کرد حضرت فرمود که هیئات هیئات ای معلى
اگر با ما باشد مدار بسیار است و تدبیر در شب یا عبادت در شب و سیاحت و
هرکت در روز بجهاد خواهد بود و پوشش ما جامهای درشت و خورش ما
طعامهای غنی لذیذ خواهد بود پس خلقت ظاهری را از ما غضب کرده اند
و کائنات نیست که بر ما ستم کرده اند و ما را بر فاهیت انداخته اند ای عزیز
بدانکه احادیث در این ابواب بسیار است و احادیث بسیار نیز در فصل سواری

اممه صلوات الله عليهم روایت کرده اند که سید و بهترین طعامهای دنیا و آخرت گوشت است
و سبند معتبر از عبد الاعلی منقولست که بحضرت صادق علیه السلام عرض نمودم
که روایت بیاوریده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حق تعالی دشمن
میدارد خانه پر گوشت را حضرت فرمود که دروغ نمیکویند حضرت مذمت گوشت
نفرمود مذمت خانه کرد که در آن خانه گوشت مردم را بغیبت خورند و بپزدیم
گوشت را ده دست میداشت و بسیار تناول میفرمود و روزی که فوت شد
دو استینام و لاش می دیدیم بود که برای گوشت خریدن باو داده بود و
ببند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که گوشت خوردن در بدن
گوشت میرود و کسی که چهل روز گوشت را ترک کند کج خلق میشود و هر که
کج خلق شود اذان در گوشش بگوید و در حدیث دیگر فرمود که اذان در
گوشش راستش بگوید و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه
فرمود که ما گروه اینها گوشت را دوست میداریم و بسیار بخوریم و سبند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که هر که چهل روز او را گوشت میسر نشود قرض کند و بخورد که خدا قرضش را
ادامی نماید و منقولست که پیغمبر از پیغمبران بخدا از ضعف شکایت کرد و حی آمد
که گوشت باشیر بخور یا باماست و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرماید
که با اهل مصر نوشته اند در هنگامی که مخدوم ابی بکر را بوی ایشان می فرستادند
بعد از ذکر فضایل بسیار برای متقیان و پرهیزکاران و استدلال بایات بسیار
براینکه خدا سبب تقوی در دنیا بایشان نعمتها گرامت میفرماید و در آخرت ایشان را
حساب میکند بر آنجا فرموده اند که ای بندگ خدا بدیند که متقیان جمع گردانند
خیر دنیا و آخرت را شریکند با اهل دنیا در دنیا ایشان و اهل دنیا با ایشان و آخرت

آخر حدیث می آید خواهد شد انشاء الله تعالی ^{در بیان پاکیزه کردن بدن}
و بوی خوش کردن است سبند معتبر آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقوست
که شستن سر دفع کثافت و چون میکند و در چشم را دور میگرداند و شستن
جامه غم و خزن را بر طرف میکند و پاکیزگیست برای نماز و فرمود که خود را با آب
پاکیزه کنید از بویهای بدی که مردم با آنها متاثر می شوند و در مقام اصلاح
و پاکیزه کردن بدن خود باشید و با احوال خود پیروانید بد رستی که خدا
دشمن میدارد از بندگانش آن قاذوره کثیف بد بوئی را که در پهلوی هر کس
که بدشینند از او متاثر می شود و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که سزاوار
اینست که آدمی هر روز بوی خوش بکند و اگر قادر نباشد یکروز بکند و یکروز
ترک کند و اگر قادر نباشد در هر جمعه یکبار بکند و اینرا البته ترک نکند و
حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا را حق لازمی هست بر هر بالغی که
در هر جمعه شارب و ناخن بگیرد و تقدیری از بوی خوش خود را خوشبو
کند و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که بوی خوش از اخلاق بهتر نیست
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بوی خوش باعث قوت دلست و فرمود
که بکند از بوی خوش بهتر است از هفتاد ناز بوی خوش و فرمود که هر
حیز که در بوی خوش صرف بینائی اسراف نیست و فرمود که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در بوی خوش زیاده از طعام صرف میکردند و احادیث
در فضیلت عیب و انواع آن و فضل روغنهای خوشبو بر خود مالدن بسیار
و در این رساله به این اکتفا می نمایم ^{در مدح مطعومات لذیذ و مزینت}
ترک گوشت و حیوانی خوردن است بعضی از احادیث در این باب سبق ذکر
یافت و کلبه و غیره و سبدهای معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و

ادعی سکنین شود و آن عبادت باز ماند و آنچه با سیری طعام خوردن وارد شده است
و هر یک در اینها بودند و پیوسته طالب اینها بودند و عمر شریف خود را همه صرف
تحصیل اینها نمودن بدست اما مقید بترك اینها بودند هم خوب نیست و ترك
طعامهای مقوی نمودن که بدن و عقل و قوه ضعیف شود خوب نیست زیرا که
بدن الت و مطبئه نفس است در جمیع اعمان و در تحصیل هر کمال و بدن که ضعیف
شد نفس معطل میشود بلکه در عبادات هم بر بدن بسیار زور غنی باید آورد که
بسیار ضعیف شود مثل آنکه شخصی در سفری اسبی داشته باشد اگر روزی پنج
فرسخ او را براه برد و در بعضی منازل هم توقفی بلی قوت آن بکند و چیزهای
مقوی بآن بخورد و آنرا بخوراند و اگر در یک روز او را سی فرسخ یا چهل و
پنجاه فرسخ براند در همان روز از کار میماند و بخوراند و نیز سبب چنانچه سبب مقبر از حضرت
باقی علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله که این دین مبین
و محکم است پس سیر کنند و قطع مسافتات نمایند بر وفق و مدارا و هویاری و بسیار
بار عبادت را بر مردم سکنین میکند که عبادت خدا را مکرده طبع نیکوگان خدا
کند پس از بابت کسی باشد که هر کوب خود را افتد براند که باز ماند و نه سفر را
قطع کرده باشد و نه هر کوبی بر باقی گذاشته باشد و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که عبادت خدا را مکرده نفس خود میکند و در حدیث دیگر فرمود که پدرم روزی
بر من گذشت در اقلید سن و من در طواف بودم و بسیار بهد و مشقت در عبادت
میکشیدم و عرق از من میریخت فرمود که ای فرزندان خدا بنده را که دوست میداند
او را داخل بهشت میکند و باندن علی از او راضی می شود و در این باب احادیث
بسیار است و ایضا باید عقل را سنجیف و ضعیف نکند بترك حیوانی و مثل آنهار که
مدار نیز امور بر عقلست و عقل که ضعیف شد نزد فریب اهل باطل را می خورد

شریک نیستند خدا برای متقیان حلال کرد و اینده است آنچه ایشانرا کافی باشد
وغنی کرد و اندایشانرا از دیگران چنانچه فرموده است که بگوای نهند که کیست
که حرام کی دایده است زینت و آیشی را که خدا پیرون آورده است برای بندگان
خود و کیست که حرام کی در است روزیهای پاکیزه را بگو این زینت و روزیهای
طیب برای الجماعت است که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا و کفار و مجاریبت
شریک ایشانند و جمیع آنها خالص است برای مؤمنان در روز قیامت و مخصوص
ایشانست و در آن نشأ غیر ایشان با ایشان شریک نیستند چنین تفصیل می کنم
و بیان می نمایم آیات خود را برای کسانی که عاقلند و می فهمند بعد از ذکر این آیه
حضرت فرمود که متقیان ساکن شدند در دنیا بهترین سکنی و خود داند بهترین
خود دینها و شریک شدند با اهل دنیا در دنیا و ایشان پس خوردند با ایشان
نهندهای پاکیزه را که ایشان می خوردند و آشامیدند شربتهای پاکیزه را که ایشان
می آشامیدند و می پوشیدند بهترین جامه ها را که ایشان می پوشیدند و ساکن شدند
در بهترین سکنها که ایشان ساکن میشدند و تزویج کردند بهترین زنان را و
سوار شدند بهترین مرکوبات و اسبان را و تمام لذتها دنیا را با اهل دنیا بردند
و در قیامت ایشان همسایگان رحمت آبی خواهند بود و آنچه از خدا طلبند
با ایشان کرامت خواهد فرمود و هیچ مطلب ایشانرا رد نخواهد نمود و لذتهای
دنیا هیچ لذت ایشانرا در آنجا کم نخواهد کرد پس این بندگان خدا بسوی چنین
سری شتافت باید و انرا طالب نمایند که آن تقوی و پرهیزکاری از منتهیات
خداست و مودعیان سعادتهاست و بدانکه در مدح شریفینها و انواع سیوهای
واصفات کوشته ها و سایر اکولات و مشروبات و نعمات احادیث بسیار وارد شده
اتا کم خوردن بسیار ممدوح است و اخبار بسیار در مذمت بسیار خوردن که

بطلب ایشان ندارد زیرا که چنانچه در اقل کتاب دانستی اخلاص عمل نیست که
از شویب ریا عمل را پاک گرداند و سعی کند که آنچه از او صادر شود انا عمل و
افعال و اقوال او همه موافق رضای الهی باشد و نیت او در آن عملها شویب نفعها
فاسد نباشد بلکه عملهای مباحش راه بنیت عبادت کند مثل آنکه اگر به نیت نماز
رود یا خود نیت را خالص کند و برای این برود که در وقت عبادت پاکیزه باشد
و عبادت را با حضور قلب کند و باین نیت آن عمل عبادت می شود اگر در نیت صا
باشد و اگر بیازارد و در برای این رود که خدا فرموده است که بیازارد و طلب
روزی بکم برای فرموده خدا بیروم و همچنین در جمیع کارها و اخلاص از برای خدا
وقتی می شود که کاری را که خدا فرموده باشد از برای خدا بکند و اگر نه اگر کسی بدعتی
از برای خدا بکند خدا از او و از کار او پزیراست پس اقل باید دانست که کدام کار
خدا می خواهد و آخر آن کار را از برای خدا که در در فعلهای پیش این معنی را واضح
ساختیم پس گفت چهل روز بجه کار آن صاحب بدعت می آید چه ظاهرات که اگر
کسی چهل روز و روزش کشتی بکند داخل این حدیث می شود و حضرت در آخر
حدیث بدیم که مذکور است بدعت فرموده اند اشعار باین معنی نموده اند و بعد از آن
معنی که از اخلاص برای تو بیان کردیم میدانی که چهل روز با آن حال بودن چه
بسیار دشوار است و ظاهرات که نوی که بآن سعادت فایز شود که از روی علم
و دانایی عملش را برای خدا خالص کرده اند و بدعت در اعمالش نباشد چشماهای حکمت
بر زبانش جاری میشود و اگر بر وفق بدعت عمل کند چشماهای ضلالت بر زبانش
جاری می شود از جانب شیطان که عالم را گمراه کند و اگر نه در میان اهل حق همیشه
عباد و زهاد بوده اند و ایشان را داخل صوفیه نمی شمردند چون بر طریقه حق مستقیم
بوده اند و راه قرب و عبادت و مناجات و بندگی خدا را داشته اند مانند سلطان

پنجاه در عادت نیک گوشت اشعار باین بود و ظاهر آنکه شیطان این عبادت
نیک گوشت و حیوان را که مخالف طریقه شریعت از برای همین برای بعضی از
بزرگان صوفیه مقرر ساخته است که چون چهل روز در سوراخی نشستند
و عقل و قوی را ضعیف کردند و اوهم و خیالات بر عقل ایشان مستولی میشود
و از راه وهم چنین ها در خیال ایشان بهم میرسد از بابت کسی که برهن سرسالم
سبت باشد و باعتبار ضعف عقل کان میکند که کالیست و پنجه پیرایشان گفته
چون پوسته در آن سوراخ تاریک همین معنی در نظر شانتت بتدریج باز دیار
قوت و همی و ضعف عقل حالی ایشان می شود و پیر شدن که آمدند آکی پیر میگویند که
و شب پنج مرتبه بهر تن رفتن تصدیقش میکنند بدون بنیه و برهان و اینها هم
از ضعف عقلست و بدانکه حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول
که هر که در چهل صبح عمل خود را از برای خدا خالص کند و اند خدا چشمهای حکمت
از دلش بر زبانش جاری گرداند و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که هر که ایمان را از برای خدا چهل روز خالص گرداند یا چنین فرمود که
هر که نیکو خدا را یاد کند در چهل روز خدا او را زاهد گرداند در دنیا و او را بد
و دولت دنیا پناهی داند و حکمت را در دل او جاد دهد و زبان او را حکمت کو یا
گرداند و بعد از آن حضرت ایله خواندند که ترجمه اش اینست که آنان که کوساله را خدای
خود را خدای خود منقریب با ایشان خواهد رسید غنمی از جانب پروردگار ایشان
و خوابی در زندانهای دنیا و چنین جزا میدهم جماعتی را که افتی بر خدای بندند پس
فرمود که هر صاحب بدعتی را که پی پی البته ذلیل و خوار است و هر کس که افتی بر خدا
و رسول و اهل بیت پی پی ذلیل و پمقدار است و صاحبان بدعت از روی
جهالت این حدیث را تحت خود گردانند و بر اهل حق و عینانند که این هیچ دخلی

حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه که حق
قالی مدح بیفرا باید جمعی را که عاصمه عیش و لذت و دقت زور یعنی گفتار باطل
فرمود که مراد غناست و بسند حسن از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که غنا
از جهات و ناهایست که خدا بر بناد عیدانش فرموده است و بعد از آن این آیه را
خوانند که وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ
عِلْمٍ وَ يُخْذِلَ هَذَا هُوَ وَ أَزْوَاجُهُ هُمْ عَذَابُهُمْ شَبِهُوا الَّذِي تَجِدَاشِ أَيْتِ كَهِ از مردمان
کسی هست که بخرند سخن هوس باطل و غافل کننده از خدا را تا اگر همراه مردم را
از راه خدا بپندارند و استهزا بکنند بر راه خدا و دین حق را برای آن مکرده مهیا شده
عذاب خوار کننده و در عبادت دیگر وارد شده است که گناه کبیره است که خدا
و عیدش بر آن کورده باشد پس حرام می شود که غنا از گناهان کبیره است و بسند
بهتر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت فرمود که غنا داخلست در
لَهْوَ خُذْلٍ فرموده است که وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خانه که در آن
غنا میکنند این نیست الخانه از نزول به خدای در دنیا و در عمارت بجا می آید
و مالک داخل الخانه نمیکرد و بسند صحیح مرویست که در آن بن العنات از حضرت امام
رضا علیه السلام پرسید که هشام بن ابی همزه از شما نقل میکند که شما رخصت فرموده
در شنیدن غنا حضرت فرمود که دروغ بگوید او ندیدنی او از من پرسید من
با و گفتم که شخصی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سوال نمود از غنا حضرت فرمود
که اگر حق و باطل متین شود غنا در کدام طرف خواهد بود آن شخصی گفت که در طرف
باطل فرمود که درست هم کردی و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که غنا
منقولست که فرمود که مجلس غنا مجلسی است که خدا نظر رحمت بسوی اهل المجلس

المرید والمحققین و برهان الاصفیاء و الکاملین شیخ صفی الدین و سید
الاولیاء فی ابن طائوس و زبده المتقیدین ابن مندلی و شهید سعادتمند
شیخ زین الدین رضوان الله علیهم اجمعین و غیر ایشان از زهاد که طریقہ ریاضت
و عبادت و بندگی بقانون شریعت مقدس بنوی داشته اند و بعد از
کمال در علوم دین متوجه عبادت و ریاضت و هدایت خلق بوده اند و علوم
حق را درس می گفته اند و بدیعی از ایشان نقل نکرده اند لهذا حاجی در
یحات هیچ یک از ایشان را ذکر نکرده است و داخل صوفیه ندانسته باینکه از
افتاب مشهورتر بوده اند و از آثار اولاد ایجاد و تصانیف ایشان عالم منور
گردید و تاقیرام قیامت از برکات ایشان عالم ظاهر و باطن معور است و در
تزویج دین الله اثنی عشر صلوات الله علیهم سعیا کردند و جان خود را در
راه دین بذل کردند و انجماعت یکی از صوفیه باطل برخلاف ایشان در
خراب دین سعیا کردند و شنیدی که سفیان ثوری در عباد بصری و غیر
ایشان از صوفیه با الله چه معارضات کردند و بعد از عصر الله پیوسته
با علمای دین اثنی عشر معارضها و مجادلات می کرده اند و اکنون هم میکنند امید
که خدا جمیع طالبان حق را بر راه حق هدایت نماید محمد و اله الطاهرین ...
در بیان حرمت غناست بدانکه در حرمت غنا میان علمای شیعه خلافتی نیست
و شیخ طوسی و علامه ابن ادریس رحمهم الله همه بقتل اجاع کرده اند بر جوش
و همیشه از مذهب شیعه معلوم بوده است حرمت غنا در میان سنیان خلافت
بعضی از ایشان بدانکه اکثر ایشان هم حرام میدانند و بعضی از صوفیه ایشان و بعضی
از علمای ایشان طلال داشته و احادیث در باب حرمت آن بسیار است و ظاهراً
بعضی احادیث است که آن زمان که آن کبریا است خواجه کلینی بسند صحیح و سند

گیاه را میرویند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که بخوانند قرآن را بجز عرب و صوت ایشان و احتراز نمایند از کلمات
اهل فسق و فجور و صاحبان کناهای کبر بدستی که بعد از من جماعتی
خواهند آمد که ترجیع کنند اواز خود را بقرآن نمایند ترجیع نوحه و غناد و هتایت
قرآن از گردن ایشان باز میروند رفت و دلهای ایشان برگشته و سرنگون
و دلهای جماعتی که کار ایشان خوششان می آید نیز سرنگونست و علی بن ابراهیم
در حدیث طولانی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای سلمان
پایان بفرمود و چنین های بدی که در آخر الزمان بهم خواهد رسید و از علامات
قیامت است از جمله فرمود که تغنی بقرآن خواهند کرد و بعنوان غنا خواهند
خواند و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از خریدن کنیزان غنا کننده
فرمود که خریدن ایشان و فروختن ایشان حرام است و تعلیم کردن ایشان کفر است
و از شیعیان که در حق کسی ایشان تقاضاست و در حدیث دیگر فرمود که زن غنا
کننده ملعونست و هر که کسبش را بخورد ملعونست و در کتاب عیون اخبار
الرضا روایت کرده است که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم از شنیدن
غنا حضرت فرمود که اهل حجاز بیدارند و آن باطلست و هواست نشنیده که
بفرمایند در مدح جماعتی که چون بلعوی کذرند و گریانه و بزرگانه میگذرند
و گوش بیندهند و از حضرت امام رضا علیه السلام سبند معتبر منقولست که هر که
بخش خود را منفی گرداند از غنا و نشنود از او پس بد رستی که در بهشت درختی
هست که خدا بادها را امر میفرماید که آن درخت را حرکت دهند پس از آن صدای
خوشی خواهد شنید که هرگز نشنیده باشد و کسی که غنا شنیده باشد از او نخواهد
شنید و علی بن ابراهیم بسند صحیح از عاصم بن حمید روایت کرده است که حضرت صادق

بزرگوار و شایسته است. در آن ایام که و مین الناس من یشتري کفو الحدیث و سند
جمیع السعد بن زیاد منقول است که در خدمت حضرت صادق علیه السلام
بودم شخصی عرض نمود که پدرم و مادرم فدای تو باد من داخل بیت الخلائی شوم
و همایکان دارم که ایشانرا کثیفان دارند که غنا میکنند و عود می نوازند و بسیار
مرد طول بیدم نشستن را از برای استماع آواز ایشان حضرت فرمود که چنین
مکن اشخص گفت که پیای خود برای از منبرم همین شنید نیست که بگو شر خود
می شنوم حضرت فرمود که توبه کن مگر چنینی که خدا میفرماید که توبه کن و چشم
و دل از همه ایشان سوال خواهند کرد گفت و الله که آنرا که هرگز این آیه را نه از
عربی شنیده بودم و نه از عجمی و بعد از این دیکر بان عمل نمودم و خواهم کرد و الحال
استغفار و توبه میکنم حضرت فرمود که برخیز و غسل کن و نمازی بکن که بکار
عظیمی بقم بودی چه بسیار بد بود حال تو اگر بر آن حال میپردی و خدا را شکی
کن و از خدا بطلب که توبه است را قبول کند و توبه کن از جمیع بدیها و از هر چه
خدا انکار می خواهد که خدا چیزی را که قبیح است نمی خواهد و نمی فرموده است
و قبیح را باهلش بگذار که هر فعل یا اهلست که فعل مناسب ایشانست و از
حضرت صادق علیه السلام منقول است که در تفسیر این آیه که فَاَجْتَنِبُوا الرِّجْسَ
مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَالْأَرْوَاحِ اجتناب نمایند از رجس و پندید که آن
بیانست و اجتناب کنند از قول زور و گفته باطل که مراد از قول زور غناست
و در حدیث دیگری فرمود که غنا آشیانه نفاق است و در حدیث دیگری وارد است
که از آنحضرت پیروی نمایند از غنا حضرت فرمود که داخل خانه چند شوید که خدا
از اهل آنجا عرافت فرموده و روی رحمت را از ایشان گردانیده است و در
حدیث دیگری فرمود که شنیدم که غنا در دل میریزد نفاق را حینا که آب

که بطرب آورد و اگر نه گاه باشد که کسی بهم رسد که آن هم آوازی بطرب بنیاید
چنانچه آن غسل را تعریف کنند که چیز شیرینست که آوازی از او محفوظ و ملتذی شود
اگر بندرت کسی را غسل بداید خلل در آن تعریف ندارد بلکه یک قسم از آواز هست
که اصل جوهر آواز خوشی دارد پس اگر قوا را راسته بخواند و تحریفی در صوت
بکنند که در صدا حرفی بهر سدا تا تکمیل آواز و تحریف در آن نباشد آن ظاهر را
غنائت و اینکه در بعضی احادیث وارد شده است که قوا را مجزون بخوانند
براین معنی محولست و همچنین احادیثی که دلالت دارد بر اینکه الله علم السلام
مجزون تاء و ت می فرموده اند و در بعضی احادیث که وارد شده است که ترجیع
آواز بکن بقرآن با آن احادیث معارض مقاومت نمیتواند که دو محمول بر تقیه است
و کسی از علمای ما ندیده ایم که قوا را در باب غنا استثنا کرده باشد و بدانکه
اکثر علماء حدیث خواندن را برای راندن شتر استثنا کرده اند و چون در مستند
ضعیف هست بعضی از علمای ما این نیز حرام میدانند و همچنین خلافت در
صلای زنی که غنا کند در عروسها برای زنان و مردان در میان ایشان
داخل نشوند و جمعی از علماء اینرا حلال دانسته اند و این ادویسی و علامه در تذکره
اینرا نیز حرام دانسته اند ولیکن جلینش حدیث معتبر دارد و همچنین نوحد زنان
در نمازها اگر دهوغ نگویند بخوبی کرده اند اکثر علماء و احادیث دارد و شیخ علی علیه الرحمه
ذکر کرده است که بعضی از علماء مرثیه حضرت امام حینی صلوات الله علیه را جایز
دانسته اند بخوبی خواندن و احتیاط در دین انست که از همه اینها اجتناب نمایند
بقتضای عموم احادیث بسیاری که گذشت در بیان ذکر است بدانکه ذکر
در لغت یاد کردن است و یاد کردن خدا انواع دارد یکی یاد خداست در هنگام معصیتی
که خواهد مرتکب آن شود و خدا را بیاد آورد و برای خدا ترک آن نماید و دوم یاد خدا

عرض نمودم که سواد می خواهم بگویم و حیا مانعی نمی شود ایاد در بهشت غنا خواهد بود
فرمود که در بهشت درختی هست که خدا با دهای بهشت را امر میفرماید که می^{وزند}
و آن درخت را بنوعیه چند متر نم میسازند که خلائق بخوبی آن نعمتها هرگز صدائی
نشنیدند باشند بعد از آن فرمود که آن عوض و ثواب کسیست که ترک شنیدن غنا
در دنیا از ترس خدا کرده باشد و این بابویه سبند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که غنا مورد ثن و نفاق است و باعث فقر میشود و سبند دیگری از
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که بسیار کوشش دادن بغنا باعث
فقر و پشیمانیست و سبند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام
سوال کی دند از معنی قول زور که خدا از آن نفی فرموده است فرمود که از جمله^{دست}
قول زور است آنکه شخصی بکسی که غنا کند بگوید که احسنت خوب خواندی و آقا
دیگر در حرمت غنا وارد است و از برای ارباب انصاف و بصیرت مکتبی از آنچه
مذکور شد هم کافیست و بدانکه اکثر علماء و لغویین غنا را تفسیر کرده اند بترجیع اولی^{دست}
که شنیده را بطرب آورد و ترجیع را تفسیر کرده اند بتکوی و حرکت دادن آواز
در کلو و طرب را گفته اند که آن حالتیست که آوازی را از خوشحالی و از اندوه حاصل^{صل}
می شود و بعضی از لغویین و علماء بحض ترجیع اکتفا کرده اند و بطرب آوردن را
در آن اخذ نکرده اند و غنا در فارسی سرود را میگویند و جمیع خوانندگان در
فارسی سرود زیاده و در میان عرب الحال هم می شنویم که کسرا که می خواهند
بگویند ضو^{دست} نشانی کن میگویند تفن یعنی غنا بکن پس ظاهر شد از آنچه گذشت
که غنا آنست که در او تحریر آواز باشد و اینکس را بخون یا فح آورد حرام است مگر آنچه
استثنا خواهد شد و اگر بطرب هم بیاورد و بذهب جمیع کثرتی حرام است و چنین فرمودی ظاهرا
مخفی باشد زیرا که مظهری که گفته اند مراد اینست که آن نوع از آواز از شناسش این باشد

اشد بیاوری و اگر چیزی بر تو وارد شود که خدائی فرموده باشد ترك نمائی
و دیکى فرمود که در تو رفته نوشته است که ای فرزند آدم مرا در هنگام غضب
خود یاد کن تا تو یاد کنم در هنگام غضب خود و حضرت امام موسی علیه السلام
فرمود که هیچ چیز شیطان و لشکر او را خروج نخسته نمیکند مثل زیارت برادران
نوسن از برای خدا و بدیستی که دو مؤمن که با یکدیگر ملاقات میکنند و خدا را
یاد نمایند و بعد از آن وضو بگیرند و با اهل بیت را یاد میکنند کوشتهای روی شیطان
تمام میریزد و از بسیاری الهی که با او میرسد بغیر او می آید که ملائکه اسماءها و خازن
بهشت، حال او را می یابند و بر او لعنت میکنند و هیچ ملک مغربی بنماید مگر آنکه او را
لعنت میکند پس بر زمین می افتد و مانند و مانند شده و بسند معتبر از حضرت امیر
المومنین صلوات الله علیه منقول است که صبر دو صبر است یکی صبر در هنگام
مصیبت و آن نیکو و جمیل است و بهتر از آن صبر بر تعلق چیزهایست که خدا
حرام کرده اند است و ذکر خدا دو ذکر است یکی ذکر در هنگام مصیبت و بهتر از آن
یاد خداست در وقتی که حرامی رود و دهد که مانع از آن شود و حضرت صادق
فرمود که هر قوی که در مجلسی مجتمع شوند و خدا را یاد نکنند و ما را یاد نکنند المجلس
در قیامت باعث حسرت ایشان خواهد بود پس فرمود که یاد ما از جمله ذکر خداست
و یاد دشمنان ما از جمله یاد شیطان است و در حدیث دیگری فرمود که صاعقه بر سر
بکسی که ذکر خدا کند پس بداند که ذکر چیست فرمود که کسی که صدایه از قرآن
نخواند پس چون حقیقت ذکر معلوم شد بداند که دو نوع ذکر در میان صوفیه شایع
گردد که هر دو بدعت است و بهترین عبادات میدانند و خلاصه اوقات عمر خود را
در آنها ضایع میکنند و مردم را گمراه میگردانند اول ذکر جلی و او شتمل بر چند چیز است
اول الله بخیر عبادت از شایع بتلقی شده است و در آیات و اخبار کیفیت ذکر برخلاف

در وقت طاعات که خدا را بباد آورد و بسبب این مشقت طاعت بر او آسان شود و کما
اوردیم یاد خداست در هنگام رفا هیت و نعت که و غیر نعت او را از یاد خدا
فراموش نکند و شکر این نعمت را بجا آورد چهارم یاد خداست در هنگام بله و
خست که در آن حالت خدا تضرع نماید و بران بلا صبر کند پنجم ذکر اهل بیت بدن که
تفکی در صفات کمالیه آتی و در آلا و نغای او بکند و تفکی در دین حق و معانی
قرآن و احادیث رسول و اهل بیت علیهم السلام و تفکی در امور اخرت و مکارم
اخلاق و عیوب نفس و سایر اموری که خطا فرموده است اینها همه ذکر اهل بیت
ششم ذکر بی بی است و انواع دارد مثل مذاکر معلوم حق و آیات و اخبار
و درس گفتن آنها و ذکر آنچه سابقا مذکور شد و فضایل اهل بیت را بیان کردن
و قرآن خواندن و دعا خواندن و امای آتی که از شارع متعلق شده است مداومت
موردن اما باید که با دای باشد که پسندیدند شارع است و بعنوان بدعت نباشد
و دل آگاه باشد از آنچه بر زبان جاری میکند و در این مضامین احادیث متواتر
وارد شده است چنانچه پسند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که هر که احادیث
خدا میکند یا خدا بسیار کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوتش کم باشد و هر که
بیشتر خدا میکند خدا را فراموش کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوتش
بسیار باشد و پسند های معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود
که دشوار ترین اعمال سه چیز است انصاف دادن برای مردم از نفس خود که از
برای مردم از نفس خود نه پسندی مکی چیزی را که برای نفس خود از مردم می
پسندی و با برادران مؤمن مواساة نمودن در مال و برادرانه در میان خود و اینها
قسمت نمودن و ذکر خدا بر همه حال کردن نه سبیمان الله و الحمد لله ولا اله الا
الله والله اکبر گفتن ربی بلکه و فقی که حریف بر تو وارد شود که خدا فرموده

انت این اصناف زنان است که مردم را با الوان مختلفه و رنگ امیزهای خود
می بایند فرموده که این رنگ چیست که در دست داری گفت مجموعه ایست که
همه لذتها در اینجا است از طنبور و بربط و طبل و نای و صرنا و غیر اینها و چون
جمعی شراب خوردن مشغول شدند لذتی یافتن من این جرس را
بحرکت درمی آورم و مشغول خوانندگی و سازنی شوند پس چون صدای آنرا
شنیدند از طرب و شوق از جا بدری آیند و یکی رقص میکند و دیگری بانگش
صدا میکند و دیگری جامه برتن میدارد پس حضرت فرمود که چه چیز پیشتر خوب
سرور و روشنی چشم تو میگردد گفت زنان که ایشان تلها و دامهای منند
و چون نفرینها و لعنتهای صالحان بر من جمع می شود بنزد زنان می روم و از ایشان
دلخوشی شوم حضرت فرمود که این خود چیست که بر سر است گفت باین خود را
از نفرینها صالحان حفظ میکنم فرمود که این قلای چیست که بر آره او بخته است
گفت باین دلهای صالحان را میگردانم و بسوی خود میکنم فرمود که هرگز بمن یکساعت
ظفر یافته گفت نه ولیکن در تو یک خصلت می بینم که مرا خوش می آید فرمود که
کدام است گفت اندکی پیشتر چیزی بخوردی در هنگام افطار و این موجب سنگینی
توی شود و دیرتر بعبادت بر نمیخیزی حضرت بچی فرمود که با خدا عهد کردم که
هرگز از طعام سیر نشوم تا خدا را ملاقات نمایم شیطان گفت من نیز عهد کردم که
هیچ مسلمانی را دیگر نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم پس به و رفت و دیگر نصیحت
حضرت نیامد و یکقسم دیگری است که از باب مکر و فریب و ساختگیست چنانچه
بسیار دیده ایم که اگر در آن حالات بر کفار مای باشند در هنگام اضطراب و شورش
خود را بطرف دیگری اندازند و آثار اختیار در افعال ایشان ظاهر است و یکقسم
دیگر موعنی است که باعتبار ترک حیوانی و ضبط نفس در زکو خفی و سایر بدعتها

این وارد است زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که اَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَعًا
وَعَفْفَةً اِنَّهٗ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ یعنی بخوانید پروردگار خود را از روی زاری
و پنهانی بدیستی که لایق تعالی دوست ندارد آنرا که انحراف اعتدال پرورد
میروند و جای یکی میفرماید که وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَعًا وَحَفْفَةً
وَاَدْعُ الْخَافِرِينَ مِنَ الْغُلُوْلِ بِالْغَدُوِّ وَالْأَصْنَالِ لَا تَكُنْ مِنَ الْخَافِلِينَ که ترجمه اش
اینست که یاد کن پروردگار خود را در خاطر خود از روی زاری و ترس
و پست تر از بلند گفتن در اقل روز و آخر روز و مباش از جمله غافلان و نقل
کرده اند که حضرت پیغمبر شنید که جمعی یار برآورده اند بتکبیر و تملیل ایشانرا
منع بلیغ نمود و فرمود که بدیستی که خدا نمیکند کسی را که ششوف و یادور باشد
و با سائید صحیحی منقولست از حضرت امام محمد باقر که حضرت موسی انصاری
خود سوال نمود که ای پروردگار من تو نزدیکی بمن که بروش نزدیکان با تو
را از بگویم یا دوری که چون تو را خوانم بلند بخوانم خطاب رسید که من همیشه
آنستیم که مرا یاد میکنند یعنی فریاد در کار نیست و بسند معتبر منقولست که حضرت
سابق علیه السلام فرمود که شیعه با جماعتی اند که در غفلت و پنهانی خدا را بسیار
یاد میکنند و بسند معتبر یکی از آنحضرت منقولست که حق سبحانه و تعالی میفرماید
که هر که من هستم و پنهان یاد نماید من او را علامینه یاد کنم و بسند معتبر آنحضرت
فرمود که من میگویم و احوال الله علیه منقولست که هر که خدا را در پنهانی یاد کند پس
خدا را بسیار یاد کرده است بدیستی که منافقان خدا را آشکارا ذکر میکنند
و در پنهانی ذکر میکنند خدا در وصف ایشان فرمود که بر پای مردم کار میکنند
و یا خدا نمیکند مگر آنکه و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ذکر که انی
در خاطر خود بکنم ثواب تو را بخیر از خدا کسی نمیداند از بزرگواری آن ذکر پس

ایشان را با این امر فرموده است چیزی که بان مأمور شده است و بکار ایشان
می آید نیمی و رقت و کویه و ترس است ای عزیز شاهدی برای بدعت بودن
این اطوار از آن بهتر نیست که یک کس از شیعه و سنی و صوفی و غیر صوفی نقل
نکرده است که حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و احوالهم
کرام ایشان و راویان اخبار ایشان و علمای مذلت ایشان هرگز بطریقی داشته اند
و برای ایشان زَمَن مَه میگردیده است یا حلقه ذکری منعقد می ساخته اند یا اصحاب
خود را بان اسیر می کرده اند و اگر این عبادت چنین اهتمام در شان آن می بود چرا
ایشان با اصحاب حق و غیر فرمودند بلکه بدعتها شریفتر می باشد و عبادت آنها بر نفس
کوران می پویی که اگر بخواه فاضل عادل بگویند که میتوان است که حضرت امام جعفر
جعفر صادق علیه السلام فرموده است که هر که در شب جمعه نماند جعفر بگذارد
گناهانش افرزیده می شود و فضایل ناگنای دارد از ده هزار کس و بیکس بان
رغبت نمیکند و اگر بقیعه بگذرند که چند جلف فریاد کنند که یا رب من یا رب من
در حلقه ایشان داخل میشوند بر غایت تمام و تا صبح بر می جهند تو خود با نفس
خود اندیشه نکنی که کدام روز نفس تو چنین راغب بخیرات بود و چرا در یک
امر چنین دیکری این اهتمام را ندارد و از اضافت بگذر هرگاه از اهل بیت رسالت
قریب هزار حدیث در دعاها و اعمال شب جمعه وارد شده باشد چنانچه این طائفه
علیه السلام کتابی در خصوص این مطلب نوشته است و در آن دعاها و اعمال
چندین هزار راه قرب و بندگی تعلیم تو کرده باشد و تو هیچیک نظر نکنی و تمام آن
و روز را در چیزی صرف نمایی که تمام عظمای عصر گویند که حرام است و هود
اعتراف داشته باشی که خدا فرموده است در روز قیامت چه عذر خواهی گفت
و بجه حجت امید تو اب خواهی داشت و در هنگامی که میروی تعقیب نماز بخوانی

ایشان که موجب ضعف قلب و دماغ و مولد مواد سوختی و پیراست حاصل شود
که مانند صدای هوائی یا صدای موحشی یا زیادتى فری یا زیادتى حزن ^{هوائى} بدنى
می شوند و بی تابانه حرکات از ایشان صادر می شود و آن باعتبار مرضی است که در ^{بدن}
ایشان حاصل میشود و تا بتقیه و جلاب و ترک آن بدعتها و خوردن دوا ^{های}
مقوی علاج می باید کرد و در زنان جمعی که باعتبار بیماریها مزاجشان ضعیف
میشود این حالات می باشد اما فرقی که هست آنست که آنها کمال میدانند
و معالجه میکنند و اینها کمال میدانند و سعی در زیادتیش میکنند و یکقسم دیگر
آنست که مبداءش لغتیار ایشانست و اخیری اختیار می شوند بسبب آنکه کویر را
در آدمی برای این مقصد کرده اند که اگر حزین یا شوق در آدمی زیادتى کند
بان دفع کنند چنانچه عباد در مقام مناجات و راز گفتن با قاضی الحاجات
این طریقه دارند و گاه هست که شوری و شوقی دارند که از اول شب
تا صبح ناری میکنند و هیچ این حالات ایشان را رو نمیدهند زیرا که چون
براه بندگی درست رفته اند شیطان برایشان دست ندارد و از آنمه ما
صلوات الله علیه این طریقه را نقل کرده اند و اما این جماعت میگویند که
کره کار پر و زنان است و کمال نیست و خود را از کره منع میکنند و خود را بدست
شوق و خیالات مبداءش آپیوش میشوند و حرکات از ایشان صادر می شود
و خود را خوش را کره میکنند و اگر اول خود را کره دهند با بختی نمیشود
چنانچه کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از جابر روایت کرده اند که بخدمت حضرت
امام محمد باقر علیه السلام عرض نمودم که جمعی هستند که هرگاه چیزی از قرآن را
یاد کردند یا کسی برایشان پیوش می شوند و حزین می نمایند اگر کسی دست و پای
ایشان را بر دهنه نمیشوند حضرت فرمود که سبحان الله این از شیطانست خدا

در کتابهای رجال ما ضبط کرده اند و سنیان متعصبی که بخدمت آنحضرت تردد داشته اند و روایت حدیث میکردند نامشانرا ذکر کرده اند اگر این مرد و بآ آنحضرت می بود البته نقل میکردند و دوم آنکه هر طریقت او را در تذکرها داود طائی نقل کرده اند و احوال او معلوم است که از متعصبین اهل سنه بوده و هرگز توسلی بخدشت آنکه نداشته است یم آنکه سندی که باعتقاد ایشان با و منتهی میشود در این باب جمعی در آن سند هستند که اگر قبیاح اعتقادات و اعمال آنها را ذکر کنیم مناسب نیست مانند سید محمد نور بخش که معلوم است از کتب صوفیه که دعوی کرد که من مهدی صاحب الزمان و گفت اتفاق اهل دل بر این شده است و غیر او از جماعتی که همیشه بتعصبات و بدعتها معروفند چهارم آنکه بچند از مشایخ ایشان شنیدیم انواع مختلفه دارد ذکر خفی که هر طایفه بیک نحوی آنرا از پیران خود اخذ کرده اند و اگر مقول باشد یکی از آنها منقول خواهد بود پنجم آنکه انجمن عبادتیه که بهترین عبادات میدانند و میگویند پیش از نماز از آن قرب حاصل می شود دائم ما علیهم السلام چرامنت میکردند و بهمین معروف ذکر خفی میگفتند و بیک کس دیگری از اصحاب یعنی گفتند و اگر میگویند که دیگریات قایل نبودند هرگاه در میان صد هزار کس از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام همین بیک معروف قایل بود و بزرگان اصحاب قایل نبودند پس شما چرا بجهل نمیدانید ششم آنکه هرگاه چنین سری را معروف قایل بود سلمان و ابو ذر قایل نبود پس از ایشان بهتر خواهد بود پس بایست که بازای پانصد حدیث بلکه هزار حدیث که در شان سلمان وارد شده است دو حدیث هم در شان معروف وارد می شود و یک کس او را از خواص آنحضرت می شمرد هفتم آنکه بر تقدیری که این وارد شد باشد بیک حدیث جمعی خواهد بود و شرط این داری نیست که علی چند که شواقر باشد از ائمه ترک

چون اصل تقییب سنت است چند بدعت با آن غم میکنی که مبارک از تو است
مناجی بمل اید و بخود بآیه مستحق ثواب شوی زیرا که بآنکه برکت اهل بیت
در آلت صلوات الله علیه قریب بصد هزار بیت از مناجات و دعا و تقییب
و اذکار و اواراد منقولست هم را ترك میکنی و اواراد فتحیه که چند سنی مناجات
جمع کرده اند بخوانی که بحسب معنی رتبه ندارد و بحسب عربیت و اعراب اکثرش
غلطست آخرین چند جاهل سنی مناجات و ذکر خدای را به از پیشوایان دین و
برگزیدگان رتب العالمین و ارفع فضیلهای روی زمین میدانند پیغمبران اراد
میگردند که تابع ایشان باشند و داخل شیعه ایشان باشند تو را منك میاید که
پیروی ایشان کنی و باز آن اواراد را بنغمه و آهنگ بخوانی که شاید غنا بعمل اید
و از نگاه حافی نباشد و منقولست که شخصی خدمت حضرت صادق علیه السلام
آمد و گفت دعائی اختراع کرده ام حضرت فرمود که اختراع خود را بگذار آنچه
میگویم بخوان دویم ذکر خفی است و ذکر خفی آن معاینی که ساقه آمد که رشد خود
و بهترین عبادانست که دل ادنی پیوسته بپاد خدا باشد تفصیلی که گذشت
اما آن نحو خاصی که ایشان اختراع کرده اند هیئت مخصوصی است و چنین
هیئت را ناسند معتبری از شارع نرسیده باشد بعنوان عبادت کردن بدعت
عنا چیه و تعریف بدعت دانستی و در هیچ حدیثی از احادیث شیعه آن هیئت
وارد نشده است و در کتب حدیث سنن نیز ندیده ایم و ایشان نقل میکنند
که این را معروف کنی از حضرت امام رضا روایت کرده است و این بخندین
وجه باطلات اول آنکه معروف کنی معلوم نیست که خدمت حضرت امام
رضا رسیده باشد و اینکه میگویند که در بیان حضرت بوده است البته غلط
می باید باشد زیرا که جمیع خدشکاران و مدعیان آنحضرت را از سنی و شیعه

وَعَبْرُ الْأَسْحَارِ يَا أَبَا ذَرٍّ الْقَلْبُ عِمَارُ الدِّينِ وَاللِّسَانُ الْكَبِيرُ وَالصَّدَقَةُ نَحْوُ الْخَطَّةِ
وَاللِّسَانُ الْكَبِيرُ ای ابو ذر خوشا حال صاحبان لواها و علمها در روز قیامت
که ان علمها را خواهند داشت و بر مردمان پیشی خواهند گرفت بدستی
که ایشان جماعتی اند که سبقت می گیرند در دنیا برفتن مسجد ها و در سجده ها و
عبادت ها ای ابو ذر نماز ستون دین است و زبان بزرگتر است یعنی آنچه
از زبان صادر میشود از عقاید حق و شهادتین و ذکر خدا بزرگتر نماز است
و ان اشاره است بآنچه حق تعالی فرموده است که اِنَّ الْقَلْبَ تَهْتِی عَنِ الْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ وَلِذَٰلِكُمْ اَنْتَ الْكَبِيرُ که تفسیر بعضی از مفسرین مراد اینست که نماز تهی
و منع نماید از گناهان و بدیها و یاد خدا بزرگتر از نماز است و تصدق کردن
معمو میفاید گناهان و زبان بزرگتر است یعنی آنچه بزرگان صادر می شود از امر
بخیرات و مبرات و بیان علوم و حقایق بزرگتر از تصدق است و فوایدش بیشتر است
بدانکه مساجد را حق تعالی خانه خود خوانده است و چون خداوند عالم بنا را
مکانی باشد جاهای را که محل قرب و رحمت خود مقور فرموده آنها را خانه
خود فرموده است چنانچه اگر کسی از غایتی توقع احسان داد و بجا نهد او بیرون
پس در مساجد رحمت و فیض سبحانی زیاده از جاهای دیگری باشد و در نماز
های واجب چون از ریاء دور تر است بمالقه در واقع ساختن آنها در مساجد
پیشتر است چنانچه در زکوة واجب بعلاینه دادن آن بهتر است زیرا که در حق
واجب و دین لازم را ادا نمودن ریائی باید باشد و در نماز سنت و تعقیق سنت
ظاهر اکثر احادیث آنست که مخفی کردن بهتر باشد چنانچه از بعضی احادیث ظاهر
می شود که نماز نافله در خانه کردن بهتر است و از این حدیث و از بعضی از
احادیث دیگری ظاهری شود که نافله شب بلکه جمیع نوافل را در مسجد کردن بهتر است

کند و برکات علی شوند که مجهول چند روایت کرده باشد و ما در این باب بجهت
اكتساب كنتم که تطویل سخن موجب ملالت و اگر کسی خود را از غرضهای نفسانی
و وسوسهای شیطانی و محبت جاه و اعتبار این دنیای فانی مصفا کرده باشد
و بدید انصاف نظر نماید آنچه در این ده لوحه بر وجه اختصاص بیان شد برای
هدایت او کافیت و اگر پای تعصب و عناد و حاجت بمیان آید زیاده ازین هم
فایده نیند هدیه ظاهر است که این مطلب را واضح تر از این حقیقت مذهب
تشیع نمیتوان کرد و اکثر مسلمانان بسبب عناد و تعصب از دیدن حقیقت آن
کورند و از راه تسنی بجهنم میروند و چندین باب مسلمانان از باب مذاهب
باطله هستند که بجهنم میروند بکفر و عناد و اگر شیطان ترافیب دهد که
عالم باین راه میروند و رفته اند این دلیل بطلانست نه حقیقت چنانچه حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرماید که وحشت مگیرید از راه هدایت بسبب
کجاش که پوشیده است باطل بسیار بوده اند و اصل حق اندکی بوده اند و حق
عالمی در اکثر قرآن قلیل راجع فرموده است و کثیر را مذمت فرموده است و
حق عالمی شاهد است و کفی بالله شهیدا که این ذکر حقیقی را با هیچیک از سالکان
این طریقت محلاوت دنیوی بنویسند و از راه اعتبارات فانی مشارکتی در میان
مادایشات نیست و در نوشتن این امور و بیان معانی بغیر ضای جنات سبحانی
غرضی نیست و چون عرفان دنیوی منظور تواند بود در مخالف اکثر خواص و عوام
انفضل کیم لا یزال منی امیدوارم که باین مواعظ و افینه و نصایح شافیه بسیاری
از سالکان مسالک جهالت را هدایت فرماید و ما و ایشان و جمیع مؤمنین بدرجای
سعادات و کمالات فایز گردانند الله علی کل نئی قدیر یا ایا ذر طوبی لا صحار الا لویه
یوم القيمة یخلو بها فیقول التائب الا و هم السابقون لی المساجد بالاسفار

مسجد بانی میکنند و زمین من و مسجد هاس را بنا از خود میدهند و در مسجد
استغفار میکنند از ترس من هر اینکه عذاب خود را بنسبوی شما میفرستادم
و پروا نمیکردم و حضرت صادق علیه السلام فرمود که سه چیز در روز قیامت بخدا شکر
خواهند کرد مسجد خرابی که اهل آن مسجد در آن نماز نکنند و عالمی که در میان جا^{هلان}
باشد و حرمت او را ندارند و مصحفی که عباد بران نشینند و انرا تادوت نکنند و
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نشستن در مسجد عبادتست مادام که غیبت
مسلمانان نکنند و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که همسایه
مسجد نمازش مقبول نیست تا برای نماز واجب در مسجد حاضر نشود و در
صورتی که شغلی نداشته باشد و صبح باشد و بسند معتبر منقول است از فضل
بقیاق که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای فضل نمی آید مسجد از هر قبیل
مگر پیشتر و آن قبیل و از هاهل بقی مگر بزرگ و نجیب ایشان ای فضل بر نمی آید
کسی که مسجد میرود بیکم از یکی از سه چیز یاد عانی که بکند و خدا بان سبب
او را داخل بهشت گرداند یاد عانی بکند و سبب آن بلائی از بلاهای دنیا
از او رفع شود یا بر او ری از برای خدا بگیرد و فرمود که هر که برود بسوی مسجد
از مساجد پای خود را بر هر تن و خشکی که بگذارد برای ~~خود~~ کوبید تا زمین
هفتم و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که نماز در بیت المقدس
با هزار نماز برابر است و نماز در مسجد جامع بزرگ شهر با صد نماز برابر است
و نماز در مسجد قیله و محله با پست پنج نماز برابر است و نماز در مسجد بازار با دوازده
نماز برابر است و نماز در خانه بیک ^{تال} محسوب است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که نماز در مسجد الحرام با صد هزار نماز برابر است و نماز در مسجد پیغمبر در مدینه با ده
هزار نماز برابر است و نماز در مسجد کوفه با هزار نماز برابر است و حضرت امام محمد

و بگفت که حضور نماز شب را در مسجد کردن بهتر باشد چون بسیار کسی مطلع
بنا بر اینست که نسبت بکسی که از ریا این باشد تمام نوافل را در مسجد کردن
جذب باشد و اگر از ریا این نباشد در خانه کردن بهتر باشد و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل
پرسیدند که کدام یک از بقعهای زمین محبوبتر است نزد خداوند عالمیان فرمود
که مسجد های و محبوبترین اهل مسجد هاسوی خدا انگیزی است که پیش از دیگران
داخل شود و بعد از دیگران بیرون رود و منقولست که در توبه نوشته است
که حق تعالی میفرماید که بد رستی که خانهای من در زمین مسجد هاست پس
خوشا حال بند که در خانه خود طهارت بگیرد و مرا در خانه من زیارت کند
بد رستی که بر زیارت کرده شد البته لازم است که گواهی دارد زیارت کننده
خود را البته بشارت ده کسانی را که در تاریکی شب بسوی مسجد های آیند که در
روز قیامت ایشان را نور ساطع خواهد بود و بسند معتبر منقولست که حضرت صلی
علیه السلام فرمود که بر شما باد بد را بد کردن در مسجد بد رستی که آنها خانهای حق
تعالی است در زمین و کسی که با طهارت بمسجد در آید خدا او را از گناهان پاک
گردد و او را از زیارت کنندگان خود بنویسد پس بسیار در مساجد نماز و عبادت
کنید و در مسجد ها در جاهای مختلف نماز کنید که هر بقعه در روز قیامت برای
نماز گذارند شهادت میدهند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
هر که قرآن بخواند او مسجد خانه او باشد خدا در بهشت برای او خانه بنا کند
و فرمود که چون حق جماعتی را پی بنید که گناهان بسیار میکنند و سه نفر از
مؤمنان در میان ایشان هست ایشان را ندان میکند که ای گروهی که معصیت
من بسیار میکنید اگر نه در میان شما جمعی از مؤمنان بودند که بال حلال من بایکدیگر

بداها را از خود بد عا و روزی را بچاپ خود فرود آورید بتصدق و بدی
که تصدق از کام هفتصد شیطان بیرون می آید که هر یک مانع آن می شوند
و هیچ چیز بر شیطان کواثر نیست از تصدق کردن بر مؤمن و اقل بدست
خدا در می آید یعنی قبول می فرماید پیش از آنکه بدست سائل در آید و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که زمین قیامت همه آتش است بغیر از سایه
مؤمن که تصدق او بر او سایه می افکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که مستحبت که بیمار بدست خود بسائل چیزی بدهد و از او دعا طلب نماید
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که با صدق تصدق نمایند که بلا
از آن درینگذرد و از حضرت صادق ع منقولست که یهودی بر حضرت
رسول ص کذاشت و گفت الشام علیه یعنی ملک بر تو باد حضرت در جواب
فرمود که بر تو باد صحابه گفتند که بر تو سلام بمملکت خود و ملک از برای تو
طلبید فرمود که من بنزلهایم را بر تو کردم و امروز ماری پشت سرش را خوا
نزد و خواهد مرد و آن یهودی همین کثر بود پس رفت بجهار و پشته هیزمی
جمع کرد بر پشت بستان و برگشت چوپان حضرت فرمود که این شتر هیزم را بر
زمین گذار چون بگذشت ماری در آن میان ظاهر شد که چوپان را بدندان
داشت حضرت پرسید که ای یهودی امروز چه کار کردی بغیر ازین کاری نکردم
که دو گوسفند داشتم یکی را بسایلی دادم و یکی را خورم حضرت فرمود که همان
تصدق خدا آن بلا را از آن دفع کرد که چوب دهان او مار را گرفت پس فرمود
که صدقه دفع مینماید مرکبهای بدر از آدمی و حضرت صادق ع فرمود که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد که خدا از او دفع نماید بخوست روز
باید کرد که در ابتدای آن روز افتتاح نماید بتصدقی و هر که خواهد بخوست شب از او

ما فرمود که هر که مسجدی بنا کند خدا خانه در بهشت برای او بنا کند
حضرت صادق ع از حضرت رسول ص روایت فرمود که هر که مسجدی را جاری
کند حق تعالی ثواب يك بنده ازاد کردن برای او بنویسد و کسی که از خاک
رو به بدربار و بقدر داروئی که چشم می باشد خدا دو بهر عظیم از رحمت
باو کرامت فرماید و در حدیث دیگر فرمود که هر که مسجدی را در روز پنجشنبه
و شب جمعه جاروب کند و بقدر داروئی چشم خاکریو به بدربار و حق تعالی
کناهانش را بپامزد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مسجد های خود را
بجناب فرمایند از خریدن و فروختن و از داخل شدن دیوانگان و
خود سالان و فریاد زدن برای کم شده و احکام جاری کردن و حد زدن
و صدام بلند کردن و فرمود که هر که آب دماغ را برای حرمت مسجد فرود ببرد
و مسجد نیندازد موجب دفع دردهای او گردد و حضرت رسول ص فرمود
که هر که در مسجدی از مساجد خدا چراغی برافروزد و پیوسته باشد که و حامل
عروش برای او استغفار کنند تا روشنی از آن چراغ در آن مسجد باشد و بدانکه
احادیث بسیار در فضیلت تصدق کردن و انواع آن وارد شده است در این
کتاب اما در چند حدیث اکفایه میفایم حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که یکی به پدر و مادر و خویشان و تصدق نمودن بر فقیران فقرا بر طرف
میکند و عمر را زیاد میگرداند و هفتاد نوع از مرکب بد را دفع میکند و در حدیث
دیگر فرمود که یک حج یکم دوست تر میدارم از اینکه هفتاد بنده ازاد کنم و اگر اهل
یکخانه از مسلمانان گرسنه ایشانرا سیر کنم و اگر اهل یکخانه از مسلمانان گرسنه
ایشانرا از سوال خلق نگاه دارم دوست تر میدارم از اینکه هفتاد حج یکم و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که دعا کنید بپاران خود را بتصدق و دفع نمایند؛

ساوی میان خود و ایشان قسمت میکردم حتی دینک و بد که خدا هیچ
چیز را خلق نکرده است مگر آنکه هزینه داری و جافلی برای او مقدر فرموده است
بغیر از تصدق که خدا خود را حفظ میفرماید و پدرم هرگاه تصدق میفرمود
چیز را از او در کف سایل میگذاشت پس بر میداشت و می پوسید و پانز و شصت
میگذاشت بد رستی که تصدق شب فردی نشاند غضب پروردگار را و حق
میکنند گناهان عظیم را و اسان میکرد اند حساب قیامت را و تصدق روز مال
و عمر را زیاد میکند بد رستی که حضرت عیسی بر کنار دژ گذشت و یک گروه از
ان قوت خود را بآب انداخت بعضی از حواریان گفت یا روح الله چرا چنین کردی
این قوت تو بودی فرمود که چنین کردم که جانوران دریا بخورند و تو باشی نزد
خدا عظیم است و در حدیث دیگر فرمود که تصدق باعث ادای دین و زیادت
برکتی شود و فرمود که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤالی نمودند که کدام
تصدق بهتر است فرمود که تصدق بر خویشی که دشمنی کند و حضرت رسول
فرمود که تصدق راده بر این ثواب میدهند و فرض را بچند برابر وصله و احسان
بر او دادن مؤمن را پست برابر وصله رحم و اعانت خویشا پست چهار برابر و سبب
های معتبر روایت کرده اند که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه ابانان
بر دوش می گرفتند در شب و بختهای فقرانی میسایند و در هنگام عطا فرمودن
روغن پوشیدند که آنحضرت را شتابند و در بعضی روایات است که صد خانه
در مدینه بود که در هر خانه جماعتی بسیاری بودند که معاش ایشان بصدق
شهبای حضرت علی بن الحسین میگذاشت و نمیدانستند چون حضرت بدار بقا رحلت
فرمود آنها قطع شد دانستند که آنحضرت می آورده اند و بسیار بود که بر در خانه
حایستادند و انتظار می بردند و چون پیدا می شدند شادی میکردند که صاحب

زایل کرد و باید که در اول شب اقتراح نماید بنصدق و از حضرت صادق^ع
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و فرمود که بصدق پنهان آتش غضب
خداوند عالم را فرو می شناند و در حدیث دیگر بجا رسا باطلی فرمود که ای
عمار بصدق پنهان بدان بصدق اشکار است و همچنین عبادت پنهان بهتر از
عبادت اشکار است و منقولست که حضرت صادق صلوات الله علیه چون
بماز خفتن می گذاشتند و پاره از شب می گذشت ابائی پرازان و کشت و زد
بر دوش خود بر می گرفتند و نجاهای فقرای مدینه می گشتند و برایشان قسمت
می نمودند و کسی از حضرت ابی شناخت و چون حضرت از دنیا رحلت فرمود و آن
خیر از ایشان منقطع شد داشتند که از آن حضرت بوده است و بسند معتبر
منقولست که از معلی بن خنسر که شب تازی که بارشی شده بود حضرت صادق
علیه السلام از خانه بیرون آمدند و متوجه بخی ساعده شدند و من اهسته
از عقب حضرت روان شدم در اثنای راه چیزی از آنحضرت افتاد فرمود
که سمع الله خداوند ما را بر گردان درین حال من بنزدیک اقدم و سلام کردم
که توئی معالی گفتم بده فدای تو شوم فرمود که بدست تقصص نما و آنچه بیایی بنده
چون دست ما لیدم دیدم نان بسیاری پراکنده شده است آنچه می باقیم بجز
میدارم دیدم که ایشان بن یک پرازان با آنحضرت هست که من نمیتوانم برداشتم
گفتم فدای تو گردم بده که من بر سر گیرم فرمود که من سزاوارترم به برداشتن از
تو و یکن با من بیایم چون بظلمه بخی ساعده رسیدیم دیدم جماعتی خوابیده اند
و حضرت است در زیر این هر یک بگرده و دو گرده نان می گذاشتند تا بجه
رسایند و برگشته بین من و من که فدای تو گردم اینها حق دینی شناسند
و شیعه اند فرمود که اگر شیعه بودند با ایشان مواساة می کردم در مال که مال خود را

تَعْرِفُكَ وَلَمْ يَكُنْ قَدْ نَصَرَ تَبْنِي قَوْلًا مِنْ اللَّهِ تَعَالَى فَمَا يَزَالُ فِيهَا حَزِينًا
حَتَّى يُفَارِقَهَا فَإِذَا فَارِقَهَا أَضَى إِلَى الرَّاحَةِ وَالْكَرَامَةِ يَا بَاذِرَ مَا عُبِدَ اللَّهُ عَلَى
مِثْلِ طُولِ الْخُرُونِ أَيْ ابودردنيا زندان مؤمنانست و بهشت كافرانست و هیچ
مؤمنی صبح نمیکند در دنیا مگر بخیزد و مغمو و چگونه محزون نباشد و حال
آنکه خدا را و عید فرسوده است که دارد جهنم خواهد شد و وعده نفرموده
که از آن پیرون نخواهد آمد و نجات خواهد یافت و در دنیا ملامتات
مینماید و باو میرسد مرضا و دردها و مصیبتها و امری چند که او را پنجم
آورد و ظلم بر او میکنند و کسی بضرت و یاری او نمیکند و در آن مظلوم بودن
امید ثواب از خدا دارد پس مؤمن باین جهت ها همیشه در دنیا حزن است
تا از دنیا مفارقت نماید پس چون از دنیا پیرون رفت میرسد براحت و کرامت
و نعمت ای ابودرد هیچ عبادتی از عبادت های خدا ثواب ندارد مثل درانی
و بسیاری اندوه بدانکه حق سبحانه و تعالی دنیا را برای راحت مؤمن خلق
نکرده است و در خور مراتب ایمان دلبه ها و احزان بایشان میرسد و برای
دانستن حقیقت این مقال نظر در احوال انبیاء و اوصیاء و مختلای اهل بیت رسول
خدا صلوات الله علیهم کافی است و بحسب تجربه معلوم است که هیچ چیز نفس
ادبی را صلاح نمیکند و هوار و ملایم نمیکردند مانند بکها و مصائب و موجب
زهد در دنیا و توجه بجناب اقدس ایزدی میکرد و چنانچه از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بکها
عظیم اجر عظیم گرامت میفرمایند و چون خدا بنده را دوست میدارد او را سبایی
عظیم بتک میگرداند پس اگر راضی باشد او را بن دخیل رضا و خوشنودی خواهد
بود و اگر سخط اید برای او سخط الهی خواهد بود و عبد الله بن بکیر از حضرت

ایمان اند و در کتب سنی و شیعه دعایت کرده اند که چون حضرت راحل
میدادند بر کف مبارک حضرت پناه^ت مانند پینه که بر زانوهای شریف^{شده}
از بسیاری بارهای کوان که بردوش خود بخانه فقرای بردند و آن برای فقرای
همایکان در شبها آب میکشیدند و منقولست که آنحضرت روزی که روزه می
میداشتند میفرمودند که کو سفیدی را میکشند و پاره پاره میکردند و می
پختند پس چون شام میشد رو را بران دیه میداشتند و از پوی آن ورق
قوت می یافتند پس میفرمودند که کاسها بیاورید و آنرا بر فقرا و همایکان
قسمت میفردند و خود بر نان و خرما افطار میفرمودند یا بآذین الدججه
فِي الْجَنَّةِ كَأَنَّ فَوْقَ الدَّجْجَةِ كَأَنَّ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَرْفَعُ
بَصَرَهُ فَيَكْمَعُ لَهُ نُرًّا أَيْكَادُ يُخْطَفُ بَصَرُهُ فَيَفْجَعُ لِذَلِكَ فَيَقُولُ مَا هَذَا فَيُقَالُ
هَذَا نُوْرُ أَخِيكَ فَيَقُولُ أَخِي فَلَا تَكُنَّا نَعْمَلُ حَيْثُ فِي الدُّنْيَا وَقَدْ فَضَّلَ
عَلَى هَذَا فَيُقَالُ لَهُ إِنَّكَ كَانَ أَفْضَلَ مِنْكَ عَمَلٌ ثُمَّ يُجْعَلُ فِي قَلْبِهِ الرِّضَا حَتَّى
يَرْضَى أَيْ ابُو ذَرٍّ بِلَنْدِي درجه هشت از دوزخ دیگر مانند بلندى آسمان
از زمین و بد رستی که بند نظر بچای بالا میکند نودی از برای او لامع میکرد
که از بسیاری روشنی نزدیکست که دیده او را برآید و کور کند پس ترسان می
و میگوید که این چیست میگویند که این نور فلان برادر مومن است میگوید
که ما و او در دنیا عبادت میکردیم چرا در اینجا اینقدر بر من زیادتى دارد میگو
یند که او از نوعش بهتر بود پس در دل او خوشنودی میکند از آنکه مرتبه خود را
راضی باشد و اطمینان داشته باشد یا بآذین الدججه كَأَنَّ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَالْكَافِرُ مَا
أَصْبَحَ فِيهَا مَوْئِنٌ إِلَّا حَزِينًا وَكَيْفَ لَا يَحْزَنُ وَقَدْ أَوْعَدَهُ اللَّهُ حَلَّ شَأْنِهِ أَنَّهُ
وَأَرَادَ جَهَنَّمَ وَكَأَنَّهُ يَعِدُّ أَنْ يَصَارَ رَعِيَّةً وَلِيْلَقِيَنَّ أَمْرًا وَمُصِيبَاتٍ وَأَهْوَرًا

تَعْرِفُهُمْ فَلَمْ يَنْصُرْ بَنِي نُوَاهٍ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى فَبَايَزَالُ فِيهَا حَزِينًا
حَتَّى يُفَارِقَهَا فَإِذَا فَارِقَهَا أَفْضَى إِلَى الرَّاحَةِ وَالْكَرَامَةِ يَا بَايَزِيدَ مَا عَبْدُ اللَّهِ عَلَى
مِثْلِ طَوْلِ الْخَزْنِ أَيْ ابُو ذَرٍّ دِنْيَا زَنَدَانِ مَوْسَا نَسْتِ وَهَسْتِ كَافِرَانَسْتِ وَهَجِ
مَوْسَى صَبَحَ نِيَكُنْدِ دَر دِنْيَا مَكْمُورُونَ وَغَمُومَ وَچگونه محزون نباشد و حال
آنکه خدا او را وعید فرموده است که وارد جهنم خواهد شد و وعده نفروا^{ست}
که ازارت پیرون نخواهد آمد و نجات خواهد یافت و در دنیا ملامتات
میخاید و باو میرسد مرضا و دردها و مصیبتها و امری چند که او را پنجم^{ست}
آورده و ظلم بر او میکند و کسی بضررت و یاری او نمیکند و در آن مظلوم بودن
امید ثواب از خدا دارد پس مومن باین جهت ها همیشه در دنیا حزین است
تا از دنیا مفارقت نماید پس چون از دنیا پیرون رفت میرسد براحت و کرامت
و نعمت ای ابو ذر هیچ عبادتی از عبادت های خدا ثواب ندارد مثل درازی
و بسیاری اندوه بدانکه حق سبحانه و تعالی دنیا را برای راحت مومن خلقت
نکرده است و در خور مراتب ایمان دلبه ها و احزان بایشان میرسد و برای
دانستن حقیقت این مقال نظر در احوال انبیاء و اوصیاء و محدث های اهل بیت رسول
خدا صلوات الله علیهم کافی است و بحسب تجربه معلوم است که هیچ چیز نفس
ادبی را صلاح نمیکند و هوار و دایم نمیکرد اند مانند دلبه ها و مصائب و موجب
زهد در دنیا و توجه بجناب اقدس ایندی میگرد و چنانچه از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر دلبه های
عظیم اجر عظیم کرامت میفرمایند و چون خدا بنده را دوست میدارد او را سبب
عظیم مبتلا میگرداند پس اگر راضی باشد او را بنده خدا رضا و خوشنودی خواهد
بود و اگر سخط اید برای او سخط الهی خواهد بود و عبد الله بن بکیر از حضرت

اینان اند و در کتب سنی و شیعه روایت کرده اند که چون آنحضرت را غسل
میدادند بر کف مبارک آنحضرت پنبه‌ای مانند پدینه که بر زبانوی شتر می‌باشد
از بسیاری بارهای گران که بر دوش خود نهاده فقرای بردند و آن برای فقرای
همسایگان در شبها آب میکشیدند و منقولست که آنحضرت روزی که روزه می
میداشتند میفرمودند که کو سفیدی را میکشند و پاره پاره میکردند و می
پختند پس چون شام میشد رو را بر آن دیه میداشتند و از بوی آن مرق
قوت می یافتند پس میفرمودند که کاسها بیاورید و آنرا بر فقرا و همسایگان
قسمت میفرمودند و خود بر نان و خرما افطار میفرمودند یا با ذَرِّ الدَّرَجَةِ
فِي الْحَبَّةِ كَأَنَّ فَوْقَ الدَّرَجَةِ كَأَنَّ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَرْفَعُ
بَصَرَهُ فَيَلْمَعُ لَهُ نُورًا يَكَادُ يَخْطَفُ بَصَرُهُ فَيَقْنَعُ لِذَلِكَ فَيَقُولُ مَا هَذَا فَيَقَالَ
هَذَا نَوْرُ أَخِيكَ فَيَقُولُ أَخِي فَلَا تَكُنَّا نَعْمَلُ جَمِيعًا فِي الدُّنْيَا وَقَدْ فَضَّلَ
عَلَيَّ هَكَذَا فَيَقَالَ لَهُ إِنَّكَ كَانَ أَفْضَلَ مِنْكَ عَمَلٌ ثُمَّ يَجْعَلُ فِي قَلْبِهِ الرِّضَا حَتَّى
يَرْضَى أَيْ ابُو ذَرِّ بِلَنْدِي وَرَجُلٌ مِمَّنْ هُتَّ ابُو ذَرِّ بِلَنْدِي اسْمَانِ
از زمین و بد رستی که بند نظر بجانب بالا میکند نودی از برای او لایع میکرد
که از بسیاری روشنی نزدیکست که دیده او را برباید و کور کند پس ترسان می
شود و میگوید که این چیست میگویند که این نور فلان برادر دوسوست میگوید
که ما او را در دنیا عبادت میکردیم چرا در اینجا اینقدر بر من زیادتى دارد میگو
یند که او از نوعش بهتر بود پس در دل او خشنودی میکند از آنکه بر مرتبه خود را
راضی باشد و اَلَمْ نَدَاثْهَ بَاشْدَ يَا ذَرِّ الدُّنْيَا سُبْحَنَ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَمَا
أَصْبَحَ فِيهَا مُؤْمِنٌ إِلَّا حَرِيًّا وَكَيْفَ لَا يَحْزَنُ وَقَدْ أَوْعَدَ اللَّهُ حَلَّ ثَأْوَةٍ إِنَّهُ
وَارِثُ جَهَنَّمَ وَآلَهُ يَحْدُهُ أَنْزَلَهُ عَلَيْهَا وَلِيْلَقِينَ أَصْرًا وَمُصِيبَاتٍ وَأُمُورًا

که البته حق تعالی کسی را بسوی او بری انگیزاند که او را ازار کند تا او را ثواب دهد
و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل است که حق تعالی دو ملک را
بسوی زمین بفرستاد تا در هوا یکدیگر را ملاقات کردند یکی بدر یکی گفت
که بچه مطلب میروی گفت حق تعالی مرا فرستاده است بدریای ایل که یک
جباری از جباران ماهی از زوده انما هیرا برآم و بدام صیادان جبار درآورم
که برای او شکار کند تا آن کافر در دنیا بختهای آرزوهای خود برسد پس
او از دیگری پرسید که تو را بچه کار فرستاده است گفت موا بکار عجیب تر
فرستاده است يك بنده مؤمنی که روزها روزها بیدارد و شبها عبادت میکند
و دعای او و صدای او در آسمان ها معروفست و یکی برای این طار خود بر بار
گذاشته است میروم که ديك او را سر نگویم کم تا آن مؤمن بسبب ایمانش
بنهایت مرتبه ابتلا و امتحان برسد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حق تعالی
دو ستش را در دنیا نشانه تیرا که او داینده است و از سماعه نقل است که در
خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم شخصی آمد و از پیشانی بال حضرت
شکایت کرد حضرت فرمود که صبر کن که عنقریب خدا فرج میدهد پس
بعد از ساعتی از آن شخص پرسیدند که زندان کوفه چگونه است گفت بسیار
تنگ و بد بوست و اهلش بیدترین حالی گرفتارند فرمود که تو در زندان
و می خواهی که در راحت و نیت باشی مگر بیدارت که دنیا زندان مؤمنست
و در حدیث دیگر فرمود که خدا را در زمین بندگان خالص هست که هیچ
تحفه نبیند غیرستد مگر آنکه از ایشان باز میدارد و هیچ بلائی بفرستد
مگر آنکه از ایشان باز میدارد و هیچ بلائی بفرستد مگر آنکه بسوی ایشان فرستد
و فرمود که خدا بنده را که دوست میدارد او را فرمود بدی و ما و شما شیعیان

صادق پرسید که آیا مؤمن مبتلا می شود بخوره و پستی و مثل این مرصها فرمود
 که مگر مقرر کرده اند بکار ما که از برای مؤمن و در حدیث دیگری فرمود که خدا
 چنان مؤمن را گرفته است بر این که قولش را قبول نکنند و سخنش را تصدیق
 نمایند و از دشمنش انتقام نتواند کشید و هشتم خود را فرو نتواند نشاندگی
 بفضیحت خود زیرا که در دنیا او ممنوع است از انتقام و در حدیث دیگری فرمود
 که مؤمن از چهار خصلت خالی نمی باشد هساید که او را از ارکند و شیطانی
 که در مقام همراهی کند او باشد و منافقی که پی وی او نماید و مؤمنی که حسد
 او را بر دوا این اخرا از هر از هر بر او دشوار تر است زیرا که افترا بر او می بندد و
 مردم قبول میکنند و پسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ^{است}
 که حق تعالی میفرماید که اگر کسی بداند که من شرم میدارم از بدو مؤمن خود
 بر او کینه نیکداشتن که عورت خود را با او نمی نمایم پس که ایمان او کامل
 شد او را مبتلا میگردانم بضعف قوت و کمی روزی پس اگر بسیار داشت
 شد با او بر میگردانم و اگر صبر نمود با او مباحات میدانم باملیکه خود و حضرت
 صادق فرمود که در کتاب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله
 نوشته است که مبتلا ترین مردم ببلای های پنهانند و بعد از ایشان اوصیا
 ایشان پس هر کس که بعد از ایشان بهتر باشد مبتلا تر است و مبتلا می شود
 مؤمن بعد از اعمال نیکو شود پس هر که ایمانش درست است و عملش صحیح ^{است}
 بدیش شدید و صعب است زیرا که حق تعالی دنیا را ثواب مؤمن قرار نداده است
 و عقوبت کافران در دنیا مقرر نفرموده است و هر که بدیش است و عملش
 ضعیف است بدیش کم است و بدترین دیکتر است مؤمن پرهیزکاران ^{منها} بر
 پست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر مؤمن در قلعه کوهی باشد

بان رفاهیت سواری و من باین محنت گرفتارم حضرت فرمود که اگر جای مرا
در آخرت شاهدی کنی میدانی که این برای زندانست و اگر جای خود را به پنی
بیدانی که این حال که داری بهشت نیست و بنا این جناب نبوی به فرموده اند که
وعید نموده اند که وارد جهنم خواهد شد اشاره است بآنکه حق تعالی میفرماید
که وَ آتَیْنٰکُمْ الْاَوَادِیَّهَا کَانَ عَلَیْ رَبِّکَ حَقًّا مَقْضِیًّا ثُمَّ لَیْسَ الَّذِیْنَ اَنْتُمْ وَاَنْتُمْ
اَنْتُمْ فِیْهَا جَنِّبًا که ترجمه اش بقول اکثر مفسران آنست که نیست از شما آدمیان
مگر که وارد جهنم می شود و این ورود در جهنم بهر دو کار تو جهنم
ولازم است و حکم کرده شده است بدان یعنی وعده ایست که البته واقع خواهد
شد پس بجات میدهم پنهانی کارانرا و میگذاریم سنگار انرا و رانش در حالی که
برانو در آمدگان باشد از شدت و هول آن و بد آنکه که غافلست که ورود در
اینجا یعنی دخول است یا آنکه نیز جهنم حاضر شوند یا بر روی گذرند
بعضی را اعتقاد اینست که ورود یعنی دخول است و هر کس از موصوف کافر
داخل جهنم خواهند شد ولیکن بر مؤمنان بر دو سله خواهد گردید و
باشان ضرر نخواهد رسانید چنانچه مفسران از جابر بن عبد الله روایت
کرده اند که حضرت رسول فرمود که ورود یعنی دخول است و هیچ مرد
فاجر غافل نمی آید که در دوزخ در آید بکن دوزخ بر مؤمنان سر دو سله است
باشد چنانچه بر او اطمینان بود و بعد از آن مؤمنان بر من آورند و کافرانرا
در آن بگذارند و بعضی گفته اند که مراد از ورود آنست که بر کنار جهنم حاضر
شوند و این مضمون بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
حضرت فرمود که عی شوی ان عرب که میگوید که وارد اب بنی فله ن شدیم
یعنی بر کنار آن رسیدیم نه که داخل آن شدیم و بعضی گفته اند که مراد از ورود

صبح و شام در پایتیم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هرگاه خدا بنده را دوست
دارد در غوطه بیدارد او را در پله غوطه دادنی و بر او فرو می ریزد و بلاء را بختی
پس چون دعا میکند حق تعالی میفرماید که لیلی ای بنده من من قادمم
که آنچه بطلبی زود بسوی تو بفرستم اما اگر از برای تو ذخیره کنم بهتر است
از برای تو و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بر مؤمن چهل شب نمی گذرد
مگر آنکه او را امری عارض میشود که باعث اندوه او شود و سبب آن مذکور
و آگاه شود و در حدیث دیگری فرمود که شیخیه حضرت رسول ص را بطعام
دعوت نمود چون بچانه او درآمدند مشاهده فرمودند که مرغی بر بالای
دیواری تخم گذاری و آن تخم افتاد و در میان راه بر میخی بند شد و بر زمین
نیفتاد و شکست پس حضرت ازین حال تعجب نمودند آن شخص گفت که ازین
تخم تعجب میفرمایید بحق انحرانی که تو را برامتی فرستاده که هرگز نقصانی
بمن نرسیده است حضرت چون این را شنیدند برخواستند و از طعام او تناول
نفرمودند و گفتند که هرگز نقصی با و نرسد خدا را در او حاجتی نیست
و در او چیزی نیست بدانکه قطع نظر از این بندگان اگر مؤمن در رفاهیت و نعمت
باشد هم که دنیا بجهنم اوست زیرا که نسبت بنعمتهای و منانهای که حق تعالی
در آخرت برای او مقدر فرموده اگر تمام دنیا را با و دهند که برای او زندان است
که اگر کافر جمیع بندگان دنیا بجهنم باشد نسبت بان عذابها که در آخرت برای او
میشود است عشت او خواهد بود و حیا آنچه منقول است که حضرت امام حسن
صلوات الله علیه با جمعی از خویشان و اصحاب با جامهای فاخر بر سبانه شوار
شد برایش میرفتند در عرض راه پریهودی خارقش بر خورد و گفتا فرزندان
رسول پیغمبر شما گفته است که دنیا زندان مؤمن و جهنم کافر است پس چرا تو

که وعده پروردگار ما واقع و تخلف نگیرد و می افتد بندگان خود در سجده
و می آیند در حالت سجود و زیاده بیکداند نشیندن قرآن خشوع و فروتنی
و تضرع ایشان ای ابو ذر کسی که قادر بر گریه باشد باید که از خوف الهی بگرید
و کسی که قادر بر نداشتن حزن و اندوه را شعار دل خود گرداند و خود را بجهنم
گریه بدارد بد رستی که دل سخت و با قساوت دور است از خدا ولیکن سنگ
دلان نمیدانند بدانکه از جمله صفات حمیده و خصال پسندیده رقت قلب
و تضرع و گریه است و آن بکثرت یاد و فکر و عذابهای الهی و احوال قیامت
احتراس نمودن از امور دنی که در اخبار وارد شده است که موجب قساوت
قلبست حاصلی شود و عمده اسباب قساوت قلب از کتاب کناهات و معاشیه
و مصاحبت اهل دنیا و بداندست حیا آنچه احادیث در این باب گذشت و اقرب
راههای قرب سوی خداوند عالمیان راه تضرع و استغاثه و مناجاست و گریه
موجب حصول حاجات و خلاصی از عقوباتست حیا آنچه پسند معتبران حضرت
امام علی صلوات الله علیه منقولست که حضرت موسی در هنگام مناجات از حق
تعالی سوال کرد که الهی چیست جزای کسی که چشمان او از ترس تو گریان شود
و می رسد که ای موسی روی او را از گرمی آتش نگاه میدارم و از خوف و فزع
روز قیامت او را این می گردانم و پسند معتبر منقولست که حضرت رسول ص
فرمود که هر که چشم او پراز اشک شود از خوف الهی خدا با پای هر قطره که از
دیده او می ریزد قری در بهشت با و گرامت فرماید که عزیز باشد بر و آید و
جواهر و دران قصر از نعمتهای الهی با بوده باشد آنچه چشم ندیده و گوش نشنیده
و بر خاطر کسی خطور نکرده باشد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بسیار
که میان آدمی و بهشت زیاده از ما پس بخت الثری تا عرش دوری هست

آنست که بر کنار جهنم حاضر شوند و این مضمود بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام است و حضرت فرمود که یعنی شنوی از عرب که میگوید که وارد آب بنی فلاح شدیم
یعنی بر کنار آن رسیدیم ندکه داخل شدیم و بعضی گفته اند که مراد از ورود گذشتن
بر صراط است که بر روی جهنم است و آنچه حضرت فرموده اند که وعده بیرون
رفتن از آن کرده است بنابراین است که در این ایام متقیان را وعده نجات فرموده
و هر مومنی جهنم نبیند که از جمله متقیانست و اکثر مفسران متقی را تفسیر کرده اند
مبتنی از سوره و کفر و الله يعلم یا با و من اوتی من العلم ما لا ینکبه حقیقی آن بود
اوتی علی الا اعدیه ما لا ینفعه الا الله و حق تعالی اقول ان الدن او تو العلم
من قبله اوست علی علم بخیر و لا اذقان شیء او یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا
لمفعول و بخیر و لا اذقان سیکون و یورد هم خشوعاً یا با و من استطاع ان یتلی قلبک
و لیستطیع فلیستقر قلبه الخ و لیستطیع ان الله لقلب القاسی عید من الله و لکن لا یشغرون
ای بود هر که را علی برسد که باعث خوف و کویه او شود او سزاوارست باینکه علی باقیه
باشد که از آن منتفع نگردد زیرا که خدای عز و جل وصف نموده است علم را باینکه فرموده است
کیا آن که علم ایشان داده بودند و متقیان را که بودند پیش از نزول قرآن یعنی ایمان
داشتند بکتابهای سبقت سابق و عالم بودند باینها ما سجد جاشی و اصحاب او و غیر این
سید سلیمان خراسانی و ابو ذر حوین خوانده می شود قرآن بر ایشان می افتند بر لحنهای
خود و سوره برای قظیم امر آبی الحجت شکر بر الحار و عده الهی که در کتب خود خوانده
بود از سوره عظیم و انزال قرآن و سوره بزرگ یا سجده ایشان بودند پیش از نزول
قرآن و مرد و عجم و روست و باین عنوان تعبیر نمودن برای اینست که ابتدای
فرخ آریسار ایشان در زمین نزدیک میکرد و میگویند منته است برورد کار ما
از آنکه مشرکان نافرست میدهند یا از خلف وعده که در کتب سابقه کرده است بدرستی

باشی پس اول بقیغم وحد و ثنای الهی چنانچه سزاوار است بکرم و صلوات بر محمد و آلش
 و حاجت خود را بطلب و خود را بگریه بدار اگر چه بقدر سر و مکی باشد بد رستی که این
 میگفت که اقرب احوال بنده بخدای عزوجل و قیست که در سجده باشد و گویان
 باشد و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که هیچ قطره نزد خدا
 محبوب تر نیست از دو قطره خون^{قطره} که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که در تازیکی
 شب برای خدا جاری شود و از حضرت رسول ص منقول است که هفت کس اند
 که در میان عرش الهی خواهند بود در روزی که سایه بغیر از آن نباشد امام عادل
 و جوانی که در عبادت مشغول و نما کند و شخصی که بدست راست تصدق کند و از
 دست چپ مخفی دارد و شخصی که خدا را در خلوت یاد کند و آب دیده اش از خوشی
 الهی جاری شود و شخصی که برادرش را ببیند و بگوید که ترا از برای
 خدا دوست میدارم و شخصی که از مسجد بیرون آید و در نیت او باشد که بارشوی
 مسجد بر کوه رود و شخصی که زن صاحب جال او را بنزدیکی خود بخواند و او بگوید که
 من از پروردگار عالمیان میترسم یا ابا ذر یقول الله تبارک و تعالی لا اجمع علی عبد
 خونی و لا اجمع له امین فاذا امنی فی الدنیا اخفته یوم القیمه و اذا اخافنی فی الدنیا
 امنته یوم القیمه یا ابا ذر لو ات رجلا کان له کمل سبعین نبیا لا خفیه و خشی
 ان یموت من شئ یوم القیمه یا ابا ذر ان العبد لیرض علیه ذنوبه یوم القیمه فیقول
 اتا ای کنت شقیفا فیخفوله یا ابا ذر ان الرجل لعل السنه فیکل علیها و یقل
 المحقرات حتی یاتی الله و هو علیه غضبان و ان الرجل لیعمل السنه فیکفر منها
 فیاتی الله عزوجل امنا یوم القیمه یا ابا ذر ان العبد لیدنب فیدخل به الجنة فقلت
 و کیف ذلک یا ای انت و اتی رسول الله قال یكون ذلک الذنب نصب عینه
 تابا ینته فاذا الی الله عزوجل حق یدخل الجنة یا ابا ذر الکیس من ادا اب نفسه

از بسیاری گناهان پس گریه میکند از ترس آبی و از روی پشیمانی از گناهان تا
نگردد و دیگر ترس خود بیست از یک چشم چشم و در حدیث دیگر فرمود که چه
بسیار کسی که بیهوش و غافل خندد او در دنیا بسیار باشد و در روز قیامت گیرد
او بسیار باشد و چه بسیار کسی که در دنیا بسیار بر گناهان خود گریه و ترسان
باشد و در روز قیامت در بهشت شادی و خندد او بسیار باشد و در حدیث
دیگر فرمود که هیچ چیز نیست عکس آنکه او را یکی و وزنی هست مگر قطرات اشک
که قطره از آن در باهای آتش را فرو می نشاند و چون چشم کسی پر از آب شود
بر روی او هرگز عبادی از مذلت و خواری ننشیند و چون بر روی او گریه
خدا آن روز بر آتش جهنم حرام گرداند و اگر گویند در میان امتی گریه کنند خدا
آن امت را بزرگوار گرداند و رحم نماید و حضرت باقر صلوات الله علیه فرمود
که هیچ قطره محبوب تر نیست نزد حق تعالی از قطره اشکی که در تاریکی شب
از ترس عذاب آبی بیرون آید و غرض از آن غیر خدا نباشد و با سایرین معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر دیدی گریه نیست در روز قیامت مگر
چشم که پوشیده شده باشد از چیزهایی که خدا حرام کرده است و دیده که
پس از آن کشیده باشد در طاعت الهی و دیده که گریسته باشد در دل شب زانو
حق تعالی و بسند معتبر از اسحق بن عمار منقول است که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که بخوانم بکرم یعنی این را بسیار است که بعضی از مردگان خوف و ربا و بیگم که
مراقت حاصل شود و گریه بیاید یا جایز است این فرمود که بی ایستادن یا و گریه
و چون بگریه در دنیا خدا را بخوان و در حدیث دیگر فرمود که اگر تو را گریه
نیاید خود را بگریه بسیار پس گریه اشک بیرون آید مثل سرمه کسی به پیر بسیار خوش
و در حدیث دیگر فرمود که اگر از امری خوف داشته باشی یا حاجتی بخدا داشته

و نا امید بودن از رحمت الهی و این بودن از عذاب الهی از جمله گناهان کبیره
و باید فرق کرد میان رجاء و مغرور شدن و خوف و مایوس بودن بدانکه
رجاء عبارتست از امید داشتن بر رحمت الهی و طالبان بودن و آثار صدق رجاء
در اعمال ظاهری شود پس کسی که دعوی رجاء کند و ترك اعمال خیر نماید او
کاذبست در آن دعوی بلکه این غرور است و از بدترین صفات دنیماست مثل
آنکه اگر زارعی زراعت نکند و غم پیاشد و گوید که من امید دارم که این زراعت
برای این عین سفاقتست نه رجاء و امید و اگر آنچه در زراعت ضرور است بعمل
آورد و غم پیاشد و آب بد دهد و هر روز بر سر زراعت خود برود و گوید که
امید دارم که حق تعالی کرامت فرماید امید او بچاست و در دعوی خود صادق
همچنین در زراعتهای معنوی کسی که اعمال صالحه را با شرایط رجاء آورد و بر عمل
حق اعتماد نکند و بفضل الهی امیدوار باشد او صاحب رجاست و همچنین در
خوف اگر خوف او را باعث یأس از خدا شود و ترك عمل کند این ناامیدی از
رحمت الهیست و در مرتبه شرکست و اگر خوف او را باعث شود که ترك فعلات
کند و در عبادات اهتمام نماید این خوف صادق است زیرا که هر که از چیزی خفا
و ترسانست البته از آن کو برانست و آن شق اول بمثل از باب است که شخصی
نزد شهری ایستاده باشد و دست در دهان او کند و گوید من ار او میترسم پس
کسی که راست گوید که از عذاب الهی میترسد چو موتکب اموی چند میشود که موجب
عذابست و آدمی میباید طیب نفس خود باشد و اگر رجاء و امید را بر خود غالب داند
و ترسد که موجب سستی در عمل گردد و تفکری در عقوبات الهی و تذکیرات و احکام
خوف خود را تذکر کند و اگر خوف بر او غالب شود و ترسد که باین سبب ترک
عمل نماید بایات و اخبار و تفکری در فضل ناشناهی خدا خود را امیدوار کند و کسی که

وَعَمَلٌ فِي بَعْدِ الْمَوْتِ وَالْعَاجِزُ مِنَ ابْتِغَاءِ نَفْسِهِ وَهَوَاهَا وَتَنَفَّى عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْأَمَانِي
ای ابو ذر خداوند عالمان میفرماید که من جمیع نیکم بر بند خود و خوف را جمع
نیکم برای او و ایمنی را پس اگر در دنیا از من این است و خایف نیست در روز
قیامت او را میترسانم و اگر از من ترسانست در دنیا او را در روز قیامت این میگردانم
ای ابو ذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد سیباید از ناحیه شمار و نرسا
باشد از اینکه مباد ایجات نیابد از شر روز قیامت ای ابو ذر بد رستی که بند را عرض
میکند بر او گناهانش را در روز قیامت پس او میگوید که پیوسته نرسان بودم از
این گناهان پس سبب این خداوند او را می فرماید ای ابو ذر بد رستی که بند حشر
میکند و اعتقاد بر آن میکند و گناهان میکند و حقی و سهل بشمار دتا آنکه چون
در قیامت نزد خدای آید حشر و خشمناکست و بد مینی که شخصی گناهی میکند
و از آن میترسد و در حذر است پس در قیامت این نزد خدای آید و بال ندارد
ای ابو ذر بد رستی که گناه بند گناهی میکند و سبب داخل بهشت می شود ابو
ذرت گفت که چگونه چنین می شود پدر و مادرم فدا می تو باد یا رسول الله فرمود که آن
گناه پیوسته در برابر حیثان است و از آن توبه میکند و از عذاب آن بخدا میگریزد
و پناه می برد تا سبب آن داخل بهشت میشود ای ابو ذر زیرا که از کسی است
که نفس خود را تبعید دارد و کار کند از برای احوال بعد از مرگ و عاجزان کسی
که متابعت نفس خویش را میپسند کند و برخدا از نوها کند و با متابعت هول از روز
بهشت و مراد است عالیه داشته باشد از این کلمات قدسیه که از شجر طیبه رسا
صادق دین چند تن عارفان حاصل میشود خوف و رجاست بد آنکه
مؤمن را از انصاف باین دو خصلت چاره نیست و میباید که در دل مؤمن
خوف و رجاست و در وجه کار بوده باشد و هر یک مساوی دیگری باشد

حدیث دیگری فرمود که هر که خدا را شناخت از او خایف و ترسان می باشد و هر که
و هر که از خدا می ترسد نفس او بدینا رغبت نمیکند و شخصی بخیرت حضرت صادق
عرض نمود که جمعی از شیعیان شما هستند که گناهان میکنند و میگویند ما امید رحمت
خدا داریم حضرت فرمود که دروغ می گویند ایشان شیعه مانستند باز و وهای
نفس خود مایل شده اند و کان میکنند که امید دارند هر که امید چینی میدارد
از برای تحصیل آن کار میکند و هر که از چینی می ترسد از آن گویند می باشد
و در حدیث دیگری فرمود که مؤمن در میان دو خوف می باشد ترس از گناهان
گذشته که مینداند که خدا آنها را امر رنده است یا نه و ترس از آینده عمرش که مینداند
که چه گناهان و ممالک کسب خواهد کرد پس او در هیچ روزی صبح نمیکند مگر خایف
و ترسان و او را با صلاح می آورد مگر خوف حق تعالی و در حدیث دیگری فرمود که
مؤمن با ایمان فاین میگردد تا ترسان و امیدوار نباشد و ترسان و امیدوار نباشد
تا کار نکند برای آنچه از آن می ترسد و امید میدارد و از حضرت امام محمد باقر ص
سئوالست که حضرت رسول ص فرمود که حق تعالی شایسته مبدء ماید که اعتقاد نکنند کان
بر اعمالی که از برای تحصیل رضای من میکنند بدیستی که اگر سعی کنند و خود را
تعب فرمایند در تمام عمرهای خود در عبادت من هر آینه مقصر خواهند بود
و بکنه عبادت من نرسیده خواهند بود و مستحق نخواهند بود آنچه را طلب مینمایند
از نعمتهای و ثوابهای من و مستحق بهشت و درجات عالیه ان نخواهند بود و
لیکن باید که اعتقاد ایشان بر رحمت من باشد و امیدوار فضل من باشد و بیکان
ینگی که بمن دارند مطمئن شوند که در این حال رحمت من شامل حال ایشان می شود
و خوشنودی من با ایشان میرسد و آموزش من جامه عفو در ایشان می پوشاند
بدیستی که منم خداوند بسیار بخشنده بسیار مهربان و در حدیث دیگری فرمود که

نکند که نهایت خوف با نهایت رحامناقات دارد زیرا که محل خوف و رجاء یک
چیز نیست که بر یاد حق هر یک دیگری کم کرد بلکه محل رجاء جناب افزوی است
و از محض فضل و رحمت و از او هیچ گونه خوف نیبأ شد و محل خوف نفسانی
و شهوات و خواشها و گناهان و بدیهای اوست پس آدمی از خوف میترسد و از خدا
خود امید میدارد و چندانکه در بدیها و عیوب حق و تقوی بیناید خوفش زیاده
میکرد و چندانکه در فضل الهی و نعمتهای او تقوی میکند امیدش زیاده میگرد
چنانچه حضرت سید الشاجدین صلوات الله علیه در دعاها بسیار جای اشاره
باین معنی فرموده اند که ای مولای من هرگاه گناهان خود را می بینم ترسان
میشوم و چون در غفو تو بینم امیدواری شوم و باین مضامین احادیث
و آیات بسیار وارد شده است چنانچه سید معتبر از حضرت صادق صلوات الله
علیه منقول است که لقمن فرزند خود را وصیت فرمود که این از خدا چنان بترس
که اگر ثواب حق و انس را داشته باشی تو را عذاب خواهد کرد و از او چنان امید
بدار که اگر با گناه حق و انس بدرگاه او روی تو را رحم خواهد کرد و بعد از این حضرت
فرمود که پدرم میگفت که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او دو نوع هست یکی
از خوف و دیگری تو رجاء که هر یک را که یاد دیگری بسنجند پلک زیادتی نمیکند
و از حضرت سید الشاجدین بن عمار منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای
عبد خدا از جناب ترس که گویا او را می بینی پس اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند
پس آنکه از او ترس کنی که او تو را نداند می بیند کاش می شوی و اگر میدانی که در هم حال
ترا می بیند و از او ترس کنی که او تو را نداند می بیند او می بینی پس او را از جمیع نظر
کنندگان عمل ترسند و در حدیث دیگری فرمود که هر که از خدا ترسد خدا همه
چیز را از او میسر سازد و هر که از خدا ترسد خدا او را از همه چیز میترساند و در

و تو عظمت پروردگار خود را فراموش کرده اگر بر پروردگار خود عالم بودی
و عظمت و بزرگواری او را می شناختی همیشه از او ترسان بودی و وعده ها
او را ایمن و آبر بودی بچاه فرزند آدم چرا یا دینکنی خود خود را و تنهایی خود را
در آن مکان و حضرت صادق ع فرمود که از خدا امید بدار امیدي که تو بر معا
جرات ندهد و بتی س از او و ترسی که تو را از رحمت او نا امید نکند و در حدیث
فرمود که خایف کسی است که خوفناهی برای او زبانی نگذاشته باشد که سخن گوید
و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ع فرمود که اخبر بنده را که حق تعالی
امور فرماید که با آتش جهنم براند بندگان باشد که چون او را بر بند جهنم نگاه می بخت کند
پس حق تعالی فرماید که برش کو دایند پس از او سوال نماید که چرا بقضا از طرفی
کردی گوید خداوند من این کان بتو نداشتم که مرا بجهنم فرستی فرماید که چه
کان بمن داشتی گوید پروردگار کان من این بود که کناهان بپامو زنی و در بهشت
خود مرا ساکنی گویدانی پس خداوند جبار و تعالی شانه فرماید که ای ملئکه من
بعزت و جلال و نفهها و بزرگواری و رفعت شان خود سوگند میخورم که این بند
یک ساعت از عمر خود کان بندگان نداشته است و اگر یک ساعت بمن این کان میداد
او را با آتش منیر میسایندم باین دروغی که میگوید او را بهشت برید پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر بنده که ظوینگو بر پروردگار خود داشته باشد
خدا با او بکان او عمل میکند چنانچه حق تعالی می فرماید که **وَلَكُمْ ظَنِّكُمْ الْذَّيْ**
ظَنُّكُمْ بِرَبِّكُمْ أَرَأَيْتُمْ فَاَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ که ترجمه این اینست که این کان بدیست
که بر پروردگار خود داری شما را هلاک کرد پس صبح کردی ده از جمله زیانکاران
در بیان بعضی از قصص خایفان که تذکره احوال ایشان موجب تنبه
مومنانست

کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه

و در کتاب علی علیه السلام نوشته است که حضرت رسول ص بر منبر فرمود که بحق خدا
که بجز او خداوندی نیست که بخواهد بنده را از این دنیا و آخرت نبرد مگر بحسن ظن
و گمان نیکی که بجز او خداوند خود دارد و امیدي که از پروردگار خود دارد و
حسن خلق و معاشرت مردم و توکل غیبت مؤمنان کردن و بحق خداوندی
که بجز او خداوندی نیست که خدا عذاب نمیکند مؤمنی را بعد از توبه و استغفار
مگر بسبب گمان بدی که بپروردگار خود داشته باشد و دوام بد بخدا القصر
نماید و بید خلقی با مردم و غیبت مؤمنان کردن و بحق خداوند که بجز او خدا
وندی نیست که هیچ بندگانش بجز اینک نیست مگر آنکه خدا بر وفق گمان او
عمل مینماید زیرا که حق تعالی کیست و بدست قدرت اوست جمیع خیرات و
نیکها و حیا میکند و شرم میدارد از اینکه بند مؤمن با و گمان نیک داشته باشد
و بجز او ظن او با او عمل نماید و امید او را باطل گرداند پس بجز او خداوند گمان
بنکو بدارید و بشوایای او بطاعت و عبادات رغبت نمائید و از حضرت صادق
که حسن ظن بجز او نیست که امید از غیر خدا نداری و نترسی مگر از گناه خود و از حضرت
رسول ص منقول است که هر که را گناهی باشد یا شوقی رود دهد و از آن اجتناب
نماید از خوف الهی خدا بر او آتش جهنم را بر او حرام گرداند و از جمیع اگبر و زقیات
او را ایمن گرداند و آنچه در قرآن وعده فرموده است با و کرامت فرماید چنانچه
فرموده است که وَلَمَنْ خَافَ زُلَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ كَسَىٰ كَذَٰلِكَ أَصْنَانًا
فَرِحُوا فِيهَا وَهُمْ فِيهَا مُقَامُونَ و در حدیث دیگر آمده است که حق تعالی با و کرامت خواهد
فرمود و حدیث دیگر از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه فرمود که در حکمت آل داود وارد
شده است که ای فرزندانم چگونه بکلام هدایت متکلم میشوید و حال آنکه هشیار
نشده از مستی گناهان و بدیهای فرزندان آدم هیچ صبح کرده است دل توبه قساده

گفت که چون از خوف خدا ترک معصیت او کردی خدا گناهان گذشته ترا آمرزید^{است}
سعی نما که بعد ازین خوب باشی. ^{بکلیفی بسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد}
الصادق صلوات الله علیه و سلام بر عقیقه روایت کرده است که پادشاهی در میان
بنی اسرائیل بود و آن پادشاه قاضی داشت و این قاضی برادری داشت
که بصدق و صلاح موسوم بود و این برادر زن صالحه داشت که از اولاد پیغمبر
بود و پادشاه شخصی را میخواست که یکایک بفروشد بقاضی گفت که هر دفعه
معتدی را طلب کن که بان کار بفروسم قاضی گفت که کسی معتد ترا برادر خود
ندارم پس برادر خود را طلبید و تکلیف آن امر را و نمود او با کرد و گفت من زن
خود را نتوانم عین تو انم گذاشته قاضی بسیار اهتمام کرد و بمال خود نمود چون مضطر^{شد}
گفت ای برادر من به هیچ چیزی تعلق و اهتمام ندارم مثل زن خود و خواهر من باف
بسیار متعلق است پس تو خلیفه من باش و مرا مواد و با مواد و بر تن و کارهای او را
بباز تا من برگردم قاضی قبول کرد و برادرش پیرون رفت و آن زن از رفتن
شوهر راضی نبود پس قاضی بمقتضای وصیت برادر مکرر بنزد آن زن می آمد
و از حواجی آن سوال مینمود و کارهایی و اقدام می نمود و محبت آن زن بر او غالب^{شد}
و او را تکلیف زنا کردن از زن امتناع و ابا کرد قاضی سوگند خود داد که اگر قبول میکنی
من پادشاه میکنم که این زن زنا کرده است گفت آنچه میخواهی بکن من این کار
قبول نخواهم کرد قاضی بنزد پادشاه رفت و گفت زن برادرم زنا کرده است
و نزد من ثابت شده است پادشاه گفت که او را سنکسار کن پس آمد بنزد زن
و گفت پادشاه مرا امر کرده است که تو را سنکسار کنم اگر قبول میکنی می گذارم
و الا ترا سنکسار میکنم گفت من اعیانیت تو نمیکم آنچه خواهی بکن قاضی مردم را خبر کرد
و آن زن را بجهنم برد و کوبید و او را سنکسار کرد تا وفقی که کان کرد که او مرده است

روایت کرده است که شخصی با اهلیش بکشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست
و جمیع اهل آن کشتی غرق شدند مگر زن آن مرد که بر تخته بند شد و بجزیره
آن جزایر افتاد و در آن جزیره مرد راه زن فاسقی بود که از هیچ فسقی نمیکند
چون نظرش بر آن زن افتاد گفت تو از انشی یا از جن گفت از انشم پس یکی
با آن زن سخن گفت و بر او چسپید و بهیت مجامعت در آمد و چون متوجه
آن عمل قبیح شد دید که آن زن اضطراب میکند و می لرزد پس سید که چرا اضطراب
میکنی اشاره با آسمان کرد که از خداوند خود میترسم پرسید که هرگز مثل این
کار کرده گفت نه بغیرت خدا سو کند که هرگز زن آنکی ده ام گفت تو هرگز چنین
کاری نکردی چنین از خدا میترسی و حال آنکه با اختیار تو نیست و تو را بچیزی بر این
کار داشته ام پس من او لایم بترسیدن و سزاوارتم بخایف بودن پس برخاست
و ترک آن عمل نمود و هیچ بان زن سخن نگفت و بسوی خانه خود روان شد و
در خاطر داشت که توبه کند و پشیمان بود از کرده های خود و راثنای راه برآید
بر خورد و با او رفیق شد چون پاره راه رفتند آفتاب بسیار گرم شد راهب
بان جوان گفت که آفتاب بسیار گرم است دعا کن که خدا ابری فرستد که ما را
سایه کند جوان گفت که سوائی از خدا حشده نیست و کار خیر نمی کرده ام که حیوات
کنم و از خدا حاجتی طلب نمایم راهب گفت من دعا میکنم تو این بگو چنین کردند
بعد از آنکه زمانی ایست بر سر ایشان پیدا شد و دوسایه آن میروفتند چون
سیاری راه رفتند راه ایشان جدا شد و جوان پراهی رفت و راهب پراهِ دیگر
رفت و آن پراهِ با جوان روا شد و راهب در آفتاب ماند راهب باو گفت که این
تو از من هستی پودی که دعا می نویسی آفتاب شد و دعای من مستجاب نشد
بگو که چه کار کرده که مستحق این گویاست شد جوان فضا خود را نقل کرد و راهب

که می خواستند بران کشته ها سوار شوند مرد بان زن گفت که تو در اینجا توقف نما
تا من بروم و برای اهل کشته ها بنزد کا دکم و طعامی بگیرم و بنزد تو آورم پس آمدند
بنزد اهل کشته ها آمد و گفت درین کشتی شعله متاع هست گفتند انواع متاعها و جواهر
و عنبر و سایر چیزها هست و این کشتی دیگر خالی است که ما خود سوار می شویم
گفت تمت این متاعها شما چندی شود گفتند بسیاری شود حساب بشوید اینم گفت
من یک چیزی دارم که بهتر است از مجموع آنچه در کشتی شماست گفتند چه چیز است
گفت کبوتری دارم که هرگز با ن حسن و جمال ندیده بد گفتند بیا بفروش گفت میفروشم
بشرط آنکه یکی از شما برود و او را به بند و بنی شما خبر بیاورد و شما او را بخرید که آن
کبوتری نداند و زر بمن بدهید تا من بروم و آخر او را تصرف کنید ایشان قبول کردند
و کس فرستادند و خبر آورد که چنین کبوتری هرگز ندیده ام پس آن زن را به هزار
درهم بایشان فروخت و زر گرفت و چون آن بهشت را پیداشد ایشان بزوان
آمدند و گفتند که برین و بیا کشتی گفت چرا گفتند ترا از اقا تو خریدیم گفت آن آقای
من نبود گفتند آری ای اقا که ترا بنزد میبریم بناچار خواست و با ایشان بکنار و بیا
رفت چون بنزدیک کشته ها رسیدند هر یک از ایشان از دیگریان ایمن بودند آن
زن بر روی کشتی متاع سوار کردند و خود همه در کشتی یکی دو آمدند و کشته ها را روان
نمودند چون بمیان دریا رسیدند خرابادی فرستاد و کشتی ایشان را با آن جماعت بهم
غرق شدند و کشتی زن با متاعها غرق یافت و با او را چه بهره برد از کشتی فرو ماند
و کشتی نیست و بر کوه آن جزیره برآمد دید مکان خوشست و انبساط و درختان میوه
و دریاها و گفت درین جزیره می باشم و این آب میوه های خودم و عبادت الهی می کنم
تا هر روز در رسیدن غلامی فرمود به پیغمبری اندک بهر آن بنی اسرائیل که در آن زمان بود
که در بنی اسرائیل پادشاه و یکی که در فلاتن جزیره بنده از بندگان من هست باید که تو

با نیکبخت و دین دین دینی باقی مانده بود و چون شب شد حرکت کرد و از کوچه بیرون
آمد و پیر روی حق در راه میرفت و سخن می‌گفت و حق در راه می‌گفت تا بدید که رسید به راه
دیرانی بی بی بود و در آن دیر خوابیده تا صبح شد و چون دیر از کشتی و
آن زن را دید و از قصه او سوال نمود زن قصه خود را باز گفت و برای آن
او رحم کرد و او را بدید حق و پیر و او را دیرانی پسر خور دی داشت و غیر آن
نورزند داشت و مالی و جهیزی داشت پس دیرانی از آن زن را دید و او را کوه دنا ^{جانب} جرای
او مندا مل شد و حق و پیر خود را با او داد که من بیت کند و آن دیرانی غلامی ^{داشت} داد
که او را خدمت میکرد و آن غلام عاشق آن زن شد و به او در او بخت و گرفت
آن معاشرت می‌نمود و جهیز و کشتن تو می‌گفت گفت آنچه خواستی بکن ای امر ممکن نیست
که از من صادر شود پس آن غلام بیامد و فرزند دیرانی را بکشت و پیر و دیرانی آمدند
و گفت که این زن کار را که آوردی و فرزند خود را با او دادی الحال فرزند ترا کشته
دیرانی بنزد زن آمد و گفت چرا چنین کردی میدانی که من بنوع چه نیکیها ^{است} با آن زن
قصه خود را باز گفت دیرانی گفت که نفس من دیگر راضی نمی‌شود که تو درین روز
باشی بیرون رود پست دریم برای غریبی با او داد و در شب او را از دیر بیرون کرد
و گفت این زن را نوشته کن و خدا کار سازد تا آن زن در آن شب راه رفت
تا صبح بر روی رسید دید مردی را بر دار کشیده اند و هنوز زنده است از سبب
آن حال سوال نمود گفت که پست دریم قرص دارد و زن دعا قاعه چنانست که
هر که پست دریم ترهن دارد او را بر دار می‌کشند تا آن کند او را فرو و نمی‌ارند
پس زن آن پست دریم با داد و او مرد را خلاصی کرد و آن مرد گفت که ای زن ^{همکس} همکس
بر من مثل حق ندارد و مرا از مردن نجات دادی هر چه که می‌روی در خدمت تو
چونم پس همراه پیامدند تا بکار و در باد رسیدند و در کنار دریا کشتیها بودند و جمعی بودند

جزیره بگذاری که عبادت خدا کنی پنی که از دست مردان چه کشیده ام پس شوهر
اورا گذاشت و کشتی را با مال متصرف شد و پادشاه و اهل مملکت هکی بر لشتند قصه
سیم این بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه
روایت کرده است که در بنی اسرائیل شخصی بود که کار او این بود که قبی مردم را
بیشکافت و کفن مرده کان می دزدید پس یکی از همسایگان او پیوار شد و پیوار شد
که میرد و آن کفن دزد کفن او را پنهانید او را طلبید و گفت من با تو چون بودم
در همسایگی گفت شما این یکی بودی برای من گفت تو حاجتی دارم گفت بگو که حاجت
تو برادر زده است من و تو کشت ای پوار بنزد او گذاشت و گفت هر روزه را میخواهی
و بهی است بی خود بد و در و دیگر بیا بگذار که مراد تو از کفن کنند و چون مراد
دفع کنند قبی مرده شکافت و کفن مرده می سپرد آن پناش از گرفتن کفن بیا کرد و
بپایب میان خود و تا او کفن بکنی برداشت و چون آن شخص مرده را دفن کردند
بپاشر آن خود گفت که این مرده بعد از مردن چه میداند که من کفتم و مرده را بداشتند
آنگاه من پس از مدتی قبی مرده شکافت تا گاه صدای شنید که کسی بانگ برآوردی
که مکن پس او ترسید و کفن را گذاشت و برگشت و بفرزدندان خود گفت که من چون
پسری بودم برای شما گفتند بیا بپری بودی گفت حاجتی بشما دارم می خواهم
که حاجت مرا برآوردید گفتند بگو که آنچه فرمائی چنین خواهیم کرد گفت میخواهم
که چون من بمیرم مرا بسوزانند و چون سوخته شوم استخوانهای مرا بگویند
و در هنگامی که باد شدی بد نصف آن خاکستر را بجانب شمال برآورد و نصف
دیگر را بجانب دریا گفتند چنین خواهیم کرد چون مرده را انچه وصیت کردی در بحای
آوردند در آن حال حق تعالی بصراف فرمود که ای پنه درست جمع کن بدریا فرمود
فرمود که ای پنه درست جمع کن پس آن شخص را زنده کرد و باز داشت فرمود که ای پنه

پادشاه مملکت تو هم بنزد وی روی و بکنایان نزد او اقرار کنید و از او سوال کنید
که از کنایان شما در گذشت و تا بن کنایان شما پیام برزم چون پیغمبران پیغام را بان
پادشاه رسانید پادشاه با اهل مملکتش هم بسوی آن جزیره رفتند و در آنجا همان
زنان دیدند پس پادشاه بنزد او رفت و گفت ای قاضی بنزد من آمد و گفت زن
برادرش زنا کرده است و من حکم کردم که او را سنگسار کنید و گواهی نزد من
گواهی نداد و بودی ترسم که سبب آن حرامی کرده باشم و می خواهم که برای من استغفار
نمائی زن گفت که خدایا بیامروز و بنشین پس شوهرش آمد و از آنجا شناخت
و گفت زنی داشتم و در نهایت فضل و صلاح و از شهر پیرون رفتم و او را راضی
بنویز بر فتن من و سفارش او را بپیرا در خود کردم چون برگشتم و از احوال او سوال
نمودم برادرم گفت که او زنا کرد و او را سنگسار کردم و میترسم که در حقان زن تقصیر
کرده باشم از خدا بطلب که مرا بیامروز و زن گفت که خدایا بیامروز و بنشین و او را
در پهلوی پادشاه نشاند پس قاضی پیش آمد و گفت که برادرم زنی داشت عا
اوشدم و او را تکلیف بزنا کردم قبول نکرد و پادشاه او را منم بناساختم و
پس او را سنگسار کردم از برای من استغفار کن زن گفت خدایا بیامروز و در
شوهرش کرد که بنویس دیوانی آمد و قصه خود را نقل کرد و گفت در شب
آن مرد ترا پیرون کردم و می ترسم که درنده او را درید باشد و گشته شد باشد تقصیر من
گفت خدایا بیامروز و بنشین پس غلام آمد و قصه خود را نقل کرد و گفت بدید
گفت که بنویس خدایا بیامروز و در آن مرد را کشید آمد و قصه خود را نقل
کرد زن گفت خدایا بیامروز و در آن بی سبب و در این یکی بدی کرده بود پس
آن زن عا به بی هر خود کرد و گفت که زن توام دلچسبندی همه قصه من
همه مراد یکی است بی شوهر نیست بخوام که این کشتی پر مال را تصرف شوی و مراد این

کودم و حاصل آنرا برای او کالوها خریدم چو نزد خود را از من طلب کردی گفتم
این کالوها از آن تست پرگفت من از توانگی برنج طلب دارم گفتم این کله هر
از حاصل آن برنج بهم رسیده است و هم مال تست و هر از حاصل بمصرف تو دارم
خداوند اگر میدانی که آن کار را از ترس تو کرده ام این بد را از ما دفع کن پس اندک آن
سنگ دور شد دیگری گفت خداوند اگر میدانی که پدر و مادر من پیری داشتم و هر
شیر گوشتان خود را برایشان و عیال خودی آوردم شبی دیدم پدر و مادر من
بجواب دهنه بودند و اهل و عیال آن گریه می کردند و هر شب پدر و مادر من
تأسیر می نمودند و با ایشان نمیدادم پس خواستم که ایشان را بیدار کنم و بگویم که پشتی
بفرزندان دهم و بگویم که بسیار با ایشان بیدار شوند و خواهند و من حاضر باشم پس
تا صبح با آن حال انتظار داشتم که شدیم خداوند اگر میدانی که آن کار را از ترس تو
کرده ام فرجی گرامت می نمایم آنکس سنگ دور شد سیوم گفت خداوند اگر میدانی
دختر عموی داشتم و بسیار او را دوست میداشتم و خواستم که او را بفروشم گفتم تا
صد دینار میدی تن در بندم پس صد دینار بهم رسانیدم و با او دادم چون
دانشی شد دو میان پای او نشستم گفت آن خدا پرست و مهر خدا را پناه حق شکن
پس برخواستم و از صد دینار گذشتم اگر میدانی که از ترس تو که دم ما را فرجی ده
پس آن سنگ دور کردید و پدر من آمدند و در ششم کلیف پسند معترف حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمومنین علیه السلام با صحابه نشسته
بود شخصی خدمت آنحضرت آمد و گفت یا امیرالمومنین یا پسر جعفر عقیلی که ده ام
مرا بآن گردان و حد آنی بر من جاری کن حضرت فرمود برو بجانم بلکه جنونی برو
اطاری شده است که چنین سخنی میگوید یا آنکه بار مرتبه آمد و چنین اقرار کرد و در
مرتبه چهارم که ثابت شد حضرت فرمود که حضرت رسول ص در مثل تو حکم مقرر است

باعث آنست که چنانچه وصیتی کردی گفت، چنانچه تو که از تو پس تو چنین کردم حق
نشان دادی که چون از خوف من چنین کردی حصار تو را از تو راضی کردم
و خوف تو را پامانی مبدل میسازم و کناها را تو را میزدیم قصه چهارم این بابویه
نقل کرده است که در وقتی حضرت رسول در میان درختی نشسته بودند در روز
بسیار گرمی ناگاه شخصی آمد و جامهای خود را کند و در زمین کرم میفلطید و گاهی
پشت خود را و گاهی شکم خود را و گاهی پیشانی خود را بر زمین کرم می مالید و میگفت
ای نفس بحسب عذاب الهی عظیم تراست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
باو نظر مبصره دید پس جامهای خود را پوشید حضرت او را طلبیدند و فرمودند
که ای بنده خدا کاری که از تو دیدم از دیگری ندیدم چه چیز ترا باعث بر این شد
گفت من ساقی مرا باعث این شد و نفس خود این که مرا شایسته کند که بدانند که عذاب
الهی را که ازین شدید تراست تاب نند و حضرت فرمود که از خدا ترسیده ای چه شتر
فرسیده است و بد رستی که پروردگار تو مباحات کرد و نه تا ملکه سموات پس
خود فرمود که نزد یله این مرد دروید تا برای شاد عا کند چون نزد یله او آمدند
گفت خداوند جمع کن امر هر یک هدایت و تقوی را نوشته کرده و بازگشت
سوی بهشت کرد آن همه پنجاه بابویه از حدیث رسول روایت کرده است
که در همان پیش خانه نفری را الهی مجتهد و در میان راه ایشان را برای کوفت
بنای بخاری بودند ناگاه سنگی از کوه فرود آمد و در عمار را کوفت و راه ایشان را مسدود
کرد یکی از ایشان گفت و الله له شمار ازین مهلکه بغیر از راستی نجات نمیدهد بیا بید
هر یک از ما را بگو که گاه خدا عرض کند که خداوند راست می گویم پس یکی از ایشان
گفت که خداوند راست میگوید من مزدوری داشتم که برای کاری که بود قدر از
از پنج درخت که میوه خود را تا رفتن نداشت پس من آن پنج را از برای او زراعت

او را مشاهده نمود از شوق بی اختیار شد و دست پاورسایند و حال مندرگ
و دست از او برداشت و یکی در پار داشت که آتش در زیر آن میسوخت و رفت
و دست خود را در زیر دین گذاشت زن گفت که چه کار میکنی گفت دست خود را
میسوزانم بجزای آن خطائی که از من صادر شد پس بیرون شافت و بنی اسرائیل
جنی داد که عابد دست خود را میسوزاند چون پیامدند دستش تمام سوخته بود
قصه هشتم سبب معجزه از حضرت صادق ع منقول است که عابدی بود در بنی اسرائیل
بنی زنی همان او شد پس شیطان او را وسوسه کرد و هر چند با او زور می آورد
لیکن انگشت خود را با آتش میداشت تا آن خیال از نفسش بیرون میرفت و پیوسته
در این کار بود تا صبح چون صبح شد بان زن گفت که بیرون رو که سبب این بوی
آتش برای قصه نهم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که از حضرت یحیی ع
در این مرتبه بود که به بیت المقدس آمد و نظر کرد به باد و دره بانان و اخبار که
پیراهنها از مو پوشیده اند و کلاهها از پشم بر سر گذاشته اند و رنج بر شانه و گردن
گذاشته بر ستونهای مسجد بسته اند چون این جماعت را مشاهده نمود بنزد
مادرش آمد و گفت ای مادر از برای من پیراهنی از مو و کلاه از پشم بیا
تا بروم به بیت المقدس و عبادت خدا کنم با عباد و دره بانان مادر گفت که صبر کن
تا پدرت به پدر خدا بیا بد و با او مصحح کند چون حضرت زکریا آمد سخن یحیی
نقل نمود زکریا گفت ای فرزند تو را باعث نشود که این اراده نماید
و نه هنوز طفل خورده ای یحیی گفت آری پدرم زکریا از سر خود در سالش
که مرده چشیده اند بلبه پس زکریا با یحیی گفت که این چه میگویند چنان کن پس
مادر کلاه پشم و پیراهن مو از برای او بافت و پیشید و رفت به بیت المقدس
و با عباد مشغول عبادت گردید تا آنکه پیراهن بدن شریفش را خورده پس

هویای را که میخواهی اختیار کنی گفت آن سه حکم کدام است فرمود حضرت شمشیر کبر
کردنت بریند یا اتی از کوهی دست و پا بسته بیندازند تا تو را از آتش بسوزانند گفت
یا امیر المومنین کدام دشوار تر است فرمود که یا آتش بسوزانند و گفت من اورا اختیار
میکم که دشوار تر است یا امیر المومنین فرمود که مهتباشو که حد را بر تو جاری کنیم
پس برخواست و دو رکعت نماز گذارد و چون فارغ شد گفت خداوند اگناهی کرده ام
که میدانی و از عقاب تو ترسیدم و بنزد وصی و پسر عم پیغمبرت آمدم و از سوال
مردم که مرا پاک کند پس او مرا محبت کرد و ایند در میان سه صنف از عذاب و خداوند
من دشوار اختیار کردم خداوند سوال میفرماید اینرا کفاره کنه من کی دایی و مرا با آتش
اخوت سوزانی پس کربان برخواست و رفت و در میان کوهی که از برای او کنده
بودند و آتش بر دورش برافروخته بود از آتش پیر حضرت امیر المومنین
با اصحاب هکی کربان شدند و حضرت فرمود که چنین ای جوان که ملائکه را میبینی
بگریه در آوری و خدایتو به تر قبول فرمود بر چنین و دیگری چنین کاری بکن قصه
هفتم سید معین از امام قمر باقی صلوات الله علیه منقولست که زن زنا کار
در میان بنی اسرائیل بود که بسیار از حیوانات بنی اسرائیل مفقود شدند
و بعضی از این حیوانات کفشد که اگر فلان عابد شهر را بیند و بگوید
خواهد شد آن زن چون این سخن شنید گفت که دانسته که بچانه نزد من تا او را
از راه ببرم پس هار و شب قصه جانان عابد کرد و گفت که ای عابد چرا
شب پناه ده از سرای تو شب را برون آوری عابد ایام خود را زن گفت بعضی از
حیوانات بنی اسرائیل با من قصه را دارند و از ایشان که بچندام و اگر در نیکیهای
ایشان میروند و فیضیت بمن میرسانند عابد چون این سخن شنید در را گشود
پس چون زن بچانه درآمد جامهای خوی در آن گذاشت و چون عابد حسن و جمال

من جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید که در جهنم کوهی هست که از اسکران
حق نامند در پایین کوه وادی هست که از غضبان میگویند زیرا که از غضب الهی
آفرین شده است و در آن وادی چاهی هست که صد ساله راه حق انشت
و در آن چاه تابوتها از آتش هست و در آن تابوتها صند و قما و جامها و خیرها و
عالمها از آتش هست چون بجای این رسید سر بر داشت و فی یادم آورد که وا
عقلنا چه بسیار غافلیم از سکران و برخواست و بی خبرانه متوجه پیا بان شد
پس ز گویا از مجلس برخواست و بنزد مادر بجای آمد و فرمود که بجای را طلب نماید
که ریزه که او را به پنی مکی بعد از مولک او پس مادر بطلب حضرت بجای بیرون
رفت تا بجای از بنی اسرائیل رسید ایشان از وی پرسیدند که ای مادر بجای کجا
بیروی گفت بطلب بجای میروم که نام آتش جهنم شنید و در اینجا رفته است
پس رفت تا بجای باری رسید از او سوال نمود که ای اجزای را بن هیت و صفت
دیدی گفت بلکه بجای را میخواهی گفت بلکه گفت الحال او را در فلان عقبه
گذاشتم که پاهایش در آب دیده است و فرقه بود و سر باسمان بلند کرده می گفت
که بهرت تعالی مولای من که آب سرد میخواهم چشید تا منزلت و مکان خود را
نزد حق به پندم پس چون مادر پیامد و نظرش بر وی افتاد بنزد او رفت
و سرش در میان پستانهای خود گذاشت و او را بخدا سوگند داد که با او
بخانه رود پس با او بخانه رفت و مادر از او التماس کرد که این فی زندالتما سر
دارم که پهاهن مورا بکنی و پهاهن پشم پیوستی که ان نن تراست بجای قبول
فرمود و پهاهن پشم پوشیده مادر از برای او عدسی پخته بود و آنحضرت
تناول فرمود و خواب او را بود تا هنگام نماز شد پس در خواب باوندان
که ای بجای خانه بدان خانه من میخواهی و همسایه بدان من میطلبی چون این

روزی نظر کردید بدن خود دید که بدنش بخیف شده گریست خطاب الهی
باو رسید که ای یحیی ای اگر یه میکنی ازین بدن کاهیده شده بفرست جلال خود را
سجده کن اگر بکنی بچشم من بپوشانم آنرا خواهی پوشید بپوشان پس
حضرت یحیی گریست تا آنکه از بسیاری کویه رویش مخرج شد بخدی که دندانهای
مبارکش پیدا شد چون حبس با درش رسید بار در گریز او آمد و عباد بنی
اسرائیل بگو داد و برآمدند و او را چنین دادند که ای تو چنین کاهیده شدی راست
گفت من با چنین شده ام زکی یا گفت ای فرزندان چو چنین میکنی من از خردا و زکی
طلبدم که موجب سرور و شادمانی باشد گفت ای پدیر تو مرا باین امر گوری نفی
که در میان هشت و دوزخ عقبه هست تا بکنند از ان عقده بگریختن
که بسیار گیره کنند از خوف آتشی که از ای فرزند من چنین گفتیم و یحیی کن
در پندگی خدا که بامری دیگر امر نمی شود و پاره مادر باو گفت که ای فرزندان خسته
سید من که دو پاره مند از برای تو بسازم که دو طرف روی خود بگذارم که
دندانهایت را بپوشاند و آب چشت را جذب نماید گفت تو اختیار داری
پس ان پاره مند را برای او ساخت و بر رویش گذاشت و اسبها پیش را
فشار دادند چنان تر شده بود که آب از میان انگشتانش جاری شد
و حضرت زکیا این حال را مشاهده کرد و گریان شد و روی اسبهای
کرد و گفت خداوند ای فرزندان من و این آب دیده دوست من است
کنندگان رحمتی پس هرگاه که زکیا میخواست که بنی اسرائیل را موعظه
بکند بپایند و آب و راست زکی میفرمود پس اگر یحیی حاضری بود نام هشت
و دوزخ نمیداد و روزی یحیی حاضر نبود شروع موعظه کرد و بعد از
دو عادت بچند آمد در مردم نشست حضرت زکیا او را ندید فرمود که چیت

فارغ شدند مشغول دعا و گریه و مناجات شدند و آنده چنانچه میفرمودند
این بود که آنگی چون در عفو و بخشش تو فکری میکنم گناه من بر من اسان می شود
یعنی عذاب و چون عذاب عظیم ترا بدی و می آورم بپایه خطاها پس من عظیم
میشود آه اگر بخوانم در نامهای عمل خود گناهی چند تا از خواهر من که دهام و
نواها را احصا فرموده پس بگوئی بپایه آنکه که بگویند اولای پس وای بر چنین
گفته شد و اسیری که خوشایان از راهجات نمیتوانند بخشید و قبله او
بفریادش نمیتوانند رسید و جمیع اهل محشر برادر رحم میکنند پس فرمود که آه
از آشتی که چکرها را بریان میکند آه از آشتی که جمیع احشای من و میریزد
و از دریاها فروخته از آشتی ای حقیقت بسیار که نیستند تا آنکه یکی صبر
و حرکت از آن نیست شدم با خود گفتم که البته خواب بران حضرت عالم
از بسیاری بسیار است و این رفتم که برای نماز از محضر ترا سیدار کنم چنانکه
هر گشت و در حرکت نمود و بنابه چوب خشک جسد مبارکش بچسب افتاده
بود که آنکه انا لله و انا الیه راجعون و رویم بجانب خانه المحضرت و خبر را
محضرت غایبه صلوات الله علیها رسانیدم فرمود که قصه چون بود عرض
کردم فرمود که والله ای بودا این غشی است که اغلب اوقات او را از تسبیح
رو میدهد پس ای او در دین و پر روی المحضرت باشند که هوش باز آمد و نظر
بسوی من میفرمودند من میگویم فرمود که از چه میگوئی ای ابو ذر گفتم از
آنچه می بینم که تو با خود میکنی فرمود که اگر به پنی مرا که بسوی حساب بخوانند
در هنگامی که گناه کاران بقیع عذاب خود داشته باشند و ملائکه عذاب طرد
نمایند شد چون موا احواله کرده باشند و نزد خدا جبار بدارند و جمیع دوستان
و یاران حال مرا و گذارند و اهل دنیا هر من رحم کنند مرا البته در این روز بر من

بگوشتن رسید از خواب برخاست و گفت خداوند از لغزش من در گذشت
توسو کند که دیگر سایه نظامم بغیر سایه بیت المقدس و بباد رش گفت که ای ما
پیران من مورا پیاور ما در پیران مورا باو داد و در او او بخت که مانع رفتن
او شد حضرت زکریا باو گفت که ای مادر یحیی او را بگذار که پرده دلش را کشود
و بپیش دنیا منتفع نمیشود پس برخاست یحیی و پیران من مو و کلاه پشمنه را
پوشید و به بیت المقدس رفت و با احباب و رهبانان عبادت میکرد تا شهید
شد قصه دهم این با بویه از عروه بن زپی روایت کرده که گفت در مسجد
رسول ص با جمعی صحابه نشسته بود پس یاد کردیم اعمال عبادات اهل بدین و اهل
بعد رضوان را بوالد روا گفت ای قوم بخواهید منی روم شما را بکسی که سالش
از هر کتی و علمش پیشی و پیشی در عبادات زیاده بود گفتد کیست آنکس
گفت علی بن ابی طالب پس چون اینرا گفت همگی روی از وی گردانیدند
پس شخصی از انصار باو گفت که سخنی گفتی که هیچکس با تو موافقت نکرد و او
گفت که من آنچه دیده بودم گفتم شما نیز دیده اید از دیکران بگوئید من سبی در
خلستان بنی النجار خدمت آن حضرت رسیدم که از دوستان کنار کوه
نبرد و در پشت درختان خرما پنهان گردیده بودند باوان حزین و غمناک
سیف و زره که گاهی بسیار کنا هان که از دوش من برداشتی و در برابر ما
نفت فرستادی و به بسیار بد بجا که از من صادر شد و کم کی دی و رسوا
نکردی الهی عمر و در مصیبت تو بسیار گذشت و کنا هان من در نامهای
اعمال عظیم شد پس من نیز از رش تو امید ندارم و بغیر خشنودی تو از نعم
ندام پس ز پی آن صدارت رفتم دانستم که حضرت امیر المومنین است پس در
پشت درختان پنهان شدم و آن حضرت رکعات نماز بسیار گذاردند و چون

منقولست که فرمود که حذر نمایند از هواها و خواهشها خود چنانچه حذر نمی
کنند
از دشمنان خود بد رستی که هیچ چیز دشمن تر نیست از برای مردان متابعت
هواها خودشان و دروکیها از ایشان و آنحضرت امام محمد باقر عا منقولست
که آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود حق تعالی فرماید که بغزت جلال
و بزرگواری و نور و علو شان و رفعت مکان خود سو کنند که هیچ بند اختیار
نمایند خواهش نفس خود را بر خواهش و فرموده من مگر آنکه او را و را تصرف
میدانم و دنیا را بر او مشبه میگردانم و دل او را بدینا مشغول میگردانم و غیر سام
با و مگر آنچه از برای او مقدر گردیدم از دنیا و بغزت و جلال و بزرگواری خودم
سو کنند که هیچ بند اختیار نینکنند فرموده را بر خواهش خود و مگر آنکه بشکند و بحفظ
او موکل میگردانم و اسامیها را منکفل روزی او میکنم و تجارتها را جری
سوی او میفرستم و حضرت صادق علیه السلام فرمود که نفس را با خواهشها خود
نگذارید بد رستی که خواهش نفس در راهی است و نفس را با هوا گزاشتن
موجب ایذاء و ضرر نفس است و نفس از خواهشها خود باز داشتن و دادن
در دها نفس است یا بآذر آن اقل شئی برقع من هیه الا لله واللحان و الخشوع
حتی لا یکان بری خاشعاً ای ابو ذر اول چیزی که ازین است برداشته میشود
امانت و خشوع است تا آنکه از هیچ یک از ایشان خشوع و شکستگی و تضرع نینوی
زیرین بدانکه امانت عبارت از اعتدال و زین و اموال و عرضهای مردم است
و خیانت در برانستن امانت است و صفات کمالست و دیانت موجب تقوی
و بال چنانچه سید معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که حق تعالی
همین یک تقوی را مقرر گردانیده که مردم امر فرمود به راستی در سخن واد کردن و
امانت به یقین و بدکار و باسایند معتبره از آنحضرت منقولست که نظر میکنند

رحم کنند و پیشتر خواهید که در دنیا و دنیا پرستی ایستاده باشی که هیچ انبی
پوشیده نیست ابوذر گفت که فاسد که چیزی از دنیا و دنیا پرستی از هیچیک از صحابه پیغمبر
ندیدم از پیغمبر در مدح مخالفت نفس و خواشهای آن و مدست متابعت
هواهای نفسانی بدانکه نفس را مانع انسان سرش از زیاده از شیطان است
چنانچه حق تعالی میفرماید که حضرت یوسف علیه السلام فرمود که بد رستی
که نفس را بکشد است بپیدی مگر آنکه خدا رحم فرماید و در جای دیگری میفرماید
که هر که از خداوند عالمیان و ایستادن در محاسبه نزد او برسد و نی کند
نفس را از خواشهای او پس بد رستی که عیشت ما وای اوست و در جای
دیگری میفرماید که در قیامت شیطان بکمر هادن خواهد گفت که موایر شما
سلطنتی بنور بغیر از آنکه شما را خواندم و اجابت من کی دید پس چرا من امت میکند
و بدانکه بجاهد با نفس و شیطان افضلست از جهاد کردن با دشمنان
ظاهر و دشوار تر است از آن و پاره فقره از ثمرات بجاهده با نفس جهاد با کفار
و بجاهد نفس نیست که بعقل مستقیم با نفس و اذات آن که مخالفت شرع
باشد معارضه نماید و با استعانه الهی و تذکی ایات و احادیث و مواعظ او را
ضد حق کی داند و تابع شرع سازد مانند اسب خموشی که او را بند پیرو بعلم
و مهارت کی داند و تحمل بارهای ثکالیف بران انسان کی در چنانچه بند معبر
از حضرت امام موسی بن جعفر منقولست که حضرت رسول ص لشکری بجهد و فرستادند
چون برگشتند فرمودند که صر حبا بجاعنی که جهاد کو چله و ایجا آوردند
و جهاد بزرگتر بر ایشان باقی مانده است پرسیدند که یا رسول الله جهاد بزرگتر
کدامست فرمود که جهاد و نفس پس فرمود که بهترین جهاد ها جهاد کسی است
که جهاد کند با نفس که در میان دو بچاوی اوست چنان حضرت صادق علیه السلام

ندهد خدا بركت و روزی را بر او هرام میگرداند و فرمود که هر که حق کسی را او ببرد
و صاحبش طلبد و او تا حین کند و ندهد هر روز برای کداه عشاری نوشته می شود
و بسند صحیح از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که چیزی از مال خود
برادر مؤمن را بظلم منصرف شود و با و پس ندهد یاره از انشی در درو رقیبت
برای خود کسب کرده است بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت
رسول فرمود که هر که مال مؤمنی را بقصب منصرف شود پیوسته حق تعالی
از روی رحمت خویش که دایمده اعمال او را دشمن دارد و او را بکارها خویش
ثواب ندهد تا توبه کند و مالی که گرفتار است بصاحبش رساند و حضرت امام محمد
باقر علیه السلام فرمود که هر که ظلمی بر کسی کند البته خدا او را بیکدی یاد رجاش و یاد
مالش و ظلمی که در میان بنده و خدا باشد و حق مردم نباشد بنا شد چون توبه کند
خدا او را طمعی مژده و در حدیث دیگر فرمود که ظلم بر سه قسمت ظلمی که خدا مژده
و ظلمی که خدا او را نمیکند و اما ظلمی که معنی مژده او شریک از برای او قرار دادنی
است اما ظلمی که مژده و ظلمیت ادنی بر نفس خود میکند میان خود و خدا اما ظلمی که
نمیکند از حق الناس که مژده از یکدیگر میطلبند یا با ذر الذی نفس محمد پدید
لوان الدنيا كانت تعدل عند الله جناح عوضة او ذباب ماسی الکافر منها شربة
من ماء یا با ذر الدنيا ملعونة ملعون ما فيها الا ما اتبعی به وجه الله و ما من شی
ابعض الخیاته تعالی من الدنیا خلقها ثم اعرض عنها فلم ينظر اليها حتی یقوم الساعة
و ما من شی احب الی الله عزوجل من ایمان به تحلی ما امر به یتمک یا با ذر ان
الله تبارک و تعالی اوجی الی اخی عیسی لا تحب الدنيا فانی لست احبها و
احب الالهة فاما هی وارا الموات یا با ذر ان جبرئیل انا فی محراب الدنیا علی عبادة

بطول دادن رکوع و سجود مردم که این چیز است که عادت بان کرده اند و اگر ترک
کنند وحشت بهم میسازند ولیکن نظر کنید بر است کوئی و اگر در امانت مردم
بایشان و حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه فرمود که بر شما باد و اگر در
امانت مردم بد رستی که اگر کشنده پدرم مرا امین کند بر شمشیری که پدرم بان
گشته باشد و آن شمشیر را بمن سپارید البته با و روغن تالم و حضرت صادق ع
فرمود که هر که این را کند بر امانتی و او بصباحش رو نماید هزار عقده از عقده های
آتش از گردن خود کشود و ده است پس مبادرت نمایند با دای امانت بد رستی
که امانتی که بکسی می سپارند اینی صد شیطان را بر او میکارند از اعوان خود که
او را گواه کنند و وسوسه نمایند تا او را ملائکه کنند مگر کسی که خدا او را نگاه دارد
و در حدیث دیگری فرموده که هر که حق عیسی را حبس نماید خدا در روز قیامت
پانصد سال او را بر یا ایستاده دارد تا آنکه نهرها از عرق جاری شود و مایه ای
از جایت خدا نماند که این ظالمیت که حق خدا را حبس کرده است پس هر چه
روز او را سرزنش کنند پس او را بچشم برند و از حضرت رسول ص منقوست که
هر که ظلم کند بر من و دوری و مزدش را نهد خدا ثواب عملهای او ضبط نماید
و بوی بهشت بر او حرام گرداند بالینکه پانصد ساله راه شنیدنی شود و کسی که
عمسایه اش یک شبر از زمین را خیانت کند و داخل خانه خود کند خدا آن را
تا هفتم طبقه زمین طوفی کند و دیگران او اندازد در روز قیامت و با و هیت
بمقام حساب در آید و فرمود که هر که خیانت کند امانتی و دنیا و بصباحش نهد
تا مرگ او را در پاید بر عین ملت مرده است و خدا را ملاقات نماید از دشمنان
باشد فرمود که هر که خیانتی را بخرد و داند که این مال خیانت است گناه او مثل گناه
انگیزی است که آن خیانت را کرده است فرمود که هر که حق مسلمانی را حبس کند و بصلح

گوشه میثوم از سوال میبایم ای ابو ذر چون خداوند صلاح بند را خواست
او را سایل و بن خود د فقیه و عالم میکرد و او را از دنیا پر طوف میکند
و او را زاهد میکند و او را بهیبا عیش خود پنا میکند ای ابو ذر هیچ بند را
و ترك دنیا متصف نمیگردد و مگر آنکه حق تعالی علوم و حکمت را در دل او ثابت
میکرد و آن زبان او را بحکمت و معارف کو یا میسازد و پنا و دایم گرداند و او را
بعیبا و در د و د و ای دنیا او را سالم از کفر و معاصی از دنیا پر د و می برد
و بجای آن سلامتی که عیشت پاکیزه شریست اسیرت در خل میگرداند ای ابو ذر چون
برادر مؤمن خود را پندی که ترك دنیا کرد است در غیبت بان ندارد و سخن او را
گوشش بدو که او حکمت و علوم را باین راهی تو القا میکند من گفتم که یا رسول الله
کیست که زهد او را در دنیا پیشتر است فرمود که کسی که فراموش نکند قبر و سپین
و خاک شدن در قبر و ترك کند زبانی زینتهای دنیا را اختیار کند و ترجیح دهد
نغمتهای باقی اخرت را بر لذتها فانی دنیا و فرد را از عمر خود حساب نکند و
خود را از مرده کان شمارد و در توضیح این فصل سه باب ایرادی نمایم با اول
در مذمت دنیا بدانکه هر چند بدنها و عیبا دنیا از آن ظاهر تر است که بر احدی
مخفی باشد اما چون شیطان در نظر عالمیان اثر مؤثر ساختار است و غفلت
عقل و شاعر را از ملاحظه قبایح او صرف نموده است و گوی بعضی از مواعظ
و امثال از مقربان بارگاه ذوالجلال وارد شده است موجب پنداری و هشیار
میشود از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی جمیع خبرات را در خانه جمیع
گوشه است و کلید آنخانه را زهد در دنیا گردانید است فرمود که حرام است
بر دلهای شما شناختن شوی و لذت ایمان با ترك دنیا نکند حضرت امیر
المومنین صلوات الله علیه فرمود که خلقی معین یا در دین نیست ترك دنیا

شبهاء و نقال می رانند هذا جزاين الدنيا ولا ينفصلك من خطك عند ربك فقلت
صبي جبريل الاحاجذني فيها اذا شئت شكرتك لربك فاذا هبت ساكنه بابا
ذرا اذا راسه عز وجل بعد اخبر افقه في الدين و ربه يعوب نفسه بابا ذرا
ما بعد عبد في الدنيا الا اثبت الله حكمته في قلبه و انطق بها السان و ربه عيون
الدنيا واءها و اخبر منها سالما الى دار السلام يا با ذرا اذا رايت احالة قد بر حلة
في الدنيا فاستمع منه فانه يلقى اليك ~~الله~~ قلت يا رسول الله من رقت في الناس قال
من لم يسأل المقابر و البلى و ترك فصل زينة الدنيا اش ما يفتي علي ما يفتي و له
بعد غدا من ايام و غدا نفسه في الموت اي ابو ذر يحيى ان خداوند که جان محمد
قدرت اوست سو کنند که اگر دینا از خدا بخواهد بود یا پس پند یا پر کسی کافر از دینا
یک شیء میزدای ابو ذر دینا ملعونست و آنچه در دینا ملعون ملک چیزی که
مطلب رضا الهی باشد و هیچ چیز را خدا دشمن میدارد ما پس دینا و حق بقای
دینا را خلق فرموده و از آن اعراض نموده و نظر لطیف ~~خداوند~~ و حق بعد
فرمود تا قیام قیامت و هیچ چیزی از خدا پسندیده تر و محبوب تر نیست از ایمان
محمد و ترا که کون چیزی چند که خدا امر فرموده بترا که ایمانی ابو ذر خدا را
شجی فرموده پس ای عیسی که ای عیسی دوست مدار و نیازا بد رستی که من
از دوست نیدام و دوست دارا هست را که باز گشت هم با نجات ای ابو ذر
جبریل بنی و من آمد و خزینهای نیاز برای من آورد و بر استراشهب سوار بود
ای گفت یقینا اینها دنیاست بنویسیدم و از هر تو بن خدا و بنم اخوت
و چیزیکم نمیشود و سبب تصرف شدن خرابی دینا من که ای چیست جبریل
ساختیاج این خرابی است هر کار که می شود می شود در کار خود و شک می کنم و چون

الچیز نیست که طلب میکنند دشمنان حق از رحمت او در دنیا پس فرمود که
کجاست صبر کننده صاحب کفی که درین چند روز نداند که از سر دنیا بگذرد و بدین
که مژه ایمان را نمی یابند شما و حایست لذت ایمان بر شما تا زهد در دنیا نوزید
فرمود که هرگاه مومن خود را از رحمت دنیا خالی کند بتدریج مرتبه و رفیع قدر
می شود و از دست و پایش بی محبت الهی را بیاید و او نیز اهل دنیا چنانست
که گویا دیو نه شده است و معقلش مخلوط شده است ولیکن به چنان است بلکه شری
حب الهی با او مخلوط شده است و باین سبب بغیر از خدا مشغول نمی شود و فرمود
که دلی که از محبت دین و کرد و در عفاف و خالص شد و زمین بران دل شک
می شود تا میل با سمان میکند و بجانب رفعت پرواز میکند و حضرت رسول
فرمود که دنیا را به ثروت منور می مانند و طلب خیرت بدینا ضرر می رسد ازین
بدینا صبر و سایندن که آن سر و از تراست نصیر و سایندن و نسبت معبر مشغولست
که حایر حسی حضرت امام محمد باقر از حضرت فرمود که ای جابر نامه که من بخروم
و از روح آن خواست جابر گفت فدای تو شوم مشغول دن و اندوه تو از چه چیز است
فرمود که ای جابر کسی که خالص و صافی دین خدا و رسول او در دل او در اید
مشغول گردد اند دل او را از غیر خدا ای جابر چه چیز است دنیا و چه چیز تواند
بود دنیا مکره است غیر از طواری که بخواری یا جابرها که پوششی یا زین که با و مفادیت
لذات ای جابر بیدستی که در وقت غیوم غیباشد و در دنیا و دل نمی بیند بدینا
دین در هیچ وقت از موله این برسد و ای جابر آخرت خانه دایمت و دنیا خانه
خمار نیستی است و لیکن اهل دنیا در معرفت و مومنان پیش ازین زمان دانا یان و
اهل تفکر و عبرت بودند ایشانرا از یاد خدا گویند و چیزها که امور بنای شیند
و گویند ایشانرا از یاد خدا و چیزهای از رینتهای دنیا میدیدند پس چنانچه

و زاهدان فرمود که علامت رغبت بتوب اخوت ترك زینتهای دنیا
بدستی که زهد در دنیا کم نمیکند از آنچه خدا برای اینکس قسمت فرموده
و حوص حویصان در تحصیل دنیا زیاد نمیکند آنچه را خدا برای ایشان قسمت
فرموده است پس کسی غبن دارد که کبر اخوت را از برای دنیا ترك نماید
حضرت صادق علیه السلام فرمود که روزی حضرت رسول م محزون از
از خانه بیرون آمدند ملکی بران حضرت نازل شد و کلید خزاین و کنجهای
زمین را برای آنحضرت آورد گفت ای محمد این کلید کنجهای دنیا است
پرو و در کارت میفرماید که بکشای خزینهای دنیا را و آنچه خواهی بردار
و از مرتبه توتن و عاجزی کم کنی و حضرت فرمود که دنیا خانه کیت که در
اخوت خانه نداشته باشد و از برای دنیا جمع میکند کسی که عقل نداشته
باشد ملک گفت بگو خداوندی که مرا برستی فرستاده است که این کلید
از ملکی شنیده ام که در سلطان چهارم میگفت در همگانی که کلید هارامین
میدادند در حدیث دیگری فرمود که حضرت ص گذشتند بر بن غلام مرده
کوش بریده که در من بله افتاده بود پس با صاحبی گفت که این بن غلام بچیز
می آید گفت اگر زنده بود پیک درهم می آرید حضرت فرمود که بحق است
پرو و کاری که جان من در دست اوست که دنیا خوار تر است از من
خدا ازین بن غلام بن و صاحبش حضرت صادق م فرمود که هرگاه خوار
خیزنده را خواهد او را زاهد در دنیا میگرداند و عیسای دین خود را در
عالم میگرداند و عیبهای دنیا را با وی شناسد و کسی را خدای تعالی
این گواستها باو بفرماید خبی دنیا و اخوت باو داده است و فرمود که هیچ
کس طلب حق خود را از راهی نکرده است بهتر از راه ترک دنیا و این صد

و دیدن حق را بیکفن بسوی هر که فریب دنیا خورده است و او را بخود گذاشته ام
بدان بدرستی که هر فتنه ابتداء آن محبت دیناست و از روی مکن حال کسی را که مال
سیار دارد و بسیار گناه می باشد سبب حقوق واجب که خدا بر مال دارد و از روی
مکن حال کسی را که مردمان از او راضیند تا ندانی که خدا از او راضی است و از روی
مکن کسی که مردم اطاعت او نمایند بدرستی که اطاعت کردن مردم او را مکتب^{بعث}
او نمودن بر خلاف حق باعث هلاک او و متابعت آن اوست در حدیث دیگر و فرمود
که حضرت ابراهیم علیه صلوات الله علیه بعضی از اصحاب فرمود که وصیت میکنم
تو را و حق را بقیل و پری و بین کانی کسی که معصیت او حلال نیست و میدان جزای
حق نماند داشت و بی نیازی حاصل میشود مگر بفضل او بدرستی که کسی که از
مناهی خدا بپرهیزد عزیز با قدر و سیر و براب میشود و عقلش از عقل اهل
دینا برتری شود پس بدین با اهل دیناست و دل و عقلش مشغول بعبادت^{است}
خود می نشاند و نور دلش محبت آنچه را چشمهایش می بیند از ذینیت دنیا پس حرام
دینا در نظر او محسوس و قبیح شد است و از شبههای اجتناب میکند و از حلال^{حالت}
نبر حق را متصور می باید مگر بقدر ضرورت از پاره نای که پیشش بان قوت یابد
و عبادت تواند کرد و جامه که عورت خود را بپوشاند از هر قسم که بیاید اگر چه کهنه
و رشت باشد و بزن قدر ضرورت که دارد و این اعتماد ندارد و امید آن بر خاستی
اشیاست و چندان سعی و جهد در عبادت میکند که دنده های ظاهری دیناست
و دیده های در سرش فرو رفته است پس خدا بخواص آنچه از قوت خود در عبادت
خدا صرف کرده است قوت آنجا بخواص خود بدهد و او که مت فرموده و عقل او را شنید
و حکم کرد و اینده است و آنچه در اهت برای او مقرر فرموده زیاده اناء ناست که
که در دنیا عوض با و داده است پس ترك دنیا را که محبت دنیا او می را از حق کوب و کوب^{کنک}

برین عالم قایل شده بودند بقیادت فائز که دیدند و بدان ای جابر که اهل تقوی و
و پیر همین کاران مونت شرح ایشان از اهل دنیا اسانست و اعانت ماری ایشان
نسبت بتو بیشتر است اگر تو در پناه حقانی تو بران یاری میکند و اگر خدا را فراموش
مکنی تو را آگاه میکند و بیای او و دنیا کشت کاشت و بر فاعل کند گانند با آنها محبت
خدا قطع محبت است و او کرده اند و از دنیا و حیات گرفته اند سبب طاعت و بند
اقای خود و بدینها خود نظر چند و دوستی او انداخته اند و میدانند که چیزی که
که سزاوارست بمطور داشتن دل با و بستن خداوند عظیم الشانست پس دنیا را
بمنزله منزلی و آن که در دنیا و کفر و کفری یا بالی که در خواب بیای چون بیدار شوی
چیزی در دست تو نباشد این عمل را برای تو باین سبب بیان کردم که دنیا نزد
عقل و علم از بابت در حقیقت که لحظه و دران قرار گیری و هر طور شود ای جابر پس
حفظ کن آنچه را خدای امر کرده است و بر او بیست آنها از دین و حکمت او و سوال
مکن از آنچه نزد تو نهاده اند و از روزی که بطلب حق بیگانه ایست را که او از بطلب
لحق سبطلب و منفواست که ای تو گفت که طلب کنند علم تو را و ازندان و مال
از خدا خود مشغول نساز و بدرستی که روزی که از ایشان مفارقت میباشد
مانند بهمان خواهی بود که شب در خانه بماند و روزی بمنزل دیگری رود و دنیا
و آخرت بهمان دو بمنزل است که یکی بار کثیری بپوشی و یکی نازل نمائی و از حضرت
سألت علیه السلام منقواست که حق نماند حضرت موسی و می نمود که ای موسی و
خود را مایل بدین مکر و آن مثل میگردان و تا امان و دوست مدار دنیا را مانند
دو که یکبار بر روی ما و اخذ کنای موسی که بخود بگذارد که اصلاح نفس
خود کنی بر تو عالی خواهد شد محبت دنیا و زینتهای او ای موسی چیزی بگیری
در حقیقت و طاعت و با عمل حق و نماند کن از دنیا آنچه بان احتیاج نهایی و

ببستی و ضعف پس فریب ندهد شما را بسیاری آنچه شما را خوش می آید از زینتهای او
که اندک زمانی با شما خواهد بود خدا رحم کند کسی را که در احوال دنیا تفکّر نماید و عبره
گیرد پس بویهای دنیا شود آنچه در دنیا در پیش است غنور است از آن اثری نماند
و آنچه از آخرت در پیش است بنودی میرسد و زوال ندارد و بر عمر اعتماد مکن که
هر که چه بعد در می آید بنودی سپری آید و آنچه اینده است بنودی حاضر می شود
و نزدیست و در خطبه دیگری فرموده است که شما را حدز بفرمایم از دنیا بد رستی
که از شیرایت و سبزه خوش اینده است مردم را محبت بخند و میگرداند و باندک
از لذتها عاجل که بایشان میرساند و باندک از لذتی خود را خوش نماید و امیدها
و آرزوهارا از بور خود بی سازد و بجایه و فریب خود را از زینت کرده است گفت
و زینت آن بقا ندارد و از مصیبتهای آن امین نمیتوان بود فریب دهنده است و ضربه
رساننده است مانع از جناس است بنودی زایل میگردد و فانیست ساکنانش در فی خود
و راه روانش را راه میزند همچو کس از آن زینتی اراده نشد مگر آنکه بعد از آن عبرت
دیگران کو دایند و روی کسی نیاورد به راحت مگر اینکه پشت کرد بسوی او محبت چه
بسیار کیسی که بران اعتماد کرد و دل او را بدرد آورد و چه سیان کسی که بان مطمن شد
و او را بر زمین زد بسی صاحب شوکت را که بخاری انداخت و سی صاحب انحول
ذیل ساخت پادشاهش مذلت است و عیشش ناگوار است و شربیش تلخ است
و عذابش سم است زنده در معین مونس و صحبتش در عرصه بلاست و پادشاهش
زود بر طوف میشود و عزیزان است مغایب میگردد و کسی که از آن سیار جمع کرده
منکوب می شود و کسی که بان پناه برده مخدول می شود ایا شما نمیتید و مسکنها و
مزلها حوائی که بیش از شما بوده اند که عمرشان از عمرهای شما درازتر بوده انا را بیش
پشتی باقی مانده و املهای ایشان درازتر بوده است دنیا را پس ستیدند چه پستیدنی

بکنند و کمبود را در این چیز بکنند و بر تعداد آن کن در بقیه عمر خود و تاخیر کن عمل را
بنفعا پس فرماید و نمی که هلاک شدند آنان که پیش از تو بودند بطول اصل واروها
و تاخیر اعمال حق آنکه آنکه ناگاه بایشان رسید و ایشان غافل بودند پس بچو بها
ایشان بر داشتند و بفرساده های تار و پود و ثلث ایشان فرمودند و فرزندان و اهالی
ایشان ثلث خود بخود پرستند پس چون ان الخلق منقطع شود بادی تو در دنیا
گوده به پیر و در کار پیوسته و با سستی درست که در آن سستی و شکستگی نباشد خدا
یار او ترا اعانت نماید بر طاعت خود و تو بفرموده و هر ما و ترا بر چیزی چند که موجب
خوشنودی اوست و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که عید
بن مریم بخواریان گفت که این بنی اسرائیل از دهر میاسید از آنچه از دنیا شما فوت
میشود و چنانچه اهل دنیا از دهر میاسید از فوت دهر خود اگر بنمای ایشان سالم
سالم باشند حضرت امیر المومنین صوات الله علیه که چه گویم و در وصف خانه که او اش
منقت و عفاست و آخرش نیست و فناست و در عفاش حسابست و در حواش
عفاست هر که غنی می شود در آن مفتولست و هر که محتاج میشود در محزون است
هر که از برای اوسعی میکند بدستش نیاید و هر که ترکش میکند و باوی آورد و
هر که خواهد که از احوال او عبرت گیرد و پناشود او را بیو ب خود پنا میگردانند
و کسی که بر غایت بسوی او نظر نماید کورش میکند و در خطبه دیگر فرموده که نظر
کنید بسوی دنیا بدیدید نه در اوقات اعراض نمائید بجداسو کنند که بعد از آنکه
از مادی ساکنان خود را در حل افاقت و ران افکنده اند و بیرون میکنند و آنان که بنفعا
از مقدر کرد و به اجمع اند بجماع و مصیبه ابتداء میگویند و اندامی از دنیا پشت گرد و رفت
بر اینک و در آنچه آید است نمیتوان دانست که چه مقدار است که اشطار او توان برد
شادی و سرورش اینچنین است باز و درین و جلا و دت و قوت شجاعا شراست

بن زمین بر خواهند گشت بخوی که مفارقت کرده اند پای برهند و عریا
و با اعمال خود بار خواهند کرد بسوی حیوة دایمی و خانه باقی چنانچه حق
تعالی مقرر ماید که چنانچه ابتدا کردم و اول خلق ایشان را میخواستید که دایند
و عده است بر ما لازم و البته چنین خواهیم کرد و این بابویه علیه الرحمه رقت
کرده است که چون حضرت رسول ص از سفری مراجعت میفرمودند اول
مخانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها شریف میروند و مدتی میمانند
بعد از آن مخانه زنان خود میروند پس در بعضی از سفری المحضر
حضرت فاطمه دو دست ذبح و فلهانه و دو گوشواره از نقره ساختند
و پرده بر در خانه او میبندند چون حضرت مراجعت فرمودند و مخانه فاطمه
داخل شدند صحابه بر در خانه توقف نمودند و الحال را مشاهده فرمودند
و غضبناک میروند و رفتند و مسجد درآمدند و بنزد من نشستند و حضرت
فاطمه گمان بردند که برای آن زنیتها حضرت رسول چنین غضب اندند
پس کردند بند و دست رنجها و گوشواره را کردند و پرده را کشودند و
هر را بنزد حضرت فرستادند و با شخصی که اینها را برد گفتند که بگو که دختریت
سلام میبرسانند و میگویند که اینها را در راه خدا بدو خون من و المحضر آوردند
بعد بر شرف فرمود که که در آنچه میخواستم بگویم مدتی باز دنیا از محمد و آل محمد
میشست و اگر دنیا در خوبی نزد خدا این پریشانی بود خدا در دنیا کافران
شریعت آب میداد پس بر خواستند مخانه حضرت فاطمه داخل شدند و آب
کرده اند که در وی حضرت امیر المومنین ع در بعضی از اعیان بلی در دست
داشتند و صلاح آن باع میفرمودند تا گاه زحمت پنهان شد در غایت حسن

و انرا اختیار چه اختیار کرده فی پس چون بدر رفتند توشه بایشان که منزل رسید
و بوی ندارند که ایشان بجای رسانند و هیچ شئ نیست بد که دنیا جای فدای ایشان
نموده باشد تا ایشان اعانتی کرده باشد بلکه بایشان فرو داد و دله ها را که انرا
در دست خود دنیا و ایشان بفتنها و متن نزل اساس ایشان بمصیبتها و پستی ایشان
بدلت بر خاک مالیده و ایشان را مال حوادث کی دایره و یاری نمی و مرگ را
برایشان بدرستی که دیدید جزای منکر بر آنکه داد جمعی بلکه منتقا داد و بودن
و انرا اختیار میکنی و ند و امید اقامت در آن داشتند که چون خواستند که از آن
مفارقت ابدی کنند توشه نداد بایشان بغیر کوسنکی و تشنگی و نفرتا و ایشان
مکرتبکی و تاریکی و برای ایشان حاصل نکردند است و شبهای ایام چندی پیوسته
اختیار میکنند و بار خود بپندارید و دل بان می بندید و بران حرص میورزند
پس بدخانه است این خانه برای کسی که او را متهم ندانند و از آن در تنگ و اندیشه
نباشد پس بایند که این دنیا را ترکه خواهند کرد و از آن بچانه دیگر بار خواهد
کمی و بند میکنند در بین دنیا از احوال جمعی که میگفتند که کی فتنه ایشان را بشنوی
ایشان بفرها بر دند و در زیر خاله حشت پنهان می دند و همسایه با سخاوتها
می سیده شدند پس ایشان همسایه چندند که بفر یا و یکدیگر نمی سند و دفع
عسیری از یکدیگر نمی شود و در و در یکجا جمع اند و هر یک و دزدند و همسایه
یکدیگر میزد و از یکدیگر دورند و تن و یکا کنند که بنیارت یکدیگر میزنند و هم
را تندی که بنی و یکدیگر می می آیند و حلیه بن و بر ده بارانند که کینه های ایشان
شده است و چاه ها میزدند که حسیه ها شان موده است از ضرر ایشان توحشی نیست
و دفع ضرری از آن در و توقع نیست پشت زمین را بدل کرده اند و بر زمین
و از وسعتها بکنی و فرزندانشان را در شامی بدر رفته سلطنت قرار گرفته اند و باز

جمع کردند باقی ماند نه کیسی که برای ایشان جمع می کردند و بدینستی که تو بند
مزدوری که بکاری چند تو را امر کرده اند و مزدی برای تو وعده کرده اند
پس خود را تمام کن و مزد خود را بگیری و مباش درین دنیا از پاست کوسفندی
که در زراعت سبب بیفتد و بخورد تا فریب شود او را بکشند و هلاکش در
فریبی آن باشد و لیکن دنیا را بمنزله پلی وان که بر نهری بسته باشند که از آن
گذری و هرگز بسوی آن برنگردی دنیا را خوار بگذار و عمارت آن مکن
بد رستی که تو را امر با پادائی آن نکرده اند و بدانکه فردا چون نزد حق تعالی
محاسبی از چهار چیز از تو سؤال خواهند کرد از جوانیت که در چه چیز
انگازیده کردی و از عمرت که در چه چیز انفاق کردی از مالش که از کجا
کسب و در کجا خرج کردی پس مهتاش شو بقیته آخرت خود را بگیری و محزون
مباش آنچه از تو فوت می شود از دنیا بد رستی که اندک دنیا بقا ندارد و
بسیارش بگذرها بسیار دارد پس بقیته آخرت خود را بگیر و سعی کن در بندگی
و پرده غفلت را از روی بکش و خود را در معرض نیکیها و احسان های
بروردگار و راورد در دل خود و توبه را تازه کن و تا فارغی در عمل و عبادت
سعی کن پیش از آنکه اجل رو بتواورد و قضا های الهی بر تو جاری شود
و در میان تو و آنچه از ده داری حایل کی و در مشی و بوم و دیان آنکه
هر چند بحقیل دنیا پشتی مینائی حرص بر آن زیاده میشود سبب مغیر
آن حضرت امام رضا ع منقولست که مثل دنیا مثل آب است که هر
آدمی پشتی بخورد تشنه تر می شود تا هنگامی که او را بکشند مثل سیوم و دیان
ظاهر دنیا خوش آیند و باطنش کشنده است سبب مغیر آن حضرت امام جعفر
منقولست که در کتاب امیر المومنین ع نوشته است که مثل دنیا مثل مار کشنده

و حال گفت ای فرزند ابوطالب اگر آن بیخ غنائی ترا غنی می کنم از این مشقت ترا دلا
 یکم بگنهای زمین و نازنده باشی پادشاهی خواهی داشت حضرت فرمود که نام من
 چیست گفت نام من دنیا است حضرت فرمود که برگرد و شوهری عزیز من طلب کن
 که در من بهره نیست و باز مشغول پل زد و شد حضرت رسول ص فرمود
 که طافل ترین مردم دنیا کیسی است که تغییر احوال دنیا پند نگیرد و قدر کسی در
 دنیا عظیم تر است که دنیا را نازد او قدری نباشد فرمود که حق تعالی و حق فرمود
 بدینا که بتعب انداز کسی را که ترا خدمت کند و خدمت کن کسی را که ترا ترک
 کند فرمود که رغبت دنیا موجب بیای خرد و اندوخت و زهد در دنیا
 مودت راحت دل و بدست حضرت صادق ع فرمود که محبت دنیا سر جمیع
 گناهان و خطاست و حضرت رسول ص فرمود که هر که از امت من از چهار ^{چهار}
 حضرت سالم بماند بهشت او را واجب می شود هر که سالم باشد از داخل شدن
 در دنیا و متابعت خواهشهای شهوت شکم و شهوت فرج باب دوم
 در بیان تمثیلی چند که پیشوایان دین در خدمت دنیا برای تنبیه عفت ^{کان}
 سالک حضرت بیان فرموده اند تمثیل اول در بیان آنکه هر چند ادبی دنیا
 پیشتر مشغول میکرد و دخل و صی از آن دشوار تر است از حضرت امام جعفر
 صادق ع امام محمد باقر علیه السلام فرمود که مثل کسی که حریص است بر جمع دنیا از
 بابت مثل آنکه بر پیشم است که هر چند ابریشم رنج و پیشتری تند راه دورش
 بسته تر پیش و عطفه ص ص مشکل تر است تا مجدی که دران میان از غم میبرد
 پس حضرت صادق ع فرمود که از جمله مو عظمائی که حضرت لقمان به پسرش
 فرمود این بود که فرزند من هر چه برای اولاد خود جمع کردی پیش از قوت آنها که

و چون بعه رسید سخن بد بوی شود هر چند طعام لذیذ تراست و چوب و
شرین است مد فو عیش بد بوی ترکشفاست و ارا رو مفسد خور و نش پش تراست
و در اهل کتب پشتر مرتب می شود و همچنین از دنیا هر چند بیشتر و بهتر از اسف
می سوی در هنگام مردن که وقت دفع است بدی و ضررش پشتر ظاهر می شود
یا مانند خانه دزد بربان زند هر چند متاع انخانه نفس تر و پشتر است محسوس
صاحبش پشتر است همچنین دزد اهل که خانه مال می زند هر چند از دنیا پشتر جمع
کرده است اتم مفارقتش شدید تر است و صعب تر است تمثیل هم در بیان آنکه دنیا
و آخرت با آنکه یکی جمع می شود و محبت دنیا مانع تحصیل خیرات و سعادت است از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله است که می فرماید دنیا مثل کسی است که میان آب راه رود و چنانچه
بصره در آب راه می رود و در شتر نشو و نشو و چنان هر که داخل دنیا می شود و البته نوده
می شود و دروغ میگوید کسی که دعوی می نماید که من داخل می شوم و از آن لغت از
پیام و منتولست که حضرت عیسی علیه السلام فرمود که بحق و راستی شما میگویم دنیا
پنهان که سبوی طعام نظر میکند از الم مرض بان میل می نماید همچنین به از محبت دنیا
ندار شیرینی عبادت و بندگی می نماید بحق و راستی شما میگویم که اسب تا سواری
نکند و نام نکند جوشی آن بطرف نمیشود و همچنین تا دل نرم نمیشود دنیا و مولد و عبادت
و قناتش بطرف نمیشود و متفاد می شود. میگرد و تمثیل هم در ذکر تمثیلی که را
شتملست بر توضیح عیضات بسیار می آید و درین مقام قصه بلوهر و یوزاسف
که مشتمل بر اسم شریفه اینها علیهم السلام و سواعظه لغت حکایت ایراد می نمایم
و چون بر فواید بی پایان میگویم و مشتملست بسبب طول و تمهید ناظران این کتاب
از بزرگواران مومنی که داریم این با توبه علیه الرحمه و الوضوء و کتاب کمال الدین
و تمام الدین و غیره و از محمد بن زکیا، وایت کی داده است که یادشانی بود

که پشتش در نهایت زنی و ملائمت و شکش پاست از زهر کشنده غافل
از هرش حذر مینماید و طفل نادان ببری و خط و خالشی میل میکند
و بان بازی میکند تمثیل چهارم در بیان ثناء و سرعت انقضای دنیا حضرت
رسول م فرمود که مرا چه کار است با دنیا مثل من و دنیا مثل سواره ایست که
در روز بسیار گری بد رختی میرسد و در سایه آن درخت طوله کند و برود
و آن را بگذارد تمثیل پنجم در بیان پیو فانی دنیا از حضرت امام موسی علیه السلام
منقولست که دنیا از برای حضرت عیسی م تمثیل شد در صورت زن ازرق
حضرت از آن پرسید که چه زن شوهر گرفته گفت بسیار پرسید که هر را طلاق
گفتند گفت نه هر را گشتم حضرت فرمود که فای بر تو حال شوهرها باقی مانده تا
چو عبرت نمگیرند از حال شوهرها گشته ات تمثیل ششم از حضرت امام موسی
منقولست که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود که ای فرزند دنیا دایمست
عمیق و کیوه بسیار درین دریا غرق شده اند پس باید که کشتی تو در این دریا
تقوی و پرهیزکاری باشد و آنچه درین کشتی پر کنی از توشه متاع ایمان
و اعمال صالحه باشد و بدان آن توکل باشد که بدون توکل بر خدا شکست
کشتی راه غیروذ و ناخدا آن کشتی عقل باشد و معلم آن علم و انگیزش صبر
باشد تمثیل هفتم در بیان پستی دنیا و سر بلندی درین خانه بخت صبر میسر
از حضرت امام موسی کاظم م منقولست که دنیا بمنابه خانه ایست که سه نشیمن
بست پوشیده باشند اگر سر بلندی میکنی و تکبر میفای سر بر طاقش آید و بی
شکند و اگر بزیستی افکنی و تواضع و شستگی میکنی سلامت بد و میروی
تمثیل هشتم در بیان سوء غایت دنیا از حضرت رسول م منقولست که دنیا
مثل طعامهای لذیذ است که ادو تناول مییابد و هنگام خوردن لذیذ است

وین و ایشان بنهای از طلا و نقره ساخت و ایشانرا نقض و تشریف بردیدند
ماد و چنانی ایشان سجده کرد پس چندی مردم این حال را از او شاهد نمودند
از عت نمودند عبادت بیان و سخنان و عیال اهل دین پس روزی پادشاه سر
نمود از حال شخصی از اهل بلاد خود که از او اقرب عظم هست و منزلت بسندیده
نزد پادشاه بود و مرض پادشاه آن بود که باو استعانت جوید بر بعضی از امور
نی و او را احسان نماید و جواب گفت که ای پادشاه او لباس خواهنش و نیاز
بر او و از اهل دیار خود اختیار کرده و پیوسته است پس این سخن بر
پادشاه بسیار گواران آمد و او را طلب نمود و چون حاضر شد و نظرش بر وی
انداخت و روزی عباد و زهاد دید او را منع کرد و دشنام داد و گفت تو از
بندگان من و از اهل دیار و اشرف اهل دیار من بودی خود را رسوا کردی
و اهل دیار خود را ضایع گذاشتی و تابع اهل طاعت و زیان کاری شدی
و من و دادم میان مردم که در مثل ساختن و حال آنکه من تو را برای کارها
عظیم خود مهیا گردانیده بودم و بخواستم بواسطه استعانت جویم بر اموری که مرا
بیشتر از همه دانا گفت که ای پادشاه اگر مرا بر تو حق نیست و لیکن عقل خود را بر تو
سخن گویم پس بشنو سخن مرا ای پادشاه که بچشم اتی و عیاران امر کن با آنچه خواهی
بعد از آن فهمیدن آنچه بگویم و تفکر نمودن درین بدستستی که ترا تا مل
و تدبیر دشمن عقل است و حایل می شود میان اتی و فهمیدن اشیا پادشاه
گفت که آنچه خرم می بگو عابد گفت که می پرسم از تو ای پادشاه که با اعتبار تو با من
برای کارهایست که بر نفس خود ضرر رسانیده ام یا در خدمت تو نقضی
و خرمی دارم پادشاه گفت که خرم تو بر نفس خود نزن و من بدترین کناهانست
در میان منستیم که هر کس از رعیت من که خواهد خود را هلاک کند او را خود

در ممالك هندوستان بالشكر فراوان و مملكت وسيع و مهابت عظيم از او در
نفوس رعيت او قرار گرفته بود و پيوسته بر دشمنان ظفوفى بيافت و با اين
حال حرص عظيم داشت در شهوتها و لذتها دنيا و لهو و لعب و از متابعت هواها
نفساني دقيقه فرو نميگذاشت و محبوب تر و خير خواه ترين مردم نزد او كسي بود
كه انرا بران اعمال ناشايسته ستايش مينمود و قبايح او را در نظر او زينت بود
و دشمن تر و بد خواه ترين مردم نزد او كسي بود كه او را بترك آنها امر مي فرمود
او در حادثات سن و ابتلاء جواني ب منصب فرمان رويي فايز گرديده بود و
صاحب راي اصيل و زبان بليغ بود و در تدبير امور رعيت و تنظيم احوال
ايشان بفايت عارف بود و چون مردم او را با اين طريق او صاف شناختند
بودند لاجرم هكي نفاق او گرديده بودند و هر سرکش و روي او را خالص
و مطيع بود و براي او جمع گرديده بود و مستي جواني و مستي سلطنت و جواني
و پيوستي شهوت و خود پيئي و ظفر يافني بر دشمنان و اطاعت و فرمان
برداري اهل مملكتش موجب طغيان و زيادتي ان مستيها گرديده بود
پس تكبر و تطاول مي نمود و مردمان را حقير و شمر و بسبب و فقر و رنج
و ستايش مردم اعتمادش بر ثنای عقل و راي خود زياده ميشد و او را
همي و مقصودي بغير از دنيا نبود و باساي او را ملير ميشد و آنچه را
ميطلبيد و ميخواست از دنيا وليكن فرزند پسر نميشد او را و جميع فرزندان
او دختر بودند و پسران پادشاهي او امر دين در مملكت او شيوع تمام داشت
و اهل دين بسيار بودند پس شيطان دشمني دين و اهل دين را در نظر
او زينت داد و همت بر انرا ايشان بگذاشت و از ترس و زال ملك خود
ايشان را از مملكت خود دور گرديده و بت پرستان را محروب خود گرديده

دینار اضعف دانسته و محنت دینار خواری دیدم و چگونه حیات آن مرد
نباشد و حال آنکه زندگی آن برای مردن است و آدمی در آن زندگانی بقیه عمر در دانه
و بی اعتماد است بر زندگی و پیوسته مترصد رحلت و چگونه توانگری دینا فقر و
درویشی نباشد و حال آنکه اینچنان دینا برای ادبی حاصل می شود برای اصلاح آن
چنین دیگر محتاج می شود بلکه بچیزهای بسیار احتیاج بهم میرساند که برای آن چون
اول ناچار است از آنها مثل آنکه ادبی برای سواری بچهارپای محتاج می شود پس چون
بمحصل آن نمود محتاج می شود بعلاف بهتر و طویله و برات و سوری آن چهارپا و
سبب هر یک از اینها چندین چنین دیگر محتاج میشود و پس کی بندهایت میرسد
اجت کسی که بر این حال باشد و چگونه شادی و لذت نباشد و حال آنکه دینا چشم
چشم هر کسی که بچشم مطلوبی بدشون گردانند در مین اوست که چندین برابر
آن خوشحالی اندوه و غم با و برساند چنانچه اگر کسی بوجود فرزند شاد شود آنچه
اندیشه میرد از اندوه در مرتکب آن فرزند و پاری او و پراکنده گی احوال او چندین
بیشتر از شاد است که با و رسیده است بسبب وجود او و اگر بپای خوشحال گردانیم
بخت آن مال اندر بر و راه می یابد زیاده از سروری که بان مال بهرساننده است
بس هرگاه حال دینا چنین باشد سزاوارترین مردم بترک کسی است که شناخته باشد
دینار بر این حال و چگونه تن درستی دینا پاری نباشد و حال آنکه تن درستی دینا
از این جهت است و صحیح ترین اخلاط و دجل ترین آنها در جنه خوشت و در
هنگامی که آن قوی تر است و اعتماد ادبی بر آن بیشتر است سزاوارتر است ادبی از آن
بترک ناگهان و درم کلو و طاعون و مری و خوره و درمهای سینه و چگونه قوت دینا
ضعف نباشد و حال آنکه اسباب قوت همگی موجب ضرر و هلاک بدند و چگونه
عزت و زبانه خواری نباشد و حال آنکه هرگز کسی عزتی در دینا ندیده است که بعد از آن

بیتله عده که کردن خودش نن و من مثل الله که دیگران عبت
بیتله که من و چون من اتمام و داس و عبت . از حکم یکم بر توان بپاوی تو
مؤخره میفایم ترا برای تو زیرا که صنایع کو و دعو و راعا به کشت که پادشا
حسن ظنی که بتی دارم کلان دارم که مرا مواخذه و نفاق . اگر بچنی که بر من تمام
سازی و عبت جاری میشود و مکرر و قاضی و جاندهی و که در مردم بود
قاضی نیست و اگر کن تر و تو قاضیان نیستند و حکم ایشان از باب است و
من بعضی از آن قاضیان را میم و آن بعضی از منم پادشاه کشت که که است از آن
قاضیان که سبکوی عاید که این قاضی که من حکم که پادشاه است و اما
قاضی که از او تو سبک و خواه و تالی نفس و است و است که گفت که بچنی
خواهی بگو و راست بچنی و تو در این که دو چه و است این بچنی . شایع شد
و کراهی که و این که و عبت که است که اما بچنی من بر رستی که در حدیث است و سبکی
شیدم و در دل من جا کرد و است سخن مانند و اند که بکار ندر و پیوسته است و است
کرد تا درختی شد چنانچه بچی و این قسه چنان بود که از سخن میفایم که
میگفت که ما و آن اموی را که اصل ندارد و بکار و بچی بیدار است و است
اعتقاد دارد و اموی را که اصل دارد و بکار و بچی و باطل و باطل و باطل و باطل
تا ادبی امر باطل و ناچیز و تا در نهایت و است و است و است و است و است
که بگویند و است و است و است و است و است و است و است و است و است
و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل
و است پس چون این کلمه حق را شنیدم و در نفس من مستقر گردید زیرا که
چون تا مل که در عبادت دنیا سرور یافتم و ترا بگری دنیا فقر و درویشی
دیدم و شادی دنیا را ندیدم و است و است و است و است و است و است و است

و در زمانی که او را بر دیگری شمت میفرماید ناگاه بر او شمت می کند
و در اثنای آنکه او را بر دیگری میگوید ناگاه دیگری را بر او میگوید ناگاه دستش را
بهش می کشاید و گاهی سؤال و در عین غفلت ذلیل میگرداند و در هنگامی که او را
مکرم دارد با هانت و مذلت می سازد و در اثنای بزرگی حقیر می سازد و در
رفعت به پستی می اندازد و بعد از آنکه فرمان برداری تا فرمانی میکند و بعد از
سود می بخشد و اندوه می افکند و بعد از سیری بکی سنگی مبتدا میگرداند و در
اثنای زندگی می میراند پس افسوس خانه که نهال آن این باشد و کودکان بر این
سؤال بوده باشند تاج سروری بر سر شخصی میگذارد و صبحگاه و روی او را بخاک
میدارند شبانگاه صبح در تشنه ابد است ریخ طلا و نیت میدهد و شام دستش برود
بیدار میگردد بامداد بر تخت پادشاهیش می نشاند و پسرین بر نداشتن می کشاند شب
فرشی مخمل برایش می کشد و در روز بر خاک خاریش می نشاند در اول روز و الا
خود را بعبادت می بیند و در آخر روز بوحده کوه می بویاید و در شب
او را بجائی میدارد که اهلش با او تقرب بجویند و روز او را بختی می افکند که اهلش
او را گریزان می شوند بامداد او را خوشبو میدارند و شبانگاه او را حیفه کنند و
یکی داند پس آدمی در دنیا پیوسته در هم سطوتها و قهرهای است و از پادها
و منتهای آن بجات میدارد به خود دارد و در نفس از چنین های تازه دنیا و
دیده از امور خوش اینده دنیا و دست از جمعیت و اسباب دنیا پس برودی مرکب
در می رسد و دست خالی میماند و دیده خستگی می شود و گذشتنی میگذرد و باطل
شدت باطلی می شود و هلاک میشود و آنچه هلاک می شود و دنیا جمعی را که هلاک
کرد و بگویند بگویند ایشان می گیرند و هر کس را بدل هر کس را ضعیف میشود و از رفتن
کسی بر و اندازد و کوهی را در خانه های کوه دیگری جا میدهد و واماندہ جمعی را بجای

مقاربت و عدالتی نباشد و ایام عزت کوتاهست و ایام خواری دوازده پس سزاوار
ترین مردم بند مت دینا کسی است که اسباب دنیا را برای او گشوده باشند و حا
جتهای حق و از دنیا یافته باشد زیرا که در هر شب و هر روز و هر ساعت و هر
حلقه از ساعت از آنکه انقی میمان او پرسد و از آن فانی کی داند یا بناگاه بلائی بخوستان
و دوستان او پرسد و ایشان را باید یافته بر حجت او بخورد و وفادت برد
یا مصیبتی در رسد و بناهای او را از پنج بر کند یا مولک او را در رسد و او را از پادشاه
اورد و از مفارقت هر چیزی که بان بخل می ورزید دوری بر دل او گذارد پس
مذمت میگویم بسوی تو ای پادشاه دنیای را که آنچه را عطا کرد بان میگرد و بال
او را بر گردن او میگذارد و بر هر که جامه پوشانید از او میکند و او را عریان می
کند و داند و هر که را بلند کرد پست میکند و بچرخ و بی تابی می افکند و عاقلان و
طالبان حق در آن شک میکنند و شقاوت و محنت می رساند گمراه کننده است کسی
که اطاعت آن کند و مغروران شود و غدار و بازی دهنده است هر کس را که این
باشد از آن اعتماد بران داشته باشند بد رستی که دنیا را بکپی است سرکش و پرگار
و صاحبیت خاین و بی وفا و راهیست لغزنده و متغییر است در غایت کوی و
پستی کوی دارنده است که کوی نداشته است کسی را مگر عاقبت حق را کرده است
او را و محبوبیت که هر کس محبت بکسی نداشته است ملذمت کی ده شده است
که لازم مجلس نکشت است بان وفا میکنند و از عذر و مکی میکند و بان راستی
گویند بان دروغ میگویند و وفا میکنند بان در وعده بان خلف وعده میکند کجاست
با کسی که بان راستست بازی گشته است با کسی که مطمئن خاطر است بان در انشای
اینکه طعام و غذا میدهند کسی را ناگاه او را طعام دیگری میکند و در هنگامی که او را بخور
میکند ناگاه او را خادم دیگری میبرد و در انشای اینکه حق خندان او را ناگاه بر او

دوست نداری از جمیع اهل روی زمین زیرا که میدانی که جمعی که فرمان بردار
از اهل و لشکر و حوالی و خوانی و اطاعت کنندگان اگر بیک نظر نمای در حال
خود میدانی که تنها و بی کسی و بیکبار و دوست نداری جمیع اهل روی زمین
زیرا که میدانی که جمعی فرمان بردار تو نیستند از جمیع طوایف زمین و تو ندانی
همی که رعیت و فرمان بردار تو اند و حشوی چه زنده از اهل عداوت و نفاق
که دشمنی ایشان سر ترا همی زیاده است از عدوت جانوران درند و خشم ایشان
موت از طوایف دیگر اگر چه تو نیستی بدیشان است پس اگر بشکونی نامل نمایی
و نصرت کنی در حال جمعی که با سوت دهندگان و خوششان تواند بی یابی که ایشان
جمعی اند که کار تو را میکنند برای خود و غمی در مقام آیند که کار تو را نکنند
و سر را پیش بگیری و چون نظر مانی مخصوصان و خوششان سار نزدیک
حق و کرم و هر دو یابی که تو جمیع شنست و رحمت و کار و کسب حق و برای ایشان
بر خود گذاشته و نیت بایشان بهتر از عدلی گوید که آنچه کسب کند قدری
مقتدر باقای خود دهد و باین حال هیچیک از ایشان از تو راضی نیستند
و چند جمیع مال خود را بر ایشان قسمت مانی و اگر غمی بایشان از ایشان
باز گیری البته با تو دشمن خواهند شد پس معلوم شد تو را ای پادشاه که
بی کسی و شهادتی و بی مال و اسبابی و باین برستی که صاحب اهل و مال
و مال و برادران و دوستانم که مرا میخواهند و برای خود مرا میخواهند دوست
ایشانم و ایشان دوست منند و هرگز درستی میان من و ایشان بطرف
منستی و انسان ناصح و خیر خواهد منند و من ناصح و خیر خواه ایشانم و نفاق
در میان من و ایشان نیست ایشان من دوست و یار من و ایشان راست
میگویم و دروغ در میان ما نیست و یار من یکدیگر میگویم و دشمنی در میان ما نیست

میخوراند و از اذن را بجای اقامت و عاجزان در مکان دوراندیشان عاقل می
نشانند و گوی و هیل از تنگی عیش بفرخی نعت یکسانند و از پیاده روی بر مرکب
می نشانند و از شدت نبوت و از تقرب استراحت می رسانند پس چون ایشان را
ای نعمها و راحتها گردانند ناگاه منتقب میگردانند و احوال ایشان را و لباس نعت
از ایشان میکند و قوت ایشان را بجز مبدل میگردانند و ایشان را بنهایت بدحالی
و فقر و احتیاج مبتلا میگردانند و اما آنچه کفایتی ای پادشاه در ضایع نمودن ایشان
من اهل خود را و ترک کردن ایشان خطا کفایتی من ضایع نکردی و اینده اهل
خود را و ترک ایشان نکردی و ام بگویم پس بگویم که دهام با ایشان و از هچین برین
برای ایشان و این مدتی بر دیده من پس ده چهل و غفلت او بخت بود و گویا
دیدم مرا بسیم و جاد و بسته بودند اهل و غریب را از یکدیگر نمی شناختم و دست
و دشمن طوفان را نمیدانستم پس چون پرده سحر از پیش دیدم من برخواست
و دیدم من صحیح و پناکی دیدم نیز گویم میان دوست و دشمن و یار و سگانه و
دانستم که انجانی را که اهل و دوست و برادر و آشنا می شمردم جانوران درنده
بودند که هکی در مقام اضرار من بودند و همت ایشان بر دریدن من و خوردن من
مصرف بود و لیکن مراتب ایشان مختلف بود در صفت رسانیدن من به احتیاج
قوت و ضعف پس بعضی مانند شیب بودند و رفتاری و شدت و بعضی مانند
گود بودند در غارت کردن و بعضی مانند سگ بودند و رفتن یاد کردن و هکی
مانند روباه بودند در حیل و دزدی پس هکی را مقصود اضرار من بود
لیکن از راههای مختلف ای پادشاه بد رستی که تو با این عظمت که داری از ما
و پادشاهی و بیایستی فرمان برائی از اهل و لشکر و حواری و خواستنی و اطاعت
کنندگان اگر بیک شش نماید و در حال خود میدانی که تنها و بی کسی و بی یار و

غیر آنچه شنیده باشی پس این سخنان پادشاه را هیچ نماند بخشید و گفت دروغی
گویی و چیزی نباشد و بفرموده تقب و درج و شقیقت بفرموده پسر و زن و و در ملکست
مباش که تو خود فاسدی و یکی آنرا فاسد یکی را فاضل و متولد شد درین ایام
از پادشاه بعد از آنکه تا امید شده بود از فرزندان پسر پری که ندیده بودند
اهل روزگار مثل و مانند او در حسن و جمال و چندان از حصول آن فرزندان
شد که نزدیک بود که از غایت سرور هلاک شود و کان کی که بتیاف که در آن ایام
عبادت آنها مشغول بود آن فرزندان را باو بخشید این پس جمع خواند خود را بر
بت خانها صفت نمود و او را مردم را بعین و شادی یکسال و آن پسر را یوزا
نام نهاد و جمع کرد دانشمندان و مجتهدان را برای ملا حظة طالع مولود او بعد از تأمل
و ملا حظة عرض کردند که از طالع این فرزند چنین ظاهری شود که از شرف و منزلت
مبویته رسد که هیچکس با من تبه نمیسد باشد هرگز در زمین هندی و هلی
مجنان بر این سخن اتفاق کردند الا یکی از مجتهدان که گفت کان من اینست که این
شرف و بزرگی که در طالع این پسر است نیست مگر بزرگی و شرف آخرت و کامیابی
که پیشوای اهل دین و عباد بوده باشد و در مراتب اخروی صاحب درجات
عالیه بوده باشد زیرا که این شرافتی که در طالع او مشاهده میکنم شرفهای دنیای
کثرت مانند پس پادشاه از این سخن محزون گردید که نزدیک بود که شادی او بحصول
آن فرزند بماند و بعد از آنکه در دو منجی که این سخن از او سار و شدند و پادشاه
از جمیع مجتهدان معتمدش در است کوش و داناست بود پس امر کرد که شهری را برای
آن پسر خالی گرداند و جمعی را که اعتقاد بر ایشان داشت از دایکان و خدمتکاران
برای او مقرر فرمود و سفارش مینمود و پادشاه که در میان خود سخن مراد و لغو
و اندوه و مرض و فنا و زوال مذکور نمیشد تا آنکه زبان ایشان بترک این سخنان

و در بلادها یک کوفرا بخیزند و مردم طلب میدارند و خیر و خوبی را که از آنجا من با ایشان طلب
مایم خوف آن ندارند که من ایشان را بکشم و خیر ایشان را از ایشان بازگیرم
و ایشان را بکشتن بکشم بلکه آن من بهر میسر می آید از ایشان کم شود
و من خیر سعادت را بخواهم و باین سبب در میان ما و ایشان فتناوی و
دشمنی و حسدی نیست ایشان را با من و کار می کند و من برای ایشان کار
نیکم بسبب اخوت و برادری ای دارد که هرگز بد و من شدن ندارد و این یا
از میان ما هرگز ناپسندید که در آنجا شوم هدایت من نیکند و اگر
ناپسند شوم دیده ام و این را می بینم و این را می بینم و این را می بینم
و اکنون ترس من از این است که من و شما را در میان من و شما
اکنون دشمنی ترسم من و ایشان را و دیگر شایسته من نیستم و خواهش این
از دل بد اگر ده ایم و خیر و اراست و در آنجا که کوه ایم و بر این اهل
دنیا گذاشته ایم پس در آنجا که با این ترس می بینم و بوی یکدیگر قلم می گیریم
و دشمنی و عداوت که لازم است از میان ما برخواسته است پس این
جاء نمایند ای پادشاه اهل و پادشاهان و خودشان و دولت آن من که در
میدان ایشان و این که در آنجا که ده ام و در آنجا که جماعتی را که بدیدند
رسیده باین که در آنجا که در آنجا که شناختم و سلامتی جسم در ترس
ایشان ای پادشاه این است حقیقت دنیا که خبر را دم تو را که ناچیز است
و این که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
اوصاف شناختم در آن که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
اختیار کردم اگر خواهی ای پادشاه که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
اوصاف اخوت که آن را باقیست پس پشای شنید و آن شو را شوی

فسادی مترتب نشود پس وزیر سخن او اعتنا بجای ننمود و امر نمود که او را بجانانه
برند و معالجه او نمودند تا آنکه بعد از زمانی اموی پادشاه شروع در حیلہ کردند
برای دفع وزیر و تدبیرها برانداختند تا آنکه دانی هکی را بر این قرار گرفت
که در پنهانی یکی از ایشان بپادشاه گفت که این وزیر طمع دارد در ملک تو که بعد از
فر پادشاه شود و پیوسته احسان و نیکی میکند مردم و تهیه این مطلب را دوست میکند
و اگر خواهی که صدق این مقال بر تو ظاهر گردد بوزیر بگو که مرا بپادشاه رسانم که دیده^{است}
که ترک پادشاهی کنم و با اهل عبادت به پیوندم پس هرگاه این سخن را باد وزیر بگوید
از شادی و سرور او این اراده راستی سخن من بر تو ظاهر میگردد و این تدبیر را برای
این کردند که رقت قلب و راسدانشند در هنگام ذکر فناء دنیا و هلاک و میباشند
که اهل دین و عبادت را تواضع بسیار میکند و محبت بسیار با ایشان دارد پس چنین گفت
بروند که ازین راه برو وزیر ظفر بیا بند پس پادشاه گفت که اگر من از وزیر چنین حالی
مسأله کند دیگر بافی سخن نگوید و حرم کنم راستی سخن تو پس وزیر بخدمت پادشاه
آمد پادشاه گفت تو میباشستی که چه مقدار حرص داشتی بر جمع دنیا و طلب ملک و پادشاهی
و در این وقت یاد کردم ایام گذشته خود را هیچ نفی از آن با خود نمی یابم و میدانم که اینده
نیز مثل گذشته خواهد بود و غریب هکی را بیل خواهد کردید و در دست من
هیچ چیز نمی ماند و اکنون اراده دارم که از برای تحصیل منفعتی که تو را میسر شد
نی که برای تحصیل دنیا میگردم و میخواهم که بپادشاه عبادت ملحق شوم و پادشاه را
باهلش و اگر دارم وزیر رای تو در این باب چیست پس وزیر از استماع این سخنان
رقت عظیم کرد و گفت ای پادشاه آنچه با نیست و زوال ندارد اگر چه بدشواری است
این سزاوار است بطلب کردن و حجت فایست و اگر چه با سالی بدست آید سزاوار است
بترك کردن ای پادشاه شکر دانی دیده رسید دارم که حق تعالی برای تو شرف دنیا و اخیرا

مستاد شود و این ممالک از خاطر ایشان محو گردید و امر کرد ایشان را که چون
آن پسر مجد مین رسید از این باب سخنان تو داور مذکور نشانند که مبادا در
دل او تاثیر کند و با موردین و عبادت راعی که در میان تمام دراجتباب
از این قسم سخنان نجد مکاران نمود تا مجدی که هر یک را بر دیگری جاسوس
و نجیبان گردود و در آن هنگام خشم پادشاه بر اهل دین و عبادت زیاده گردید
از ترس آنکه مبادا پسر او را بجای خود راغب گردانند و آن پادشاه را وزیر
بود که متکفل امور او گردیده بود و جمیع تدابیر سلطنت را متحمل گردیده بود و با
اوجبات نیکو و با و دروغ عرض می نمود و بر حین خواهی او هیچ چیز را احتیاد
نیکو و در هیچ امری از امور اوستی و تکاهل نمی ورزید و هیچ کاری از کار
های او رضایع و ممل نمیکنداشت و با این حال مرد لطیف الطبع خوش زبانی
بود و نجیب و خوبی معروف بود و هر گاه کسی نصیحت از او شنید بود و او را
میداشتند و لیکن امراء و مقرران پادشاه حسد او را میبردند و با او تفرق می طلبیدند
و قریب و منزلت او نزد پادشاه بر طبع ایشان گران بود و روزی از روزها پادشاه
بعزم شکار پیش رو رفت و آن وزیر در خدمت او بود پس وزیر در میان
دوره بر روی رسید که زمین گریخته در پای درختی افتاده بود و پادشاه
هرکت نداشت و زبان ها را او سوال نمود و گفت که چنانچه در آن درنده مرا
منور رسانیده اند و این حال افکنده اند پس وزیر بر او رفت و دانمزد
گفت که ای وزیر مرا با خود دار و محافظت نمای بدستی که از من نفع عظیم
خواهی یافت. وزیر گفت که من تو را محافظت نمایم هر چند امید نفی از تو باشد
ولیکن بگو که چه صفت از من خواست که مرا با او وعده میکنی از کار بی میکنی
یا علمی داری از آن که گفت که من رخنه و سخی را می بینم که از راه سخی بر صاحبش

دعوت نمودند و بیرون رفتند و صاحب آن است و بهتر است تا این حالی که داریم
ای پادشاه من میباشم هر وقت که از راه میفرمائی برخیز که متوجه آن کار شویم
پس وزیر بفرموده امر دین محمد بن علی را و بسبب آن از دل پادشاه بدرفتار شد و
کمان برده بود پس پادشاه امر فرمود که جمیع عباد را از بلاد او بیرون کند و وعید
کشتن خود ایشان را و هکلی که بکشند و قتل بشوند پس پادشاه روزی بغرم شکار
بیرون رفت چشمش بر دو شخص افتاد از دور امر با حضار ایشان فرمود چون
پیاوردند ایشان را دو عابد بودند بایشان گفت که چرا از بلاد من بیرون رفته
ایشان گفتند که رسولان تو امر تو را بپاسانیدند و اینک ما غرم بیرون رفتن
داریم پادشاه گفت که چرا پیاده میروید ایشان گفتند که ما مردم ضعیفیم و چرا پا
و نوشته نداریم در این سبب دیر از ملک تو بیرون رفتیم پادشاه گفت که کسی
که از مرز میترسد چنین شتاب میکند در بیرون رفتن بی نوشته و مرکب ایشان
گفتند که ما از مرز نمیترسیم بلکه سرور و دوستی هستیم ما در مرگ پادشاه
گفتند که چگونه از مرز نمیترسید و حال آنکه خود میگویند که رسولان تو آمدند
و وعید کردند بپادادند و ما اینک در غم بیرون رفتیم همین است که بخت از مرز
ایشان گفتند که کی بخت ما از مرز نداشتی ترس مرگست کمان می که ما از تو ترسیم
و اینک از آن میگوئیم که ما با خود بدست خود و با بکشتن دهم و نزد خدا
محاسب گردیم پس پادشاه در غضب شد و فرمود که آن دو عابد را با تشویش
و امر کرد بکوفتن عابدان و اهل دین در محکمت خود فرمود که هر جا که ایشان
پایند باشند بسوزانند پس رئیسان بت پرستان هکلی همت خود را موقوف
کردند بر طلب عباد و زهاد و جمعی کثیر از ایشان را با تشویش سوختند و این
سبب شایع شد در محکمت هند که در آن خود را با تشویش بسوزانند و آه و

جمع کند پس این سخن بسیار توان ابد بپادشاه دیکند و او را در دل گوشت اما اظهار نکرد
و بکن وزیر آثار کوای طبع و انحراف مزاج از چهره پادشاه استنباط نمود و بجا نشد خود
مخبر و غمگین بازگشت و ندانست که سبب این واقعه چه بود و کی این مکر برای او سبب^{نخته}
بود و فکری بچاره این کار نپسید پس تمام شب از دلیگری و تفکر خواشین بنزد پس
پادشاه آمد سخن آن مرد که میگفت که من شکاف سخن را می بندم و او را طلب نمود و
گفت تو یک روزی می گفتی که من رخنه سخن را سد میکنم امروز گفت که مکر باینگونه
چنین محتاج شد وزیر گفت بجز خبر میدهم تو را که من مصاحب این پادشاه بودم پیش
از پادشاهی و در زمان سلطنت و فرمان روائی و در این مدت از من دلیگری بهم
نسانیدی زیرا که میدانست که من خبر خواهم و مشفق اوم و در هر روز به خبر
خود اختیار میکنم و لیکن در این روز او را از خود بسیار محروم یافته و کان ندارم
که بعد ازین بامن بر سر شفقت آید امروز گفت که از برای این بی توجهی هیچ سببی
و علتی کان میری گفت بلی دیشب مرا طلبید و آنچه گذشته بود وزیر نقل کرد
امروز گفت که اکنون رخنه این سخن را داشته ام و من رخنه را سد میکنم که فساد او را این
حاصل نشود انشاء الله تعالی بدان من وزیر که پادشاه کان پی ده است بتو که
خواهی که پادشاه دست از سلطنت بردارد و تو پادشاهیت را بعد از او متصرف
شوی چاره این است که چون صبح شود جامها و زینتهای خود را بپندازی و
کهنه قرین لباس عبادت کنندگان را در پوشی و موی سر خود را بتراشی و باین
حال بزم خانه پادشاه روی بدستی که پادشاه تو را خواهد طلبید و از علت
این فعل از تو سؤال خواهد نمود پس جواب بگو که همان چیز است که دیروز مرا
بان میخواندی و من را از نیست که کسی را برای دوست و مصاحب خود به پسندد
و خود با او موافقت نماید و بر شفقت آن امر صبر کند و کان من است که آنچه بان

پس ملاطفت و مهر بانی را نسبت با و زیاده کرد و در آخر آن شب با پای نهایت هواری
و ملائمت با او از آن سخن گفتی کردی و گفت تو مرا بمنزله پدری و مخصوص ترین
مردی بمن و بعد از آن سخن را گاه از روی تطبیع و گاه از روی تهدید میگفت
تا آنکه گفت که کمان من آنست که با دشاهت بعد از پدر بمن بعلق خواهد داشت
و در آن حال تو نزد من یکی از دو حال خواهی داشت یا منزلت و قریب تو نزد
من بر من گرس پیشتر خواهد بود یا بد حال ترین مردم خدای بود نزد من از خود گفت
که من بچه سبب خوف داشته باشم که من بپریم و مردم باشم نزد تو گفت آری امری از تو سوا
کنم و حقیقت آنرا بمن نگوئی و از کسی که آن معلوم من شود به بدترین عقابها که بران
تا در باشم از تو انتقام بگیرم و از آن رسد از غلای کلام پسر پادشاه استغاثه نمود
و بانش که وفا بوعده خود نمی دهد و بدین حقیقت حال را تمام آن گفته بچنان و سبب
منع کردن پسر او را از پیوستن و از مردم پیکانه نزد او آمدن عرض نمود
پسر پادشاه او را سگی فرستاد و بخت نمود و این سر را احفا کرد تا روزی که پدر
آن او آمد گفت ای پسر اگر چه من تو را نمی شناسم و می دانم و می بینم خود را و اختلاط
احوال خود می دانم که پیوسته بر این حال خواهم ماند و تو نیز بر این منوال پایدار
ممانده ای مانند روزی باشد که روزگار تو را در حال خود یکی از اینها قرار داد و تو بماند
که امروضا و روانی استی بر آن من مخفی داری این امر بمن پوشیده نیست و اگر کسی
که در میان این بر حجت دهن و مانع شده است از این من مردم که تا مشتاق نشد و نفس
من بجهت آن حالت که دارم پس بدان که نفس من بقرار است از شوق این چیز که میباید
من فانی حاید شده بجدی که هیچ خیال دیگر بفرمان ندارم و دل من هیچ چیز بغیر
آن آرام نمیگیرد و در خاطر من از هیچ چیز دیگری شمع نمیشود و هیچ امر دیگری الفت
نمیکرد ای پسر مرا از این زندان خلاص کن و بگو که در پیوستن دهن من چه مفیده

باقی مانده است بر سنت در میان ایشان و در جمیع ممالک هند قلیلی از عباد و اهل دین
ماندند که محقق استند که آنان بلاد و بیرون رفتند و غایب و مخفی شدند که شاید قلیلی
از مردم بلکه قابل دانند هدایت نمایند پس بزرگ شریف پادشاه و نشو و نما
که در این نهایت ثقه و قدره و حسن و جمال و عقل و علم و کمال و لیکن هیچ چیز از اداب
با و توهم ننموده بودند مگر چیزی چند که پادشاهان بان محتاج می باشند از ادب
ملوک و ذکر مرگ و زوال و فنا و نیستی بن داود مذکور ساختند بودند و حق تعالی
بان پسر از دانش و دریافت و حفظ و مرتبه کرامت فرموده بود که غلام ایشان
حیران بود و مردم از آن تعجب نمودند و بدیدار و نمیدانست که ازین هدایت و مرتبه
ان پسر خوشحال باشد یا از رده زیرا که میترسد که این فهم و قابلیت باعث حصول
ان امری شود که ان بنیم دانا در شان او چیزی داده اند و چه پسر بفراست
در یافت که او را دران شهر مجبوس گردانیدند و از بیرون رفتن او مضایقه
مینمایند و از گفت و شنید مردم بپیکارند او را منع مینمایند و پاسبانان بجز است و حفظ
او قیام نموده اند شکی در خاطر او بهم رسید و در سببان حیران ماند و ساکت شد
و در خاطر حق و گفت که این جماعت صلاح مرا بختی میدانند و چون سن و بخت برایش
زیاده شد و عملش افزون تر شد با خود اندیشه کرد که این جماعت را بر من فضیلتی
در عقل و دانا نیست و مرا در امور تقلید ایشان بمن در سن او نیست پس
از ده کرد که چون پدرش بنزد او ایستاد این امر را از او سوال نماید باز اندیشه کرد
که این امر بابت از جانب پدر من است و اصل بر این سر مطلع نخواهد گردانید
پس باید که از کسی معلوم کنیم که امید است کشف این امر از او دانسته باشیم و در هدایت
او مردی بود که بسیار از مشکاران و مهربان تر بود نسبت با و پسر پادشاه با او
امش زیاده از دیگران داشت و امید داشت که این خبر را از او معلوم تواند نمود

شد بود و هیئتش متغیر گردیده موهایش سفید شده بود و رنگش سیاه شده بود
و پو استهای بدنش درهم کشیده شده بود و کامها را کوتاه می گذاشت از ضعف پیری
از دیدن او بسیار متعجب شده و از حال او پرسید گفتند این حالت پیریت گفت
در چند وقت اندکی باین مرتبه میرسد گفتند در صد سال یا مثل آن پرسید که
بعد از این دیگر چه حالی باشد گفتند مرگه گفت پس آدمی آنچه از عمر خواهد برای
او بگیریست گفتند نه بلکه در اندک وقتی باین حال می شود که می بینی پس پسر پادشاه
گفت که ماه سی روز است و مهال دوازده ماه هست و انقضای عمر صد سالست پس
چهار روز تمام میکند روز ماه را و چه روز باقی می ماند ماه سال را و چه بسرعت
فانی میگرداند سال عمر را پس پنهانانه باز که دید و این سخن را مکرر میگفت و در مقام
شب خواب نگرید و او دل زندگ پاز و عقل مستقیم داشت که بفکر امری که می افتاد
غافل نمی شد و فراموش نمیکرد پس باین سبب حزین و اندوه بر او غالب شد
و دل بر ترکه دنیا و خواهشهای دنیا گذاشت و بآن حال با پدیر خود مدارائی
کرد و حال خود را او مخفی میداشت ولیکن هر که سخنی میگفت گوش میداد که شاید
سخنی بشنود که موجب هدایت او گردد پس روزی خلوت کرد با انزوی که روز
خود را از او پرسیده بود و از او پرسید که یا کسی را میشناسی که حال او غیر حال
ما باشد و طریقه دیگری غیر طریقه ما داشته باشد امر دگفت بلی جماعتی بودند که ایشانرا
عباد می گفتند ترک دنیا کرده بودند و طلب اخوت میگردیدند و ایشانرا سخنان
و عملها بودند که دیگران آشنای آنها نبودند ولیکن مردم با ایشان عناد و رزیدند
و دشمنی می کردند و ایشانرا با تش سوختند و پادشاه همگی ایشانرا از ملک خود بیرون
کرد و معلوم نیست که کسی از ایشان در بلاد ما ظاهر باشد زیرا که از ترس پادشاه
خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج میکشند که تا چون بعنایت الهی امر دین رواج

داشته نامن از آن اعتبار نماید و رضای خود را بر همه چیز اختیار نماید چنانچه پادشاه
از این سخنان استماع نمود و دانست که او از حقیقت احوال آگاه گشته است و پس
رضای او موجب زیادتى عرص و خواستش او بر خانه مى میرد و پادشاه گفت ای
پسر مطلب من از مدح گویدن تو این بود که از آری بنویسد و چیزی که مگوید
طبع تو باشد بنظر تو در نیاید و ندیدی یک چیزى را که موافق طبع تو باشد و
شنوی مگر چیزی را که باعث سرور و خوشحالی تو گردد و هرگاه خواهی تو
در غیر اینست من هیچ چیز را بر رضای تو اختیار نمیکم پس امر کرد پادشاه که
پسر را موار کنند با نهایت زینت و دوز کو دانند از راه او هر امر ناخوشی و
قبیح را و در تمام راه برای او اسباب لعب و طرب را از دوف و فی و غیر اینها
کنند پس پیشین کردند و او سوار شد و بعد از آن بسیار سوارى شد و روزی
موکلان از او غافل شدند بر راهی عبور نمود و در کس از آن کدبانان دید که
یکی از آنها ورم کرده بود برانش و رنگش زرد شده بود و آب در کنش رفته
بود و منظرش بسیار قبیح و سیع گردیده بود و دیگری ناپیدا گردیده بود و کسی دست
او را گرفته بر آه میبرد چون پسر پادشاه ایشانرا دید بر خود پلرزید و از حال
ایشان سوال نمود گفتند که آن صاحب ورم دودی در اندامان دارد که اهرم
حالت در او ظاهر گردیده است و آن دیگری آفتی برید های او رسیده است
و منظرش بطرف شده است پس سید که از این کوفه ای و علتها در بیان نمودم
نمودند پس گفتند ای کف ای کسی هست که از این بلاد ها این باشد گفتند پس
در آن روز عکس و مژگون و کبریا و نجاشه باز آمد و بنزدی خود و پادشاهی پیش
در نظر او بسیار آید بود و چند روز در این خیال و اندیشه بود و بعد از آن
چند روز دیگر که سوار شد و از آری راه سرد پیری و امشاه نمود که از پیری مخفی

مینائی ولیکن مثل من کسی تا حقیقت چیزی را نداند نقل نمیکند تو متاع خود را این
بی تو قابل عرض و اتم خدمت پسر پادشاه عرض نمایم حکیم گفت که من مرد و ام طیب
و در دیده تو صفی مشاهده میکنم میرستم که اگر متاع من نظر غائی دیده تو تاب
دیدن آن نیاورد و متاع شود و نیکن پسر پادشاه دیده اش میباید است
و خواست و بر دیده او این خوف ندارم نظری بکند متاع من اگر او را خوش
آید در بهشت با او مضایقه نمیکیم اگر نخواهد عصا زد و بجای او نخواهد
بود و این متاع عظمت و کنجایش ندارد و نه پسر پادشاه را از این محروم کرد
و این خبر را با و نرسان پس امر دین و پسر پادشاه رفت و خبر بلوهر را
عرض کرد پس پادشاه رفت و خبر بلوهر را عرض کرد و پسر پادشاه در پیش
آن که همان مطلب که دارد آن بلوهر حاصلی شود و گفت چون شب شود
البتة امر و تاجر را پیش و من او را در پیشهای او را بیاورد که انچه دین امر عظیمی را
سهل میتوان بشمر و پس امر دین را که دین بلوهر را که میباشو برای ملاقات پسر
پادشاه بلوهر با خود بداشت سیدی را که کتابهای خود را در آن سید
کتابخانه به وقت متاعهای من در این سید است پس او را بد خدمت پسر
پادشاه و بیعت داخل شد سلام کرد و پسر پادشاه در نهایت تعظیم و تکریم
سلام او را جواب گفت و امر دین و رفت و حکیم خلوت در خدمت
پسر پادشاه مرافق از غلامان و بزرگان اهل بلا دت تحت فرمودی
پسر پادشاه گفت که تو را برای این تعظیم کردم که امید واری عظیم از تو دارم
حکیم گفت که التو اینکند با من سلوک کردی پس برستی که پادشاهی بود
در بعضی از این زمین که نجیب و خوبی معروف بود و روزی بالشکری خود
براهی میرفت و در عرض راه دو کس را دید که با هم ای کعبه پوشیده بودند

کبر و اظهار شنند و خلق را هدایت نمایند و پیوسته دوستان خدا در زمان
دولتها باطل چنین بوده اند و سنت و طریقه ایشان همین بوده است پس پسر
پادشاه داشت بسیار تنگ شد برای این جن و حزن و اندوه او بطول کشید و مانند
کسی بود که چیزی را که کرده باشد که بدو هیچ چاره نداشته باشد و در تفحص
آن باشد و او از عقل و علم و کمال و تفکر و تدبیر و فهم و زهد و ترک دنیای آن
پسر در اطراف عالم منتشر شد و این چیزی هر روز رسیدن اهل دین و عبادت
که او را با هر میکشند در زمین میزدند و آن مردی بود عابد و حکیم و دانا پس
بدرمانشست و بجانب سولاها آمد و قصد در خانه پسر پادشاه کرد و لباس اهل
عبادت را از خود انداخت و در زی تجار برآمد و آمد و شد میکرد و بدر خانه
پسر پادشاه تا آنکه شناخت جماعتی را که دوستان و یاران پسر پادشاه بودند و نزد
او تردد داشتند پس چون بی حکیم ظاهر شد که امر دکه صاحب ستر پسر پادشاه
بود تقریباً نزدیک دوازده از دیگران است که بی درشنائی او نمود و در خلوتی
با او گفت که من مردی ام از سوداگران سرآمد و بیست و چند روز است که باین ولایت
آمد ام و متاعی دارم بسیار که از بهادر بیست و بسیار نفیس و صاحب قدر و محل
اعتمادی می خواهم که این را با او اظهار کنم و تو را برای اظهار این معنی پسندیدم و متاع
من بهتر است از کوفی و داحمر که کسی است و کوفی را پنهان میکند و کوفی را شنوا میکند و اند
و دوی هم در ده است و از ضعف آدمی را بقوت می آورد و از دیوانگی حفظ میکند
و بر دشمن یاری میدهد و کسی را سزاوارتر ندیدم باین متاع از این جوان که
پسر پادشاه است اگر صلیت دای و صف این متاع را نزد او بگوئی کنی اگر متاع من
بکار او آید مرا این را بگویم که آن متاع مرا او به پسندد قدرش خواهد دانست
امر دحکیم گفت که تو سخن میگوئی که ما هرگز این نوع سخن شنیده ایم و نگو و عاقل

برایشان ظاهر کرد پس سر کرد با و شاه که چهار تا بخت از چوب ساخت
و صرف نمود که دو تا را بخت کورند و دو تا را بخت پند و پس دو تا
تا بخت قبر را از طلا و یا قریب و زبیر و چوب ساخت و دو تا بخت طلا را
از مردار و خون و فضل و یو پر کرد و در هر دو را حکم بست پس جمع نمود
وزرا و شراف را که کان سپرد که ایشان او را برای عمل ملامت کرد باند و ابوتها را
برایشان عرض نمود و فرمود که آنها را قیمت کنند ایشان گفتند که بحسب ظاهر حال
و دریافت ما این دو تا بخت طلا قیمت ندارند از زیادتى شرافت و خوبی و آن
دو تا بخت فی قیمت ندارند بسبب پستی و زبونی پادشاه گفت که این حکم شما
بهای آن سبب پستی است از غم که شما دارید و ایشان بان علم میدادند پس امر نمود
که تا بوتهای قبر را کشف و بسبب جواهر بسیاری که در آنها بود خانه روشن
شد پس گفت مثل این دو تا بخت مثل آن دو کسی است که شما حقیر و خوار شمردید
لباس ایشان را و ظاهر ایشان را سهل و آسید و حال آنکه باطن ایشان پر بود
از علم و حکمت و راستی و نیکوئی و بیایده شرافت کان که آن کالات معنوی بسیار
بختی است و نه بخت و سر دادید و سایر جواهر سرافرازی بود که تا بوتهای طلا را
کشف و آن جواهر بسیار کثافت و زالت لچر دارند و بخت آنها بود و خود بلرزدند
و آنکه بخت حق آنها متاخری شدند پس پادشاه گفت که این دو تا بخت مثل قوی
بخت یافته است ظاهر ایشان بجامه و لباس و باطن ایشان ملو است از انواع
بهای از جهل و کوری و دروغ و ظلم و سایر اقسام شرارت که بسی رسوا تر و
شیع تر و بد نما تر است از این مردار و پشه و ذرا و شرافت گفتند که منظور
نموده یافتم و خطای خود را فهمیدیم و پند گرفتیم پادشاه بعد از آن بلوهر گفت
که ای بخت مثل شما چه پادشاه را بخت و اگر ای که موافق بودی پس پادشاه

و اثر فقر و درویشی بر ایشان ظاهر بود چون نظرش بر ایشان افتاد از مرکب
فرود آمد و ایشان را تحت فرمود و با ایشان مصافحه کرد چون وزیر این حال را
مشاهده نمودند بسیار غمگین شدند و بنیاد برادر پادشاه آمدند چون او بسیار
جودت داشت و در خدمت پادشاه در سخن گفتن و گفتند که امروز پادشاه
خود را بخوار و خفیف کرد و اهل مملکت خود را رسوا کرد و خود را از مرکب
انداخت برای دو مرد پست بی قدر سزاوارانست که او را به این امت غنائی باین
عمل که دیگر چنین کاری نکند برادر پادشاه بکفته و زیرا عمل بنور پادشاه در حق
سخن گفت که او را معلوم نشد که به مع رضای شنید یا از سخن او رنجید و برادر
بجانه خود باز گشت تا چند روز باین گذشت پس پادشاه امر کرد منادی
خود را که او را منادی مرك می گفتند تا ندای مرك دهد در خانه برادر در
دهد و طریقه آن پادشاهان چنین بود که هر گوا داده گشتن او داشتند چنین
میکردند پس از این ندان تو هر و شیون در خانه برادر پادشاه بلند شد و او
جامه مرك پوشیده بدر خانه پادشاه آمد و میکوسیت و موی و پشیر خود را
میکنند چون پادشاه مطلع شد او را طلب نمود چون حاضر شد بر زمین افتاد
و فریاد و زاری و واه و واه پیتاه بر آورد و بلند کرد دست خود را بصبغ و زاری
پادشاه او را نزد خود خواند و گفت ای بی خود جزع مبتدیان از منادی که ندا
گرفته است بر در خانه تو بامر مخلوقی که خالق تو نیست و بر درستی و تحقیق
مبتدیان که گناهی نزد من نداده که مستوجب گشتن باشی با این حال من املات
میکنی که چرا بر زمین افتادم در هنگامی که منادی بی و ردگار خود را دیدم
و من دانایم از شما بگناهانی که نزد بی و ردگار خود دارم بعد که من دانستم
که وزرای من تو را بیگانه اند و فریب داده اند و زود باشد که خطای ایشان

و سالم باشد حقیق دهد و آفت نداشته باشد پس مثلی بر این دنیا و فریب خوردن
اهل دنیا پان فرما بگوهر گفت که سینه ام که مودی را قبل سیتی در قفا بود و آن
میکریخت و قبل از پی او میشتافت تا آنکه نزد ریله باز رسید آنمزد مضطرب شد
و خود را در چاهی در افکشت و دوشاخ در کنار آن جاد روئید بود و در آنجا
چنگ زد و پاهای او بر سرهای چند واقع شده که در میان آنجا سر بر آورده
بودند و چون بان دوشاخ نظر کرد دید که دو موش بزرگ مشغولند
بکندن ریشهای آن دوشاخ یکی سینه و دیگری سیاه و چون نظر بزی پای
خود کرد دید که چهار افعی از سوراخهای خف و سر بیرون کرده اند و چون
نظر بفرچاه انداخت دید که از دهائی دهان کشاده که چون در چاه در افتد
او را فرو برد چون سر بالا آورد دید که در سر آن دوشاخ اندکی از عسل الوده است
پس مشغول شد بلبلیدن آن عسل و لذت و شربنی آن عسل او را غافل گردانید
از آن مارها که نمیدانند که چه وقت او را خواهند کزید و از فکر آن اژدها که نمیدانند
حال او چون خواهد بود و وقتی که در کام آن در افتد ما آن چاه دنیا است که پر است
از افتاد باده ها و مصیبتها و آن دوشاخ عمادی است و آن دو موش شب و روز
که عمادی را بنود می از پنج میکنند و فانی میکنند و آن چهار کونه اند
که بمنزله زهرهای کشنده اند از سودا و صفرا و بلغم و خون که نمیدانند از آن که در چه
وقت بهیچان می آیند که صاحب خود را هلاک کنند و آن اژدها مرکب است که منتظر است
و پیوسته در طلب آدمی است و آن عسل که او فریفته آن شده بود و از همه چیز
او را غافل گردانیده بود لذتها و خواسته ها و نعمتها و عیشهای دنیا است از لذت
خوردن و آشامیدن و بوییدن و دیدن و شنیدن و لمس کردن و ذائقه
گفت که این مثل بسیار عجیب است و بسی مطابق است با احوال دنیا و یکی مثلی بر ما

میکردند و چون سخن را شنیدند راست نشست و گفتند زیاده کن مثل را برای
ای حکیم بپوشه گفت که دهقان بیرون می آورد تخم بیلوئی را برای کشتن پس
چون کفی از آن برگرفت و پاشید بعضی از آن را در خاک و بعضی را در
بهار و بعضی را در مایه و بعضی را در آب پاشید و بعضی از آن بر سنگ می افکند که اندک
خاک بر روی آن نشسته است پس سبز می شود و بزرگ می آید و چون ریشه
سنگ رسید خشک می شود و باطل می گردد و بعضی از آن بر زمین پر خاکی
می افکند که چون میرود و خوشه می کند و نزدیک می رسد به بار دادن خارها
پس آن می پیچد و آنرا صنایع و بطل می کند و آنچه از آن تخم بر زمین افتاد که پاک
اندکی باشد سالم می ماند و بر زمین می رود و پاشید و پاشید و پاشید و پاشید
حکمت و تخم مثل انواع سخنان حکمت و آنچه افتاد بر کنار راه و معادن
اورا بودند مثل آن سخنانست که بر کوه نشسته و در دل ایشان نهند و اما آنچه
بر سنگ افتاد و سنگ ریشه اش خشک گردد مثل آن سخنانست که کسی از ایشان
و خوش آید او را و دل بان بدهد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد
مالک نشود و اما آنچه بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد
انرا دریابد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد
صفات شریف خواهشهای نفسانی و او را مانع می دانند از حرام و باطل
و از حکمت باطل می دانند و اما آنچه سالم ماند و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد
او را دریابد و حافظه آنرا ضبط می کند و غم می برد و از حرامی ساخته و بپاشد
و این در وقتی می شود که در اینده شهادت و خواستهای صفات ذمیه و از آن
کنده باشد و صفات ذمیه باشد نفس حق در آن پیدا می شود و از آن
حکیم من امید دارم که از تخم حکمتی که در درون من کشتی از آن می رسد که شود

پیش از تو دارم پس پناه برد بر رفیق بیم که با او بگامی کرد و با حقیر بیشتر در و با او
التفاد نداشت در ایام وسعت و راحت و با دولت که من بسی از تو شرمند ام
و منفعل و لیکن احتیاج واضطرار مرا بسوی تو آورده است بیا درین دوزخ چه نفع
من میرسانی گفت که هر گاه تو مرا در این دنیا باقی میمانی و از تو غافل نمی باشم پس بشا
باد تو و چشمت روشن باد که من مصاحبی ام که تو را فرستادم و نگذارم و دلگیر مباش
از تقصیری که در باب احسان و مروت نمودم کی و بدستی که انجامیدی که تو بمن عاید
شده است برای تو ضبط نموده ام بکن به همین راضی نشد تجادت از برای تو کرده ام
و نفهای بسیار بهم رسانیده ام اکنون چندین برابر آنچه من داده از برای تو نزد
من موجود است بشادت باد تو را که امید دارم که آنچه نزد منست از تو باعث
صلای پادشاه گردد از تو در این روز و باعث خلاصی تو شود از این بلیه عظیم
که تو را پیشتر داده است پس از چون احوال آن رفیق را مشاهده نمودی گفت شنیدم
بر اندام یک از این دوا هر حسرت پیشتر خوردم بر تقصیری که در باب رفیق نیک
نکردم این رفیق و مشتی که در کار رفیق بد کرده ام پس بگو هر گفت که رفیق اول
مالست و رفیق دینم اهل و فرزندان و رفیق بیم عمل صالح بود و اسف گفت این
سخنی است حق و ظاهر پس دیکه شلی بفرمای برای دنیا و اهل دنیا که فریب از خود
و دل جدا بسته اند بگو هر گفت که یک شهر بود که عادت مردم آن شهر آن بود
که هر چه در پیش میزدند که از احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا میکردند و بر خود یکسال
پادشاه و فرزندان فرمای میکردند و آن مرد چون بر احوال ایشان مطلع بنود که میبرد
که می شد پادشاه ایشان خواهد بود چون یکسال میگذشت او را از شهر خود و بران
در دست خالی و بی چیزی بدر میزدند و بیانی و مشتی مبتلا می شد که هرگز بخاطرش
خطور نمی ده بود و پادشاهی او در آن مدت موجب وبال و اندوه و مصیبت

برای دنیا و اهل آن که فریب از حق رده اند و سهل و حقیق می شمارند در دنیا
چیزی چند را که پایشان بفع می بخشد باو هر کفت که نقل کرده اند که مردی را
سه رفیق بود که آن مرد یکی از ایشان را بر کزیده بود و جمیع مردم و برای خاطر
او مرتکب سختیهای و شدتهائی بسیار یکشید و برای او خود را بمملکاتی افکند
و شب و روز در کار او مشغول بود و رفیق دوم در منزلت نزد او از اول
پست تر بود اما دوست میداشت او را و گرمی و ملاطفت میفرمود با او و خدمت
و اطاعت او می نمود و هرگز از او غافل نبود و رفیق سیم را جفا میکرد و حقیر ^{شمار}
و بر خاطرش کویان بود و آن رفیق آن محبت و مال او بهره نداشت مگر اندکی ناگاه
آن مرد را واقعه ^{رو} داد که محتاج باعانت آن رفیقان شد و امیران غضب پادشاه
در رسیدند که او را محصور پادشاه بنند ^{ان} و پناه بدو رفیق اول و کفت
که میدانی که من تو را چگونه بر کزیده بودم و همگی اوقات حق و با صفت تو می نمودم
امروز روزیست که مرا بتو احتیاج افتاده است چه مدد و از تو بمن میتوانی رسید
رفیق کفت که من مصاحب تو نیستم و مرا صاحبان دیگر هستند که گرفتار ایشان
و امروز ایشان سزاوارترند بمن از تو لیکن از تو نیز من دو جامه هست که
از آن منتفع ^{میتوانی} شد شاید آن دو جامه را بتو دهم پس آن مرد پیاده بود ^{فوق}
دویم و کفت بر تو معلوم است مکرمت و ملاطفت من نسبت بتو و پیوسته
سریت و شادی تو را طلب می نمودم و امروز روز احتیاج ملست بتو نزد تو
چه نفع هست برای من آن رفیق کفت که انقدر بکار حقیر و گرفتارم که بتو نمیتوانم
بر داخت خود و فکری از برای خود بکن و بدان که اشنائی میان من و تو بریده
شده و الحال طریق من غیر طریق تست شاید که من گاهی چند با تو رفاقت کنم که نفی
از آن بتو عاید نکند و بعد از آن بر کزیده و مشغول امری چند شوم که با آنها اتمام

در دنیا و حال آنکه حق تعالی چنین عقابی تو کرامت کرده است و می بینی
که دنیا هر چند بسیار باشد جمع کردن آن برای این بدنهای فانیه نیست و باید
نه ثبات دارد و نه قوام و هیچ ضری را از خود دفع نمیتواند کرد و گرمی آنرا
میکرداند و پرو دت آنرا منجمد میسازد و بارهای سحوم آنرا از هم می پاشد
و آب غرقش میکند و آفتاب میسوزاندش و هوا بتخلیلش میبرد و جانوران
درند او را میخوردند و موشان بمقدار آنرا سوراخ میکنند و با آهی بریده میخ
و بید مهادر هم میشکند و قطع نظر از عواید آن جمیع معیوب نیست
ترکب از انواع بیماریها و دردها قالمها و مریضها و درگرو این بلاهاست
و منظور آنهاست و بی پیوسته از آنها تریساست و سلامتی خود را با حقال
میداند و ایضا بهفت آفت قریب است که از آنها خلاصی ندارد و هیچ بجا
یعنی گرسنگی و تشنگی و کما و سه ما و در و ترس و موت و اما آنچه از آن
سوال نمودی امری است پس بدستی که امید دارم که آنچه را اندک یابی در این
دنیا بسیار بدی و در آخرت بدستی که نتواند مبدوم که با جماعتی که پندرم ایشان را
بشمارد و از بلا و خود اخرج کند و صواب و یا زبان تو بودند و طریقه
تو و از آنست که بلفله بود و از این گفت که در تنهیم که جمیع من و اتفاق کرده
بودند پس عذاب و در آنست که ایشان بگویم گفت چنین بود و در آنست
گفت که ای پسر این چه بود و ای حکیم پسر هر گفت اما آنچه گفتی و در آنست
مردم است ایشان چه توانستند و در باب جماعتی که راست گویند و دروغ
نگویند و دانا باشند و جاهل نباشند و از اینها و هر چه ترسید و نماز بسیار
کنند و خواب کم کنند و روزه گیرند و از اینها و در این انواع بلاها مستند
شوند و عبرت نمایند و تفکر نمایند و از اینها و در اینها و در اینها و در اینها

و یکی دید پس اهل آن شهر در یکسانی مود و غریبی را بر خود امیر و پادشاه کردند
آن مرد بفراستی که داشت دید که در میان ایشان یکانه و غریبت باین سبب
با ایشان انس نمیکرفت و طلب خود مود را که از مردم شهر خویش بود و از اهل
اهل آن شهر با خبر بود و در باب معامله خود با اهل آن شهر با مصلحت کردن
امزد گفت که بعد از یکسال این جماعت تو را از این شهر بیرون خواهند کرد و بفلان
مکان خواهند فرستاد صلاح تو در آنست که آنچه میتوانی و استطاعت داری از
اموال و اسباب خود در این عرض سال بپردن فرستی یا آن مکانی که تو را بعد از
سال بانجا خواهند فرستاد که چون بانجام وی اسباب عیش و رفاهیت تو مهیا
باشد و همیشه در راحت و نعمت باشی پس آن پادشاه بفرموده اش شخص علی خود و چون
سال بگذشت و او را از شهر بیرون کردند از اموال خود بیفیع گردید و بعیش و
نعمت روزگار میگذراند پس بپوهر گفت که ای پسر پادشاه من امید دارم که
توانم وی باشی که بقریبان و پیکانگان انس نگیرد و پادشاهی چند روزه فریب
نخورد و من آنکس باشم که برای داشتن صلاح خود طلب گردم باشی و من تو را
راهنائی میکنم و احوال دنیا و دین را بتو میفانسانم و تو را مدد و معاونت میکنم
پس داسف گفت که راست گفتی ای حکیم بد رستی که من همان پادشاه غریبم و تو یکی
که من پیوسته در طلب او بودم پس وصف کن آن برای من احوال اخوت که بچنان
خود رسو گردم میخورم که آنچه در باب دنیا گفتی محض صدق و واقعست و من نیز آن
احوال دنیا را می بینم چند شاهدی کورده ام که دانستم زوال و فنا آنرا و ترک آن در حقیقت
قرار گرفته و در نظر بسیار حقیق و بی غش می آید است بپوهر گفت که ای پسر پادشاه
تو که دنیا کلید درهای سعادت آخرت نیست پس هر که طلب اخوت نماید و در دنیا
که ترک دنیا است بپاید بر روی پادشاهی و نشاندگی باین چگونه زهد بخورند

اهل دینان و در مشاغل به این جماعت یو زاست گفتای حکیم بر سر مطلب موی
وزان کونه سخن بگو بگوهر گفت که چون طیب مهربان پند که بدن خلط
فاسد ضایع کن ده است و خواهی که تقویت بدن کند و آنرا فریب گوید و اندو
مباردت نمینماید بوزنها که مورث قوه و مولد گوشت و خونت زیرا که میداند
که با وجود خلط الفاسد در بدن این غذای مقوی باعث قحط مرض و زیادت
تسار بدن می شود و هفت برای قوت می بخشد بلکه اول او را مساک و پشیز
میفرماید و برای دفع خلط فاسد دوا برای او تدبیر میکند و چون خلط
فاسد را از بدن او زاید گردانند با وجوب طعامهای مقوی میکند و در این
مخام مزه طعام را میباید و فری می شود و قوت میباید و متحمل بارهای
که آن می تواند شد بمشیت الهی یو زاست گفت ای حکیم مرا خبر ده از کوچه
اکل و شرب خود بگوهر گفت که حکما نقل کرده اند که پادشاهی بود با مملکت
وسیع و لشکر بسیار و مال بی شمار و برای زیادت ملک و مال متوجه جنگ
و قتال شد با پادشاه دیگری و با جمیع لشکر و اسباب و اسلحه و اموال و زنان
و فرزندان بحسب ملک آن پادشاه روان شد و بعد از آنکه قتل
پادشاه مخالف را و لشکر راقت و بسیاری از ایشانرا کشتند و پادشاه را به قید
لشکر مذهبم شدند و با آن و فرزندان خود می گنجت تا چون شب درآمد
درین ستاد که در کنار نهری بود با عیال خود پنهان شد و اسبان خود را
رها کرد که بمباران اسبان دشمن بر میان ایشان مطلع گشته و شب با آنها
خوف در آن نستان بسر بردند و هر که قصدی هم اسبان دشمن بکوشش ایشان
میرسید و موصی از یادی خوف ایشان میکرد و چون صبح شد در اینجا
بحضور ملایک که بیرون نمیشد و است از آنجا که عبور از آن نهر ممکن نبود

واهل بنده باشند و طمع در مال و اهل مردم نداشته باشند و باشند و باشند
گفت که چنانچه اهل دنیا در عداوت ایشان متفق شدند و حال آنکه در میان
خود کمال اختلاف و نزاع دارند بلوهر گفت که مثل ایشان در این باب مثل
یکی چند است مختلف و نیکانند که بر مرداری جمع شده باشند برای خود
ان مردار و پر روی یکدیگر می یاد کنند و بر یکدیگر می زنند و در این هنگام
مردی بنی دیک ایشان رسیده هکی دست از نزاع بر میدارند و متفق میشوند
و بران مرد حمله می آورند و بر روی او می جهند و فریادی کنند یا آنکه امر در
باصدا ایشان کاری نیست و با ایشان سازعند دران حیضندارد و لیکن چون
امر در پیکانه و غریب دیدند از طور خود از او وحشت میکنند یا یکدیگر
انش و الفت میکنند و یا یکدیگر اتفاق میکنند و چند پشتر در میان خود
نزاع و اختلاف داشتند پس بلوهر که ان مردار مثل متاع دنیاست و ان
سکهای رنگارنگ مثل الخی اهل دنیا است که برای دنیا بایند یکی نزاع میکنند
و خود یکدیگر را میریزند و مالهای خود را برای تحصیل اعتبارات ان صرف می نمایند
وان شخص که سگان بر او حمله می آورند و او را بجیره ایشان کاری نیست مثل
صاحب دینی است که ترک دنیا کی ده است و ان دنیا بکار و بفره است و با ایشان
دو امور دنیا سازعندارد و دنیا با ایشان گذاشته است و با این حال اهل دنیا
با او دشمنی میکنند برای پیکانگی که از ایشان دارد پس پادشاه آنی تعجب میکند
از اهل دنیا که جمیع همت ایشان صرف است بر جمع دنیا و بسیاری ان و مفاخر
با اعتبارات ان و غلبه جستن دران و چون کسی را دیدند که دنیا را دوست
ایشان گذاشته است و از دنیا دوری می کی ده است با او سازعند و خشم و غضب
پشتر دارند از جماعتی که با ایشان بر سر دنیا سازعند میکنند پس چه حجت

توانند که در دنیا اهل دینا نیست که مردم را با اعمال دنیا و دنیاوی بکشند
و فاهیت و دوست و نعت و لیس و لب و خواشهای لذتها ان نجونند بلکه
لنجد من میگویم امویست بکانه الطوار اهل دنیا و دعوتیست استانی از جانب
حق تعالی ظاهر و هویدا و هدایتیست بر راه راست که اعمال اهل دنیا را درهم میکشد
و مخالف طریقه ایشانست و زشتی و بدی اعمال ایشان را ظاهر میکند و ایشانرا
از هوا و خواهشها و خود میگذراند و کسی که او را این امر غور و خرد
او را هدایت نموده است این امر نزد او بسیار ظاهر و روشن است و نیکی
از غیر اهلی محفی میدارد و پنهان میکند و انداخته حق تعالی حق را ظاهر و
هویدا گرداند و بعد از پنهانی و خفا و دین حق را در وقت بخشد و بیاید کرداند
و در ذیل باب اول اهل بهمن وضاد دانست گرداند و بر حال مذلت نشانند بود
گفت که راست گفتی ای حکیم بلوهر گفت که بعضی از مردم هستند که بفطرت مستقیم
و فنی درست پیش از آمدن پیغمبران حق را می یابند و بان راغب میکردند
و بعضی هستند که بعد از بعثت پیغمبران و شنیدن دعوت ایشان اطاعت
نمایند و قیام بر باد شاه آن کسی که بعقل و فراست خود و مقصود اصلی
که بود اسف گفت که ای جامع دیکی هستند که پس از گزیده شما که مردم مرا
پس از خوانند بلوهر گفت که در این بلاد و مکان ندارم اما در غیر این بلاد جمعی
هستند که بنیان اظهار حق مینمایند و اعمال ایشان با اعمال اهل حق نمیانزد
بلوهر سبب راه ما و ایشان مختلف شده است بود اسف گفت که بچه سبب خو تع
شما چون سزاوارتی گردانیده است از ایشان مهال المکان از عزیزسانی
آن بلاد محل و منبع نشاء و ایشان دسیه است بلوهر گفت که جمیع راهای حق
انجا پیدا شد است و حق تعالی جمع بیندگان را بسوی خود خوانده است

و آن ترس و بیهوشی بجهت صحرای پر و نغمه نواست آمد سپرد و عیالش در
لججانه ماندند با نهایت ازار و مشقت از سرما و ترس و کمرنگی و طعنی
و بی شکی و نداشتند و فرزندان خود و از سرما و کمرنگی می گریستند
فریاد میکردند و دور و دراز حال ماندند تا آنکه یکی از فرزندان اولاد این
شدت هلاک را آورد و باب انداختند و یکروز دیگر بر آن حال گذراندند
پس پادشاه بآن خون دل گفت که ما هم مشرت بر شدت شد ایم اگر بعضی از
ما ببرد و بعضی بماند محتر است از این که هر مییم صراحتا بر رسید که یکی ازین
طفلان را بکشیم و با قوت خود و باقی اطفال خود کنیم تا خدا ما را از این بلیه
نجات بخشد و آن این امور را تا چنین ایم هکلی طفلان لاغر و ضعیف می شوند
که از گوشت ایشان سیر نتوان شد و چندان ضعیف شویم که اگر فرج رود
از غایت ضعف طاق هرکت نداشته باشیم پس آن زن رای پادشاه را پسندید
و یکی از فرزندان خود را کشتند و در میان گذاشته گوشت او را خوریدند
بلکه گفت که ای پسر پادشاه چه کار داری در چنین حالی با این مرد مضطرب
یا بسیار خواهی خورد و از بابت کی سندی که طعام فواوان رسد یا اندک خواهی
خورد و اندک مضطری که مضطرب و لغو و با خود و با اسف گفت که بلکه کار
بسیار است که اندکی از این با نهایت دشواری خواهی خورد و آشامیدن من
دو دینار بین خواست بود و اسف گفت که این حکم بگو که این امری که می خواستی
میخواهی انجام است که مردم او را بجهل خود یافتند و بر هر چه احتیاج
می داشتند در این سبب جان و تقالی مردم را بان خوانده است واجب است
او که در این امر حرکت که این امری که من قول بان دعویه می نمایم از آن بلند و
لطیف تر است که از آن عمل زمین ناشی تواند شد با ایشان بوقوع می و تدبیر

الهی را برای ایشان نام میکرد و معال دین و احکام شریعت را برای ایشان برپا
میداشت و ظاهر یکی دانید و اجلان پیغمبر منتهی میشد حق تعالی او را بخوار
رحمت خویش مینمود و اندک زمانی بعد از رحلت آن پیغمبر آن بر طریقه
او میماندند و درین اول تقییب مینداوند و بعد از آن مدتی مردم تابع شوی آنها
نفسانی گردیده بدعتهای دین و دین احداث میکردند و اهل جهالت بر اهل
علم غالب میشدند و عالم فاضل کاهی که در میان ایشان آن خوف و بیم
صبر اهل جهل خود را سپهران میکردند و علم خود را ظاهر نمیکردند و ایندند
و چنان بود که نامش را میدانستند و بمنزل و ما وایش پی میبردند و قلیلی
از ایشان که در میان مردم بودند اهل جهل و باطل ایشانرا سبک میشمردند
و باین سبب روز بروز علم پنهان میشد و جهل ظاهر میگردد و هر چند
تر نه بیشتر میکزشت و بعد عهد از آن پیغمبر زیاده میشد جهالت زیاده
میشد تا بجایی که مردم پیغمبر جهل را می نداشتند و جهال غالب تری شدند
و علما کمتر و مخفی تری شدند پس معال دین الهی و احکام شریعت آن رسول
تغیر میدادند و از جاده شریعت منحرف میگرددند و باین حال دست از
کتاب و دین بر نمیداشتند و اقوال کتاب الهی میفودند اما بتاویلات باطله
موافق غرضهای خود غرضهای خود معانی آنرا تحریف میکردند و اصل دین
و دعوی میکردند و حقیقت آنرا ترک میفودند و احکام شریعت را ضایع میکردند
و باین سبب پیوسته اختلاف در میان اهل هر دین بهم رسیده است پس
هر صفتی و عبادتی که پیغمبران آورده اند و باصل آن ما با آن جماعت موافقت
داریم ولیکن در کیفیت و احکام و سیرت آن با ایشان مخالفیم و در هر امری
که مخالفت ما موجه اند ما را با ایشان جمعیهای واضح هست و بر بطلان

سپس جمعی قبول کرده اند و بشرایط آن عمل نموده اند و دیگری آنها را بان راه حق بهرگونه
الهی هدایت نموده اند ظلم نمیکند و خطا نمیکند و دقیقه از دقائق شرع و
دین را نمیگذارند و جمعی دیگری قبول کرده اند اما آنها را چنانچه باید بر
پای نمایند و بشرایط آن عمل نمی نمایند و با هوش نمیرسانند و ایشان را در
اقامت حق و عمل نمودن بشرایع ملت عزیزی و اهتماهی نیست پس ارباب ملت
و قرائین شریعت را ضایع میکنند و بی طبعهای ایشان گواست و فرق
در میان این دو گروه بسیار است زیرا که کسی دین را ضایع کند مثل کسی
نیست که آنها را محافظت نماید و کسی که امور ملت را فاسد گرداند مثل کسی نیست
که آنها را باصلاح آورد و کسی که بر شدتها صبر نماید در راه حق مثل کسی نیست
که جوع کند و بسبب آنها تنگدستی نماید و از این جهت است که ما بحق سزا
و ابریم از آن جماعت باز نگوی هر بر سر این سخن آمد و گفت بر زبان این جماعت
جاری نمیشود و امر از امور دین و تنگدستی و دعوت نمودن مردم بسوی
خدا مکی آنکه فی گرفته اند آنها را از اهل حق چنانچه ما از ایشان اخذ کردیم
و یکی فرق میان ما و ایشان است که ایشان بدعتها در دین احداث کرده اند
و دل بر اعتبارات آن بسته اند و تفصیل این حال و حقیقت این مقال
است که پیوسته سنت الهی چنین جاری بود که پیغمبران بسوی خلق میفرستاد
در هر قومی از قریبهای گذشته بنیادهای مختلف که خدا بفرموده بود
میفرستادند و چون دین ایشان رواج میکرد و اهل حق با ایشان میگویند
همه بیک امر مستقیم میبودند و راه حق واضع بود و دین و شریعت آن پیغمبر
در میان ایشان ظاهر بود و هیچگونه اختلاف و نزاع در میان ایشان نبود
و چون آن پیغمبر سالتهای خود را در کل خود را تمام بخلق میرسانید و محبت

وزرا عتہای آن زمین پس چون خبر شود پادشاه از نافرمانی الجماعت
و خرابی آن زمین رسول دیکر تعیین نماید که لایق آن زمین کند و اصلاح آن
نماید و بآبادانی اقل بر گرداند و بر این منوال است فرستادن حق تعالی را
پیغمبران و اینها را که چون یکی رفت و بعد از او امور مردم فاسد شد باز دیکر
برای اصلاح ایشان میفرستد یزداسف گفت که ایا پنجه اینها و رسل انجانب
حق تعالی می آورند مخصوص جمعی است یا شامل جمیع خلق است بلوهر گفت
که هرگاه اینها و رسل انجانب خدا ببعوث کرد دیدند جمیع مردم با دعوت
مینمایند پس هر که اطاعت ایشان کرد داخل دمه ایشان میکرد و هر که نافرمان
ایشان کرد از ایشان نیست و هر کس خالی نمی باشد زین آن فرمان برداری
که در جمیع امور اطاعت حق تعالی نماید از پیغمبران و اوصیای ایشان و برای
مثبت که مرغی بود در ساحل دریا که از اقدام مینامیدند و تخم بسیاری گذاشت
و بسی حریص و راعب بود بر جوجه بر آوردن و بسیاری آن و در بعضی از
زمانها آنرا میسر نبود تعیش نمودن در آن جزیره پس چاره خود را در آن
دید که جانی وطن نموده بر زمین دیکر سفر کند تا آن زمان منقضی شود
و از خوف آنکه مبادا مثل آن منقطع گردد تخمهای خود را متفرق گرداند بر
ایشان مرغان دیکر پس از مرغان تخم آنرا با تخمهای خود در زیر بال کوفتند
و جوجههای آن مرغ نیز با جوجههای مرغان دیکر برآمدند و چون مدتی برآمد
آن جوجهها با جوجههای قدم الفت گرفتند و در میان ایشان مواست بهر
و چون ایام فرار قدم از وطن خود منقضی شد باوای خود مراجعت نمود
و شب بسر زمین خود در درآمد و برایشانهای مرغان عبور مینمود و در
و آن خود را بکوش جوجههای خود و جوجههای دیکر میسایند پس جوجههای

طریقه ایشان کوهان عادل داریم از کتابهای که خدا فرستاده است و در دست
ایشانست پس هر یک از ایشان که بجهتی متکلم میشود آن جهت ماست برایشان
و آنچه از آثار دین و کلمات حکمت پدید میکند کلام ماست بر بطلان ایشان و نیز
که آن صفات همه موافق سیرت و صفت و طریقه ماست و مخالف آداب و
طریقه ایشان است پس از کتاب الهی نمیدانند مگر لفظی را و از یاد خدا نمی
دانند مگر اسمی را و حقیقت دین را نمیدانند که انرا بر پا نتوانند داشت ^{بسی}
گفت که چرا پیغمبران در بعضی زمانها مبعوث می شوند و در بعضی زمانها
مبعوث نمیشوند و چرا در هر عصری پیغمبری نمی باشد بلوهر گشت که مثل
پادشاهیت که زمین خرابی داشته باشد که هیچ آبادانی در آن نباشد
و آواره نغیر و آبادانی آن زمین نماید و سربکار دین ساهی امین چنین
خواهی را بان زمین فرستد و او را امر نماید که آن زمین را آباد کند
و اصناف درختان بکار و انواع زراعتها بعمل آورد و زمینت مخصوص
چند و تخم معینی چند باو دهد و مبالغه نماید که پیغمبرانچند پادشاه فرموده
و یکی چنین در آن زمین بعل بناورد و بفرماید که در آن زمین کهری
جاری گرداند و حصاری بر گردان زمین بر آورد و از فساد و خرابی مفسد
ان انرا محافظت نماید پس ان باید و آن زمین را بجهت آبادانی در آورد
و موافق فرموده پادشاه درختان و زراعت بکارند و غرض ^{مستوفی}
ان جاری گرداند و درختان و زراعتها برود و بیکدیگر متصل گردد
و بعد از آنکه زمانی انرا در صورت دورسد و کییی خلیفه و جانشین خود
نماید و وفات کند پس جمعی بعد از او هم سند و اطاعت ان جانشین
نکنند و در خرابی آن زمین بکوشند و غرضش برکنند و بخشند و درختان

کنند، بایست کنند و حیوانات و مرغان سخن ایشانرا نمی فهمند صدای چند برای
فهمیدن آنها از صفر و اصوات وضع میکنند که بان وسیله مطلب خود را بایشان
بفهمانند و اگر بلفت خود سخن گویند آنها نخواهند فهمید همچنان بند کاه چون
عاجزندان فهمیدن کلام جناب مقدس این دی و ملائکه و دانستن
حقیقت و کمال و لطف و مرتبه آن سخن لهذا شبیه بسخنان ایشان کلام خود را
بایشان فرستاده و بان سخنان که در میان ایشان شایعست حکمت را بایشان
فهمانیده است مانند آن اوانهای که مردم برای فهمیدن حیوانات و مرغان
وضع کرده اند و بامثال مصطلحات که در میان ایشان جاریست و قایق حکمت را
برای ایشان واضح و لایح گردانیده است و حجت خود را بر ایشان تمام کرده است
پس این کلمات و اصوات برای حکمت علوم و حقایق برای کلمات و اصوات
جانیست و روحی است ولیکن اکثر مردم بخور و کنگه کلام حکمت نمیتوانند
رسید و عقل ایشان بان احاطه نمیتواند مگر دو پاین سبب تفاوت و
تفاضل میان علما میباشد و هر عالی علم را از عالم دیگری اخذ نموده است
تا آنکه منتهی میشود بعلم الهی که از او بخلق رسیده است و بعضی از علما و ائمه
از علم و دانش کرامت یفرماید که او را از جهل بجات می بخشند و تفاوت مرتبت
ایشان بقدر زیادی علم ایشان است و نسبت مردم بعلم و حقایق که از آنها
منتفع میشوند و بکنند آنها نمی رسند از باب نسبت ایشانست بافتاب که از
دو شنائی و حرارت آن منتفع می شوند در تقویت ابدان و منشیت امور
معاش خود و دیده ایشان از دیدن فروغ افتاب عاجز است مثل دیگر این
حکمتها و علوم مانند چشمه ایت که آبش جاری و ظاهر باشد و منشیت علوم
نباشد که مردم از آب آن چشمه منتفع می شوند و حیوة می یابند و باصل و منبع

چون صدایش را شنیدند از پی او رفتند و جویهای میان دیگری هم
که الفت گرفته بودند بجویهای آن از پی ایشان رفتند و اینچنین مرغان جوی
از پی او رفتند و با جویهای الفت نشستند از آن و از آن رفتند و چون قدم
محبت فرزند بسیار داشت جویهای خود و جویهای دیگری را که از پی جویهای
آمده بودند را هم خود گویایند و با خود الفت دادند و همچنین پیغمبران دعوت
الهی را بوجه مردم عرض مینمایند و اهل حکمت و عقل حاجت ایشان مینمایند
و باینکه فضیلت و درجه حکمت را بر رانند پس مثل آن مرغ که از زود مرغان دیگری
مثل پیراسته است که همه مردم را براه حق میخوانند و مثل آن خیمها که متفرق گردانند
برایشانها مثل حکمت و آن جویها که از تخمهای مرغ حاصل شدند مثل علما
و دانایان است که بعد از نبوت پیغمبر برگزیده و پیغمبر رسند و مثل سایر جویهای
که بجویهای آن مرغ الفت گرفتند مثل جماعتی که بعد از دعوت علما و حکما
و دانایان مینمایند و مثل آن پیغمبران دیگر که حق تعالی پیغمبران را بر صانع خلق
تفضیل داده است و برای ایشان از نعمتها و برائیها و معجزات کرامتی چند
مقرر فرموده است که بدین یکی از آن درود است که در رسالات ایشان در میان
آن درود و در وجههای ایشان بر خلق تمام شود و لهذا بعد از بعثت
پیغمبران جمعی میگویند بایشان که پیشتر احسانت علما و دانشمندان اهل
دین نمیکردند و این برای التماس که حق تعالی دعوت پیغمبران را بپذیرد و درود
و درود و ثوابی دیگر داده است که در دعوت دیگران نیست بودا است
گفت که از حکیم نوگفتی اینچنین پیغمبران را و در کلام الهی است ایها الکلام خدا
و ملائکه شبیهست بکلام مردم بگوهر گفت که غنی بینی که چون مردم می خواهند
که ببعضی از حیوانات یا مرغان بفهمانند که تو دلیله نمیداد و در شوقین باده

نمیکند مجدی که اگر چندین افتاب بتابد از آنها بهره نمبرند و بعضی ضعیف البصرند
که نه ایشانرا کور میتوان شمرد و نه پناهیچین سخن حق و کلام حکمت افتابیت که بر
دلهای تابد بعضی که صاحب بصیرتند دیده دل ایشان روشن است آنانی یابند
و بان عمل نمایند و از اهل علم و حکمت و معرفت میگردند و بعضی که دیده دل
ایشان کور است بسبب انکار حق سخن حق را قبول نمیکند و بان عمل نمینمایند
مانند آن کور بچشم ظاهر که از افتاب بهره نمبرد و بعضی که دلهای ایشان یافتا
نفسانی پمار کور دیده و دیده دل ایشان ضعیف و کند کور دیده است از نور خورشید
علم و حکمت بهره ضعیفی میبرند و علم ایشان بسبب و عمل ایشان لنگر است و چندان
نیز میان نیک و بد و حق و باطل نمیکند و بدانکه اکثر مردم در پناهی خورشید
علوم و معارف کور اند که از آن هیچ بهره نمبرند و بواسف گفت که یا کسی می باشد
که اول که سخن خوار بشود و اجابت نماید و انکار کند و بعد از مدتی اجابت کند
و قبول نماید بگوهر گفت بگو حال اکثر مردم نسبت حکمت چنین است بواسف
گفت که ایا پدرم هرگز از این سخنان حکمت چیزی شنیده است بگوهر گفت که کجا
ندارم که شنیده باشد شنیدن درستی که در دل او جا نمی باشد و خبی خواه
مهربانی در این باب با او سخن گفته باشد بواسف گفت که چرا حکما در این مدت
مدید پدرم را بر این حال گذاشته اند و مثال این سخنان حق را با او نگفته اند بگوهر
گفت که زیرا که ایشان محل سخن خود را میدانند و بسیار باشد که ترک کنند گفتن سخن
حکمت را یا کسی که از پدر تو بهتر شنود و طبعش با هم می باشد و پیشتر قبول کند
برای اینکه او را قایل آن سخن ندانند و بسیار است که داناتی با کسی در مقام عمر معاشرت
نماید و در میان ایشان نهایت انس و مودت و مهربانی باشد و میان ایشان در
هیچ چیز حباتی نباشد الا در دین و حکمت و آن حکیم دانا غم خورد و بر او و برای حال

آنچه عیب نیست مثل دیگر مانند ستاره‌ها در روشن است که صدم از نور آنها قدا
می یابند و مانند آنند که از کجا بر می آید و در کجا پنهان می شود و بدینستی که حکمت
و علم حق شریف تر و رفیع تر و بزرگتر است از جمیع آنچه ما انرا با آن وصف
کردیم و تشبیه نمودیم کلید درهای جمیع خیرات و خوبیهاست و موجب
نجات و رستگاری از جمیع و زواید است اب جیاست هر که از آن بیاشاند
هرگز نمیرد و شفای جمیع دردهاست که هر که خود را با آن مداوا نماید هرگز
خسته نگردد و راستیست که هر که با آن راه برود هرگز گمراه نشود و بیمان محکم
حکمت از جانب خدا او نیخته که هرگز گمراه نمیشود و هر که در دست دارد
انرا هرگز گمراه نمی داند و هر که چنگ در آن زند رستگار گردد و هدایت
یابد و پیوندد او با حق تعالی هرگز نکسلد یو ذاسف گفت که چایین حکمت
و علم انرا باین درجه ان فضل و شرف و رفعت و قوت و منفعت و کمال و
وضوح و صف کردی جمیع مردم از آن متفع نمیکند و ندانند حکیم گفت که مثل حکمت
مثل افتابست که بر جمیع مردم از سفید و سیاه و کوچک و بزرگ طالع میگرد
پس هر که خواهد از آن متفع گردد و نفع خود را از او منع ننماید و از
و نزدیک هر که باشد او را از روشنی خود محروم نمیکند و اند پس اگر کسی
بخواهد از آن اب متفع شود و او را بر افتاب بحق بخواهد بود زیرا که افتاب
منع فیض خود از کسی نکرده است و همچنین است حکمت در میان مردم
که هر کس را احاطه کرده است و منع فیض و نفع خود از کسی نکرده است
و لیکن اشفاق مردم از آن بتفاوتست چنانچه مردم در اشفاق بنور افتاب
بر سه قسمند بعضی پندارند و دیده روشن دارند و از صواب افتاب بر
وجه کمال نفع می یابند و اشیا را با آن می بینند و بعضی کورند و احساس نور

خبرخواهی و اخلاص می نمود و منتظر فرصت بود که در محل مناسبی او را نصیحتی
کند و او را هدایت نماید و پادشاه با آن کفر و ضدالت در نهایت هواری و ملامت بود
و پیوسته در مقام رعیت پروری و اصلاح امور و تفقد احوال ایشان بود و بعد از آن
مدتی که حال میان پادشاه و وزیر بر این منوال گذشت شبی از شبهای بعد از آنکه
مردم هکلی بخواب رفته بودند پادشاه با وزیر گفت که بیاسوار شویم و در این شهر بگردیم
و به بینم که احوال مردم چو نیست و مشاهده نمایم آثار بارانهای را که در این ایام بر ایشان
باریده است و وزیر گفت بلی بسیار نیکست و هر دو سوار شدند و در نواحی شهر
میکشند و در اثنای سیر بمنزله رسیدند و نظر پادشاه بر روشنی افتاد که از طرف
آن بمنزله می یافت وزیر گفت که از پی این روشنائی می باید رفت که خبر اینرا معلوم
کنیم پس از مرکب فرود آمدند و روان شدند تا رسیدند بنقی که از انجا روشنی
می یافت چون نظر کردند منظر پیش بدقیافه دیدند که جامهای بسیار گنبد
پوشیده از جامهای که در منظرها اندازند متکائی از فضله و سر کین برای خود
ساخته بر آن تکیه زده است و در پیش روی او ابرقی سفالین پر از شراب گذاشته
و طنبوری در دست گرفته می تواند و زنی زشتی در خلقت و بدی هیات
و کهنکی لباس شپیه بخودش در برایش ایستاده است و هرگاه که شرابی طلبد
آن زن ساقی او می شود و هرگاه که طنبوری تواند آن زن برایش می رقصد و چون
می نوشد زن او را محبت میکند و شایکد بنوعی که پادشاهان استایش کنند
و آنرا دین زن خود را تعریف میکند و سیده النساء می خواند او را و بر جمیع زنان
تفضیلش میدهد و آن هر دو یکدیگر را بحسن و جمال می شایند و در نهایت سرور
و فرح و خنده و طرب عیش میکنند یا دشاه و وزیر مدتی چنین بر پا ایستاده
بودند و در حال ایشان نظر میکردند و از لذت و شادی ایشان از آن حال

و غمگین باشد و سبب اینکه او را قابل ندانند اسرار حکمت را با و نکوید چنانچه نقل
کرده اند که پادشاهی بود در نهایت عقل و فطرت و مهر بانی بود بر رعیت و پو^{سته}
در اصلاح ایشان میکوشید و با مور ایشان میرسید و آن پادشاه و زبیری داشت
موصوف بصدق و راستی و صلاح و در اصلاح امور رعیت اعانت مینمود و
حل اعتماد و مشوره او بود و وزیر در کمال عقل و دین داری و ورع و پرهیز
کاری بود و تیرگی دنیا را غیب بود و خدمت علما و صلحا و بندگان بسیار رسید
بود و سخنان حق از ایشان فرا گرفته بود و فضل و بزرگی ایشان را دانسته بود
و محبت ایشان را بدل و جان قبول کرده بود و او را نزد پادشاه قرب و منزلت
عظیم بود و پادشاه هیچ امری را از او مخفی نمیداشت و وزیر نیز با پادشاه بر
این منوال سلوله مینمود و لیکن از امر دین و اسرار حکمت و معارف چیزی با و
اطهاف نمینمود و بر این حال سالها با یکدیگر گذرانیدند و وزیر هرگاه که خدمت
پادشاهی آمد بظاهر سجد و بتامیکرد و تعظیم آنها مینمود و غیر آن از امور باطل و
لوازم کفر را ارتکاب مینمود از برای تقیه و حفظ نفس خود از ضرر پادشاه
و وزیران غایت اشتیاق و مهر بانی که بان پادشاه داشت پیوسته از کمراهی و
صلوات او دلگیر و غمگین بود تا آنکه روزی با برادران و یاران خود که اهل دین
و حکمت بودند در باب هدایت پادشاه مشوره نمودند و ایشان گفتند که در
خدمت پادشاه که مباد تا نیری در او نکند و ضرر بتو و اهل دین تو برساند پس اگر
یا خدایا که قابل هدایت هست و سخن تو را تا نین خواهد کرد در امر دین با او سخن
بگو و از کلمات حکمت او را آگاه ساز و اگر نه با او سخن مگوی که موجب ضرر او بشود
اهل دین تو میگویند وزیر که بد پادشاهان مفرودنی باید شد و از فقر ایشان این
چنانکه باید بود و بعد از آن پیوسته وزیر در این اندیشه بود و پادشاه اظهار

برداشته است درد و پیری و تعب و حفا و بیماری و کوسنی و تشنگی و مرگ را
ای پادشاه اینست صفت ملك اخوت که بیان کردم پادشاه گفت که ایا برای داخل
شدن انخانه و فائز شدن بان سعادت فرزانه راهی و وسیله و سببی و حیل
میدانی و زیر گفت بلی انخانه مهراست برای هر که انرا از راهش طلب نماید و هر که
ان درگاهش بدیدد ابد البتہ بان ظفر مییابد پادشاه گفت که تو چرا مواپش از این
بچنین خانه راه نمیروی و اوصاف انرا برای من بیان کنی و زیر گفت که
از جلالت و هیبت پادشاهی تو خنبر میگردم پادشاه گفت که اگر این امری که تو
وصف کردی البته واقع باشد سزاوار نیست ما انرا ضایع کنیم و خود را از ان محروم
گردانیم و سعی در تحصیل ان نمایم بلکه باید جهد کنیم تا انرا از شخص نمایم و بان ظفر
پایم و زیر گفت که رخصت میفرمایت که مگر و صفت اخوت را برای تو پندارم که
تایقین تو زیاده کرد پادشاه گفت که بیکه تو را امر میکنم که شب و روز در این
کادبانی و نگدای که من با مردیکی مشغول گردم و دست این سخن برداری
بد رستی که این امر عجیب و غریب است که انرا سهل میتوان شمرد و از چنین امر عظمی
غافل میتوان شد و بعد از این سخنان و زیر و پادشاه راه نجات پیش گرفته
بسعادت ابدی فائز گردید و یوز اسف گفت که من از اندیشه این راه نجات
بهیچ امر و یکی مشغول نخواهم شد تا انرا بدست آورم و با خود چنین اندیشه کرده ام
که در میان شب با تو بگریزم هر وقت که اراده رفتن نمای باو هر گفت که کجا تو دلت
ان هست که با من پیائی و کی صبر میتوانی کرد بر رفاقت و مصاحبت من و حال
انکه مرا خانه و مافائی نیست و چهار پیائی و بار برداری ندارم و با ان فقر و طلایی
نیستم و ازوقه چاشت و شامی با خود بماندادم و بغیر این که نه که پوشیده ام جامه
ندارم و در شهر ها قرار نمیگیرم مگر اندک زمانی و ان شهر شهر میگردم و هر کس

کیف تجب سینودند بعد از آن بر گشتند و پادشاه وزیر گفت که کان ندارم که ما
و تو را در تمام عمر اینقدر لذت و سرور و خوشی‌های دو داده باشد که این مرد
وزن ازین حال خود دارند در این شب و کان دارم که هر شب در این کار ^{باشند}
پس وزیر چون این سخن ^{آشنا} را از پادشاه شنید فرصت غیبت شمره و گفت
ای پادشاه می‌ترسم که این دنیا ما و پادشاهی تو و این بهجت و سروری که باین دنیا
دینا داریم در نظر اجتماعتی که پادشاهی دالمی را میدانند مثل این من پله و این دو
شخص نماید و خاکهای ماکه سخی در دنیا و استحقاقش می‌کنیم در نظر اجتماعتی که مساکین
سعادت و منازله باقی آخرت را در نظر دارند چنان نماید که این غار در نظر مایند
و بدنهای مائز و انکسای که پاکیزگی و نصارت و حسن و جمال معنوی را فهمیده اند
چنان نماید که این دو بد فیافه زشت در نظر مایند و تعجب از سعادت‌مندان
از لذت و شادی ما بعیشها دنیا مانند تعجب ما باشد از لذت این دو شخص بحال
ناخوشی که دارند پادشاه گفت که آیا می‌شناسی جمعی را که باین صفت که بیان کردی به
موصوف باشند وزیر گفت بلی پادشاه گفت که کیستند ایشان وزیر گفت جمعی اند که
بدین الهی گویند اند و ملکه و پادشاهی آخرت و لذات ائمه دانسته اند و پیوسته
طالب سعادت‌های آخرتند پادشاه که ملکه آخرت کدام است وزیر گفت که ملکه
آخرت کدام است وزیر گفت که آن نعم و لذت است که شدت و جفا بعد از آن نمی
باشد و توانگریست که بعد از آن فقر و احتیاج نمی‌باشد و شادوست که در عقب آن
غم و اندوهی نیست و صحتیست که بیماری از پیش نیست و خوشیست که هرگز نماند
و خشم نماند یعنی است که ترس مبدل نمیشود و وزنده کیست که مرگ
بعد از آن محالست و پادشاهی بی زوال است آخره خانه هستی و بقاست و دایر
زندگی و حیات بی انقطاع تغییر احوال در آن نمی‌باشد خدا از ساکنان دار آخرت

ایشان گرفته پوشیده و با ایشان نشست پس آمد پیر از احوال او سوال نمود و بنا
او صحبت میداشت که تا عقل و دانش پیر از مایه تا آنکه پیر ظاهر شد که عقلش
کاملست و آن کار را از روی سفاقت و پرخردی نگرفته است پس باو گفت که چون
تو ما را اختیار نمودی و به اراضی شدی و درویشی ما را پسندیدی بر چنین و باین
پای پس و را بر دایره برد چون این جوان بان سر دایره درآمد دید که در پشت خانه آن
مرد پیر خانهای و سکنه نادر نهایت وسعت و غایت زیبایی که در مدت عمر خود
مثل آن مثل آنها ندیده بود و او را بر سر خانه ها برد که لپچه اذی بان محتاج می باشد
در آنها میجا بود پس کلید تمام خزاین خود را بان جوان داد و گفت جمیع این خزاین
همساکن و اموال و اسباب تعلق بتو دارد و اختیار هر را باست و آنچه خواهی بکن
که بنگر جوانی هستی تو را آن جوان سبب ترک خواهش تمام خواسته ها رسید
پیر اسف گفت که ایست دارم که من نیز مثل آن جوان باشم و طریقه او را اختیار نمایم
و آمد پیر عقل آن جوان را از نزد تا به اعتماد نمود و چنین می یام که تو نیز در مقام
تفتیش و امتحان عقل من هستی بفرما که در باب عقل من چه چیز بر تو ظاهر گشته است
بلوهر گفت که اگر این امر بدست من می بود از امتحان عقل تو بجزی دیدن تو اکتفا
میکردم ولیکن بر کردن من لازم گردیده است متابعت سنت و طریقه که پیشوایان
هدایت و امامان طریقت برای ما مقرر ساخته اند که در استعمال تو فایده هر کس نهاده
باید رسید و راه های مکنون سینه ها را بطایف حیل و تجارب استعمال باید نمود
و من میترسم که اگر مخالفت سنت ایشان نمایم احداث بدعتی در راه حق کرده باشم و من
امشب از پیش تو بیروم و هر شب بدر خانه تو می آمم پس تو با خود تفکر نما و از سننای
که از من شنیدی پند بگیر و از روی فهم و عقل تفکر نما و بسیار تدبیر کن و هر چیزی را
زود تصدیق مکن و هر فکری زود راضی مشو تا آنکه بعد از تأمل و تأنی و تفکر بسیار

از منزل کوه نای با خود میبرد و یکی میبرد و میگوید که گفت که امید دارم که آنکی
که بتو توانائی صبر بر این احوال داده است بمن نیز کرامت فرماید بلوهر گفت
که اگر البته مصاحبت من اختیار میکنی و بعبیر این راضی میشوی مانند آن توانگر
خواهی بود که دامادی آن فقیر را اختیار نمود و میگوید که گفت که آن قصه را
پایان فرما که چون بوده است بلوهر گفت که نقل کرده اند که جوانی بود از فرزندان
اغنیاء و دختری غنی داشت صاحب ثروت و مال و حسن و جمال و پدرش اراده
نمود که آن دختر را بفقیر داد و پدر و آن جوان ازین معنی کراهیت داشت
و عدم رضای خود را به پدر اظهار نمود و پنهانی از شهر بیرون رفت و
متوج شهر دیگری شد و در عرض راه گذاران جوان بچانه مرد فقیری افتاد و در بچانه
دختر را دید که اینستاده است و دو جامه کهنه در بر دارد آن دختر از خوشی
آمد و از او سوال نمود که تو کیستی گفت من دختری مرد پیری ام که در این خانه میبسا
آن جوان از مردی را طلب نمود و چون بیرون آمد دختر او را برای خود خواستگار
نمود و امر داد که توان فرزندان اغنیاء و توانگری و دختر فقیر و مسکینان را نمیتوان
خواستن جوان گفت که دختر تو مرا بسیار خوش آمده است و دختر صاحب حسب
و مال و جمال را میخواستند که بمن ترجیح نمایند من از آن که بچندام برای آنکه مرا بختیستم
و دختر تو را پسندیده ام دختر خود را بفقیر من داد و که انشاء الله از من خیر و
بکی مشاهده خواهی نمود و مخالف رضای تو نخواهم بود مرد پیر گفت که چگونه دختر
خود را بچندام و حال آنکه راضی میشوم که دختر ما را از پیش ما بیرون ببرد و کمان
ندارم که اهل تو هم راضی باشند که این دختر را بمن و ایشان پری جوان جوان گفت
که من نزد شما میام و دختر شما را بیرون نمیبرم مرد پیر گفت که پس زیب و زیور خود را
بفکند و جامه در خود مادر پوش و بچانه مادر آن جوان چنین کرد و چند کهنه از جامه های

امور مابتوفیق و هذایت اوست پس یوزاسف را از استماع این سخنان از
وقت عظیم حاصل شد و رعبت او بسوی حیی و کمال بسی زیاده گردید
کمال حکمت و دانائی آن حکیم متعجب گردید پرسید که ای حکیم مرا خبر ده که از عمر تو
چند سال گذشته است گفت دوازده سال یوزاسف ازین سخن متعجب شد
و گفت فرزند دوازده ساله طفل می باشد و من تو را دوسن کمالت و شصت
سالگی می بینم حکیم گفت که از ولادت من نزدیکه شصت سال گذشته است
ولیکن توان عمر من سؤال نمودی و عمر زنندگانی است و زندگی میباشد مگر
در دین حق و عمل بخیرات و ترک دنیا و از آن زمان که باین حالات موصوف
گردیده ام تا حال دوازده سال است و پیش از آن بسبب جهالت و قلت عمل از
بابت مردگان بودم و ایام مرا در از عمر خود حساب نمیکم پسر پادشاه گفت
که ای حکیم چگونه کسی را که میخورد و می آشامد و حرکت میکند مرده می نانی حکیم
گفت که برای این مرده اش میخواهم که با مردگان شریکست در کوری و کوی و
کنکی و ضیوف بودن حیوة و قلت بی نیازی سپر چون در صفات با مردگان
شریکست در نام هم می باید موافق ایشان باشد یوزاسف گفت که هرگاه تو این
حیوة طاهر بر حیوة نبدانی و باین قسم زندگانی چند آن مسرور نیستی میباید
که به طرف شدن این حیوة راه مرگ ندانی و از آن گواهی نداشته باشی با وجود
حیوة معنوی که داری بلوهر گفت که اگر باین زندگانی اعتبار می نمودم و از زوال این
گواهی میداشتم حق در اینچنین مهلکه نمی افکندم که بنزد تو ایام با وجود آنکه میدانم که
بدر تو چه مقدار بر اهل دین خشم دارد و در مقام انذار و تنبیح ماست پس
از اینجای بدان که این مرگ را مولد نمیدانم و این زندگی را حیوة نمیشمارم و از مرگ
گواهی ندارم و چگونه رعبت در حیوة داشته باشد کسی که ترک لذتهای دنیوی

حقیقت آنست که تو ظاهر کردی و در حذر باش که با او احوال نفسانی و
و شیطانی تو را از حق بگلیباند و بیاطل میل دهد و در مسایلی که تو را
درین شبهه عارض شود و بعد از تأمل بسیار باین مطارحه کن و هرگاه که
عالم پسرون رفتن شوی صراحتاً منجش و در این شب بهرین اکتفا نموده
یو داسف نه و راع من و پسرون رفت و شب دیگری نیز داوامد و بواسطه
کرد و او را دعا کنی و بنیست و از جمله دعاها او این بود که سوال میکنم از خداوندی
که اولست و قبل از همه اشیا بوده است و هیچ چیز پیش از او نبوده است و خواست
و بعد از همه چیز خواهد بود و هیچ چیز با او باقی نماند باقیست که هرگز فنا
باور راه غیبیابد و عظیم و بزرگوار نیست که عظمت او را نهایت نیست و یکتا و یگان^{الست}
که احدی در خداوندی او شریک نیست و قاهر نیست که او را همتا نیست و از
توید پیدا آورنده که در افرینش کسی را شریک خویش ساختار است و قادر
و توانا نیست که صندی و معارضی هرگز نداشته است صمد نیست که هم کس را با او
احتیاجت و مانند ی و شبیهی ندارد و پادشاهیست که در پادشاهی معاوین
ندارد که تو را پادشاه عادل گرداند و پیشوا و هادی اهل دین سازد و بگرداند
تو را قاید مردم بسوی تقوی و پرهیزکاری و روشنی بخش مردم از کوری
صلوات و کمالات و تو را زهد دینا تو را کرامت فرماید و تو را دوست دار
صاحبان عقل و خرد و دشمنان ارباب بطالت و جهل گرداند تا آنکه برساند
و با تو را با چهره فرموده است بر زبان پیغمبرانش از درجات عالیه
عشرت و منازل رفیده و مناز و خوشنودی بدیستی که امید ما از خداوند ظاهر
و پیداست و خوف و ترس او در دل ما مکنون و مخفی است و دیدهای ما
بسوی کرامت او باز است و کی دهنای ما تو را طاعت و خاضع و ذلیلست و جمیع

که تو هت بر کشتن من کاشته و در من افتاده کوشش نیست که تو را از کوسنکی سبب
کو داند یا از ضعف غایت بخشد بهای تو را هدایت نمایم بامری که از برای تو هت
از کشتن من گفت آنچه چیز است کنجشك گفت ما را کن تا من تو را سه کلمه تعلیم
نمایم و سه نصیحت بکنم که اگر آنها را حفظ نمائی از برای تو بهتر باشد از اهل و مال تو
امروز و وعده که ده که چنین خواهیم کرد مواخبر ده از آن سخنان کنجشك گفت که آنچه
بنویسم بگویم حفظ نما و عمل کن اندوه مخور بر آنچه از تو غایت شود و باور مکن
چیزی را که محال است و از عقل و دواست و طلب مکن چیزی را که بدست تو نیاید
و تحصیل نتوان نمود امروز چون این سخنان را شنیدی کنجشك را در ها که در پس پر^{واز}
نمود و بر شاخ درختی نشست و بان مرد گفت که اگر میدانی که از رها کی دن من چه
چیز از دست تو بدر افتاده است هر آینه خواهی دانست که از چیز بسیار عظیم کلاه^{نمایم}
مخروم گشته ام تو دگفت از چه چیز است کنجشك گفت که اگر مرا میگشتی از حوصله
من مواد پیری بیرون می آوردی بقدر خشم قاز و سبب آن در تمام عمری بنیازی
شدی و سر بایره عظیم بهم میساییدی امروز چون این سخن را شنیدی از رها کی دن
آن ندامت بسیار بر دو غمگین گشت ولیکن اظهار نمودی دو گفت از گذشته سخن
مگو که گذشته گذشت پانام تو را بجانم بوم و تو را کی اهی دارم جانی نیکو برای تو
نغین نمایم کنجشك گفت این جاهل من میدانم که چون بر من ظفر باری مو انکا^{نمایم} انکاهی
داشت و آنان سخنان را در من بفرای خود بنویسم هم مشغع نشدی من نگفتم که برگشته
تأسف بخوری و بامری که شد تو نیست تصدیق مکن و آنچه را بان نتوانی رسید
طلب مکن و الحال تو اندوه مخوری بامری که گذشته است و از دست بدر
رفته است و طلب میکنی باز کشتن مو اسبوی خود و میدانی که تو را میسر نشود
و تصدیق میکنی که در جیبند آن من مواد پیری باشد بقدر خشم قاز و حال این جمیع

خود از آن زندگی گزیده باشد و چگونه گویند از مرگ کسی که نفس خود را بدست
خود گشته باشد ای پسر پادشاه مگوئی پنی که آنان که در دین کامل گردیده اند چیزها
که مردم زندگی دنیا را برای آنها میخواهند از اهل و مال ترک کرده اند و از مشقت عبادت
خندان متحمل شدند که جز مرگ از آن نمی ساینند و فارغ نمیکردند پس کسی که از لذتها
دنیا کانی ممتنع نمی دزدند کانی بچه کار او می آید و کسی که او را راحت نباشد مگر از
مرگ گوینان باشد یو زاسف گفت که راست میگوئی ای حکیم ایام سرور میشود که
من با مرگ تو را دریابد بلوهر گفت که اگر امشب مرگ مرا بیایم خوشحال تر میشوم
از آنکه فردا بمن رسد بدوستی که کسی که نیل و بیدار فیهید و جزا هر یک را از
حق تعالی دانست البته ترک میکند عمل بد را از بیم عذاب و بعمل می آورد عمل نیک را
با امید ثواب و کسی که یقین بوجود خداوند یگانه دارد و بوعده های او تصدیق
کرده است البته مرگ را دوست میدارد و برای امید واریها که بعد از مرگ از
فضل پروردگار خود دارد دنیا را میخواهد و از آن کجاست دارد از ترس نگرانی
لشوه های دنیا فریفته گردد و در مرتب معصیت حق تعالی شود پس مرگ را بفری
میخواهد که از شرفتنه دنیا الیم کی در دو سعادت عقی غایب شود و یو زاسف گفت
که چنین که تو میگوئی کجایش دارد که بشود از اجل خود را هلاک گرداند برای امید
نجات و رسیدن به سعادات ای حکیم برای من مثلی بیان فرما برای اهل این
دولت کار و اهتمام ایشان در عبادت بنهای خود بلوهر گفت که مودی باغ در
که در باغی آن میکوشید و سعی تمام در خدمت آن باغ مینمود ناگاه روزی
را دید که بر روی درختی از درختهای سبزان او نشسته و میوه آنرا میخواهد
از آن بچشم آید و تلمه را نصیب گردان کنشک را شکار کرد و چون قصد کشتن
آن مرغی تعالی بقدره کامله خود آن کنشک را سنجید آورد و صاحب باغ گفت

و غیر از خوار و ذلیلست و آنکه او خواب ندارد و خافل نمیشود و نمی خورد و
نمی آشامد و ضعیف نمیشود و کسی بر او غالب نمیشود و عاجز نمیشود و آنچه
میخواهد میکند و اسنان و زمین و هوا و صحرای و دریا و جمیع اشیا در تحت قدر
و فرمان اویند و آنکه اشیا را از کتم عدم بی ماده و مدت خلق نموده است همیشه
بوده است و خواهد بود و فنا و زوال بر او راه ندارد و همل حیوانت نیباشد
و احوال مختلفه در او بهم میرسد و بگذشتن زمانها تقییدی در او حادث نمیشود
و انحالی بحال نمیکرد و هیچ مکانی از او خالی نیست و در هیچ مکان نیست و
نسبتش بجمیع مکانها مساوی است و بمکانی نزدیک و بیه تر از مکان دیگر نیست و آنرا^{بیش}
که هیچ چیز بر او غنی نیست و توانائیت که^{هیچ} چیزی از قدر او بیرون نیست و باید
بدانی که مهربان و رحیم و عادلست و برای اطاعت کنندگان خود ثوابهای مهیا
کو دایند است و برای عاصیان عقابها مقرر فرموده است و باید که عمل نمانی با بوی
که موجب رضا و خوشنودی او میکرد و اجتناب نمانی از چیزهایی که باعث
غضب و خشم او میشود و یوذا سف گفت که کدام عملست که موجب رضا خداوندیگا
آفریننده اشیا میکرد و بگوهر گفت که رضای الهی دانستن که اطاعت او کنی و
معصیت و نافرمانی نکنی و بر مردم بسای آنچه را توقع داری که ایشان بشی
رسانند و از مرده باز داری آنچه را که میخواهی که ایشان از تو باز دارند و عدالت
موردن با خلق موجب خوشنودی اوست و متابعت آثار انبیاء و رسل^و
و از سنت و طریقه ایشان بدر رفتن عین رضا بر و کارست یوذا سف
گفت ای حکیم دیگر باره در باب زهد و زاری دنیا سخن بگو و موالات احوال آن
بلعبر کردن آن بگوهر گفت که چون دیدم دنیا را که دار تقبیر و زوال است
و متقلب احوال است و دیدم اهل دنیا را که پیوسته در دنیا نشانه تیرهای

بدن من بفرست تا بگویم بگویند که این که ده مکره بنهادی است
حق و ساخته اند و میگویند که اینها ما را خلق کرده اند و حق و محافظت
از بنمای نمایند از من سزاوارد که بیاورد و در آنها را پس و و کان میکنند که بتان
حافظ و نگهدارنده ایشانند و اموال ایشان و مکاسب حق و مباح اصنام
میکند که بتان رازق ایشانند پس از روی نمایند از بتان چیزی چند
که از ایشان حاصل میگردد و با آنها عین سود و بامری محالی که عقل حکم
بطلان نش میکند تصدیق بفرمایند پس آنچه در صاحب باغ لازم بود در سقا
و ملامت برایشان نیز لازم می آید و آسف گفت که راست میگوئی این
حکیم و بد رستی که من همیشه حال این ~~تعالی است~~ سید انستم و هرگز
میل بعبادتشان نکردم و امید و اخیری از ایشان نداشتم پس خبر ده
مرا از آن چیزی که مرا بسوی آن میخواهم و برای حق و انرا پس ندیده
و آن چه چیز است بگوهر گفت که مدار آن دینی که من تو را بان میخوانم بر
دو چیز است یکی شناخت حق جل و علا و دیگری عمل بخود و بامری
چند که موجب حق شنودی اوست و آسف گفت که حق تعالی را
چگونه باید شناخت حکیم گفت که تو را دعوت مینمایم که بشناسی خداوند
حق را باینکه یکتا است و شریک ندارد و همیشه در یکا نگی حق و پس و سر
بوده و آنچه غیر اوست کلی نیست که ده اویند و آن یکتا است و آنچه
غیر اوست همه مخلوق وافریده اویند و آنکه او حق است و هر چه غیر
اوست حادث است و او صانع است و هر چه غیر اوست مصنوع
و ساخته شده اوست و آنکه او تدبیر کننده اموال است و جمیع اشیا غیر از
تدبیر کرده شده اویند و او باقیست و آنچه غیر اوست فانیست و او هنر

اورا میگذارند و از ایشان حمایتی نباید و فریب خود داده بود از دوستی
دوستان و درین حال رفع مضرت از او مینمایند و عتق ملک و پادشاهی
و اهل و مال او را بفارت میرسانند کسی که بعد از و بسوی ملک می نشیند و خزان
ان خاطر هافرا موش میگرداند که کوی با هرگز در دینا بنی به و هرگز نامش بر
زبانها جاری نگردد و هرگز او را جانی و منلی در دینا بنی ده و هرگز ملک
هر از زمین نکشند پس این پادشاه دنیا را خانه خود میدان و مسکن خود
قرار میدهد و مساکن و مزارع انرا ترک کن اف بر و وقف بر وی او باد بود اسف
گفت که اف بر دنیا و بر کسی که فریب انرا بخورد با این رسوائی احوال
ان و رفت نمود و گفت این حکم دیگری سخن بگو که سخن فی شفای در ده
سینه منت باو هر گفت که بد رستی که عمر بسی کوتا هست و شب و روز انرا
برودی طی میکند و رحلت از دنیا برودی و سرعت دست میدهد و عمر
هر چند دراز باشد اخر مرده میرسد و هر که در دنیا رخت اقامت انداخته
البته سفر اخرت رحلت مینماید پس آنچه جمع کرده پراکنده میشود و آنچه برای
دینا سعی کرده ضایع میشود و بناها که محکم ساخته خراب میگردند و نامش
از زبانها و یادش از خاطر ها بطریق می شود و حسرتش کم میشود و بدنش
می پوشد و شرفش به پستی مبدل میگردد و دشمنهای دنیا و بال او می شود
و کسبهای دنیا باعث زیان کاری او میگردد و پادشاهی او پیرا نشد دیگران
میرسد و فرزندانش بخاری مبتلا می شوند و زنان او را دیگران تصرف
در می آورند و اما آنها و پیمانهاش شکسته میشود و آثارش مندرس میگردد
و مانع از همت میکنند و بساطش را بر می چینند و دشمنانش شاد میشوند
و ملک او خراب میشود و تاج سلطنتش دیگری بر سر می گذارد و بر سرین دولتش

مایب و غایب و باده‌هایند و هکی در کوی درک و فنایند و دیدم صحت دنیا
که بعد از آن بیماری است و جوانیش به پیری و غنا و توانگری اش بفقیر و
در ویشی مبدل میگرد و در و فحش باند و ه و عزتش بذلت و طاعتش بشدت
مقلب میگرد و او منیتش بحیث و حیاتش بموت مشی میشود و دیدم که
عمرها بسیار کوتاه است و هر که در مکن است و قدر اندازان تقدیرات این روی
تیرهای قضا بسوی هر کس در گمان پیوسته اند و بد نهاد در نهایت ضعف و
سستی و ناتوانی اند و از هیچ بلائی امتناع و ابا ندارند و رفع هیچ بلب از خود
نمی‌توانند کرد و از مشاهده این احوال بی‌یقین داشتم که دنیا منقطع و ناپید است
و گه میگرد و وفای میشود و به آنچه از احوال دنیا دیدم داشتم احوال اخبر را
ندیدم و از ظاهر دنیا احوال باطنش را معلوم کردم و واضح و مخفی و آشکار و پنهان
را شناختم و از گذشته اش حال آیند اش را مشخص کردم پس چون دنیا را شناختم
از آن حذر کردم و چون بهرهای او دنیا گشتم از آن گریختم ای یو فاسف می‌بینی
که کسی در دنیا در پادشاهی نفرت و شادمانی و راحت و عیش و رهاست که در
برهان او در شک می‌بیند در شادی جوانی و تراوت بدن و شادمانی و رشک
دنیا و عالمیافت دوز با سلطنت و کامرانی و صحت بدن و فراغ خاطر و وسعت
ناله و رنج که ناگاه دنیا از او بر می‌دود و در هنگامی که در عین سرور و بهجت
و لذت و راحت است و از همه احوال خوش تر است پس بدل میکند عزتش را به
بذلت و شادی و شادمانی و در و فحش و بی‌بهره‌های و توانگری و بد ویشی
و فراخی و عیشش را به تنگی و شدت و جوانیش را به پیری و رفقتش را به سستی
و حیاتش را به موت پس او را می‌افکند در سوراخی شکم پر و حشت و تنهایی و بی‌کس
و غریب از دوستان جدا میگرد و ایشان از آن مفارقت نمی‌ایند و برادران و یاران

مدح فرموده است اهل عقل را و مذمت کرده است اهل جهل و خود
پسندیده و بقل هر چیز را ادراک میتوان نمود بتوفیق الهی و بجهل هلاک
میشوند مردم و معتمدترین چیزها نزد صاحبان عقل از چیز نیست
که عقل ایشان ادراک نموده باشد و تجربه‌های ایشان بان رسیده باشد
و بصیرتهای ایشان از او یافته باشد در هنگامی که ترک هواها و خواهشها
نفسانی کرده باشند و عقل با هوای نفس مزوج نباشد و صاحب عقل را
سزاوار نیست که آنچه را از عمل خیر محافظت تواند نمود و بعمل نتواند
آورد و حقیق شمارد و ترک کند هرگاه قدرتش باشد بر زیاده
بر آن بلکه آنچه از اعمال خیر میسر و مقدور کی دومی باید غنیمت شمارد
و این یکی از ضررهای مخفی و سلاطین پنهانی شیطان است که غمی پسندد و را
و ادراک نمینماید از آن مگر کسی که بنکود در مکرهای او تدبیر نماید و از آن مکر
سباحت نمیرهد مگر کسی که حق تعالی او را نگاهدارد و از جمله صلواتها
و ضررهای کشنده شیطان و و ضرر بهر است که کشنده است از ضررهای
دیگر اوست یکی افکار عقلست که در دل مرد عاقل و وسوسه نماید که
تو عقل و بصیرتی نداری و از عقل و دانائی نفی بتو عاید نمیکرد
من ضلالت زین وسوسه است که تا محبت علم و طلب علم را از خاطر او
برود نکند و دانش و کمال در نظر او سهل نماید و زینت دهد برای او
مشغول شدن بفرع علم را از طعم و لعب دنیا پس اگر آدمی از این راه فریفت
او را غیبه متابعیت او منی دین و ظفوی باید و دیگری از دست او را
مشاکست و اگر کسی بپای قبول وسوسه آن ننهد فریب را و از خود دو
عقل خود را بر شیطان غالب گردانند بجز به دیگری فضا و مینماید باینکه آدمی

دیگری می شنید و از خانهای خود بیرون می رفتند و برهنه و خوار و بی
معاون و یار تا در کوچه های فقیر می رفتند در تنهائی و غربت و تاریکی
و وحشت و بیچاره گی و مذلت از خویشان جدا گشته و دوستان اثر ا
شها گذاشته که هرگز آنان و حشمت بدر نمی آید و از آن غربت نمی آید
و بدان ای پسر پادشاه که مرد عاقل دنیا را سزاوار نیست که در سیاست
و تأدیب نفس خود مانند امام عادل دورانیش باشد که تأدیب میکند
عامه خلق را و با صلاح می آورد امور رعیت را و امر میفرماید ایشان را
باموری که اصلاح ایشان در آنهاست و نه میفرماید ایشان را از چیز
که باعث فساد ایشان است و عقاب میکند کسی را که مخالفت و خصمیان
او و زود و توانا تر میکند کسی را که فرمان او بر دو و همچنین سزاوار است
که عاقل نفس خود را تأدیب کند در جمیع اخلاق و خواهشها و شهواتهای
او و بدارد او را باموری که با او نفع بخشد و هیچگاه ناخدا گناهت داشته
باشد و بر و سوار باشد و هیچ نماید او را بر اجتناب کردن از اموری که
ضرر می رساند و باید که برای نفس خود ثواب و عقاب مقرب سازد که
چون امری خیری از او صادر شود خوشحال و مسرور گردد و چون
امر شرعی از او صادر شود دلگیر و محزون گردد و نفس خود را ملامت
نماید و از جمله چیزهای که لازم است بر صاحب عقل است که نقل نماید
و تفکر و تفکی کند در اموری که بر او روز می شود و بعد از فکر آنچه را
مؤمن حق و ثواب داند بان عمل نماید و آنچه را خطا داند ترک نماید
و خود را از وضعی نماید و باید که خود را و علم و رای و دانش خود را
حقیر شمارد تا بر و عجب و خود بینی مستولی نکند و بداند که حق تعالی

نمی‌توان نمود پس از خدا سوال می‌نمائیم که ما را توفیق طاعت خود کرامت فرماید و
بر دشمنان خود ما را نصرت دهد بدین سستی که یاری بر ترک معاصی و فعل طاعت
از جانب حق تعالیست و بدون توفیق آن امری میسر نیست که در یوزاسف گفت که
ای حکیم حق تعالی شانه را برای من بچوبی وصف کن که اینچنان نود من ظاهر گردد
که کو یا اورا می بینم بلوهر گفت که خدای عزوجل دیدنی نیست و بیدین موصوف
نیکی دد و عقلمایکنه وصف او نمیرسد و زبانها بالیچه سزاوار مدح و ستایش است
قیام نمیتوانند نمود و بندگان احاطه بهملهای او نمیتوانند کرد مگر چیزی چند را که او
تعلیم ایشان نماید بر زبان پیغمبرانش از لایحه از صفات کالیبه خود و غیر آن بیان کند
و وهمای خلایق ادراک عظمت پروردگاری نمیتوانند نمود و جناب مقدس او را
از آن رفیق و صانع ترو بن کوانت و لطیف تر و پاکیزه تر است که عقلمای و وهما نزدیک
بارگاه جلال و کبریا معرفت و شناسایش توانند کرد پس بتوسط از علوم خود
بموردیان ظاهر گردانیده است آنچه خواسته و صلاح ایشان را در آن داشته است و
از وصف ذات و صفات مقدس بیان فرمود است آنچه اراده فرموده و عقلمای
خلایق طاقت ادراک آن داشته است و ایشان را بر شناخت خود و دریافت پروردگاری
خود و راههای فرموده است با ایجاد اشیا از کم عدم و معدوم گردانیدن آنچه ایجاد
فرمود یوزاسف گفت که حجت هست بر وجود پروردگاری بلوهر گفت که هرگاه بینی
امر مصنوع ساخته شده را و نه بینی انکسی را که او را ساخته است البتة عقل تو حکم
میکند که کسی او را ساخته است همچنین آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست دلالت
میکند بر صایفی که ایشان را ساخته و آفریده است و چه حجت ازین قوی تر و قاطع
تر باشد یوزاسف گفت که ای حکیم بفرما که آیا بقضا و قدر است آنچه مردم میسر
از بیماریها و دردها و فقر و احتیاج و مکر و هات یا نه بلوهر گفت که اینها همه بقضا و قدر

چون از روی اعمال خیر و قصد بحصول کمالی از کمالات که عقلش بان احاطه نمود
و قادر بر تحصیلش هست بر و عرض مینماید بسیاری از اعمال و کمالات و علوم را که
فوق طاقت و ادراک اوست تا او را سبب عدم ادراک آنها نمائند و دلش که داند
و باین سبب او را وسوسه میکند که عقل تو ضعیف است و طاقت ادراک این امور
نداری و بر دریافت تو اعتقادی نیست پس عیث حق در اینج میفرمائی و مقرر
بر عمل تو متب نمیشود و باین وسیله او را باز میدارد از تحصیل کمالی چند که
در خور حوصله و طاقت اوست و باین وجه و سلاح بسیاری از مردان این میدان
بر زمین افکنده است و انقضای کمالات محروم گردانیده است پس ای یوزاسف
بر حذر باش از شر شیطان و ترک مکن طلب علوم میل که عنیدانی و در اینجه دانسته
غریب شیطان را معذور که عمل با آنها تمامی بد رستی که تو در خانه ساکنی که شیطان
بالوان حیلای کونا کون پراهن از خانه مستولی گردیده است و بانواع مکرها ایشانرا
مکراه گردانیده و بعضی را پرده ها بر گوشه ها و عقلمها و دلهای ایشان او یخته است
که ادراک حق نمیکند و بر ضلالت خود مانده اند و بهر چیز که جاهلند علم بان
نمی یابند حیوانات و بد رستی که عامه خلق را مذهبها و طریقه های مختلف هست
بعضی از ایشان سعی تمام در ضلالت خود می نمایند بجای که خون و مال مردم را
بر خود حلال گردانند و مکرهای و باطل خود را در لباسهای حق مردم مینمایند که دین
مردم را بر ایشان مشتبه گردانند و زینت میدهند ضلالت خود را در نظر جمعی که
صفت العقلند و از دین حق ایشانرا بر میگردانند پس شیطان و لشکریهای او اهتمام
تمام بیورزند و راه را که دین مردم و مکرهای ایشان و ایشانرا ملال و سستی
در دین کار نمی باشد و عد و لشکری شیطانرا بغیر از حق تعالی کسی احصا نمیتواند نمود
و خوبتو فی حق و عین آتی و حینک زدن در متابعت دین حق رفع مکرهای ایشان

ترك نماید و شهوت های نفس خود را بر رضای الهی اختیار کند یوزا سف گفت که کدام یک
از مردم خدا را فرمان بردار ترند باو هر گفت که آن کسی که بیشتر متابعت فرموده الهی کند
و در دین حق را سحر باشد و از کناهان و اعمال پستی از هر کس دورتر باشد یوزا سف گفت
که بیان فرماید احسانات و سیئات را باو هر گفت که احسانات صدق و راستی نیست و کفاره
و کفر درست یوزا سف گفت که نیکی و صدق نیست کدام است باو هر گفت که اعتدال و میان
روی در قصد و همت است یوزا سف گفت که چیست بدی گفتار گفت دروغ گفتن بود
گفت که چیست بدی کردار گفت عصیت پروردگار نمودن یوزا سف گفت که بفرمای که
چگونه حاصل می شود میانه روی در قصد و همت گفت باینکه پیوسته متذکر زوال
و فنا ی دنیا باشی و همت کما ری بر ترك اموری که موجب غضب الهی و وبال آخرت می
گردد یوزا سف گفت که سخاوت کدام است گفت که سخاوت و جوادانه روی صرف کردن
مال است در راه رضای الهی یوزا سف گفت که چه چیزی است موجب گواهی بودن گفت که
تقوی و پرهیزکاری از آنچه خدا از آن نهی فرمود است یوزا سف گفت که کدام است
بخل گفت که منع کردن حق و ناست از اهلش و گرفتن اموال از غیر محش پس رسید
که حرص کدام است گفت که میل کردنست بسوی دنیا و نظر انداختن بسوی چیزهای
که باعث فساد این کس میشود و عقاب الهی بر آنها مترتب میشود پس رسید که راستی
کدام است گفت آنست که خود را فریب ندهی و با خود دروغ نگوئی پس رسید که حماقت
کدام است گفت که آنست که دل بدینای فانی بدهی و آخرت که دایم و باقیست ترك
نمائی پس رسید که دروغ چیست گفت انکار می با خود دروغ گوئی و خود را بان فریب
دهد و پیوسته به هواها و شهوت های نفس خوشحال و مشغول باشد و امور دین خود را
بناخیزانند از در بطول اهل پس رسید که کدام یکی از مردم کامل ترند بصلاح و شایستگی گفت
آن کس که عقلش کامل ترست و نظر در عواقب امور پیشانی میکند و دشمنان خود را

حق تعالی است یوذا سف گفت که بفرما که کارهای بد و گناهان مردم هر نقصا
قدیماست یا نه بلوهر گفت که حق تعالی از اعمال سیئه ایشان مبرا است زیرا که ثواب
عظیم برای مطیعان مقدر فرموده و عقاب شدید در جوابی عاصیان وعده
لنورده یوذا سف گفت که بفرما که کیست عادل ترین مردم و کیست ظالم ترین مردم
و کیست زورک ترین مردم و کیست احمق ترین مردم و کیست شقی ترین مردم و کیست
سعادتمند ترین بلوهر گفت که عادل ترین مردم کیست که برای مردم انصاف از نفس
خود پیشتر دهد و جابرتر و ظالم ترین مردم کسی است که ظلم و جور حق و را عدل
داند و عدل اهل عدل را جور و ظلم شمارد و زورک ترین مردم کسی است که بقیه
و استعداد اخیرت خود را درست کند و بی خردترین مردم کسی است که هملی همت
خود را صرف دنیا نماید و گناهان و خطاها کار او باشد و سعادتمندترین مردم
کسی است که عاقبت اعمال او بخیر باشد و شقی ترین مردم کسی است که محم اعمال او
بچیزی باشد که موجب غضب و خشم پروردگار الهی گردد و در سر حکیم گفت که کسی
که با مردم بخوی معامله نماید و جواد هداایشان را که اگر با او بخوی معامله نمایند و جواد
او را باعث هلاک و ضرر او گردد و او خداوند خود را بخشم آورده مخالفت رضای
او نموده است و کسی که با مردم مخیان معامله نماید که با او آن معامله نماید باعث صلح
او باشد و مطیع خداوند خود است و توفیق تحصیل رضای الهی یافته و از غضب
او اجتناب نموده است بعد از آن گفت که ریشه ر که امینک و حسن و ابد مشا و چند
او را در بیان بینی یوذا سف گفت که بفرما که کدام یک از مردم سزاوارترند بسعادته
و کدام یک از ایشان سزاوارترند از بدبختی و شقاوت بلوهر گفت که سزاوارترین
مردم سعادت کسی است که طاعتهای الهی عمل نماید و انحصار واجتناب کند و
سزاوارترین مردم شقاوت کسی است که معصیتهای الهی را بجا آورد و طاعتهای الهی را

عادت‌های بد باز داشتن و بجا دهنی بندگان و خلق‌های حسن عادت فرمودن و طول آمدن
ان خود دور کردن و صبر بر شداید نمودن و بفرمان کفایت از روزی قانع شدن و بقضا
های الهی راضی بودن و تفکی در شدت عقوبات اخروی نمودن و تسلی دادن خود
بر چیزهای که در دنیا از آدمی فوت میشود و ترک ارتکاب امور که با مقام بندگی
شدن با خودی که بازگشت او با آنهاست از امور اخوت و راه سعادت را براه ضلالت
اختیار نمودن و بی‌فین داشتن که بر کار خیر و شر ثواب و عقاب هست و داشتن حقوق
الهی و خلق و بندگان خواه مردم بودن و نفس را انقیاد به هواها و مرتکب شدن شهوات
نگاه داشتن و کارها را از روی فکری و تدبیر کردن که اگر فساد بیرون مرتب شود چون
تفکی و تدبیر پیغمبر معذور باشد اینهاست قوت‌های و لشکری‌هایی که باینها بران دشمنان غایب
میتوان شد پروند است گفت که کدام یک از اخلاقی پسندیده و نایاب ترست یا هر گفت
که تواضع و فروتنی و زنی سخن با برادران مؤمن پرسید که کدام عبادت بهتر است گفت ذل
دینا خدا و محبت او داشتن پرسید که کدام حضرت افضل ترست گفت محبت صالحان
پرسید که کدام سخن بهتر است گفت امر بچهار و نهی از منکر و بدیها پرسید که کدام
دشمنست که دشمن دشوار ترست گفت کناهان پرسید که کدام یک از فضیلتها افضل
گفت که راضی شدن با آنچه کافی باشد از روزی پرسید که کدام یک از ادبها بهتر است
گفت ادب که از دین و شرع ظاهر شود پرسید که کیست که جفا کارتر است گفت پادشاه
ظالم و دلی که دران رحم نباشد پرسید که چه چیزیست که بنهایت بندگی رسد گفت چشم‌پوش
هرص که هرگز از دنیا سیرغیشود پرسید که کدام است چیزی که عاقبتش از هر چیزی بدترست
گفت متابعت رضای مردم نمودن در چیزی که موجب غضب الهیست پرسید که کدام
چیز است که نزد تو از حال بجمالی می‌گردد و ثبات بیدار دگفت دل پادشاهانی که کار
های ایشان برای دنیا باشد پرسید که کدام یک از کناهان دسواتر است گفت پیمان الهی را

خود را بهیچ شیئی شناسد و خود را از شر ایشان بیشتر محافظت مینماید پس بدین
که آن عاقبت که گفتی در آن نظری باید کرد و حجت و آن دشمنان که گفتی از ایشان
حذر می باید کرد و لیکن گفت عاقبت آخرت است و آن دشمنان حرص و غضب
بجسد و حجت و شهوة در بار لجاجت در باطلت نرسید که کدام یکه ازین دشمنان
که شمر دی فوی تراست و احقر از آن دشوار تر است گفت در حرص خوشنودی
نی باشد و موجب شدت غضب میگردود و در غضب جو ر غالب است و شکر
اندک و کم و موجب عداوت و دشمنی بسیار میگردود و حذر مورد فساد
نیت و بدکاری بخداوند میگردود و حجت باعث لجاجت عظیم و کما هان شیخ
میشود و کینه سبب طول عداوت و سبب رحم و شفقت قهر و شدت قهر سطره
می باشد و دیا از همه مکر بد تر است و بسیار مخفی می باشد و از همه دروغها
بد تر است و لجاجت زود آدمی را در حضومت عاجز میکند و حجت را قطع
مینماید پس سید که کدام یکه از مکر های شیطان در هلاک کردن مردم تمام تر
و تاثیرش بیشتر است گفت بلکه سبب شهوات نفسانی بر مردم مشبهه و مخفی
گرداندنیک و بد را ثواب و عقاب را و عواقب امور ناشایست را پوشید که
حق عالمی چه نوعی کرامت فرموده است که بآن تواند غالب شد برین
صفات دنییه و اعمال پچه و خواهشهای هلاک کننده گفت که اوه قوت عقل
و علم است و عدل کردن بهر دو و صبر کردن نفس بر ترک خواهشهای خود و
امید داشتن بتوابعی که در شرع وارد شد است و بسیار یاد کردن فنا دنیا
و تن یکی مرگ و پوشیده در حذر بودن که بسبب مورفانی دنیا باقی اخوت
ازین کس فوت نشود و عبرت گرفتن از عاقبتها بدی که بر امور گذشته دنیا
مترتب گردیده و خود را بر اواب و سنن اهل عقل داشتن و نفس را از

و رشد و صلاح خود را در غیاب نماندند و چند آنکه عمرش زیاده شود و عرض برین امور زیاده
کرد و بدینا فریفته تر کی دووان دین باطل در نفسش راسخ تر کرد و اهل دین باطل
خود را دوست تر دارد و امر اخوت را نداند و غافل باشد از ان و فراموش کرده باشد از آن به
سبب تساوت قلب و بدی نیت و فساد اعتقاد و روزی و زهد و تشنگی زیاده گردد نسبت
بجاعتی که مخالف دین اویند و بر دین حق ثابت اند و از ترس او مخفی حق را اظهار مینمایند
و از ظلم و عداوت او خود را پنهان می ده اند و اشتراط فرج می کنند ای چنین شخصی با این اوصاف
امید هست که در آخر عمر آن منهد باطل را ترک نماید و از ان اعمال پتھر نجات یابد و بعد
کنند بجانب امری که فضیلت آن ظاهر است و حجت حقیقت آن واضح است و فواید و بھر ها
در آن بسیار است بعضی اختیار نمایند آنچه حق میدای از دین حق و برسد بمرتبه که کنا هاشی
امروزه شود و امید نوانها اخروی داشته باشد بلوهر گفت که دانستم که صاحب این اوصاف
کیست و دانستم که این سوال را برای چه کردی یو زاسف گفت که این دریافت و فراست
از تو بهید نیست با آن درجه فهمی که خدا بتو کرامت فرموده و آن رتبه علم که تو را بهان محفوظ
گردانده بلوهر گفت که صاحب این اوصاف پادشاه هست که پدر تو است و باعث برین سوال
که با و داری و اطمینانی است که در امر او عمل می آوری بسبب شفقت بر پدر و رعایت حق
او را از ترس آنکه میاد و معذب شود در اخوت یغذایی که حق تعالی مثل او را وعده فرموده
میخواهی که مثاب شوی در دین اهتمام و ادا کنی حقی را که حق تعالی برای پدر بر تو لازم گردانیده
از شفقت برو و گمان دارم که در خاطر داری که عفت سنی و کد و اهتمام بجا آوری در هدا
یهر خورد و خلد صحی و از موهای عظیم و غذا بھای نامتناهی و در سایندن او سبلا مت و
 راحت و ثبوت ابدی که حق تعالی در ملکوت سموات برای مطیعان خود مقرر فرموده است
یو زاسف گفت که بله حرف را خطا نکردی و آنچه در خاطر من بود بیان فرمودی پس آنچه
اعتقاد داری در امر پدرم بیان فرما که می ترسم که او را مرگی در رسد و بحسرت و ندامت گرفتار

شکست و با خدا مکر کی دن پرسید که چیزی است که زو تر منقطع میگرد و گفت محبت
عاشق پرسید که کدام چیز خاین تر است گفت زبان دروغ گو پرسید که چه چیز
که پیشانی پنهان میباشد گفت بدی ریا کننده که مردم را بظاهر خود فریب دهد پرسید
که چه چیز شبیه تر است با حوال دنیا گفت خوابهای پریشان پرسید که کدام بیهوش
مردم پسندیده تر است گفت آن کس که کمالش پس و رو کار خوینکو تر باشد و زو
محرمات الهی پیشتر نماید و غفلتش از یاد خدا و یاد مرگ و کوی ناهی عمر بکتری باشد پرسید
که چه چیزی در دنیا پیشتر موجب روشنی چشم و خوشحالی میگرد و گفت فرزند صاحب
ادب و زن ساز کار موافق که یاد و ر باشد بر تحصیل اخوت پرسید که کدام در دست
که علاجش سهلتر است در دنیا گفت فرزند بد و زن بد که خلدی ازین دو
بد حاصل نمیشود پرسید که در کدام اسایش راحت پیشتر است گفت راضی بودن
ادبی بهرم خود در دنیا و در تحت حمایت و فرمان پادشاهان صالح بودن پوزاسف
گفت کدام حکم خاطر خود را بامن دار که میخواهم از تو سوال نمایم از چیزی که اهتمام
من بان از همه چیز پیشتر است بعد از آنکه حق تعالی موافق کار خود پندار کند
و دانستم از امور خود چیزی چند را که عیب دانستم و روزی که در آن امور دین
چیزی چند را که از آنها نا امید بودم بگوهر گفت پس سوال خود را بگو پوزاسف
گفت که صاحب خبر ده آن حال کسی که در طفولیت پادشاهی رسید باشد و دین
پرستی باشد و بلذات دنیا پیوسته پیش و ریش یافت باشد و اینها معناد شده
باشد و در تحت و راحت نشو و نما کرده باشد تا ست پیری و در مدت عمر خود
خدا را مشاهده باشد و یک لحظه خود را از شهوات و لذات نفس باز نداشت
باشد یا آنکه بویقتد بهمت او معروف باشد بر آنکه لذت و اینها بیت رساند و
افشاء و منبت نماید و تحصیل نماید و خواهشهای نفس را بر چیزی ترجیح دهد

خدا این نعمت را بشما عطا کرده است پس شکی او بکنید آن گروه در جواب گفتند که ما این
عطیه را از جانب خدا میدانیم و او بر ما این نعمت منت گذاشته علما گفتند که سیر اگر مبتدا
که خدا این نعمت را بشما گرامت فرموده پس چرا او را بخشم می آورید و دشمنی او را راضی
میکند رعیت گفتند که ای دانایان الحال ما را آنچه باید کرد بفرمایید تا بصیحت شمارا
قبول کنیم و بفرموده شما عمل نمائیم علما گفتند که می باید ترك نماييد متابعت شیطان را
در خوردن مسکرات و مشغول گردیدن بسازها و لهو و لعب و بطاعات و عبادات
طلب خوشنودی پروردگار خود بکنید و چند برابر آنچه شکی شیطان و طاعت او
کرده اید شکر خداوند خود بجا آورید تا حق تعالی کناهان شمارا پاموزد رعیت
در جواب ایشان گفتند که بد نهی مانای تحمل جمیع آنچه شما فرمودید ندارید علما گفتند
که این اصحاب جهالت و ضلالت چگونه اطاعت کردید شخصی را که هیچ حق بر شما نداشت
و عصیت میکند کسی را که حق واجب و لازم بر شما دارد و چون بود که قوت داشتید
در فعل کارهایی که سزاوار نبود و اظهار ضعف و ناتوانی میکنید در اعمال که نیکی و
پسندید و سزاوار است ایشان گفتند که این پیشوایان علم و حکمت شهوتها و دغشها
عظم و قوی کی دیک و لذت های دنیا بر ما غالب شده و چون این دواعی و دغش قوی است
کارهای بد بر ما اسان شد است و متحمل مشقتها و انهما نمیتوانیم شد و نیات خیر و در نفس
ما ضعیف است و باین سبب مشقت طاعات بر ما گران و دشوار است پس زما راضی شوید
که بتدریج روز بروز از يك يك از اعمال نا شایسته خود بگریزم و بطاعات بجا آوریم
و بارها بر ما گران میکنید علما گفتند که این گروه پیغمبر دان شما فرزندان اهل جهالت و پلیدی
صلا لتید و شبیه ایشانند لهذا تفاوت و بد بختی بر شما اسانست و سعادت و قیامت
بر شما گران رعیت گفتند که ای دانایان پیشوای حکیمان دهنا از سر زشتی شما با فرزندش
پروردگار خود دنیا می پریم و از شدت و عنف شما بیرون عفو الهی میگوئیم پس شما صبر

شود و در هنگامی که پشیمانی او را هیچ اثر ننجشد و از من هیچ نفی با و نتواند رسید پس مرا
صاحب یقین گردان و این عقده را از خاطر من بکشا که بسیار غلبه درین امر و
چاره اش را عظیم بود هر کف که اعتقاد ما درین باب است که هیچ مخلوقی را از رحمت پروردگار
خود دور نمایند و هیچ کس را نا امید از لطف و احسان او ننگردانند و امید هدایت هر کس
داریم تا زنده است هر چند سرکش و طاعی و گمراه باشد زیرا که حق تعالی خود را برای ما وصف
فرمود است بر رحمت و مهربانی و شفقت و ما این سخن او را شناختیم و باین اوصاف ایمان
یا آورده ایم و امر فرموده است جمیع عاصیان را با استغفار و توبه و باین سبب ما مدد واری عظیم
در حصول مقصود تو داریم اگر مشیت الهی بآن تعلق گیرد باشد و بلد ای بود اسف که بقدر
که ده اند که پادشاهی بود در زمانها گذشته که صیت علم و دانش او در افاق منتشر گردیده
بود و بسیار مایه و مهربان و عادل بود بر رعیت خود و پیوسته در اصلاح ایشان می کوشید
و مدتی در میان ایشان با نهایت خیر و صلاح و نیکی زندگی و جهانیان گردید چون
اجل او در رسید و بد از بقا رحلت نمود رعیت بر و بسیار جزع کردند و او را فرزند
بنود اما یکی از زنان او حامله بود و میخواست و کاتبان حکم کردند که این فرزند سر است ایشان
کسی را بر خود پادشاه ننگد و انتظار ولادت آن پسر میردند و وزیرای پادشاه سا
امور بنگار و تجاری می ساختند پس موافق قول میخواست سیری متولد شد و اهلان
تسلط بنیاد خود سروردی که ایشان را از گردان سیر حاصل شد تا یکسال بلوغ و لعبت سازها
و انواع شادی و تفریح می کردند و به سبق و معاصی روزگار گذرانیدند تا آنکه جمعی از علما و
دانشمندان و بختی شناسان که در میان ایشان بودند بان گروه گفتند که این گروه عظیم بود
که حق تعالی بشارت فرموده بود و سزاوار این بود که در برابر این نعمت شاکر حق تعالی را
شکر کنند که معطی این نعمت است شما باری شکر و کفران نعمت می دید و فحشاء و فساد و غورید
و شکی شیطان می دید و او را راضی می دید و خدا را بخشم آوردید که اعتقاد شما اینست که فی

بصحت نماید و مفره شده بود بجوانی و صحت و توانائی و ظفر بر مطالب و ضرب بدشمنان
و تحق و خود پنی و سرور و شادی او نهایت رسید و این صیغاست و از زود داشت
از دیده ینها و شنیده ینها دید و شنید تا آنکه سنی سی و سالگی رسید پس جمع کردن آن
سبب و سیران پیشمار که اولاد پادشاهان بودند و نزد او جمع شده بودند و پرده کیان
حرم خود را از کنیزان با حسن و چهار و سبب نفیس و مرکبهای فاخر و کنیزان و خدمتکاران
خاص خود را همگی حاضر نمود و فرمود که خود را با انواع لباسها و الوان زیبا بپوشانند
و امر فرمود که مجلسی در صفای مطهر افتاب از برای او بنا کنند که زمینش از محبتهای
طلبا باشد و اصناف جوانان هر در آن بکار برند و در اول آن مجلس در دست زرع و عرض
آن شصت زرع باشد و فرمود که سقف و دیوار آن را با طلا زینت دهند و بهوان چوکه
مرصع گردانند و امر فرمود که آنچه در خزینوں او بود از نفایس اموان و الجواهر و اسباب
بپوشان آورند و در مجلس او بنیبت بچند و فرمان داد که جمیع لشکر قیام و سپهسالار
ران و نویسنده کان و یسار و ادب و دربانان و اشراف و بزرگان و علمای و دانشمندان
اهل مملکت او همگی با نهایت زیب و زیور حاضر شوند و فرمود که شیخاغان و سکر و دیگر
لشکرش بر اسبان نفیس و سوار شوند و از برای هر صنف از صنوف اموا و وزرا و
لشکری و رعایا و عام خلق مکاتف مقرر فرمود که صفای بر کشیده دو جاینا خود قرار گیرند
و عرضا و این بود که بر منظر رفیعی برآید و عظمت پادشاهی و اسباب سلطنت و جوی
خزاین و دست مملکت و کثرت جنود و عساکر خود را بنظر درآورد تا سر و وعشش
و طرب و زیاده کرد پس چون چنین مجلسی را مرتب ساختند مجلس درآورد و بزرگان
خود را لا رفت و به تمام اهل مملکت خود و مشرف شد و همگی او را سجده کردند و او را از
مسأله ان اسباب بی پایان و کثرت مضیوعان و فرمان برداران سرور عظیم حاصل
گردید پس بعضی از غلامان خاص خود گفت که مملکت و رعیت خود را بر احسن وجه

بسیار شایسته گفتن مکنید ما را مضبوط و سستی و عیب مگویید ما را بجهالت و پستی زیرا که
پیش از کار ما گریه و مهر بان و اموزنده است پس اگر طاعت او نمایم از گناه ما عفو می
فرماید و اگر طاعت او کنیم عبادات ما را مضاعف میگرداند پس ماستی میکنیم در عبادت
و بندگی او بقدر آنچه از نمان مخالفت او کردیم و پیروی خواستههای خود نموده ایم
تا آنکه حق تعالی ما را بار زوهای دنیا و عقبایر رساند و بر ما رحم فرموده خلقت مفقوت
بر ما پیوسته شاند چنانچه بی طلب ما بر ما نیاس هستی پوشانید و از ظلمت ابد عدم سیاحت
و جود کشانید پس چون چنین گفتند علما اقرار بر صدق ایشان نمودند و بگفته ایشان
راضی شدند پس ایشان یکسال تمام روزه داشتند و نماز و عبادت کردند و مالها
در راه خدا صرف کردند و چون یکسال مقتضی شد کاهنان گفتند که آنچه این گروه
برای این مولود کردند دلالت برین میکند که این پادشاه مدتی فاجر و بنیکو دار بن
و مدتی صالح و بنیکو کار گردید و در زمانی حیار و متکبر باشد و بعد از آن تواضع و
شکستگی شیوه او گردد و میخان بن با ایشان در آن قول اتفاق نمودند از ایشان
پرسیدند که این حال را از کجا دانستید و چگونه بر شما ظاهر شد کاهنان گفتند که
چون این رعیت بسبب این مولود در اول شغول لهو و لعب باطل شدند و در آخر
عبادت و بندگی روا کردند دانستیم که این مولود در این حالت چنین خواهد بود
و میخان گفتند که چون در مولود او زهره و مشتری هر دو در قوت بودند و زهره
تعلق با اهل طرب و بطالت دارد و مشتری تعلق با اهل علم و عبادت دانستیم که این
در حالت در خواهد بود پس آن طفل در نهایت قوت و هوشمندی و قدرت
نشانی و آثار چون نشأ پادشاهی یافت آغاز بد مستی و بطالت و لهو و لعب و ظلم
و جور و فشار و تقوی و تطاول نمود و محبوبترین مردم شد و او کسی بود که درین امور
بالا و موافقت نماید و دشمن ترین مردم شد و او کسی بود که از اعمال او گناه کند و او را

میتوانیم نمود اما سرک و کهنکی و زوال را ما چاره نمینویسیم که وقوع دفع از اندایم و از خود
نیز از منع نمیتوانیم نمود پادشاه گفت که ای اچاره برای دفع این دشمن هست گفتند نه
پادشاه گفت که دشمنان دارم ازین دشمن خود دس ایادفع آنها مینویسند که گفتند
که مانند آنها گفت در دها و بله ها و غمها و المها گفتدای پادشاه اینها بتقدیر خداوند عظیم
الشان قادی نازل میشود و اسبابشان از بدن و نفس برانگیخته میشود و هیچکس بر دفع
انها قادر نیست و بجا ب و دربان و حاس و نگهبان ممنوع مینویسد پادشاه گفت که ای ایا
قادر هستند بر دفع اموری که بقضا و قدر آتی بر من مقدر شده است گفتدای پادشاه
کیست که پنجه در پنجه قضا افکند و مغلوب آن نمی در و کیست که با قدر حق تعالی ستیز
نماید و مقهور آن نشود پادشاه گفت که پس هرگاه شما چاره قضا و قدر نمیتوانید نمود
و جمیع امور بقضا و قدر است پس چه نفع از شما بمن مینویسد رسید ایشان گفتند که ما
قدرت بر دفع قضا و قدر نداریم و تو توفیق یافته و بچقای امور پی برده و آنچه
میگویی محقق اکنون بگو که چه اراده داری پادشاه گفت که اراده دارم که بغرض
شما اصحاب و یاران بگیرم که مصاحبت من با ایشان دائمی باشد و وفادار عهد و پیمان
ایشان باشد و پیروی ایشان بامن همیشه باقی باشد و مرگ پیوند من و ایشان را قطع
نکند و بعد از من در بدن صحبت من و ایشان باقی باشد و مرا بعد از مرگ
تنها نگذارند و در زنده کی ترک یاری من هرگز ننمایند و از من دفع نمایند ضرر
چنینی که شما از دفع آن عاجزید که آن مرگست گفتدای پادشاه کیستند این جماعت
که اوصاف ایشان را بیان کردی گفت ایشان گروهی چندند که ایشان را برای اصلاح شما
فاسد می دانیدم گفتند که ای پادشاه احسان خود را از ما باز مگیر و ایما و ایشان را
هر دو نیکی و ملاطفت کن که ما پیوسته اخلاق خود را پسندیده و کامل و مصلحتی
نور عظیم و شامل یافتیم گفت صحبت شما شرم قاتل است و اطاعت شما موجب کبری

که قدرت بر دنیا آن ندارد پس من در استحکام کار و فکر روزگار خود
خطا کرده ام که شما را با این ضعف باور حق و کفر داند ام و اگر شما قادر بر دفع
آن بودید غافل شد اید پس شما چنی خواه و شفق من نبوده اید ایشان
گفتند که ای پادشاه چنی که ما طاقت دفع آن داشته باشیم بصلاح و جیره و اسبانه
و همت و تهیه خود بمشیت الهی نخواهیم گذاشت که ضرر آن بتو برسد تا ما
حق داریم و اما چنی که بدید در بنیاد ما علم بان ندارم و قوت بدفع آن و نا
مینکند پادشاه گفت که ایامن شما را نگیفته ام برای اینکه دفع دشمنان از من بکند
گفتند بله پادشاه گفت که پس از چه قسم دشمنان را محافظت مینمایید از دشمنی
من ضرر رسانند یا دشمنی که بمن ضرر نتواند رسانند گفتند از دشمنی که
ضرر رسانند نگاه میدارید یا از بعضی دشمنان ضرر رساننده گفتند از هر
دشمنی که ضرر رسانند پادشاه گفت که اینک رسول مرگ و در سید و جنه خدای
و پوسیدگی بدن و زوال ملک و پادشاهی بمن میدهد و میگوید که من میخواهم
که آنچه توانا دان کرده و برین که دارم و آنچه بنا کرده خواب کنم و آنچه جمع کرده برای
کنده که دارم و آنچه با صلاح آورده فاسد کنم و آنچه اندوخته قسمت کنم و کرده ها
تو را برهم زنم و تنهای تو را باطل کی دارم و آنچه رسول جنی آورده است
از جانب مرگ که عنقریب دشمنان ترا بپوشا و خواهم کرد و از تنای تو در ده
و کینه آسینه ایشان را و خواهم کرد و دزد و دبا شد که لشکر تو را بپراکنده کنم و انس
تو را بپوشد و بدل کنم و تو را بعد از عفت خوار کی دارم و فرزندان تو را بپوشم
کنم و صفرت را از جمعیت تو را و بمصیبت شما را برادران و اهل و حقیشان ترا
و پیوند های بدن ترا از هم بپاشم و دشمنان تو را در خاکهای تو بپاشم آن که
گفتند که این پادشاه ما ترا از شرم مردم و جانوران دودند و حشرات زمین و

آنکه تو در زمان فرمان روائی مابنده او بودی گفت که من در آن زمان بند خواستهای
نفسانی خود بودم و مقهور و مغلوب چهل و ناهدائی گشته بودم و بندگی و فرمان برداری
شهوتهای خودی کردم و از این بندگیها و اطاعتها را از خود بریدم و به پشت
سر خود افکندم و از آن گشتم کفشد بگوای پادشاه که اکنون چه عزم داری گفت عزم
که بقدر ضرورت قناعت نمایم و در خلوت مشغول تحصیل اخوت خود گردم و دنیا
فریبده را ترک نمایم و این باوهای کوان از پشت سر خود بیندازم و همیای حرکت
شوم و هفتده سفر اخوت را بگیرم اینک پیک حرکت در رسید و میگوید که فریضه رسیده
که از قوجیل شوم و بانو با شتم تا موک خود در رسد گفتدای پادشاه آن پیک که از جانا
مرک آمده کدامست که ما او را نمی بینیم و او مقدمه حرکت گفت اما رسول مرک ای موی
سفیدست که در میان موهای سیاه ظاهر گردیده و بانک زوال و فنا در میان جمیع
جوارح و اعضا در داده و همه اجابت او کرده اند و اما مقدمه حرکت آن منوع و سستی و
شکستگی است که این موی سفید نشانه آنست کفشد که ای پادشاه چرا مملکت خود را باطل
میکنی و رعیت خود را مهمل و سرگردان میگذاری و از راه کناه این غیبتی که این
گروه را معطل و ضایع بگذاری مگر غیبتی که بهترین ثوابها با صلاح آوردن امور خلق
و سرینیکها و بهترین عبادتها متابعت سنت و جماعت است و چگونه غیبتی که کناه کار باشی
و حال آنکه در ضایع گرداندن عام خلق کناه تو زیاده از آن توانیست که در اصلاح نفس
خود از خدا توقع داری ای امینداری که بهترین عبادتها عملیست که دشوارتر است و دشوار
ترین عملها سیاست و عیشت بد رستی که قیای پادشاه بعدالت در میان رعیت
سلوک کرده و پیوسته بتدبیر صواب خود اصلاح امور ایشان نموده و بقدر آنچه
امور ایشان با صلاح پیوسته مستحق مزد ثواب گردیده این پادشاه صلاح این گروه در
تشت و آلت و انیون میجوای که ایشان بگذاری که ناسد شوند و از ضایع ایشان

و کوریت و موافقت شما زبانا لال میگرداند گفت چنانچه این است ای پادشاه
گفت زیرا که مصاحبت شما با من در بسیاری ملک و اموال و اسباب دنیا است و
موافقت شما با من در جمیع خدایین و اسباب عیش و نعت است و طاعت شما را در
امور است که موجب عفت از امور لغو است و شما را از فکراخت دور افکنید
و دنیا را در نظر من نیست دادید که چیزی خواه من بودید صریحاً بیاور من می
آور دید و اگر من تحصیل مشفق و مهربان میبودید زوال و نیستی و فنا و
کهنگی را در خاطر من جا میدادید و امر باقی را برای من تحصیل مینمودید و مرا
با امر فانی مشغول می ساختید بد رستی که آنچه شما نفع من میدادید برای
من ضایع است و آنچه کلاه دوستی میکنید محض دشمنی است و جمیع اموری
که شما برای من تحصیل کرده اید همه را بشما گذاشتم و مرا با آنها حاجتی نیست و بکار
من نمی آید گفتدای پادشاه پسندید افکار نیکو که دار سخن تو را فهمیدیم و غم
داریم که آنچه بفرمای اجابت کنیم و ما را اصل بر تو حجتی نیست زیرا که حجت
تو تمام و غالب است ولیکن ساکت شدن مادر بر این سخن تو موجب فساد
مملکت ما و باطل شدن دنیا ما و شتمان دشمنان ما میگردد و بر ما بسیار کار
دشوار شده است و در چار و کار حق و حیران شده ایم بسبب تغیب رانی که تمام
ساخته کردید و بر این امری که تازه بران عازم شده پادشاه گفت که آنچه شما را
بخواطو میرسد بگوئید و این باشد از ضرر من و هر حجت که دارید بیان
کن مایند و از من بپرس و ترس مدارید که من تا امروز مغلوب حقیت و نصیب
بودم و امروز بر هر دو غالب و تا امروز هر دو بر من مسلط بودند و اکنون
بر ایشان مسلط گردیدم و تا امروز پادشاه شما بودم ولیکن بنده بودم امروز از
بندگی آزاد شدم و شما را نیز از فرمان برداری خود ازا دگر دم گفتد که

وخواهی با من یار کی ددو دوست ترین شما نسبت بمن در اینجا کسی باشد که زودتر
مرا دفن کند و مرا با گروهای بد حق و اگذار دو در آن حال بغیر حسرت و ندامت
نمره برین دوستان و یاران متبیب نشود و شما پیوسته مرا وعده میکردید که دشمنان
ضی رسا شدن را از من دفع می نمایند اکنون اعتراف مینمایید که نفی از شما بمن نمی
رسد و قادر بر دفع ضرری از من نیستید و چاره برای من مینمایند پس ای گروه
من امور و زچاره کار خود میکنم چون با من مکی گردید و دامهای غیبی بمن گسترده
بودید و حق در از مکی شما نجات میدادم ایشان گفتند که ای پادشاه نیکو کی دارما ان
نسبتیم که بیشتر بودیم چنانچه تو ن نیستی که پیشتر بودی انکی که ترا از حال بد بحال
نیک آورده حال ما را این متبدل ساخته و راغب نجیب و خوبی گردانیده پس تو بد ما
قبول فرما و حتی خواهی ما را توبه فرما پادشاه گفت که تا شما بر سر قول خود هستید
من در میان شما می باشم و هرگاه که برخلاف این وعده عمل نمائید و از میان شما بر
می روم پس ان پادشاه در ملک خود ماند و لشکری او را بکی بسیر و او عمل می کردند و عباد
و بنده که حق تعالی مشغول گردیدند پس حق تعالی فرمود و فرار ازین در بین ایشان که
فرمود و دشمنان ایشان را محذول گردانید و مملکت ان پادشاه زیاده شد و سی دوسا
دیگر برین سیرت بنوی در میان ایشان پادشاهی کرد و بر جهت این روی بیست تمام
عمر او شصت و چهار سال بود که نصف اثر از بطلان و فساد گذرانید و نصف دیگر را بصلاح
و سداد و بوفاسف گفت که شب بیدار این مثل سببی سرور کی دیدم ازین باب مثل
دیگر بیان فرما که موجب زیاده و خوشحالی من کی در دوشکی الهی را زیاده مجا آورم بلوه
گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود از پادشاهان فاسق و در میان رعیت او شده
و تنگی و تفرقه بر آنند کی بود و دشمنان بر ایشان مستولی بودند بسبب فسق و فساد
ایشان و ان پادشاه را پسری بود در نهایت صلاح و سداد و حق شناسی و خداترسی

کند به بنو عابد پیش و زیاده از ثوابی که بسبب صلاح خود و بتهائی تحصیل مینمائی مگویند
پادشاه گفت که علما و دانشمندان گفته اند که هر که شخصی را ضایع و فاسد کند موجب
فساد نفس خود گردد و هر که شخصی را با صلاح آورد موجب صلاح نفس خود
شود و کدام فساد از این شاملش و پیشتر می باشد که تو ترك مینمائی جمیع این رعیت را
که تو پیشوای ایشان و بدو میروی از میان این گروهی که تو باعث اشتهام امور
ایشانی زینهار که ان خود میفکن لباس این سلطنت را که وسیله شرف دنیا و آخرت
ست پادشاه گفت که فهمیدم آنچه گفتید و ادراک کردم آنچه بیان کردید اگر من پادشاه
در میان شما اختیار کنم برای اینکه عدالت در میان شما جاری سازد و از خداوند
طلب نمایم در اصلاح شما و داشتن شما بخیالت و خوبهائی اعوان و یاران که با من
مهربانی کنند و بی و زرا که بعضی از امور مرا متکفل شوند و ایشان نیز در آن مطلب
حسب باور معادن من باشند کما ن ندارم که بتهائی چنین مطلبی را در میان شما به
توانم بر دو حال اگر همگی شما مایلید بدینا و راغب گردید اید بشهر و قهول و لذت های آن
و با این حال شما اگر من در میان شما باشم از حال خود ایمین نیستم که باید کردم بدینائی
که اکنون امید دارم که از آن تنگ نایم و با هوش و اکنارم و فریفته آن کردم تا هنگامی که
ناگاه ملک در رسد و مرا ان تحت پادشاهی بنیز زمین رساند و بعد از جامه ای حیر
و دیبا و لباسها مطرز بطلا جامه خاك در من پوشانند و بغرض جواهر کواکبها سنگ
و کلوخ بر من افشانند و بعد از منازل و سینه در قفس تنگ ساکن گردانند و بیوشانند
عین بعد از خلع لباس مکرر جامه خادی و مذلت پس در انجام بمانم تنها و بیکن
و هیچیک از شما با من نمانید و مرا از آبادانی بدر برید و بجل خرابی و ویرانی شما
بیندازد و بدن مرا بچاقو زان زمین از مورچه و غیره و اگذارید که گوست و
پوست مرا بچوب بزنند و من نام گرم و سرد را رکنید شود و عزت از من بگانه

پادشاه بیاورد و پیاپی که با خداوند خدای دگرده بود و از پند و نصیحت کیند
ولیکن از شدت و صولت و غفلت او حذر می نمود و حیات نیکو و از اهل
دین و صلاح در مملکت او پادشاه کسی نباشد که از پند و نصیحت او و یک شخص دیگر
در اطراف مملکت آن پادشاه مخفی بود و کسی نام و نشان او را نمیدانست پس
روزی آن پادشاه در شب حیات کی دو کله مرده پوی سینه پر داشت و در خانه بچید
و مجلس پادشاه در آمد و چون بر جانب راست آن پادشاه نشست آن کله را بر زمین
آورد و در پیش خود گذاشت و پیاپی آن میزد تا آنکه زمین را از خون تمام آن مجلس
کشف کرد پادشاه از آن عمل بسیار در خشم شد و اهل مجلس را بکسی متنبه شدند و
جلادان را شمشیر کشیدند و مستصر فرمود پادشاه بودند که اشارت نماید او را
پاره پاره کنند و پادشاه با آن شده غضب و خشمی که از آنجا بدو رسیده بود
ضبط نمود و می نمود و امر بقتل او نفرمود و پادشاه از آن زمان شیعه ایشان این
بود که با وجود نیکو و خیر و کفو و صلاح است نهایت حال و پیر و پاری می نمودند
و مبادرت بسیارها و تادیبها میکردند برای تالیف و تمارعیت و آبادانی مملکت
زیرا که الخراف قلوب ایشان موجب تنزل پنهان سلطنت میکرد و خراج
مملکت موجب نقصان مال و خراج پادشاهان میشود و باین سبب پادشاه ساکت
ماند تا از مجلس برخاست و امر دو روز یکی در مجلس پادشاه همان عمل کرد
و پادشاه را او هیچ از آن باب سخن نگفت چون امر دادند که پادشاه از سبب آن کار
هیچ نمی پرسد و در روز چهارم همان کله را بر گرفت با تر زوی و قدری از خاله
چون مجلس درآمد و با کله آن کرد که هر روز میگردید و در بر گرفت و در بر گرفت
آن در میگذشت و در کف و یکی خاله رنجت الله که برایشان درم شد پس آن
حالت را در چشمه آن کله رنجت و بکف خاله پر داشت و در دهان آن کله رنجت

آن پسر رعیت را بحقوق الهی و پیر هیکاری از کناهان راعب میگردانید و امر میفرمود
بنا آن بیاد کردن خدا و جمع احوال و نیابت کردن با و در دفع دشمنان و رفع شداید و
چون پدرش از دنیا رفت و او بر سرین سلطنت مستقر گردید حق تعالی دشمنان او را
منکوب گردانید و همیشه بر قاضیت و امینت مجتمع گردیدند و ملکش آبادان و
معمور گردید و امور پادشاهی اش منظم شد و قوادیر نعمتهای بی پایان با عیش
طفیان و غفلت و مشا و او گردید بجدی که بندگی خدا ترا ترک کرده و نعمتهای
خدا را کفران مینمود و هر که با او عداوت میورزید سادعت تشلیش می نمود و
برین حال پادشاهی او بطول انجامید و روزی وزیر و زفساد او و رعیت او زیاد
میشد تا آنکه هکی فراموش گردیدان درین حقی که پیش از پادشاهی او داشتند
و آنچه او امر میفرمود از باطل و ظلم هکی طاعت او می نمودند و در ضلالت و کراهی
ساعت میگردید و برین حال ماندند تا آنکه فرزندان ایشان برین جهالت
و بطلان نشو و نما کردند و عبادت الهی را از میان ایشان بالکلیه بر طرف شد
و نام مقدس الهی بر زبان ایشان جاری نمیشد و در خاطر ایشان خطور نمیکرد
که خداوند و معبودی بخیرند پادشاه دارند و آن پادشاه در حیات پدید
بخدا میسرید کی ده بود که آن او پادشاه شود و طاعت الهی بخوی بکنند که هیچیک از
پادشاهان گذشته نکرده باشند و فی مان بر داری خدا چندان بکنند که فوق
طاعت هر کس باشد پس چون پادشاهی رسید غرور سلطنت او بخت را از جا
خویش برد و مستی فرمان روی چندان او را پوش کی ده که حشم نکشود و بجا
حواصله نظر نیفتند و در میان امرای او مرد صالحی بود که قریب و منزه نشی
نزدان پادشاه زیاده از دیگران بود و دلش بسیار بدرد آمد و در تنگ شد از آن
کراهی و ضلالت و مستی بپا که درون پادشاه میدید و میخواست که بیاد

کله از سرهای پادشاهان است این اکرام در آن تاثیر می کند و بحسن و جمال خود پس میگردد
و اگر از سرهای فقرو در و پشیمان است پس همین حال می ماند و اکرام من بان نفی می
رساند پس چند روز با او چنین سلوک می نمودم و در اکرام و احترام و زینت و اهتمام
که در دم هیچ تغییر نداشت و هیچ جمال او را حاصل نمی دید چون دیدم که گاهی داشتن در آن
تأثیری نمیکند طلبیدم یکی از غلامان خود را که از سایه غلامان نزد من کم قدر بود
و فرمودم که خواری پیش از پیش بان سر رسانید دیدم که این حالت نیز در او
هیچ تأثیری نکرده و دانستم که اکرام نمودن و اهانت فرمودن نسبت بجمال آن سرکشان
پس چون این حالت را دو مشاهده کردم بنی حکما و دانایان رفتم و از احوال آن
کله از ایشان سوال نمودم ایشان نیز علمی باحوال آن نداشتند و چون میدانستم
که پادشاه متنبهای دانش و علم و معدن پرده باری و حلم است بنزد تواند آمد
که سوال نمایم و از جان خود میترسیدم و جرات سوال نینمودم تا آنکه خود سوال
فرمودی اکنون التماس دارم که این کله سر پادشاهانست یا کلدایان و بدبستی که چون
درماند شدم در تفکر و در حال این کله با خود اندیشه کردم که دید پادشاه هانرا هیچ
جنس بر نمیکند و هر صفت ایشان بر نبه نیست که اگر تمام زیر اسنان را بتصرف در آورند
بان قانع نمیشوند و جهت بر شیخ بالا ای اسنان میکارند و دید این کله را که ملاحظه
کردم از وزن یکدم خالی پر شد و همچنین نظر کردم بدندان این کله که اگر دهان
پادشاهان باشد هیچ چیز بر نمیشود چون ملاحظه کردم از یک مشت خالی
شد پس اگر میگوئی که این سر مسکنی است حجت بر تو تمام نمیکند که این از قبیلستان
پادشاهان برداشته ام و اگر بادر عینک میروم و کلههای پادشاهان و مسکنان هر
پس در آن دور و نزدیک حاضر میگردد و اگر کسی در آن در کلهای پادشاهان
ظاهر بسیار از آن بگفته قایل میشوم و اگر میگوئی که این کله سر پادشاهانست پس بیان

در آن حال پادشاه را دیگر طاقت صبر نماند و بی تاب شد و گفت میدانم که باعث
جرات تو بر این اعمال در مجلس من زیادتی قریب و من لیت که من داری
و من لیت که تو را عزیز دارم و گاهی میدادم و از تو میکند را من چیزی میداد که
از دیگر است میکند را من و کمان دارم که در این اعمال غرضی و مطلبی داری پس از هر دو
روی در افتاد و پای پادشاه را بوسه داد و گفت ساعتی رو بمن دار و عقل خود
همگی متوجه من کن که با تو سخن دارم بدستی که مثل سخن حکمت مثل نیرست
که اگر بر زمین نرمی اندازند می نیشند و جام میکنند و اگر بسوی سنگ سخت اندازند
تا اثری نمیکند و جام نمیکند و بر میگرد و همچنین کلمه حق ماند باز نشت که اگر بر زمین
نرم پاکیزه که قابل زراعت باشد پیار و از آن گیاه بیروید و اگر بر زمین شور و بیاد
ضایع میشود و بد رستی که در مردم هوا و خواهرهای مختلف می باشد و پیوسته
در دل آدمی عقل نورانی با خواهرهای نفسانی معارضه و مجادله بنماید پس اگر
خواهش نفس بر عقل غالب گردد حق را قبول نمیکند و از جا بدر می آیند و سفا
و تندی میکنند و اگر عقل بر شهوات نفس غالب شد آدمی حق را می یابد و او را
لطف حق و خطای حاصل میشود و بدان که من از هنگام طفولیت تا حال دوست
دار دانش و علم بودم و تحصیل علوم راغب بودم و بر همه چیز او را اختیار می نمودم
پس هیچ علم نماند مگر آنکه از آن بیرونی اخذ نمودم تا آنکه روزی در میان خبرستان
میکند و به این کلمه پوسید را دیدم که پیرون افتاده بود از قبرهای پادشاهان
اهل و عیون بیاضان محبت عظیم دارم از مشاهده این کلمه برین حال و چنانکه در بین
انسانان و افتادگان آن بر خال و عذلت و خواری پس متاثر شدم پس از آن به نام
و در آن نام و کلمه از دم بر دم و بسیار بر این پویشیدم و کلام بر آن می شنیدم
و بر روی فرس نیکی گذاشتم و درین کوته و پنهان خود بر دم و با منی و گفته که این

گفت بروز معاد و باز گشت خود حقا می کنند پس کام دیگری برداشت و گفت پر خواهید
و کام سیم که برداشت و گفت بعد از آن خواهید مرد پس بحال خود باز گشت و بطور اطفال
شغول بازی و لهو شد پادشاه از مشاهده این حال بسی تعجب بنشد و بچنان و علمای اطلبید
و حال آن فرزند را نقل کرد و گفت طالع فرزند من ملا حظہ نمایند و درین احوال او
تأمل کنند و احوال آنرا برای من بیان کنند آن گروه قریب در استقامت احوال او اندیشه
کردند که ماند شدند و از احوال خبری استنباط نتوانستند بنمود پس چون پادشاه دانست
که ایشان نیز در امر عاجل نیستند و باید یکگون داد که بشیر دادن او مشغول شدند و یکی
از آن بچنان گفت که این طفل پیشوائی از پیشوایان دین خواهد شد پس پادشاه بچنانان
مرگ فرزند گماشت که از وجود او بشوید تا آنکه آن پسر بقتل شباب رسد روزی خود را
از دست پاسبانیان خلاص کرد و بیازاد نامی ناگاه نظرش بر جنازه افتاد پرسید که این چیست
چنین است گفتند دمی است مرده است پس رسید که چه چیزی باعث مرگ او شد است
گفتند که پسر شد و ایام عمرش بسر آمد و اجالش در رسید و بود پرسید که بیشتر صحیح و
زند بود و می خورد و می شامید و راه می رفت گفتند بلی چون پاره دیگری راه رفت نظرش
بر مرد پیری افتاد ایستاد و از روی تعجب نظر بسیار بر او کرد و ملا حظہ احوال او می نمود
پرسید که این چیست گفتند مردی است که سن بسیار دارد و پیری او را در
یافته و اعضا و قوایش ضعیف و باطل گردیده است پرسید که این مرد اول طفل بوده و این
حال رسیده است گفتند بلی پس از آن دو گذشت ناگاه بر بیماری رسید آن حال او پرسید
گفتند مردیست بیمار شد گفت اول صحیح بوده و بعد از آن بیمار شد گفتند بلی گفت و الله
که آنچه میگویند شما اگر راست می گویند هر مردم عالم دیوانه اند ناگاه پرستاران و پاسبانان
بفکر آن پسر افتادند و تقصیر کردند او را در خانه نیافتند باز آمدند و او را گرفته بجانزدند
چون بجان نه درآمد پر پشت خوابید پس نظرش بچوهای سقف خانه افتاد پرسید

آنکه آن پادشاه که این کلام است از شوکت پادشاهی و زینت و رفعت و عزت منزه
نموده و داری در حال هرات خود داشته است و اکنون باین حال رسیده و نمی بینیم
نمای پادشاه و وزیر که تو نیز باین حال افتاده باشی و باین دوست و دشمنی که بدست
و گرم بدست را خورده باشد و محبت به شهادت و عزت بخواری بدل شده باشد و تو را
در خانه دهند کمتر از چهار نفع و پادشاهیت را بپشت پیرند و یاد تو از میان مردم برد
و علمانی تو تمام و فاسد شوق و هرگز گزائی داشته باشی و در هرگز
خوار کرده و در دو دشمنان تو شاد گردند و یادانت گویان و در حالک پس
رویت برینند و بجای گرفتار شوی که گویا اواز دهند شنوی و گویا گرامی دار بدین
و اگر تو را خوار گردانند چشم نیاید و خون دانت بپیم بگردند و دانت پیکش شوند و گمان
باشد که شوی هوان و یکی بکینند پس پادشاه از استماع این سخنان هراسان شد و شک از
جنبش خود بخت و خواب و دیار و بر آورد و بسیار بگریست و چون اندر و دید که بخشش
در پادشاه تائید کرد و یکی از امثال این سخنان بسیار گفت که خدای عز و جل خیر دهد
و این جمعی که بر گرد من براندا انداز بزرگان خدا ایشان بپای بد گرفتار گردانند بجان
خود و سوگند بخورم که مطلب تو را نمیدم و پیکر خود بپای تو دیدم پس ترک شهوات
و معاصی نمود و بطاعات و خیرات راغب گردید و زاده بدی و صلاح اهل و اقلی
شتر شد و اهل فضل و علم از هر طرف رو با او آوردند و عاقبت او بجهت صلاح
انعام و برین حال ماند تا از دنیا مفارقت نمود و پوز سف گفت که دیگر رگونه مثل
تو هر کف که نقل کرده اند که در از من گذشت پادشاهی بود و بسیار خواهش
داشت که از فرزندی حاصل شود و هر گونه عی که گمان میبوی برای این مطلب
هی در علاج می نمود و فایده نمی بخشید تا آنکه دو اخراج و یکی از زنان او حامله گردید
و پسری از او متولد شد پس چون نشو و نما کرد و پناه افتاد و زوی گاهی برداشت و

شویم پس آن جوان مشغول طعام خوردن شد و زن مشغول شراب خوردن کردید
و آنقدر صبر کردند آن جوان که مستی او زخار بود و بچواب رفت پس دو بانان و پاسبانان
غافل که در خانه بیرون آمد و بشهر درآمد و در کوچه‌ای گردید تا آنکه پسری هم سن خود
از اهل آن شهر بر خورد و جامه‌های خود را انداخت و بعضی ز جامه‌های آن سیر را
پوشید که کسی او را نشناسد و آن پسر را بر داشت و باید یکس از آن شهر بیرون رفت
و در غام شب راه رفتند و چون تن دیک صبح شدند رسیدند که از عقب ایشان بیا
و ایشان را ببیند در گوشه پنهان شدند چون صبح شد بخند متکبران پسر پادشاه
بنزد دختر آمدند او را در خواب یافتند و پسر را ندیدند از عروس احوال داما و را
پرسیدند گفت الحال تن در من بود و من بچواب رفتم نمیدانم یکجا رفتند است چند آنکه
او را طلب کردند نیافتند پس چون شب درآمد پسر پادشاه بار فبق خود از مکن خوش
بیرون آمد و برآورد و پیوسته چینی می‌گردند که دوزها غرق میشدند و شبها
لجی مسافت مینمودند تا آنکه از مملکت آن پادشاه بیرون رفتند و ببلکه پادشاه دیگر
دخل شدند و آن پادشاه را دختری بود و در نهایت حسن و جان و از بسیار محبتی
که بان وختی داشت عهد کرده بود با او که او را بشوهر دهند مگر کبلی که او به پسند
دارا ده نماید و باین سبب غرق بسیار رفیع و عالی برای او بنا کرده بود که بر شاخ عام
شرف بود که آن وختی پیوسته در آنجا نشسته بود و بر مردی که از آن شاخ عبور
مینمودند نظر میکرد که اگر کسی را به پسند دید خود را اعلام نماید که او را بعهده او
در آوردند ناگاه نظرش بر پسر پادشاه افتاد که بان جامه‌های کهنه بار فبق خویش میکند
چون نور نهایت صوری و معنوی از جبین آن پسر ساطع بود محبت او در دل آن
دختر قرار گرفت و تن در پدیده فو سناد که اینک من کسی را برای شوهری خود اختیار
نموده‌ام اگر مرا بکشی تزویج خواهی کنی و باین جوان پدیده و الا بدیگری راضی نخواهم شد

که اندکین چو بجا چگونه بوده است گفتند آن غفاری بوده از زمین روییده و پادشاهان
برای او شدند و درختی شد بعد از آن از آب بریده اند و دیوارهای ایوان را بلند کردند
و این چوب را بر روی آنها انداخته اند و درین سخن بود که پادشاه فرستاد و پرسید
که ملاحظه کنید که پسر من کو یا سرده سخن آمده است گفتند بی سخن بیاوید و سخن بچند
میگویند که از باب سخنان سوداگران و سواسیان سران سخنان پادشاه نقل کردند
علما و بختان باز دیگر ظلمت و زحمت او سوان غور ایشان حیران ماندند مگر همان مجتهد
اول که باز گفت که او پیشوار رهنمای اهل دین خواهد بود و پادشاه را سخن او خوش
خوش نیامد پس بعضی از رانایان گفتند که ای پادشاه اگر دینی را بپسندید و در او رویان
حالت سورا از زایل میگرد و عاقل میشود و بکار خود عاقل میشود پادشاه سخن
ایشان را پسندید و تفحص نمود در اطراف زمین و نیک با نهایت حسن و جمال که از او
نشان بود برای او هم رسانید و بعد از او در و در برای زفات و مجلسی ارادت و
سازندگان و خوانندگان و بازیگران بسیار جمع کرد و هر یک بکار خود مشغول گردیدند
چون و نقیضات و ترانه های ایشان بلند گردید پس رسید که این صدام حاجت گفتند باب
نعمت تواند و بعد از بازی و طوبی که برآمد عروسی توانایان جمع کرده اند که خال
نقش داد کرد و پس ساکت شد و جواب نگفت و چون شب شد پادشاه زدن پسر را
طلب نمود و گفت من فرزند ی بغیر ازین پسر ندارم و بسیار او را عزیز میدانم بخوانم
که چون تل بنزد او برند بشیوه مهربانی و ملاطفت و با مضمون شیرین زبانی و حسن
معاشرت دل او را بسوی خود مایل گردانی پس چون زنی را بنزد او بردند و خلوت شد
زنی را دیدند و رفت و شروع در مهربانی و ملاطفت نمود و پادشاه از پیش برداشت
و دست در دوش او را آورد و پسر گفت که شتاب مکن که شب درازست و ایام محبت بسیار
خدا بر تو مبارک گرداند این مواعلت را بصر کن تا بخوریم و بیانشایم و به محبت مشغول

گو آن جوان گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود و پسر داشت و آن پسر صاحبان
و دوستان داشت روزی آن صاحبان طعامی میپاکی دند و پسر پادشاه را بوضا
طلبند چون مجلس سیان درآمد بشارب خود درون مشغول شد و غافلانه هلی
مست شدند و افتادند پسر پادشاه در نصف شب از خواب بیدار شد و هوای
اهل خانه خود در سرش افتاد و پیر و ناند که بچانه خود باز کرد و در بچیک از آن
مصابیان را پیدار نکرد و ستانه براه می آمد در عرض راه گذارش بر قبری افتاد
در عالم مستی و بهوشی چنین بنظر آمد که آن قبر خانه اوست پس بان قبر داخل
و کندن کرده بمشامش رسید از غایت بهوشی و بچیری کان کرد که بویهای خوش
که در خانه برای او میپاکی و انداخته و استخوانهای پوسیده که در آن قبر نظرش می
گذازد که فرشتهای بز و کانه است که در منزل پری او کستی دهاند و دید که مرده
تازه در آن قبر دفن کرده اند و متعفن گردیده چنان بخیالش درآمد که معشوق
اوست دست شک بکردن او در آورد و تمام شب را میبوسید و با او بازی
میکرد چون صبح شد و بهوش باز آمد و نظر کرد دست خود را در گردن مرده
کنده دید و جامهای خود را با انواع کثافت از چرخ و ریم و خون آلوده یافت
و از کند بی تاب شد و از آن حال وحشت عظیم بهم رسانید پیر و ناند و بانها
بد حالی متوجه شهر شدند شرمندگی و انفعال آن حال ناخوش خود را از مردم
پنهان میکرد تا بچانه خود درآمد و سبی شاد شد که کسی او را بر آن حال مشاهده
نکرد پس جامهای خود را افکند و جامهای پاکیزه پوشید و بویهای خوش خود را
خوشبوی کرد و خدا ترا عمر دهد ای پادشاه کان داری که کسی که چنین حالی برو
گذشته باشد و کسی را اختیار خود بچنین حالی میرود و چنین حالی را اختیار مینماید
پادشاه گفت نکفت حال من نیز مثل حال آن پسر پادشاه است پس پادشاه بچانه

ماورپی از استماع این سخن مسرور و کسی دید و او نیز نظر کرد و آن پسر را مشاهده نمود و
سرعت تمام بخدمت پادشاه رفت و حقیقت حال را عرض نمود پادشاه نیز بسیار خوش
حال شد و بفرموده دخت برآمد و گفت آن جوان این نماینده چون او نشان دادند
و از او مشاهده نمود و از قصه فرود آمد و تغییر لباس نمود و بنزد پسر آمد
و با او سخن گفت و از احوال او سوال نمود که تو کیستی و از کجا آمده گفت تو را با من
چه کار است و چه سوال از من میکنی من مردی ام از فقو و مساکین پادشاه گفت
تو غریب میزانی و رنگ تو برنگ مردم این شهر نمیآید پسر گفت که من غریب
نیستم پادشاه گفت چه چند سعی نمودم که او را برآستی اما خود را بیان فرماید با
من در بیان حال خود نکرد پس پادشاه جمعی را مأمور کرد که دانند که از احوال او با خبر
باشند بخوبی که آید و مطلع باشند که کجا میرود و در کجا قرار میگیرد و بجزر هم
سرای خود و بازگشت و از ... میانی را دیدم که نهایت عقل و فراست و کنایه پسر پادشاه
است و چیزی را میباید که او را ببینی خواهشی نباشد با آنچه شما او را برای آن میخواهید
پسر که در طلب او فرستاد که او را از این شهر که دارند ملازمان پادشاه بنزد او آمدند و
گفتند که پادشاه تو را میطلبد و پسر گفت که پادشاه چه کار است و برای چه مرا میخواهد
که مرا با او حاجتی نیست و او مرا نمیخواهد ملازمان سخن او گوش نکردند و با کواه او را
عجلش در آوردند و پادشاه او را گویی داشت و فرمود کسی برای او گذاشتند و
او را بر کرسی نشاندند و پادشاه فرمود که دخت و زنت به پس پرده آمدند و به
پسر گفت که این جوان تو را برای کار خیزی طلبیده ام دختی دارم و تو را برای شوهر
خود پسندیده و میخواهم تو را ب عقد او در آورم و از فقو و بی خبری و امکان
که ما تو را غنی میکنیم و شرافت و بزرگی و رفعت بتو از این میداریم پسر گفت
که من با آنچه میکنی احتیاجی نیست ای پادشاه اگر میخواهی برای تو مثلی بیان کنم گفت

ایم و با او سخن گویم زیرا که اگر به بند که حق تعالی چه مرتبه از حسن و نیکی و در لبر
و زیبائی بنی عطا فرموده البته بی اختیار قبول خواستگاری من خواهد کرد و پادشاه
گفت بان جوان که دختر من میخواهد که بحضور تو آید و بی حجاب با تو سخن گوید و تا
امروز در برابر کسی نیامده و بایکانه سخن نرفته ان جوان گفت که اگر بیاید پس آن
دختر با عفت حسن و جمال و غنچ و دلاز از پرده پیرون خرامیده و با او پرس گفت
که آیا هرگز کسی مثل من دیده در نیکی و خوش رویی و بهجت و رضایت و حسن
و تراوت و من را پسندیده ام و محبت ترا بجان خریدم ام یا من حفا مکن و چون
موی بفریاد خود در میان مکن جوان روی پیا و شاه کرد و گفت میخواهی برای تو
مثلی که شاهد حال من باشد پیا و دم پادشاه گفت بلی جوان گفت که نظر کنی که
که پادشاهی بود و پسر داشت پس این پادشاه را پادشاه دیگری بخاربه رود
و در هر بگاه یکی از آن دو پسر اسیران پادشاه و یکی شد پسر و فرمود که آن پسر
در خانه حبس کردند و حکم فرمود که هر که بگوید در سنگی ببرد و آن پسر
برین تاملتی در حبس ماند پس برادران پسر پیر خود گفت که رحمت ده
مگر که بروم بجات برادر خود شاید بچیده او را خلاص توایم گوید پادشاه گفت
که برو و آنچه خواهی از اموال و امتعه و اسباب با خود بدار پس تهیه سفر
نمود و درست کرد و اسباب و امتعه بسیار و زنان خوانند و توانند پنهان
با خود برداشت و متوجه ملک آن پادشاه شد و چون نزدیک شهر آن پادشاه
رسید پادشاه از قدوم او با خبر شد و مردم شهر را مقرر نمود که او را استقبال
نمایند و در پیرون شهر منزل مناسبی برای او تعیین فرمود و چون پسر پادشاه
در آن منزل قرار گرفت متاعهای خود را کشود و غلامان خود را مقرر نمود که با
مردم مشغول خرید و فروش شوند و در سودا و معامله با ایشان مساهله

زن و دختر حق و التفات حق و گفت نگفتم که این جوان با آنچه شاه میخواهد رغبت
 نینماید مادر دختر گفت که او صامت و کمالات دختر را چنانچه باید برای او
 پند نکرده و باین سبب با او رغبت ننمود اگر رخصت میراثی من بیرون آید و
 با او مخرم بگویم پادشاه بآن قسم گفت که زن من میخواهد که بر او تو بشن
 بگوید و ترا از من و من و کسی نیامده و با کسی نیست گفت پسر گفت که او خواهد بیاید
 پس زن پس و در انداخت و گفت ازین معنی با من که حق تعالی خیرش را از من
 گرفت بی پایان بسوی تو فرستاده و در چنین وقتی سزاوار نیست قبول کن که دختر
 خود را بقتل تو در آورم بدست سستی که اگر به پنی که پ و در کازچه پسر از حسن و جمال
 و زیبایی و رعایت و کباب و کرات فرموده قدر این نعمت را شوی دانست اگر او را
 اختیار نمائی محسود عالمیان خواهی شد پس پسر دو پادشاه گوید و گفت چنانچه
 برای این حال مثلی بیان کنم پادشاه گفت پسر چنان گفت که جمع است با یکدیگر
 اتفاق کردند بخزانده پادشاه روند بدو و پسر گفت که پسر از پسر خزانده
 و حل شدند متاعها دیدند که هر یک در یک بودند و در میان آنها سبوی بزرگی
 بود از طلا و مهری از طلا برین روی بودند بیکدیگر که در میان متاعهای این
 خزانده این سبوی بهتر چیزی نیست پادشاه گفت که پسر از پسر خزانده و پسر
 دوین سبوست البته از سایر است و این خزانده پسر خود را بگوید و این سبوی را
 برگرفتند و پسر و پسرستان و هر یک در یک بودند که مبادا بعضی بمانند سبوی
 که در این سبوی رگش در خندان افکندند در این سبوی بود و پسران ملک کردند
 و هر یک از خندان خود را در عمر دهد ای پادشاه کان داری که کسی به احوال شماست مرا
 شنیده باشد و حال ان سبوی را داند یکی بر سر ان سبوی رود پادشاه گفت پسر
 حال من نیز همین حالست پس دختر بپدر خود گفت که مرا رخصت فرماید پسر

چاهم در افتاد که در آن چاه اثرها عظیمی بود و در آن چاه درختی بود چون
 بآن درخت افکند دید که بر سر درخت دوازده غول نوا دارند و بر ساق درخت
 دوازده شمشیر بره نه قبیله که روانی و می است بر آن درخت بالا رود تا آن چاه
 و از دهانجات یابد پس بر روی بسیار از انواع حیلهها انسانان درخت بالا
 رفت و غول را بشاگردان و درخت را سبید و رسید انان غولان خدای
 یافته خود را بر آه و سایه و در باد سید بر کشتی سوار شد و بجان خود رسید خد
 عمر تو را در آن گذار این پادشاه کان و از وی که چنین کسی دیگر با اختیار خود چنین
 جانی بر کرد و حق در چنین سبک که بیگانه پادشاه گفت نه جوان گفت که حال من
 نیز مثل حال آن جوان است که حالش را شنیدی پس پادشاه و زن و دختر
 یکی از قبول آن جوان نایوس شدند و درین حال آن پسر که رفیق پسر پادشاه
 شد بود این پسر پادشاه آمد و سرور کوش او گذاشت و گفت که هرگاه تو این
 دختر را قبول نمی فرمائی التماس دارم که برای من خواستگاری نمائی شاید بکاح
 من در آورند پسر پادشاه پادشاه گفت که رفیق من میگوید که اگر پادشاه بصلحت
 میداند این سایه رحمت را بر سر من اندازد و دختر را خود را بقد من در آورد
 پس گفت مثل این رفیق بآن میماند که مردی جمعی شده بود پس یکی بکشی نشستند
 و کشتی او را روانه کردند چون پاره راه رفتند کشتی ایشان شکست نزد یک جزیره
 که در اینجا غولان بسیار بودند و رفیقان آن مرد همگی غرق شدند و او را در
 دریا بزن جزیره افکند و آن غولان بر دریا مشرف شده بودند و نظر میکردند پس غول
 ماده نیز ریله آن مرد اند و او را دید و عاشق او شد و خود را بکاح او در آورد و با او
 داشتند تا صبح و چون صبح شد غمزدگشت و قسمت کرد اعضای او را میان یاران
 و مصاحبان خود و بعد از زمانی مثل این واقعه در داد و شخصی دیگری را که آن جزیره

نمایند و متاعهای خود را امویان بکلی با خود بقیمت ارزان با ایشان بفروشد
چون یکی مردم شهر بمعالیه مشغول شدند پس پادشاه ایشانرا عاقل کرد و قتیلهائی
بشهر درآمد و زندان و زندان برادر خود را داشته بود بنزد زندان آمد و سنگ
ریزه برداشت و در زندان افکند که معلوم نماید که برادرش حیات دارد یا نه چون
سنگ ریزه بر و خورد و فریاد برآورد و گفت کشتی موای پس زندان بانان بر سر او
جمع شدند و پرسیدند که چرا فریاد کردی و تو را چه پیش آمد که چنین فریاد می‌کنی
و درین مدت مانتو را غذا بهای و سیاستهای عظیم می‌دیم و مردم بر تو سنگهای
کوبان انداختند و جنج نکر دی و بفریاد نیامدی اکنون از سنگ ریزه این مرد چرا
فریاد گفت که اینها پیکانه بودند و من نمی شناختم و این مرد اشنای نماید پس
برادرش بمنزل خود برگشت و بمردم شهر گفت که من را این بیابید که متاعی برای
شما بکشایم که هرگز مثل آن ندیده باشید چون روز دیگری شد تمام مردم شهر سو
اوشنا رفتند برای سودا پس فرمود که متاعهایش را برای ایشان کشوند و
سازنده ها و نوازنده ها و بازیگران لعبت بازان و ارباب طرب و اصحاب کهور لعب
فرمود که هر یک بشیوه مردم را مشغول خود گردانند و چون دید که مردم هکی
مشغول خرید و سودا و عیش و تماشا گردیدند بخت روز گذشته عمل نموده
مخفی بشهر درآمد و زندان برادر خود داخل شد و پنجسرها و بند هائی او را
برید و گفت غم مخور که تو را مدوامی کنم و جراحتهائی تو را مرهم میگذارم و او را
برگرفته از شهر پیرون آورد و بر جراحتهائی او مرهم گذاشت و چون اندکی با صلح
آمد و قدرت حرکت بهم رسانید او را بر سر راه آورد و گفت بعد از این راه که بدست
میرسی و کشتی مهیا کرده ام برای تو بر آن کشتی بنشین و بجانب وطن خود روانه
شو چون آن برادر محبوس قدری راه آمد بطالع محبوس خود راه که می‌کرد و

وگفت اگر تو این را نخواهی بمن واکذار که من بسیار فریفته و ماستن او شده
گفت هرگاه پادشاه را میل صحبت و همت من دست از تو بر میدارم و الحق بیات
صحبت پادشاه دارد و چنین کسی مناسب پادشاه است و اعتنا با مردم غیر
قابل صحبت و نسیبم پسر پادشاه او را بچوید بختا به برد و شب با او غیش کرد
و چوید پسر پادشاه بچوید رفت غول او را گشت و پاره پاره کرد و کشته او را
بجزیره و میان یاران حق و قسمت نمود این پادشاه ایامان داری کسی که
چنین حال را داند و باز با من وضع کرد و خود را کج فتنه غولان گرداند
پادشاه نه چون آن پسر این سخنان را از پسر پادشاه شنید گفت من از تو جدا
نمیشوم و این دغنی را نخواهم و بکار من نمی آید پس هر دو از پادشاه مرخص
شدند و پیروان آمدند و پیوسته عبادت حق تعالی میکردند و در اطراف
سیاحت مینمودند و از احوال جهان عبرت می گرفتند تا آنکه حق تعالی
بو سیله ایشان کرده بود بسیار راه را به دین هدایت فرمود و در جهات
پسر بسیار بلند شد و او را زهد و عبادت و زهد و ورع و کمالات او در افاق
عالم منتشر شد پس بفکری بخود افتاد که او را کمالات و کمالاتی بجات بخشد
و رسوایی بنزد پدر اند و گفت که فرزندان سلاطین می سازند که حق تعالی
ما را بدین حق هدایت فرموده و ما بیوفیق الهمی کرد بسیار راه حق در او دیدیم
و به بندگی الهی راهنمایی کردیم سزاوار نیست که تو درین جهالت و ضلالت
بهائی و ازین سعادات محروم گردی پس پذیرفت و با اهل بیت خود بخت
او شتافت و بدین او در آمدند و طریق او را پیش گرفتند و سعادات اخروی فایز
گردیدند چون بلوهر سخت را با اینجارسایند یو زاسف را و دایع نمود و بمنزل خود
مراجعت کرد و چند روز دیگر بخدمت او تردد مینمود تا آنکه دانست که جواب

تا د و یخت پادشاه غولان عاشق او شد و او را برد و در آن شب تاجیه او را
تکلیف مباشرت می نمودند و آن مرد چون از واقعه مرده سابق خبر داشت تا
صبح از ترس خواب نگر و چون صبح شد و این غول بتهیه قتل او برخاست
آن مرد کجاست و خود را بساحل دریا رسانید اتفاقاً کشتی در کنار آن جزیره
حاضر شده بود پس فریاد زد اهل آن کشتی را و ایشان استغاثه نمودند پادشاه
بر روی کمدند و او را سوار کشتی کردند و با خود بردند و او را با هوش رسانیدند
و چون صبح غولان بجانب آن غول آمدند و پرسیدند که چه شد که با او شب
برد و ز او روی گفت از من کجاست غولان تکذیب آن نمودند و گفتند البته او را
شها خورده و با حصه نداده ما تو را در عوض او می کشیم اگر او را حاضر نسازد
نن و ما پس آن غول بناچار بر روی آب سفی کرد تا بجای آن مرد آمد و نبرد او
نشست و گفت این سفر تو چون گذشت گفت درین سفر بکای غلطی روداد و
حق تعالی تقصید خود مرا از آن بجا بخت بخشید و قصد غولان را نقل کرد و
باو غول گفت که اکنون شخص را ایشان هلاک من شده و خاطر جمع کرده گفت بلی
گفت من همان غولیم که شب نت دمن بودی و امدام که تو را بپریم امن شروع
ببضرع و استغاثه کرد و انقول را سوگند داد که از کشتی من بگذرد که من بهوش
خود ترا بکسی دلالت می کنم که به از من باشد انقول بر و رحم کرد و التماسش را
قبول نمود و با یکدیگر بجای پادشاه رفتند و غول گفت که ای پادشاه سخن
من بشنود میان من و این مرد محاکمه کن من زن این مردم و او را بسیار دوست
میدارم و از من کرامت دارد و از صحت من دوری میکند ای پادشاه و موافق
حق میان من و این مرد حکم کن چون پادشاه آن زن را بخت حسن و جمال
شاهده نمود بسیار پسندید او را و فریفته آن شد و امن را بخلوت طلبید

روزی یکی نزد تو خواهم آمد و نور پس و ن خواهم برد میثا باش از برای پس و ن رفتن
پس یونز است غم سفر پس و ن رفتن را با خود درست کرد و هر گاه هفتش برادرش
بود و هیچکس را برین معنی شایع ساخت پس چون وقت پس و ن رفتن در آمد
ان ملک در نصف شب بر و نازل شده و گفت که هر روزم عهد و خواب پرورند و
گفت برخیز که یکی تا خبر جای نیست یو داشت برخاست و افشای آن در بلندی
نقش نمود بغیر از وزیر خود و چون خواست که شورش و جویان را با روی که
حاکم بعضی از بندگان ایشان بود بنیاد او اند و او را سحر کرد و گفت که ای پادشاه
پسر پادشاه که ما را درین ایام شتافته و تنگی رو خواهد داد و بدترستی که تو مصلح
احوال رعیت و دانا و کامل بودی رعیت و ملک و یار خود را میگردانی و ما را به
محنت می اندازی نزد ما باش که از آن روز که تو متولد شدت تا حال با سانش و
فراد این وقت گذرانیده ایم و بیک بی و افقی و تنگی میانی سیده بودی و اسف او را
تسلی فرمود و ساکت کرد و گفت تو در بیک خود باش و با اهل ملک خود و تنگی سلوک
نما و با ایشان مدارا کن و مرا با آنجا که فرستاده اند می باید رفت و با امری که رفیق من در نزد
عمل می باید نمود اگر تو مرا در آن امر مدد و همراهی نمایی و از عمل من بگریز و نصیحت خواهی
داشت اینرا بگفت و سوار شد و انقدر راه که مأمور شده بود که سواره بر و در رفت و بعد
از مرکب فرو داد و پیاده به افتاد و ن بر سبافت می کشید و با او از بلند می گریست و
بی تاب می گرد و میگفت که بچه روید و ما در تو را به پنجم و چه جواب با ایشان بگویم و ای بچه
عذاب مرا سیاست کنند و بچه خواری مرا به کشند و تو چگونه طاقت سختی و مشقت
و ازار خواهی داشت که هرگز عادت بان نگرد و چگونه بر بدبخت و تنهایی صبر خواهی کرد که
هرگز بکروز تنهایی نه و بدن نازک تو چون تاب گوشتی و تشنگی و بر روی خاک
و کلنج خنوا پدید داشت پس یو داشت او را ساکت گردانید و تسلی داد و اسب و کمند

و صلاح و هدایت پروردی او گشاده شده و پناه حق و دین میره هدایت یافته
پس او را با ائمه و واجه و روان زیاده پیوند رفت و یونان سفینه و دلگیر
و شکن مانده تا آنکه هنگام آن شد که بجانب هل دین و عبادت رود و عام خلق را
هدایت نماید پس حق تعالی ملکی را برگزید و راسوی او فرستاد و در خلوة بر زبان
آورد و نزد او ایستاد و گفت بر تو باد خیر و سلام منی از جانب حضرت ایزدی
بررسی که توانسانی در میان بهایم و حیوانات گرفته اند شده که هکذا بفسق و ظلم
و جهالت و ضلالت گرفتار آمده ام بسوی تو بایستد و سلام از جانب حق جل جلاله
که پروردگار دین راوند جمیع خلایق است فرستاده است مرا بسوی تو که تو را بشناسی
و هم بگرامت های الهی و بتو تعلیم نمایم امری چند را که بر تو پندار نیست از امور دنیا
و آخرت پس بشادت را قبول کن و مشوره مرا اختیار نما و از گفتن بیرون
بر و لباس و دنیا را از خود بپوش و شهواتهای دنیا را از خود دور کن و ترک
کن پادشاهی را و سلطنت فانی را که ثبات و دوام ندارد و عاقبت او بجز پشیمانی
و حسرت نیست و طلب کن پادشاهی را که نازل ندارد و شادی را که هرگز منقضی نمی
شود و در راه هرگز بگریز و شغیبت عینک و در راه راست کو باشی در احوال و افعال و عدالت
پیشه خود کن بهر سیتی که تو پیشوای امام مردم خواهی بر ده که ایشان را بسوی بهشت
دعوت نمائی چون یونان سفینه از ملک آن بپسندید پس چه در افتاد و حق تعالی
شکر کرد و گفت من را پروردگارم فرماید اطاعت میکنم و از فرموده او بجا و من
نمی نمایم پس آنچه صلاح من میدانی مرا بآن امر فرما که تو را احد میکنم و پروردگار خود را
که تو را برای اصلاح من فرستاده و مشکلی میکنم زیرا که او بمن رحم و مهربانی فرموده
و مرا از شر دشمنان دین نجات بخشد و من پیوسته در اندیشه همین امر بودم که
تو برای آن نازل گردیدی و مرا از شر دشمنان دین نجات بده گفت که من بعد از چند

که هر کس بان خوبی درخت ندیده بود و آن درخت شلخهای بسیار داشت همچون
میوه آن درخت را خسته با جمع سیوهای عالم شربین نیافت و دید که مرغوان بچند و
احصایان درخت جمع آمدند از شاهدان احوال سبی شاد شدند و زیرا آن درخت
بسیار و با حق و تعییر این حال می کی دپس تشبیه نمود درخت را بشارت نبوة
که باور رسیده بود و خسته را بعلم و حکمت و آن مرغوان را بر روی که نزد او جمع شوند
و از و حکمت و دانش آموزند و با هدایت یابند یو و اسف در بر اندیشه بود که
ناگاه چهار ملک را دید که در پیش روی او پیش شدند و براه افتادند او از عقب
ایشان روان شد پس او را بلند کردند سیو ایسمان و حق تعالی از علوم و معارف
آن تدبیر بر او افاضه نمود که احوال نشأ اولی که عالم را و احست و نشأ وسطی که عالم
ابدانست و نشأ آخری که قیامت است مکی بر و ظاهر کی دید و احوال امور آیند را
دانست پس و را بن زمین آوردند و یکی از آن چهار ملک را حق تعالی مقرر فرمود که
پسوسته با او باشد و مدت در آن بلاد ماند و مردم را بحق هدایت نمود و بعد از آن
برگشت سولا بط که مملکت پیشرویش بود چون پدرش خبر قدوم او داشتند
اشراف اصل و اعیان مملکت با استقبال او آمدند او را گرامی داشتند و توفیر و تقییم
افزودند و خوشیای و دوستان و لشکریان اهل آن بلاد و جمیع نجات او آمدند
و بوسه می کردند و نزد او نشستند پس سخنان بسیار بایشان گفت و موافقت و
مهرای نسبت مکی نمود و گفت کوشهای خود را با من دارید و دلکهای خود را
از عرضها فاسد فادغ سازید برای استماع سخنان حکمت را باقی که نور بخش جانها
و قوت یابید بعلی که دلیل و راههای شاست براه نجات و عقلهای خود را از حجاب
عقلت پدید سازید و بفهمید سخنی را که جدا کنند حق و باطل و ضلالت و هدایت
و بدانند که آنچه من شمارا بان دعوت می نمایم دین حقیقت که حق تعالی بر اینیاء

منو دریا و نجشید و زیر بر پای یوناس افتاد و پایش را می بوسید و میگفت ای
ستد و امای من مرا نکند و با خود بی هر جا که می روی که مرا بر از و کرامتی و حریتی
در میان این قوم نخواهد بود و اگر مرا بگذاری و با خود نبری دی بجز اها پس و ن خواهم
رفت و هرگز بمانه نمی رخت که ادی دعا بخا باشد یا رویکی بی واسف او را دلاری
منه و تسلی داد و گفت بدی بخاطر خود راه ده که انشاء الله ضرری بتو نخواهد
رسید و نفی حین و خویشتن خواهی دید و من کسی نر و پا د شاه خواهم فرستاد
و سفارش تو را با و بفرم خواهم که که تو را کرامتی دارد و با تو نیکی را احسان نماید
پس یوناس جامهای پاشید و هانده را از خود کند و بوزیر نجشید و گفت جامها
مرا پیش و با و داد یا قور و گاینها را که پیوسته بر سر من و بوزیر گفت
که سیاب و مرکب و لباس مرا بدار و بنزد پناه دو و چون بان بوسی او را از رو
تغیظ می کرد و این را فخری تو را و بد و سلام مرا با و بسان و بهیکنی امرا و اشراف
بسان و بگو یا بشان که چون من در حال دنیا فانی و آخرت باقی زنی که دم
و در میان افکار و دوشدم و در باقی رغبت کی دم و فانی را ترک کردم و چون
اصل و حسب خود را دانستم و دوست و دشمن خود را شناختم و عین میان یار
و پیکانه کردم دشمنان و پیکانگان ترک کردم و با اصل و حسب خود پیوستم
و بدان که چون پدرم این بانوت را می بیند خاطرش جمع میشود و خوشحال
میکرد و چون جامهای مرا در بر تو می بیند یاد می آید و در صل و محبت مرا نسبت
بتو این معنی او را مانع میشود از اینکه اسپیی و مکردهی بتو بساند پس وزیر
اسبوی شهر برگشت و یوناس روی پناه او را دنا آنکه بجزای کشاده رسید
و درختی عظیمی را بخارید که بر لب چشمه رسته چون بنزد پناه از چشمه آمد چشمه
دید در نهایت صفا و پاکیزگی و درختی مشاهده نمود در نهایت نیکویی و رعنائی

پند و زید و شریک ایشان شوید در اعمال صالحه و عبادات ساینده و نیکی
متابعت ایشان نمائید و مدد کار ایشان باشید و شاد گردانید ایشان را بکارهای
بنده خود تا شمار بجا آمد نور و ساری سر و دین سازند و فرایض و واجبات آنی را
محافظة نمایند و بار بار و شرایط بجا آورید و بر مالها و ارضوهای دنیا اعتنا نکنید
و بیرون از شراب خوردن و زنا کردن و از سایر اعمال فحشه که حق تعالی از آنها
نفی فرموده است که انفاها لک کنند جان و بدن خود را بی نیاید از رحمت و تعصب
و غضب و عداوت و آنچه را راضی نباشید که نسبت بشما واقع شود نسبت به هیچ کس
واقع سازید و دلهای خود را از صفات ذمیه ظاهر و مصفا گردانید و نیتهای
خود را خالص و درست سازید تا چون شمار اجل در یابد بر راه راست باشید پس
از آنجا سفر کنید و شهرهای بسیار رفت و مردم را هدایت نمود تا آخر شهر کشمیر
رسید پس زمین کشمیر را آبادان کرد و تمام مردم آن ولایت را هدایت نمود و در آنجا
ماند تا آنکه اجلش در رسید و روح پاکش از بدن خاکی مفارقت نموده بجهان انوار
پیوست و قبل از فوتش شاگردی از شاگردان خود را طلبید که او را باید میگفتند
و پیوسته در خدمت و ملازمت آن بزرگوار می بود و در علم و عمل کامل گردیده بود
و وصیت کرد با او و گفت که بر و از روح من بجهان قدس نزد پادشاه شاد است باید که
فرایض الهی را در میان خود محافظت نمائید و از حق بیاطل میل نکنید و حجت بنید
عبادت و بندگی الهی پس باید را امر فرمود که برای مدفن او عمارتی بسازد و در آنجا
بجانب مغرب گذاشت و پاهای خود را بجانب مشرق دراز کرد و در عالم بقا رحلت نمود
ای عزیز این قصه شریفه که بر حکم طریقه و امثال و افیقه مشتمل است و کجاست آن کجای
حکمت ربانی اگر در مواعظه و حکمتهای آن نیکو تامل و تدبیر نمائی و بیدیده بصیرت
در آن نظر کنی برای قطع محبت دنیا و رفع علائق آن و دانستن معایب آن کافیست

و رسول فرستاده است در قرینهای گذشته و خدا را در این زمان بران دیو
امیاز داده و شخصی را گردانیده بسبب رحمت و شفقت و مهربانی که بر من و شما
میل این زمان دارد و متابعت این خدای عز و جل را از آتش جهنم حاصل می شود و بدین
که کسی با شما نماند و مستحق دخول بهشت جاوید غنمی در ملک با ایمان و عمل
سالم پس چهره کنید و در این دو امر تا در یابید راحت دایمی و حیات ابدی را و
هر که از شما ایمان آید و باید که ایمان او برای طمع زندگانی دنیا یا امید پادشاهی
نشاطاتی اخوت یا طلب عطاها و بخششهای دنیوی نباشد بلکه باید که ایمان شما
برای تحصیل ملکوت سموات و ایشای نشاطاتی اخوت و امید رخصت از عذاب
الهی و طلب نجات از عذاب و کرامتی و رسیدن به راحت و اسایش اخوت
زیرا که ملکه زین و پادشاهی و زایل و فانیست و لذت های آن بزودی منقطع می
گردد پس هر که غریب دنیا و لذات آنرا خورد و بزودی هلاک میشود و رسوا
میکردد و در هنگامی که درین دجرا دهند روز جزا بایشان بد رستی که او جزا
نهدد مگر بحق و عدالت و بدانند که ملک قریب بدنه های شماست و پیوسته
در ملکین شکار جای غنای شماست که از بدنه های بی باید و بدنه های سرنگون در کوهها
در اندازد و بدانند که چنانچه مرغ فای در بر زندگانی و نجات از شر دشمنان نیست
از امروز تا فی دایمی بقوت بنائی و دو بال و دو پا همچنان ادی قادر بر حیات
ابدی و نجات دایمی نیست مگر با ایمان و اعمال صالحه و نیات حسنه پس اندیشه
کنید و تفکر نمائید ای پادشاه و ای کوه اکابر و اشراف و دلچهره شنیدید و بفعل
دست بفهمید و از دریاهو ر کنید تا گشتی حاضر و مهیاست و میتوانی گذشتن
و راه را قطع کنید مادام که در آنها و توشه و مرکب دارید و درین حالت با آفتاب چراغ
دارید غیبت شمارید و منزل طی کنید و معاشرت اهل دین و عبادت برای خود نگه

چون در امری محتاج به این امور نماید برای استیفاء دنیا و آخرت ^{است} گواهی دهد

باشد بسبب تعدد ^{در} اولاد و اموال و اسباب خود بهر سبب و زندگانی بسیار

و ای این خواهد بود ^{که} آنها شمع شود و باز نماند کردن خود در دنیا و آخرت

و در طلب راه ^و دنیا و آخرت و ترک طاعت و عبادت و بندگی الهی و غیره

احضار جوارح و ^و دنیا و آخرت و ترک طاعت و عبادت و بندگی الهی و غیره

دنیا است و آخرت و ^و دنیا و آخرت و ترک طاعت و عبادت و بندگی الهی و غیره

سعادتی است و ^و دنیا و آخرت و ترک طاعت و عبادت و بندگی الهی و غیره

درین دنیا کمالی ^و دنیا و آخرت و ترک طاعت و عبادت و بندگی الهی و غیره

طلب و دنیا و آخرت ^و دنیا و آخرت و ترک طاعت و عبادت و بندگی الهی و غیره

که خداوند ^و دنیا و آخرت و ترک طاعت و عبادت و بندگی الهی و غیره

نمیخواهد ^و دنیا و آخرت و ترک طاعت و عبادت و بندگی الهی و غیره

مطالب و ^و دنیا و آخرت و ترک طاعت و عبادت و بندگی الهی و غیره

از دنیا که ^و دنیا و آخرت و ترک طاعت و عبادت و بندگی الهی و غیره

او و دیدن و باز ^و دنیا و آخرت و ترک طاعت و عبادت و بندگی الهی و غیره

مستواند ^و دنیا و آخرت و ترک طاعت و عبادت و بندگی الهی و غیره

که دیدن ^و دنیا و آخرت و ترک طاعت و عبادت و بندگی الهی و غیره

پرسیدن ایشان ^و دنیا و آخرت و ترک طاعت و عبادت و بندگی الهی و غیره

بر این متوجه ^و دنیا و آخرت و ترک طاعت و عبادت و بندگی الهی و غیره

ایشان شفا ^و دنیا و آخرت و ترک طاعت و عبادت و بندگی الهی و غیره

تو هم نفع ^و دنیا و آخرت و ترک طاعت و عبادت و بندگی الهی و غیره

سوی کردی ایشان ^و دنیا و آخرت و ترک طاعت و عبادت و بندگی الهی و غیره

و حکمتی نه حکیمان الهی برای مردم بیان میفرموده اند این قسم حکمتها و سخنان
حق بوده است که موجب نجات از عقوبات و غم و بثورات و زهد دنیا و رغب
بآخرت می گویید است نه دانستن سلسله سویی و صورت و مانند آن که موجب
نقص عمر و تحصیل شقاوت ابدی گردد و چنانچه حق تعالی بقدر حکمت و وصف
فی موده و از حکمتهای او که نقل نموده معنی حکمت ظاهر میشود که حکمت و حکم
کیست امید که حق تعالی جمیع مومنان را عقل مبتلا از شهواتها و دپدهای پنا
و گوش شنوا و زبان بختایق و معارف کو یا کو استغنی باید تا ازین معارف و
حکمتها منتفع گردند پس در بیان معنی دیناست بدینکه اکثر عالم منعمت دنیا
میکند و خوش و گشتاران هستند و بسیار است که امر حق را دنیا نام می کنند و آنرا
مذمت آن در هیچ نمی نمایند و امر باطلی را ترک دنیا نام میکنند و خود را بآن می
ستایند پس تحقیق معنی دینیائی که مذمت آن در شرع وارد شده است باید
معنی و تاحق و باطل از یکدیگر متمایز شود بدینکه مردم از دنیا چند معنی فهمیده
اند و آنها خطاست اول حیات دنیا و زنده بودن درین نشاء است و نه چنین است
که زنده گائی درین نشاء باشد یا انکار یا ترا دشمن باید داشت بلکه از زوی مرگ
گردد و طلبان نمودن خوب نیست و مذموم است و کفران نعمت است بلکه آنچه
مذموم است اینست که انی این زمانه کافی برای امور باطل خواهد بود انکه اعتماد بسیار
برین زندگی داشته باشد و از رویهای دور و دراز نکند و مرگ را فراموش کند و
سبب آن اعمال صالحه را بتلخیص اندازد و مبادرت با اعمال بد نماید باز زوی بلکه آخر
توبه خواهیم کرد یا کارهای دور و دراز پیش گیرد و اموال بسیار جمع نماید و مساکین
دفعه و اسباب بسیار برای خوش و تحصیل نماید بسبب اعتداری که بنسویات شیطان
بر عمر ناقص خود دارد و این سبب ناموسی که بکار آخرت می آید غافل شود و پشنه

نماند که داند و بسبب تحصیل آن مرتکب محرمات گردد یا محبت بسیار بان داشته باشد
که بان سبب در راه خدا او را صرف نماید و حقوق الهی از او انکندار و نیاز است
و بدست امام برای کسی که از او سیده تحصیل اخوت کرد و از آن سیده پیروی نماید
حق تعالی بسیار جماعتی را در قرآن ستایش فرموده که ما را الهام شود و در راه خدا صرف
نمایند و پشت را از آن منحرفند پس اینها ما به ایست برای تحصیل اخوت و اصل بر اینست
بلکه محبت اینها داشتن و بسبب ترک اخوت نمودن بدست چنانچه این حضرت رسول
منقول است که فرمود که نیکی با و رعیت توانگری بر تحصیل تقوی و بر زمین کاری دارد
احادیث بسیار از حضرت امام علی (ع) باقی علیه السلام منقول است که فرمودند که دنیا بزرگوار است
بر تحصیل اخوت پسندیدیم منقول است که شخصی بخدمت حضرت صادق (ع) آمد و عرض
نمود که ما طایفه دینیه میباشیم و درست میدانیم که دنیا را بیاوریم و حضرت فرمود که
برای چه میخواهی از آن گفت که میخواهم که صرف خود و عیال خود و نمایم و بان خوشیای
خود را قرارش کنم در راه خدا بود و بنده آن حج و عمره بیاورم حضرت فرمود که این
طلب دنیا است طلب آخرت و دنیا جاودیت مقبره وار شد است که دنیا و دنیا
دنیا بی هست که دمی را با آخرت میسازند و دنیا بی هست که ملعونست و درین باب
احضار بسیار است و بعضی را در اوقات بیان کردیم سیوم متابع شدن از سئلان
دنیا و معشرت کردن با مردم و مخافتها و اسباب نفیس داشتن و جامهای فاخر پوشیدن
و تحقیق از این و آن است پس هرگاه داشتند که دنیا اینها نیست که غوام
بعقل انصاف حق و دنیا را بگویند و دنیا را اخوت بیکدیگر بسیار مشتبه می باشد
زیرا که پادشاهی حضرت سید بن طاہر دنیا میباید و عینی آخرت و عبادت
کافران و مشرکان و سنیان و اعمال صاحبان بدعت و عبادت مرئیان اخوت
نمایند و عینی دنیا است پس باید که اول دنیا و آخرت را معلوم کنی و حقیقت هر دو را بدانی

حالت که چهار روشی برای حال تو گردانند که توان حال او بر حال خود آگاه شود
و از نفع نکر و چاره و تدبیر در حال او بر حال خود و پند گیر و غیره او مردون خود
یا دارای بدبستی که دنیا اینکو خانه است برای کسی که پندهای او را بزرگند و خانه
عاقبت است برای کسی که در احوال او پند نماید و بفهمد و خانه توانگر نیست برای کسی
که توشه آخرت خود را از آن برگیرد و محل بنیه و کاهیت برای کسی که از اوضاع
آن گیرد و دنیا محل بیخبران خد است و وحیهای الهی در اینجا نازل گردید و ملائکه
حق تعالی درین خانه عبادت کرده اند و دوستان خدا درین شتا خدا را پرستیده
اند و بر عهده محبت فایز گردید اند و بندگان خالص خدا در دنیا سوداگرها
کرده اند و با محال خود رحمت الهی را خریدند و بهشت را بسود دادند و خود
برده اند پس کی مذمت میتوانند کرد و حال آنکه پیوسته مردم از عباد الهی حق و خبر
میدهند و با و از بلند نبستی و فنا خود را در میان مردم میزنند و دیدار خود را
و اهلش را برای مردم بربان حال پناه میکنند و بیاه و دردها و شتفنها خود را
آخرت را برای مردم پیشناسانند و ایشانرا مشتاق اغما میگردانند پس کی را با عاقبت
میدار و با مداد نصیبت و محنت می اندازد و گاه امیدوار میگرداند و گاه میسازند
و گاهی تحویف مینماید و گاهی حذر میفرماید پس جمعی که پندهای آنرا شنیده اند و آن
مواعظهای آن آگاه نکرده اند در روز قیامت و حسرت آنرا مذمت خواهند کرد و گویند
که از آن پندها گرفته اند و از آن تنویر و شهاب داشته اند در روز قیامت آنرا مدح خواهند
کرد و نوری که آنچه دنیا پاداش است او را از آن منکر و گاه شدند و پند از فنا و نیستی
و بدیهای خود را بشناخت گفت باور کردند و قصد یقین آن نمودند و آن مواعظهای پند
گرفتند و فایده ها بردند و در دنیا و در هم و اموالست و اینها نیز چنین نیست که
شبهی نان دنیا باشد چنانچه سابقا بحلی از آن مذکور شد بلکه آنچه از آن آدی را از خدا

خواه نماز باشد خواه تجارت باشد خواه معاشرت مردم باشد
و دنیا بخیریت که غیر اینها باشد و آن به چند قسمت و بنای هر یکی میباشد که ادبی
از تکلیف آن مستحق عقوبت است اگر چه در واد باین میشود که مرتکب یکی از محرمات الهی
گردد خواه در عبادت و خواه معاشرت و خواه در جمع مال و خواه در عبادت و
دنیا مگر و دهی باشد که مرتکب امری چند شود که خدا را نماندنی گناهت فرموده
و حرام نمی دانیده و تحصیل زیاده اینها را مساکن و اسباب از تحصیل که ادبی از
کالات محرم گرداند و وسیله تحصیل آخرت نگردد و نیز باینست و بنای مباح
مرتکب لذتها مباح شد نیست و غیر از اینهاست که باین امر فرموده و نهی
کرده بلکه حاصل گردانیدن و اینهاست غالب و ذاتی خود مباح تحصیل کالات و سعادت
اخری است بقسم دوم بر میزد و دوگاه باشد که کسی اینها را بنیای خود و وسیله
عبادت و سعادت گرداند بقصد قربت و توقع سازد و عبادت شود و اکثر مناجات
بقصد قربت عبادت میتوان نمود و گاه باشد که کسی باین مناجات را بلکه تسبیحات
بنیاد این پیش خود عبادتی قرار دهد و آنرا ترک نماید و بسبب معاقب شود
که بدعتی در دین کرده باشد چنانکه در حدیث معتبر است حضرت صادق علیه السلام فرمود
زهد در دنیا است و اگر خود را باین کثرت و باین کثرت حلالی بر خود حرام گردانید بلکه
زهد و ترک دنیا است و اگر باینچه در دست داری زیاده نباشد از اعتدال پس
خدا و این حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که عبادت که فرمود زهد در
است که طول اهل را آن در دین و تقوی و خدایا شکر کنی و از محرمات الهی پرهیزی
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سیدند از معنی زهد فرمود که آنست محرمات
الهی را ترک نمودن و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله فرمود که مردم بر سه قسمند
زاهد و صابر و راغب و زاهد پس ندهد و نساوی دنیا از دل بدرفته پس چیزی

پس از دنیا روی یکی دانی و با خیرت رو کنی و اگر بنا دانی بر آن رو کنی باشد که از آخرت
روی دنیا روی و ندانی پس بدانکه چنانچه ادب است و اخبار معلوم میشود دنیا امر است
مربک و جمیع امور که آدمی را از خدا و محبت او و تحصیل اخلاص با او و دوری از دنیا و
آخرت دوری یکدیگرند پس هر چنانکه باعث قربت با او شود و ثواب موجب
آخرت میگرداند آن آخرت است اگر چه بحسب ظاهر از کارهای دنیا باشد هر چه از دنیا برخلاف
این باشد دنیا است پس بسیار باشد که تاجری تجارت کند و غرض او تحصیل نفقه و آسایش
یا اعانت محتاجین و تحصیل ثوابهای آخری باشد و آن تجارت را عین آخرت
باشد و بحسب ظاهر عوام او را طالب دنیا گویند بسیار باشد که شخصی پیوسته عبادت
کند که عبادت او بدعت باشد یا غرض از آن عبادت تحصیل مال و اعتبار دنیا باشد
آن عبادت عین دنیا است و گاهی باشد که عابدی بظاهر ترک کرده باشد و در کناری
نشسته باشد و جامهای پشمینه پیوشیده باشد و غرض او مکر و فریب باشد و خدا
منظورش نباشد و هر تاجر از تاجران و هر خرد و دلمه خور و دلمه خور و دلمه خور و دلمه خور و دلمه خور
مردم و در میان وحدتش کندی باشد و ای خداست جمیع و کثرت مریدان
و پیوسته مشغول بدعتی باشد که موجب دوری و وبال او گردد و ببرد و نماید که من
ترک دنیا کرده ام و احوال او عین دنیا باشد و علم که اشراف کمال است بسیار باشد که عالمی
انرا وسیله دنیای خود سازد و از جمیع اشغالها است باشد که فقری که مال نداشته
باشد و محبت مال را زیاده از کسی داشته باشد که بسیار مال داشته باشد و تعلق باها
نداشته باشد پس معلوم شد که دنیا و آخرت خصوصیت بوصفی و علی و جماعتی ندارد
و قاعده کلیش همانست که بیان کردیم سابقا معلوم شد که آن قانون را از شریعت
مقدس نبوی میتوان دانست پس اینچنانکه از شرح ظاهر شود که خدا خواسته و
طلبیده و موجب شنودی او میگردد و اگر با شرایط و اخلاص بجا آوردند آن آخرت

[illegible]

از دنیا که او را حاصل شود شادی شود و به چیزی که از دنیا فوت شود تاسف نمی
خورد و محزون نمیشود اما صاحب این روزی دنیا را در دل او هست چون میسر شد
نفس خود را بجام میکند و منع نمیدارد آن بر عاقبت بدی که از دنیا میداند باین
سبب او را دشمن میدارد و اما از غیب دور دنیا بر و ندارد که از کجا دنیا را اخذ نماید از
حد دل یا حرام یا حلال نمیکند که در تحصیل دنیا عرضش باطل شود با نفسش هلاک شود
پس این جماعت در گرداب دنیا افتاده اند و دست و پا بینند و اضطراب میکنند
پس کسی که خواهد که ترک دنیا نماید باید که تحصیل علم اول بکند و معلوم کند که خل
که ام علم را طلب کند و کدام طریق را پسندیده و آثار پیغمبر و اهل بیت و صلوات الله علیه
تبع نماید یا از اهل علم کند و سنت است و طریقه ایشان را پیش گیرد و واجبات
و سنن آنها را بعمل آورد و محرمات و مکروهات را ترک نماید و در هر امری از امور
که ملاحظه نماید که شارع در آن باب چه تکلیف نموده است از آن بعمل آورد و مباحات خود را
بنیتها صحیح چنانچه در باب نیت بیان کردیم بعبادت بر گرداند و چون در این کتاب
این امور شریعت نفسانی و وسوسه شیاطین و جن و انس معارضه ادنی میگرد
باید که توسل بجناب مقدس این دی و تفکر در قول بزرگوار حضرت بنوی و تحمل و
مشقت طاعات نفس را رام و منقاد شرع گرداند و جنایاتی که بخالف شرع است
در هر باب بمعارضه و مجادله از نفس بیرون کند تا به حق هدایت یابد و تلبس
دنیا که در ده باشد و اگر نه اکثر اماکن دنیا طالبان دنیایند و سبب جهالت و نادانی
خود را موفق میدانند و باین تفصیل این موقوفست بر بیان تفصیل و ادب سنن
طریقه اهل علم و ان در این مسیر نمیشود انشاء الله کتابی دیگر جدا درین باب
نوشته شود و عرض از و این مجلد این بود که اکثر عوام ازین راه فریب میخورند که کسی را
بر وضع عربی مخالف وضع ما معارف می بیند بی آنکه ملاحظه کنند که آن وضع موافق

حضرت صادق علیه السلام فرمود که کسی یقین داند که حساب قیامت حق است جمع مال چو میکند
و در حدیث آمده که هر سودی که در میان بنی اسرائیل دوز میانی قحط عظم بهم رسیده بود که
قبایلهای مردم را می شکافتند و کوشتهای ایشان را می خورد و در بیک از آن قبایله نوحی یافتند
که بر آن نوشته بود که من فلان پیغمبرم و قبایل فلان جسته می شود و خواهد که بداند
که آنچه را از پیش فرستاده بودیم یافتیم و آنچه را حرف زده بودیم بر او طاعت شود
برویم و آنچه از عقب خود گذاشتیم زبان کردیم و بهمان نفعی نماند و عیناً به عباس منقول است
که اول درسه و دینار بر آن که بر روی زمین سکه زدند شیطان را نفعی نماند و پس بر
داشت و بر دیگر گذشت و بر سینه خود گرفت و از شادی فریادی زد و بهمان بر گرفت
و گفت شماها باعث روشن چشم منید و میوه دل منید و برای آدم شمارا دو تنه دارم
دیگر برداندارم از این که بت بن سید را از ایشان بهین کاپیت که شمارا دوست دارند
و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هیچ شیوه دمالی نمی بیند حاصلت زشت بخل
بسیار و اصل دور و دراز و عربی که بر او بی عاقل باشد قطع کردن روح و اختیار کردن
دینا بر اخوت و منقول است بیشتر معتبر از حضرت سواد که به بحابه فرمودند که کدام
یک از شما مال و ارث را از مال خود دوستش میدارید گفتند یا رسول الله هیچ یک از
چنین نیستیم فرمود که با این حال دارم بعد از آن فرمود که فرزندانم میگویند
که مال من و مال من ایا از مال بغیر از تو هست که طعام را بخوری و فانی کنی و جامه را
پوشی و کنه کنی یا مالی را تصدق کنی و از برای خود ذخیره کنی و آنچه غیر اینها
مال و ارث است و در حدیث دیگر فرمود که هیچ تکلیفی بر بندگان دشوارتر نیست
از پیروان کردن حقوق اسل و فرمود که دینار و درهم هلاک کوی که پیش از شما
بودند و شما را نیز هلاک خواهد کرد و فرمود که هر که محبت این دو سنگ را بر محبت
خدا ترجیح دهد باینها محسوس خواهد شد و از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه را

در شب در آیند تا صبح غارت کنند این دو کرم از آن کوفته‌دار به چیز باقی خواهند گذاشت همچنین این دو کرم در آن که یکی بخت مالت و یکی بخت جاه درین شب تار غفلت و جهالت دین ادبی را چنین بغارت می‌برند و چون پرده غفلت را از دیده بر می‌کنند بعد از سران و صبح آگاهی طلوع میکند و بمقتضای الناس پیام فاذا اتوا یستوا از خواب غفلت بیدار میشوند معلوم میشود که چه ضررها بدین رسانیده اند این کلمات شریفه مشتملست بر سه خصلت اول بخت مال و جمع کردن در هم و دینار ^{روی} از حرص و این بخت برین صفات ذمیه است موجب ارتکاب محرمات و ظلم و طغیان و فساد می شود چون در لایک محبوب پیش نمی باشد این بخت بخت این میشود که بخت الهی را از دل پس و نسیانند پیوسته در جمیع کارها منظور او همین می باشد و پیوسته معنی مال پس ستیدن چنانچه در باب نیت بیان کردیم و علاج این خصلت باین میشود که بعد از تفهیم حیات مقدسه الهی در دنیا و نیستی دنیا تفکر نماید و ملاحظه نماید که آنچه جمع میکند بجا نماند نمی آید و آنچه در راه خدا صرف میکند ابد الابد بجا خواهد ماند و در عظمت و رجب علم و عبادات و کماله و اناری که در دنیا و آخرت بجا می آید بیشتر و فکر کند تا بر او معلوم شود که این سید باطل را که بخود می آید از ادبی جدا میشود مانع تحصیل آن قسم کالات ابدی که همیشه با اینکس خواهد بود غنی شود و ثواب نماید در عنونیهائی که خدا برای کسب مال حرام مقدر فرموده و در آینه مال حلال به حساب می باید داد و در ثواب صرف کردن در راه خدا آنکه یک را ده و هفتصد را هفتصد هزار عوض میدهد روزی که دست ادبی از جمیع چیزها و وسایله کوتاه شده است و بداند که حق تعالی ضامن رزق است و امانت داده است نه بر مال و عبرت گیر از اموال جمعی که با عیای بسیار جمع کردند و هیچ بکار ایشان نیامد و باقی بکار ایشان مانده و جمعی متوجه خسارت و تحقیر آخرت شدند و در کار با ایشان باین صورت جمعی گذشت چنانچه

منقولست که آنحضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه پرسیدند که کدام
تن خدای تعالی افضلست فرمود که هیچ بعد از معرفت خدا و رسول و آئینه صلی الله
الله علیه و آله بهتر از دشمنی دنیا نیست بدین معنی که دنیا را بشهر با بسیار است و بسیار
معصیتی که خدا را اگر ندانند بکین بود در هنگامی که شیطان از آن سجده حضرت را میخواست
و تکرار کند از جهل و نادانی و یکی عرض بود که ادم و حوا را باعث شد که با اینک خدا
بایشان فرموده که از چه سخن بگویند از میوه های بهشت بخورید پس در آن درخت بنشینید
مروید که از چهار سنگاران بر خیزد و حوا هید بود و آواز تناول نمایند پس در آن درخت ایستاد
میوه آن درخت نداشتند خود خوردند و این معنی در میان شیطان و حضرت زین العابدین
نار و زقیامت حیا که می بیند که اکثر آن چیزهایی که فرمودند است او در یک کتاب نهاده
میشوند چیزی چند است که با آنها الحقیق ندارند و یک کجاست بود که در سر آرد و
قابیل صادر شد که برادر خود را کشت از روی حسد و رشک پس در میان آنها
بهر مردان محبت زنان و محبت دنیا و محبت ریاست و بزرگی و محبت راحت و محبت
سخن گفتن باطل و محبت رفعت و غرور و عروج و محبت بسیار و محبت و احباب آنها
هفت خصلت را برانند و هر یکی جمع شده اند در محبت دنیا پس چون میفرمان و علماء اینها
داشتند گفتند محبت دنیا سر هر بدیها و کثافتهاست و بنیاد و دنیا است یکی دنیا را
که آدمی را راه بپایند و بنیاده بر آن ملعونست پسند معترف آنحضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که طلب نماید ریاست و سر کرده بودن راه را نیشود و در حدیث
دیگر فرمود که دنیا را که بر همین دنیا جماعتی که ریاست میطلبند و بزرگی را بر خود
می بینند و الله که صدای نفس بر پشت بلند میشود و باطل مکر اینک راه را می شود
و دیگران هلاک میکنند و پسند هیچ منقولست آنحضرت امام موسی کاظم علیه السلام
شخصی را نام بردند و فرمودند که او ریاست را دوست میدارد و بعد از آن فرمودند

زیر که سه چیز است که باعث فتنه و ضلالت میشود و اولی شیب زنا است و آن
شمس شیطانت دیم شراب خوردن است و آن تدر شیطانت است پس شیب
دینار و دریم است و آن نیز شیطانت پس کسی زنانه دوست دارد باطن زن را کانی
حق و متفق نمیشود و کسی را دوست دارد که شیب بر او حرام است و کسی که دینار و دریم
دوست دارد دینار و دریم است و فرمود که حضرت عیسی میفرمود که دینار و دریم است
و عالم طیب در دهانیت پس چون پند که طیب در و را بسوی خود میکشد و او را مضم
دارید بر عالمی که محبت دینار و دریم داشته باشد اعتماد میکند و بداند که هرگاه او خیر
خود را نخواهد بخیر خواه دیگران نخواهد بود و دوم محبت جاه و اعتبارات باطل و نیاست
و این ضررش نسبت بخواس زیاد است تحت دینار و دریم است و در شیب عقی میباشد
و بسیار کسی باشد که کاف که معنی را از نفس خود زایل کرده و بعد از مجاهد بسیار بر او
ظاهر شود که در نفس و این معنی کاملست و این هزار ملمات صفات ذمه است و اخلاص
در اعمال باطل میکند و آدمی را سر و دم پرست میکند و بهلاکت عظیمی اندازد و ترکیب
مناصب میکند و دو دین حق را در نظر سهل میکند و اعتبارات دینار و دریم
قوی میکند و بند ریج آدمی را بکفر می رساند و علاج این نیز بعد از توشل بجانب
مقدس این دین است که دو بطلالت مردم تفکر نماید و بتفکر جمیع بیانات که ایشان
مالک ضرر و نفع او نیستند در دنیا و در آخرت کار او بایر و در کار او است
و بدانند که اعتبارات فانیت و بنوادی زایل میشود و عبرت گوید از احوال جمعی که
دنیا دور و زایشان بر میدارد و بنوادی بر خاک منزلت می اندازد و بعد از
مردن آن اعتبارات و ایل ایشان خواهد بود و اعتبارات واقعی از علم و عمل
هم برسد هرگز زوال ندارد و وسیله بانیت و در احادیث اهدیت علیه السلام
درین باب وارد شده است تفکر نماید از پند های ایشان متعظ کن و در چنانچه

[illegible]

که در کتب معتبره و کلام کویفندی بیفتد که شباهت و معاشرت باشد مردان بی
سابقه و شایسته را که طلب ریاست می زنند برین می سازند و پسند مغیر منقول است از حضرت
صادق علیه السلام که فرمود که هر که سر ریاست مردم کند ملعون است و هر که طلب آن
نماید ملعون است و هر که در خاطر خود آنرا داشته باشد و محبت او در دلش باشد
ملعون است و پسند صحیح از عهد بن سله منقول است که حفصه صادق علیه السلام فرمود که
کجا می کنند که مرد بی کار و بدین شیان نمی شناسم و الله که بدترین شما کسی است که
دوست دارد که مردم از او آواره روند و سر کرده ایشان باشد بد رستی که چنین
کسی یاد روغ که است یا بی عقل است و پسند معتبر از حضرت رسول علیه السلام منقول است
که اول چیزی که خداوند بآن معصیت گرداندش خصلت بود محبت دنیا و محبت
ریاست و محبت طواغیت و دروغ و محبت زنا و دروغ و محبت خواب و محبت راحت و از حضرت
نصیر صمدی صادق منقول است که سبب آن برین خالده که زینهار که طلب
ریاست مکن که هیچ کس را طلب نکند و یکی آنکه هاله شد او پس فدای تو گردم ماه
هاله شد ایم زینا که هیچ یک از ما نیست که ناشن رزگو شود و مردم نند و او بیاید
و حدیث از و اخذ نمایند حضرت فرمود که آن مراد نیست که فهمیدی آنچه بدست است
که شخصی را بغیر از امام بحق از برای خود پیشوا قرار دهی و آنچه از پیشوا و کویید تصویر تو
نمایی و مردم را بتاعت گرفته و انجانی سیم تواضع و فحش و شکستگی نزد خدا و خلق و
رفع تکبر از حق و نمودن از بهترین بهترین صفات کمال است زیرا که ممکن نیست و قاف و
قلیلت و عزت و رفعت و بزرگواری مخصوص خداوند عالمیاست و چند آنکه
از وی شکستگی بشیر میکند خدا آنرا بلندتر میکند و قایل که آلات بیشتر بشیر و چنانچه
خداوند اعتبار بستی و شکستگی دارد معاون هزار الوان معاون نباتات و حیوانات
و غیر از اینها که دیده و از آن انسان نظیر و آمده که گلستان انواع کمال است و معارف

پس چون حضرت شریف وارد شدند فرمودند که طعامی نیاورید برای ایشان مگر آنکه در
ایشان طلبید و با ایشان طعام تناول فرمودند و منقولست که حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه و آله حضرت امام حسن را وصیت فرمودند که بر تو باد تواضع و فروتنی که از غیر
عبادت است و با سائید بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هیچکس
تواضع و شکستگی نکرد مگر آنکه خدا او را بلند مرتبه گردانید و حضرت علی بن الحسین صلوات
الله علیه و آله در ده صبح بنیست پنج قرشی و عربی را مکی تواضع و بسند معتبر منقولست
از حضرت امام موسی کاظمی که چون حضرت یوحنا کشتی نشستند و پنجمین روز کار بود و در آنجا
جا دادند کشتی را مورد شد که بهر جا که خواهد فرماید بود پس رفتند و خانه کعبه رفت
و هفت روز در آن طواف نما بود و در یک روز در آنجا حق تعالی وحی کرد
بگو مرا که در کشتی ایستاده و در خود نوح و یونس را ببینی و آنها فرستادیم و داد پس هر سه پلندی
و کردند فواری کردند و در آن کمان این بود که کشتی پر روی آن خلع شد و نشست
و جوی که تلخ بخت است و وین دشمن است تواضع و شکستگی کرد و گفت من پالین پستی که
قایل ام که کشتی پر روی من قرار گیرد پس کشتی را بر آبی انداختند و سینه وجود را برهنوی
گذاشت پس در آن وقت حضرت یوحنا استغاثه کردند بنیان سربانی یا ماری انوش
یعنی آن پروردگار کار ما را با صلاح او رسید معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که در هنگامی که حضرت جعفر بن ابی طالب در حبشه بود و نجاشی پادشاه
حبشه روزی جعفر و یارانش را طلب نمود چون تن دادند دیدند که بدوی
خاک نشسته و جامه ها کهنه پوشیده است جعفر فرمود که چون او را بر آن حال شاهد
نمودیم تن سپیدیم پس جوی دید که رنگهای ما از خوف متغیر شد گفت که شک و سنایش
میکند خداوند بر حضرت پنهان دشمنان را نصرت داده و دیده او را روشن گردانیده
میخواهید شما را بتاریت دهم گفتیم بی نیای پادشاه گفت که درین ساعت یکی از جاسوسان

پس اگر در آن میان سایر مردم برگزیدیم و کلام خود کردیم و سوسه فرمود و بجهت
سبب حق تعالی و حق فرمود که میان مردمان نظر کردم نیافتم کسی را که مذلت و شکستگی
از حق و حق را از تو پاسداری فرمودی. وقتی که نماز میکنی پهلوی روی خود را نشاند
من بوظیفه بگذاردی و پسند معبر حضرت صادق علیه السلام منقول است که از جمله تواضع است
که در مجالس پیران نماز خود را خنثی شوی و بجهت که بر خوری بر او سلام کنی و ترک
جمل کنی هر چند بحق باشی و بخوانی که مردم ترا ستایش کنند بر سر هینکاری خدا
و پسند معبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که تواضع است که از خود مردم
ادانها را بزرگتر از خود خواهی که انحق قوا را کنند و در حدیث دیگر منقول است از حضرت
پیران است که است انداز تواضع که بنده هرگاه بان متصف گردد او را متواضع گویند
فرمود که تواضع را در درجات بسیار است از جمله آنها است که آدمی قد خود را بلندتر از
انصاف بنده خود قرار نهد و در خود را از کبر و عجب سالم دارد و نخواهد که کسی بر او
مکرمترین آن خواهد که مردم با او برسانند و اگر یکی از مردم به پند تل را از او بپای
و لسان بکند و خشم خود را از مردم با او فرو نهد و از پند پایی مردم عفو کند و خرد
نیکی کار را از دوست میدارد و در حدیث معتبر منقول است که استادی علیه السلام
نظر فرمود و شخصی را اهل مدینه که از برای خود چیزی خریده بود و خود بر داشته
نجات میسر و چون آن شخص حضرت را دید شرم کرد و گفت که برای عیال خود
خریده و از برای ایشان بر داشته که نجات برسانی و گفت که اگر من از زبان اهل مدینه
نیت سیدم دوست میداشتم که خود چیزی بخیر از برای ایشان ببرم و پسند معبر از آنحضرت
است که است که روی حضرت علی ابن الحسین صلوات الله علیه گذاشتند بر حاجتی که مبتدا
و نجات بودند حضرت بر لای سوار بودند و ایشان مستغول داشتند و در آن بودند حضرت را
تکبیر کردند و با خود در آن حضرت فرمود که اگر من در آن بودم اجابت شما نمیدادم

[illegible]

حق را چنانست و ذات شما آمد و خبر آورد که حق تعالی پیغمبرش را بر دشمنان یادی داد
و دشمنان او را مشغول کرد و فلان و فلان و جمعی از سیرات پدر را نام برد که اسیر گشتند
و ملاقات در وادی واقع شده بوده است که او را پدری نامند و درخت اراک در آنجا
بیابان است گویا الموضع در نظر منست که اتفاق داشتم از بقی من و کوه سفیدان او را در
دواری می خوانیدم پس جعفر گفت ای پادشاه پس چرا برخاک نشسته و این جامهای
کهنه را پوشید گفت ای جعفر از جمله ادابی که حق تعالی بحضرت عیسی فرستاده است
که بدرستی که از حقوق الهی بر بندگان است که چون خدا بایشان نفع بهره گزینست
فرایند ایشان تواضع و شکستگی بدرگاه او برند پس چون حق تعالی چنین نفعی به پیغمبرها کرامت
فرموده بن این فروتنی و شکستگی نزد خدا اظهار مینمایم پس چون حق تعالی این چنین
بحضرت رسول رسید با انتخاب خود فرمود که بدرستی که صدق است در یاد تو و کثرت مال
نشود پس بسیار صدق کند تا خدا شما را رحم فرماید و تواضع موجب زیادتی رزق میکند
پس تواضع و شکستگی پیشه هر یک کند تا خدا در دنیا و آخرت شما را بلند مرتبه گرداند
و از مردم عفو کردنی سبب زیادت و عفو است پس از هر نهایی مردم عفو نماید تا خدا شما را
عزیز و غالب گرداند و آنحضرت امام حسین عسکری صلوٰت الله علیه و آله است که نشان
و منال است لکن نزد خدا عظیم تر است که حق برادران مؤمن خود در دنیا و آخرت را
ایشان پیش و آید و کسی که در دنیا فروتنی و تواضع کند برای بزرگوار شدن و از آن نزد
حق تعالی از جمله صدیقانست و از شیعه حاضر امیرالمومنین علیه السلام روایتی که پدری
و پسر از مؤمنان پخته حضرت امیرالمومنین علیه السلام را برداشته و در میان خود
و در نزد ایشان گرامی داشتند و در صدر مجلس نشسته و از آن بزرگواران
و از آن بزرگواران که برای ایشان حاضر گشته و چون ایشان تناول گویند
قنبر دست را بر بوی خوبی آورد و دستش را بر دست ایشان نهاد و حضرت برخاستند

هنر کز تکیه رده چیزی تناول فرموده اند نه وایه که هر کز چینی ندید المحضرت را که
طعام خورد بن تکیه فرموده باشند بعد از آن فرمودند که کان داری که المحضرت
از نان کزیم سه روزی در پی شیر تناول فرموده باشد نه وایه که سه روز
متواتر نان کزیم سیر نشدند از روی که میجوئد ب مسائل شدند تا وقتی که بخت
ایزدی پیوستند من نگویم که حضرت را این مقدور نبی بلکه گاه بود که پیک کسی
صد شتر عطا میفرمود و اگر کسی خواستند که میخواستند که سیرت بخورند و طعامها
نزدیک تناول فرمایند میتوانستند بد رستی که جبرئیل کلید کنای از زمین را
برای المحضرت آورد سه مرتبه او را مخبر گردانید المحضرت را در قبول آورد
گفت که اگر قبول کنی خدا از درجه تو در قیامت چیزی کم نخواهد کرد در هر
مرتبه آن حضرت تواضع و شکنجی نزد خدا اختیار فرمود و هرگز آن المحضرت
و چیزی سوال نکردند که نفرماید که نه بلکه اگر بود عطا فرماید و اگر نبود میفرمود
که بهر رسد خواهیم داد هرگز چیزی از جانب حق تقار عطا نفرمود که عطا او را
و را امضا کند و گاه بود که هفت راضا من میشدند و عطا فرمودند و حق تقم
برای او تسلیم میفرمود محمد بن مسلم میگوید که بعد از آن حضرت دست مرا گرفتند
و فرمودند که امام شما حضرت امیر المومنین ع بر دوش بندگان می نشستند و بر دوش
بندگان طعام تناول میفرمودند و عیدم نان کزیم و گوشت طعام میفرمودند
و بچانه میرفتند و خود نان و رتب میفرمودند و پیراهن کاند سنبائی میخریدند
و بهترش را بفرام خود می پوشانیدند و بدون تر خودی پوشیدند و اگر استیها
از انگشتان میکذشت میبیدند و اگر پیراهن از کعب بلند تر بود کوتاه میکردند و
هرگز او را بر المحضرت وارد نشد مگر آنچه بیدند و شوارت بود اختیار میفرمودند
و پنج سال پادشاهت مردم کردند و از برای خود اجری بر روی اجری و خستی

حضرت از و پرسیدند که سبب گریه توحیت گفت یا رسول الله صاحب من چهار
درهم خبر داد که برای او چیزی بخرم و اگر کردم و اکنون از تو می بخانه می شویم رفت
حضرت چهار درهم باو داد و فرمودند که بخانه خود بر گرد و بیازار تشریف بده
و پراهنی بجهان در هم خریدند و پوشیدند و بعد آهنگی فرمودند و چون از بازار
بروین آمدند مرد عریانی را دیدند که میگوید که من از بر من پوشش انداخته است
از جامه های هشت بر او پوشاند حضرت آن پراهن را کردند و مسا دادند
بیازار برگشتند و پراهن دیگر چهار درهم خریدند و پوشیدند و بعد آهنگی فرمودند و
بجانب منزل روان شدند و در عرض راه رسیدند که همان کنیز است که در منزل
او پرسیدند که چرا بخانه نرفته گفت یا رسول الله و برگردده ام و میترسم که مرا بزنند
حضرت فرمودند که پیش من و در خانه ناهین نما تا ایام و تر شفاعت کنم حضرت
دفعه را آورد و بخانه ایشان رسانید و فرمودند که السلام علی اهل خانه ایشان
جواب گفتند بار دیگر فرمودند از خواب نکشند تا بارسیم گفتند علیک السلام
یا رسول الله و رجعتا به درگاه حضرت فرمود که چرا در من نه او را و در آخر
جواب من گفتند گفت چون سلام ترا شنیدیم از آن حرفی بگفتیم خواستیم که سلام
تو بر ما نیاورد که در پیش حضرت فرمود که این که بگوید سلام به شماست او را
انکار میکند ایشان گفتند که ما به از آن بخواهیم قدیم فرمود از او کردیم حضرت
فرمود که من هیچ در نیارده در آهنگی ندیدم که برایشان زین نیاورده و در پیشش
باشد خله ابایم در دو صوم من و پایشان را و او را بپوشیدم و من معتبر
نشستم از محمد بن مسلم که روزی خدمت امام محمد باقر علیه السلام رفتم حضرت طعام
تناول میفرمودند و من تکلیف نمردم بعد از آن فرمود که منی که کان داری که
حضرت رسول خدا آن روزی که مبعوث شد در آن روزی که از دنیا رفتند

غیرم و منقرات که روزی بن حریت در هنگام چاشت نجد مت حضرت امیر
المومنین صلوات الله علیه آمد دید که فضه انبائی آورد که مهر مبارک حضرت
آن بود چون کشودن بجان خشک بود سوسه پس آمد آورد و عمر گفت ای فضه
چو این آرد را بچخته و آئین نکند ده گفت پیش میکی دم سوانی فرمود و کاهی طمائی
نزدی و برین هیان داخل میگردم برای همین اکنون مهر بران میزند پس حضرت
ان نادیدمشک رفتند و در کاسه ریز کردند و آب بران ریختند و غلظت بران
پاشیدند و تناوب فرمودند بعد از آن فرمودند که ای امیرالمومنین و لیک
شد دست در دست بر محاسن مبارک کشیدند و فرمودند که این محاسن را
برای خود دن باشم چشم اشنا منیکم و این مایه نیست و در حدیث دیگر منقولست
که سدید بن غفله در روز عیدی نجد مت حضرت آمد دید که نان خشکی و
ارای باشین بچخته نزد حضرت گذاشته است گفته یا امیرالمومنین روز عید
حنین چیزی را نزد خود گذاشته فرمود که این عید است برای کسی که از کبانه
امروز بید باشد و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که حضرت امیرالمومنین
هیزم و آب بدوش خود بچانه می آورد و خانه را جاروب میگردند و حضرت
فاطمه آسیا میگردند و شیر میگردند و نان می بچشد و بسند دیگر مرویت که حضرت
در کوفه خرابی خریده بودند و بن کنار داکر ده بودند و بچانه می بردند اصحاب
چون دیدند مبارک بودند که از آن حضرت بکینند و بچانه رسانست حضرت
فرمود که صاحب عیال سزاوار است بپاداشیان بر داشتن از دیگران و بدایت
دیگر فرمودند که از کمال چیزی که نیشود که نفی خود و عیال خود برسانند
و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه راه
در هیچ وقت پای برهنه می رفتند و فلان را بدست حبس می گرفتند و در عید

که بر لای خستی گذاشتند و هرگز زمینی را با فطاع و خیر نکردند و سیخ
و سفیدی از آنحضرت پیرایش نماد مگر هفتصد درهم که آن عطاها آنحضرت
زیاده مانده بود که میخواستند برای اهل خود کینگی بخرد و همچنین طاقت
عبادت آنحضرت نیاورد و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه مطاعه
میفروید کتاب احوال حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه را و بر زمین
میکذاشت و میفروید کی طاقت این کار دارد و پسند دیکس منقواست از
حضرت امیرالمومنین علیه السلام روی بنزد برائی رفتند و فرمودند که روجا
بهی فروشش امرو رفت یا امیرالمومنین آنچه شما میخواهید من دارم چو دیدند آن
شخص حضرت را شناخت بدکاره دیکس رفتند که بسری دران دکان بود و
حضرت بی شناخت دو جا به خرید دیکس بسه درهم که بحساب این زمان
صد هفتاد چهار میشود و یکی را بدو درهم سپی بقبضه فرمودند که انرا که بسه درهم
خریده ام من بیو شتم قبری با امیرالمومنین بلکه بهتر است تو بان سزاوارتری
که بر منبر میروی و در حضور مردم خطبه میخواهی حضرت گفت تو جوانی و
جوانان را خواهش این اموی باشد و من از خدا شرم میدارم که در پوشش خود را
بر تن زیادتی دهم و آنحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که میفرمود
که از آنچه میپوشیدید بخله مان خود بپوشانید و آنچه میجوید با ایشان بخوازید
چون پیراهن را پوشیدند آستینش را کشیدند و از خود بپوشیدند و فرمودند
که کلاه بی برای فقران بد و زنند پس چون پدران پسر بدگان اند یافت
که آنحضرت تشریف بان آورده بودند و جامه خریدند دو درهم را برداشت
و بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد که پسر من شما را شناخته بود و دو درهم را
تقریر نموده است حضرت فرمود که بقیقی راضی شدیم و حقیدیم چیزی را پس نمی

اذا انت که درین کتاب احصا توان کرد قال قلت یا رسول الله الخاضعون الخاضعون
المتواضعون الذاکرون الله کثیرا هم سيقون الناس الجنة فقال لا ولكن فقراء
المسلمین فانهم یخطون رقاب الناس فیقول لهم خزنة الجنة یا ایها الذکاء انتم حتی تحاسبوا فیقولون
یم نخافوا الله ما ملکنا من غیره ونفعل ولا اقض علینا فبقض وننسط ولكن اعبدنا ربنا حتی
وعانا فاجینا ابو ذر گفت که بخیرست حضرت رسول ص عرض کردم که رسول الله یا جمعی
که از خدا خایف و ترسانند و پیوسته و در مقام خضوع و مذلت و انقیاد اند
نزد خداوند خود و در مقام تواضع و تسلیم و تابند با خدا و خلق و یا خدا بسیار
میکند ایشان پیش از دیگران داخل بهشت خواهند شد حضرت فرمودند که نه
ولیکن فقراء مسلمانان پیش از دیگران داخل بهشت خواهند شد بدینستی که ایشان
در محشر پابر کوبند و در محض خواهند گذاشت و سفدا ایشان خواهند شکافت و در بهشت
روانه خواهند شد پس خاندان بهشت ایشان خواهند گفت باشید یا حساب شما
بکنند ایشان در جواب خواهند گفت که بجز حیر ما حساب میکنند ما حکومت و پاد
شاهی و منصبی نداشتیم که از او برینند که عداوت کرده یا ظلم یا جور کرده و مال زیادی
به انداده بودند نه ما حساب کنند که عطا کرده ایم یا نگاه داشتیم ولیکن در دنیا عیال و
هم و در کار خود کردیم تا وقتی که خدا ما را بسوی خود خواند اجابت او کردیم و از دنیا
به موت آمدیم بدانکه احادیث در مدح فقر و فقر او هم نشینی ایشان و حرمت و استی
ایشان و مذمت و اهاانت و خواری ایشان بسیار است و احادیث ایشان در مذمت
فقر و اراده است و همچنین در باب غنا احادیث در مدح و مذمت آن و در شده
است و کثیر محققین جمع میان این احادیث باین نحو کرده اند که فقری که مدح است
فقر الی الله است فقری که مذموم است فقر الی الناس است و غنائی که مذموم است
و غنائی نفس است و غنائی که مذموم است غنائی بکثرت مال است که با حرم و طمع

فخرو و آنجی که مصلی می رفتند و در روز جمعه که بنام می رفتند و در هنگامی که بعبادت
پاری یا تشیع جنازه می رفتند و می فرمودند که برای خدا میروم میخواهم که پاپی هندی
باشم و منقول است که پیاده و تنها در بازار هاراه می رفتند و اگر کسی رگم کرده بود بر سر
راش می رسانیدند و اگر صغیفی بر می خورد و اعانتش می فرمودند و اگر کسی در بازار
قران غلط میخواندی است و ندان تا قاعیش می فرمودند و این ابد را بخوانند که مصروفش
انست که تا خانه اخوت را برای جماعتی مقرر فرموده ایم که مانند ی و فساد در زمین بطلبند
و عاقبت نیکی برای پرهیزکار است و منقول است از بهرام بن عباس که گفت ندیدم
و نشنیدم کسی را که افضل از حضرت امام رضا باشد هرگز کسی بخلاف آداب معاشرت
نفرمود و هرگز سخن کسی را قطع نمی فرمود که در میان سخن او سخن گوید و هرگز حاجت
سائلی را رد نمی نمود و هرگز در حضور کسی پا دراز نفرمود و در مجلسی تکیه نمی فرمود
و هرگز خدمتکاران و غلامان خود را دشنام نمیداد و هرگز در خدمت آن حضرت
صد ظاهر نمیشد و علایمان و مهتران و دربانان و خدمتکاران خود را پیوسته بر سر
خوان خود می نشاند و خواب بسیار کم می فرمود و اکثر شبها را تمام بعبادت احیا می فرمود
و روزه بسیار میداشت و هفتاد بسیار می نمود و اکثر تصدقات آنحضرت در شبها
نار بود و از عهد بن عباس منقول است که حضرت امام رضا صلوات الله علیه در شبها تا
بر روی حصیری نشستند و در زمستانها بر روی پارس و جامها می کشیدند و میشدند
و چون مجلس مردم می آمدند زینت می فرمودند و روایت کرده اند که روزی حضرت
امام رضا داخل حمام شدند شخصی در حمام بود آنحضرت بی شناخت به بفرست خطا
کرد که پیامبر اکبر کبش حضرت مبادرت فرمودند و مشغول گیسو کشید و شدند
بعد از زمانی مردم درآمدند حضرت را شناخت و مشغول معذرت شد حضرت دلاری
او فرمودند و مشغول بودند تا گیسو را تمام کشیدند و اخبار در پیاده قاضی ایشان

آن بجزا وند خود بد کان میشوند و نسبت جور و ظلم بجزا میدهند و سبب آن کافری
شوند چنانچه در حدیث وارد شده است که فقر نزدیست که کفر باشد پس معلوم شد
که اصل فقر بخت و رحمت و لیکن گاه هست که آدمی با اختیار حق دانا وسیله شقاوت
میکند داند پس هر جا که مدح وارد شده است جهت خیرش مدح فرموده اند و هر جا که
مذمت وارد شده است جهت شرش مذمت فرموده اند ولیکن چون نسبت اکثر
نفوس فقر احتیاج موجب صلاح است و غنا و توانگری مودت اعیان و فساد و لهذا
مدح فقر بیشتر وارد شده است و مذمت غنا بیشتر فرموده اند چنانچه حق تعالی
میفرماید که بدو سستی که آدمی طغیان بهم میسازد چون خود را مستغنی و بی نیاز دید
یا کن کرد که بی نیاز است و فقیر را در این ایام نکتہ بنما ظاهر رسیده که چون محالست که آدمی
بی نیاز شود بلکه هر چند غنی تر میشود احتیاجش بیشتر میشود و لهذا فرمود که وقتی
که مستغنی میشود بلکه فرمود که وقتی که خود را مستغنی دانست و کان کرد که مستغنی
شده است همچنین عبادات از حق تعالی برای این مقرر فرمود که وسیله سعادت گرداند
گاه باشد که کسی عبادت را وسیله شقاوت گرداند و معاصی را برای این مقرر فرموده که
تک آنرا وسیله سعادت گرداند چنانچه بعلت از ایشان صادر شود بتوبه و ندامت از آن
بمرتبت عالیه کالات فاین کردند در معصیت نبوی و کی مردم بترک آن متاب می شدند و آن
شکستگی و انکسار و فقر و تنگدستی از جای هم می رسیدند و اگر ترک اولاد حضرت ادر
و حضرت داود و سایر انسانی بودند آن گنها و ناریها که موجب قرب کالات نامتناهی
گردید از آنها حاصل میشد چنانچه واقع شد است که اگر شاهان و بزرگان و پادشاهان
بنویسند بر موقوفه ریح مفرمود که تا در بر کناه باشند و کناه از ایشان صادر شود
و سخن از آن بسیار نازل میشود و عقلاً اکثر از ادراک این معنی قاصر است مجله
اگر درست تفکر نماید مائی که چیز که حق تعالی در این عالم مقرر فرموده هر عین

باشد از بعضی حادثات ظاهر میشود که فقری که مذموم است آنست که آدمی در دین
تک مالیه باشد و تحقیق این مقام آنست که هر چیزی که حق سبحانه و تعالی در
دین خلق فرموده و در میان مردم مقرر ساخته همه لطف و رحمت است
و چون عالم تکلیف و اختیار است هر چیزی را دو جهت هست و حق تعالی آن
چیز را برای جهت خیر مقرر فرموده و مردم وسیله جهت شریکی دانند مثل
آنکه مال را حق تعالی در دنیا خلق فرموده که آنرا وسیله قوت بر عبادات و تحصیل
سعادات گردانند و جمیع سبب ترك آن با انواع کمالات فایز گردند پس اگر مال غنی شود
قوت بر عبادات هم میرسد و ثوابی که بر تصدقات و خیرات مترتب میشود
حاصل نمیشد و اگر مال غنی شود ثوابی که بر ترك مال حاصل میشود حاصل نمیشد
ولیکن این مال را فتنه هم ساخته است که بآن تحصیل انواع شرور و بدیهایی
توان نمود و این جهت را در آن برای این مقرر فرموده است که بآن شر مشاب
شوند اما جمعی از او وسیله غیر آن کاری میکنند که برای آن مخلوق شده است و
باعث شفا و تایشان میشود و هر جا که مذمت مال و غنا واقع شده است سبب
آن جهت شریست که در آن هست و مردم آنرا جهت شری میکنند و اگر ندانند اصل آن
جهت را حق تعالی برای وسیله خیر مقرر فرموده است و هر جا که مدح آن
واقع شده است سبب آن جهات خیر سبب که در آن هست همچنین فقر و احتیاج
وسيله ايست برای تحصیل سعادات که آدمی بر مشقت آن صبر نماید و بشواید برای
عظیم فایز کی دهد و بخدا آورد و از خدا طلب نماید سبب آن او را قریب حاصل
شود و ثوابی که خدا ترك نماید و اعلی درجه زهد و ورع برسد ولیکن گاهی
فقر و احتیاج سبب آن سبب آن مرکب سؤال از مخلوق میشوند و آن از بد
تر است از فقر و احتیاج و گاهی سبب آن مرکب محرمات میشوند و گاهی سبب

و مضری که در قیام عظیمند از بنابر صریح آن حضرت صادق صلوات الله علیه منتهی است
که میفرماید: عطاها حق تعالی است و فقرها حق تعالی برای مؤمن در خرابی خود
میفرماید و در حدیث دیگر آن حضرت رسول روایت فرموده که ای ایست
که حق تعالی بخلق میسپارد کسی از ایشان دارد خدا او را مثل ثواب میسپارد
که روزها پر زه باشد و شبها عبادت ایستد و کسی که از آنها غافل نماید بکسی قادر
باشد بر فضا حاجت او نکند پس بدینستی که او را گشته است و نمیگویم که او را
بشمسین و نیز گشته است ولیکن بسبب حاجتی که بدل او رسانیدن او را گشته است
و آن حضرت صادق علیه السلام نقل است که هر چند ایمان آدمی زیاد باشد و تنگی معیشت
او بیشتر میشود و فرمود که اگر این بود که مؤمنان در طلب روزی بر خدای حاج
میگردند هر آینه ایشانرا از حاجی که دارند بجای تنگ تر و دشوار تر نقل میفرمود
و فرمود که حق تعالی دنیا را که بکسی عطا فرمود مگر برای عبرت و از کسی دور
نفرمود مگر برای آرایش و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی برای شیعیان عالم
و در دولتهای باطل مقرر فرموده است مگر قدر قوت ضروری ایشان اگر خواهند
مشرق روند اگر خواهند مغرب روند زیاده ازین بدستشائی نمی آید و در حدیث
دیگر فرمود که حق تعالی در روز قیامت التفات میفرماید بسوی فقرا شیعیان
مانند کسی که معذرت از جمعی خواهد و در حدیث دیگر مانند برادری که از
برادری عذر طلبد و میفرماید که بهر آن جلال خودم سوگند که شمار فقیران دنیا
در دنیا برای آنکه شمان درین خوار و ذلیل بودند و امروزه خواهید دید که با شما چه
لطفها خواهم فرمود و هر کسی که شما در دنیا نوشته داده است و نیکی شما کرد است
دستش را بکسی بد و داخل محبت کنید پس یکی از فقره گوید که پسر و در کار اهل دنیا
در دنیا خود عیالها کرده اند زنان خوب خواستاری نمودند و جامهای ملائم

صالح بندگانت و همه لطف و رحمت و ایکن بندگان و غیره مضافش صرف میکند.
مثلاً اگر بزرگی خانه برای کسی بفرماید و دیوان خانه نفیس برای او مقوم سازد
و ابریزد و در آنجا بفرماید که برای او بسازند انواع مصالح از او ساکن بسازند
اگر دیوان خانه را ابریزد و ابریزد مسکن خود کند و پرورد در میان ابریزد نشیند
از صاحب خانه تقصیر نخواهد بود و درین سبب که از فروع سبب فنا و قدر است
تفکر نمودن و تجل و استقامت حق تعالی و حکمت و طاعت نیست و آنچه میکند عین
عدالت و حکمت است و آنست که تفکر درین باب موجب کفر شهادت و عقل اکثر
مردم بان احاطه نمیشود و آنکه در وایمه علیهم السلام ما را از تفکر درین باب نفی فرمود
اند چون جمیع میان اخبار بر وجه اجمال بیان شد و بعضی از اخبار را نیز نقل کنیم
سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فقرا و مؤمنان در
باغهای بهشت خواهند گردید و در آنجا خواهند فرمود و ایشان را اغنیاء و اشیاء و بهر
سال بعد از آن فرمود که برای تو مثلی بیان کنم مثلی فقر و اغنیاء از بابت منور
گشتی است که بر عشاری بگذرد و فطر کند یکی را بدیند که خالی است و هیچ چیز ندارد
و میگوید که این را روانه کنید که برود و نظر کند بر یکی که پندیده بران مناعت
میگوید که این نگاه دارید تا عشاء شام حساب کنیم و از حضرت رسول منقول است
که دو چیز است که فو نه را دادم از آنها کراهت دارد و یکی کراهت دارد و کراهت
مؤمن از بداهات و فتنها در مرکب است و از یکی مال کراهت دارد و همچنین مال کثرت است
حساب سبک تر است و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هلاک کرد
مردمان را و چیز خوف درویشی و فقر و طلب بزرگی و فخر و بسند معتبر از حضرت
امام موسی منقول است که خفیف و سبک شمارید فقیهات شیعیان علی بن ابی طالب
و فرزندانش را بدینستی که یکی از ایشان در قیامت شفاعت میکند مثل و پیغمبر

چنانچه در این کتاب مذکور است و آنحضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که چون روز
 قیامت شود صدای از جانب حق تعالی ندا کند که گاهید فقرایی بسیار از مردم
 برخیزند پس حق تعالی ندا فرماید که بندگان من گویند لیکای پسر و درکار آید پس فرماید
 که در میان شما در دنیا فقیری نکرده ام برای اینکه رتبه شان در من پست بود ولیکن میخواستم
 که در بهشت شما را از صر و زباند کنم بر وید و رویهای مردم را با حفظ نمایند و هر کس که بشنا
 یکنی و احساسی کرده است از احسان را به من کرده است از جانب من شهادت را بکافران
 عمل ایشان بندهید و از محمد بن الحسین الخ از متقی است که حضرت صادق علیه السلام فرمود
 که ای بندگان من و عیو و غیغایان از چنین ماله میبرد و شنید که تاجر بخیر است و غایب
 است از راه سیکنی که تمام با فروود بعد در سیکنی که بی پوز و قدر است بر خیزد و آن
 نداری بک حسنه و ناله غمت بنویسند و بنویسند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 نقل است که روز قیامت چون بشود کردی از مردم از صر و زباند بخیر بر می خیزند
 و عیو و غایب تاجر بهشت و در میگویند پس خاندان بهشت را ایشان میگویند که ناکسید
 میگویند فقر ایشان میگویند که ایشان از حساب میخواهند که داخل بهشت شوید
 میگویند که چیزی بماند و بگوید که ما را بهر آن حساب کافی و در این حال از جانب
 روحان بفرمودند که راست میگویند ایشان را داخل کنید و حضرت امام موسی کاظم صلوات
 الله علیه فرمود که حق سبحانه و تعالی میفرماید که من توانگری این اقوی نکرده برای اینکه
 نزد من گناه بود و فقیرانی فقیری نکرده اند که در نزد من بمقدار بودند ولیکن فقران
 وسیله ابتداء و امتحان اغنیاء گردانیدم اگر فقر در دنیا می بودند اغنیاء مستوجب بهشت
 نمی شدند و بعد از صادق علیه السلام فرمود که مالداران شیعیان ما ایشان را امتحان
 نمایند بر محتاج ایشان پس از برای ما فقر را محافظت نمایند تا آخر شمار محافظت نمایند
 و بنده صحیح منقول است که حضرت امیر المومنین فرمود که فقر چیزی است که ما را از پیشتر

نفس و شهوات و طامه‌های فانی خود راند و در جاده حق نشستند و براسبان
شهر پر یکت سوار شدند امروز با مطلق لطف و کرم و عطا فرموده بودی
حق سبحانه و تعالی در جواب فرماید که برای تو و هر یک از یاران اشغال تو از فقر
ساخته‌ام بپناه ببر لطف با عطا فرموده بودم از هر یک که دنیا را فروخته
تا هنگام انقضاء دنیا و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که روزی شخصی
مالذری که جامه‌های پاکیزه در پی داشت بخدمت حضور رسول الله و نشست بعد از آن
مرد پریشانی که جامه‌های کین پوشیده بودند و در پهلوی آن مرد غنی نشست
آن مرد جامه‌های خود را جمع کرد و از زیر دامن آن کشید حضرت رسول فرمود که
پس سیدی که از فقر و چیزی بتو بچسبند گفتی فرمود که ترسیدی که از توانگری تو
چیزی با تو بسد گفت نه فرمود که پس ترسیدی که جاسه است کثیف و چرکین شود
گفت نه فرمود که پس چرا چنین کردی گفت یا رسول الله مرا قرین بدی هست که آن
شیطان با نفس آسایه است که هر چیزی را در نظرمین و نیت میدهد و هر چیزی را
در نظرمین و نیت میدهد و اینک ندارم این عمل نصف سال خود را با آن مرد
فقر عطا کرد و حضرت آن مرد پریشان پرسیدند که قبول میکنی گفت نه آن مرد
از پرسید که چرا قبول نمیکنی گفت بترسم که با آن بدستاده شوم که تو مبتلا شدی و
در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بخدمت موسی و حی فرمود که ای موسی و حی
وقت پنی که نفس و بتواند و ده است بگو که کفای کرده‌ام این خدا مرا در دنیا بجهت
آن گرفتار کرده است و پسند معبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که خدایا
مرا از مساکین که بفقیر خود صبر کنند ایستادگی که ملکوت آسمان و زمین را مشاهده
میکند و فرمود که این مساکین بفقیر خود راضی و خوشنود باشند و چنان کنند
که خداوند در ثواب شمارا بپاید بحق تعالی شمارا ثواب عظیم بدهد بر فقر شما و اگر چنین

نماز این جهنمات استیاد برای او نمیکند و مراد از سوال کردن این باشد که تفحص
انها میفرماید و بداند که احادیث در مدح کفایت بسیار واقع شد است چنانچه
حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه که رسول خدا ص کشته شد پس
ناسانی که شتری چید داشت و میچرا بید و از او شتی طلبیدند و در جواب گفت که این شتر
پستانهای شتر است چاشته مردم فبله است و آنچه در ظرفهاست پسین بخورند حضرت
فرمود که خداوند مال و فرزندش را زیاده کن پس کشته شدند ایشان زیاده که کوفسندگان
نمود را میچرا بید و از او شتی طلبیدند و آنچه در پستانها کوفسندگان بود و نوشید و با
آنچه در ظرفها بود بچندت هر رسول فرستاد و یک کوفسندگان نیز هدیه فرستاد گفت
این نزد ما حرام است و تا کی زیاده احتیاج هست و یکی فرستاد حضرت فرمود که خداوند
بقدر کفایت او را روزی بد و بعضی از اصحاب عرض کردند که یا رسول الله برای آنکس
که سوال قرار دهد در عافیه و دی که ماهها بعد او را میخواهیم و برای آنکس که حاجت
ترا بر آورد عافیه و دی که بعد ما امانت گواهیست داریم حضرت فرمود که آنچه از دنیا که
باشد و کافی باشد معتبر است از آنچه زیاده باشد و آدمی را زیاده را غافل گرداند خداوند
محمد و آل محمد را بقدر کفایت روزی بد و بسند معتبر از حضرت رسول ص علیه السلام منقولست
که حضرت رسول ص فرمود که خداوند روزی محمد و آل محمد را و هر که محمد و آل محمد را دوست
دارد عفت از محرمات و شهادت کفایت در روزی و روزی کسی را که دشمن محمد و آل
محمد باشد بسیاری مال و فرزند و بسند دیگر از حضرت صادق ع منقولست که خداوند
عز و علا میفرماید که بنده مؤمن من محزون میشود از اینکه من روزی بر او تنگ میکنم
و حال آنکه باعث زیادتی قریب او میشود بسوی من و خوشحال میشود بنده مؤمن
که روزی را بر او فراخ گردانم و حال آنکه باعث دوری او میشود از من و در حدیث
دیگر فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که بدوستی که خوشحال ترین مردم و مقرب

نیت میدهد انجام نفسی که خدا را سبب رانیت دهد و در حدیث

نمود که فقر صریح برکت و حضرت صادق علیه السلام فرمود که فقر
است راوی عرض کرد که فقر از دنیا بود و در هم را سبب نمایند فرمود که نه ولیکن
فقر از دین است و از حضرت رسول ص منقولست که هر که سبب شمارد و خفیف

کند فقیر مسلمان را بدوستی که خدا را سبب شده است و خدا او را در روز
قیامت خفیف و سبب میدارند مگر اینکه ازین صل تقی به کند و هر که فقیر مسلمان
کافی دارد همانست که خدا را در روز قیامت ملاقات و از آن راضی باشد و

حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمود که هر که ملاقات نماید فقیر مسلمان
و بر او سلام کند بخلاف سلامی که به غنی میکند چون در قیامت خدا را

فات نماید یعنی بمقام حساب آید از او در خشم باشد یا اذرت ان الله مشغله
القلوب والایمان و ان الله تبارک و تعالی سألنا عما تمنا فی حلاله فیکف بنا

تمنا فی حرامه یا اذرت انی دعوت الله جل ثناؤه ان یجعل رزق من یحیی الخفاف
وان یعطی من یفصی کثرت المال والولدای ابو ذر بدوستی که دنیا مشغول

کند دلها و بدو نفاست از یاد خدا و کار خدا و بدوستی که حق تعالی اما سوال
خواهد کرد از آنچه تنعم کردیم در حلال او پس از ما سوال نماید از آنچه تنعم کرده

باشیم در حرام او ای ابو ذر من ان خدا سوال کردم که بکی داند روزی هر کس که صل
دوست دارد بقدر کفایت عطا فرماید کسی که مرادش من دارد بسیاری مال و فرزندان

بأنکه این حدیث دلالت میکند بر اینکه که به حلال نیز حساب میباشد و سابقاً
حدیث گذشت بر صرف کردن حلال مومنان حساب نمیکند و نمکنت که در دانه

مومنان در اینجا مومنان خالص باشد و در اینجا مراد از اینکه از ما سوال میکنند
این باشد که یعنی از افراد مسلمانان سوال میکنند بآنکه مراد از حساب نکردن آن که

توسیع زیادت خیر است کرامت کنیم و هر که اراده نماید زراعت کشت دنیا را یعنی در اعمال
و افعال پیوسته غرضش تحصیل دنیا باشد میدیم او را بهره و نصیبی از دنیا بقدر مقتضای
حکمت و مصلحت و او را در آخرت بهره نخواهد بود و حاملش آنست که هر که عملی برای
آخرت در عمل خود موقوف باشد میشود و میامن برکات آن برود کار او میگردود و در
آخرت هسات او مضاعف میشود و هر که عمل او از برای دنیا باشد روزی مقدر با او
میرسد اما نه بر وجهی که مدعای او باشد و مانند شیطان ثواب خود را در دنیا
ببیارد و او را در آخرت هیچ بهره نخواهد بود لهذا افعال را پان نما و اصل بدعت
در دنیا چند روزی بعد از شیطان با ایشان تفرقی میسر سازد و در آخرت محرومند و جمعی
که نیت خود را برای خدا خالص کرده اند غالب اوقات در دنیا بر اعمال ایشان مشغول
نیشود تا من در خود در آخرت کامل یابند و در دنیا عمل ایشان مشغول با غرض فاسد و بنوی
بناسند زیرا که هیچ عمل را حق تعالی ننکرده است حتی کافران دهند که زحمات و ریاضات
شافه برای امور فاسده دنیا میکنند چنانچه می شنویم بان مطلب فاسد میسر شد مثل
آنکه میخواهند که ایشانرا کشف سفلیات حاصل شود و گاه هست که بان مطلب خود ^{سند} دیگر
جویم از سعادت آخرت محرومند بسا باشد که مسلمانی از روی اخلاص خدا را سائلها
عبادت کند حق تعالی این معنی را بآوند دهد زیرا که ثواب و باز را آخرت ذخیره فرموده
و مصلحت او را درین مینداند که در دنیا این را بآوند دهد زیرا که غالب انیت که این معنی
باعث انابت عجب میشود و از خدا باز میناید حتی آنکه در حدیث وارد شده است
که ایمان مؤمن که کامل شد حق تعالی راه خوب دیدن را بهم از او سدود میگرداند و
سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام است که بدستی که مؤمن نیکی که میکند مردم
شکر او میکنند و احسان او در میان خلق مشهور میشود زیرا که چون از برای خدا
میکند نیکی و معروف او پائمان بالا میرود و در بین پهن نمیشود و نیکی و احسان با او

عزیز ایشان نزد من بنده مؤمنی است که بجهت عظیم از صلاح و استقامت و شوق
عبادت پروردگار خود کند و در پنهانی بتدبیر خدا کند و در میان مردم
نام باشد و انگشت نماند و روزی و بفرمان کفایت باشد و صبر کند بر او و هر روز
موت او را در رسید و میراثش کم باشد و گریه کنند کاشش کم باشند یا با ذکر طهارت
لِزَاهِدِينَ كَمَا فِي الدُّنْيَا الرَّاعِيْنَ فِي الْخَرَّةِ الَّذِينَ اخْتَدَوْا اَرْضَ اللَّهِ بِسَاطَا وَ تَرَابِهِ
فَرَأَسًا وَمَا هِيَ طَيِّبًا وَ اخْتَدَوْا كِتَابَ اللَّهِ شَعَارًا وَ دَعَاوَهُ دَنَاءًا يَقْرَضُونَ الدُّنْيَا
فَرْضًا يَا كَذِبٌ حَرِثَ الْآخِرَةَ الْعَمَلُ انْصَالِحْ وَ حَرِثَ الدُّنْيَا الْمَالُ وَ الْبُتُونُ اِي ابودر
خوشحال جمعی که زهد در دنیا اختیار نموده اند و ترك لذات دنیا کرده اند و
بسوی آخرت و اعمالی که موجب سعادت آخرت رغبت نموده اند ایشان گفته اند
که من زمین خدا را بساط خود ساخته اند و خالک زمین را فریش و سبتر خود قرار داده
اند از بوی خوش و آب قناعت کرده اند که خود را باب از بویهای بد پاک میکنند
و کتاب خدا را پیرایه تن خود می دانند و پیوسته تلاوت میکنند و بان عمل
نمایند و دعا و تضرع بدرگاه خدا میکنند و خدا را لباس خود ساخته اند که هرگز
از خود جدا نمیکند و دنیا را از خود بریده اند بپنداری با آنکه قرض میدهند دنیا را از
دادی که در آخرت عوض بگیرند ای ابودر زراعت اخلاص عمل صالح است حضرت
دینا مال و فرزندان حضرت در اینجا اشاره فرموده اند به سیران ایه که من نیز میگرد
حرف آخرت نزله فی حرث و من کان بید حراثت الدنیا حراثته منها و سأل فی الآخرة
من یضی و ترجع انشأ ذیت هر که اراده نماید در دنیا کشت مغرب را یعنی که عمل چند
که موجب ثواب آخرت باشد درین شأ حاصل نماید و تخم یار درستان دل بکار و
بایست عمل صالح را پرورش دهد تا در عرصه قیامت حاصل آن را پرورش داده کنیم
برای در کشت او یعنی بدیم او را بعبودیت آن ده تا به فصد و زیاده بران با آنکه او را

که قرآن اشعار خود گردانید اند و دعا را در ناخود کرد ایند و شعرا جامه ملامتی
اختصاصش با دمی پیشتر می باید و احادیث درین باب اختلافی دارد از بعضی احادیث
افضلت دعا و بعضی چنین جمع کرده اند که اگر معنی قرآن را باید بهتر است و اگر نه دعا و بعضی
برعکس گفته اند و آنچه این حال را در لحاظ می رسد است که نسبت باحوال مختلف می باشد
و آدمی می باید که طیب نفس خود باشد و در حالتی بچند مناسب و داند او را بران بدارد
و گاه هست که آدمی در حالتی بهم می رسد که قرآن آدمی را پیشتر مرغوب است و گاه هست
دعا آدمی را پیشتر اصلاح می آید و گاه هست که از میان دعاها دعای حاجتی آدمی را باعث
قرب میشود مثل آنکه گاه هست که آدمی در مقام خوشت اگر خوف سهلی دارد
مناسب آن هست که دعا هایی که مشتمل بر تحویفات است بخواند تا چون ماده اش
مستعد شده است باعث کمال آن صفت گردد و اگر خوف بسیار دارد دعا های رجا
بخواند که خوف بسیار بهاس می انجامد همچون در باب رجا و سایر صفات نفسانی
همچنین در باب قرآن خواندن بسیار است که آدمی از یاد دعائی خوانده است
و چند آن در او تاثیر نکرده است و در بعضی احوال که موافق حال او افتاد چند آن
در او اثر میکند که فوق آن متصور نیست و چند آن از آن معارف بر او فایده می شود
که احصا نمیتوان نمود و درین باب سخن بسیار است و عرصه سخن تنگست اگر چند
خواهد در محل خود مناسب بیان شود انشاء الله تعالی یا اذْیَنْ رَبِّیْ الْخَبْرَیْنِ
فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ لَیْ مَا اَدْرَاکَ الْعَابِدُونَ دَرْکَ الْبَکَاءِ عِنْدَیْ وَ اِنِّیْ لَا اَبْقِیْ لَهُمْ
فِی الْوَفِیْقِ الْاَعْلٰی قَصْرًا لِّبَشَرٍ هَدَفْتُ بِهِ اَحَدًا اَقَالَ قَلْبَ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَیُّ الْمُوْمِنِیْنَ الَّذِیْنَ
قَالَ اَلَمْ یَمُوتْ لَمُوتِ ذَکْرًا و لِحَسْبِنَهُمْ کَاسْعَدًا و یَا اَذْیَا اَدْخَلَ النُّوْرَ قَلْبًا و اُسْتَوْسِعَ
قَلْبًا فَمَاعْلَمُهُ دَالِکَ بِالْبَیِّنَاتِ و اِنِّیْ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ الْاِیَّهْ وَ اِلَیَّ الْخَلُوْدُ وَ اِلَیَّ الْفَتْحُ مِنْ
دَارِ الْغُرُوْرِ وَ اِلَیَّ الْمَوْتُ قَبْلَ تَرْوِیْهِ اَیُّ اَبُو ذَرٍّ دَرْسَتِیْ کَیْ یُورِدَ لَهَا مِنْ

نمیکنند زیرا که معروف بنکی او از برای مردم است و در میان مردم منتشر میشود
و باستان بالا میروند و قبول الهی نمیکرد و در حدیث دیگر از حضرت رسول
را کفران نعمت میگردند با اینکه حق نعمت و احسان بر قشری و عربی و عجمی داشت
کی معروف بنکیش بر خلق زیاده از آنحضرت بود و همچنین ما اهل بیت را کفران
میکند و شکرینکی و احسان ما را مرعی نمیدارند و بنکان مؤمنان نیز چنین اند
که این احسانها و نیکبائی ایشانرا کسی شکر نمیکند و ایضا منقولست که مفضل بن عمر
خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمود که جمعی از علما عامه که من و ما میدانی
گویند که حق تعالی بنده را دوست داشته و ملک از آسمان برای رفعت شأن او ندا
میکند که خدا فلان شخص را دوست میدارد و شما او را دوست دارید پس شکر
او در دلهای مردم می افتد و هر بنده را که دشمن داشت منادی از آسمان ندا می
کند که حق تعالی فلان شخص را دشمن میدارد و شما او را دشمن دارید پس عداوت
او در دلها مردم می افتد چون اینرا گفتیم حضرت راست نشستند و سه مرتبه بدست
اشاره فرمودند و گفتند نه چنین نیست که ایشان میگویند و لیکن چون حق تعالی
بنده را دوست داشت مردم در زمین و آسمان اورد که بعد از او دشمنی و مشغول
میشوند و بد او را میگویند پس این گناه کار میشوند و موجب ثواب و اجر میشوند
و چون بنده دشمن دارد او را محبوب مردم میگرداند که بناحق مدح او کنند و او
مدح کنندگان او را و گناه کار باشند بعد از آن فرمود که کی نزد خدا محبوب است
حضرت یحیی بن زکریا بود مردم با او عداوت کردند تا او را کشتند و کی نزد خدا محبوب
نزد آنحضرت علی بن ابی طالب بود مردم آنرا زارها کشیدند که میدانید و کی نزد خدا
محبوب بود حضرت امام حسین بن علی بود مردم از او کینه داشتند تا او را شهید کردند
و بدانکه درین فقرات حضرت رسول ص اشعار فرمودند بفضیلت قرآن بر دعائین که فرمود

که از آن تغییر قلب میکنند نیز میان نیک و بد بکند و راه حق را بیابد و گم نکند و همچنین
هر یک از صفات حسنه و نیات صحیح که او را با اعمال شایسته راه نمائی بنمایند بنزله چو
و مشغلی بلکه خورشید بیند برای نفس و باین در دلهای کاملاً نچو غایت از علم
و معرفت و انواع کالات روحانی و کثادت کی دل کما به از استعداد قبول علوم حق
و معارف الهیست زیرا که دلهای اشقیاء مانند ظرفیست میان پر که کنجایش هیچ چیز
نداشته باشد لهذا هیچ هدایتی در آن داخل نمیشود و قبول هیچ حقی نمیکند و دلهای
مؤمنان در کنجایش معارف مختلف است سبب کمال نقص ایشان در مراتب ایمان
بعضی از بابت پیاله است که کنجایشان ندکی از علوم معارف در و اگر زیاده از قدر
حوصه اش بر آن بریزند از سر بهد می رود و از بسیاری عبادات و کالات وسعت
زیاده می شود استعداد قبول معارف بیشتر میشود تا آنکه بنزله دریائی میشود که هر چند
غمرهای حقایق را بر او بریزند مطلقاً او را از جا بدر نمی آورد و آن انواع معنوی
سبب این کثادت کی می شود و این کثادت کی سبب دارا قبول حق میگردد که قبایح دنیا
و بدیهه را بداند و ترک آنها نماید و محاسن اعمال حسنه و درجات رفیعه اخوت و کالات
معنوی را داشته طالب آنها شود و بتجلیل آنها خود را مستعد موی که در دنیا با ذر اتق الله
ولا تری الناس انک تخشی الله فیکرموک و قلبک فاجرایا با ذر لیکن لا فی کل شیء ابته
حتى فی النوم والا کلایا با ذر لیعظم جلال الله فی صدرک فله تذکره الجاهل عند الکلب
الله ما خذ و عند الخنزیر اللهم اخو ای ابو ذر از مناهی خدایان نیز کن و از خدایان
و بمردم چنین نما که از خدایان ترسی برای اینکه نور الکرانی دارند و دولت مایل بقبول
و بدیهه اشای ابو ذر باید که ترا در هر کاری که کنی نیت قربت باشد که جمیع کارها را
از برای خدا کنی حتی خواب کردن و چیزی خوردن را ای ابو ذر باید که در سینه تو
جلال و بزرگواری خدا عظیم باشد و خدا را سبک یا دن کنی خیاره جاهل و سبک که

من خبر در و فرمود که بغزت حلال خودم سو کند من خودم که غنی یابند عابد و ناز
هم علمي آنچه از کرم غنی یابند نزد من ثواب و قوی بدرستی که من از برای ایشان
بنامی کنم در اعلام مراتب بهشت در جوار پیغمبران و مقربان خود قصری را که هیچ کس در آن
قصر و مرتبه با ایشان شریک نباشد ابو ذر گفت که عرض کردم یا رسول الله که کدام یک از
مؤمنان زیر کتب و عاقلتی نذر فرمود که آنان که یاد مرکب پستی میکنند و تحقیق از انبیا
درست میکنند ای ابو ذر چون نور در دل آدمی داخل شدن دل کشاده و فواید بی شائبه
ابو ذر گفت غلامت این حال چیست پدر و مادرم فدای تو یا رسول الله فرمود که
علامت متور بودن و کشادگی دل میل آدمیست بسوی آخرت که خانه جاوید است
و رجوع کردن بجایی که برای آن خانه بکاراید و پلوتی کردن از دنیا که خانه قیامت و
مکرم غفلت است و مستعد و مهیا شدن برای مرکب پستی از آنکه در رسد بدانکه احاطه
در باب فضل گریستن برای خدا سابقا و احوال خودیم و از عقل شرع معلوم است که تقصیر
در کامیابی نیاز صورت سعادت دنیا و آخرت و گریه مراتب بسیار است و هر کسی
در خور مرتبه خود از آن بهره میبرد و یکی میگریزد و آن از خدا میطلبد و دیگری
خدا را میجوید و یکی بهشت میطلبد و دیگری قرب میطلبد تا به مرتبه جنتان
که از هر قطره صد هزار لذت میبرند و هیچ لذتی را باین برابر نمیکند چنانچه در آخرت
کسی شریک قصر ایشان نیست در دنیا نیز کسی از لذت ایشان خبر ندارد و احادیث
در باب یاد مرکب کردن با اعمال صالحه مهیا و وردان شدن که چون در رسد آدمی را حشر
نباشد نیز گذشت معنی دل را نیز بیان کردیم و روشنی دل بعلم و معرفت و محبت و بنا
صافیه و صفات حسنه می باشد زیرا که چنانچه روشنیهای ظاهری دیده ظاهر
نیامی کند که تیر کند میان شیخ حقیقت لوان و اشخاص را بداند و راههای ظاهری را
نمکند و مخفی علم و معرفت موجب اینست که دیده دل پناشود و نفس را طقه اضافی

طعام و این نیت عبادتی شود و این طعام هر نور میشود و قوت که از آن حاصل
شود بصرف نیت کی خدای شود و همچنین خوابی این میکند که در هنگام عبادت
حسن و قلب داشته باشد و عمل فرموده الهی کرده باشد تا بدن و عقل او ضعیف
نشود و اگر به نیت الهی می رود برای این می رود که خود را از کثافات و نجاسات
باکزه کند که در وقت عبادت مطهر و مقفا باشد و با حضور قلب نماز تواند کرد و
چون تحقیق این مقام در اول کتاب گذشت و درین مقام جناب مقدس بنویس
باین معنی اشاره فرموده اند که باید که نور در هر کاری بخشی باشد و هیچ کاری نیت
نیت بجهانیاورد و حتی در خواب کردن و طعام خوردن و آنچه حضرت فرموده اند
باید غفلت الهی را در حفظ زانی و خدا را در مقامهای سرور و ذکر نکنی و هرگز نیست که
از روی بی اعتباری در هر مقام خدا را یاد نکنی بی لک و عرض تو یا خدا یا توسل با او
و اگر نه گذشت که ذکر خدا در هر حال شریفست و در احادیث وارد است که در صغیر
و کبیر در امور باید که بخدا توسل باشند از او استعانت بکنند و جمیع حاجات خود را
از خود دور و بزرگ از سوال نمایند و این معنی تعظیم است که خود را قدرت و
توانائی خود را ناچیز دانند و در جمیع امور خود را محتاج خداوند خود دانند و بدانند که
تو چنانکه بزرگتر از تو قدرت او بزرگ نسبت دارد و تفهیم این معنی انشاء الله بعد از
مقامی که خواهد شد یا با ذکر است الله ملائکه قیاماً من حیفة ما در نعوار او سهم حتی
يَسْتَعِيْنُ فِي الصُّبْحِ نَفْحَةً لَا تُقْوَى لَوْلَا جَمِيعًا بِمِثَالِكَ وَ يَجْعَلُكَ مَا عَجِدُ نَالِكًا بِمِثَالِكَ
این تعظیم و بزرگوار داشتنی اعلمت منه جامع من فيه عز و جلال و عظمت و جلال و عظمت
ملك است و لا یستحق سدا الاخر جانی یاد کننده بفرموده رب نفسي نفسي حتی نشی
ابراهیم و اسمعیل و اسمی بقرآن یا رب المظفر لما ابراهیم و اسمعیل ای ای در برهستی
که حق تو را بزرگتر از من است که بگویم من که ایستاده از خوف الهی و سرافرازی میکنند و روزی

دیدند بگویند که خداوند انرا خوار کن و چون بچوک بر خوردند میگویند خداوند انرا
خوار کن احادیث در مذمت دنیا و اول کتاب ایراد نمودیم و از حضرت امام موسی علیه السلام
منقولست که حضرت عیسی علیه السلام بجواب فرمود که بحق و راستی میگویم که بکار شما
نی ایست که ظاهر خود را بیک کنید که خوشایند باشد و دل های شما فاسد باشد و پوست
بدن خود را پاکیزه کنید و دل های شما کثیف و پر چرک باشد و بپاشید از بابت غریبال که از دنیا
از خود پیروی میکند و نخاسه و سبوس را در میان خود نگاه میدارد همچنان شما
کلام حکمت را از دهان خود پیروی نمی آورید برای مردم و گیرید بیهوده و در سینه
خود نگاه میدارید ای بنده های مثل شما مثل چراغیست که مردم را روشن می دهد
و خود را می سوزاند ای گروه بنی اسرائیل در مجالس علما خود را دوا و دید و اگر چه
باید که برانوراه روید خود را بانه مجالس بر شایند بدینستی که حق تعالی زند میکند
زمینها کرده بارانهای درشت قطره و سبزه معتبر از حضرت امیر المومنین علیه السلام
منقولست که حق شناس حال بنده گم نامی که مردم اعتبار ایشان او نکنند و او مردم را شناسد
و مردم او را شناسند حق تعالی او را شناسد و از او خوشنود باشد این جماعت چراغها و
هدایتند که حق تعالی بیکت ایشان دفع میکند هر قتنه تاریکی کند که مردم را
بشبه اندازد و برای ایشان میکشاید در هر جتی را ایشان افشای اسلام این خود
نیکند و جفاکار و ریا کنند نیستند و بدانکه کسی که عظمت الهی دو مضروب مستقر
گردیده و پستی دنیا و اهل دنیا را و ظاهر شد و قدر اوقات همین خود را دانسته
در راهی تارضا خدا دران نداند و نباید که بکار آخرت او متوجه ان کار نمیشود
و هر خود را بیطالت ضایع نمیکند پس اگر خواهد چیزی بخورد چون منظور اصلی او
تحصیل آخرت برای این طعام بخورد که از عبادت الهی ضعیف شود و او را قوت
بنده کی ببرد و اگر این معنی بحسب واقع منظور او باشد محض کند اینده خاطر بنده

و تکذیب ما کرده است و هیچ بهره از ولایت ما ندارد و همیشه در آتش جهنم خواهد بود
بعد از آن حضرت استدلالات و آیات و احادیث فرمودند که دلالت بر خلق آنها میکند
و پسند معتبر از محمد بن مسلم منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمود
که و الله که بهشت خالی نیست از ارواح مؤمنان از روزی که خدا انرا خلق فرمود است
و جهنم خالی نیست از ارواح کفار و بدکاران از روزی که خدا انرا خلق فرموده است
و آیات و اخباری که دلالت بر این مطلب کند بسیار است و باید اعتقاد داشت که کفار
مخلدند در عذاب جهنم و عذاب ایشان هرگز بر طرف نمیشود و سنیان و غیر ایشان
از فرقهای غیر شیعه اثنا عشرند هر یک که در مذهب خود متعصب و رنجور و عقول
ایشان کامل است و محبت برایشان تمام شده است ایشان نیز در جهنم مخلد خواهند بود
اگر عقل ایشان ضعیف باشد و در مذهب باطلی خود راسخ نباشند و محبت اهل بیت
علیهم السلام داشته باشند مثل زنان و جمعی که ضعیف عقلمند و خندان عین میان حق و باطل
نیتوانند که در حال ایشان موقوفست بامر الهی و ممکنست که حق تعالی بفضل خود ایشانرا
از جهنم نجات دهد و فساق و صاحبان گناهان کبیره و شیعیان اثنا عشری ایشان
ستحق شفاعت و رحمت هستند و ممکنست که حق تعالی بفضل کامل خود ایشانرا ایام
و بجهنم نبرد البته مخلد نخواهند بود و آخر نجات می یابند و داخل بهشت می شوند و
کسی که منکر ضروری از ضروریات دین باشد مثل وجوب و نماز و روزه و حج و زکوة
و بهشت و دوزخ و معاصی و غیر اینها از اموری که ضروری دین باشد و هر که
صاحبان دین است انرا شنیده است او کافر است و مرتد است و مخلد در آتش جهنم است
هر چند بحسب ظاهر اظهار اسلام کند و تفصیل این کلام را این مقام کفایتش ندارد و پسند
می آید از ابو بصیر منقول است که فرمودست امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمودم که فرزندان
رسول خدا را بهترسان از عذاب الهی که دلم بسیار تساوت بهم رسانیده است فرمود که ای محمد

که صور بدند دیدن آخر که مکی خلق بان زندی شوند پس جمیع ملائکه و ران
حال میگویند که خداوند انا ترا منزه میدانیم از جمیع نقایص و عیبه و انا اینکه عبادت
ما قابل درگاه تو باشد و تو را بر جمیع نعمها شکر میکنیم و عباد تو نکرده ایم خلیل خود سنو
وار است که تو را عبادت کنند و اگر شخصی عمل بفنا و پیغمبر داشته باشد و این عمل
خود را سهل خواهد شمرد از شدت اهوای که در آن روز مشاهده نماید و اگر
دلیوی از غسلین جهنم که چرک و ریم اهل جهنم است که فرخادر و ویکهای جهنم
جوشیده است در مشرق افتاب برینند هر آینه از حدت و حرارت بجوشش آید
و مغز سران جماعتی که در مغرب افتابند و چون جهنم در صحرای محشر بخروشند و
بعد آید مانند احدی که ملک مقرب و نه پیغمبر سلی مکی آنکه بر آن خود را فخر میکند
استغاثه کنند که پروردگار انفس را رحم کن و موافقات بخش هر در اندیشه
خود باشند حتی ابراهیم خلیل خدا و اسحق و یحیی و ابراهیم و ارموش کند و بحال خود
مشغول باشد و گوید ای پروردگار من خلیل توام ابراهیم مرا درین روز از رحمت
خود فراموش مکن و لطف خود را از من باز مگیر بدانکه از جمله عقایدی که اقرار با آنها
واجب است از ضروریات مذهب است و انکار آنها کفر است اقرار کردن به نبوت
و دوزخ است و باید اعتقاد داشت که بهشت و دوزخ الحال موجود است خلیفه
سید مغیره که ابوالصلت هر و ح از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام سوال نمود
که بهشت و دوزخ آیا اکنون موجود هستند فرمود که بلایستی که بهشت و دوزخ
در حال بهشت شدند و جهنم را مشاهده فرمودند در شب معراج ابوالصلت عرض نمود
خداوند میگوید که حق تعالی و قمر فرمود است که موجود بسیار و بهشت و دوزخ
و اینها را که در نزد من است حضرت فرمود که جمعی که از این سخن میگویند و انکار میکنند
و انکار میکنند و کسی که انکار خلق بهشت و دوزخ کند تا آنکه پیغمبر بر او است

برایشان پشتر نایز کند پس حضرت با بوی صیر گفت که آنچه گفتم ترا کافیست گفت بلیست
و مرا کافیست و پسندیدم و عمر و بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر فرمود که
اگر چشم در آتش فریاد میکند مانند مکان و کرکان که فریاد کنند از شدت آنچه برایشان
میرسد از آلم عذاب آن چه کان داری ای عمر و بگو و می که ایشان را موکفی باشد
که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نشود و در میان آتش گرسنه
و تشنه باشند و گویان و گنگان باشند و رویهای ایشان سیاه شده باشد
و محروم نایم و پشیمان و غضب کرده و پروردگار خود را محروم برایشان کنند و عذاب
ایشان را تحقیر کنند و آتش برایشان افروزند و از چشم که چشم بود عذاب
ایشانند و از رقوم چشم و وصف طعام بخورند و بعد از آن آتش بر نهی ایشان
دوند و کوزه های آتش بر ایشان کوبند و ملایم بسیار غلیظ بسیار شدیدی ایشان را
در شکنجه دارند و برایشان رحم نمیکند و بر ایشان در آتش میکشند و با شتاب
ایشان را در زنجیر میکشند و در غلها و بندها ایشان مقید میسازند اگر دعا کنند
دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند برآورده نمیشود اینست حال
همی که در پیروان منقولست در تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید که جبار معاند
بعد از آن که گشت دید چشم میزند و بخورد و امید دهند از آن که روان شود از پشتم
و گوشتها بعد چشم از چهره و ریم و زرداید که از تن درخشا و چکد و بنکیف و در
تمام جوشه و بعد از آن و پیکر ایشان فرو و در و دانه است تلخ و کندی و از
طوت مرگ با و میرد و در خیال مرگ میباشند و از روی مرگ بیدار و یکی او را
موت می نامند و یکی میگویند و بعد از مرگ عذاب عذاب است و بر آن او هست فرمودند
در حدیث چشم را میگویند و در حدیث او را میگویند و چشم بر آن میگویند و چشم بر آن میگویند
در حدیث چشم را میگویند و در حدیث او را میگویند و چشم بر آن میگویند و چشم بر آن میگویند

است و این برای زندگانی دور و دراز که زندگانی آخرت است که اینها نیست و فکر
نزدیکانی را بکن و حقیقه آنرا درست کن بدینستی که جبرئیل فرمودی نزد حضرت
سید و پیش کون و انوار اندوه از چهره اش ظاهر بود و پیش از آنکه هر گاه می آمد متبسم و خند
و خوشی می آمد پس حضرت فرمود که ای جبرئیل چرا امروز چنین غضبناک و محزون
آمد جبرئیل گفت که امروز دهم هزار که برایش جهنم میدیدند از دست گذاشتند و فرمود
که در آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی فرمود که هزار سال برایش
جهنم رسیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر
دیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تا اینکه قطره از صریح که عرف اهل جهنم
و چرا و درم فرجهای زناکاران است که در دیکهای جهنم جوشیده و جوشان با اهل جهنم
تغییر دارند اگر در اهل عینا بریزند هر اینده جمیع اهل دنیا از کندیش بیسید و اگر یکقطره
یک علقه از زنجیر که مفتاح و ذوق است بگویند در اهل جهنم میگذرانند بر دنیا بگذارند از
از کفر آن دنیا که از واکتی پیرامن از پراهنها اهل آتش را در میان زمین و آسمان
میآورند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمودند
حضرت رسول و جبرئیل هر دو بگریه درآمدند حق تعالی ملکی فرستاد و بسوی ایشان
که پروردگار شما را سلام میسرساند و میفرماید که من شما را این کفر و انحراف از این که گناه
کنید که مستوجب عذاب میشود پس بعد از آن هر گاه که جبرئیل نزد شما آمد متبسم
و خند بود پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که در آن روز اهل آتش و عذاب
جهنم و عذاب الهی را میگردانند با اهل عفت عفت و عفت و عفت و عفت و عفت و عفت و عفت و عفت
جهنم داخل جهنم می شوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را بیای می رسانند پس چون
بگناه جهنم رسیدند ملائکه آن زهای آهن بر کله ایشان میگویند تا بقیه جهنم بر میگردانند
پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان میگذارند که عذاب

نزدیکی او داشت و بدینستی که جهنم را در روز قیامت بجزای محشر خواهند آورد که
صراط را بر روی او بگذارند پس جهنم فویادی در محشر بر آورد که جمع ملائکه مقرّبین
و اینها مسلین از بیم آن بنواستفغانه در آیند و در حدیث دیگر منقولست که عشاق
و ادیبست در جهنم که در آن سیصد و سی قصر است و هر قصری سیصد خانه است
و در خانه چهل تاویست است و در هر زاویه ماریست و در شکم هر ماری سیصد و سی
عقره است و در پیش هر عقره سیصد و سی سبزه است و اگر یکی از آن عقره بپا دهر
خود در جمع کند بر اهل جهنم برینند از برای هلاک همه کافیت و در حدیث دیگر منقولست
که در کات جهنم هفت مرتبه است اول حجم است که اهل آن مرتبه را پستانهای آفته
میدانند که دماغ ایشان مانند یک جوش می آید مرتبه دوم بطی است که حق تعالی
در وصف آن میفرماید که بسیار کشنده است دست و پای منکران را با پوست سر ایشان
بجانب خود میکشد کسی که پشت کرده بر حق و رو گردانیده از عبودیت مطلق و جمع کرده
مالهای دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن ادانگیده مرتبه ستم سقر است که حق
در وصف آن میفرماید که سقر آتش است که بافی نمیکند و پوست و گوشت و عروق و
اعصاب و عظام را بلکه همه را میسوزاند و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران
یا ظاهراً و هوید است بر ایشان و بخت موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبه
چهارم حطه است که از آن شراره ها جدا میشود مانند کوشک عظیم که نواشتن در دند
کبر هوا میرسد و هر کوا در آن افکنند از درهم می شکند و می آویزند و سر به و روح از
ایشان مفارقت بنماید و چون مانند سر در پیوه شدند حق تعالی ایشان را بحالت اول
برمی گرداند و طبقه پنجم هاویه است که در اینجا کوهی هستند که فویاد میکشد که ای ملک
بفریاد ما بر سر جود ملک فویاد ایشان می رسد و طوفانی ز آتش بر می کند که متلاطم است از چو ک
دخون و دود و آتش زیدهای ایشان جاری شده و مانند سوز که آخته و با ایشان بجوید و در

باز هر يك از ایشان مانند دو خانه انچوك و یم روان میشود و انقدر میگردند
 كه از آب دیده ایشان غرها جاری میشود و در روهای ایشان جویها هم میرسد بعد
 از شك منقطع میشود و خانه بجای اشكی باز نمیرسد كه گشتها در آب دیده ایشان
 جاری میتوان کرد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست كه جهنم را هفت دروست
 از يك در فرعون و هامون و قارون كه كناه از ابوبكر و عمر و عثمان است داخل میشود
 و از يك در مشركان و كافران داخل میشوند از آن جمعی كه هرگز نجات ایمان نیاورده
 و از يك در بنی امیه داخل میشوند كه مخصوص ایشان است و كسی با ایشان در آن
 دو شریك نیست و يك در يك باب تعلق است و يك در يك باب سقر است و يك در يك
 باب هاویه است و هر كه از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود پس
 جهنم جوشی میشود و ایشان را بطبقه بالای جهنم می افکند پس باز هفتاد سال دیگر فرو
 میرود و بعد از آن حال ایشان در جهنم اینست و يك در يك در ریت كه از آن دشمنان
 ما و هر كه با ما خصم كرده و باری مانگرده داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین
 درهاست و كرم و شدتش از هر پیشتر است و منقولست از ابن عباس كه دو بار
 خدمت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه آمدند و پرسیدند كه بهشت
 و دوزخ در جایند حضرت فرمود كه بهشت در آسمانست و جهنم در زمین است
 و پسند معتر از حضرت صادق صلوات الله علیه پرسیدند از سخن ثقی فرمود
 كه قریبست در جهنم كه در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار ایوان
 و در هر ایوان هفتاد هزار سینه است و در شكم هر سینه هفتاد هزار سینه
 و در هر سینه هفتاد هزار سینه است و در كنداری افتد و در هر سینه هفتاد هزار سینه
 و در هر سینه هفتاد هزار سینه است و در هر سینه هفتاد هزار سینه است و در هر سینه
 هفتاد هزار سینه است و در هر سینه هفتاد هزار سینه است و در هر سینه هفتاد هزار سینه

برای اهلش میآکرده و در آن کوچه هست که اهل آن کوچه جداستغاثه می نمایند از گریه و گند
و کثافت آن و عذابهای آن و در آن چاهی هست که اهل آن کوچه و تعفن و غذائت
و عذاب شدیدی آن پناه میگیرند و در آن چاه ماری هست که جمیع اهل آنچاه از خجاست
و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در ریشهای آن زهر مقرر فرمود و جداستغاثه
می نمایند و در شکم آن مار هفت صد و هشتاد و پنج کس از اتمهای گذشته و
دو کس از این است اما آن پنج کس یکی قایل است که بر در خود هایل را کشت و فرود آید
که با ابراهیم منازعه کرد و گفت که من می بینم و زنده میگردم و فرعون است که دعوی
خدایی کرد و یهود است که یهود را همراه کرد و دیگری یونس است که نصارا را همراه کرد
از این است و طاعی باشد که ایمان بخدا نیاوردند یعنی بوی عمر و سید جمیع از حضرت
صادق منقول است که حضرت رسول فرمودند که شبی که بهراج می رفتم در عرض راه صدای
مهی شنیدم که اذان خایف شدم جبرئیل گفت که شنیدی یا محمد گفتم بی گفتن این
سینگی بود که هفتاد و سال قبل از این از کنار جهنم انداخته بودم اکنون ^{اشبه} به قعرش ^{سینه}
فرمود که بعد از آن دیگران حضرت را خندان ندیدند تا از دنیا مفارقت فرمود پس
حضرت رسول فرمود که چون داخل آسمان اقل شدم هر ملکی مرا دید خندان و خوشحال
شد تا آنکه رسیدم از ملکی از ملائکه که اذان عظیم تر ملکی ندیدم با هیئاتی بسیار منکر و
غضب از چپش ظاهر سپرد آنچه ملائکه دیگری از تحت و دعائیت بمن بجای آوردند او
بجا آورد و لیکن بخندید و خوشحالی که دیگران داشتند و خجسته جبرئیل پرسیدم
که این کیست که من از دیده او بسیار ترسادم گفت کنخایش دارد که از او ترسیدی
ماه از تو سیانم این مالک خندان جهنم است و هرگز نخندیده است از روزی که ^{خدا}
او را والی جهنم کن دادند است هر روز خشم و غضبش زیاده بر دشمنان خدا و اهل
محبت یکی دو و خدا را خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد و او با کسی

بی چون بن دیک روی ایشان می آورند پوست و گوشت رویشان در آن می زنند
از شدت حرارت چنانچه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی را که آگاه
کند بایشان سر پرده های آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان می رسند بانی که
مانند مس که پخته باشد که چون پیش دهان ایشان برند بریان کنند و کهای ایشان
بدشراست مهل برای ایشان و بدتکیه کاهیت آتش برای ایشان و هر کرا درها و یه
اندازند هفتاد سال در آتش فرو رود و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی بدن
آن پوست پوست دیگری بر بدنش بر ویاند و طبقه ششم سید بر است که دوران سبعین
سر پرده از آتش است و در هر سر پرده سیصد قصر است از آتش و در هر قصر سیصد
خانه از آتش است و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است و در اینجا مارها و
عقربها از آتش است و کُندها و زنجیرها و غلها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا
کرده اند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما میراثا کرده ایم برای کافران زنجیرها
و شلها و آتش افروخته ایم طبقه هفتم جهنم است که فتنه در اینجا است و آن چاهیت در آن
که چون در اینجا می کشانند جهنم مشتعل میشود این طبقه بدترین طبقات دوزخ است
و صعو و اگر هست از مس در میان جهنم و آثار و در خانه است آن مس که ریخته که
بر دوران کو چار است و این موئع بدترین جاهای این طبقه است و آن حضرت امام
موسی کاظم صوات علیه منقولست که در جهنم وادی هست که آن سقری نامند که از
آن روز که خدا آن را خلق کرده است نفس نکشیده است و آن خداوند رحمت فرماید که
بجهنم سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزانند
و اهر چه هم و اهل جهنم بپناه میگیرند از حرارت و کندی و کثافت آن وادی
آنچه خدا در اینجا برای اهل جهنم مهیا فرموده از عذاب حق و دوران وادی کوهیت که جمیع
اهل آن وادی بپناه میگیرند از گرمی و قهقر کثافت آن کو و عذابهای آن که خدا در اینجا

بر طرف نمیشود و عذاب ایشان پوسته شدی است و عقاب ایشان همیشه تازه است
نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می آید ببالک استغاثه میکند که از پروردگار
خود بطلب که ما را بپرانند و او در جواب میگوید که همیشه درین عذاب خواهید بود
و پسند معبران حضرت صادق علیه السلام منقول است که در جہنم جای هست که اهل آزار
استعانه بنمایند و آن جای هر تنگ چار مو است و در شیطان منم هر تنگبری
که ایمان بر روز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد علیه السلام داشته باشد
و فرمود که کسی در جہنم مذبحش از دیگران سبک تر باشد کسی است که در دریای آتش
باشد و دو نعل آتش در پای او باشد و بند نعلنش از آتش باشد که از شدت
حرارت معز و ما غش نمایند و یک در جوش باشد و کان کند که از جمیع اهل جہنم عذابش
سخت تر است و حال آنکه عذاب او از همه سهل تر باشد و در حدیث دیگر وارد شده است
که نالو چاه هست در جہنم که اهل جہنم از شدت حرارت آن استغاثه بنمایند از چاه
طاب مود که نفسی بکشد چون نفس کشید جمیع جہنم را سوزانند و در آن چاه صندل
از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق استغاثه بنمایند و آن تابوتیست
که در آن تابوت شش کس از پیشینیان جا دارند اما شش کس دل پیر آدم است که بپاورد
خود را کشت و مژده که ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون را سلاطین که کوه سالی پر
دین خود کرد و آن کسی که بهر دو را بعد از آن پیغمبر ایشان را کرد و آن کسی که نصاری بعد از
پیغمبر ایشان گمراه کی و اما شش کس از ابرو کی است و عمر و عمرو و معاویه و سر کرده خوارج
که شراب و این بجم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود که اگر درین مسجد
صد هزار نفر بایان باده باشند و یکی از اهل جہنم نفس بکشد و اثر آن باقیان برسد و آینه
که در مسجد در آنست بسوزد و فرمود که در جہنم سارها هست بکندگی کرد و روز قیامت
که یکی از ایشان که بکند کسی را چهل تن در باطن سال و در او بپایند و آن شرابها در دست پیغمبر

چند ملاقات کرده بود یا بعد از این میگردانیدند بودی او میخندیدند دیدن تو اظهار
بیماری و پس من بر او سلام کردم و در سلام بمن نمود و مرا اشارت نمیکرد داد پس من
جبرئیل گفتم چون جمیع اهل سموات او را طاعت میکنند که بفراوانه آتش دوزخ
با آنها جبرئیل گفت که این مالک محمد بنما آتش دوزخ را پس پرده را بر گرفت و دری
از درهای جهنم را گشود ناگاه از آن زبانها باسمان بلند شد و ساطع گردید و بخروشن
که من در پیم شدم پس گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را بپندارند در فی الحال امر فرمود که ای
زبان بجای خود برگرد پس برگشت و در حدیث دیگری وارد شد و است در تفسیر این آیه
که حق تعالی میفرماید که هر چه شد است برای کافران جامها از آتش که این آیه برای بنی امیه
نازل شده است که آتش ایشان را فرا گیرد و چنانچه جامه اندی را فرامیگیرد پس ازین
ایشان چنان بیاورند که بنات ایشان برسد و لب بالای ایشان بپایان برسد بعد از
آنکه حق تعالی میفرماید که برین دنیا لای سر ایشان آب جوشان که بگذارد از غایت
حرارت آنچه در شکم ایشان است از لحشا و امعاء و پوستهای ایشان را و برای ایشان گرز
از آهن آماده کرده اند که هرگاه که خواهند پیوند آیند از آتش از کثرت شدت و آله
بر گردانند ایشان را بآن گرزها و گویند بچشید عذاب آتش سوزان را و در حدیث وارد
شده است که اگر گری از آن گرزها را در زمین گوازند جمیع آسمان و چون جمع شوند و
خواهند که آنرا بر دارند نتوانند برداشت و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام منقولست
که فرمود برای اهل معصیت نفیها در میان آتش زده اند و پایهای ایشان در دوزخ
گرفته اند و دستهای ایشان را در گردن صلی کرده اند و بر بدنهای ایشان پراهنها از مس
گذاشته اند و پوشانیده اند و جبههها از آتش بجای ایشان بریده و ایشان بسته اند در میان
عذاب گرفتارند که گویند بنهایت رسیده و درها جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس
هرگز آن درها را نمکشایند و هرگز نمیشایند با ایشان داخل نمیشود و هرگز فی با ایشان

خواهند بود و پسندمیز از حضرت صادق علیه السلام نقل است که اهل اهل بهشت داخل بهشت
شوند و اهل جهنم چنانچه در اینند منادی از جانب رب العزت ندا کند که ای اهل بهشت ای
جهنم اگر مولا بصورت از صورتها در آید خواهید شناختن از او بیدارید پس بپا و رند مولا
بصورت کوه سفیدی سیاه سفیدی در میان بهشت و دوزخ بدارند و ایشان بگویند
که به پند این مولاست پس حق تعالی فرماید که از آنجا که نمائند و می باید که این اهل بهشت
همیشه در بهشت خواهند بود و شمار امرک نیست و این اهل جهنم همیشه در جهنم خواهند
شمار امرک نخواهد بود و این روز است که خداوند عالمیان فرموده است که برسان
ایشان از روز حسرت در روزی که هر کس نقیصی شده باشد و بیایان رسیده
و ایشان از آن روز غافلند حضرت فرمود که مراد این روز است که حق تعالی اهل
بهشت و جهنم را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و امرک ایشان را نباشد
که در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهند و امید ایشان منقطع گردد و یا
بأذن امر من سناء اهل الجنة اطلعت من سماء الدنيا في ليلة ظلمات لاضات لها
الارض افضل مما بصرى بالقمر ليلة البدر و لو جدير بحشرتها جميع اهل الارض و كلوا
ثوباً من ثياب اهل الجنة نشر اليوم في الدنيا تصعق من ينظر اليه و ما حلية ابصارهم
ای بود را که زنی از زنان اهل بهشت از آسمان اقل مشرف شود و در دنیا نظر کند
در شب تمامی هر آینه زمین از نور جمال او روشن شود و چهار آنکه روشن میشود از
ماه شب چهارده و هر آینه بوی خوش او برسد مشام جمیع اهل زمین و انجامه از جاها
اهل بهشت را امروز در دنیا بکشایند هر آینه هر که بسوی او نظر نماید مدهوش شود
و دیده او تابان شود و این انبیا و درویند جمیع انبیا و بصیر منقول است که بحدیث
حضرت خاتم الانبیا علیه السلام که با این رسول الله چیزی چند از اوصاف بهشت بفرما که هر
مشتاق که دانی فرمود که ای ابو محمد بهستی که بوی بهشت را هزار ساله راه میشوند و دست

ست که اسیر گزیدن آنها این نقد را از مدت می نماید و از عبدالله عبادی نقل است
که جهنم را هفت در است و بهر دری هفتاد هزار کویت و در هر کویت هفتاد هزار
در و از است و در هر در هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار
شکاف و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است
که طول هر ماری سه روز راه است و پشهای آن مارها به قدری است که ای طوایف
ی باید نزدیک فرزندان میگردید و بیکر و بیکر جناده و لیها **اللی** جمع پوست و گوشت
اورا از استخوانها میکشد پس چون میگردانند و از آن مار در شهری از شهرهای جهنم
می افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن فرو میرود و پسند معتبر از حضرت صادق
نقل است که حق تعالی هیچکس را خلق نفرموده است مگر آنکه در منزلی در بهشت
و منزلی در جهنم برای او مقدر فرموده است پس چون اهل بهشت در بهشت قرار
میگیرند و اهل جهنم در جهنم ساکن میشوند و نادیده میکنند اهل بهشت را که نظر
کنند بسوی جهنم پس مشرف میشوند و نظر میکنند بسوی جهنم و منزلهای ایشان را در
جهنم ایشان می نمایند که منازل است که اگر معصیت آیی میکردید داخل این منازل
میشدید پس چندان ایشان را فرج و شادی رود دهد که اگر مرگ در بهشت باشد
ببینند از شادی آنکه از چنین عذاب نجات یافته اند پس نادیده میکنند اهل
جهنم را که بجانب بالا نظر کنند چون نظر کنند منازل ایشان را در بهشت و نعمتهای
که در مقام پر شده باشند بنمایند و بگویند ایشان که اگر اطاعت آیی میکردید
این منازل را نصرت میشدند ایشان را حالی رود دهد از آن دود که اگر مرگ باشد
ببینند پس منازل اهل جهنم را در بهشت به بنکو کاران دهند و منازل اهل بهشت
در جهنم به بنکاران دهند اینست تفسیر این آیه که حق تعالی در شان اهل بهشت
که میفرمایند که ایشانند و از آنکه که میراث میباشند بهشت را و در آن عذاب و پایداری

ما داخله نما یا است و جگر مومن آینده خود العین است که از غایت لطافت
در اوردن مشاهده نمایند گفت فدای تو کردم یا خود العین را بحقی
ست بآن تکلم نمایند فرمود که بی سخنی میگویند که هرگز خلد یق بان خوش سخنی
نشدند از گفت سخن ایشان چیست گفت میگویند مائیم که خال ذات پوسته خواهیم بود و در
مادامی باشد مائیم شمع کنندگان و شادمانان که هرگز ما را ندوه و بدحالی نمی باشد مائیم که
در سری خلد پوسته مقیم و هرگز از آن بدر نمیرویم و مائیم که پوسته راضی و خوشنودیم
در هیچ حال عقب و خشم نمی آیم خوشحال کسی که از برای او خلق شد ایم مائیم آنان که
اگر یک تار زلف ما را در میان آسمان بیاورند و زلف را در دید ما خیز کند و بسند اعتبار
حضرت میل المومنین صلوات الله علیه منقول است که فرمود که هشتاد و هشت در است
از یکدیگر پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از در یک شهیدان و صالحان داخل
شوند و از پنج در شیعیان و دوستان ما داخل میشود و من می ایستم بر صراط و دعایکم
و میگویم خداوند سلامت بکند از شیعیان و دوستان مرا و هر که مرا یاری کرده و با
من اعتقاد داشته است در دین داران حال اند از منتهای عرش الهی در رسد که دعا
تر است بجا بگویم و بتواضع دارم در شیعیان تو پس هر کس از شیعیان و دوستان و آنان
که یاری من کرده اند و با دشمنان من جهاد کرده اند بگو در یا بکفنا شفاعت کنند هفتاد
هزار کس از هشتاد و هشتاد و دوستان خود را از در هفتم مائیم سالکان داخل
می شوند از آن جماعتی که اقرار به شهادتین داشته باشند و در و ایشان بقدر ذریع
ما اهل بیت باشد و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که در هشتاد
که حق سبحانه و تعالی در هشتاد برای بندهکان مومن خود در هر جمعه کرامتی فرموده
پس چون در جمعه میشود حق تعالی ملکی را نزد مومن میفرستد بجله چون آن ملک
بدر هشتاد مومن میرسد بدو بان رحمت میگیرد تا من بنزد او بیایم پس در بانان

اهل بهشت را انقدر میدهند که اگر جمع اس و جن و مرسل او وارد شوند و از طعام
و شرب و خورند و همرا کافی باشد و از چیزی کم نشود و سهل ترین اهل بهشت
چون داخل بهشت بشود سه باغ بنظر او می آید چون داخل باغ شد پست می شود و در آن
مشاهده مینماید از زنان و خدمتکاران و غنای و عیش و انقدر که خدا خواهد پس
چون حمد و شکر الهی بجای آورد میگویند با او که بجهت بالانظر کن چون نظر میکند
لجافت و گرامتی چند مشاهده مینماید که در باغ اقل ندید است پس گوید که بود
و کار این نیست بمن کرامت من مخاطب رسد که اگر اینرا بدیدم شاید که باز دیگری را
بطلبی و گوید که نه مرا کافیت و ازین بهتر می باشد پس چون بان حدیقه درآید
و مشرب و شادی او عظیم شود سپاسش بگویند بجای او و پس خطاب رسد که
در جنة الخلد را بر روی او بکشاید چون در آنرا بکشايد اصغاف لطفه در بهشت
دوم دیده بود در اینجا مشاهده نماید و فرح و سرور و شش مضاعف گردد و یکی بدین
و کار امر تراست حمدی که احصای آن نتوان نمود که منت نهادی بمن به بخشها
و نجات بخشیدی مرا از آتش ابوبصیر گوید که چون این بشناختما شنیدم که بیستم
گفتم فدای تو گردم دیگر بفرما و شوق مرا زیاده کرد آن فرمود که ابو محمد در بهشت
غری هست که در دو طرف آن غفر کنیزان از زمین می آیند است چون مومن یکی را
از آن کنیزان بگذرد او را خوش آید و از زمین میکند حق تعالی و بجای او یکی
میر و یازد ابوبصیر گفت فدای تو گردم دیگر بفرما فرمود که مومن را بهشت هشت
مختی پاکیزه و چهار هزار زن ثبت و دوزن از حور العین کرامت میفرماید ابوبصیر
گفت فدای تو گردم هشتصد دختی پاکیزه باو میدهند و فرمود ^{بی} هر که بخواهد که
از آنها مقاربت مینماید با او اندک گفت فدای تو گردم حور العین آنچه چیزی خلق
کرده اند فرمود که از تربت نورانی بهشت مخلوق شدند که بفرساقهای ایشان

بهشت ایاد بهشت خدای باشد حضرت فرمود که بدن سستی که در بهشت درختی است
که حق تعالی میفرماید باد را که در آن درخت میوز و دانه حرکت می آورد و از آن نه
چند سال ریخت و که حدیثی هرگز بخوبی شنیدم از پیوست حضرت فرمود که آن جزای
کینست که در دنیا ترک شنیدن قنا از تنی الهی کرده باشد راوی میگوید که گفتم
ندای تو کردم دیگر نفرها اوصاف بهشت را فرمود که حق تعالی بهشتی بید قدرت
خود خلق فرموده است که هیچ چیزی از آن دیده و مخلوق بر آن مطلع نمی وید و در کار
عالم هر صبح برای کتاب میفرماید که تمیم و پوی خوش خود را با اهل بهشت بخوان
بفرست اینست که حق تعالی میفرماید بنزد نفسی آنچه نخواست و است برای آن و است
چیزها که موجب روشنی چشم و سرور ایشانست بخاری کارها چیزی که دور برآید کنند
و از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه منقولست که طویف درختیست در بهشت
که اصلش در خانه یغیاست و هم موینی در بهشت نیست مگر در خانه آن شاخی از آن
درخت است که خواهرش همیشه در آن درخت نشیند و در آن شاخ برای او حاضر بیازد
و اگر کسی را در آن درخت صد سال از آن بدید و شنید و از آن وقت و اگر کسی
از آن درخت بر شاخ گذرانند که پرسش و در آن پرسش بیاید از آن درخت
نور از آن درخت بیاید و در آن درخت چنان کرامتی و سید معجز از آن درخت
که در بهشت درختیست که با آن پیش جانها میروید و آن را پایشان در میان آن درخت
و جام می در بر و است می آید که با آنها دارند و در آن درخت و در آن درخت
بر آن اسبان سوارانی را می آید و در آن درخت ایشان خواهر و پسر می آید
چنانچه که در بهشت ایشان است پس فرمود که اگر از خود عمل ایشان در آن درخت کرامتی
خداوند جلیل فرماید که ایشان شبها بجا است و بخواب می آید و در آن درخت
در آن درخت و در آن درخت و در آن درخت و در آن درخت و در آن درخت و در آن درخت

مومن می آیند و میگویند که فرستاده پروردگار است بر ما رحمت
طلبید پس و بپایان خود میگوید که مرا چه باید کرد ایشان میگویند که ای
الحق ان خداوندی که بهشت را تبصرت تو داده گرامتی برای تو ازین بهتر نیست که
پروردگار تو بیک رسول نبرد تو فرستاده پس ملک در آید و آن دو حله را بپاورد
مومن یکی را بپوشند و یکی را بر دوش افکنند و بپایان حق تعالی روان شود و بر هر
که گذرد از نور او روشن شود و بپایان با وعدگاه رحمت و کرامت پس چون در اینجا
هنگامی مومنان مجمعه گردند حق تعالی نوری از انوار جلال و معرفت خود بر ایشان بجلی
فرماید پس ایشان بسجده در آیند خطاب رسد که ای بندگان من سر بر دارید که امروز
روز سجده و عبادت نیست مشقت و کلفت طاعت و تکلیف را از شما برداشته ام پس
ایشان گویند ای پروردگار ما آنچه جز ازین بهتر می باشد که با کرامت کرده بهشت را
با عطا فرموده جواب فرماید که شما صفا کردم بنقاد بر اینجه داشته است پیش
از آن جمعه و اینست که بحق تعالی میفرماید که من و ما ز یادیت های رحمت و کرامت هست
روز مزید جمعه است و شنبه بسیار سفید و پر نور است و روز اش بسیار نورانیست
پس بسیار خدا را درین شب و روز تنزه کنند مانند سبحان الله و بزم می یاد کنند
بمثل کفر اذنه البر ولا اله الا الله بسیار بگویند حمد و ثنای الهی بسیار میگویند بگفتن
حمد لله عز وجل این اوقات اهای خدا و سطوات بر محمد و آل محمد بسیار و نفوس مستزاده چون
نیده مومن از وعدگاه بسیار میگویند و بهر چیز که میگذرانند از نور خود و نور میگویند
تا آنکه نوزد زان خود می آیند زان میگویند که بحق خداوندی که همیشه بر روی من کرم کرد
ای سید ما هرگز ترا بحسن امروز ندیدیم او در جواب گوید که از تجلی نور جلال پرورد
خود نور و حسن یافتیم بعد از این حضرت فرمود که زان بهشت رشتک عین الله
راوی گفت که فدای تو گردم میخواهم از تو چیزی سوال نمایم و شد هم میگویم از آن او

آنکه آسمان و زمین و باران و دریا و هزار سال و آن حضرت صادق علیه السلام است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی در بهشت محمدی از یاقوت
سرخ خلق فرموده است و بر سر آن هفتاد هزار قصر است و در هر قصری هفتاد هزار غریه
است از برای جمیع خلق که داشت که در دنیا از برای خدا باید یکی دوستی کنند و بنیادت
یکدیگر روند پس بنده معتزله حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و آله منقول است که حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه و آله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سؤال از
تفسیر این آیه کریمه که حق تعالی میفرماید که لکن الیوم انقوا ربکم عن مؤمن فوفوا
عرف بی پند تجری من تحتها الاغصان و عدا الله لا یخلف الله الیواد که ترجمه ظاهرش
اینست که لکن آنکه پرهیزند از مناهی پروردگار خود و از عذاب او حذر نمایند پس
ایشان میباشند است در بهشت غرهای که بالایی غرهای منزهات غرهای از آنها نفی است
که بر عایت استحکام نباشد جاری می شود از زیر آن غرهای شهرها بهشت حق تعالی این
منازل و درجات برای متقیان و عده فرموده و خلایق دیگر خدا و عده حق و برادر
و سؤال نمود که برای کی این غرهای دنیا کرده اند و پاسخ خیر بنا کرده اند یا رسول الله حضرت
رسول فرمود که یا علی این غرهای را حق تعالی بنا کرده است برای دوستان اش و برادران
و یاقوت و زبرجد و سقفهای آنها از طلاست و بنقره منقش و برین ساخته اند
غرهای هزار در دارد از طلا و بر هر دری دربانست و در آن غرهای فرشتگان و برادران
یکدیگر گسترده اند که بسیار شنیده است از تجویب دیباچه گهای مختلف و در میان
آن خوشه ها مثل و عنبر و کافور بهشت پر کرده اند پس چون مومن را در بهشت باین
منازل در آورند تاج پادشاهی کرامت بر سرش گذارند و حلایا مطرز از طلا و نقره و باو
پوشانند و در زین تاج اکیلی مکرر یاقوت و مروارید بپنهند و هفتاد حله بر تنها مختلف
مطرز طلا و نقره و مکرر مروارید و یاقوت سرخ در او پوشانند پس چون مومن

[illegible]

[illegible]

بهشت خود نشینند تخت انشادی حرکت آید و بر خود بیالسد چون مومن در منازل
خود قرار گیرد بخصت طلبد ملکی که مؤکلت پیافها او که آید او را تعینت گوید بفرستد
الهی پس گوید بان ملک خدا شکاران مومن از کینان و غلامان که در اینجا نمانی
باش که دوست خدا بر تخت خود تکیه فرموده و زوجه حورالعین او مستقیم ملاقات
اوست صبر کن تا دوست خدا از شغل خود فارغ شود پس حوریه که برای او درین منزل
مهیّا کرده اند از خیمه خود بیرون آید و در تخت شهنش بجاورد و کینان برسد و در او احاطه
کرده باشند هفتاد حله پوشیده باشد یافته بیا قوت و برآید و ز بر جد و حلهایش
عشک و عنبر نگین کرده باشند و بر سرش تاج کرامت نهاده و نعلین طلا مکللی بیا قوت
و برآید در پاکشده و بر نعلین از بیا قوت سرخ راسته پس چون بنزد یک دوست
خدا رسد آرا ده نماید که از شوق برای او بفرستد گوید که ای دوست خدا امروز روز
تعب و مشقت تو نیست بر عینه که من از برای توام و توان برای منی چون بنزد او آید یکدیگر
ببالغ نمایند پانصد سال از سالها دنیا که هیچ یک را ملال حاصل نشود پس نظر بگردان
حوریه افکند و در کوشش طوقی شاهده کند از بیا قوت سرخ و در وسطش جمع باشد که
بر آن لوح نوشته باشد که تو ای دوست خدا محبوب منی و بهر چه بخواهی مرا بفرست
برای تو نهایت رسیده و شوق تو برای من نهایت رسیده و چون تعلق نماید هرگاه
ملک را بفرستد تا او را تعینت بکند حوریه را بفرستد تا او را تعینت بکند
اول از راههای بهشتان مومن رسند گویند ملکی که بان دوستی داشت که در بهشت
خدا بخصت طلبد که خداوند عالمیان ما را فرستاده که او را تعینت بکند و بیاورد
گویند بان ملک گوید که باشید تا من بجا بگویم تا مومن عرض کنند که شما آمده اید پس آن
بیاید بنزد صاحب میان او و حاجب سه باغ فاصله باشد و گویند که در هزار ملک
ایستاده اند که پروردگار عالمیان ایشان را تعینت دوست خدا فرستاده و ایشان را بخصت

در آوردند و مدتها ایشانرا مایل حاصل نشود بعد از نقل این حدیث حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه فرموده که بهشتیانی که حق تعالی در قرآن یاد فرمود و مجتبه
عین است و حینه الفردوس و حینه نعم و حینه الماوی و در میان این بهشتیان خدا
بهشتیهای دیگر هست و مؤمنان اختیار با غیبتان هائید و خداوند بفرموده که خواهد
و در آنها شام میکند و هر روزی که خواهد و هر چه که مؤمن در عقیقت خواهد و طلب
کردنش همین است که بگوید **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ** همین را گفتن خدا مان مبادرت می
نمایند و آنچه خواهد بدون طلب کردش همین است که دعوییم **وَبِهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ**
وَنُحْتَمُّ بِهَا سَلَامٌ یعنی خواندن ایشان در عقیقت خدا را یا چیزی را که خواهند
چنانچه ازین حدیث ظاهر میشود باین وجه باشد که **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ** عفو برای
یاد میکنم تمام از هر چه لایق کبریا ی تو نیست و در ویشات را بر یکدیگر سلام است
حضرت فرمود عفو چیست خدا متکبران برایشان سلام است که و آخر دعوییم **وَبِهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ**
وَنُحْتَمُّ بِهَا سَلَامٌ و آخر دعا ایشان اینست که بگوید **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّ الْعَالَمِينَ** حضرت
فرمود که من دانستم که آنچه را طلب نمودند برای شان حاصل شد و آن لذت خود را
یافتند از بهای خوردن و آشامیدن بعد از آن که فارغ شدند از بهای بجا آوردن
و پسندیدیم از حضرت امام عقیق صراط الله علیه است که از حضرت پرسیدند
از تفسیر این آیه که **فَمِنْ حَيْثُ حَسَدَانِ** فرمود که ایشان زنان مؤمن عارف و شیعه
اند که داخل بهشت میشوند و ایشانرا بفرمان تنزیل مینمایند و بجا که فرموده است
که **حَوْزٌ مَقْصُورٌ** در آنجا که هر روز در آن بهشتند که در نهایت سفیر و شادند
که شای ایشان را بر ریاست و در بیان چهره او در و یا قوت و هر چه در بهشتند
و هر چه در جهان دارد و هر روز بهشت او درختن با کوه و سینه ایشانرا که در بیان
ایشان در هر روز بخند که وقتی بر آنها ایشان را برسد و ایشانرا برای این بهشت و خلق

[illegible]

که یک نیز معقوان باشد بسبب لطافت می نماید و پسند مختار عبد الله بن علی بن موسی است
که خدمت بلال مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدند و وصف هشت از او
سوال نمود بلال گفت که از حضرت رسول شنیدم که حصار هشت یکشت آن طاعت
و یکشت آن از فقر و یکشت آن از یاقوت و بجای کلدور میان شک خوشبو کار کرده اند
و لنگرهای آن از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسید که در هاهشت آنچه
چیز است بلال گفت در هاهشت هفت باب الحمد از یاقوت سرخ است پرسید که حلقه اش
از چه چیز است گفت باب الصبر در کوچک است یک لنگست از یاقوت سرخ و حلقه ندارد
و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو لنگه دارد و در سفت آن در پانصد سال راه است
و آن در دانا ناله هست میگوید که خداوند اهل بر این دسان و باب البلاء که جمعی که در دنیا
ببلاء مبتلا گردیدند اند مانند مصیبتها و دروها و مرضها و غیر آن آن در و داخل میشود
از یاقوت زرد است و یک لنگست و بسیار گسست کسی که از این در و داخل شود زیرا که
ایمرباءها بجمع صنایع میکنند گفت اما در بزرگ پس بندگان شایسته خدا که ترک دنیا
کرده اند و انعام الهی ورع داشته اند و پیوسته بسوی خدا رغبت داشته اند و خدا را
این خود ساخته اند از آن در داخل میشوند پرسید که چون داخل هشت میشوند چه
کار میکنند گفت بکشتهای بنشینند و در هر دو هزار عظیم هشت سیر میکنند و کشتی از یاقوت
و پنجه کشتی برهان میرانند از مروارید است و در آن کشتهها مالعه که از نور هستند و جامها
سبز بسیار سبز و در بر دارند پرسید که اسم آن هر چیست گفت جنبه الماوی پرسید که آیا در
میان آن هشت هشت و یک است گفت جنبه عدد در وسط آن واقعست و حصارش
از یاقوت سرخست و لنگرهای آن از مروارید است پرسید که آیا هشت دیگر هست
گفت بلای جنبه الفردوس هست پرسید که حصارش از چه چیز است گفت دیوارش و غرضها
همه از نور است که حق تعالی خلق فرموده ای عزیز و سعادت رحمت الهی اینست و شد

فرموده که مؤمنان را ایشان بشاوت فرمایند و بند و خصل از امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که فرمود که گمان نیکنم بخداوند خود داشته باشید بدستی که هشت
هشت در است و عمر هر در بی چهل سال است از حضرت رسول ص منقولست
که هیچ درختی در هشت نیست مگر ساق آن از طلاست و فرمود که اهل هشت را بول
و خایط نمیشد بلکه در آن ایشان دفع میشود از خشک خوشبخت فرمود که اهل
هشت فرمود که اهل هشت را هر روز حسن و جمال و صفا و تراوت زیاده میشود
چنانچه اهل دنیا را هر روز بیری و قباح و بنظر زیاده میگردد و فرمود که بیت
ترین اهل هشت را هشتاد هزار مقام میدهند و خود در مرتبه از مراتب عالیه
هشتاد برای او مقرب میسازد و بند مقبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که یکی
نجدت حضرت صادق علیه السلام اند و سوال بسیار نمود و بعد از جواب شنیدند
سوالان شد از جمله سوالها او این بود که چگونه است که اهل هشت همیشه که از
در خانه هشت تناول می نمایند باز آن میوه بهمان هشت بر میگردد و فرمود که یکی
از بابت چراغ است که هر چند از آن چراغ برافروزند از نور آن چیزی کم نمیشود اگر
چراغ عالم از آن چراغ شود پدید آید که چون میشود که اهل هشت میخورند و
میاشامند و ایشان از فضل بسیار شد فرمود که زیرا که غذای ایشان پاک و لطیفست
از لطف حق باشد بلکه از بدن ایشان بجز خوشبو و عطر میشود پدید که چنانچه
که هیچند که حوری و طی می کنند باز اگر می یابند او را فرمود که از طینت طیب که از
عنقوت شده است و باو آفتی و چراغی نمیرسد و سوالی او چه عطر داخل میشود
و بعضی و کثافت آن و دفع میشود پس پوسته هم پیکر یکی حبیب است و بعضی
منکاست است که شوره نمیشود و این چنین است بر سید که چون میشود که مغز شانه
از زیر هفتاد حله نمایند باشد فرمود که در هر یک از آن سیان آب صاف بنهند و در

یا صف کافران و نیز دعا اگر در مظلومیان که دعای مظلوم چنین مانع غیث و تابش برسد
و احتمال دارد که کنایه از ساکت شدن مطلق باشد چون نزد حیوانه و وقت قتال
هنگام تفکر و اعتبارات پس باید تفکر کند و بپا و خد باشد و نیز خواندن قرآن
باید ساکت باشد و کوشش دهند زیرا که ظاهر آیه گوید بعضی احادیث آنست که در
عاقبت که دیگری قرآن خواند واجبست خاموش شدن و کوشش دادن و حرام است
معمولاً در اکثر عبارات اعتقاد آنست که وجودش مخصوص کسی است که اقتدار پیش
نشان کند باشد و او قرآن بخواند و واجبست خاموش شدن و کوشش دادن
و اگر واجب باشد البته سنت مؤکده است و کوشش دادن و خاموش شدن هر وقت
که قرآن خوانند ثواب عظیم دارد و خلیفه دین حضرت صادق صلی الله علیه و آله
فرمود است که هر که حرف از کتاب خدا را بخشد دهد بدو و اگر بخواند حق بکثواب برای
او ثبت نماید و بکنایه از نامه عاشق می نماید و یکدیگر بر او و در بهشت بدر کرد اندر
حیوانه احتمال دارد که من و تو از جن و فریاد و آله نروان باشد و اگر منافی صبر و تقوا
چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که دو صدای است که دشمن بیدار و یکی فریاد و آله کردن
و این صیوت و دیگری ساز نواختن در هنگامی که تقوا است فریاد و منقول است که حضرت
امیر و سایر صحابه علیه السلام بهشت حیوانه می یافتند شنیدند که شیعیان از این حیوانات
که می آید حیوانه می کنند می خندد و فرمود که گویا مرگ را درین دنیا بر غیر ما نوشتند
و گویا حیوانی در دنیا بر غیر ما واجب شده است و گویا این مرده ها که پیغمبر مسافر
میدانند که اندک زمانی شبی مابین یکدیگر و در خواب نیستند و در قبرها بیداریم و میراث
ایشان را میخوریم و کار می کنیم که عیش و بهمان استیارت غول بهم بود و فرمود که در هر دو عالم
پند دهند و یا اگر هر یک و صیبتی گرفتار شده به خودشان از کسی که نافرمانی و یا
شمار و در کتبش معلول باشد و باطنش شمار شده باشد و خفته شود و بیدار و یا نشو

غضب الهی آن که شنیدی و این عیشها بصد هزار کدورت آلوده این دوزخ فانی قابل
این نیست که خود را از چنین همتی محروم کنی و این بختیانی و شادی و شدت بندگی کردی
و بچکس راه نجاتی بغیر عمل صالح نداده اند از شریف و وضع و عالم و جاهل و پیر و جوان
عمل طلبه و اند اگر به رحمت الهی خاطر جمع میکنی گناه باشد که من و تو قابل رحمت نباشیم و اگر
شفاعت اعتقاد میکنی چه میدانی که قابل شفاعت هستی و اگر میکنی که شیعه ام کدام
یک از اوصاف شیعیان را که بیان کرده اند داری شیعه یعنی پرواست در چنین
سناقت پیشوایان خود و خدایان را باید کرده ایم با خود و ها و غفلت ها و عجز خود را نای میکنم
و چون مرگ در رسیدن پیشوایان چاره ندارد و خوف فکری میکنی که این بدی که تاب گوی
افتاب ندارد چگونه طاقت آن عذاب خواهد داشت و اگر خاری است
و باز بوی بر تیشون بیند فریاد میکنی چگونه تاب تحمل زهر این ~~شایان~~ ~~شایان~~ ~~شایان~~
خواهی داشت ~~ببین~~ که حق تعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت و حیرت بگناه سازد و به
نجات و طریقه سعادت فریادین خود را به الظالمین یا با ذکر احضار و موتک عند الحناش
و عند القتال و عند القرآن یا با ذکر اذ انبعث جنازة فیکن عملک فیها التضرع و الخشوع و هم
تک لا حق به ای ای بود صدای خود را بهشت کن بن و جنازه ها و این در قتال یا دشمنان
و بن و خواندن قرآن ای ای بود چون از پی جنازه روی باید که کار تو در آن وقت تفکر
و خضوع و شکستگی باشد که تفکر نمائی در قنای دنیا و از حال آن جنازه منتهیه شوی و بدانی
که عنقریب با و الحق خواهی شد بلکه ممکنست که مراد از استیصال آهسته سخن گفتن
درین درین سه وقت چون هنگام تنبیه و کاهیت و فریاد و دلالت بر غفلت
و بیای میکند با کتابه باشد از ترک سخن گفتن بغیر از ذکر خود و دعا چنانچه منقول است
از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه و اله که غنیمت شمارید دعا را در پنج موطن
نزد خداوند قرآن و نزد کسین ادا آن و سوره شریفه در باران و در ملاقات صنف سلمان

نیش و زهر بجای آن از انصار گذشتند ایشان سخن میگفتند و دهان را خند پر
میکردند فرمود که ای کجاست کسی که تا که طول آمد او را فرمود بپاشنه باشد و در اعمال خیر
عشر کفاه باشد پس باید که بقرها نظر نماید و از مبعوث شدن قیامت عبرت گیرد
و فکر کند که یاد کند که شکسته جمیع لذتهاست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بسیاری خنده
ایمان را میکند از سوختن آنکه ابغیث را میداند و فرمود که جمالتی سخندیدن بی تقب و مکی
میفرمود که دندان خود را بجند و بکشد و حال آنکه کارها رسوا کند که ده و این نیست از شبنون
میکند از عذاب الهی کسی که کناها را کرده است فرمود که کسی که دوست داری با او مزاج مکن
و با او مجادله و منازعه مکن و فرمود که قهقهه از شیطان است و بسند معتبر از حضرت امیر
المومنین صلوات الله علیه منقول است که فرمود که زنگار که مزاج بسیار میکند حقد و
کینه میشود و مزاج دشنام کوچک است و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه بعضی از
فرزندان خود را در صفت فرمودند که هر هیز از مزاج که نورانیات را میبرد و مروت
و انسایت را سلب میکند و سب و صیحه از هر بن خلد و منقول است که بخدمت حضرت
امام رضا علیه السلام عرض نمودم که گاه هست که شخصی در میان جماعتی می باشد که مزاج میکند
و خند میکند فرمود که باکی نیست تا پیش نرسد بعد از آن فرمود که این را بی خیریت حضرت
رسول صلی الله و هدی می آورد و میگفت یا رسول الله قیمت هدیه ما ایند یعنی عیسای
حضرت میخندیدند و وقتی که غمی بر میداد میفرمودند که ای عجمی کجاست که میخندد
و ما را میخندانند و آن حضرت صادق علیه السلام منقول است که موی بی پشت مکر که درای
دعا به هست بر سیدند که دعا به حجت فرمود که مزاج و خوش طبعی و منقول است از یوشی
شهبازی که حضرت صادق علیه السلام از من پرسید که چوشت مداعبه و مطایبه شما شیعیان
با یکدیگر کفتم فرمود که چنین میکند که خوش طبعی و مداعبه از حسن خلق است
و تو بعد از عده سرور و خوشحالی در دل برادر مؤمن خود داخل میکنی و حضرت رسول صلی الله

سرف نماید و زیادتى بخش نگاه دارد و شریک را از مردم دور گرداند و نسبت به غیر عمل کند
و میل به بدعت نکند یا با ذکر اعلم انکم خلیفین الخلفاء من غیر عجب و الکسل من غیر شئ
ای بود و بدلت که در میان شما دو خلق بدست خندیدند عبت دو غیر هنگام عجب
و کسل و حسیتی در عبادت داشته بدون سهو و فراموشی درین فقره و حضرت این
دو خلقت را مذمت فرموده اند اول بسیار خندیدن عبت این غفلت و غروناشی
عشود و اگر نه کسی بر احوال خود و کما هو خود مطلع باشد و از احوال که در پیش رو دارد
در خندن باشد البته خنده او کم باشد و خند او بسیار خند آنچه در باب صفات مومن
وارد شده است که خوشحالى او دورى اوست و اندوه او در دل اوست و این صفت
نیز مذموم است که اذی پیوسته بشود باشد که مردم از او متفر باشند بلکه مومن باید
که کشاده رو و متبسم باشد و خوش و مزاج قدری از آن مطلوب است اما زیادتى در خند
و مزاج هر دو بدست مذموم است خند آنچه پسند مقبران حضرت رسول منقول است که
بسیاری مزاج آب و رو میسر و بسیاری خند و ایات را محو میکند و بسیاری در روح و بها
و حسن را میسر و در آن حضرت صادق منقول است که مزاج مکن که ثروت را میبرد و در
حدیث دیگر فرموده که حضرت داود علیه السلام گفت که ای فرزند خدا که خند بسیار مکن
که بسیاری خند و اذی را در قیامت فقر میگرداند و در حدیث دیگر فرموده که هر
چیز است که باعث غضب خدا میگردد و خواب گردد و بدون پنداری و شنیدن از غیر
تجرب و باسیری پس خورده و از حضرت رسول منقول است که عجب کسی که مومن
باشد جهنم داد چراغی خند و فرمود که بعد از بسیاری خند که در لای پیرانند بر سر خدا وقت
فرمود که چه بسیار کسی که خند او در دنیا بسیار باشد از روی لغب و طرب و در روز قیامت
گریه او بسیار باشد و چه بسیار کسی که گریه او چنان باشد که بسیار باشد از خوف عذاب الهی و در
نهیست در روز قیامت که خند او فرمود که خند و رسولان را به هم بود و بعد از آن ظاهر

[illegible]

بسیار بود که با کسی خوش طبع میفرمودند که او را مسرور سازند و در حدیث و دیوانه فرمود
که من مؤمن قسم است و سید معتبر از حضرت امام محمد باقر عقی است که چون
تفه کفی در خنده چون فارغ شوی بگو اللهم لا تقبلی یعنی خداوند مرا دشمن مدار
و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که حضرت یحیی بن زکریا بسیار
میکرست و خند و نیکر و حضرت عیسی کاه میکرد و کاه میخندید و یحیی عیسی میکرد
همچنین و آنچه یحیی کرد یک و حضرت دقیر کسل و سستی در عبادت و کسل از
صفات منافقانست و از ضعف ایمان و یقین ناشی میشود و موجب خروجی از سعادت
بدی میکند بلکه مؤمن می باید در عبادت صاحب نشاط باشد و مردانه متوجه عبادت
شود و کارهای خیر یا نرودی بجا آورد و بنیاد خیر بنیاد کند که در تالیفات بسیار است
چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که پدرم میفرمود که هرگاه اندام خیر نمائی مباد
کن بان که عین الخیر بعد از این چه خواهد شد و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه قصد
کار خیری کنی انرا تاخیر بیندازید بدرستی که بسیار است که حق تعالی مطلع میشود و ب
بندها که او بطاعتی شوق است میفرماید که بهزت و جلال حق و م سو کنند که بعد ازین
علی تو را عذاب نکم هرگز و اگر گناهی را قصد کنی زنها که انرا ترک کن که بسیار است که
حق تعالی مطلع میشود بر بند و او را شوق عصیتی میباید میفرماید که بهزت و جلال
خود م سو کنند که بعد ازین عمل ترا پیامرزم حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که کسی که عمل
خیری نماید انرا نرودی بجا آورد که هر چیز که در ان تاخیری شد شیطان را در ان مهلتی
و اندیشه هست و در حدیث دیگر فرمود که خدا خیر را بر اهل دنیا سنکین کرده است چنانکه
در میزان اعمال ایشان در قیامت سنکین است و شهر را بر اهل دنیا سبک کرده است چنانکه در
قیامت در میان اعمالشان سبک است و از حضرت صادق منقول است که به سیریل و در حضرت
از صبر و استقامت و از تهلی بدستی که اگر صبر میکنی بر هیچ حقی صبر نمیتوانی کرد و اگر کسل بودی هیچ

این چیزی است که از برای او واجب است و او را بر کسی و نه بر کسی طاعت او و طلب حشمت او واجب است
 که طاعت الهی موجب فیروزی است و هر چیزی که طلب نمایند موجب شکست است
 از هر چیزی که از آن حذر کنند بدو برستی که خدا نکامیدارد و از بهر آنکه کسی را که مطیع او باشد
 را رفعت داد و کسی که معصیت او کند حق و حافظ عیون شود و کسی که از خدا لوی شود
 کمر بند کاهی نباید زد و اگر کسی را که بخواید بداند هر چند جمیع ملایق کواست و پادشاه باشد
 و معنی تمام حضرت امام علی بن ابی طالب و خواص او را هیچ فرمود که چهار سیکند در راه خدا و
 پس بعد از اذن ولایت که از گان حضرت امیر المومنین ع فرمود که از ولایت کشندگان
 پروا مکن و از دفع دشمنان از شما بکنند حضرت صادق ع فرمود که هر که حقیر
 شمارد مؤمنی خواه مسکین و غنی مسکین پیوسته حق تو را حقیر نماید و در چشمش
 آتش اندازد از آن برگردد و از حدایت این مطلب بعضی میافسند که در شد و بعضی از آن مذکور
 خواهد شد و آنچه حضرت فرمودند که هر که در راه حق و عدل و برتری و باطل و در دنیا داشت
 مرد و غالب مردم است با او از آن راه و بناست و الله اعلم با او و حساب نفس از قبل
 احتساب نفس مرد و حساب از خدا و در حساب قبل از آن تو از آن و بجز العرض الا که
 يوم تعرض لا تخفى علی الله متکلفا و نه ای پیغمبر و رسوله نفس خود و کس پیش از آنکه با او
 محاسبه کنند که حساب روز قیامت بر بنی انسان در نشو و جو و استیجاب و در مراتب نقص
 و کمال پس از آنکه در روز حساب حق و استیجاب و در محاسبه برای هر حق آنرا قیامت و روز
 که تو را بخندارند و نیز بکنند که جمیع پنهان از تو بر تو پوشیده نیست بلکه اگر کسی خواهد
 که از حساب تبعی بجات و بعبادت ابدی نماند که از نفس خود ایمان نباشد و غیب
 او را از دست بر جسته در مقام عیب خود و باشد چنانچه دشمنی عیوب دشمن خود را
 تخصیص بدارد زیرا که عیوب در نفس و عیوب می باشد و هر عیبی که شرافت و در مقام
 از آن دوراید و درین غایت یکی بر ظاهر عیوب و دیگری در باطن و در باطن و در باطن

بعد از دست از رفع کمال است است که خدا را مالک نفع و خیر خود دانند و مردم بیچاره
دارند و در عبادات ایشان منتهی ندارد و در امری چیزی که موکب شود از بلا
ایشان و این وانگیزد و در جائی که میان رضای الهی و رضای مخلوق و در رضای
رضای خدا را اختیار نماید و این معنی از راه شناسایی عظمت حق تعالی حاصل
می شود و چنانکه که یقین بظمت و زیاد می شود و این صفت کاملتی می شود و دلچ
مذموم است است که از راه نیک مردم را سهل و پیغمبر دارند و حقیر شمارند و
را معجب و خود بینی و غافل شدن از عیوب خنی و ولع تقاد و داشتن خود را ناشی
میشود و این بدترین صفات ذمیه است و حضرت در این کلام معجز نظام هر دو
اشاره فرموده اند که مردم را در حجب خدا از باب شکر دارند و در هنگام طاعت
الهی ایشان محفوظ شمارد و چنانکه اگر کسی در جائی نماز کند و شکر و عبادت را بجا
باشد البته ایشان را منطوق میداد پس باید که در حجب عظمت خدا و عظمت مردم
مثل دانند و بعد از آن اشاره معنی دوم فرمودند که چون بخود رجوع کنند و خود را
از هر کسی حقیقت شمارد یعنی باعث از عدم اعتباری ایشان مردم را عظیم دانستن
خودش نباشد و پسند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که هر که صاحب است
و ارضی کند بجز آن که خدا را از آن بخشم او را از دین خدا بدر می رود و از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که دینی نیست کسی را که عمل کند بطاعت محم
و عصیت خالق و از حضرت رسول ص منقول است که هر که طلب نماید حسن و بی
بجری که موجب سخط الهی میشود حق تعالی چنین کند که آن جمعی که توقع مدح از خدا
دارند مذمت و کنند و در حدیث دیگری فرمود که بخشم میاورد و خدا را سبب
رضا احدی از خلق او و تقرب بخود میدهد و یکی احدی از خلق بپیری که موجب
دوری از خداست بدست می دهد و خدا را احدی از خلق وسیله نیست که بسبب

ی و در این باب بیان کرده اند و علامت صحت بی شناسانیدن آن و قویان
اهلی از آن پس نظر کن که چگونه در قیام می نمائی و در حدیث دیگر فرمود که
دل به هر چه در راه خدا می آید بکش و کارهایش را بگذران و خود را در راه خدا بگذران
و از آن جهت که در نفس خود را دشمنی دان که با او بجاد که کنی و مال خود را علوی
که باید بصلحش و در ثنائ و در حدیث فرمود که نفس خود را حبس کن و منع فرما
از چیزی که با او صبر میرساند پیش از آنکه از تو مفارقت نماید و سعی کن نفس
خود را از گریز و آواری و آنچه سعی می نمائی در طلب معاش ببردستی که نفس را
در گریز و گریزهای نفس است و در حدیث فرمود که از نفس خود را برای آنچه میبوی
بگیر و خست نشمار و بگو در نفس خود در صحت پیش از بیماری و در قوت
پیش از ضعف و در حیات پیش از ممات و حضرت ابی طلحه و بنی صلووات الله
علیه فرمود که در هر روز نیست چیزی که در قیامت تقعی میدهند و صفر بخورد
نست چیزی که در قیامت صفر میکند پس در آنچه شمارا از احسن داده است
بفرموده کسی باشد که چشم خود معاینه دید باشد و در سستی که حضرت امام حسن
فرموده و میفرماید که ای فرزندان مؤمن مرا سه ساعت بی باشد و یک ساعت
پای و در کار خود مناجات میکند و در ساعت دیگر محاسبه نفس خود
نیکند و در ساعت سیم شغول لذتی میشود که حلال باشد و او را بران حد
کنند و در ساعت صادق فرمود که نفس خود را محاسبه کند پیش از آنکه شما را
حساب کنند ببردستی که در ریاست پنجاه موقوفیت و در موقوفی هزار سال میدارند
و حضرت ابی طلحه و بنی عاف فرمود که کسی نفسهای نفس خود را پیروی نکند و
نقص نماید و هرگاه او خواست با او غائب میشود و کسی که پیوسته در نقص
باشد مولک از برای او بهتر از زنده نیست و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود

که این پنج چیز را بخورد نفی میکند مکر عیب دیگر را و ظاهر میشود باید که هر روز
در مقام محاسبه نفس خود باشد و تفکر نماید که روزی خواهد بود که حساب
الحال از یکشتن پیش روین روز حساب خود را یا خود درست کند و جواب
هر سوالی را میتا کند زیرا که حق در عاقل کی روز برای رفع محاسبه آخرت و این
میتدهد از باب مرغی که چون میروند که از آشکار کنند چشم حق و در بر می
گذار و در بداند که این عمر مایه است که با و داده اند که هر دقیقه آن سعادت ابدی
حاصل میتواند و پس در هر روز حساب بکند و نفس خود را که هر دقیقه
صرف چکار کرده اگر صرف طاعتی کرده شود مندا بداند و اگر صرف معصیت
کرده زیان کار باشد و اگر صرف هیچ یک از اینها نباشد تلف و ضایع کند و
بپیر و شیطان داده پس در صورت اول اول محاسبه نماید و ترغیب بر زیادت
آن بکند و در صورت دوم در سیم از اینها بپرسد و از آن کند و هر قدر که میشود و باشد
اول از آن بپرسد و ثانی از آن بپرسد و ثالث از آن بپرسد و غایت شده باشد باقی باشد و آنچه
تلاش کند که باشد و نیز اگر چه در اینها باشد از اعمال خیر پس علی هر که در آن زمان
کمی حق از زمان داده و گذشته از این است و فتنه است و اگر قبول نکند از او محادله و در
کمی و تفکرات صحیح و تذکرات ایات و احادیث و وعده و وعید و اول و آخر این که نفس
ادبی بنمایه افیت که در خوش سر کشیت که در عجز آید و که چندین چاه و در قدری از
جانب حبیب و راست راه بوده باشد اگر یک خط از آن عاقل مینوی و قلم خیر مینوی
که خود را در قهر چاه مناهشتی بنوی و خدایا چه سبب معتبر از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام است که فرمود که با نیست کسی که محاسبه خود نکند و در و ناپسند که عاقل خیر و نیکو
باشد و در آن وقت از آن طاعت و اگر کند می کرد باشد استغفار و توبه کند و در حضرت
صالح است و آنوقت که فرمود و بشوین کسی که سستی که توبه از عیب نفس خود کرده اند

[illegible]

که ای فرزندان آدم پوست اموال تو نجیب و نیکی مقروضت ما را که واعظی از نفس
خود داشته باشی و واعظ خود باشی و هست، تو در محاسبه نفس تو مصروف
باشی و سرور الهی را شعار و پیراهن تن خود کرده باشی و اندوه را بیاد
ساخته باشی ای فرزندان آدم خواهی مرد و سبوت خواهی شد و تو داین دهر و
کار خود بحساب بان نخواهند داشت و از اعمال تو سوال خواهند نمود پس
امروز جواب برای آن روز مهیا کن یا با ذریاستی من الله فاعلم فی حق
پنده لاصل حین اذهب الی الفاظ منقضا بشو یا استجی من الملکین الذین
معی یا یا ذی الحجب ان تدخل الجنة قلت نعم فذلک ابی و امی قال فاقصر من الامل
واجعل الموت نصب عینک و استجی من الله حق الحباء قال قلت یا رسول
کلنا استجی من الله قال ایس کذلک الحباء و لیکن الحباء ان لا تشی المقابر
و البلی و الخجوت و ما و عی و الراس و ما حوی و من اراد و کلمات و الاخوة فلیع
زینته الدنیا فاذا کنت کذلک اسیت و لایة الله ای ابو ذر ان خدا حیا کن
و شرم بدار و بپرستی که من بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست
چون بدست الظالمین و مچانه خود را بر سر و روی بچم از شرم دو ملکی که با منند
ای ابو ذر میخواهی که داخل بهشت شوی کفتم بلی ما در و پریم فذلای تو با و فری
که پس اهل و آرزوی خود را در دنیا کوتاه کن و مرگ را در برابر چشم خود بدار
که پوسته دریا در ک باشی و از خدا حیا بدار حیا که سر و ان حیا داشتن است
کفتم یا رسول الله ما هد از خدا حیا و شرم داریم فرمود که حیا داشتن چنین نیست
و لیکن حیا از خدا است که فراموش نکنی در قبر و پسیده و کهنه شدن
در قبر و فراموش نکنی جنوت را و آنچه در جوفست یعنی شکم و فنج را از طعام
و شبهه نگاه داری و فراموش نکنی شر را و آنچه در سراسر است یعنی چشم و گوش

شمر کند که از من کتافته ظاهر بدتر است و در دعا های ارباب خلوت اشاره باین
معنی هست و اکثر علما در ادب خلوت نقل کرده اند که سنت است سر را پوشیدن
که سر برهنه نباشد و بعضی هم دو معنی را از سینها شمرده اند و این معنی متضمن آن نیز
هست زیرا که در تصنیع که درین حدیث وارد شده سر پوشیدن هم بجا می آید
و فایده بدنی هم دارد که بوی باید بدماغ سرایت نکند خلعت دوم عفت شکم است
از محرمات و مکروهات و شهوات و عفت واجب است که از خوردن حرام اجتناب
نماید و عفت از چیزهای که نهی گشته از آن فرموده اند و از شبهه ها که بظاهر
شرع جلال باشد و احتیاج بود از حرام در میان آن مال غالب باشد مثل جامه عفت
که اکثر مکاسب ایشان حرمت مانند از باب مناسب است و این تکلیف است
اعظم تکالیف الهی است و سعی کردن در تحصیل حلال دشوارترین کارهاست
خداوند و ارشاد است که حلال قوت بر گوشت گاو است و در بعضی اخبار وارد شده است
که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه برای همین برانبارن غذای خود مریخی و نذ که
شبهه دامی آن نشود و بدانکه مضارها را در اعمال و آثار و قریب و بعد بخدا بدخلیت
عظیم هست زیرا که قوت های بدن از حیوانی است و روح حیوانی است و حیوانی بخار است که از
خون و ام می رسد و خون از غذا هم می رسد پس چون غذای حلال قوت آن با اعضا و جوارح
درآمد هر یک را بکاری که پسندید است میدارد و هر آن قوت صرف عبادت می شود و
بقوت حرام که در بدن در آمد و قوت بانه اعضا و جوارح سرایت کرد آن قوتها از حرام هم رسیده
حرام زاده اند و از حرام زاده که از خوب نمی آید چون سر از دهن می رسد هم بدن می کند و حرام زاده ای
بانه ای دارد و فساد می کند و اگر سر از دهن می رسد بدن می کند و از این چند نوع
اطمینان میداد و همچنین در جمیع اعضا و جوارح و اگر از عفت نشود و فرزندت که از عفت حاصل
نشد و بپایه متوجه حرام زاده است و مایل به بدی پاداشی باشد و این که واقع شده است

[illegible]

آن حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که دنیا بحلال بر جمعی مشرف شد و حلال را
برایشان جلو داد و عرض کرد آن حلال محض را قبول نکردن تا از دنیا رفتند پس
بر جماعتی حلال و شبهه را با هم عرض کرد گفتند ما را با شبهه احتیاجی نیست و حلال را
بوسعت صرف کردن و برای جمعی حرام و شبهه را جلو داد ایشان گفتند که ما را
بحرام احتیاجی نیست و در شبهه بفرخی عیش کردند و خود را بحرام صرف برای جماعتی
جلو داد و از پیش رفتند و با پنجه میخواستند بنسیدند و مؤمن در دنیا میخورد
بقدر حاجت مثل کسی که بخورد میتة مضطر شده باشد و حضرت امام موسی کاظم
فرمود که حرام مؤمن میکند دنیا چه پیشوای او اگر مؤمن کند برکت میدهد و هر چه در راه
خدا اتفاق میکند و ثواب ندارد و هر چه از عقب خود میگذارد و توبه اوست
بسوی آتش جهنم و سبند معتبر از منقولست از سماعه که بحضرت صادق عرض کردم
که شخصی از مناصب اعمال بجای مال بهم رسانیده است و از آن مال تصدق میکند و صله
و احسان بخویشان میکند و جمع میکند و آن کارهایش را خدا پیا صرزد و میگوید که
خدا فرموده است که حسنات کناهان را بر طرف میکند حضرت فرمود که آنچه از مال
مردم تصرف مینماید کناه است و کناه کناهها بر طرف مینکند ولیکن ثواب کناهها بر طرف
مینکند و منقولست تفصیل بر آن آیه که حق تعالی فرماید که قد مدنا الی ما عملوا من
عمل فجعلنا هباء منشورا که ترجمه اش اینست که قصد کردیم بسوی آنچه کرده بودند
از اعمالی که بصورت عمل حین بود پس گردانیدیم آن عمل را مانند دره های پراکنده
در هوای غبار متفرق بلخاکستی بر باد داده حضرت صادق ع فرمود که و الله
که اعمالشان از جاهای سفید مصری سفیدتر و نورانی تر خواهد بود پس حق تعالی
میفرماید که هبائشوا پراکنده و باطل میشود برای اینکه چون بحرامی میسر شدند
آنرا میگردانند حضرت پیغمبر عفت فرجست از هه رات و مکروهات و شبهات

که کسی که رغبت بغیث سلمانان حلال زاده نیست ممکن است که برای معنی محمول به
در مقام حلال هم نور و عبادت و معرفت میشود و موجب قرب بخدا میشود و دل را
منور میکند و این معنی بتجربه معلوم شد است و آنحضرت صادق علیه السلام منقول است
که هر که خواهد دعایش مستجاب شود باید که کسبش حلال کند و یا ساینده
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که بهترین عبادت ها خدا عقیف داشتن شکم
و فوجیت و منقول است که شخصی این حضرت عرض نمود که عمل من بسیار ضعیف است
و روزی که میدانم اما کمال من نیست که من بخورم و کمال حضرت فرمودند که
گرام عبادت بهتر است از عفت شکم و فوج و حضرت رسول ص فرمود که بیشتر چیزی
که است من سبب آن داخل جهنم میشوند و چیزهایی که نیست شکم و فوج و سببند
معتبر از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است که هر که از است من از چهار
مصلحت سالم باشد که شستن با آب و واجب میشود از داخلیت بدن دوری با آب
و عبادت نمودن هواهای نفس و شهوت شکم و شهوت فوج و سببند معتبر از حضرت
منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که این پنج تمام شایعیه آن دور گشت با من
خواهید بود یا چه بسیار فحش است که یکی از شایعیه است شود که پند و اندرز در میان
باشد و عیبتش ناشر شده باشد بگویند ای تو شوم شیعه شایعیه من مولا هست
شود فرمود که بلی اگر شکم و فوج خود را حفظ نکند و حضرت رسول ص فرمود که بیشتر
عیبتی که بکسایت خود میرسیم بعد از خود و برتریم بعد از خود این کسبهای حرام است
شهرت با محقق و ریاض و سود و ریغ و قرین از معرفت صادق علیه السلام فرمود که کسی که مای از غیر
حلال کسب کند و آن را مال خود و مال دیگران بگوید و بگوید که این مال من است و لا سعیدک
بوی لبیک گفتن بود و بدست کردن و خدمت کردن و در حق قبول در کارهای نیست
و مال آن خدا است که در حق و در بیست و یک و در جواب او ایستاده و سعیدک میگوید

و این نیز از تکالیف شاد الهیت و تحقیقش همانست که گذشت که احترام از نای
صرف واجب و زنا از گناه کبیره است و کار و هات که در شیخ معلوم شد است
عفتانها مستحب است و شبهه با بر دو قسمت یکی با اعتبار اشکال و سنی است
و احترام از آنها این بنا بر مشهور است و بعضی این احتیاط را اولی می دانند
مگر آنکه طرف حرمت بسیار ضعیف باشد و قسم دیگر شبهه با بر میگردند
آنکه بر شبهه کتبی خدیه باشد یا از شبهه دلمه که در باشد یا بر زن و اند
کنند و در آن با قدرت مضایقه کند و زنا بر اعضا و جوارح منقسم میسر
معلوم است و زنا چشم نگاه کردن پشیر آن بشوینت و زنا بر غیر محرم است و زنا بر
شنیدن آوازیت که باعث شهوت شود و زنا بر دست و دست مازی با محرم است
و همچنین در سایر اعضا و اینها نیز حرامی و شبهه میدارد خلیفه بر سر این
امام محمد بن محمد بن علی السلام و امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمودند زنا بر
بست مگر آنکه هر از زنا می باید و زنا می حیثان نظر کرد نیست و زنا بر هات و سینه
و زنا بر دستها لمس کرد نیست خواه فرج بپوشیده بکند و خواه نکذیب کند یعنی
خواه در فرج متحقق شود و خواه نشود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که بدترین مردم در عذاب در روز قیامت مردی است که زنفه خود
در جی قرار دهد که بر او حرام باشد و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است
که فرمود که هر که بر زنا که روزی بر طرف میکند و فری را باطل میکند و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که از برای زنا کارش خصلتی باشد سه در دنیا
و سه عقوبت در آخرت اما آنچه در دنیا است بود و در آخرت و فقر میکند و زنا
و نیستی زنا و یک میکند و آنچه در آخرت است غضب پروردگار و دشواری
حساب و خلوت در جهنم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون زنا

[illegible]

[illegible]

و بعضی باشند از حضرت صادق علیه السلام که نظر کردن بر طبیعت ازینهای
زهر آلوده است و هر که شریک کند نظری عوام را از بطن خدا نه از برای غیر او
عواطف الهیه را که است که در طبع ولادت آن ایمان را بیاورد و در حدیث
میگوید که هر که نظر کند بر شریک در دل الهی میگرداند و بر این گفته
از وی ترفیع شده است و این نظر کردن کافیت و در حدیث دیگر فرمود
که ایون زناشیه الجماعت که نظر بر پشت زان است و هم افکنند و از اینکه مردم نیز
نظر بر زبان ایشان کنند و از جمله نظرهای که بدست و صورت مفاسد میشود
و بعضی خواهش نظر کردن بر نیت یا در اهل دنیا است که باعث میل بر دنیا
و تنگنای است و بعضی دیگر در چنانچه حق تعالی میفرماید که مَدَن عَمَلُکَ
و آیه از عَمَلُکُمْ وَ هَدًی الْحَبْرَةِ الدِّیْنِ الْبَقِیَّةُ فَمِنْ فَمِنْ وَ رَفَعَتْ رِجْلَکُمْ وَ اَنْتُمْ
و بعضی نوشته اند نیست که باز مکن حیوان خود را و نظری که بر بعضیهاست
و بعضی در امور ساخته ایم با جماعتی چندی از اصناف مردم از زیاده و کمبود
در کاف دنیا آری از مایه ایشان بجزیها و روزی پسندیدند و روزی بروز
و بعضی سازند یا روزی غیر متناهی که در اخلاص و تقوی و استخفاف
و زیادهای معنی در آن معاد است و کمال آن برای تقوی است از مدعیان قانی و بعضی
بنا کرده اند و بعضی در و پاینده تر است و کافیت زبان و کوشش و سایر معنی
و بعضی در طبیعت کثرت بعضی انشاء الله در محل مناسب بیان خواهد شد و
باید در این بین از دعا و قیام و طعام و غیره یا با دعا و قیام و غیره یا
کمال کمال الذی بر وی بقوه عزای خود کافیت از دعاها اینک احوال
بفقدان که طعام را کافیت از ملک ای بود و غایب کسی که دعا میکند بی فکر
علی صلی داشته باشد مانند مثال کسیست که بپزند و از آن بپزند و نوبت می

[illegible]

[illegible]

سوره این مطالب عالی بود و سیصد و پنجاه اصول می پیوند و پنجم از این در فضیلت
و مافوق این است که خدا عبادات و بن و یکتیرین راههای قریب بند و بجناب
و آخر حاجات طریق دعا و تضرع و مناجات است و بکثرت دعا و مناجات
عین ذات و صفات کماله الهی زیاده میگرد و توکل و تقویض بجناب مقدر
او پیشتر بشود و موجب قطع ضرها و علایق از خلق میشود و همین طریق از جمیع
اقدامات صلوات الله علیه منقولات که بعد از ادای فرایض و سنن پیوسته شود
تضرع مناجات بوده اند خصوصاً حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه و اله
چنین حق تعالی میفرماید که و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستجبون
عن عبادت سید مخلوق جهنم و آخرین یعنی گفت پیور در کار شما که
من در جمیع مطالب دعا شما را استجاب کنم و بیستی که در جماعت که تکبیر
و سکرته می کنند از عبادت من دور باشند که داخل جهنم شوند بامداد
و راحه و بیش بسیار از این اظهار علم است منقول است که مراد از عبادت
این ایله اند دعا است پس حق تعالی امر بدعا فرموده و دیگر وعده استجاب
نموده و برانرا در عبادت شمرده و ترک دعا را تکبر خوانده و برتر کشیده
جهنم فرموده و در موضع دیگر میفرماید که اذ استأذنت عبادی عنی فاستجب
لهم و دعوت الدعاء از ادعای فلیستجبوا لی و لیومنوا بی و انهم یرشدون که
از حد استجاب است که چون سوال نمایند از تو بندهکان از صفت من و انرا بگویند یا دعوت
من یا کیفیت دعا کردن من که آمده است دعا کنند یا بلند پس بگو ایشان که من نزدیک
باشان و علم و احاطه و لطف و رحمت استجاب میگردانم دعای دعا کنند و در نکلی
که مراغبند پس باید که بندهکان اجابت کنند مرا در دعا کردن که انرا بشناسد
طلب و ام یا آنکه چون من اجابت میکنم در دعا باید که ایشان اجابت من کنند در

استغفار کردن بعد از گناه و شکر کردن در وقت نعمت و حسرت دیدن فرمود که
حق تعالی در این عالم منافع از جای چند مقرر فرموده که گمان نداشته باشد و بداند که
که بنده هرگاه نداند که روزی از گناهان ببرد دعا بسیار میکند و در حدیث دیگر فرمود که
هر که از چهار عطف فرماید و از چهار چیز محروم نمیشود دعا او روا شود و انداز اجابت محروم
نمیشود و هر که استغفار و توبه کند و توبه باشد و قبول میفرماید و هر که شکو عطا
کردند و بخشش را از پادشاه میکنند و هر که صبر دادند از اجر ثواب محروم نمیشود و اندک بخیر و بد
توضیح میفرماید که این دعاست بدانکه چون دعا کامل و سخن گفته شود و چون نیاز کرد دست
حضرت قاضی الحاجات باید که ادوی معنی را بداند و فهمیده با حضور قلب دعا کند و لا
اقل ادائی که در حاجت طلبیدن از مخلوقین که در عجز و ناتوانی مثل او نبیند و رعایت
نمایند همان قدر را در حاجت طلبیدن از خداوند عظیم الشان که خالق و رزاق
دعای جمیع امور است و رعایت کند و نگاهداری است که اگر کسی حاجتی بخلاق عرض کند
چند چیز را رعایت میکند اول آنکه بداند که چه میگوید و اگر از روی مستی و بیهوشی
میگوید یا بزرگی و دلش زلزل میگوید چنین نداشته باشد اگر سیاست ورز کند
بخشش نیز اعتبار نخواهد کرد پس در هنگام مناجات خداوند باید که دلش خنجر
شده باشد از اینچنین که در زبانش جاری میشود از روی جد جهد و اتمام الملب
بدر حاجت خود و بی اغشاش نباشد چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
نقل است که حق تعالی قبول نمیفرماید دعائی را که از غافل صادر شود و فرمود که چون
برای میت خود دعا کنید چنین دعا کنید که دل شما از آن غافل باشد و چنین داشته
باشد یعنی باید که جهد و سعی کنید برای دعا و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا
عالم میکند دعائی را که بادل سخت و صاحب قساوت دعا کنند و در حدیث
فرمود که خدا استجاب نمیکند دعائی را که بادل فراموش کار غافل کند و دعا

را بر روی کعبه پر مؤمن دعا است و حضرت امام رضا (ع) فرمود که بر شما باد دعا و بر روی کعبه
آن دعاست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که ^{بها} اگر چه تو بی کار و نیاز باشی
که دعا در میکند قطار را هر چند که از آسمان نازل شد راسته و محکم از پرده و غبار
که بسیار دعا کنند که دعا کند در جمیع رحمتهاست و موجب ثمره و رزق می باشد و بسیار
و چنانتهای الهی بشنود و رسیدگی بدعا و هر روزی که بسیار دعا کند و بخواهد بر روی
آن دعا بکشد و در حدیث دیگر فرمود که بر تو باد دعا که شفاعت جمیع مسکین است و آن
امام موسی (ع) منقول است که هر یک از آن که بر بند مؤمن نازل گردد و دعا را از او بخواهند
آن مردان بگذراند و زایل میشود و هر یک از آن که بر مؤمن نازل شود و دعا را از او بخواهند
تسک کند البته آن بلا بطول می انجامد پس بر شما باد دعا و تضرع سوی خداوند و دعا را
و حضرت رسول (ص) فرمود که دعا کنید پیوسته خود را تصدق و دفع کنید انواع آفات را
بر دعا و حدیثی است که میگوید دعا را بدو روز و یک شب دعا کنید که هیچ صغری بدین دعا نیست
شیخ خود را دعا کنید و حضرت امیرالمومنین (ع) فرمود که دعا کنید و دعا را بدو روز
خود بدعا کنید و اگر آن دعا نازل شود و بحق آن خداوندی که دانه را شکافته و آنرا
گیاه را از آن برآورد و دعا را بر حق و فرموده که بلا سوی مؤمن نازل
می آید از سبلی که از بالا پایین آید و دعا را بدو روز و یک شب دعا کنید که هیچ صغری بدین دعا نیست
از بندگان بر طرف غش و در کتب ایشان و اگر استغفار کند و دعا را بدو روز و یک شب دعا کند
و اگر دعا را بدو روز و یک شب دعا کند و اگر دعا را بدو روز و یک شب دعا کند
تا زایل گردد و دعا را بدو روز و یک شب دعا کند و اگر دعا را بدو روز و یک شب دعا کند
بند و در کتب کناهات که دعا را بدو روز و یک شب دعا کند و اگر دعا را بدو روز و یک شب دعا کند
در خانه و اگر دعا را بدو روز و یک شب دعا کند و اگر دعا را بدو روز و یک شب دعا کند
کتابخانه

خود برید و بگویم تا تر منقوس است که شخصی بخدایت صادق و امد و مروری
که حق تعالی میفرماید که دعا کنید تا دعای شما را استجاب گردد و ما میبینیم و مستجاب
نمیشود و حضرت فرمود که در این استجاب بلیشود که دعا نیکوید و بمانا
که حق تعالی از شما کفر است و عمل نمودن با او و ترک نمودن منافی و حق
نمودن است که بگویند بعد و بدان من تا و فاکم و بعد چنانکه از شما که اگر شما را
بسیار از برای خدا این وفا میدن از شما از خود و بگویند که حضرت عیسی علیه السلام
فرمود که حق تعالی وحی نمود که عیسی علیه السلام که بگویند و حق تعالی که در احادیث از
آن حضرت من شده که پادشاهای ظاهر و پادشاهان و دینیه های پادشاهان
که در این عالم و دینیه که بگویند بایشان که بگویند که از هیچ یک شما دعای استجاب نیکنم
مطلبی که کسی نگوید و از این که در مال کسی بظلم در دزد او باشد و در این باب ما بعد گذشت
آنکه که بگویند دعای استجاب شود باید که کسبش احاطه کند بر سبب قیام
در دین و از این که زیاد میشود دعای استجاب قبول شود و بگویند که حدیثی است که پادشاهان
را که قریش پیشتر است حاجتش روا تر است و اینها چنانکه مسأله است و کلامی که در حدیث
است میان فاعل و فاعل پیشتر میشود تا بلیت استفاضه زیاد میشود و بگویند که از
بسیار است از طرف فاعل چند فاعل کاملی میشود و از آنکه فاعل است و فاعل است و فاعل است
بسیار و در بعضی از این فاعل میشود چهارم از شرایط استجاب دعا کمال معرفت خدا و معرفت
که در حدیثی است و سابقا بحالی اشاره کردیم که هر کسی خدا را بقدری از معرفت شناخت
در حق آن معرفت از و فیض میبرد و از خداوند شناخته خود سوال میکند پس هر قدر
در دین بلیت قدر و حجت و عظم و جلال و سایر صفات با و زیاده عاید میگردد
و این معنی شاعر دارد آن حدیثی که با ساینده بسیار منقوس است که من در دکان نیکنم
پس خودم که بن دار و در قدر که کان او من نیکنم است و از نیکنم موازنه میبایم

و بایست که دل خود را از این دعا بدارد پس یقین که دعای شهاب است و اگر کسی
که شقی برای نعم شدن و پناویند این دعا پس شده باشد
حال شدت باور و این دعا در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا
باشد که باور و این دعا در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا
کند و خدا را ب و در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا
پناه آورد و حاجت بر وی برآورده شود با آنکه این دعا در تمام شدت و بلا
کوته است و در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا
انچه است تمام و در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا
چون پادشاه شود و در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا
و دعای او را تمام و در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا
از تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا
و دیگر فرستاده که دعای خدا را در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا
خواه بود و در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا
خاطر حاجتی که در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا
و در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا
بر آورده شد و در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا
کرده است و در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا
فرستاده است که دعای خدا را در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا
است و در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا
و در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا
خدا را در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا و در تمام شدت و بلا

[illegible]

[illegible]

عطا کند یا کسی هست که طلب انزهرش کند تا کنا هوش پیا میزیم یا کسی هست که حق
داده باشد و عرض کند تا لحظش را بر او بزم پس اجابت نماید و بار وقت
داعی خدا و طلب نماید روزی را در میان طلوع آفتاب که آن در محفل تراست
در روزی از سفرها اگر زن برای تجارت و آن ساعت که خدا شربت روزی
در میان بندگان خود میفرماید و فرمود که درهای اسلام را با این شاهی
کشانند در پنج وقت روز آمدن باران و نزد جهاد فی سبیل الله و نزد اذان و
نزد خواندن قرآن و نزد اذان آفتاب و نزد طلوع صبح و حضرت صادق
فرمود که ساعتی که در آن ساعت دعا مستجاب میشود روز جمعه و قیامت که
امام از خطبه فارغ شود که تا وقتی که مردم نماز بخینند و ساعتی دیگر آخر روز
است تا آخر و رفتن آفتاب و در حدیث دیگر فرمود که ساعت استیم است
در آن وقت است و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام نقل است که حضرت فاطمه
با ائمه علیها السلام فرمود که آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود
که در روز جمعه ساعتی است که هر مسلمانی که در آن ساعت از خدا چیزی طلب
نماید آن عطا فرماید گفته یا رسول الله کدام ساعت گفت که وقتی که نصف
قرص آفتاب فرو رود پس حضرت پیغمبر امام زین العابدین علیه السلام فرمود که برو
سجده کن و چون به پنی که نصف قرص آفتاب غروب کرد صلواتی بکن که من
و شما و سید ما معتبر آنحضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که اگر تو را
در آن وقت که در سجود باشی که بزم در سجود از جمیع احوال بخدا شربت
تستیم از شرایط ادب و نفع و بر مادی و دینی است و شکر است و خیر
که حضرت صادق علیه السلام منقول است که هرگاه شما را وقت بهم رسد دعا کنید
که دل را رقت حاصل نشود دیگر وقتی که از برای خدا خالص کرد و مستوجب

هر چه بد از نماز شام و بعد از آن می‌باشد بر او واجب است که بگوید یا ایها الذی هدانا لهذا
 اینست که بخواند تورات و انجیل و ان و نزد آمدن باران و نوبت باران
 بودن در سفر برای شهادت از حضرت رسالت و منقبات آنست که هر چه
 خدا را بخواند و بگوید و منقبات آنست که چون در وقت باران و نوبت باران
 حاجتی داشتند نزد و یا شکر و یا می‌خواستند و یا می‌خواستند و یا می‌خواستند
 دل چیزی از دست می‌رفت و یا می‌خواستند و یا می‌خواستند و یا می‌خواستند
 برینستند و حاجات خود را می‌طلبیدند و یا می‌خواستند و یا می‌خواستند
 یعنی تعالی از بندگان خود دوست می‌دارد و هر چند که کسی را دوست
 می‌دارد و در عالم روز و شب تا طلوع آفتاب بدرستی که اینست که
 از کثرت می‌باشد و در وقت باران و نوبت باران و نوبت باران
 و در وقت باران و نوبت باران و نوبت باران و نوبت باران
 و در وقت باران و نوبت باران و نوبت باران و نوبت باران
 که باشد و آن بعد از نصف شب است یا بعد از سحر یا بعد از روز
 دیگری بود که در وقت که حاجت می‌باشد از آن می‌باشد و بعد از آن
 و نزد آمدن باران و نوبت باران و نوبت باران و نوبت باران
 می‌باشد این صلوات است علیه و هر کسی که بسوی او صلوات بخواند
 شد در سه ساعت طلب نماید در ساعتی در روز و نوبت باران
 پس شود که در آن وقت رحمتی و نوبت باران و نوبت باران
 نازل می‌گردد و هر چه در آن است که حاجت می‌باشد و بعد از آن
 طلوع آفتاب که در هر دو یکی از اینها است که حاجت می‌باشد که ایان
 که در آن وقت نوبت باران و نوبت باران و نوبت باران و نوبت باران

وسایل بندگان را باستانی خود خوانده و بنندگان با نهایت احتیاج و پستی چه مستغنیانه بایر و درگاه
سلوک بنمایند و در او چنین خداوند گویی که پوسته خوان احسانش را برای بنکو کاران و دیگران
کشیده و در مسکرو دانسته و در باخزان و لیسان ممکنات می پرند و از رختهای خدا خود را محرم
بیکار داند نه بد آنکه کسی را که حاجتی بد بگردد بجز آنکه باشد و بسیار و لان و در بیان آن درگاهها
خوشتر بد میگرداند که دخول هیچکس را بد شاه او را با سانی حاصل شود و حاجتش نرسد او بد آورده
شود و در بیان آن درگاه مالک الملوك فقر و مساکین اند باید که پیش از طلب حاجت تصدق بکند
تا حاجتش زودتر بر آید و شود و چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که هرگاه احدی
از شما بیمار شود طبیب را بطلبید و با او چیزی میدیدید و آن حاجتی بپادشاه دارد در شوق بدیدار آن
میدیدید پس اگر حاجتی بخدا داشته باشد باید تصدق بکند خواه کم و خواه بسیار و بدید که اگر کسی
دارد گاه هست که در دو گاه بگویند حاجت دیگران را و سبب حاجت خود میکنند باینکه بگویند
حاجت دیگران را مقدم میدارم که آنکه بگویم بخواهم بشناسم که او مقام نشان دیگران زیاده از حق خود را
زین معنی معجب زیاده را از حاجت او است بآنکه آن حاجتی که خود دارد برای دیگران
میلضد تا بگویم بدانند که وجود احتیاج خود را حاجت دیگران بطلبید پس حاجت را برای
او نیز بخواهد عمل روا کند بآنکه در هنگام حاجت خواستن دیگران با خود شریک میکند و نیز
معنی نیز خوانند طبع که بمانست که ادنی همت در فکر خوانند و دیگران را در وقتی که حاجت
که با او میرسد فراموش نکند چنانچه حق تعالی در تفسیر فاطر تعالی بندگان مشهور است
که در عرض عبادت و طلب استغاثت دیگران با خود شریک کنند و حضرت رسول فرمود که
چون یکی از شما دعا کند دعا را عام بکند مخصوص بگوید آنکه دعا با استجاب آن دیگران میشود
و پسندیده است از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که چهل مؤمن را مقدم دارد و با ایشان
برای خود دعا کند دعایش مستجاب میگردد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که
دعای خود را در ترستجاب بخشد و از دعای غایبی را برای غایب بخشد حضرت امام محمد باقر فرموده

[illegible]

شود و بپویب خود نظر کند و خدا را شکر کند که عیبهای ترا پوشیده است و بداند که خدای تعالی
بند خود را به از ثواب شناسد و آنحضرت صادق علیه السلام است که چون ظالمی بر کسی واقع شود
و او نفرین کند بر کسی و او بر او ظلم کرده است حق سبحانه و تعالی میفرماید که شخصی دیگر است که
کمان میکند که تو بر او ظلم کرده ترا نفرین میکند اگر میخواهی که نفرین و او را هر دو سنجاب گردانم و
اگر میخواهی هر دو را تا آخر کنم تا عفو و رحمت من هر دو را گیرد باز دهم از جمله آداب دعا آنست
که خدا را پیش از طلبیدن حاجت بپزد کواری عظمت و جود و کرم شناسی کند و نغمههایی را
بر خود و بر دیگران یاد کند و او را بران نغمهها شکر کند چنانچه اگر کسی بنزد بزرگی میرود که
مطلبی عرض کند از آداب نیت که ابتدا شروع بمطلب کند بلکه آداب نیت که پیش از مطلب آورد
ستایشی و بخورد بپزد کواری او بکند حق تعالی در سوره که بعد از این آیات را تعلیم فرموده است
که پیش از عرض حاجت حمد و ثناء فرموده و خود را بر جلالیت و رحیمیت و سایر صفات و
لطف و رحمت ستایش فرموده بعد از آن عبادت را وسیله امام الحاجت عرض کرده زیرا که خدا
طلبان را از مقامی در خود توانائی خود که از بین مناسب است و بعد از آن استغاثت و هدایت
تعلیم فرموده و ایضا حمد الهی بر نغمههای خود نمودن موافق وعده الهی موجب مزید نعمت
و حسن طبیعت که تو خداوندی که پوسته احسان کرده اگر اکنون نیز احسان نمائی بعید
نست و نغمههایی خود را بر دیگران یاد کردن حسن طلبت که چون به عالم احسان کرده سزاوارست
که بن نیز احسان کنی چنانچه شخصی بنزد بزرگی میرود و قصدی بایشی میخواهد و کرمهایی او را
یاد میکند که بر او نیز کرم کند لهذا وارد شده است که بهترین دعاها الحمد لله است و ایضا چون
کناهان آدمی موجب غرور می از عزالت و سعادت است پیش از دعا استغاثت از کناهان باید کرد
تا موجب رفع موانع شود بعد از آن او را قرب بجنباب مقدس این دعا حاصل شود که حاجتش بخود
برآورده شود و برین مضامین احادیث بسیار است چنانچه منقول است که مفضل بن جندب حضرت
صادق علیه السلام عرض کرد که دعا جامع تعلیم من فرما حضرت فرمود که چرا ای یکن که چون حمد الهی کردی هر که

تذکیر من دعا بالمجاب دعاى مؤمن است که از برای برادر مؤمن ~~خدا~~ دعا کند پس ملک
مکملت بدعاى او که سبک بر آید و از برای تو خدا دو برابر آنچه از برای برادر خود دعا کردی
علاوه بر این و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دعا از برای برادر مؤمن خود غایبانه کردن باعث
زیادتی روزی میشود ~~و~~ ارا رفع میکند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر مؤمنی که از برای
خویش و مؤمنات دعا کند خدا بعد از مرگ مؤمنی که گذشته و خواهد داد از اول تا آخر دنیا
مثل آنچه برای ایشان دعا کرده است با او بر سبک دانند برستی که بنده در قیامت امر کنند که بچشم
بند در آن حال مؤمنان و مؤمنات کویند که پروردگار این بنده در دنیا برای ما دعا میکند و از
شفاعت ده در حق و پس خدا ایشان شفیع او کند و شفاعت ایشان بجات پاید و از ابراهیم
بن هاشم منقولست که گفت عبدالله بن حبیب را در سفرات دیدم که بچشم و قوف را از و بگریه
نیاورد و پوسته دست با آن ~~شده~~ کرده بود و آب دیده بر دو طرف رویش جاری بود و بگریه
بر زمین میریخت و چون مردم از وقوف ناخ شدند و برگشتند با او گفت که هرگز و قوفی
نخورد و قوف تو ندیدم گفت و الله که دعاي غمگرم مگر از برای برادر آن مؤمن خود زیرا که از
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که میفرمود که هر که برای برادر مؤمن خود دعا کند در غایت
از عرش او اندک کند که از برای تو با صد هزار برابر آنچه برای دعا کردی و نخواستم که سده هزار
برابر محقق مضمون ترا ترک کنم برای یکی ندانم که سنجاب میشود یا نه و از حضرت علی ابن الحسین علیه السلام
منقولست که هرگاه که ما فایده میشود که مؤمنی برای برادر مؤمن خود دعا میکند غایبانه یا او را
بیکدی یاد میکند یا سبک کند که نیکو بر او است و سبقتی تو از برای برادر خود دعا حین از برای و میکند
و او از تو غایب است و این یکی یا دیگری حق تعالی عطا فرمود و برابر آنچه از برای دعا کردی و بر تو
گفت و برابر آنچه تو بر برادر خود ثنا گفتی و تو است فضل و زیادت بر او که بشنود که برادر
خود بگری یاد میکند و برادر تو نیز میکند و او میگوید که برادر تو هستی برای برادر خود و این است
از بدکونی و نفرین او ای یکی که خدا کما جان و عیبهای ترا پوشیده است و منوچه است و خود

بال میزند چون صلوات فرستاد بالا می رود و در حدیث دیگر فرمود که هر که را نیکو حاجتی باشد
اقل صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بعد از آن حاجت خود را بطلند پس دعا خود را ختم کند
صلوات بر محمد و آل محمد بدستی که خدا کریم تر است از اینکه دو طوط دعا را قبول فرماید و
میانرا رد کند زیرا که صلوات بر محمد و آل او البته مقبولست و رد نمیشود و فرمود که چون نام
پیغمبر مذکور شود بسیار صلوات بر او فرستید که هر که یک صلوات بر آنحضرت بفرستد حق
بر او هزار صلوات بفرستد و در هزار صفت نمائید که در هیچ خلقی نمائید مگر آنکه بر او صلوات
فرستند سبب صلوات خدا و ملائکه و پادشاهان کسی که بچنین رخصت نماید عاقل و
عاجلست و رسول و اهل بیت از او پندارند و حضرت رسول فرمود که صلوات بر من
و اهل بیت ثقیان بطرف میکند برایت دیگران بود که صد ها خود را بلند کنید صلوات بر من
و اهل بیت را زایل میگرداند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که صد مرتبه بگوید یا
صالح یا محمد و آل محمد صد حاجت او برآورده شود و هر که سی حاجت از حاجت های دنیا باشد بر او بیست
در صد مرتبه علی در میان اعمال سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست و بدستی که
شماره در قیامت خالص را بچنان سکندارند سبک و آید حضرت رسول صلوات بر خود
و در پیوسته او میگردارند سبکترین عبتو دو بر اعمال بدش زیاده میکند و بسند معتبر منقولست
که حضرت صادق علیه السلام بصری بن سبابة فرمود که میخواهی که ترا چیزی تعلیم نمایم که خدا سبب آن
روی ترا از آتش جهنم دور دارد و گفت بلی فرمود که بعد از نماز صبح صد مرتبه بگو اللهم
صلى على محمد و آل محمد تا آخر بی ترا از گرمی آتش جهنم نگاه دارد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و اهل بیت که هر که در جمعه صد مرتبه بر من صلوات بفرستد حق تعالی شصت حاجت
را بر او ردی در دنیا و آخرت و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که چون شب جمعه بشود و نازل میشوند از آسمان ملائکه بعد از اذان و اقامه و بعد از نماز
و قضا طایفه و لوحهای نقره در دست دارند و میخوانند تا روز شنبه عمل را بفرستد صلوات

نماز میکند برای تو دعا میکند و میگوید سمع الله من حمد یعنی خدا مستجاب کرد دعا حدیث کنندگان
خود را و در حدیث دیگری فرمود که هرگاه یکی از شما خواهد که خداوند خود را حاجتی بخواهد
از راحتهای دنیا و آخرت باید که ابتدا کند به ثنا و مدح خداوند عز و جل و صلوات بر محمد و آل محمد
فراستد بعد از آن حاجت خود را بطلبد و در حدیث دیگری فرمود که اول خدا را بصفات و کمالات
مدح کن پس ثنا بگو و او را بر نعمتها و شکر کن پس اقرار بکنا و خود بکن بعد از آن سوال کن و الله
که هیچ بنده از کناه بدی نمی آید مگر با اقرار بکنا هان خود و در حدیث فرمود که هرگاه حاجتی
داده باشی حمد و ثنای پروردگار خود بگوئی بدیستی که کسی که حاجتی از پادشاهی
طلب مینماید از برای او تمیای میکند از ستایش بهترین سخنانی که بر آن قدرت دارد که او را
بان سخن ستاید و فرمود که بدیستی که شخصی داخل مسجد حضرت رسول شود و دو
رکعت نماز کرد و از حمد حاجتی سوال کرد حضرت فرمود که ایر بنده تعجیل کرد و بخداوند
خود و دیگری دو رکعت نماز کرد و بعد از آن خدا را ثنا گفت و صلوات بر پیغمبر و ستاد حضرت
فرمود که حاجت خود را بطلب که خدا ^{عظما} تمیای دهد و از دهیم از شرایط دعا فرستادن بر محمد و آل محمد
زیرا که اگر کسی حاجتی بدهد پادشاهی دارد مناسب نیست که تحفه برای مقریان آن پادشاه
بفرستد تا ایشان شفیع او باشند و اگر ایشان شفاعت نکنند چون آن پادشاه مطلع میشود که
با ایشان تحفه داده مقریان او را نوازش فرموده او را خوش می آید و حاجتش را روا میکند
و ایضا کسی که محبوب نزد کوا رست نزد او نزدیکوار مدح او کردن از برای مطلب طلبیدن
هر چند محتاج آن طلب نباشد آن محبوب آن نزدیکوار را خوش می آید که محبوب او را ستایش
میکند باین اسباب صلوات موجب قبول دعاست و نکته لطیف کاملی درین باب در بیان
شفاعت کبری کنشت و تفضل این سخن را در شرح صحیفه کامله بیان کردیم پسند مقبلان
حضرت صادق علیه السلام منقولست که دعا محجوب است از استان و مستجاب نمیشود تا صلوات بر محمد و آل
بفرستند در حدیث دیگری فرمود که هر که دعا کند و پیغمبر را یاد نکند دعای بالایی سرش استاده

[illegible]

نخستین مرتبه پس در این شب و روز بسیار صلوات بفرستید فرمود که سنت مؤکد است
که در هر روز جمعه بر محمد و اهل بیت و هزار مرتبه صلوات بفرستند و در روزها دیگر صد
مرتبه و حضرت امام محمد باقر فرمود که هیچ عملی در روز جمعه بهتر نیست از صلوات بر محمد و
آل محمد و سینه معتبره منقول است که هر که بعد از نماز عصر در روز جمعه بگوید **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى**
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَبَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَاسْلَمْ عَلَيْهِمْ
وَعَلَيْهِمْ وَرَحْمَتَكَ وَبَرَكَاتَكَ حق تعالی صد هزار حسنه را بآنها عطا فرماید و صد هزار گناه
بخونند باید و صد هزار حاجتش را برآورده و صد هزار درجه برای او بپندارد و روایت دیگر
است که اگر هفت مرتبه بخواند خدا بعد از هر بنده حسنه باو عطا فرماید و عطا فرماید و از روز
قبول گردد و چو در رتبات میغوث شود در میان دو چشمش خدایت ساطع باشد
و در احادیث ثابت زیاد است که **وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِمُ وَأَهْلِهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ**
و هر یک را که بخواند خوشبخت و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که هر که قادر نباشد بر چیزی
که ندارد و یا کار خود را بر دهد صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستد که گناهانش برهم می
شکند و حضرت باقر علیه السلام فرمود که حق تعالی ابراهیم را خلیل خود گردانید برای آنکه
صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستاد و سید معتبر از حضرت صادق علیه السلام نقل است
که هر که باین نحو صلوات بفرستد که **سَلَامٌ عَلَىكَ اللَّهُمَّ وَصَلَاةٌ مَلَائِكَةُ الْمَلَأَتْ بَرَكَاتَكَ وَرَحْمَتَكَ**
وَجَمِيعَ خَلْقِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِمُ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَعَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ از گناهان پاک شود مانند روز
که نسا در منقولات است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سید معتبر منقول است که چون
خدا بگوید الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله و سید معتبر از امام محمد باقر
نقل است که کسی که برای عطفه کسی بشنود و حمد الهی بکند و صلوات بر پیغمبر و اهل بیتش
بفرستد از عذاب در روز قیامت بپناه شود و در سندهای سید از حضرت رسول
منقول است که هر که صلوات بفرستد بر من و بر آل من و صلوات بفرستد بوی هفت

چنانچه فرموده اند که نماز موجب قربت اگر کسی نماز کند و جمع قیام بجا آورد و اینان قیام
که موجب بعد و حرمت مانفت از تأثیر نماز در قرب همچنین اگر طبعی گوید که ریوندر است
یعنی اگر بشرطی که مقدس بخورند و چیزی که منافی عمل او باشد بجا نیاورند اسهال بکنند
پس اگر ریوندر بدون سحر که یکی از شرایط عمل است یا **یا ایاک شغال تریاک** که منافی عمل است
بخور در عمل کند گفته طیب خطاشده خواهد بود و همچنین دعا را شرایط است چنانچه سابقا
دانستیم از تضرع و زاری اتمام خدایتی و عبادت و ترک معاصی و خوردن حلال و تقیم
هر وقت از صلوات و غیر اینها شرایط و رفع موانعی که گذشت پس خبری از اینها که لخل
کنند و عایش سنجاب نشود و منافات با و عیالهی ندارد و چون این معنی در ضمن احادیثی
که سابقا در باب شرایط مذکور شد موضوع پیوسته در بین اکتفا بینائیم و جریستیم است که گاه
هست که حق تعالی دعائی سنجاب فرماید و تاخیر نماید و یا برای اینکه درین وقت
با و ضرر می رسد یا بخواهد که او دعا کند و در صورت آنکه راتب قوب زیاده کرد و اگر
بندی حاجت او را بر آورد و ترک دعا می کند و یا در حاجت عالیه فایز نمیکرد و بواسطه
که حاجت مؤمنی را سنجاب کرد و از بعد از چند روز او بدید و بعد از آن وقت است از حضرت
صادق علیه السلام پرسیدند که یا بشود که دعا کسی سنجاب شود و تاخیر شود
فرمود که بلی تا نیست و در حدیث دیگر آمده که موسی هارون بر فرعون
و قوش نفرین کردند و حق تعالی فرمود که دعا آنها را **یا ایاک شغال تریاک** که خدا فرمود
که در چهل سال گذشت پس معتبره نقولست که این آیه در حدیث حضرت امام رضا علیه السلام
عمری نمود که چندین سال است که از خدا حاجتی سؤال میکنم و روا نمیشود و از فرشتگان
این حاجت در دلم چیزی می بینم و حضرت فرمود که ای احمد زینهار که شیطان را بر خود راه
مده که ترا از رحمت خدا نا امید گردانند پس درستی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که بدین سببی
که من از حق تعالی حاجتی سؤال میکنم و خدا تاخیر می نماید و استجابت او را برای اینکه دوست

[illegible]

میفرماید و تا خبر بنماید تا مدتی او زیاده دعا کند و در حدیث دیگر فرمود که گاه هست
که بنده دعا میکند پس حق تعالی میفرماید بدو ملک که سوگند باو که من حاجت او را اینجا
گردانم ولیکن الحال با او دهد تا او دعا کند که من دوست میدارم که آواز او را بشنوم
و گاه هست که بنده دعا میکند پس حق تعالی میگوید که زو و حاجتش را بدهید که صدای
او را دشمن میدانم و در حدیث دیگر فرمود که پس شده با خبر و حالت نیکوست و میدار
رحمت حق تعالی است ما و ام که استعجال نکند که ما امید شود و ترک دعا کند راوی گفت
که چنانکه استعجال کند فرمود که استعجال آنست که گوید که اینقدر دعا کردم حاجات من
و سینه حضرت صادق علیه السلام منقول است که روزی حضرت ابراهیم خلیل از زمین
دو کوه بیت المقدس بگذشت که چراگاهی برای سو سفندان خود پیدا کند تا ماهه صدای
رسید از پی سید رفت دید که شخصی شفق را نشان است و طوایش دوازده شب است
چون فارغ شد حضرت خلیل از او پرسید که ای بنده خدا از برای که نماز میکنی گفت از
برای خدای سبحان حضرت ابراهیم پرسید که آیا بغیر تو کسی از قوم تو باقی ماند است
گفت ندیدم سید که خوراک توانکجا بدست می آر گفت در تابستان میوه این درخت
جمع میکنم و در زمستان بان بهاش میکنم فرمود که نشان است در جاست شانه بگوهری گوید که
بر این بود حضرت ابراهیم فرمود که من بخود میبری که امشب با تو میبرم گفت در میان راه
اب عظمی هست که میسوائی گذاشته و حضرت فرمود که نه بگو نه عبور بینمای گفت بروی
اب راه میروم حضرت فرمود که مرا بخود ببر شاید که خدا بهم این گزاست بفرماید که بروی
اب راه روم چنانچه بتو گزاست فرموده پس عابد دست حضرت را گفت و با هم رفتند
چون بان اب رسیدند هر دو بر روی جانب و در شدند چون بجایه عابد
رسیدند حضرت ابراهیم فرمود که کدام روز بخواه تراست عابد گفت که روز چهارم بنما
از یکدیگر میگیرند حضرت فرمود که بپاکه دست بدارم و خدا را بخوانم که عابد از شر او را این

میدار دشندن اواز دعا و ناله و زاری او را پس حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که و الله
که آنچه تأخیر میکند و از مؤمنان منع میفرماید و در دنیا و آخرت بایشان میدهد بفرست
از برای ایشان از آنچه در دنیا بایشان میدهد بدیستی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
میفرمود که سزاوار نیست که دعای مؤمن در هنگام نعت و رخصت و دعا او باشد در وقت
شدت و بلا چنان نباشد که همین که باو عطا کنند سست شود و دعا که کند پس باید که مؤمن را
هرگز از دعا ملال حاصل نشود بدیستی که دعا را رتبه و منزلت عظیم نزد خدا هست و برف
باد بصبر کردن در بلاها و تشکیها و طلب حلال نمودن و صله رحم کردن و زینهار که برهین
از عبادت نمودن و معارضه کردن با مردم بدیستی که با اهل بیت صله میکنم با کسی که از ما
قطع میکند و احسان میکنم با کسی که با ما بدی میکند پس واقع که درین امر عافیت نیگویم شاهد
ینمایم و بدان که صاحب نعت در دنیا اگر سؤالی کند و باو عطا کنند و دیگر چیزی عینی
ان سوال خواهد کرد و نعت الهی در نظر او سهل خواهد شد و چون نعت الهی بر سلمان
بسیار شد و با خطر عظیم هست بجهت حقوق که از خدا بر او واجب میشود و بهم ان هست
که فریفته شود و حقوق الهی را ادا ننماید و موجب طغیان او گردد و بگویند که بمن که اگر سختی
نبودن که اعتماد بر گفته من خواهی کرد کفم ضایق گردم اگر بفرموده تو اعتماد نکنم بگفته تو
اعتماد کنم کرد و حال آنکه تو حجت خدای بر خلق فرمودی که پس اعتماد بفرموده
خدا داشته باش بدیستی که خدا بتو وعده کرده ای یا خدا بفرموده است که چون بنده
از تو را از نمازندان حال من بگو که من بایشان تو یکم استجابت میکنم دعای دعا کننده که
استجابت و میفرماید که ما امید شویم از رحمت الهی و میفرماید که خدا وعده میکند شما را
در حق ما اینهم انجابت خود و فضل بسیار باید که اعتماد شما بر خدا را یاده باشد از اعتماد
بر دیگران و در خاطر خود راه دهید بغیر از کمان بنک بنجد و ندخود تا کناهان شما از بد
شود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که بسیار است که حق تعالی دعا و شجاعت را استجابت

دعا اورا اخیر کنید که من شتاق اواز و دعای اویم چون روز قیامت بشود حق تعالی
میفرماید که ای بنده سلخو اندک در دنیا واجابت و اجابت نورانی اخیر کردم فلان ثواب
بعوض برای تو مقدر ساخته ام و در فلان حاجت دیگر مرا خواندی واجابت نورانی اخیر کردم
فلان ثواب عظیم را بعوض بتو دادم پس آن مؤمن از بسیار عطاها و ثوابها که هدیه نماید از رو کند
که کاشکی هیچ دعای من در دنیا استجاب نیشد و اما آنچه در دنیا عطا میفرماید مراتب قریب و گمان
ناشایست که لازم دعاست ای عزیز بدان که حق تعالی کار نادان بنوعی از روی غلبت لطف
و مهربانی یا جمع کردن ایشان مدد را مینماید و بدو مدد و خواهشهای جمع شرکشان ایشان از روی
حکمت سباحت گنای خود میکنند چنانچه به تشبیه ازین پادشاهی عطا شد شکر کند اگر
اول با او گوید که پادشاه من ترا بر سر دست خود میگیرم و شبها از او میگویم و نام هم نماید
در تنخیر او نینکند بلکه او را بپوشد و داند آشنائی و نام میگرداند و چون نایل شد بر روی دست
خویش جامیدهد و هر چه بایش که میفرستند بنویسد بر میگردد و اگر پدر و مادر و غفلت از خوا^{هد}
که کسب علوم و حقایق فرستند اگر صد هزار دلیل و حجت بگوید فایده نیکند بلکه او را
او را چون زود مویرد و صد قیامت که بر او عباد و رزق بکشد آشنایند و چون اندک هم حقایق و
حکمتها را یافت بسیار استماع عظیم آنرا از آن شغل باز نیتوان داشت همچنین این حیوانات
عدم الشعور و طفل طبعان مغرور چون فضیلتی و کمالاتی بفرستند بفرستند و چون ^{شدید}
و دینار و درهم و خیل و حشم و سایر آلات بسیار بفرستند از حکیم مطلق و کرم لایزال
با نهایت رتبه عظمت و استغناء و جلال ایشان را ببر کار خود خوانده که هر چه از من بطلبید
و غله آش و خوراک از من بخواهید و سبزی طعام را از من بطلبید تا آنکه ازین را ندیده نگاه او
آورند از بسیاری دعا و توسل و مناجات نهایت بیکانگی بفرستند آشنائی و قریب فایز گردند
و لذت مناجات او بیابند و از خلق دور تر افتد و جمیع امور را او داشته باشند و بی
کرم بی آنها که بلام و دانه نشت و سبزی بسیار است قریب خود میسرانند بوسیده خواهشها نصیاتی

گروانز عابد گفت دعا را چه میکنی و الله که سه سال است که برای مطلبی دعا میکنم و هنوز مستجاب
نشده است حضرت ابراهیم فرمود که میخواهی که ترا چیزی دهم که برای چه دعا ترا حبس کرده اند
گفت بلی فرمود که حق تعالی چون بنده را دوست میدارد دعا او را حبس مینماید و زود برین
اورد تا او بسیار مناجات کند و از جناب مقدس سؤال نماید و تضرع کند چون بنده را دشمن
میدارد دعایش را زود مستجاب میکند یا ناامیدی در دل او می افکند که دیگر دعا نکند بعد از آن
فرمود که حاجت تو چه چیز بود گفت روزی کله کو سفندی بر من گذشت و پیری بنوی
روئی با آن کله بود و آن پیر کیسوی شانه پوئی داشت پس سپردم که این کو سفندان از کبشت
گفت از برای ابراهیم خلیل الرحمن پس من دعا کردم که خداوند اگر تو را در زمین خلیلی و
دوستی هست پس بنا بر ابراهیم فرمود که خدا دعا ترا مستجاب کند و اینده منم ابراهیم دوست خدا
رحمن پس حضرت با او مصافحه فرمودند چون حضرت به پیرم رسیدند بهوش شدند مصافحه فرموده
شد و چهارم آنست که حق تعالی بعضی از بندگانش را که حاجتی طلبند و صلاح ایشان در آن
نباشد منافع منافع آن حاجت را در دنیا و آخرت بایشان کرامت میفرماید پس دعا
ایشان پس چه اکل رو کرد است چنانچه اگر کسی از پادشاهی علیی طلب نماید آن پادشاه در عرض
خواهری او عطا کند که صد هزار تومان قیمت آن باشد هیچ عاقل نداند که حاجت او را
در دگر است بلکه او را بدیع میکند که اخراجات آنچه سایل طلبیده با او عطا فرموده پس در دگر
پادشاه پادشاهان این گدایان جاهل و سائلان نادان مطالب غیبه را منظور از خود میکنند و آن
را از حق تعالی سؤال مینمایند آن کیم علی لا اله الا حق تعالی غنی است و محتاجی نیست به احد
از بندگانش و او را وقت با حق تعالی نماند و از عدم حضور ابراهیم مطلب چیست شکایت است
نما که در آخرت ایشان کرامت میفرماید در جوار رفیع و مراتب عالیه چیست است که تا در
نظاره عبادت و باریان که در عرصه شعی و فنا گردانند چنانچه پیران و بزرگان حضرت صادق
فرمود است که هر سخی که با حق تعالی در جوار رفیع و جوار حق تعالی میفرماید که او را است

و دل شکم کرد ایند از حضرت امام محمد باقر ^{علیه السلام} منقولست که پنج دعاست که از پروردگار عالم
 محبوب تر است و دعا امام عادل و دعا مظلوم حق تعالی میفرماید که از برای تو اشتقام میکنم آنچه
 بعد از بدی باشد و دعا فرزند صالح از برای پدر و مادرش و دعا پدر صالح از برای
 فرزندش و دعا مؤمن از برای برادرش و دعا غایبانه حق تعالی میفرماید که تو را دو برابر او تراست
 کردم از حضرت رسول منقولست که پرهیز از نفرین مظلوم که دعا او را انجام بدهایم بکنند و بگویند
 تا آنکه حق تعالی بسوی او نظر میفرماید و میگوید بکنند کینه دعا او را که من استجاب میکنم
 و پرهیز از نفرین پدر که از شمشیر نهند است و در حدیث دیگر فرمود که چهار کس است
 که دعا ایشان رد نشود تا آنکه زرها آسمان برای ایشان کشوده میشود و دعا
 ایشان بجزش میرسد و دعا پدر از برای فرزند و نفرین مظلوم بر ظالم و دعا
 که بجز رفتن باشد تا بر گردد و دعا روزگار تا افطار نماید و از حضرت امام جعفر صادق ^{علیه السلام}
 منقولست که سه دعاست که از حق تعالی محبوب تر است و دعا پدر برای فرزند اگر باو نیکی
 کند و نفرین پدر بر فرزند اگر باو کینا او کرد و نفرین مظلوم بر ظالم برای کسی که او را یاری
 کند و حق تعالی او را از ظالم بکشد و دعا مؤمنی که در حق برادر مؤمنی دعا کند که باو مواسا
 و احسان کرده باشد برای خشنودی اهل بیت رسول و نفرین مؤمنی که بر کسی کند که محتاج
 او شده باشد و مضطرب باشد و او قدرت بر مواسا و احسان باو داشته باشد و نکند و سب
 معتبر دیگر از حضرت منقولست که پنج کس است که دعا ایشان استجاب نیست مردی که خوا
 طلاق زنش را بدست او گذاشته و از زن او را آزار میکند و دار و مالی که او را بدهد
 و او را هاکند نمیکند و بر او نفرین میکند و شخصی که غلامش سه مرتبه بگریزد و او را بفرستد
 و بر او نفرین کند یا چون بار دیگر بگریزد دعا کند که خدا باو برگرداند و شخصی که در زیر دیوار
 خم شده شکسته گذرد و نندکند و دعا کند که بر سرش نیاید و شخصی که مال کسی بقتل بدهد
 و گواه نگیرد و دعا کند که خدا مالش را باورساند و شخصی که قدرت طلب بر دینی داشته باشد

تقریباً بت نزد این میگرداند و آن جا اهل نادان شبیه میکند با و لیکه است که حاجت
برآورده نشده است این الانسان بربه لکغو را میگرداند این که اصل دعا کردن عبادت است
و درین ضمن بنده کی خدا کرده و یا مالک الملوك مناجات کرده و تقاضای آخرت تحصیل نموده
پایربساط قرب خداوند جبار گذاشته و خداوند عالم را انیس و هم از خود گردانیده و سبب
یقین و ایمان لیسکهای از عرش رفعت شنیده و اگر معنی مناجات و لذت انرا بفهمی و بر آن
فحاشی را یکوش دل و شبنوی و داند به او بنده نواز بهایان محبوب حقیقی را در هنگام
نزع و زلزال او را که نمائی و حاجتها و آرزوهای خود را بآنگاه خود را که خواهی کرد و اگر در
دخول پادشاه مجلس پادشاه عاجز دنیا نیابی و گوشه چشم التفات از ایشان به بدنی تمام ^{جتهای}
خود را فراموش میکنی هیئات هبات این جبهه خاکی بهین پس نیست که او را بجانب رب
الارباب متشافه رخصت نکالمه عرض حاجت داده اند و کلیدها خزان رحمت را برپایش
سپرده اند منکفل امور و مصالح او گردیده اند و حضرت ربنا الحق میفرماید که تو دعا بکن
و خیر خود را بمن گذار و او سرگشتی میکند و از روی عقل ناقص و چهل کالی خود برانست
گستاخی میکند و محکم بنماید اگر غفلت عقلها برایشان مکرده بود بایست که کسی که این
احادیث متواتر بشنود که حضرت عزت میفرماید که حاجت او را برسیا و دید که من
آنرا از او دوست میدارم و مشتاق ناله اویم و در ناگامی حاجت بنماید و از شوق بکام
دل پیروز و یکی دست جانش و لسان خواهشی یکی دعوت حق ناله شد و عبارت
آنرا بایست و مطلب وسیع است و سخن را مختصر کردیم ختم میکنیم این بحث را بدو جماعتی که دعا
تبیات استجابت جمعی که دعا ایشان مستجاب نیست شنیدیم و معتبر از حضرت صادق علیه السلام
استقامت است که کسی نداند که دعا ایشان مستجاب است کسی بخت است که الله رود دعایش مستجاب است
پس ایستاد و چون باز ماند کاشش پرسیدند تا در حق شما دعا کنند و کسی که بجهاد فی سبیل الله
پس نیاید و خداوند که بندگان را هدایت میکند و کسی که بهار باشد دعایش مستجاب پس و در ختم میآوریم

تا فردای آنروز و در وقت سجده که در شب بخیزد و نماز شب بگذارد و نهایی سجده رود
و در سجده خواشید بر در آن حال حق تعالی بکشد که میفرماید که زکریا که بسوی بنده من که در سجده
نزد منست و بدانش در سجده است یوم شخصی که در خجلی باشد که در روز خدایا کند و رفقا
بگریزند و او ثابت قدم بماند و قنای کند تا شهید شود بدینکه در احادیث در مدح اخفاء پنجاه
کردن عبادت وارد شده است چنانچه سید مرتضی از حضرت رسول ص قولات که هر چند عباد
مخفی تراست اجوش پیشتر است و در حدیث دیگر وارد شده است که عالم صالح را چون بنده از
خلق پنهان میکند و مخفی میدارد خدا الیه از برای مردم ظاهر میگرداند که او را در دنیا زینت بخشد
یا آنچه ذخیره فرموده است از برای او از ثواب اخیرت مان حضرت صادق علیه السلام فرمود که محبوبترین
اعمال نزد حق تعالی راست و آن اخذ صیبت بغير اذنست پس چه بسیار نیکوست که مخفی عمل کند
یا وضو بپوشان و وضو کمال بسیار پس بکار رود که هم انیسوی و راه چند پس حق تعالی
بر او مطلع گردد که گاهی در رکعت و گاهی در سجود و هر گاه بیرون کند و سجده را طول
نمیدان فرمایند که او اید فرزند آدم اطاعت خداوند و بندگی عصیان او کدام و ایشان
سجده کردند و من آن سجده را کدام و احادیث بسیار است دلالت میکند بر اینکه عبادات واجب است
مانند نماز و حج و زکوة واجب و غیر آن علایقه کردن و بهتر است که ادای تمام بزرگ و اجبار نشود
و موجب رغبت دیگران گردد و ایشان را یاد آن بیانی باشد چون حق لازم را جبار است در ادای
حقوق لایستخیر چندان محرم و ربانی باشد چنانچه سید مرتضی از حضرت رسول ص قولات که هر چند عباد
خدا قریب کرده و واجب گردانیده علایقه کردنش بهتر است از پنهانی کردن و هر چه بدست باشد
پنهان کردنش بهتر است از علایقه کردن اگر کسی زکوة را شریک بدوین ببرد و علایقه تحت نماید
بر آینه نیکو و جلیل خواهد بود و بر این مضمون امام ائمه بسیار است خصوصاً از ائمه حجب که
جماعت واقع ساختن و در ساجده بیامع می آوردان فضیلت امتناعی دارد پس احادیثی که در
باب اخفاء عبادت واقع شده است مراد از آنها اینهاست که در عبادت باطنی است که از باب سحر خود

و در خانه خود بنشیند و طلب نکند و گوید که خدا ما را روزی بدیاد آفرید ^ح بصلوات
العبد و لده و ولد و لده و بحفظه فی دویرة الدور حوله ما دام نیم ای ابو ذر بر سر حق
حق تعالی اصلاح میکند سبب صلاح و نیکی بند و فرزندان او و فرزندان فرزندان او و
او را رعایت میفرماید که در اهل خانه های او و در خانه های همسایه کان او مادام که در میان ایشان
که بلاها را از ایشان رفع مینماید و عذاب خود را بر ایشان نازل نمیکرد اند مفاد این کلمات شریفه
ترغیب در صلاح و نیکی و عبادت و بندگیست که کسی که بنده شایسته خداست خدا بپرکت او و فرزندان او
را هم صلاح و نیکی میدارد که خیر او در دنیا و آخرت باقی ماند و ثمره نیکی با ایشان عاید گردد و بپرکت
او دفع بلا از خویشان و دوستان و همسایگان او میفرماید بلکه بپرکت بکان دفع بلاها از دیار
ایشان میفرماید چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که چون حق تعالی می بیند اهل
شهری را که ایشان از خدا بجا و نمیکند در نافرمانی و معصیت و در آن سه کس از مؤمنان صلاح
هستند حق تعالی ایشان را اندامی میفرماید که اهل معصیت من اگر در میان شما نباشد و نداید مؤمنان که یکدیگر
بمال حلال من دوستی مینمایند و صلاح و نیکی و عبادت خود را من و مسجد ها مرا میور میدارند
و در مسجد ها از ترس من استغفار مینمایند هر آینه عذاب خود را بر شما نازل میکنم دانیدم و پروا
نمیکردم یا باذریات ربك عز وجل یا ای الملئكة بثلثة نفر رجل فی ارض ففرقوا ذن ثم یقیم ثم
یصلی و لا یراه احد غیره فنزل سبعین الملائكة یصلون و راه و یستغفرون الی الغریب
ذلک الیوم و رجل قام من اللیل فصرخ و نادى و هو ساجد فیقول یا رب انظر الی
عبدی رفحه عنیدی و حبده ساجد و رجل فی رخصت نظر صحابه و ثبت هو یقاله حق
نظر ای پدر بد رستی که پروردگار عزیز بزرگوار تو مباحات مینماید بالملائكة صبه نفر
اول شخصی که در میان آنها اذان و قیامه گوید و نماز گذارد پس پروردگار تو بملائكة فرماید
که نظر کنید بسوی بند من که نماز میکند و بچسب غبار از او را می بیند و بر نماز او اطلاع نداید پس
حق تعالی صد هزار ملك را فرستد که در عقب او نماز گذارند و او را برای استغفار نما

مؤمن باز داشتن تر خود است از مردم و از حضرت صادق ع مرویست که بر شهادت نماز شب
بدوستی که است پیغمبر شماست و ادب صالحان پیش از شهادت و رفع کنند در دهاست
از بدن شما و فرمود که نماز شب را سبقتی بکنند و خوشی میکنند و خوشی میکنند
و سبقتی بکنند و در هر حدیث دیگر فرمود که با او فرزندانش را بخت زندگانی
دین است و است که نماز که بنده را خوشی بکند در زینت اخلاص است و سبقتی بکنند
حضرت صادق ع اند و شکایت از احتیاج و چیزی که در افراط و کفر شکایت تا آنکه نزدیک
بود که از کسی شکایت کند حضرت فرمودند که ای نماز شب بکنند گفت ای حضرت با صله التماس
نمودند فرمود که در دوغ سبقتی بکنند که دعوی میکند که نماز شب بکنم و در روزی سبقتی بکنم
نماز شب را ضامن قوت روزگودانید است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که نماز شب
موجب صحت بدست و سبقتی بکنند و در دوغ سبقتی بکنند که دعوی میکند که نماز شب بکنم و در روزی سبقتی بکنم
شد و در صحت الهیت و از حضرت صادق ع منقولست که گاه است که بنده بر بخیزد در شب
و خواب بر او غالب میشود و او را بپایان دست و چپ میل میدهد و زرقش سینه اش
میچسبد پس حق تعالی او میفرماید که درها را بکنند تا آنکه سبقتی بکنند
بسوی پیش من که چه زحمت بخورد پس سبقتی بکنند در زحمتی که بر او واجب
نکرد اینده از من امید بپیکر از سه چیز دارد یا گناهش پیاپی یا تو به اش را تازه کو دام باز و زحمت
زیاد کنم ای ملک شما را گواه میگویم که هر سه را باو کی امت کردم و در حدیث دیگر فرمود که نماز شب
روانیکو میکند و خلق را نیکو میکند و ادای خوشی میکند و روزی را زیاد میکند و باعث
ادای فرض میشود و نعمها را زیاد میکند و چشم را جلا میدهد و در حدیث دیگر فرمود که
خانهای که در آن خانه نماز شب میکنند و ثواب و ثمرات در نماز شب میکنند اهل آسمان و شیعی
میدهند چنانچه ستارهای آسمان اهل زمین را روشن میدهند و بطاعت دیگر فرمود
در تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید که حسنات و نیکها و بدیها و کناهان را بطرف

چون نتواند و افتخار را نماند و آنچه درین حدیث وارد شده است چون شتمن بر اذان و قامة آ
بر نوازند جل غنی توان نمودن که در اذان قامة بدعت پس جل بیکم بر آنکه بر صورتی که در جنین
بسم الله ما ندها شد با وجود شهابی حدیث را فراموش نکن و با ادب و شرایط متوجه عبادت شود
حق تعالی نسبت بیکه اذان و قامة گفته تدارک او میفرماید بلکه را برای او میفرستد که با وقت را
کند تا از ثواب جماعت نیز محروم نباشد و آنکه آدمی خود دانسته نراک جماعت کند و بجزای
که کسی نباشد و خود را از فضیلت جماعت محروم گرداند و بدانکه شب سنت و طریقه سفیران و
دوستان حدیث و شتمن بر فضایل بی شباهت و هشام را از گفتن با قافیه حاجات چون آدمی را
در روز سبب متوجه شدن بمشاعل دنیوی تشویش بسیار و در خاطر هم بین سرد در آگاه
روز حضور قلب کنی باشد و چون مردم نیز با فعالی آنکس مطلع میگردند و داخل در آن
در شوار است چون آدمی در اول شب خوابد چون بر خیزد و در آخر شب نفس از سبب لذت
و سواس خالت و حفر و قلب اسانت و چون کسی چیزی از مطلع نیست شتمن
با آنکه من نیز دیگر است حدیثی حق تعالی میفرماید آنرا نشسته اللیل غی باشد و طاق و قوم
قیام که در جماعت است که بهر سستی که نفسی که در شب عبادت الله و قیام می نماید با عبادتی
که در شب حادث میشود یا ساغنا که در شب ناشی شود ثبات قدم و درین در آن
در شوار است و چون زلزله خواب نموده و بجا آمدت برخواستن و شوار است یا آنکه
بناقصت معلول باز دارد و در شب است و در آن خبر دارد و آنچه در زبان جاری میگرد و
ختم شد درست تر است یعنی در عموما خلاص و در بند خدا که میاید و با وقت است و بجا
چند است و عبادت عالی الله در تفسیر این آیه وارد شد که مراد دانست که آدمی بر خیزد و در شوار
خیزد و شوار است و خدا باشد و غیر او منظور نشود یا آنکه حق تعالی با عبادت و در آن
نور و شایسته با و در جماعت که از آن آنها را استعدایان می باشد و با سبب از آن و از آن
ظاهر صلوات الله علیه بر ستمن است که شرف و معرفت بر خاستن از او است و بجا شب و عبادت

منقولست که مادر سلیمان با حضرت گفت که زینهار که در شب خواب بسیار مکن که بیا از خواب
در شب آدمی را در روز قیامت فقیر بیکر داند و مسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت
حضرت امیرالمومنین آمد از فضیلت نماز کردن در شب و قرآن خواندن و در آن سوال نمود
حضرت فرمود که بشارت باد ترا که هر که ده بار شب را از برای خدا نماز کند از روی اخلاص
عرضش بحضرت رضا الهی باشد حق تعالی که فرماید که برای این بنویسد بعد از آن از آب رود و نیل
میرود و از دانه و برنج و بعد در هر درختی و بنی و شاخ و مرغی که روی زمین میرود و کسی که
شب را نماز کند خداوند تعالی ده دعا را در استجاب گرداند و در قیامت نامه اش را بدست راست
دهند و کسی که هشتاد شب را نماز کند خداوند عالم بان ثواب شهیدی که در جنگ ثابت قدم
مانده باشد بابت راست و درست چهار کوزه باشد تا شهید شود باشد با و کرامت فرماید و او را
در اهل بیت و یارانش در قیامت شفاعت کرامت فرماید و هر که هفتاد یک شب نماز کند
چون از قبر معیشت شود رویش مانند ماه شب چهارده باشد و از صراط بگذرد و با اینها
و هر که شصت یک شب را نماز کند حق تعالی او را از توبه کاران بنویسد و گناهان گذشته
او را بپارد و و هر که پنج یک شب نماز کند حق تعالی او را در قبه ابراهیم خلیل الرحمن
در بهشت ساکن گرداند و هر که چهار یک شب نماز کند در قیامت داخل اول فلان
و دستکاران باشد تا از صراط بگذرد مانند پادشاه داخل بهشت شود و به حساب
و هر که سه یک شب نماز کند هیچ ملکی ندارد که از روی منزلت او توبه نماید و در
قیامت گویند که از هر دری از درهای بهشت که میخواهی داخل شود و هر که در
نصف یک شب نماز کند اگر هفتاد مرتبه روی زمین را پان طه کند و با و دهند با ثواب
او برابر بکنند و این عمل از خدا بهتر باشد از آن که درون هفتاد بنده از فرزندان
اسمعیل و هر که در دو نیک یک شب کند حق تعالی با و کرامت فرماید از ثواب و حسنه بعد
از یک بیابان عاج که حسنه کمتر از آن که واحد ده مرتبه سنگین تر باشد و هر یک شب تمام را

ن
میکنند و آنحضرت رسول مرقولست که هر که بخندد نماز شب روزی فرماید آن مردان با آن
در چنین دخالت برای خدا و وضو کامل بسیار از برای خدا نماز کند بابت صادق
و دل ساله از بدیها و بدین بخشیم که بآن حق تعالی در عقب آن نه صفا آن ملک
مقرر فرماید که عدد آنچه در هر صفی از مائیکه باشند بغیر آن خدا احصا شود و یکطرف
هر صفی در مشرق باشد و طرف دیگر در مغرب پس چون قانع شود بعد از آن ملک
از برای او درجات بنویسد و سبب دیگر از آنحضرت مرقولست که چون بنده در میان
شب تاریک بایستد و بخندد و در خواب کند و با او مناجات کند و از بگویند حق
نوری در دل ثابت گرداند و هرگاه که گوید یا رب یا رب خداوند جلیل بیدار گرداند
فرماید که لیک ای بنده من از من سؤال کن تا عطا کنم و بر من توکل کن تا امور من را کفایت
نمایم پس بگوید که میفرماید که نظر کنید سوی بنده ملک من بخوابت شهادت مرا گواهی آمد
در میان شب تاریک در هنگامی که بطالون از من غافلند و غافله آن در خوابند گواه باشند
که گناه او را اندیدیم و در حدیث دیگر فرمود که جبرئیل پیوسته صیامت نماز شب وصیت
میفرو تا آنکه کلیم که نیکو است من خواب نخواهد کرد که صبا و آنما شب زان
فوت شود و فرمود که یا علی سخنراست که موجب فوج و شادی مؤمنانست در دنیا
ملقات کردن پدران مؤمن و اوطاف نمودن در روز و تجدید کردن در آخر شب و فرمود
که حق تعالی ابراهیم را خلیل خود گردانید برای اینکه طعام بسیار بر او میخوارانید و در شب
میگردد در هنگامی که مردم در خواب بودند و سبب ستر از امام محمد باقر علیه السلام است که هر
ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید که شب بسر نیاید مگر با نماز و توبه و تقوی که شجری
نجمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یا امیر المؤمنین من محروم شدم از نماز شب
فرمود که تو مردی که گناهان تو را در بند کرده است حضرت رسول م فرمود که در رکعت
نماز در میان شب بکنم محبوبت نزد من از دنیا و هر چه در دنیا و آخرت رسول

میشود مانند برایشان صاوات میفرستد اگر عبادت الهی در آن کرده باشد یا برایشان
است میکند اگر محبت خدا بر روی آن کرده باشند ای ابوذر هیچ نسبتی نیست مگر آنکه بعضی
زمین بعضی را آنها دیگر از آنرا میکند که این همایکان یا آبی بر شما گذشت که یاد کند حق تعالی
یا بنده پیشانی خود را بر شما گذاشت که آن برای خدا سجده کنند پس بعضی میگویند و بعضی میگویند
یکی پس آن قطعه زمینی که میگوید بی بر خود بالد و شادی میکند و افتخار نماید و خود را
بر همسایه‌های خود تفضل میدهد سبب اینکه عبادت الهی بر روی آن شده باشد یا اگر
عظمت الهی را بخوی مغرور گردد ایند که عبادات از او هشیار تواند و قدر عبادت و بندگی
خدا از او پیشتر میداند و توجیه این احباب چند وجه میتوان نمود اول آنکه بحوال
بر حقیقتش باشد و عبادات را بیک نحو شعور و ضعیفی بوده باشد چنانچه حق تعالی میفرماید
که هیچ چیز نیست مگر آنکه حق تعالی را تنزیه و تسبیح میکند و مطلبش خبر است و لیکن شما
تسبیح آنها را نمیفهمید دیوم آنکه این سخن بر وجه نقد بر باشد یعنی اگر شعور و بیدار شد چنان
میگفتند سبوح که مرا از قطعهای زمین اهل آن قطعهای باشد از ملک و صلح و حین
که در قطعات زمین ساکنند و عبادت میکنند و سبند معتبر منقولست که شخصی از امام
جعفر صادق علیه السلام سوال نمود که اذی نمازهای نافله را در یک موضع بجا آورد بهتر است
یا بفریق کند در مکانها مختلف واقع ساز و حضرت فرمود که بلکه شست که در جاهای مختلف
بجا آورد زیرا که این مکانها برای او شهادت میدهند در روز قیامت و با سائند و عبره
منقولست که هر جماعتی که در مجلسی جمع شوند خدا را در آن مجلس یاد کنند و صاوات بر سر
وال اطهار صاوات الله علیهم نفرستند آن مجلس در قیامت موجب حسرت و وبال ایشان
خواهد بود یا آذیت الله جل شانقه بالخلق الارض و خلق ما فیها من الشجر و یکنی فی الارض
شجرة بابها بنو آدم الا اصابوا منها منفعة فلم تنزل الارض و الشجر کذا لک حتی تکلم فجاء آدم بالکلمه
العظمیه فی کلمه اخذ الله و کذا فلما قالوا افشعرت الارض و ذهبت منفعة الاشجار ای ابوذر

نماز کند که گاهی تلاوت قرآن نماید و گاهی در رکوع باشد و گاهی در سجود و گاهی
در ذکر خدا باشد آنقدر ثواب باو عطا فرماید که کمترشان باشد که بسبب آن از کثرت
پیران آید مانند روی که از مادر متولد شد باشد و بعد از خلق خدا حسنة
در نامه اعمالش بنویسند و مثل آن درجات از برای او بپند کنند که قبر او را حق تعالی
مستور گرداند و گناه و حسد از دل بردارد و او را از عذاب قبر پناه دهد و برای پناه
آنرا هم برای او بنویسند و در قیامت با اینان از احوال قیامت بخشور شود و حق تعالی
ملایکة را که این ملائکه حق نظر نمایند به بندگی که یکشب از عبادت احیا کرد برای طلب
خوشنودی من او را در حجة الفردوس ساکن گردانند و در آن بهشت باو ببهید که صد
هزار شهر دارد و در شهری جمیع آنچه نفوس و خواهشات داشته باشد و دیده‌ها از آن
لذت یابند و بخواهد کسی خطور نکرده باشد از برای او مشرک گردانند و سوی آنچه من از
برای او مهیا کرده‌ام از کرامتهای و مزید الطاف و قرب جناب مقدس خود درین
باب اخبار بسیار است و کیفیت نماز شب و دعاها و در کتابها و دعاها و کلمات
باید که با نارجوع نمایند و ولد فقیر علیه الرحمة و الرضوان رساله‌ای کبیر و صغیر درین
باب تالیف نموده اند باید که آنها را تحصیل نماید و اگر درین باب کتاب متوجه کیفیات
احکام عبادات شود بسیار بطول میکشد یا باذیر من یجلی یجمل حبسته فی عقد من
یفاع الارض لاشهدت له بهایوم الغمه و مائت مثل ینزله قوم الا و اصبح ذلك المنزل
یجلی یلیم او یلغنه یا باذیر ما من صباح و الارواح الا و یقع الارض بنادی بعضها بعضا
یا جازیت هل مریت ذاک الله او مفید وضع جبهه علیه ساجد لله من قابله نعم
فاذا قالت نعم اهت و انصحت و تری ان لها الفضل علی جاراتها ای بود در یکسر پنهانی
خود را بر بقعه از بقعهای زمین بسجده نمکند از دیگر اینکه شهادت میدهد ان زمین
بعقد بسجده او در روز قیامت و هیچ منزلی نیست که جمعی در آنجا نهدند و اینگونه چون صبح

بدون آمدن حاصل این سخنان اینست که از حیث بیداریهای گفتار و کردار خود را از رخصتها
 صوری و معنوی محروم میکردند و چنانچه بیداریهای خفا در دفع درختان ظاهری بر طرف
 شد پر خاك و خاشاك گردید همچنین درختهای معنوی از علم و کمالات که از مزاج
 دلها و بسا این سینهها میروید بیثمر و کم فایده گردید چنانچه از برای آنروز که شیطان
 تصرف باطل را در میان مردم در آورد و جناب مقدس این روی را با هر خس و خاشاک
 متحد داشتند زمین و لهای دانا یان بر هم بلرزید از ثمرات شجرات علم و دانائی ایشان
 بهره نبردند چنانچه حق تعالی مثل زده است سخن نیکو را به درخت میفرماید اَلَمْ تَرَ كَيْفَ
 ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً لِّشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي كُلَّهَا كُلَّ يَوْمٍ
 تَبَاقُ وَضَرَبَ اللَّهُ الْآمَثَالَ لِلنَّاسِ لِيَذْكُرُونَ أَنَّهُمْ قَوْمٌ طَاهِرُونَ لَفِظَتْهُ الشَّيْءُ أَنَّهُ لَا يَأْتِي نَبِيَّ
 كَهْكَوْنَهُ يَرُودُ وَكَارِهُ مِثْلِي زَوْدَه است کلمه پاکیزه را که ایمان و معارف حق باشد چنانچه
 طیب و نیکو که بختش محکم نباشد و شاخش در آسمان باشد یلجلب آسمان کشیده
 باشد که سید همت خود را در هر هنگامی باذن و مشیت و اراده پروردگار خود بیند و در هر روز
 شاید که متذکر شوند و پیابند حق را بعد از این میفرماید که مثل سخن ناپاک و خبیث
 که کلمه کفر و عقاید فاسده است مانند درخت ناپاک تلخ است که از روی زمین بکندش و
 پاکنده شد و آنرا ریشه و شاخ و ثباتی نیست و وجه انطباق این تمثیل بر عقل ظاهر است
 که این مذهب حق شیعه با آن دشمنان قوی که در هر عصری داشته نتوانستند که آنرا زایل
 گردانند و آن مذهبهای باطل و سفله باخس و خاشاک بود که نمایشی کرد و در اندک روی
 منحل شد و درخت حق ریشه اش ثابت و محکمست و سر بر آسمان رفعت کشیده و بنوی
 پروردگارش چه میوه های رنگارنگ از انواع عبادات و معارف و کمالات در هر لحظه
 و ساعتی برای اهلش میدهد و اشتیاق از آن محرومند یا با ذکر آن اَلْأَرْضُ لِبَنِي الْمَوْسَى إِذَا
 مَاتَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا أَيْ أَبُورَ ذَرِّبَدِ سِتِي که زمین میگردید بر مؤمن بعد از فوت چهل روز

چون حق سبحانه و تعالی زمین را خلق فرمود و خلق نمود اینچنین در زمین است از درختان هیچ
درختی در زمین نبود که بنی آدم نهند آن درخت آیند مگر آنکه از آن منفعتی می یافتند و پیوسته
زمین و درخت چنین بی منفعت تا هنگامی که بنی آدم تکلم نمودند با آن کلمه عظیمه و ناسرای بزرگ
که گفتند که خدا فرزید دارد پس چون اینرا گفتند زمین بر خود بلرزید و نفع درختان
بطرف شد حق جل و علا سیر باید که نگاهداری استخوان تیفطرن منده و تشق الارض و الخرج بال و هذا
ان دعوا للوحم و لما که نرجدش نیست که نزدیله است که اسماها از هم شکافته شود و از عظمت
و شاعت این سخن و زمین شکافته شد و در افشاد کوهها و ریزه ریزه شود و بجهت آنکه خدا
برای خداوندی و جن فرزندی و سوار نیست خدایا که فرزند بگیرد و بلکه هر چه در زمین
و اسما نیست همه علول و بنده اویند و این کلمه شبنعد و کفار قمر شیر گفتند که ملائکه دختران خداوند
و یهودی گفتند که عزیز پسر خداست و نصاری گفتند که عیسی پسر خداست تعالی علیه السلام
الظالمون علوا کبیرا و پسند بهتر آنحضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی هیچ درختی را
خلق نفرمود مگر آنکه میوه داشت پس چون مردم گفتند که خدا فرزندان گرفته است بلی خود
نصف درختان میوه شان بر طرف شد و چون شریک از برای خدا قرار دادند درختان خوار
بار آوردند و آنحضرت رسول الله منقول است که حق تعالی پیغمبری از پیغمبران بسوی قوش فرستاد
چهل سال در میان ایشان ماند و ایشان را دعوت نمود و بچند از ایشان با و ایمان نیاوردند و ایشان
عیبی داشتند که در آن عید کیسه خود جمع شدند پس آن پیغمبر در یکی از عیدهای ایشان
گنبد ایشان رفت و با ایشان گفت که ایان بخدا نیاورید ایشان گفتند که اگر تو پیغمبر خدایی
و ما بکن که خدا میوه بیاورد بر این جامهای ما و آن روز جامهای زرد پوشید بودند آن پیغمبر
رفت و چوب خشکی حاضر کرد و ایندو دعا کرد که ان چوب سبز شد و زرد الواد و ایشان
که می خوردند و میوه که خورد در دینت این داشت که سلمان شود بدست آن پیغمبر هسته ان زرد آبی
اند و هانش شیرین بیرون افتاد و هر که نیست داشت که سلمان نشود هسته تلخ از دها

کردن یکدیگر میکنند رحمت الهی فرمود یکی در برای محض رضا خدا که غرضی از اغراض دنیا
نداشته باشد بایشان بگویند که کما هان شرارا امریده شد علی از سر گیرید و چون با یکدیگر شروع بشود
میکنند مانند کاتبان اعمال یکدیگر بگویند که دود شوی از ایشان شاید گری داشته باشند و خدا
شرایشان پوشیده است راوی گفت که عرض کردم که پس سخن ایشان بی نویسی و حال آنکه حق
میفرماید که هیچ سخنی نمی گوید مگر آنکه نزد او نماند و حافظ میمانی هست حضرت اهل کشیدند و
گویند در بسیار فرمودند که حق تعالی امر فرموده است ملائکه را که از ایشان دور شوند و چون
با یکدیگر ملاقات نمایند برای اجال و رحمت ایشان و اگر چه ایشان نمی آیند و نمیشوند و نمینویسند
اما الله الله و الخفیات میداند و اعمال ایشان و کلمات ایشان حفظ مینمایند و از حضرت امام محمد
باقر ع نقولست که حق تعالی عین راسد حضرت کرامت فرموده است عزت در دنیا و غلبه
در ستاری در آخرت و مهابت در سجنهای ظالمان و حضرت امیرالمومنین ع فرمود که مؤمن
در پنج نور سیر دهد و اول شدن در امور و محاسن نور است و پیرون آمدن نور است
و عیش نور است و بخشش نور است و نظر بر حق در قیامت بسوی نور است و سبزه عقاب نقولست
که جمعی از خواص حضرت امام جعفر صادق ع در شب هفتاد و نه در حرمت النوریت نشستند بودند
نقش که چه بسیار سبزه است این آسمان و چه بسیار روشن و نورانیند این ستاره که در حضرت
فرمود که شما اینرا میبینید چهار ملک عظیم الشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
چون بر زمین نظر میکنند و شما را بر و در مؤمن شما را در اطراف زمین مشاهده مینمایند نور
شمارا در آسمان زیاده از این کتاب می یابید و این نیز مینویسند که چه بسیار نورانیند این
مؤمنان حضرت رسول ع فرمود که هر سیتی که مؤمن در آسمان معروفست و اهل آسمان او را
می شناسند چنانچه اهل هر دین بدانند و در حق شماست و مؤمن را می ترستند و خدا
آنرا مقرب و بر و است دیگر فرمود که مؤمن بنور الهی نظر در چیزها میکند و از حضرت
صادق ع نقولست که مؤمن را بر زمین مؤمن می دانند که آسمان میداند و از جانب خدا از عذاب

بمان اختلاف فقر و سابقه درین جلا جاریست با آنکه در اینجا بجا نشایست که مصیبتی را که به
عظمت یا میکند بگویند که آسمان و زمین بر او یک پدید این قسم اخبار را استوجه نکوشان
شدت و بر ظاهر گذاشتن بحیاط قریب و سبب معتبر منقولست که چون موسی میبرد
کریه میکردند بر او سوره که و بقعهای زمین که در آن عبادت پروردگار میکرد در رهای آسمان
که اعانتش در آن درها با الابد اند و انقوت او رخنه در آسمان میشود که هیچ چیز آن
رنجه را نمی بندد زیرا که مؤمنان فقیه و عالم و حصارها اسلامند که اسلام را از ضرر
منافقان و کافران و شیاطین حفظ میکنند چنانچه حصار شهر اهل شهر حفظ میکند بدانکه فضیلت
مؤمن بیاورده از آنست که حد و احصا توان نمود چنانچه سبب معتبر از حضرت امام محمد باقر
منقولست که خداوند عالمیان را وصف نمیتوان نمود و چگونه او را وصف توان نمود و حال
آنکه در قرآن میفرماید که قَیُّمٌ قَدَرٌ و الله حق قدر و عظیم نکر دند خدا را و عظمت او را ندانند
چنانچه سزاوار عظمت اوست پس خدا را وصف نمیکند بقدرت مگر آنکه او اعظمست از آنچه ایشان
وصف کرده اند بد رستی که پیغمبر را وصف نمیتوان نمود و چگونه وصف توان نمود و سبب
را که حق تعالی از هفت حجاب او را گذارینده او را زکفت و طاعت و در زمین مانند
طاعت خود کرد و ایند و فرمود که آنچه رسول بفرماید برای شما وارد لخذ کنید و عمل فرمایید
و آنچه شما را از آن نهی نماید ترك کنید و فرمود که هر که اطاعت من کرد است و هر که نافرمانی
او کند عصیان من کرده است و امور دین را با و مفوض گردانیده و ما اهل بیت را بصف
نیتوان نمود چگونه وصف توان نمود جمعی را که حق تعالی هر شک و شبهه و کناهی را از
ایشان برداشته و ایشان را از جمیع عیبه و بدیها مطهر گردانیده و مؤمن را وصف نمیتوان نمود
بدستقی که چون مؤمنی برادر حق در ملاقات مینماید و با او مصلحه میکند پیوسته
حق تعالی بسوی ایشان نظر رحمت میفرماید و کناهان از توهای ایشان میریزد چنانچه
برك از دهفت میریزد و از حضرت صادق ع منقولست که چون دو مؤمن در

و یاد رفتن عفتان صاحب حرص است و در امری که موجب هدایت است صاحب قضا^{طست}
و اعمار خیر را با استقامت و راستی بجا آورد و با وفور علم صاحب حلم و پوده باریات و با
زبک صاحب رفق و هموارست و در امور حق صاحب سخاوت و جواد گردست و با توانگری
بیانده دوست و اگر فقیر است فقر از دینت خود میداند و عذلت طلب خود را انداخ نمیکند و الله
و با قدرت بر انتقام عفو میفرماید و طاعت خدا میکنند و خیر خواه مسلمانانست و مردانه
از شهوات میگذرد و با وجی در غبت معاصی و ریح و پیر هیز کاری می نمایند و در چهار کردن
حرص است و چون بنمانی است در انشغال خداست و در پی سختیها صبر می نماید و از
و انقیاد زود انجا بدین می آید و در سر و هات شکایتی دارد و در غمهاست که می نماید عیب
نمیکند و نیکو می نماید و با خویشان بدی نمیکند و در نیکیها استی نمودن و در و ج مخلق و
درشت خویش چشمش بر او پیشی نمیکند تا رضای خدا را در نظر کردن بدانند نظر نمیکند
و شکست را بفضیلت نمی ندانند که برای شکم مرکب حرام نشود و در دنیا و آخرت رسوا شود و
فرموده چشمش بر غالب نمیشود که او را بجرم اندازد و حسد را نمیدارد و او را تعقیب و سرزنش
نمیکند و او کسی را بر سر کار با کمال و به زنده نشد بکند و اسرار نمیکند و مظلومان را یاری می نماید
و به مسکینان رحم میکند و خور را بتعب و مردم را ببلالت می دارد و بعزت دنیا رغبت نمینماید
و از عذالت دنیا جری و پنداری نمیکند و مردم عمر در کارهای چندند و او پیوسته در غم خود
و کار حق دست در میان نشیمن شاه و نمیشود و در پیش سستی نمیداشد و در پیش ضایع
نمیکند هر که از او مشورت میکند و از بخیل را میباید میکند و مساعدت و همراهی میکند هر
یا بر طلب و از بخش و پیروی گذاره میکند و بندگان معتبره منقول است از حضرت شایه الله تعالی
از حضرت رسول ص سوال نمود از حضرت مؤمن حضرت زکریا که پست خدایت در می بیند
که اگر این خصایص را در او نباشد یا نشی کامل نیست از اخلاق و فیضان اینست با عباد که به از حسا
حاضر شوند و بدارت از کوفه سارعت نمایند و ساکنین را طعام نمایند و بر سر پیمان بشفقت و رحمت

و خدا مان او را اجازه میفرماید و بداند که چنانچه در احادیث معتبره ظاهر شود
حالی در ایمان دخیلت و بار تکاپ کبایر و ترک فرائض از ایمان بدر میرد چنانچه سابقاً
پس چرا حال باین معنی اشاره کردیم بنده خالص دعا کاغذی بغیر از آن مؤمن کند و گاهی شیعه
میکنند و گاهی طاعت میکنند و گاهی مؤمن و شیعه بر کسی طلاق میکند که اعتقاد آتش
درست باشد پس مغرور نمیتوان شد با حدیثی که در فضیلت مؤمن و شیعه و توانایی ایشان
واقع شد است و اگر کسی رجوع نماید با حدیثی که در باب صفات مؤمنان و شیعیان وارد شده
میلاند که مؤمن چه بسیار است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که نایاب تر از گوشت
احمر است و سید محقر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مؤمنان اسرار دارند که نیست.
حضرت در ادب صاحب و تائب باشند و دنیا کمالات میشود و زود کار میشویند و
بلکه آنها صابر باشند و در هنگام غمت اشک آور باشند و آنچه خدا بآورد روزی فرموده تاغ باشد و پر
دشمن و خود ظلم نکند و برای دوستان سخاوت کند و زود شود و پدر خود را پیوسته در
تعب دارد در عبادت و عذر دم از او در راحت باشند بدستی که علم خلیل دوست مؤمن
و حله و پنده باری و زیارت و صبر پیشا الا ان شاء الله عز و جل و رفع و هوار برادر است
و شوقی و خلق و مدار پذیرا است و از حضرت علی بن حسین علیه السلام منقولست که مؤمن خاموش
باشد است که از گناه سالم باشد و سخن گفتن بلند نیست بقیه ها اب الی نایب کر و سخن
باوامانند بسیارند بدوستان خود نمیکرد و شهادت خود را از دشمنان مخفی ننهد و در حق
از درهای جبار باز کند و هیچ طاعتی را از جانب نکند و گویندی او را گویند از گفته افشا
را به دست خویش بکشند از منافقانی که هیچ کناره او ندارند او را طریقت نمیدهند گفته کسی
که از این معصیت است اگر او را بدیع نماید برسد از اخصای انگیزی که اعمال او را حفظ و
فکر و نظر او را محفوظ نگه دارد و هر چند او تمام مشق نیست که مؤمن در اسرار خود قویست در
عالمی که در مشهور و نهفته است و از راه میکند و در بیان بخت یقین و در عالم

از جهنم و کوباصدای آتش در گوش ایشان بود و چون نام خداوند ایشان مذکور میشد
بیکدیگر میزدند مانند شاخه درخت در هنگام وزیدن بارها و با این حال پوسته خایف
و ترسان بودند و با این گروه که می پندم هر دو غفلتند پس بجای آن رفتند و دیگران حضرت را
کسی خداوند ندید تا بشهادت فاین گردید و در حدیث دیگر فرمود که شیعه جماعتی اند که
مال خود را در ولایت مابد و ستان مابذل نمایند و سبب محبت ما با یکدیگر محبت کنند و برای
احیاء امر تشیع یکدیگر را زیارت کنند و چون بغض نمایند ظلم نکنند و چون کسی دوست
در دوستی انصاف دارند و برکت باشند بر همسایگان خود و هر که با ایشان خلط نماید از
شر ایشان سالم باشد و از حضرت رسول منقولست که هر که را شناخت و عظمت او را دانست
منع میکند و هانش را از سخن لغو و شکستن از زیاده ای طعام و خوردن و عشقت می اندازد و بروزه
عبادت محابه گفتند که پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله ایشان اولیاء الله و دوستان
خداوند حضرت فرمود که برستی که اولیاء الله ساکت شدند پس بگویند ایشان را خدا بود
و نظر کردند نظر ایشان عبرت گرفتن بود و سخن گفتند پس سخن ایشان حکمت بود و چون
در میان مردم راه میروند رفتار ایشان برکت از برای مردم و احباب ایشان که ایشان نوشته
شد است مقدر گردیده است بمیبود و روحهای ایشان در روزهای ایشان قرار میگرفت از ترس
عذاب الهی و از شوق ثواب ناعتناهی و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که از حضرت
رسول سوال نمودند که چه جماعتند بیکان نهند کان خداوند اند که ان جماعتی که چون خسته
گشت خوشحال شوند و چون بدی کنند استغفار نمایند و چون با ایشان حق تعالی چیزی عطا
نماید شکر کنند و چون بیادنی مبتلا شوند صبر کنند و چون از کسی بخشم اینده عفو کنند و از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چهار جعفری فرمود که این آیه این سبب است کسی که تشیع را بر حق
می بندد که دعوی محبت ما اهل بیت کند و الله که شیعه مانیت مگر کسی که اطاعت خدا نماید و تقوی
و پرهیزکاری داشته باشد ای جبار پیشتر شیعیان را می شناخشد مگر بتواضع و شکستگی و پندار

بیاورد جامهای گشته خود را پاک و پاکیزه دارند و در عبادت دامن بر میان زنند
بعوم در آن عبادت کنند و منان جمعی اند که چون سخن گویند دروغ نگویند و چون
میکنند خلف نمیکند و چون ایشان است کنند بر چیزی ضیانت نمیکند و در سخن گفتن راست
گویند و در شبها را شب و متعباند و در روزها مانند شب در حق مردانه میگویند
و جهاد میکنند و در روزگار و نه اند و در شبها عبادت پر با ایستاده اند و از ایشان ^{مهمان}
همسایگان نمی رسد و کسی ایشان هشیمنی کند از ایشان ضایع نشود بر روی زمین بهوا
فرمودند حکام بر داشتن ایشان بچانه پیوسته نداشت و در پی جهان هاست بگرداند خدا را
را از جمله پر همین کاران و حضرت صادق علیه السلام فرمود که شیعه علی بن ابی طالب بودند که شکریهای ایشان
از کسکی بر پشت جسد بود و لبهای ایشان از تشنگی روز و خشک بود صاحب سیرت
و داناته و پرده باری بر وند بزرگ دنیا عبادت معروف بودند پس ما را انعام و یاد بیاورند
در شفاعت به پر همین کاری از معاصی و اهتمام در طاعت و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که سلمان است که مردم از دست و زبان او سالم باشند و مؤمنان است که مردم از او
باشند و مال و جان خود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مؤمنان ما را طبعان نه بخوانند
مانند شتر را ای که اگر مرا از کشند نهاد باشد و اگر بر دوش منک سفتش و اگر اندر دوش
دیگر فرود که سحر است که از عادات مؤمنان علم بخود با بخند دست میداد و از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل است که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در میان ما فرمود
فرمودند و بعد از نماز مردم را سوخته بودند و خود را ^{بسیار} ایشان را آیدند و خوف
الهی بعد از آن فرمودند که والله که جمعی را مشاهده نمودم در شبها و در میان غلیل خود رسوا
خدا که بیخ و نامید کرد و در بند و آب و صوفی و آلوده و در نهایت عجز و شکریهای ایشان
پرستیدند و در جای تنگ و تنگ کردند و اندر زانوی بنو شهاب را برای خدا برد
و آنرا در پیشگاه خود نهادند و در آنجا در سجده بودند و تسبیح میفرمودند و در ظاهر خود

ن
تو نباید و دوستان تو به و نمند در ایشان مقام و زین مقام و در پاپ این هر دو و سنان
تو عمل دین و وزع هیأت بنویسند و نواضع و شکست و فروتنی برای خدا میکنند و دیده های
ایشان خاشعست و دل های ایشان ترسانست برای خدا و حق و ازلت تو را بشناسند
و زبان ایشان به پوسته بفضل تو گویاست و آب دیده های ایشان در برانست بسبب محبت
و مهربانی که نسبت بر ایشان می دارند تو دارند و خدا را عبادت مینمایند بخوری که در
غیر از ایشان خدا را ان امر فرموده است و برنجی که از طریق به غیر ایشان ظاهر گردید
عذر به میدادند و اولی الامر و امان ایشان امر بفرایند و باید که در راه و احسان مینمایند
و از آنکه یکی دوری نمیکند و با هم دوستی میکنند و دشمنی نمیکند به هر کسی که با یکی که بر
ایشان صوابت میفرستند و دعای ایشان را این میکنند و از برای نگاه تان ایشان
استغفار می نمایند و در جمیع ایشان حاضر میشوند و در پیش ایشان گریه میکنند و از روز
قیامت و در روزی دیگر آمد که شیخ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از سیور پیروز آمدند
بجانب صحری بحرف روان شدند و شب ماهی بود و در انای را دیدند که جمعی از عقب
خزوت میر و ندایند و پس سیدند که کیستید شما گفتند شیعه تویم با امیر المؤمنین فرمود
که روهای ایشان زرد است از پهلای شب و چشمهای ایشان کبود و شایسته از بسیاری گویه
و پشتمای خست از بسیاری نماز شکهای ایشان بر پشت حبسید است از بسیاری روزه
و لایهای ایشان خشکست از بسیاری دعا پوسته آثار خاشعان از ایشان هویدا است حضرت
صادق علیه السلام فرمود که مؤمن با ایمان تصف می شود تا اعتقش کامل نباشد و عقلش کامل نیست تا
در آدمی محصلت نباشد مردم امید خیر از او داشته باشند و از شرش این باشند و خیر بسیار
از او دانند و اندک خیری از دیگران بسیار شمارد و اندکی از عملش خود را بسیار
داند و شر را به دیگران اندک داند و از حاجتها بسیار که از او طلب نمایند دلش تنگ نشود
و لعل بهم فرساید از طلب علم و تمام عمرش و بذلت را دوست نمی دارد و از عزت و فقر فریاد

ذکر خدا بسیار نماز و روزه و غیره همسایگان نمودند از فقر و مساکین و قرض داران و یتیمان
و راستی دشمن و تلافی قرآن و زبان بسنن غیر از نیکی مردم و امینان و خویشان بودند
و جمیع امور جابر گفت یا ابن رسول الله من کبیری را درین زمان این صفات بنیشتا سم حضرت
فرمود که این جابر باین خیالها از راه مرو بهمن بسن است مگر ایمنی را که گوید من علی را دوست
میدارم و ولایت دارم اگر گوید رسول خدا دوست میدارم و حال آنکه آنحضرت بهتر از حضرت
امیرالمؤمنین است با اعمال آنحضرت عمل نماید و پیروی سنت او کند آن محبت هیچ بکار او نمی آید
سپس از خدا ترسید و عمل کند تا ثوابهای الهی را بیاید بدست و سستی که میان خدا و احدی از
خلق خوشی نیست و محبوبترین بندگان و کرامی ترین ایشان نزد خدا کسیست که پرهیز
کاری از عمار الهی زیاده کند و عمل بطاعت الهی بیشتر نماید و الله که تقرب نمیتوان
مگر بطاعت او و ما پروایی از آتش جهنم از برای شما نداریم و هیچکس را بر خدا محبتی نیست
هر که مطیع خداست و دوست است هر که معصیت الهی میکند او دشمن است و بولا
ما نمیتوان رسید مگر به پرهیزکاری و عمل صالح و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که نسبتند شیعه علی علیه السلام مگر خیفان و ننگ شکنگان لا فرج بینا و خشک
لبان تهی شکمان که رنگشان متغیر و رویشان زرد و دیده چون ظلمت شب ایشان را
میکرد و زمین را فرش خود میکرد و مانند وزمین زبانشانی قلع و استقبالی بینمایند
و سجد ایشان بسیار است و آب دیده ایشان و پرانت و دعا که بایشان فراوانست و در هنگامی
که مردم شادند ایشان محزون و اندوهناک اند و آنحضرت صادق علیه السلام منقولست که
فرمود که نیست شیعه جعفر مگر کینه که شکم و فرج خود را از حرام بگفت بدارد و بی او در
عبادت شدید باشد و برای و برای آفرید کار خود کار کند و باید ثواب و ترس عقاب او را
باشد پس اگر این جماعت را به پنی ایشان شیعه منقولست معتبر از حضرت رسول ص منقولست
که فرمود که یا علی خوشحال کسی که تو را دوست دارد و وای بر کسی که تو را دشمن دارد و نکند

بسیار است و اخبار و دین باب زیاده از حد و احصاست و بهترین اخبار و دین باب حدیث
مام است که والد فقیر علیه الرحمة الله الملك المذان شیخ وافی بیان نوشته اند امید که حق تعالی
جمع مومنان از توفیق الکتابین کالات و فویر باین سعادت درزی کرد اند یا با ذرا
العبد فی ارض فی بنو صاء او یتم اذان و اقام و صلی الله علیه و آله و سلم و الله انک فمضوا خلفه
صفا لایری طوفان بر کفون بر کوع و سجود و سجوده و یومنون علی دعائه یا باذن من
اقام و لم یوزن لم یصلی بعد الا ملک الذان معه ای چون بند در بیان خالی شهاب و دین
و وضو بسیار دین کند اگر آب نداشته باشد پس اذان و قامة بگوید و نماز کذا و حق تعالی
لم یکنه را امر نماید که در عقب او صف بکشد صفی که دو طرف آن صف را شوان دید رکوع
کنند اینها که رکوع او و سجود کند یا سجود او این کویند در دعا او ای بود هر که اقامه
بگوید و اذان بگوید با او نماز کند از ملائکه مکی و مدنی که با او می باشند بدانکه اذان و قامة از
سنتهای مؤکد حضرت رسول و احادیث در فضیلت هر دو یجد و احصاست بعضی از علماء
در نماز جماعت واجب دانسته اند هر دو را و بعضی قامة را در نمازها و اذان در نماز جمع و شام
و احببت میدانند و احتیاط در آنست که اقامه را مطلقاً نکرده و اذان در نماز جمع و شام نامکن
باشد و نکرده و احتیاط در آنست که شرایطی که در نماز رعایتی باید کرد از استادن و
رو بقبله کردن و با طهارت بودن و سخن گفتن و حرکت نکردن همه را در اقامه رعایت
کنند و اذان و قامة مخصوص نمازها واجب بچنانکه است و در غیر اینها از نمازها واجب نیست
بدعت است و آنحضرت رسول م مقولست که هر که خالص برای خدا اذان بگوید حق نعم ثواب
چهل هزار صدیق باو کاست فرماید و شفاعت او چهل هزار گناه کار داخل بهشت شوند و بدستی
که چون هموزن میگوید اشهد ان لا اله الا الله فی دهر ارمک با و صلوات میفرستند و از استغفار
میکنند و در قیامت در سایه عرش الهی خواهد بود تا حق تمام از حساب خلایق فارغ شود و
ثواب گفتن اشهد ان محمداً رسول الله را چهل هزار ملک بنویسند و هر که نماز جماعت حاضر شود

بسیار است از نوآوری و از دنیا بقوت ضروری اکتفا کنید و و هم از همه دشواری است که هر کما
به بلند وید که از من بهتر و پر هین کار تر است و بدین سببی که مردم بد و فتنه شخصی هست که
از و بهتر و پر هین کار تر است و شخصی هست که از او بدتر و پست تر است پس چون می بیند
آن شخصی که از او بهتر است نزد او تواضع میکند و سعی میکند که در خوبی با او ملحق شود و چون
می بیند آن شخص را که از او پست تر است میگوید که شاید بدی این مرد ظاهر باشد و نیکیش پنهان
باشد پس چون چنین کند بلند مرتبه گردد و بزرگوار اهل زبان اش میشود و آن حضرت فرمود
علیه السلام منقول است که حضرت رسول ص روزی ملاقات نمودند عاتقه بن النعمان ضاری را و
فرمودند که به چه حال صبح کرده ای عاتقه گفت که صبح کرده ام یا رسول الله با ایمان محقق و ثابت
حضرت فرمود که هر چیزی را حقیقی و دلیلیست حقیقت ایمان تو چیست گفت دلم از دنیا فاسد و شد
و بدینا نصیب ندارد و ایمان باعث پیداری شبهه من بعبادت و تشنگی و زهانت برونه
گردیده است و گویا عرض بود کار خود را می بینم که برای حساب نصب کرده اند و گویا اصل
هفت رایی پنجم که بزیادت یکدیگر میبروند و گویا اهل جهنم رایی پنجم که در جهنم معذبت حضرت فرمود
که توئی مومنی که خدا دلت را با ایمان منور ساخته است و برین حال ثابت باش و خدا ترا ثابت
بدارد عاتقه بر عرض خود از هیچ چیز انقدر اندیشه ندارم که باعث هلاک من گردد که چشم خود
حضرت از برای او دعا فرمود و پنهانی چشمش بر طرف شد و آن حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که حضرت رسول ص در بعضی از سفرها بودند در عرض راه جمعی از سواران بپا داشتند آنحضرت رسیدند
سلام کردند حضرت پرسیدند که کستیت شما گفتند ما مومنانیم فرمود که حقیقت و دلیل ایمان
شما چیست گفتند بقضای الهی راضی شدیم و اولوا الامر الهی را منقاد گردیدیم و امور خود را بخدا
تسوییم و ده بار توکل کردیم حضرت فرمود که دانایانند حکما شدند و یکست که اندکست و دانایان
بر همه چیز بر خیزند پس گویا است میگویند بنام یکند خانه چند را که پیوسته در خای مکنی
نخواهد داشت و جمع میکند مالی را که نخواهد و به پنهانید از مخالفت خداوندی که بازگشت شما

نماز گذارد در عقب او دو صف ملائکه نماز کنند و اگر با اقامه شها نماز کند یک نصف ملائکه در عقب
او نماز کنند و در بعضی احادیث است که طول هر صفی مابین مشرق و مغرب باشد و در بعضی
اخبار وارد شده است که صف کمترش مابین زمین و آسمان و سبند معتبر از حضرت امام رضا علی
منقولست که هر که اذان و قامة بگوید دو صف از ملائکه در عقب او نماز کنند و هر که اقامه بگوید و اذان
نگوید یک ملائکه از جانب راست و یک ملائکه از جانب چپ او نماز کنند و در حدیث دیگر از حضرت
ایرالمؤمنین علیه السلام منقولست که اگر با قامة شها نماز کند یک ملائکه در عقب او نماز کند و جمع میان
اخبار باین نحو ممکنست که دو صف در اذان کامل باشد و یک نصف در غیر و اختلاف و افتراق در
برخلاف و تفرق عذر ها که اگر ترک اذان سبب عذر قوی باشد یک نصف با او نماز کند و اگر عذر
سهلی ترک کرده باشد دو ملائکه با او نماز کنند و اگر بغیر عذر ترک کرده باشد یک ملائکه با او نماز کند
والله تعالی یعلم یا با در ماسن شایب بدیع الله الدنیا و لحوها و اهرم شایب به فی طاعت الله الله اعطاء الله
اجراشین و سبعین صدیق یا با در الذاکر فی الغافلین کالمقابل فی العابرین ای ابو ذر و هر جوانی
که ترک کند از برای خدا دنیا و لحوها و دنیا را و جوانی خود را بر پیری رساند در طاعت الهی
البتحق تعالی با و عطا فرماید ثواب هفتاد و دو صدیق را ای ابو ذر کسی خدا را یاد کند در میان
غافلان مثل کسی باشد که جهاد کند در میان کجنگران صدیق کسی را میگویند که صدیق پیغمبر
و متابعت ایشان در اقوال و افعال مشین و پیشتر از دیگران بکنند و این قسم احادیث که در باب
ثواب افعال وارد شده است بدو وجه توجیه میتوان شوع اقل آنکه مراد صدیق از امتها و یکی باشد
یعنی ثواب جوان صالح این است بر است با ثواب هفتاد و دو صدیق از امتها و یکی در تمام آنکه هر
عملی موجب استحقاق قدیری از ثواب میکرد و حق تعالی بفضل خود اوصاف آنرا کثرت میفرماید
پس مراد است که آنچه حق تعالی بآن جوان تفضل میفرماید برابر است با ثواب استحقاق و هفتاد
دو صدیق و وجه دیگری نیز میتوان گفت و چون این دو وجه ظاهر بود بهین اکتفا کردیم
سبند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سه کسانند که حق تعالی ایشانرا حساب داخل

و محافقت نماید در صفا اول و تکبیر اول امام را در یابد و از آری سلمان نگوید و ثواب مؤذن را
در دنیا و آخرت با و کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع متقولست که هر که
ده سال از برای خدا اذان بگوید حق تعالی پیاورد گناهان او را بقدر آنچه دیده اش می بیند و
صدایش در جانب آسمان بلند میشود و هر چه در خشتی که صدای او را بشنوند تصدیق او نمایند
در آنچه میگوید و از ثواب هر کس که در آن مسجد را بوجه نماز میکند هجده بار بدیند و بعد
هر که بعد از اذان او نماز میکند حسنه بیابد و در حدیث بلال از حضرت رسول ص متقولست
که مؤذن آسمان سلمانند بر نماز و روزه ایشان و بر گوشت و خون ایشان از حق تعالی چیزی
سؤال نمی نمایند مگر ایشان عطا فرماید و در هیچ امری شفاعت نمیکند مگر آنکه شفاعت ایشان را
قبول نمایند و فرمود که هر که چهل سال از برای خدا اذان بگوید خدا او را در روز قیامت با
عل چهل صدیق محشود کند و هر که بیست سال اذان بگوید در قیامت بقدر آسمان اول او را ثواب
کرامت فرماید و هر که ده سال اذان بگوید خدا او را بنه ابراهیم خلیل ساکن کند و هر که یک سال
اذان بگوید حق تعالی در قیامت گناهانش را پیاورد و اگر چه بسنگینی که احد باشد و هر که
خالص از برای رضا خدا برای یکبار اذان حق تعالی گناهان گذشته اش را پیاورد و در حق
او را انگاه حفظ نماید و در هشتاد و دو رجه شهیدان جاده و بدایت دیگر از الحزب
متقولست که فرمود که مؤذن را در پانز اذان واقعه حق تعالی ثواب شهیدی کرامت عطا فرماید
که در خون خود دست و پا زند و در حدیث دیگر فرمود که هر که در یک سال در شهری سلطان
اذان بگوید هشتاد و دو رجه شایب شود بسند معتبر از حضرت صادق که هشام بن ابراهیم
بحضرت امام رضا ع شکایت نمود از پادشاه و از اینکه او فرزند نیش حضرت فرمود که صدای
خود را در خانه با اذان بلند کن راوی گفت چنین کردم خدا پیاورم را بجهت سبیل کردن
و فرزندانم بسیار شدند و آنحضرت صادق ع متقولست که چون غول تعرض شما شود
اذان بگویند و در احادیث صحیح از حضرت صادق ع متقولست که هر که با اذان واقعه

وینکو بهتر است انشائی و شمای بهتر است انخاسوئی و خاموشی بهتر است از سخن بد
گفتن بد آنکه ملا در لاف بجای است که شغنی سخن بگوید که دیگری بنویسد و حضرت در
اینجا گفتند شر و باین عبادت تغییر فرمودند برای اشعار بآنکه آنچه سخنان لغو و باطل میگوید
بر کاتبان اعمال خود ملا میگذری که ایشان بنویسند چنانچه از حضرت امیر المومنین فرمود به
شخصی که سخنان لغو میگفت که ای مرد بر کاتبان خود نامه ملا میگذری ای پوز صاحب
مکن مگر با مؤمن نباید طعام خود را بخوری مگر به برهمنی است و مخور طعام ناسقان را
ای پوز بخور از طعام خود را یکی که از برای خدا آورد دوست داری و بخور طعام کسی را
که از برای خلاق را دوست دارد بد آنکه بحسب تجربه معلوم است که مصاحبت را در اخلاق
در اعمال دخل عظیم هست پس باید که آدمی در مصاحبت نیکان اهتمام نماید که شاید بخواهد
بر صیغه ایشان در او تأثیر نماید و با خلاق پسندیده ایشان تصف کرد و در مصاحبت
بدان احتیاز و بند که مباد بد برای ایشان در او تأثیر نکند و مصالحیان بد که شیاطین اند
ضرر بیشتر رسانند و از شیاطین چون زیور که آدمی از مشاهد و جهان سرخو و بیشتر قبول
میکنند تا انچه محاسن خود بلکه اکثر احوال شیاطین چون با عزاء شیاطین انس میشود چنانچه
از حضرت موسی ۴ منقولست که حضرت علی گفت که مصاحب بد هم شئین خود را بنده
میکنند و قرین بداری را هلاک میکند پس به که با که همیشه و آنحضرت امام محمد باقر
منقولست که پدر علی بن الحسین علیه السلام فرمود که ای فرزند آدم با هیچکس مصاحبت
و همراهی مکن گفته ای پدر ایشان بنی شاسان فرمود که نه تنها که با روح و مصاحبت
مکن که مانند شراب ترافیب بدهد و زن و دیک را برای تو دور بگرداند و دور را
بر تو زن و دیک و با ناسق مصاحبت مکن که ترا بیک تقدیر کمتر میفرستد و دیک را
اختیار میکند ز نهار که با نجیل مصاحبت مکن که تو را در زمان فرد میگذارد و یاری نمیکند
در هنگامی که نهایت احتیاج داری و ز نهار که با احمق مصاحب میشی که اگر خواهد بتو نفع و

هفت میکند امام عادل و تاج است کو و پیری که عمر خود را در طاعت الهی صرف نموده باشد
آن حضرت رسول مرقولست که هفت کس اند که در سایه عرش الهی خواهند بود در روزی
که غیر آن سایه نیست امام عادل جوانی که در عبادت الهی نشود نماز کرده باشد شخصی که دلش
سجده متعلق باشد وقتی که بیرون آید تا باز گردد و در شخص که در طاعت الهی با یکدیگر باشند
تا مفارقت نمایند و شخصی که در خلوت خدا را یاد کند و آب انجیران اش جاری گردد از
خوف الهی و شخصی که زن صاحب حسنی او را بحرام بسوی خود بخواند و او از ترس خدا مرتکب
آن نشود و شخصی که بصدقی بدهد محقق که دست چپش نداند که از دست راست چه
چیز داده است و آن حضرت صادق علیه منقولست که هر که قرآن بخواند و جوان یا ایام باشد
قرآن با گوشت و خون او مخلوط گردد حق تعالی او را بر سوره نیشکر کار از ملائکه محشور گرفتار
و قرآن در قیامت از جانب او هبت تمام کند و گوید خداوند هر عمل کنند من در عمل خود زیادت
من من و عمل کنند خود را میخواهم پس حق تعالی او را و حله از حله هفت در او پوشاند و تاج کرامت
بر سر گذارد پس بقرآن حفظ فرماید که یا راضی شدی قتل گوید که زیاده ازین از برای او آید
داشتیم پس حق تعالی برات ایمنی را بدستش دهد و برات بخلد بودن در بهشت را بدست
چپش دهد و او را داخل بهشت کند پس با او گویند که یک ایله بخوان و یکدیگر جدا لا رو پس
بقرآن فرماید که راضی شدی گوید که بل و کسی که بلا و حفظ قرآن دشوار باشد و مکرر خواند
تا حفظ کند حق تعالی این ثواب را مضاعف با و کرامت فرماید پس بقرآن حضرت صادق علیه
منقولست که کسی در میان غافلان بپا و خدا باشد مانند کسی است که بجو کجنگان جهاد کند کسی
که بعد از کجنگان جهاد کند بهشت از برای او واجب است و احادیث بر این مضامین بسیار
یا باذن العالی من الوحدة والوحدة خیر من السکوت والسکوت خیر من الملة والشر
یا باذن العالی من الامانة والامانة الاتقی ولا تأکل طعام الفاسقین یا باذن العالی من
من تحبته فی الله و کل طعام من تحبته فی الله عز وجل ای ابو ذر هفتیشنی یا صاحب صالح

و دوستی جدی چند دارند که در هر که آنها نیست از جبهه انصافت ندارد اول آنکه اشکار
و پنهان او با تو موافق باشد دوم آنکه زینت تو از زینت خود را ندو عیب ترا عیب خود
داند سوم آنکه اگر حکومتی یا مالی بپرسد با تو بغیر سلوک نکند چهارم آنکه از تو توقع ننماید
که هر چه در پرت قدر است داشته باشد پنجم خصلت که جمیع خصلتهای گذشته در آن محبت
است که تو را در حوادث روزگار که رود دهد و انگازد و از حضرت رسول ص قولات
که سعادتمندترین مردم کیست که باینکه آن مردم خالص نماید و منقول است که جوابیان از حضرت
علیه السلام پرسیدند که بانی بهشتی کیم فرمود که با کسی که بپا و خدا او را دشمن دارد بدین او در علم
شمار باید سخن گفتن او و شمار را غیب با خیرت کی داند که او را و حضرت امیر المومنین
فرمود که هر که خود را بجل همت میدارد بدست نکند کسی را که کار بد او میبرد و هر که
شر خود را پنهان دارد از خیارش بدست خود راست و هر تری که در کس یا از دولت
گذشت فاش میشود و کارها بر او در مؤمن خود را حل بجل بیک کن تا محمل بای و عهد
که از او صادر شود بر معنی بدی حل بکن تا محل از برای آن بای و بر تو پا و برادران بیک
بسیار از ایشان تهیه اند در هنگام نعمت و سپردند در هنگام بلا و در امر که خواهی
مشورت کنی یا جمعی مشورت کن که از خدایت سب و برادران خود را بقدر برهیز کاری ایشان
دوست دارد و از زمان بد به برهیزی و از بیکان حذر کنید و اگر شمارا بیکلی امو کنند غافل
نمایند که بطع نیفتند در بد یا و در حدیث دیگر از آنحضرت پرسیدند که بدترین معا
جان کیت فرمود که کسی که معصیت خدا را از تو زینت دهد و در حدیث دیگر
فرمود که بهشتی بدان صورت بدکاری به بیکای است و حضرت صادق فرمود که نظر
کن هر کجا بینی که نفی در دین نبوی رساند اعتداد در آشنائی او مکن و صحبت او رغبت
نماید هرستی که آنچه غیر خداست همه باطل است و کاری که برای خدا نیست عاقبتش نیکو
نیست و از حضرت رسول ص منقول است که سه کس اند که با است ایشان دل را میبراند و با است

من سیریا نمازها را که با قطع کنند هم صلاحیت مکن که حق تعالی در سه جعفران او را لغت
نموده و پسند مقبر از حضرت صادق ع منقول است که صلاحیت میکند با صاحبان بزرگان
و با ایشان منشی بنی نکند که نزد مردم مثلی از ایشان خواهید بود و حضرت رسول
منقول است که فرمود که ادبی بر دین یار و منشی خود است و پسند مقبر از حضرت
امیر المومنین ع منقول است که مکرر در خطبهها میفرمودند که مسلمان را سزاوار است
که اجتناب نماید از برادری سه طایفه فلجران پیکار و لجاجات و دوروغ گویان نماید
کار این برایش زینت میدهد و هدیه برای تو کارهای بد خود را و بخواهد که تو مثل او
باشی و تو را علت نمیکند بر مردم تو و بر کاری که در پیامت بکار تواید و نزدیکی
که موجب حفا و خلوت ادب و صحبت و سبب تساوت دل میشود و آمد شد
او نزد تو موجب عار و پنداری است و اما انجی پس او هرگز تو را چیزی دلالت
نمیکند و امید دفع شری از او نمیتوان داشت و هر چند سعی کنی از او بی ایستی
گاه باشد که خواهد بتواند رساند و ضرر رساند پس مردن او بهتر است از زندگی
او و خاموشی او بهتر است از حرف گفتن او و دوری او بهتر است از نزدیکی او و اما
دروغ گوین صاحب او هیچ عیبی برای تو گوار نیست و سخن تو برابر دروغ سخن
شو نقل میکند و هر دروغی را که تمام کرد از زبان دروغ دیگر بگذارد و بگذارد
که اگر راستی گوید باور نمی توان کرد و در میان مردم منقل کذب دشمنی می افکند
و که با ر سینهها میرویند پس از خدا بپرهیزید و ملاحظه نمایند که باکی صاحب
گفته حضرت امام محمد باقر ع فرمود که منافقت کون کسی که تو را بگوید و عین خواه
باشد و منافقت کون کسی که تو را بچند اند و ترغیب میدهد و غریب که باز گشت
همه بوی خداست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که محبوبترین برادران من
سوی من است که عیبهای من را بگویند حضرت صادق ع فرمود که صداقت

بهمه کس سلام کردن و طعام ببرد و خوار بایند و در شب در هنگامی که مردم در خوابند
نماز کردن و از حضرت صادق ع نقل است که هر که مؤمنی را سیر کند هشت برای او
واجب میشود و فرمود که من شنیدم از مؤمنان سیر طعام کنم نزد من بهتر است
از اینکه صد هزار کس زیاده از غیر ایشان طعام کنم و بسند معتبر از حضرت رسول ص نقل است
که هر که سه نفر از مسلمانان را طعام نماید حق نعم او را از سه هشت طعام نماید در ملکوت
آسمان انجبة الفردوس و حبت عدن و طوبی که در هشت در هشت که حق تعالی
در حبه عدن بدست قدرت خود عرش نموده و از حضرت صادق ع نقل است
که هر که مؤمنی را طعام نماید تا او را سیر کند و اندر هیچ یک از خلق خدا احصای او قواب
او نتوانند نموده ملک مقرب و نیر پیغمبر ص پس ملک خداوند عالم بیان بعد از آن فرمود
و از جمله چیزهای که مغفرت را واجب و لازم میکند و اندر طعام مسلمانان کوشنه است
و بسند معتبر ع نقل است که حضرت رسول ص فرمود که هر که مؤمنی را شربت از آب بدهد
انجائی که قدرت بر آن داشته باشد حق تعالی بهر شربت هفتاد هزار حسنه باو کاست
فرماید و اگر در جائی باشد که آب کم یاب باشد حیوان باشد که ده بنده از فرزندان
اسمعیل از او کرده باشد و بسند معتبر از حسین بن نعم ع نقل است که حضرت صادق ع
از من پرسید که آیا برادران مومن خود را دوست میداری گفتم بلی فرمود که بفقیران
ایشان نفع میسازد گفت بلی فرمود که بر تو لازم است که دوست داری کسی که خدا او را
دوست میدارد و الله که تا ایشان را دوست نداری نفع ایشان نمیتوان رسانیدن آیا
ایشان را بمنزل خود دعوت مینمائی گفت بلی هر وقت که خبری بخورم البته دو کس یا سه
کس یا کمتر یا بیشتر ایشان با من می یافتند فرمود که فضل ایشان تو برایشان گفتم فدای تو
کردم طعام خود را با ایشان میخورم و بر بساط خود ایشان را می نشانم و فضل ایشان

مردم سبب دنی و سخن گفتن با زنان و هفتی اغنیاء و مال داران و حضرت صادق ع
فرمود که چهار چیز است که ضایع میشود سیئات دوستی که صرف پوفا کنی و نیکی را
و احسان که بپس کنی که شکر تو نکند و عیالی که بپس کنی که کوشش ندهد و ستری که بپس کنی.
بسیاری که حفظ نکند و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که با اغنیاء هفتی مکن بدرستی
کسی که با ایشان هفتی میکند اول که با ایشان نشیند بختان میداند که خدا را بر او
نقته است و چون تازه سنت کافی میکند که خدا هیچ نعمت بر او نهد و حضرت
رسول ص فرمود که چهار چیز است که دل را میبرد از نگاه بعد از نگاه با زنان بسیار سخن
گفتن و با حق مجادله کردن که او کید و ترقی کوئی و تجرینگی و دو مجالست کردن با مردگان
پرسیدند که کیستند مردگان فرمود که هر مال داری که نعمت او را طاعتی کرده باشند
و بدانکه اطعام مؤمنان فضیلت بسیار دارد و اطعام بسیار میباید کرد شاید در آن
سیان مؤمنی باشد و فضیلت اطعام مؤمن را در یاد خیال بچند نمیدانند حضرت
رسول ص منقول است که هر مؤمن که گرسنه را طعام نماید حق تعالی او را از میوه ها بهشت
اطعام نماید و هر که مؤمن عربانی را پوشاند حق تعالی اناست برق و جوهر بهشت بر او
پوشاند و بدانکه بر او صدق است فرستد مادام که از آن جامه رفته باقی باشد هر که مؤمن
تشنه را شربت آب بخواراند خدا از شراب سر بهر بهشت با و بخواراند و کسی که اعانت
مؤمنی کند یا غمی از او زایل کند یا حق تعالی او را در سایه عرش خود جا دهد و دعوی
کند که در سایه باشد و سبب معتبر از حضرت امام علی نقی ع منقول است که حضرت موسی
بعل بنی نوا که از خداوند خود سوال نمود که الهی چه چیز است جزای کسی که میکند
طعام نماز خالص برای رضا تو خطاب در رسید که یا موسی در روز قیامت
اموی که شادمانی که در میان خدایق نداد دهد که او از او کرد ها خداست از آتش جهنم
و از زینت امام محمد باقر ع منقول است که سه چیز است که موجب دفع درجات مؤمنی

نسب دهد و روغ نیست اما کسی که بسیار سخن نقل کرد و روغ بر انداخته و بر قول شریف
ماند و عکس آنست که مراد آن باشد که می باید که سخنی که نقل کند اخذ شود معلوم کنند و آن
مراد می که بر قولشان اعتمادی نیست سخن نقل میکند که حرفهای اصل را شنید و نقل
کرد و بنابر دروغست در قیاحت و شناعة و الله تعالی بعلم یا باذن از من اجل الله هم
اکرام ذی الشبله السلام و اکرام جمله القرآن العالمین به اکرام السلطان المقسط ای ابو ذر از
جمله اجل و تعظیم حق است گواهی داشتن مسلمانانی که ریش سفید شده باشند و گواهی
داشتن حاملان قرآن که با احکام قرآن عمل نمایند و گواهی داشتن پادشاه عادل مضایق این
کلمات شریفه در ضمن سه بیوع روشن میگرد و بیوع اول بیان اکرام پیران مسلمانانست
بدانکه گواهی داشتن مسلمانان بملکی لازم است خصوصاً پیران ایشان چون موی سفید
از رحمت الهیت حق تعالی انرا حرمت میدارد پس حرمت داشتن آن تعظیم احوال الهی
نیست چنانچه در خطب و احادیث بسیار وارد شده است که رحم کنید خود را و خود را
و توقیر نمایند پیران خود را و آن حضرت رسول ص منقولست که بخیل نمایند شایخ و
و پیران خود را که از تعظیم خداست تعظیم ایشان و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که
هر که فضل و حرمت مرد پیری را بداند و او را توقیر و تعظیم نماید حق تعالی او را از کبر
روز قیامت این کی داند و از حضرت صادق ع منقولست که سه چیزند که بحق و حرمت
ایشان جاهل نمی باشد مگر منافی که نفاقش معروف و ظاهر باشد و کسی که در اسلام نشین
سفید شده باشد و جاهل قرآن و امام عادل و در حدیث دیگر فرمود که هر که مؤمنی را
گواهی داشته باشد بعد از آن مؤمن را و هر که استحقاق کند مؤمن ریش سفید را
حق تعالی او را کار ده پیش از مردن با و استخفاف نماید و بسند معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که حق تعالی گواهی میدارد و مرد هفتاد ساله را و شرم میکند از پیرش تا
ساله که او را عذاب کند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که چهل سال عمر

برین عظیم تر است فرمود که بی چون ایشان داخل خانه تو میشوند داخل میشوند با
الحديث كذا فان تو وعيال تو چون بیرون می بیند كذا ها تو وعيال تو را و در حدیث
دیگر فرمود که داخل میشوند بار و زنی خراوان و بیرون می رود با مغفرت كذا ها تو
و در حدیث دیگر فرمود که هر که مؤمن مال داری و اطعام بجز از آن بر او است از اینکه یکی
از فرزندان اسماعیل را از گشتن خلاصی دهد و هر که مؤمن محتاجی را اطعام فرماید خدا
که صد کس از فرزندان از فقیران را اطعام داده باشد دیگر فرمود که اطعام یک مؤمن نزد
من بهتر است از آزاد کردن ده بنده و ده حج حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که از احادیث مؤمن
فاسدان و اطعام ایشان یا با ذر این الله عز و جل عند لسان كل قائل فليتق الله امره و اطعام ما
يقول یا با ذر این فصول الکلام ما تبلغ به حاجت یا با ذر کیف الجوه که با آن محدث بکلام
سمع یا با ذر این شیء الحق بطول السجین من اللسان ای بود بحق تعذر در زبان هر گوینده
یعنی بر کفار هر کس مطلع است پس باید که ادعای از خدا ببرد و بداند که هر چه میگوید
به سبب از چیزی بگوید که صریح غضب الهی که دوائی بود و ترکه کن سخنها را زیاده است
و الحق را که نیست قوی از سخن اعتبار که بسبب آن بجا است حق و برسی ای بود و از
جای شروع گفتن این پس بر این است که هر چه شنوی نقل کن ای بود و هر چه بگوید
نویست به سبب از محبوس داشتن و زندان کردن از زبان سخن در فضل سکوت
و از سخن اینها با مقام ذکر و شد و این حضرت فرمودند که هر شنیده را نقل کردن
و شنیدن نیست که مراد آن باشد که اگر بجز نقل کنید بلکه دروغ است بلکه اگر نقل
کنند از آن که بخواهند نسبت دهند بچنانچه بسند معتبر حضرت امیر المؤمنین ع منقول است
یعنی در حدیثی یا سخن نقل کنند از آن نسبت دهید بان کسی که شهادت کرده است
که اگر باشد نوایب از شما باشد و اگر اجل و دوروغ باشد گناهش بر او باشد و مختلف است
که اگر باشد که نزد مردم دروغ نشود و بگنبد شهر مشهور شوید هر چند وقتی که بفایلتر

هدایت افروخته است و انوار حجت از آن ظاهر است راه ناست بسوی ارزش گناهان
کسی که از آن بیاید و صاف ارزش را پس باید که هر کس زین خود را در قرآن بجوید
در آورد دیده دل خود را بطلعه انوار بکشد تا از هلاک نجات یابد از در طهای ضلالت
خلاص شود بدین تفکر بخوردن موجب زندگانی دلهای پناست و در تارکهای جهالت
نور تفکر راه ناست پس نکو خود را خلاص کند و در فتنه خود را مگذارید و در جنت
دیگر فرموده که قرآن هادیت در ضلالت و بیان کننده است در گمراهی و جهالت و در
کینه است در لغزشها و نور است در ظلماتها و در کینه بدعتهاست و نگاه دارند
از مهالکت در گمراهیها راه ناست و بیان کننده و فتنه ناست و رساننده است از دنیا
باخریت و کمال دین شما در قرآن است و هیچ کس از آن غافل نباشد و بی اثر و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که خداوند عز و جل کتاب خود را بسوی شما فرستاد است راست
گویت که بعد از خود دو فایده یابد و ششم است به احوال و اخبار شما و اخبار گذشتگان
و اخبار آیندگان و اخبار آسمان و زمین اگر آن کسی که عاقلش را میداند شلخیر دهد آنچه در قرآن است
از اخبار غیب و علوم بی شما تعجب خواهید کرد و بیاسایند متواتره از حضرت رسول ص
منقول است که فرمود که از میان شما می روم و در چیز عظیم در میان شما می گذارم که کتاب
خدا که در میان است افخته از آسمان بر زمین و دیگر عزت اهل بیت من پس بر سید که با ایشان
چگونه سلوک خواهید کرد و حرمت ایشان را چون خواهید داشت ساخته در بیان فضیلت
حامل قرآن است و پسند معتبر از حضرت رسول ص است که دیوانها که در ریاست
حساب میکنند سه دیوانست دیوان نفعها و دیوان حسانت و دیوان گناهان پس دیوان
نعت و دیوان حسانت را برابر کنند نفعهای تمام حسانت را بفر و گیر و دیوان گناهان باقی ماند
پس فرزند را دم را طلبند که گناهش را حساب کنند درین حال قرآن به بهترین صورتها
بیاید در پیش امرد و روان شود و گوید که خداوند نامم قرآن و این بند و مؤمن توانست

کرد از دیوانگی و خوره و پستی خدا او را این میگرداند و هر که پنجاه سال عمر کرد خدا
حسابش در قیامت سبک و آسان میکند و چون شصت سال رسید خدا او را توبه
روزی میکند و چون هفتاد سال رسید اهل آسمان او را دوست میدارند و چون
هشتاد سال رسید حق تعالی امر میفرماید که حسنااتش را بنویسند و در
نود سال رسید گناهان گذشته و آینده اش را مرز دو می نویسند و اسیر خود
در زمین و او را شفیع میگردانند و در اهل بیتش و سید معشرا از حضرت صادق
مقوله است که اول کسی که موی سفید در ریشش بهم رسیده حضرت ابراهیم بود و چون
دید گفت خداوند این چیست و می آید که این نور است و موی سفید توفیق است گفت
خداوند از یاده گردان و در حدیث دیگر فرمود که هر که موی سفید در ریش او بهم
رسد در اسلام آن سفید نور خواهد بود برای او در قیامت بیخود و بیرون در بیان
فضیلت قرآن و حامل آن و عفو از فضایل بابت و سوره است و این مثلث است بر چند
سایه سافیه اول در فضیلت قرآن است و از حضرت رسول مقوله است که هرگاه ملت بشو
و شنبه شود بر شما فشانند پارهای شب تا و پس بر شما باد بقرآن بدرستی که قرات
تفاعت کنند که شفاعتش قبول میکنند و با هر که عباد الله نمایند و حجت بر او تمام کنند
بصدقش نمایند هر که انرا پیشوا خود گردانند او را به هشت میرسانند و هر که انرا به نیت
سرا از دو بان عمل نمایند او را بسوی جهنم میرانند و ان مقام است که به بهترین راه است
و مقام است که در آن تفضل و بیان جمیع احکام هست ان مقام است باطنیت طاهره
احکام الهی است و باطنی علوم ناشناهی است و ظاهرش خوشایند است و ان مقام است
مخوم و کواکب هستند که بر احکام الهی تابند و بر آن مخوم بخوم دیگر هستند که
مردم را بر احکام میرسانند یعنی آیه معصومین صوات الله علیه که علم قرآن نزد
ایشانست عجب قرآن احصا نمیتوان نمود و غریب آن هرگز گفته نمیشود و در آن هر غنا

مکر پیران و صدیقان و از حضرت رسول منقولست که اشرف و بزرگان است
من حاله و قراند و جمعی که در شب عبادت میکنند و در حدیث دیگر فرمود که حاله و
قران بزرگان اهل بهشتند و فرمود که خدا عذاب نمیفرماید دلی را که قران را حفظ
نماید و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که اهل قران در اعلی درجات بهشتند
بعد از پیغمبران پس ضعیف و حقیر شمارند اهل قران و حقایق ایشانرا سهل بدین
که ایشانرا از حق تعالی منزلت رفیع است سافیه شیم در بیان صفات قرای قران
و اصناف ایشانست بدینکه حامل قرانرا بر چند معنی اطلاق میکنند و چهار قسم میباشند
اول آنست که فقط قرانرا درست یاد گیرد و درین احوال مراتب حاملان قرانست و درین
مرتبه تفاضل بزیادتی علم قراءت و دانستن آداب و حسنات قراءتی باشد
و بزیادتی حفظ کردن و در خاطر دانستن و بزیادتی قرائت دوم دانستن معانی
قرانست و در زمان سابق چنین مقرر بود که قاریان قران تعلیم معانی او
نمیگرفتند و درین مرتبه از دانستن لفظ با آراست و تفاوتی درین مرتبه بزیادتی
و نقصان فهم معانی قران از ظهور و بطور میباشند و درین احکام قران و
تفاوت شدن اجزاء نیست که قرار بود معانی آنها دانست و در حال شدن از صفایست
که برینست اما دلالات دارد پس حامل حق تعالی را که حامل الفاظ و معانی
قران گردیده است و بصفا و تحسنه ان خود را آراسته باشد و بدینکه قران خوان
احسان مدوی خداوند رحمان است چنانچه از حضرت رسول منقولست که القرآن
یا الله یعنی خوان نفی خدایت و خوان گریبان جامع می باشد و در خور هر کس
نیت دین میباشند و سبزی و توکی میدارد و الوان حلاوت تقایس میدارد و لهذا
همگسوست که از قران بهره نداشته باشد جمعی کثیر از راه کتابت لفظی هرهای دینی
و اخروی میباشند حتی آنکس که مرکبش بعلی او در و آنکسی که کاغذش را میبازد و آن

که خود را بتعب و انداختن بتلاوت قرآن و در درازی شبها تپیل بخواند و چون مراد
تجدد بخواند و آب از دیش جاری میشد خداوند او را راضی کن چنانچه مراد راضی
پس خداوند عز و مجبار فرماید که ای بنده من دست راست را بکتاب بکنان رضا و
خشنودی خود و دست چپ را بیکساز رحمت خود پس او گوید که اینک بهشت از برای
تو بباح است قرآن بخوان و بالا رود پس هر یک آیه که بخواند یکدر جبر بالا رود و در حدیث
دیگر فرمود که حق تعالی بقرآن خطاب فرماید که بعزت جلال خودم سوگند که امروز
کافی دارم هر که تو را کافی داشته و خوار کنم هر که تو را خوار کرده و بسند معتبر از حضرت
رسول منقول است که فرمود که قرآن را یاد گیرید بدرستی که قرآن در قیامت می آید بنزد
حامل خود و بصورت جوان بسیار خوش رو و میگوید که منم آن قرآن که سبب من
شهادت پداری و در روزها سبب روز محو در آتش شده میداشتی و سبب کثرت
تلاوت من آب از دهانت خشک میشد و آب دیده است جاری میشد امروز با تو ام
هرگاه میروی که تجارتی کرده امروز از پی تجارت خود میروی و من بعوض تجارت
جمع تاجرانم برای تو بشادت باد ترا که بخود می گرامت تو میسر است پس تاجری می آید
بر سرش میگذارند و نامه امان از عذاب را بدست راستش میدهند و نامه نجات
در بهشت را بدست چپش میدهند و در حله بر او میپوشانند و با او میگویند که
بخوار و بالا رود و بعد از آن بر او میپوشانند و در حله میپوشانند
اگر من باشد میگویند باینکه این برای است که بفرزند خود بقلیم قرآن کو دید علی بن
سین علیه السلام فرمود که بر شما باد بقرآن بدرستی که حق تعالی بهشت را بکس از تلاوت
بکس از تلاوت را از تفرغ و خلق فرمود و بیکل شک خوشبو و بعوض خاک زعفران و بجای
سنگ دین مروارید در آن مقرر گردانید و در جانش بعد از آیات قرآن گردانید پس کسی
که قرآن خوانده باشد با او میگویند که بخوان و بالا رود و همچون در بهشت و جباران بالا تر نیست

وَبِجْ كَالَاتِ بُشْرِي مَتَصَفِدْ وَایضا اکثر قرآن در مدح ایشان و مذمت مخالفان
ایشانست خبا پنجه وارد شده است که ثلث قرآن در شان ماست و ثلث آن در مذمت دشمنان
ماست و ثلث دیگر فرایض و احکام است و این معنی نیز ظاهر است که مدح هر صفت کمالی که
در قرآن واقعست بمدح صاحبان صفت بر میگردد و صاحبان صفت بر وجه کمال
ایشانند و مذمت هر صفت نقصی که وارد شده است بمذمت صاحبان آن صفات بر میگردد
که دشمنان ایشانند و چون شخصی نیست قایم بذات بلکه عرضیت که در احوال مختلفه ظهور
مختلف پیدا در خبا پنجه پیوسته در علم واجب الوجود بوده و از انجا در لوح ظاهر گردیده و
از انجا بر لوح حضرت جبرئیل منقل گردیده و از جانب خدا بده واسطه و بواسطه جبرئیل
در نفس مقدس نبوی ظاهر گردیده و از انجا بقلوب اوصیاء مؤمنان درآمده و در صورت
کتاب ظهور نموده پس اصل قرآن حرمتیت و سبب آن در هر جا که ظهور کرده از محل را هر
بخشیده و در هر جا که ظهورش زیاده است موجب حرمت آن چیز پیشتر گردیده پس هرگاه
آن نقشهای مرکب و لوح و کاغذ که بر آن نقش بسته و جلدی که محاور آنها گردیده باینکه
بست ترین ظهورات اوست آنقدر حرمت با و بخشیده باشد که اگر کسی خلاف ادای نسبت
با آنها بعمل آورد کافر گردد پس قلب مؤمنی که حامل قرآن گردیده هر متش زیاده از نقش
و کاغذ قرآن خواهد بود خبا پنجه وارد شده است که مؤمن هر متش از قرآن پیشتر است
و از مضامین و اخلاق حسنه قرآن هر چند در مؤمن پیشتر ظهور کرده موجب
احترام او زیاده گردیده و هر چند خلاف آن اوصاف از تقایص و معاصی و اخلاق
ذمیه ظهور کرده موجب نقصان ظهور قرآن و نقص حرمت گردیده پس این مراتب
ظهورات قرآن و اوصاف آن زیاده میگردد تا چون مرتبه جناب بارفقت نبوی
و اهل بیت کرام اومیرسد مرتبه ظهورش بنهایت میرسد خبا پنجه در وصف حضرت
رسول وارد شده است که کان خالق القرآن یعنی خلق آنحضرت قرآن بود بلکه اگر بخواهیم

پیوسته و کافرانی که مز و می دهند و غیر ایشان از جماعتی که در کتاب قرآن
 مذکور میباشد اگر از برای خدا کنند چه دنیا و آخرت میبندد و اگر از برای دنیا کنند
 چه دنیوی میبندد و جمیع از تعلیم و تعلیم لفظی هرهای دنیوی و آخری میبندد
 و صاحبان در علم از علوم انسانی را همه از قرآن هست چنانچه صرفی از وجود تضاد
 داشتند استناد استناد و تفسیر از اجزاء تا کتب استشهاد و میناید و معانی بیا
 در کتاب عربی اش فایده بسیار و اصحاب بلاها از پرکات آیات کویداش بیلو
 کردن و نوشتن نفع میبندد و این مطالب دنیوی و آخری با آیات و تفسیر
 پناه میبندد و مطالب دنیوی و آخری از قرآن تأثیرات عربی آیات
 و صورت است و آیات تک و اصحاب و غیر ایشان همه بقرآن پناه میبندد و از
 راه معانی عربی اش جمیع صاحبان علوم عینیه منتفع میشوند از شکم و حکیم و فقیه
 و اصحاب ریاضی و صاحبان علوم اخلاقی و طبیبان و اصحاب اسیر و منشیان و شعرا
 و ادبا و غیر ایشان از جماعتی که از زمانه قرآن بهره دارند و بهایی از بطون قرآن همچو
 فایده دارند هستند اصحاب عرفان و ادبایان فواید و حکم و معارف انسانی بیابند
 پس حامل قرآن مجید جمع میکنند جمیع هر نوع از این بوجه کمال داشته باشند و ایشان
 حضرت رسول و اهل بیت و امامان و صلوات الله علیه و علیهم اجمعین از این برآگاه معلوم است
 با حاکمیت متواتره که لفظ قرآن مخصوص ایشان است و قرآن تمام کامل نزد ایشان است
 و معلوم قرآنی که در میان است هم باتفاق حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه منشی
 و اینها احادیث متواتره و ارجح است که معنی قرآن کسی غیر ایشان نمیداند و علم با کمال
 و بکون تار و قیامت و جمیع شرایع و احکام در قرآن هست و علمش نزد ایشان محض
 و قرآن از یکتای یکتا با هفتاد و پنجاه است و علم جمیع بطون نزد ایشان و همچنین عمل
 نمودن جمیع انعام و شرایع قرآن مخصوص ایشان است چون از جمیع خطاها معصومند

و جاع کردن معنی ندارد و بعد میگوید که بهشت درود یوار و درختی نمیدارد و گمان نداشت
معنوی را باین عبارات تفسیر کرده اند و باین سبب منکر ضروری دین گردیده و پاداشده
اما صاحبان یقین میدانند که هر در حقیقت و در ضمن آن لذت‌های صورتی
حاصل میشود چنانچه در اول کتاب اشاره باین معنی کردیم همچنین در باب صراط واقع
شده است که صراط دین چیست و واقع شده است که اهل بیت صراط مستقیمند
و وارد شده است که صراط محبت علی بن ابی طالب است و واقع شده است که صراط
جنت پرستی بر روی جنت هم حق است زیرا که صراط آخرت بمنزله صراط دنیاست و در دنیا
فروخته اند که بر صراط دین حق و ولایت اهل بیت مستقیم می باید بود و آنچه و راست
و شعبه‌های بسیار از مذاهب مختلفه و گناهان کبیره هست که هر که متوجه آنها میشود این
صراط بد می رود و این صراط راهیست در غایت باریکی و وقت نازکی و یکساکها دارد
که شیاطین بر آن رخنه‌ها در کین نهشته اند و عقبها از عبادات شاقه و ترک معاصی
و آنکه بسیار کسی از آن عقبه راه کم کرده اند و بمنزله این صراط بینه صراط آخرت
که در نهایت باریکی و وقت دشواریست و بر روی جنت میگذارد پس کسی که پیوسته
درین صراط مستقیم بوده در آن صراط راست به بهشت میرود و هر که بسبب اعتقاد فاسدی
یا کبره یا کینه کتفه ازین صراط بد می رفته بهمان عقبه و یکساکه که میرسد بیشتر از آن صراط
میگذرد و بجهنم می افتد همچنین مارها و عقربها در آن صورت اخلاق دنیاست و در دنیا
وجود و قصور و صورت ثمن افعال حسنه است همچنین نماز در دنیا روحی و بدنی
هست بدن نماز از آن افعال مخصوصه است و روح نماز ولایت علی بن ابی طالب
و اولاد اوست و کار روح الهیست که جبهه را باقی میدارد و منشأ حرکات و آثار بدن
میکرد پس نمازی و ولایت چون موجب کمال نمیکرد و باعث قرب نمیشود و از عذاب
نجات نمی بخشد مانند بدن موده است پس ولایت روح الهیست و چون نماز کامل از ایشان

خبر از قرآن حقیقی ایشانند که محل لفظ قرآن و معنی و اخلاق قرآنند چنانچه دانستی
که قرآن چیزی را بگویند که نقش قرآن در آن باشد و نقش کامل قرآن بحسب معنی
و لفظ در قلوب مطهر ایشان حاصلست چنانچه حضرت امیرالمومنین علیه السلام
بسیار میفرمودند که منم کلام الله اطلاق نیست معنی این حدیث که حضرت صادق
فرمود در حدیث ثعلبانی بصورت نیکی بصیرتی بحشر خواهد آمد و شفاعت
حاملان خود خواهد کرد و راوی پرسید که آیا قرآن سخن میتواند گفت حضرت تبسم
نمود و فرمود که خدا رحم کند ضعیفان شیعیان ما را که آنچه از ما میشوند تسبیح
میکنند و از عان بینمایند بعد از آن که ما از شخصی است و صورت دارد و خلقتی دارد
و امر و نهی میکند راوی گوید که صورت من تغییر شد و گفتم این سخن را در میان مردم
نقل نمیتوانم کرد حضرت فرمود که هر که ما را بنام خدا حق ما را شناخته و انکار حق
ناکرده بعد از آن فرمود که میخواهی که سخن قرآن را بتو بشنوم گفتم بلی فرمود که در قرآنست
که نماز نمیکنند از نجس و منکر و ذکر خدا بزرگتر است حضرت فرمود که چو در نماز نمیکنند
پس سخن میگویند و نجس و منکر بر روی چشندند و ما اینم ذکر خدا و نماز را کتیم چون این
این مطلب در محل اخبار اعلیٰ است عیاهم السلام بسیار در حلیت اگر زیاده ازین توضیح
نمایم اصولست و بدانکه هر چه را صورت و معنی و جدی و روحی هست خواه خلقتی
و خواه عبادات و خواه غیر از آن جمعی که حیثیه اند بظاهر فارست زده اند و پا از آن
بدر نمیگذارند و خود را از بسیاری از حقایق محروم گردانیده اند و جمعی بی وطن و معانی
جسیده اند و از ظواهر دست برداشته اند و بسبب این محدثه اند و صاحب
دین نیست که هر دو بمعین بشنود و هر دو را از عان نماید مثل آنکه هشت را
صورت است که عبادت آن در دو دیوار و درخت و انهار و حوض و مقبره است و معنی
هشت صورتی می باشد حیثی میگوید در هشت معنی نیست خوردن و آشامیدن

بناهند مقبره این حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و تمام محمد باقر علیه السلام است که فرموده اند
که ای سنگها برای این بنا کرده اند که بپایند مردم بطاعت و بوسیدار اوست
بخدمت ما بر سر و عالم دین خود را از ما یاد گیرند و ولایت خود را
نمایند و یاد از این معنی را در این مقام سبط ختمی است و ادنا اگر در این معنی
درست نموده بسیاری از مشکلات اخبار بر غایت میگردود و
نارسم نمی که هم نما خودش در کسی کامل باشد موجب قریب به
مناجات از باب خاصی نمی میفرماید و منع میکند و هم شمرده و هم چون که روح بماند
نمی میکنند بلکه همان معنی نمانی که در ایشان کامل گردیده و موجب علوی است
قریب ایشان که دیده بربان ایشان تکلیف است قریب منع میماند و یاد از این سخن در
مقامات نازل گفتن موهم معانی کفر این میشود و جمیع پیشین بقول اخباری که در صف
حامدان قرآن وارد شده است سبند معجز از حضرت علیه السلام بر اقر علیه السلام است
که قاریان قرآن بر سه قسمند یکی شخصی است که قرآن بخونده و از اسرار دینا
خود گرفته است و وسیله جلب فواید و اموال از پادشاهان گردانیده است و بشیران
بر مردم استطاله و زیاده میبخشد و شخصی دیگر است که قرآن خوانده است و حقوق
انرا حفظ و ضبط نموده و حدود و احکامش را ضایع ساخته است و همین در است
کردن لغزش و سعی می نماید خدا ایشان را در میان حامدان قرآن بسیار کند و بشیر
دیگر است که قرآن خوانده و دوائی قرآن را بر درهای دل خود گذاشته و ضمیرانش
بقرآن بیدار داشته و سبب قرآن روزها نشنیده مانده و بنور دانستن و بقرآن
پیاپی استاده است در مساجد و جاهای نماز و در شب با پای از رحمت خواب نمی
گرفته است سبب قرآن نیز بهرکت این بهجت خدا وید بر و جبار رزق می نماید بلکه
و باین جماعت غلبه میدهد مسلما انرا بر دشمنان و باین جماعت حق بخیران از آسمان

صادر میشود و اگر از دیگری صادر شود پیرکت ایشان میشود پس بقای نماز بایشان
بابت سبب خود روح نمازند و چون وصف نماز در ایشان کامل گردید و خلق ایشان
شده کو با نماز دهند پس چنانکه لفظ ایشان را بر بدن اذی و بر روح بآید هر سه به
اطلاق مینمایند همچنین نماز را بر این افعال و بران ذوات مقدسه و بران ذوات با انصاف
باین صفات اطلاق مینمایند پس نماز که قرآن واقع میشود ظاهرش که باین افعال است
مواد است و باطنش که دلالت است مراد است صفات، بایکدیگر ندارد و جمعی از ملاحضه
و استنباط سبب اینکه این احادیث را فهمیدند انکار عبادات کرده اند و کافر شدند و اند
و میگویند نماز کنایه شخصی است و روزه کنایه انشغاف است و این اعمال در کار نیست
و جمعی از حشویه بجهت تفریط افتاده انکار این احادیث کرده اند و رد کرده اند همچنین
ایمان چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کامل گردید و آنحضرت بر وجه کمال پان شش
است و بقای ایمان پیرکت آنحضرت و ولایتش رکن اعظم ایمانست و ایمان در جمیع
اعضا و جوارح اش سرایت کرده پوسته از آثار و افعالش انوار ایمان شاهده میشود
و اگر ایمان بر آنحضرت اطلاق کتد در بطن قرآن بعید نیست همچنین مخالفان ایشان
در باب کفر و معاصی چنین اند پس روح معنی محل حقیقی صلوات و ایمان و زکوة و غیر
انها از عبادات علی بن ابی طالب و فرزندان اویند و روح معنی محل حقیقی و فحشاء
و منکر و کفر و شوق و عصیان ابوبکر و عمر و عثمان و سایر دشمنان ایشانست که سبب
ایشان کفر و معاصی باقی ماند و در ایشان کامل بوده و همچنین کعبه طهرت داده اند
برای اینکه محل فیوض الهی و معبد دوستان خدایت و دلایم معصومین و دوستان
ایشان که محل معرفت و محبت و یا صدق است از کعبه اشرف است و کعبه حقیقی ایشانند
اما نباید که کسی انکار محبت این کعبه ظاهر کند یا انکار حج کند تا کافر شود بلکه می باید که
اول کعبه ظاهر و بعد از آن کعبه باطن و در آن انوار هر دو میروند و میشود چنانچه

بیکدیگر و فاصله در میان بقطع نفس یا سکت طویل بکند کلمه اول را ساکن بخواند
بلکه آخرش را با اول کلمه لاحق وصل بکند و اگر وقف کند ب کلمه وقف بجز حرکت نکند
چنانچه منقولست که آن حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه سوال نمودند از معنی
ترتیل فرمود که ترتیل حفظ و قفاست و او نمودن حرفهاست از مخارج و ترتیل
مستحب شمرده خواندن و بنای خواندن قرآنست بچستی که حروف در یکدیگر داخل
نشود که خوب ممتاز شود و بسیار هم ایشان بخواند که حروف از هم بیاشد و اینها
اتصال کلام ب طرف شود یا رعایت صفات حروف و مدتها و اقسام وقفها که از کتب
قراءت تفصیل آنها معلوم میشود و این معانی را نیز داخل در آنچه حضرت فرموده اند
میتوان کرد و در حدیث دیگر از آن حضرت منقولست که از تفسیر ترتیل پرسیدند
فرمود که حروف را خوب ظاهر گردانی و تند بخوان پیوستگی که هر یک از شعری را
خوانند و از هم میپاش حرفها را مانند ریگی که باشند ولیکن برفع و خوف افزید
یا بگویند بخواندن قرآن در طهاسخت را و چنان نباشد که همت ترک شود و کارید
و تند بخوانید که زود تمام شود و می تند بیرون و تفکی خواندن و متوجه معانی آن
گردیدن و برقت و خشوع خواندنست و باید که از مواضع قرآن متذکر شود و از
احوال گذشتگان عبرت گیرد و چون پایه رحمتی رسد از خدا بطلبد و چون پایه
عذابی رسد استعاذه نماید چنانچه با ساینده بسیار از حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه و سائر ائمه صلوات الله علیه منقولست که چیزی نیست در قرآنی که در آن
تذکر نباشد و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که قرآن بخون تا زل شد و است
پس از آن بخون بخوانید و از حفص منقولست که حضرت امام علی صلوات الله علیه
از شخصی پرسیدند که بقادر دنیا را میخواهی گفت بجز فرموده که چرا گفت از برای خواندن
قل هو الله احد پس حضرت بعد از زمانی فرمودند که ای حفص هر که از دوستان

میدانند و آید که این جماعت در میان قاریان قرآن کمتر از کوک و داحر هستند
حضرت رسول منقولست که سزاوارترین مردم بجمع و تفرع در اشک و پنهان
حاصل قرائت و سزاوارترین مردم در پنهان اشک و پنهان قرائت
بعد از آن اواز بلند فرمودند که ای حامل قرآن بسبب تواضع و فروتنی کن تا خدایترا باشد
موتیه گرداند و بقوان طلب معرفت از مردم کن که خدا ترا ذلیل میکرد و اندوختن شود
بقوان از برای خدا تا خدا انوار زینت بخشد و از برای مردم زینت خود و کن که
خدا انوار معیوب و بد نما گرداند بدستی که هر که قرآنرا ختم نماید چنانست که گوی
بمهری در میان پرلوی اوجا داده اند بدون آنکه وحی بیاید و کسی که تمام قرآنرا بخواند
باشد سزاوار برای اولاست که با جامه اود جیهالت نکند و در میان جمعی که معصوب
و آیند او معصوب نیاید و زود از جاید و زود بلکه باید عفو کند و ببوشاند
و در گذرد و وصل کند از برای تعظیم قرآن و کسی را که قرآن باو عطا کرده باشد و بجان
کند که خدا بکسی از خلق چیزی بهتر از آنچه را او گماشت فرموده است از آن
و اسباب و بناسی تحقیق که عظم شمرده است چیزهایی که خدا حقیر شمرده است
و حقیر دانسته است چیزی را که خدا عظیم گردانیده است از حضرت رسول منقولست
که هر که قرآنرا بخواند و یا خواند قرآن بیاشامد با محبت دنیا و زینت ایالت بر قرآن
لحظه کند مستوجب غضب الهی گردد مگر آنکه توبه کند و اگرف توبه نمیرد در قیامت
قرآن بر او محبت ندارد تمام کند که او را عذری نماید سافیه چهارم در بیان ادب
خواندن قرآنست و آن شقاست بر شرایط بسیار اول ترتیل در قرائت چنانچه
مقرر شده است و میفرمایند که در دل القرآن ترتیل ترتیل کن در قرائت قرآن ترتیل گردانی
و ترتیل قدری از آن واجب است قدری شجبه ترتیل و جبه شجبه است
که هر وقت از استماع آن باید و حفظ و احکام وقف و وصل بکند که اگر دو کلمه را متصل

والتین خوانید در آخرش بگویند و بخوان علی ذلک من الکتاب هدی و چون قُوالنا
بخوانید بگویند آمنا بالله و نهدایه را بخوانید تا سلیمین و سبند معتبر دیگر منقول است
که حضرت امام رضا در سه روز یکم میفرمودند و گفتند اگر خواند که در سه روز
ختم می‌توان کرد ولیکن هیچ آیه نمی‌کند هرگز مگر آنکه در معنی آن آیه نکلی می‌توانم و در
سبب نزولش تأمل میکنم و پیاد می‌آورم که در چه وقت نازل گردیده اند و هر سه
روز یکم میکنم و سبند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون سوره قل
یا ایها الکافرون میخوانند بعد از لا اعبده ما تعبدون می‌گفتند اعبده ربی و بعد از
اهتمام سوره میفرمودند که ویلی الاسلام علیه احیا و علیه اسود انشاء الله و از حضرت
علی بن الحسین علیه السلام منقول است که آیات قرآن خزینه حکمت ربانیت سپراز
خواجه را که می‌گشائی باید که در این نظر نمانی و تفکر جوایز مولی حکمت را بیرون آوری
و در روایت دیگر از آنحضرت منقول است که فرمود که اگر هر که در ماهین مشرق و
مغرب است میزند بعد از آنکه قوال این باشد و هشت بهم می‌رساند کسی که اینها را خواند
عالمیان باشد و چون خواهد که سخن بگوید یا صدق گوید و سناجات کند و
راز بگوید و اگر کسی خواهد یا سخن گوید قرآن بخواند که گاهی خدا با او خطاب فرماید
و خود را مخاطب بان خطابها دانسته پسند و در جواب گوید و گاهی پنهان با او سخن
گویند و خطابهای ایشان اچنان داند که از ایشان میشود بپندار جماعت پنهان با ایشان
سخن میگفته اند و گویند و گوئی چند بوده اند و کسی که اگاه است مخاطب خطاب ایشان
پشتی است و بر آنکه خطابها ایشان جای جمیع غایبان عام است و گاهی حق تعالی برای
او قسمه میخواند و احول کند شکر در زبان او نقل میکنند و از شادی این گواهی نزدیک است
که غالب می‌کند و گاهی حق تعالی نعمها الوان بهشت از برایش می‌کشد و ناله عارف است
چون از نعمهای بهشت برای این لذت سببی و که از دوست با او میرسد از وعده اش

میشویدان ما بمیرد و قرآن نداند و در قبی و راحق تعالی او را بقلم قرآن میفرماید
تا درجات او را بلند گردانند زیرا که درجات هشت بقدر آیات الهی است بقاری
میتوانند که بخوان و بالا رود پس هر چه که بخواند یک درجه بالا میرود و حفص گفت که
کسی نداند یدم که خوشتر با امیدش زیاده از آنحضرت باشد و چون قرآن بخوانند
بخیرند و اندوه بخوانند و بخوبی بخواند که گویا بشافه با کسی خطاب میکنند و از رجا
بعضی است منقولست که حضرت امام رضا در راه خراسان چون بیان رخت خواب
میرفتند ندوت بسیار میفرمودند و چون بایه میرسیدند که در آن ذکر هشت
یا دوح بود میگریستند و از خدا سؤال هشت و استعاذه از جهنم میفرمودند و چون در
ماز سوره قتل هو الله احد میخوانند بعد از احد آهسته میخوانند الله احد و چون
سوره را تمام میگردند سه مرتبه میگفتند کذلک الله و بنا چون چون سوره قلی یا ایها
الکافرون میخوانند بعد از لفظ کافرون میگفتند آهسته یا ایها الکافرون و چون
از سوره فارغ میشدند سه مرتبه میفرمودند رَبِّ اِنَّكَ وَدِیْ لَاسْلَامٌ و چون از
سوره والتین و الرتیون فارغ میشدند میخوانند که بلی و انا علی ذلک من الشاهدین
و چون سوره لا اقسام بیوم القیمه میخوانند بعد از فارغ شدن میفرمودند سبحانک
اللهم بلی و چون از سوره فاتحه فارغ میشدند میفرمودند که الحمد لله رب العالمین
و چون بسم اسم ربك الاعلی میخوانند بعد از اعلی میفرمودند آهسته که سبحان ربی
الاعلی و در هر جای قرآن که با ایها الذین امنوا میخوانند آهسته میفرمودند که لیسک
الله لیسک و سید معتبر آنحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که هرگاه
یکی از سجرات را خوانید بگوید سبحان الله الاعلی و استجابت سوره چندند که در
که در اول نشان یسبح یا سبح یا سبح است و چون بخوانید که ان الله و ملائکته یصلون
علی البتّی صلوات یفرستند خواه در نماز باشد و خواه در غیر نماز و چون سوره

کسی از روی تنه و آگاهی تفکر قرآن خواندن و درهای کلمات فیض نامنهای
بر روی عقل او مفتوح گردیده باشد و دیده دانش را نور ادراک معارف داده باشند و در
هر صفحه از صفحات قرآن که نظر میفرماید کلمات از شقایق و حقایق برایش مرتب ساخته
و چراغهای از انوار انوار معارف و هدایت برایش مهیا کرده اند و محفل علو از دوستان
و برگزیدهگان خدا برای انس و الفت او نشانداده اند و انواع نعمت‌ها روحانی و ماضی و لذت‌ها
عقلانی برایش حاضر ساخته اند و قدیم‌ها و اینها از شراب ظهور لطف و رحمت برایش بر
گرفته اند میزبانان خداوند میباشند و صاحبان نشانی‌ها و اوصیای و صدیقان در چنین
نوحی اگر کسی از شادی نمیرد و حشت چراغ بر دیوار سیوم با طهارت بودنت در هنگام تلاوت
خارج از محدثین الفضل منقول است که چندین مرتبه امام رضا علیه السلام فرمود که من قرآن
مخوانم و من بول میگیرد و بر میخیزد و بول میکند و بر می‌گردد و شروع بتلاوت میکند حضرت فرمود
که مکن تا وضو سازی و این شرط بر سبیل استحباب است بآنکه ظاهر حدیث معتبره است
که حجب و حایض را این تلاوت غیر سوهای سجده مستحب است و بعضی زیاده از هفت
مکروه داشته اند و زیاده از هفت داده گفته اند که ایتش بیشتر است و لیکن احادیث
صحیحی دلالت دارد بر اینکه هر چه قدر از قرآن که خواهند میخوانند بخوانند بغیر از سوهای
سجده و تلاوت سوره‌ها سجده واجب است بر ایشان حرام است چهارم استغاثه است و
خدا فی نیست درین که هر وقت که شروع در قرائت کنند استغاثه مستحب است و در کیفیت
آن میان قرائت خدا فی هست و مشهور میان علما شیعه یکی از دو صورت است اول اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم و این میان سنی و شیعه مشهورتر است دوم اعوذ بالله السميع العليم
من الشیطان الرجیم و در بعضی روایات شیعه بعد از این و اعوذ بالله السميع العليم
وارد شده است و در بعضی روایات استغاثه من الشیطان الرجیم ان الله هو السميع العليم
وارد شده است و در بعضی بجای استغاثه اعوذ و وارد شده است و در بعضی اعوذ بالله من

نیز در لذت سیر و بکشد پیشتر و بختان نشاء شراب طهر و هشتاد و درین شهر
سپهری می یابند و گاهی اوصاف خود را برای او بیان می فرمایند و او را در کلمات
صفات کایه خود سیر میدارند و گاهی در گلستان رحمانیت تکلیف سیر میکند که
چرخانهای علو از الوان نعمت برای کافر و سلمان کشیده و چه نعمت باخفی و جلی
بر عاصیان و کناه کاران دارد و گاهی بسیر گلستان رحمت می فرستد که چه لطافت
خاص و شفقتهای بی اندازه نسبت بدوستان خود فرموده و گاهی بسیر بوستان
رازقیت می برد او را هیچ براند و گیاهی نیست که همه خواص از خوان رازقیت او
نمناشته باشد حتی آن برای ضعیفی که در مشق رای درخت است قدری از روزی
برای آن مقدار است که ریشه که ده کن در زمین فرو رفته دهان کشته و اناب و خا
بدمان خود میکشد چه قدر بیان برسد و زیاده و کم نرسد و گاهی بسیر گلستان
در درهای نامتناهی سیر دو گاهی در درهای کجیهای جنوم و معارف نامتناهی برتر
میکند و از انواع جواهر حقایق آنچه دیده اش تاب آورد برای عرض می نمایند
نچنین و در جمیع صفات جل و جلال و رفعت و کمال و گاهی احوال دوستان
خود را و کمالات ایشان را برای او نقل میکنند و از بنده نوازیهای خود اصداد
میکردند که دوستان چندین هزار سال گذشته و احوال ایشان را بچه مهرایی نقل
می فرمایند و نعمت با ایشان عطا فرموده ایشان را با غمهای ستاید و بیان شکایات ایشان
و شفقتها که در راه کشیده اند می فرمایند بعد از آن بیان تمام شده فرموده خود
می نماید و از بیان فرودن وسعت حلم و مزید کرمهای حق و شفقت بگوشته ها و شکا
ایستاد و وسیع میگرداند و بی پروا و کار کرم که با اعانت لطف خدا را با نندیده
مشققی و از سبب مهربان برای تکمیل بندگان گاهی بوعده خود و قصور و طعام و
نار و آب و جمیع مهربانی و گاهی بوعید و جزا و عذاب می فرستد و از می فرمایند پس

این یکی و یکی از برای شما حال پوسته چنین کرده ام چه ثواب از برای من خواهد بود بسبب
این عمل حضرت فرمود که خدا بسبب این عمل چنین خواهد کرد که در قیامت تو با ایشان بآشی
راوی گفت و آنگاه اگر چنین ثواب برای من خواهد بود حضرت سه مرتبه فرمود که بی ساینده
تشریم در ثواب تعلیم و تعلم و حفظ قرآنست پسند معتبر از حضرت صادق ص منقولست
که هر که حافظه اش کم باشد و قرآن را بشقت حفظ کند حق تعالی رواجی با او گرامت میفرماید
و در حدیث دیگری فرمود که سزاوار نیست که مؤمن نمیرد مگر آنکه قرآن را یاد گرفته باشد
یا مشغول یاد گرفتن باشد و در حدیث دیگری فرمود که هر که یاد گرفتن قرآن بود شوار
باشد و عشقت یاد گیرد او را دو جاوست و پسند معتبر از یقویب امر منقولست که بحدیث
حضرت صادق ع عرض نمودم که مرا غمها رو داده که آنچه در خاطر داشتم فراموش کردم
چه کار کنم تا آن را بر دلم حضرت را فرغی و خوشی حاصل شد و فرمود که بدرستی که شخصی که
فراموش کرده است سوره از آن قرآن را آن سوره در قیامت از درجه بلندی از درجات
عقبت با او مشرف بشود و میگوید که السلام علیک او در جواب میگوید که علیک السلام
تو گیتی میگوید که من فلان سوره را که می مانع کردی و ترك نمودی اگر بمن متمسک میشد
و مرا از دست نمیدادی امروز تو پادشاه درجه میسایندم بعد از آن فرمود که بر شما باد
بیاد گرفتن قرآن بدرستی که جمعی قرآن را یاد میکنند که ایشان را قاری بگویند و جمعی قرآن را
یاد میکنند که شب و روز در نمازها بخوانند و بپایان دارند که کسی بلد یا نداند و احادیث
بسیار موافق این حدیث در مذمت فراموش کردن قرآن واقع شده است که ظاهر بعضی
فراموش کردن لغظست و ظاهر بعضی ترك عمل است و معانی آن و معنی دوم ظاهر است
که بدست و اول آن از روی بی احتیاجی باشد بدست و اگر با اختیار بسبب ضعف
حافظه از خاطرش محو شود قصور ندارد و بعضی احادیث که وارد شده است که قصور
ندارد در این معنی محضست خلیفه از حضرت رسول ص منقولست که هر که قرآن را یاد گیرد و عمل

شیطان الرجیم ان الله هو الفلاح العلیه وار شده است وان در روز قیامت اشهر او است
نیم روز بقیه بود دست خنجر منقولست بهترین مجالس است که ان فی رو بقیه باشد
و بعضی دیگر در آب در کتب تفسیر و قراءت مذکور است ذکر نماز درین مقام موجب
تطویل میگردد سافیه نیم در کیفیت ختم قرآنست سبند معتبر منقولست که شخصی بخیرت
حضرت امام جعفر صادق علیه عرض نمود که من در یکشب قرآنرا ختم میکنم حضرت فرمود اگر مرا
خوش می آید که کمتر از یکجا ختم کنی و سبند معتبر از حضرت امام رضا علیه منقولست که ابو بصیر
بخیرت حضرت صادق علیه عرض نمود که قرآنرا در یکشب ختم میکنم فرمود که نه گفت در دو
شب فرمود نه پس شش شب رسانید حضرت اشاره فرمودند که بی بعد از آن فرمودند که
همی که پیش از شما بودند قرآنرا در یکجا ختم نمی کردند بد رستی که قرآنرا شش یا بیست خوانند
نمی آید که هفتاد و شش که شش بود در یکجا ولیکن بت تلی می باید خواند و چون بایه گذری که
در آن یاد داشت باشد توقف کن و از خدا عیبت را سؤال کن و چون بایه گذری که در آن
ذکر است باشد توقف کن و استعاذه کن بخدا از آتش جهنم پس ابو بصیر پرسید که در ماه
رمضان در یکشب ختم میکنم فرمود که نه پرسید که در دو شب میکنم فرمود نه پرسید که در سه
شب ختم میکنم اشاره فرمود که یکی ماه رمضان را حق و حجت دیکر هست که ماه را دیکر بان
شبه است ندارد و در آن ماه نماز بسیار یکی سبند معتبر دیکر از آنحضرت منقولست که سؤال نمود
که در چند روز قرآنرا ختم کنیم فرمود که پنج روز قسمت کنند یا هفت قسمت و بن دوم قرآن
هست که دوازده قسمت گردد ام علی بن مفیر بخیرت حضرت صادق علیه عرض نمود که پدرم
از جدت سؤال نمود که بعد از ختم قرآن در هر شب حضرت فرموده بودند و پدرم در ماه مبارک
در هر شب قرآنرا ختم میکرد و من گاهی چهل ختم میکردم و گاهی زیاده و گاهی کمتر بقدر آنچه فراغ و
بمال داشته ام چون روز فطر میشد یک ختم قرآن از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله
قرار میدادم و یکی از برای حضرت امیرالمومنین و یکی از برای حضرت فاطمه و دیکر از برای هر یک از

هرای ده حسنه از برای ایشان بنویسد و ده گناه از ایشان بخونماید و از بشر بن غالب
منقولست که حضرت امام حسین ع فرمود که هر که ایة از کتاب خدا ایستاده بخواند حق تعالی
بهر حرف حسنه از برای او بنویسد و اگر در غیر نماز بخواند بهر حرفی ده حسنه از
برایش بنویسد و اگر گوش دهد قرائت بهر حرف حسنه از برایش بنویسد و اگر در شب
قرآن ختم نماید یک تاج بر او صلاوة فرستند و اگر در روز ختم قرآن کند یک تاج
کاینان اعمال شام بر او صلاوة صلوات فرستند و البته بعد از ختم قرآن یک دعای استجاء
از برای او هست و ختم قرآن از برای او بهتر است تا پانزده سال و زمین که پوز ثواب
باشد را وی عرض نمود که اگر قرآن بخواند باشد چه کند فرمود که حق تعالی ببخشند
و گویند اگر چه میداند بخواند خدا و را این ثواب میدهد و از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که هر که در یک ختم قرآن کند قرائت از جمعه تا جمعه یا یک شب یا یک ختمش در روز
جمعه باشد حق تعالی از اجرو ثواب از برای او بنویسد اول جمعه که در دنیا بوده است
تا آخر جمعه که خواهد بود و همچنین اگر در روز هادی که ختم قرآن نماید و پس از آن
حضرت رسول ص منقولست که هر که در شبی ده یا بیست بخواند او را از خاشعان بنویسند
و اگر سی صد یا بیست بخواند او را از رستگاران و نایبان بنویسد و اگر پانصد یا یک هزار
او را از جماعتی بنویسد که سعی بسیار در عبادت کرده باشند و اگر هزار یا بیست بخواند
برای او قنطاری از نیکی بنویسد که هر قنطاری پانزده هزار مثقال از طلا باشد
و هر مثقالی پست چهار قیراط باشد و قنطار کوچکش مثل توبه احد باشد و قیراط
بزرگش مثل مایه پانزده سال و زمین و از حضرت علی بن الحکیم ع منقولست که هر که حرفی
از کتاب خدا را گوش دهد یا آنکه بخواند حق تعالی برای او حسنه بنویسد و گناه
او را بخونماید و در چه برای او بپسندد و کسی که حرفی از قرآن یاد گیرد حق تعالی
ده حسنه برای او بنویسد و ده سیئه او را بخونماید و ده درجه برای او بپسندد و ده

فراموشی کند چه نوحش در آید دستش در گردش بسته باشد بخدا بعد ده ایستاده
برو سبط کرداند که در آتش جهنم قرین او باشد مگر آنکه خدا او را پامزد و فرمود که بنده
نمال و می اند که قرآن را یاد میکند و یاد دهند و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
منقولست که بد رستی که حق تعالی گاه هست که قصد میفرماید عذاب اهل زمین را که یکی
از ایشان را استغنا فرماید بسبب بسیاری کاهان ایشان چون نظریه فرماید به پیران
که قدم بر میدارند بسوی نمازها و اطفال که قرآن یاد میکنند ایشان را رحم میفرماید و عذاب
از ایشان تاخیر مینماید سافیه بفرماید در ثواب قراءت قرآنست پسند معبر از حضرت صادق
منقولست که قرآن عهد نامه الهی بسوی بندگان پس سزاوار این است که هر که مسلمان
در فرمان الهی نظر نماید و هر روز پنجاه آیه بخواند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که خانه که در آن قرآن خوانده میشود و یاد خدا در آن می شود برکت در آن خانه بسیار
میشود و ملک که در آن خانه حاضر میشود و شیاطین از آن دور میشود و روشنی میدهد
آن خانه اهل آسمان را چنانچه کواکب روشنی میدهد اهل زمین را و خانه که در آن قرآن
خوانده میشود و یاد خدا میکنند در آن خانه برکت است و ملک که در آن خانه دور
میکنند و شیاطین در آن حاضر نمیباشند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خانه
که در آن سلمان قرآن خواندند اهل آسمان آن خانه را ببینند مینمایند چنانچه اهل
دنیا ستاره ها را و شن ببینند مینمایند چنانچه پسند معبر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که هر که قرآن را ایستاده و در نماز بخواند حق تعالی بعد از هر حرفی صد حسنه در نامه
عملش بنویسد و اگر نشسته و در نماز بخواند هر حرفی صد حسنه از بایش بنویسد
و اگر در عین نماز بخواند هر حرفی ده حسنه از بایش بنویسد و پسند معبر از آن
حضرت منقولست که فرمود که هر چه بنماز میشود تا آخر نماز که شغولند و بجا
از آنکه بنماز کند بخواند تا سوره از قرآن بخواند تا حق تعالی بجا

نهند و مصحفی که او بخته باشد و غبار بر آن نشسته باشد و از آن تلاوت نمایند و از اسحق
منقولست که بان حضرت عرض نمودم که من قرآن را حفظ دارم از خاطر بخوانم بهتر است یا نظر
در مصحف کنم و بخوانم فرمود که از مصحف بخوان بهتر است مگر ایندانی که نظر کردن در قرآن
عبادتست و در حدیث دیگر فرمود که کشش چیز است که مؤمن با آنها منع میشود بجز از
مرکش فرزندان الح که برای او است غفار نماید و مصحفی که از او باند که تلاوت نمایند
و چاهی که از برای خدا بکند و در ختی که از برای خدا بنشاند و صدقه ای که جاری گرداند
سنت نیکو که بگذارد و که بعد از آن مردم باین سنت عمل نمایند و در حدیث سنائی بنی علی علیه السلام
دارد است که بنی فرمود از اینکه ثواب بآب دهن بخوانند یا آب بنویسند و از حضرت
رسول هم منقولست که نظری بر وی علی بن ابی طالب که در عبادت و نظری بر وی
پدر و مادر و همایون و شفقت کردن عبادت و نظری بر مصحف کردن عبادت
و نظری بر کعبه کردن عبادتست سافیه هم در بیان فضایل و فواید از آیات و سوره کویسه
قرآنی است سوره الفاتحه پسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که فرمود که اللهم
الرحمن الرحیم بن و یکتر است باسم اعظم الله از سیاهی چشم بسفید چشم و پسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که راعلی بخواند در هر روز و در هر وقت هفت مرتبه سوره
حمد را بخواند اگر ملتش بطرف شود اکتفا نماید و اگر نه هفتاد مرتبه من ضامنم از برای
او عافیت را و پسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هر که سوره حمد را بخواند حق تعالی
بعد و هرایه که از آسمان نازل شده است ثواب باو گرامت فرماید و از حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام منقولست که حضرت رسول ص فرمود که خداوند عالمیان میفرماید
که من صمیمت کن ده ام سوره فاتحه الکتاب را میان خود و بنده خود پس نصف آن سوره
از دست و نصف آن از بنده دست و آنچه بنده از من در آن سؤال می نماید عطا می فرماید
پس چون بنده میگوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی میفرماید که ابتدا کرد بنده من بنام من

فرمود که میگویم که هزار بار این تواب سید دهد بلکه هر حرفی باشد با و تا ده هزار بار فی
القرآن را نشسته در نماز بخواند خداوند عالمان پنجاه حسنه برای او ثبت نماید و
پنجاه گناه از او محو نماید و پنجاه درجه او را بزرگوارانند و هر که حرفی را ایستاده در نماز
بخواند حق تعالی صد حسنه برای او ثبت نماید و هشتاد و سه درجه از او محو نماید و صد درجه
برای او بلند گرداند و کسی که قرآن را ختم نماید حق تعالی او را صد دعا سنجاب عطا فرماید
از برای دنیا یا آخرت و حضرت امام موسی صلوات الله علیه فرمود که اگر کسی پنجاه بار
از شرق دشمنان اگر از شرق تا مغرب دشمنان و باشند از شرق این کرد و اگر باقیین
و اعتقاد بخوانند و سبند معتبر از حضرت صادق علیه السلام است که شخصی به حضرت رسول
شکایت نمود و در دوسینه خود را حضرت فرمود که بخواند قرآن طلب شفا کند زیرا که
حق تعالی بفرماید که قرآن شفای درد است که در سینه است و سبند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین و صلوات الله علیه منقول است که هر که صد بار بخواند از هر جای قرآن
که باشد بعد از آن هفت مرتبه یا الله یگوید یا کوب سنگی دعا کند خدا از او بشکافد و سبند
معتبر از حضرت امام موسی منقول است که هر که از بینه ترسد صد بار از هر جا قرآن که خواهد
بخواند و بعد از آن اللهم اشف عنی الاله سه مرتبه بگوید خدا آن را دفع نماید و از
حضرت امام محمد باقر منقول است که هر چندی بر این دعا قرآن ماه مبارک رمضان
سافیه ششم در بیان فضیلت تلاوت قرآن و نگاه داشتن قرآن است از امام جعفر صادق
منقول است که هر که از مصحف تلاوت نماید از چشمش بخورد و در شود و عذاب پیر
بسیار شود و تخفیف دهند هر چند که کافر باشند و بر وایت دیگر فرمود که دوست
باید که در روزی که مصحف باشد که حق تعالی بیکت آن مصحف شیاطین از آن خانه دفع
نماید و در روزی که دیگر فرمود که سه چیز است که بخدا شکایت خواهند کرد سجده
در خرابه ای بود که باهاش در آن نماز نکند و عالی که در میان جهال باشد و همیشه نگاه

و به نت نوبت سوره حمد را بخوان آن شخص چنان گردد بدی شفا یافت و در حدیث
دیگر منقولست که شخصی از صداع بان شکایت کرد آنحضرت فرمود که دست خود را بگذار بر روی
که در میکند و سوره حمد و آیه الکرسی را بخوان و بگوایه الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر لا حول
والکبر بما الخاف و احذر و اعوذ من عرق فغار و اعوذ بالله من حر النار سوره البقره و آل عمران
بسمه معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که هر که سوره البقره و آل عمران را بخواند این
دو سوره در روز قیامت بر سر او سایه افکنند مانند دو ابر باد و غبار و پسند معتبر از علی ابن
الحسن بن صلاوات الله علیه منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که چهار آیه از اول
سوره البقره و آیه الکرسی تا بعلی العظیم یاد و آیه بعد از آن و سه آیه آخر سوره بقره را بخواند بدی در خود
و مالش نه بیند و شیطان نیز دایه او نیاید و قرآن را فراموش نکند و از حضرت امام رضا ع
منقولست که هر که آیه الکرسی را در وقت خواب بخواند از آفات ایمن گردد و هیچ صلیحتی
با و ضرر نبیند و پسند معتبر از امام محمد باقر ع منقولست که هر که یک مرتبه آیه الکرسی بخواند
حق تعالی او را بر کمر داند هزار بار از بد ها دنیا و هزار بار از بد های آخرت را که سهل ترین بد ها
دنیا فقر و احتیاج باشد و کمترین بد ها آخرت عذاب قبر باشد و منقسط که ابو ذر از حضرت
رسول ص سوال نمود که کدام آیه عظیم ترین آیات است که بر تو نازل شده فرمود آیه الکرسی و پسند
معتبر از حضرت صادق منقولست که شخصی از تب شکایت حضرت فرمود که آیه الکرسی را بر نظری
بنویس و یا بجل کن و بخور و از حضرت امام موسی ع منقولست که یکی از پیروانم شنید که کسی
سوره فاتحه میخواند فرمود که شکر کرد خدا را و مزد یافت بعد از آن شنید که قل هو الله
خواند فرمود که ایات او در و این شد بعد از شنید که سوره انا انزلناه میخواند فرمود که
تصدیق پیغمبر کرد و این نیز شد بعد از آن شنید که آیه الکرسی میخواند فرمود که به به نازل
شد برات پنداری ای عود از جهنم و پسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین ص صلاوات الله علیه
منقولست که کسی که چشمش از آبی داشته باشد آیه الکرسی بخواند و در خاطر خود قرار دهد

در روزی که کارها او را به تمام رسانم و در جمیع احوال او برکت فرستم پس چون بگوید
الحمد لله رب العالمین حق تعالی میفرماید که بنده من حمد من کرده است که نعمتهای من نزد او
همه از جانب سنت و بلاها که از او دور شده است همه بتطول و احسان من است او را
که او در شمار گواه میگیرم که از برای او اضافه کردم بنعمتهای دنیا و نعمتهای آخرت را
کردم از و بلاهای آخرت را چنانچه بلاها دنیا را از او دفع کردم پس چون الرحمن الرحیم
میگوید حق تعالی میفرماید که بنده من برای من شهادت داد که من الرحمن الرحیم ای مادی که
شمار گواه میگیرم که همه او را بسیار کردم و ضیاع او را از عطای خود عظیم گردانیدم چون
گوید مالک يوم الدين خداوند عالم فرماید که ای مادی که شمار گواه میگیرم که چنانچه اعتراف
کرد که من مالک روز جزایم من در روز حساب حساب او را اسان کنم و از گناهانش درگذرم
و چون ایالک نجید که حق جل و علا فرماید که راست گفت بنده من مرا عبادت کرد و پس
گواه میگیرم شمار که او را بر این عبادت توانی که استغفر میام که جمیع غفالتان او از روی سترت
اونانید و چون ایالک نستعین که حق تعالی فرماید که بنده من بمن استغاثت حبت و التماس
من او را گواه میگیرم شمار که در جمیع امور او را اعانت تمام و در جمیع شداید یاری داد و رسم
و در روز بلاها و سختیها دست او را بگیرم پس چون اهدنا الصراط المستقیم بگوید الحق
سوره حق تعالی فرماید که اینچنین از من طلبید با و گرامت کردم و اینچنین او را کرد و با و عطا نمودم
و اینچنین او را این کی و ایندم و پسندید و یکی منقول است که سوره حمد را بر دردی هفتاد
مرتبه بخوانند مگر آنکه آن در دو سال میشود و پسند دیگر آنحضرت صلوٰات الله علیه منقول
است که اگر سوره حمد را بر میتی هفتاد مرتبه بخوانند روح با و بر میگردد و غیب نخواهد بود و
پسند معجز از امام محمد باقر صلوٰات الله علیه منقول است که هر که سوره حمد عاقبت نهد
همچنین چیز او را عاقبت نمیدهد و ایضا منقول است که حضرت صادق ع بعضی از اصحاب خود
تکلیف از دست خود برود که پسند های پراشت بکشاد و در کی پاشت کن و از او اقامه بگو

خودام سو کند بخودم که هر که از آل محمد و شیعیان ایشان شمار از تلاوت نمایند بعد از نمازها
واجب است سهوی و تنهایی بنظر محقق خود یعنی الطاف خاصه را ساحل حال او گردانم هر روز
هفتاد بار و نظر کنم و در هر نظر کردن هفتاد حاجت او را بیاورم و او را قبول کنم هر چند معصیت
بسیار کرده باشند و بسند معتبر از امام علی نقی ع نقول است که اشجع سلمی بحضرت صادق ع فرمود که
من بسیار سفر میکنم در میان خوف واقع بشوم میخواهم چیزی تعلیم من فرمائی که موجب ایمنی
من گردد حضرت فرمود که هرگاه که بخوف برتو غالب گردد دست خود را بر بالای سر خود بگذارد
یا و از بلند این آیه را بخوان اَفْقَرُ دَرِی اللهُ تَعَالَى وَلَهُ اَسْمَاءُ مِنْ فِی السَّمَوَاتِ وَ اَلْاَرْضِ مَوْعَا
و کَرِهًا وَاِلَهٍ تَرْحَمُونَ اشجع گفت چون سفر رفتم بواسطه رسیدم که سیاه شد چمن در اینجا
بسیار ندانگاه شنیدم که شیعی میگوید که بکیریدش من این آیه را خواندم دیگری گفت چگونه
بکیریدش حال آنکه آیه طیبه و سوره النساء از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله
منقول است که هر که سوره شمار در هر جمعه بخواند صراطه قرار این گردد و سوره طه آیه سبند
از امام محمد باقر ع منقول است که هر که سوره مایه در هر پنجشنبه بخواند ایمانش بتمام و کناه الوه
نشود و هرگز بخدا مشرک نشود و سوره الانعام سبند معتبر از حضرت صادق ع منقول
است که هر سوره انعام یک دفعه نازل شد و عقاد هزار سال است از این شایعت گردید تا آن حضرت
رسول ام آوردند پس این سوره را تعظیم نمایند و بنزدک دایند که اسم اعظم الهی را هفتاد
مرتبه این سوره هست و اگر مردم بدانند که در قراءت شرح فضیلت و ثواب هست هرگز ترک
نمایند قراءتش را و از عبد الله بن عباس منقول است که کسی که سوره انعام را هر شب بخواند در
روز قیامت از جبهه ایشان باشد و بدید خود هرگز چشم را نه بیند و بسند معتبر از حضرت
امام رضا علیه السلام منقول است که سوره انعام را یک دفعه تانند ساختند و هفتاد هزار ملك
شایعت آن گردند و او را بلند کرده بودند تسبیح و تحلیل و تکبیر تا بن حضرت رسول ص
آوردند پس هر که این سوره را بخواند هفتاد هزار ملك تسبیح او بکوبند از برای او تا روز قیامت

که هر طرف میخورد بنویسند الهی عافیت مییابد اشاء الله و هر که پیش از طلوع آفتاب یازده مرتبه
سوره قمر خواند و یازده مرتبه سوره انا انزلناه و یازده مرتبه آیه الکرسی بخواند خدا
آلش را از تلف حفظ نماید و چون کسی خواندن خانه بیرون رود و خیدایه ازال عمران را
بخواند یعنی فی خلق السموات والارض الخ سوره یا ایه الکرسی و سوره انا انزلناه و سوره
حمد بخواند که موجب قضا حاجتهای دنیا و آخرت میگردد و پسند معتبر از حضرت امام رضا
منقولست که حضرت رسول فرمود که هر که صد مرتبه آیه الکرسی بخواند چنان باشد که مدت
حیات خود عبادت کرده باشد و از حضرت رسول منقولست که حق تعالی فرمود که بتو و امت
تق کنی انکبها عرش خود را کرامت کرده ام فالحق الكتاب و ضامته سوره بقره یعنی امن المقول
تا الف سوره و از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که کان نمیرم که کسی در
اسلام عقلت کامل شد باشد و شبی بیرون خواند آیه الکرسی سب را فدد و بعد از آن فرمود که
اگر بماند که چه فضیلت دارد در هیچ حال او را ترک نباید بد رستی که حضرت رسول مرا
خبر داد که آیه الکرسی را از کعبه زیر عرش مرا کرامت کرده اند و به پیغمبر دیگر چنین کرامت نداده اند
بعد از آن حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که از آن روز که اینرا از حضرت شنیدم تا حال
یکشب ترک خواندن مانده نکرده ام سه مرتبه میخوانم که در هر شبی یک مرتبه بعد از خفتن پیش نافه
و پسند معتبر از حضرت رسول منقولست که هر که بعد از نماز واجب آیه الکرسی بخواند تا
وقت نماز دیگر در همان خدا باشد و در حدیث دیگری منقولست که فرمود که یا علی بر تو باد
تلاوت آیه الکرسی بعد از نماز قریبه بد رستی که حافظت و مداومت نمینماید بر خواندن
آیه الکرسی مگر پیغمبر یا صدیقی یا شهید یا پسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق منقولست
که چون حق تعالی امر فرمود که سوره طاحه و آیه شهادت و آیه الکرسی و آیه قل اللهم انک
المالک الیمین اوردند ایشان در عرش الهی در ایستاد و گفتند پروردگار ما را که ما میفرست
نبرد اهل خانه ما و کما مان میفرست حق تعالی و محمد فرمود و ایشان که بروید بر زمین بغزت و جلال

فَادُّ تَوَلَّوْا قَتْلَ حَسْبَى اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ان مرد این دوا را
خواند دیگر درنده ها بمشاش نیامدند شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیرالمومنین در شکم
من صفرائی بهر سیده است آیا آیه هست که موجب شنا کرد حضرت فرمود که بل بی آنکه در مر
د و بیایم خرج کنی بر شکم خود آیه الكرسي بخوان و بنویس و بشو و آن ابر الجور که این فخره
باشد در شکم تو و باعث شفا میگردد و تقدرت الهی شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیرالمومنین
برای کشته چیزی بفرا حضرت فرمود که دو کف نماز بگذار و در هر دو رکعت سوره
يَسِّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِذَلِكَ نَفُكُهُ وَبِذَلِكَ نَفُكُهُ وَبِذَلِكَ نَفُكُهُ وَبِذَلِكَ نَفُكُهُ
مکشد آنرا با و بر گردانید پس شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیرالمومنین بده از من کتبی
فرمود که این آیه را بخوان اَوْ كُتِبَ عَلَيْكَ إِذَا أُخْرَجْتَ مِنْ بَيْتِكَ فَاخْرُجْ مِنْهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
فَإِنْ كُنْتَ مِنْهُمْ فَاخْرُجْ مِنْهُمْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِذَلِكَ نَفُكُهُ وَبِذَلِكَ نَفُكُهُ
چون این آیه را خواند فلان تش بر کشت پس شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیرالمومنین
ضری برای دودی بفرا که دزد مال مرا بسیار میبرد در شب حضرت فرمود که چون
بیان درخت میروی این دوا را بخوان قل ادعوا لله وادعوا لرحمن اياكنا افرأيه
بنی اسرائیل بعد از آن حضرت فرمود که کسی که در شب در پاهای شها باشد و آیه سحر را
ان رَبِّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ بخواند ملائکه
او را محافظت نمایند و شیاطین از دور شوند پس شخصی انرا شنید و شبی به خوابی
افتاد و شب در آنجا ماند و فراموش کرد که این بخواند چون خوابید دو شیطان آمدند
یکی دهانش را گرفت رفیقش گفت که دست از او بردار و آرامت ده چون دست
داشت آمد پیدار شد و آیه سحر را خواند آن شیطان که دهانش را گرفته بود بدگری
گفت که من دوست برداشتم آیه خواندن خدایت را چه حاله مال دل حال حراست و
نکته باینش تا صبح چون صبح شد بنجدت حضرت امیرالمومنین علیه السلام آمد و گفت

[illegible]

بقی بن مبتلا نشود و هفتاد نوع بلا از وی دور گردد که سهل انفا دیوانگی و خوره و پستی
وسکن او در جنة عدن باشد که در میان بختها و اقصیت سوره بنی اسرائیل از حضرت
صادق ع منقولست که هر که سوره بنی اسرائیل را در هر شب چهار بخواند بخیر دنیا و ایمان و آخرت
را در بیاورد و از اصحاب او باشد و منقولست که عمر بن حنظله بحضرت صادق ع شکایت از
صداع کرد حضرت فرمود که دست بر بالای سر بگذارد این آیه بخوان قل لو کان معی الله کل شیء
اذا لا تبغوا الی ذی العرش سبیلاً و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله و الی الرسول رایت
المؤمنین یصدونک عنک صدوداً اسوی الکف از حضرت صادق ع منقولست که
هر آیه قل انما انا بشر مثکم یوحی الی و سوره کف را در هر شب چهار بخواند بخیر دنیا و آخرت
را در بیاورد و از من شهادت بخیر و کوفت و در بیاورد و در بیاورد و در بیاورد و در بیاورد
از آن حضرت منقولست که سوره کف را در هر شب چهار بخواند کفاره گناهان باشد
که از چهار تا چهار کی ده است و در بیاورد یک و از ده است که کسی که در روز چهار
بعد از نماز غروب و غیر بخواند بهین ثواب داشته باشد و از حضرت رسول ع منقولست
که هر که آیه قل انما انا بشر مثکم را بخواند در خواب از خوابگاه از نای کعبه نوری ساطع
گردد که میان او باشد از آنکه و استغفار از برائی و گناهان و در هر شب و دیگر از
حضرت صادق ع وارد شد که هر که این آیه را در وقت خواب بخواند یا در هر وقت که
خواب بیدار شود سوره مریم از حضرت صادق ع منقولست که هر که مداومت نماید بر
سوره مریم بخیر دنیا و آخرت خواهد در خود و مال و فرزندان و در آخرت با و بدهند
مثل یکی که حضرت سلیمان در دنیا داشته است سوره طه از حضرت صادق ع منقولست
منقولست که هر که سوره طه را بخواند سوره را دوست بدارد و هر که این سوره را
میخواند دوست بدارد و برقی از آتش مداومت نماید حق تعالی در قیامت نامش را در
راستش دهد و او را با بندگان که در سالوم کرده است حساب کند و آخرت انقدر بخیر

در سجده شفا و راستی دیدم و حال شب خود را بیان کرد و بعد از طلوع افتاب بان هلی که
شبه شایده بود بر کشتن شعیب شیطان بر زمین ظاهر بود که موی خود را ب خاک کشیده
بود و رفته بود و سوره انفال و سوره التوبه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
منقولست که هر که سوره انفال و سوره براءه را در ماه یحسان هر کفایت بر او راه نیابد
و از شیعه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه باشد سوره یونس بخواند و از حضرت
صلوات الله علیه منقولست که هر که سوره یونس را هر ماه یا سه ماه یکبار بخواند بیم آن
نیست که از جمله جاهلین کی دور قیامت از جمله مقربان باشد سوره هود از حضرت
امام محمد باقر ع منقولست که هر که سوره هود را در هر جمعه بخواند حق تعالی او را در
قیامت در زمره پیران مبعوث گرداند و در قیامت گناهی از او ظاهر نشود و بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که هر که از غرق ترسد این ایات را بخواند **بسم الله**
يَا أَيُّهَا فَارِسِيهَا اِي رَبِّي اَنْفُورُ نَجِمُ بِسْمِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْحَقِّ الْمُبِينِ فَمَا قَدَرُ اللَّهِ:
حَقُّ قَدَرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا نَبَتْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ السَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَ
وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ثوره یوسف از حضرت **علیه السلام** منقولست که هر که این سوره را
در هر روز یا در هر شب بخواند چون در قیامت مبعوث شود جمال او مانند جمال
یوسف باشد و در آن روز بان جری و خوفی با و نرسد و از نیکان بندگان صالح الخلد
باشد سوره الرعد از حضرت صادق علیه منقولست که هر که بسیار سوره الرعد بخواند
هرگز صاعقه با و نرسد آنچه ناصبی باشد و اگر مؤمن باشد خدا او را داخل بهشت گرداند
بجایاب و شفاعت او را قبول فرماید در اهل بیت برادران مؤمنش سوره ابراهیم
و سوره الحجر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره ابراهیم و سوره
در دور گفت ناز در هر جمعه بخواند هرگز با و فقر و دیوانگی و بلیه عظیمی نرسد **سورة**
النحل از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره نحل را در هر ماه بخواند در دنیا

الرقيم سورة العنكبوت سبده هت از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره روم را
 در شب بیست و نهم ماه رمضان بخواند و الله که از اهل عقیقت است و در این حکم اشنا نمیکند
 و نیز هم که خدا دیرین سو کند برین کماهی بنویسد و این دو سوره را از خدا منزلت عظیم
 هست سوره لقن از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که کسی که سوره لقن را در شب بخواند
 حق تعالی شبی چندی موند که داند بر او که او را شیطان و لشکر مایش حفظ کند تا صبح
 شود و اگر در روز بخواند او را شیطان و لشکرش دور نمایند تا شب سوره اسجده از حضرت
 صادق ع منقولست که هر که سوره اسجده را در شب جعفر بخواند حق تعالی در قیامت نامه اش
 بدست راست او دهد و او را حساب نقر باید هر چند گناه کار باشد در بهشت از
 در نقاشی و اهل بیت او هم بوده باشد سوره الاحزاب از حضرت صادق ع منقولست
 که هر که سوره احزاب را بسیار تلاوت نماید در قیامت در جوانی حضرت رسول ص باشد
 بعد از آن فرمود که سوره احزاب بسیار بی ادبی آن مردان و زنان قریش و غریبان و
 در آن تن زسی و بفرموده یکن گم کردند و تحریف دادند سوره سبأه فاطر از حضرت
 صادق ع منقولست که هر که سوره سبأه فاطر را در شب بخواند در آن شب در حفظ و حرا
 الهی باشد و اگر در روز مکر و شایان رسد و حق تعالی از خیر دنیا و آخرت انقدر بر او
 کرامت فرماید که در خاطرش خطور نکند و از زویش و نرسیده باشد و سبده
 صبر از امام موسی صلوات الله علیه منقولست که هر که در وقت خواب بگوید یا بخواند
 اِنَّ كَيْدَ اللَّهِ السُّوْاۤتِ وَاِنَّ قُوْلَ الْاَوَّلٰی زَالِیۡنَ اِنَّ اَشْکٰتِیۡنَ اَحَدِیۡنَ یَعْبُرُهُ
 اِنَّهٗ لَا یَخْلِفُ اَعْفُوۡنَ اَخَانَهُ بِرَسْمِ خَلَابِ شُوۡد و سبده یکی منقولست که شخصی از اهل
 مسجد نبوت حضرت صادق ع شکایت نمود از درد حضرت فرمود که نزدیک بیاب
 دست بر سر گذاشتند و این آیه را خوانند اِنَّ اِلٰهَکُمْ اِلٰهٌ اَحَدٌ سوره بقره از حضرت
 صادق ع منقولست که هر که چیزی را قلیبت و قلیب قرین سوره یس است هر که سوره یس

او میگوید که در این سوره الانبیا از حضرت صادق ع منقول است که هر که سوره
انبیا بخواند از روی محبت و خواهش در باغستان بهشت با همه پیغمبران رفاهت
کند و در دنیا در نظر مردم با همت باشد سوره الحج از حضرت صادق ع منقول است که هر که
سوره الحج را در سه روز یا کمتر از یک مرتبه بخواند در آن سال توفیق یابد و اگر در آن سفر
بیرود داخل بهشت شود راوی پرسید که اگر سستی باشد چوشت فرمود که عذابش تخفیف
میباشد سوره المؤمنین از حضرت صادق ع منقول است که هر که شب جمعه سوره مؤمنین را
بخواند حق تعالی خاتمه او را بخیر گرداند و در سفر و سوا علی منزلش با منزل پیغمبران باشد
سوره النور از حضرت صادق ع منقول است که هر که سوره نور را حفظ نماید اموال و
خرج خود را از حرام بکاهد و کون سوره نهد و باین سوره زنان خود نیز از حرام حفظ
نمایند برستی که این سوره را در هر شب یا در هر روز و نیت کند نماید هیچیک از اهل
خانه او را نکند تا او بمیرد و چو بمیرد بمقدار هزار ملک قبر او را شایع نمایند
که عذاب بر او نازل نگردد و استغفار نمایند از تقصیرش گذارند و سبده بمقدار صدقه
که تحفه از زوج و نصف چشم حضرت امام موسی شاکت بود حضرت فرمود که ایله
نور را سه نوبت در جای بنویس و را بشو و در پیشه ضبط کن و بگو ربید و بکش
راوی گفت تا صریح یا کمتر کشید که دیدم صحیح از اول شد سوره الفرقان از حضرت
امام موسی ع منقول است که ترك مكن تلاوت سوره فرقان را بد رستی که هر که در هر روز
این سوره را بخواند حق تعالی او را حساب و عذاب نکند و منزلش در فردوس اعلی
باشد سوره الطور این از حضرت صادق ع منقول است که هر که سه طس را در شب
عجم بخواند از اول تا دوستان باشد و در حفظ و حراست آن می باشد و در دنیا فقر
و محنت و غم و در آخرت بهشت با و انقدر بدهند که را معنی شود و زیاده
از روزگار باقی نماند و حق تعالی صدق از حور العین با و گوشت فرماید سوره

که در آسمان است بعد ده روزه از ایشان ده هزار حسنه از برای او بنویسند و دو هزار
کنا از خوف فرماید و بفقیر و قرض و خانه بر سرش فرو داند و بجنب و مشقت
دیوانگی و خوه و وسواس و در دهها ضرر رساننده مبتلا نشود حق تعالی سکران و اهل
مرایه او را تخفیف دهد و خود قبض روح او نماید و ضامن شود از برای او فراخی روزی
و در قیامت او را شاد گرداند و چندان ثواب با او کرامت فرماید که او راضی شود و حق
خطاب فرماید باینکه ای انسانها و زمین که من از فلان راضی شدم برای او استغفار
نمایند پس دیگر منقول است که شخصی بحضرت امام رضاع از بواسیر شکایت نمود حضرت
فرمود که تیس را با غسل بنویس و حل کن و بخور و در حدیث دیگر از حضرت امام
رضاع منقول است که برای دفع لکه های سفید و برص که بدن بهمیرسد سوره تیس را
بغسل بنویس و بیاضام سوره الصافات از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
هر که سوره صافات را در هر روز بخواند پیوسته از جمیع افتها و بلاءها حفظ
باشد و در دنیا روزیش فراخ باشد و پیرن و مال و فرزندانش مگرونی نرسد
نه از شیطان مردودی و نه از جبار معاندی و اگر در آن روز یاد آن شب بمیرد شهید
بمیراند و شهید معصوم گردد و با شهیدان او را داخل کفایت گرداند و در وجه
شهیدان اول جای دهد و پسند مقبره از سلیمان جعفری منقول است که حضرت امام
موسوی علیه السلام بفرزند خود قاسم فرمود که برخیز و بنویس و بر بالای سر را درت
سوره الصافات صفرا بخوان تا تمام کنی و شروع کن در چون بایه اَلْهَمْ اشْدُ خَلْقُنَا اَمْ نُنْ
خَلَقْنَا رسید قبض روحش شد چون جانم بر روی میت کشیدند و پیرن آمدند
یعقوب بن جعفر بحضرت عرض نمود که ما چنین میدانستیم که برای اسای جان کند
سوره تیس می باید خواند و شما فرمودید که و الصافات بخوانیم حضرت فرمود که سوره
صافات را بر هر کس که شهیدت جان گرفتار جان کند یا باشد بخواند البته حق تعالی

در روز قیامت تا شام بخواند در آن روز از پله ها محفوظ باشد و خدا روزی او فراوان
عطا فرماید تا شام و کسی که شب پیش از خواب بخواند حق تعالی هزار ملک با او موکل گرداند
که او را از شر شیطان برود و هر وقتی حفظ نماید و اگر در آن روز بمیرد حق تعالی او را
داخل هشت گرداند و در غسل او سی هزار حاضر شوند که استغفار از برای او کنند
و شایسته او نمایند تا قبرش با استغفار و چون در حشرش گذارند آن ملک که در میان
قبرش گردند و عبادت الهی کنند و ثواب عبادت ایشان از او باشد و قبرش را فراخ
کنند تا حشیم کار کند و او را این گردانند از فشارش و پیوسته از قبر او نوری
برآید باشد تا آسمان تا وقتی که از قبر بیرون آید پس چون حق تعالی او را از قبر برآورد
او را سی هزار ملک با او باشند و شایسته او نمایند و با او سخن گویند و بدو پیش
خنده کنند و هر چیزی او را بشادت دهند تا او را از صراط و میزان بگذرانند و
او را در مقام قرب بجای بدارند که هم خلق او را پیش از و پیشتر نباشند مگر ملک که نمر
و پیغمبران مومنان و با او پیغمبران باشند نزد حق تعالی در هنگامی که مردم اندوه داشته
باشند و اندوه نداشته باشد و در حالتی که مردم جوع نمایند او جوع نکند پس پرورد
گار عالم با و خطاب فرماید که این بند من هر گاه خواهی شفاعت کن که شفاعت حق
قبول می نمایم و هر سوالی که خواهی از من بکن که سوالت را روینکم پس او شفاعت کند
و خدا قبول نماید و او سوال کند خدا عطا فرماید و دیگران را حساب کنند و او را
حساب نکنند با دیگران در مقام بدارند و مذات و ثنای در آن صحرا با او نرسد و هیچ
کمانی از گناهان او را نگیرند پس نامه خود را بگیرد و بجانب هفت سوان شود مردم
تجسس نمایند که سیران الله این نیکو راهی نبوده و از رفیقان پیغمبران اخراج
باشند و پیغمبر معتمد از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل است که هر که در عمر خود یک مرتبه سوره
تفویذ را بخواند حق تعالی بعد از هر خلقی که در دنیا است و هر خلقی که آخرت است و هر خلقی

منقولست که هر که مداومت نماید تباراق سوره تحسین چون در قیامت مبعوث شود
روی مانند برکت سفید باشد و مانند آفتاب نورانی باشد و چون بنزد عرش الهی
فرماید که این بند من مداومت نمودی بر قراءت تحسین میدانی که چه ثواب دارد اگر
منزلتان سوره و توانش را میدانی هرگز ملائکه بهیسانیدی و اکنون جزای خود را
خواهی داشت ای ملائکه او را داخل بهشت گردانید و از برای او قصری مقرر ساختند از
یاقوت سرخ و درها و کنکرها و در بجهایش از یاقوت سخت و از لطافت پروین
اندرون گلی توان دید و از اندرون پروین میتوان دید و در آن قصر دختران پاکیزه
و جوان از حور العین و هزار کنیز و هزار غلام از پسران کوشواره در کوشش پوسته در
حسن پائین باو عطا گردم سوره انفاس از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که مداومت
نماید بر قراءت سوره هم رخرف خند در قبر او را از جانوران زمین و از فتنارش قهرمان
گرداند و چون او را بمقام حساب بیاورند آن سوره بیاید و با امر الهی او را داخل بهشت
گرداند سوره انفاس از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که سوره انفاس را در دنیا
واجب و سنت بخواند حق تعالی او را در زمی اینان مبعوث گرداند و او را در سایه عرش
خود جاده حساب او را اسکان کند و نامه او را بسمت راست او دهد و بسمت چپ او را
منقولست که شیخی نجف مت حضرت امام محمد باقر علیه السلام مدو عرش خود را که چگونه شب قدر شناسم
فرمود که چون ماه رمضان بیاید هر شب صد مرتبه سوره انفاس را بخوان چون شب بیستم
تصدیق خواهی نمود با آنچه شوال نمودی سوره الحائمه از حضرت صادق علیه السلام که هر که خائمه
بخواند توانش است که جهنم را نه بیند و از هر و شش را بشنود و هارسون بوده باشد سوره الحائمه
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که در هر شب یا در هر جمعه سوره الحائمه را بخواند در دنیا
خود را از هر درد و از قریح روز قیامت این که در روز حضرت صادق علیه السلام منقولست که سوره های
حامیه را حسن بهشت اندازد چون توفیق خداوند الهی باشد خدا را حمد کند

داشتن رابن و یا صیگر دانند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل است
 که هر که آن کویدن تسبیح این آیات را بخواند سلامم علی نوح فی العالمین لما کذلک بحری
 الحسنین آیه من عبادنا المؤمنین بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 منقولست که کسی که او را در قیامت بکمال و اعی ثواب کامل بدهند این که بعد از
 هر نماز این آیه بخواند سبحان ربک رب العزّة عما یصفون و سلامم علی المرسلین
 و الحمد لله رب العالمین و در حدیث دیگر وارد شده است که از هر مجلسی که برخیزد
 این آیه بخواند کفاره گناهان المجلس میگردد و سوره ص از حضرت امام محمد باقر صلوات
 الله علیه منقولست که هر که سوره ص در شب جمعه بخواند حق تعالی از خیر دنیا و آخرت
 انقدر باو عطا فرماید که هیچ احدی از خلق عطا فرموده باشد مگر به پیغمبری مرسل یا
 ملکی مقرب و او را داخل هشتاد و دو هزار گناه از اهل خانه اش حتی خادگی که
 او را خدمت میکرد است سوره الزمر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
 هر که سوره زمر بخواند حق تعالی شرف دنیا و آخرت باو کرامت فرماید و او را عزت
 گرداند بی مال و خویشان بجزی که هر که او را به پند از و میبایستی در ویش بجز
 و بدیش را از آتش جهنم حرام گرداند و در هشتاد و دو هزار شهر بنا کند که در هر شهر
 هزار قصر باشد و در هر قصری هزار حویله و از پنجم با حوران درختان و بیوه ها پنجه
 در قرآن وصف کرده با و کرامت فرماید سوره المؤمن از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 منقولست که هر که سوره حم مؤمن در هر شب بخواند حق تعالی گناهان گذشته و آینده
 او را پیاپی از او سلب نماید و اختیاری از دنیا گرداند برای او سوره حم السجده
 از حضرت صادق منقولست که هر که سوره حم سجده را بخواند حق تعالی در قیامت او را
 نوری عطا فرماید انقدر که چشم کار نکند و او را سرور و شادی در آن روز کرامت
 فرماید و دنیا و دینا را باشد که دیگران از نوری حال او کنند سوره حم از حضرت صادق

امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه منقولست که هر که سوره طور را بخواند حق تعالی
 خیر دنیا و آخرت او را جمع نماید سوره النجم از حضرت صادق علیه منقولست که هر که سوره
 نجم را هر شب یا در روز بخواند در میان مردم بخیر نام نیاید و کما هانش افزاید
 شود و محبوبترین دلها مردم گردد سوره اقیبت از حضرت صادق علیه السلام منقولست
 که هر که اقیبت الساعه را بخواند چو از قبر پیون آید بر ناچه از ناچه هشت سوار
 سوره الرحمن از حضرت صادق علیه منقولست که ترک میکند قراءت سوره الرحمن را و
 خواندن او در نماز بد رستی که این سوره در دل منافقان قرار نگیرد و حق تعالی این
 سوره را در روز قیامت بهترین صورتهای در نهایت خوشبختی در صحرای حشرها
 میگرداند و میاید و در محل قرب و کرامت می ایستد حق تعالی با و خطاب میفرماید که
 کی در زندگانی تو را در نماز میخواندی و مداومت می نمودی خواندنی را میگوید بخوان
 فلان و فلان پس حق تعالی رو به ایشان سفید میکند و اندو میفرماید که هر که را بخوانید
 شفاعت نمایند پس ایشان انقدر که خواهند شفاعت می نمایند پس ایشان میگوید
 که داخل بهشت شوید و درجا که خواهید ساکن شوید و سید مقبر از آن حضرت
 منقولست که مستحب است که بعد از نماز صبح در روز جمعه سوره الرحمن را بخواند و مرتبه
 که بگوید یا ای ایا رب کذب بان بگوید لا شیئ من الا لک رب الکتب و در حدیث
 معتبر دیگری فرمود که هر که سوره الرحمن را بخواند و در هر مرتبه یکی که بگوید یا ای ایا رب
 یا کما تکذب بان بگوید لا شیئ من الا لک رب الکتب اگر در شب بخواند و در آن شب شهید
 مرده باشد و اگر در روز بخواند و در آن روز بمیرد شهید مرده باشد سوره الواقعة
 از حضرت صادق منقولست که هر که شتای شب و وصف بهشت آن باشد سوره
 اذا وقعت را بخواند و مر که خواهد وصف جهنم را یا لحظه نماید سوره الم سجده را بخواند
 و سید مقبر از حضرت امام محمد باقر علیه منقولست که هر که سوره واقعه را در هر شب بخواند

که توفیق الهی است که اینها شما را امت فرموده است بد رستی که بنده که از خواب بیدار شود و در
 نماز بخواند از دهانش نسیه میخوشد و ترا از مشک و عنبر پیرون آید و بد رستی که حق
 میبخشد و دست کند و خلعت این سوره را و هم میکند همسایگان و شنایان و مصالحان
 خوشایان او را در روز قیامت عرش و کسی و ملائکه مقرب از برای او استغفار
 مینمایند سوره محمد از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره محمد را از خواب بیدار
 بخواند و در دین خود هرگز مشک هم نرساند و نفیر هرگز متباد نشود و هرگز از پادشاه
 خونی باورسد و همیشه از مشک و کفر محفوظ باشد تا بمیرد و چون بمیرد بحق تعالی هزاران
 ملائکه بقیار و فرستند تا نماز کنند و ثواب نماز ایشان از او باشد و چو از قبر پیرون آید
 آن هزار ملائکه شایسته نمایند تا او را بجلالینان از خوشنماقیست بدارند و در امان خلد
 و رسول باشد سوره الفتح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حفظ نمایند موال و زنان و
 بزرگواران خود را بخوانند سوره الفتح تا بد رستی که بر خوانند این سوره مداومت نمایند
 در روز قیامت منادی از جانب رب العزت او را ندا میزند که هر حاجتی بگویند که تو از
 بندگان مخلص ما ای ملائکه او را ملحق گردانید بد بندگان شایسته من و او را داخل
 بهشت بجاوید و از شراب سر بهر بهشت با کافور عطر و حبت با و بخور بید سوره الحجرات
 از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره حجرات بخواند در هر شیئی یا در هر روزی
 در بهشت از جماعتی باشد که بزیادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بشوند سوره ق از حضرت
 صادق علیه السلام منقول است که هر که مداومت نماید بر خواندن سوره ق در نمازها و اجتناب
 از گناه و در روز قیامت او را فرایند که در آن قیامت او را بدست راست او دهد و او را حساب با سالان
 کند سوره الزاریات از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره زاریات در روز
 یا در شب بخواند خدا امر بهشت او را با صلاح او در دو وسعت دهد روزی او را و
 منقذ کند و اندر قهرا و ایام آخر که نه بخشد تا او را قیامت سه ده الطور از حضرت

وگواه عادل باشد که شهادت دهد برای او نزد کسی که شهادت او را قبول فرماید و
از وجدانش شود تا او را داخل هشت کرداند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که
هر که سوره ها سجا از همیشه هم پیش از خواب بخواند بخیر و آجال حضرت قائم آل محمد علیهم السلام
را در آن نماید و اگر بمیرد او را در جوار حضرت رسول جاد دهند سوره الطلاق و سوره
التحریم از حضرت صادق علیه السلام که هر که سوره طلاق و تحریم در نماز واجب بخواند خدا
او را در قیامت پناه دهد از خوف و اندوه و از آتش جهنم عافیت یابد و او را داخل هشت
کرداند سبب تلاوت کردن و محافظت نمودن حومت این دو سوره زیرا که این دو سوره
از حضرت رسول هم اند سوره الملك از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره
تبارک الذی بیده الملك را در شب در نماز واجب پیش از خواب بخواند پوسته در امان
الهی باشد تا صبح شود و در روز قیامت در امان الهی بوده باشد تا داخل هشت شود
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که هر که سوره ملك مانده از عذاب قبیح
میکند و ناشی در توبه سوره الملك است و هر که در شب بخواند سیار عبادت و تلاوت
کرده و نیکو کرده است و در آن شب او را از غافله نوسیند و بد رستی که من در نماز
و تیره بعد از نماز خفتن نشسته میجویم و پدرم در روز و شب هر دو میخواند و هر که این
سوره را بخواند چون نیک و منکی بقبر در آید چون از جانب بیابانها بشی بیایند گویند که
شمار از جانب ما راهی نیست زیرا که این بنده هر شب و روز بر ما ایستاد و سوره ملك را
میخواند و چون از جانب شکش باید شکش ایشان خطاب نماید که شمار از جانب من راهی
نیست بد رستی که این بنده در من جاداده بود سوره ملك را و چون از جانب زبانش بیاید
ایشان گویند که شمار از جانب من راهی نیست زیرا که بنده هر شب و روز سوره الملك را تلاوت
مینمود و بر من جاری میساخت سوره ن والقلم از حضرت صادق منقولست که هر که سوره
ن والقلم را در نماز فریضه یا نافله بخواند خدا او را این گوید که هرگز تقصیر متباد نشود و

آنکه بخواند بخواند در قیامت روی او مانند ماه شب چهارده نمود این باشد و سینه و قبر از
اسمعیل بن عبد الخالق منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که پدرم بعد از نماز
خفتن دور رکعت نماز نشسته میکردند و در آن دور رکعت صدایه میخواندند و میفرمودند
که هر که این دور رکعت را بکند و صدایه درین دور رکعت بخواند او را در آن شب از غلام
نویسند و اسمعیل گفت امام محمد باقر در این دور رکعت ویت سوره اذ او وقت و قل
هو الله احد میخواندند سوره الحديد و سوره المجادله ان حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که سوره حديد و مجادله در نماز فریضه بخواند و مداومت نماید خدا او را عذاب
نکند و در خودش و اهلهش بد حالی و احتیاج نه بیند سوره الحشر ان حضرت رسول
منقولست که هر که سوره الحشر بخواند جمیع خلق خدا ان عشت و در رخ و عرش و کرسی
و محبت آنها هفتکانه و زینها هفتکانه و هواها و باد و مرغان و درختان و کوهها
و اقیاب و ما هتای و ملک که هر بار و صلوات فرستند و از برای او استغفار کنند و اگر
در آن روز یا در آن شب بمیرد یا شهادت مرده باشد سوره المجد ان حضرت علی بن الحسین
منقولست که هر که سوره مجتهد را در دمانهای واجب و سنت بخواند خدا دل او را با بیان
امتحان نماید و دیده اش را نور ببهد و خود و فرزندانش بر یوانکی و فقر مبتلا نشوند
سوره الصقر ان حضرت امام محمد باقر منقولست که هر که مداومت نماید بخواندن سوره
صقر در نمازها واجب و سنت خدا او را در صف ملائکه و انبیا جادهد سوره الجمعة
و سوره المنافقین ان حضرت امام جعفر صادق منقولست که واجب و لازمست بر هر که
از شیعه ما باشد در نماز شام و خفتن شب چهار و سبع اسم ربك الاعلی بخواند و در نماز ظهر
سوره جمر و منافقین بخواند چون چنین کند خیانت باشد که بعمل حضرت رسول عمل
نموده باشد و ثواب او نزد حق تعالی عشت باشد سوره تغابن ان حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که سوره تغابن را واجب بخواند ان سوره در قیامت شفیع او باشد

بن عمر منقولست که آنحضرت امام علی نقی علیه السلام رفتیم در روز سه شنبه حضرت فرمود
که دیروز ترا ندیدیم گفتیم که نجواستم که در روز دوشنبه حرکت کنم حضرت فرمود که هر که خوا^{هد}
که خدا او را از شر روز دوشنبه نگاه دارد باید که در رکعت اول نماز صبح آن روز سوره هل
ای علی الانسان نجواند چنانچه حق تعالی در آن سوره بفرماید که پس خدا ایشان را نگاه داشت
از شر آن روز و نبایست تقبال ایشان فرستاد نصره و خوشحالی و سرور و شادی را و در حدیث
رجلین صحاح وارد شده است که حضرت امام رضا علیه السلام در صبح روز دوشنبه و پنجشنبه
در رکعت اول سوره هل ای علی الانسان میخواندند و در رکعت دوم سوره هل ای ای حدیث
الغاشیه سوره المرسله و سوره النبأ و سوره الانعامات از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که سوره و المرسله را بخواند حق تعالی میان او و حضرت رسول و اثنای پیندان
و هر که هر روز سوره غم نیسالون را بخواند از دنیا نرود تا آنوقت فیک زیارت که را بیاورد و هر که
سوره مازعات را بخواند عین دیگر سیراب دلفل هشت شود سوره کبریا از حضرت صادق
منقولست که هر که سوره عبس و توی و سوره اذ الثمری گوید را بخواند در حفظ الهی باشد
انخیایت و در سایه کرامت و رحمت الهی باشد تا زنده باشد سوره الانفطار و سوره المطففین
و سوره الانشقاق از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره اذ السماء انفطرت
و سوره اذ السماء انشقت را در فریضه و نافله بسیار بخواند خدا هم حاجت او را رد نماید و او را
هم مانعی از خدا و ورگردد از آخرت و پوست او نظیر بکرامتهای الهی نماید و خدا نظر رحمت
باو بدارد تا از حساب خدا بیق نافع شود و رسید دیگر از آن حضرت منقولست که هر که در
نماز واجب سوره المطففین بسیار بخواند حق تعالی در قیامت براءت امینی از آتش جهنم
باو کرامت فرماید و او را پیمای بهشت بر سوره البروج از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که سوره و السماء ذات البروج را در فرایق بخواند چون سوره بقره نیست
حق تعالی او را در قیامت با پیغمبران و مرسلان و صالحان محشور گرداند و با ایشان باز دارد

چون بمیرد اور انشاءش قبر نجات دهد سوره الحاقه ان حضرت صادق منقولست که بسیار
 بخوانند سوره الحاقه را بدستی که خواندن آن در فرایض و نوافل از ایمان بخدا و رسول است زیرا که
 که این سوره در واقع امیر المؤمنین ع و عویه علیه اللعنه نازل شد است و هر که این سوره را
 بخواند ایمان از او بر طرف نشود تا هنگام مردن سوره المعارج از حضرت صادق علیه السلام
 منقولست که بسیار بخوانند سوره سأل سائل را که هر که این سوره را بسیار بخواند حق تعالی در
 نیابت هیچ کما آن سوال نماید و او را در بهشت بار رسول خدا ساکنی گرداند سوره نوح از حضرت
 صادق علیه السلام منقولست که هر که ایمان بخدا و بخواندن قرآن دارد باید که خواند سوره نوح را زیرا که
 نماید بدستی که هر چند که این سوره را از برای خدا در نماز واجب یا سنتی بخواند خدا و رادد ساکن
 نیکوکاران ساکن گرداند و سه بهشت او را کماست فرماید و دو بیت حویبه و چهار هزار زن با او توفیق
 فرماید سوره الجن از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره جن را بسیار بخواند در دنیا
 در چشم جنیان و دیدنهای و سحر و معکرات ایشان محفوظ باشد و در بهشت از رفقاء حضرت
 رسول باشد سوره المزمل از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره مزمل را در نماز
 خفتن یا در نماز شب بخواند شب و روز و آن سوره هر سه شاهد و گواه او باشند در قیامت
 و خدا او را بازند کافینیکو زند دارد و برین نیکو عیاری اند سوره المدثر از حضرت امام محمد باقر
 منقولست که هر که در نماز واجب سوره مدثر را بخواند بر خدا لازمست که او را جوار حضرت
 رسول جاده دهد و در زند کافینیکو شقاوت او را در دنیا بسوره البقره از حضرت صادق
 منقولست که هر که مداومت نماید بر سوره لاقسم و بان عمل نماید خدا او را رسول خدا ص
 محشور گرداند و در بهترین صورتهای آنحضرت او را شادان فرماید و پرورش دهد
 تا انصراف و میزان او را بگذراند سوره الدهر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
 که هر که سوره هل اتی علی الانسان را در هر صبح پنجشنبه بخواند خدا او را هشتصد و خشتی بکشد
 و چهار هزار زن و حور العین کماست فرماید و با حضرت رسول ص باشد و سبند مقبره از علی بن

سوره اقتراسم تبارک و تعالی و در آن روز یا در آن شب غیر چنان باشد که شهید شده
و خدا او را بشیدان محشور گرداند و چنان باشد که در راه خدا در میان لشکر سوره
جهاد کرده باشد سوره القدر سید معتز از حضرت صادق ^ع منقولست که هر که سوره انشا
از لئله فی لیلة القدر را بخواند چنان باشد که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد
کند و اگر آهسته بخواند چنان باشد که در راه خدا شهید شده باشد و در خون خود دست
و پا زند و هر که ده بار بخواند خدا هزار گناه از کناهان او رها می نماید و بروایت دیگر از آن
حضرت منقولست که هر که انا انزلناه را در نماز فریضه بخواند شادی از جانب حق تعالی
او را نماند و نماید که خدا کناهان گذشته خود را امر زید عمل از سر گیرم و سید معتز از حضرت
امیر المومنین علیه السلام منقولست که هر که پیش از طلوع آفتاب قل هو الله احد و انا
انزلناه را بخواند در آن روز یکجا می افتد شود هیچ بدی نماید شیطان و سید
معتبر از امام موسی کاظم ^ع منقولست که بدستی که حق تعالی را روز جمعه هزار تفحیر و نیم
از صحت خود دهت هر شب بخواند خواه از آن عطا می نماید پس هر که سوره انا انزلناه
فی لیلة القدر را بعد از عصر جمعه صد مرتبه بخواند حق تعالی آن هزار تفحیر و رحمت را و مثل
او را باو عطا فرماید و از حضرت صادق ^ع منقولست که چون ماه مبارک رمضان
در آید هر شب هزار مرتبه انا انزلناه را بخواند و چون شب پستیم شود دل خود را
محکم بدارد و گوشه های خود را بگشاید از شنیدن عجایب از این خواهی دید و پسند
معتبر از آن حضرت منقولست که اگر کسی در شب پستیم ماه مبارک رمضان سوره
انا انزلناه فی لیلة القدر را هزار مرتبه بخواند چون صبح کند تپان او شدید و محکم
شده باشد با اعتراک نمودن چیزی چند که مخصوص ماست از غریب فضایل و
نیست این مکی بسبب چیزی چند که در خواب شاهد نماید و سید معتز از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که جامه نوبی بپوشد و سوره انا انزلناه سی و شش نوبت بخواند و هر

سوره انشارق انحضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره التاء والطارق را
در این بخواند و در قیامت نزد خدا قدر و منزلت عظیم بوده باشد و او رفقای
بغیر از این باشد در عیشت سوره الاعلیٰ انحضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره
سجده و سوره التاء را در فریضه یا نافله بخواند در روز قیامت باو کوفتند که از هر در از
درهای کشت که میخواهی داخل شو سوره الفاشیه انحضرت صادق علیه السلام منقولست که
هر که مدیونست نماید بخواندن سوره قل کاف حدیث الفاشیه در نماز واجب یا سنت
حدا و فردا کبر در رحمت خود در دنیا و آخرت و در روز قیامت برکت امینی از عذاب
جهنم باو گشت فرماید سوره الفجر انحضرت صادق علیه السلام منقولست که بخواند سوره
فجر در نمازهای فریضه و نافله که آن سوره امام حسین علیه السلام میفرمود و هر که این سوره را
نخواند در عیشت در جوار انحضرت باشد سوره البدر انحضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که لا اقسام هذا البلد در نماز واجب بخواند در دنیا از جمله صلحان معروف شود
و در آخرت معروف گردد که او را منزلت عظیم نزد حق تعالی است و در قیامت از رفقا
بغیر از صلحان و شهیدان باشد سوره الشمر و سوره الیل و سوره الفجر و سوره
الشمس انحضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بسیار بخواند در روزی یا شش سوره
والشمر و ضحیٰها و سوره واللیل اذا نیتی و سوره والضحیٰ و انما یشرع را و هر چندی که نزد
او حاضر باشد در قیامت برای او شهادت بدهند حتی دهان و پوست و گوشت و خون
و عروق و عصبها و استخوانها و جمیع اعضای او و حق تعالی بفرماید که من شهادت شمار قبول
کردم از برای بنده خود ای ملائکه پریدا و راسبهشت و هر جا را که او را اختیار نماید باو
عطا کنید گوارا باو فضل و رحمت من از برای بنده من سوره و البقره انحضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که سوره و البقره را در فریضه و نافله بخواند عطا فرماید از عیشت باو
هر جا که بپسندد سوره العلق انحضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که در روزی از

که شخصی نجیدست حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که هشت دختر مرا بهم سپرده و روی
پسر تلحال ندیدام دعا فرماتا خدا مرا پسری گرامت فرماید حضرت فرمود که چون بی نشینی
که مشغول جماع شوی دست راست خود را بر طرف راست ناف زن بگذار و هفت مرتبه
سوره انا انزلناه بخوان و بعد از آن مشغول شو و محل ظاهر شود در شب هر وقت که از
پهلوی پلو کردی باز دست بر جانب راست نانش بگذار و هفت مرتبه آن سوره را بخوان
استخض گفت که چنین کردم هفت پسر از پی یکدیگر یکی خدا مبارک و زی کرده و بسند مقبر از
منقولست از ابی عمر که گفت بسیار عالم پریشان شد از فقر و احتیاج نجیدست امام محمد تقی عم
نوشتیم و حال خود را عرض کردم که از خواندن آن سوره نفی بمن رسید حضرت بمن نوشت
که انا که بسیار خوانده کافیت الحال سوره انا انزلناه بخوان من چنین کردم بعد از آن اندک
وقتی این ابی داود فرزند طراد اگر دو وظیفه برای من و عیالم مقرر کرده و او کیل کرد و
ببصره فرستاد و پانصد درهم برای من مقرری قرار داد و من از بصره نامه نوشتم
و نجیدست امام محمد تقی عم و علی بن مغیرا و دادم و فرستادم و در آن نامه نوشتم
که بپدرت حال خود را عرض نمودم و بمن چنین نوشتند و عین کردم حال خوب
میخوام که بفرمایند که ایا اکنون که در خواندن سوره انا انزلناه در نمازهای
واجب و سنت یاد غیر نمازها می باید خواندن و لذت آنرا بفرمایند که چه مقدار بسیار
خوانده حضرت نوشتند که هیچ سوره از قرآن تو که بکنی نه گویم و نه بزرگوار خواندن
انا انزلناه روزی صد مرتبه و بسند معتبر از امام موسی عم است که هر که بعد از نماز عصر
ده مرتبه انا انزلناه بخواند مثل اعمال جمیع خدای تو ابواب باو گشاید و بسند معتبر منقولست
که حضرت امام محمد تقی عم چون در ماه تازده داخل میشدند در روز اول ماه دو رکعت
نماز میکردند و در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد و در رکعت دوم بعد از
حمد سی مرتبه انا انزلناه فی لیله القدر میخواندند و بعد از نماز آنچه میسر شود و تصدیق

چون برسد به بتزلز الملاحه که اندکی آب بر دارد و به جامه بپاشد یا بشستن سهلی پس دو رکعت نماز در آن جمله بکند و دعا کند و در دعا بگوید الحمد لله الذي رزقني ما اتحل به في الناس و اوری به عورتی و اصلی فیہ و لربی و جلالی بکند پوسته در فراخی نخت باشد تا آن جامه کهنه شود و وسبند معتبر منقولست که چون حضرت امام رضا علیه السلام لونی می پوشیدن قدحی از آب می طلبیدند و ده مرتبه انا انزلناه فی لیلة القدر و ده مرتبه سوره قل هو الله احد و ده مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بر آن ظرف میخوانید و بعد از آن آبر بر آن جامه می پاشیدند و میفرمودند که هر که پیش از پوشیدن جامه چنین کند پوسته در فراخی و عیش باشد تا مادام که تاری از آن جامه باقی باشد و وسبند معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقولست که چون حق تعالی جامه نوری بکسی عطا فرماید باید که وضو بسیار و دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی سوره حمد و آیه الكرسی و قل هو الله احد و انا انزلناه فی لیلة القدر را بخواند بعد از آن میکند خداوندی را که عورت او را به جامه پوشیده و او را در میان مردم زینت بخشیده و کلمه لا حول الا بالله العظیم بسیار بگوید و کسی که خائف کند در آن جامه معصیت خدا نکند و بعد از هر تاری که در آن جامه باشد خدا ملک مؤکل گرداند که تقبیر خدا کند و برای او استغفار نماید و برود دعا و ترحم کند و در روایت دیگری وارد شد است که هر که قدحی ببرد و آب در آن قدح بریزد و سی و پنج مرتبه انا انزلناه بر آن قدح بخواند و آبر بر آن جامه خود بپاشد پوسته در و شفقت باشد تا آن جامه کهنه شود و وسبند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که از برای هود و از پادشاه سبوی ناز به یکری و از آب پر میکنی مرتبه سوره انا انزلناه فی لیلة القدر در آن سبوی میخوانی پس آن سبوی را می دوزی و از آن آب میخوری و وضو میسازی چنین زانکه بشر تمام شود و دیگر آب بر رویش میریزی و وسبند معتبر از حضرت صادق ع منقولست

و اطاعت او کلمه تا مرا امر نکند قبض روحش بنمایم پس ملک نزد او باشد تا پرده از پیش دیدن
این مؤمن بکیند و جای خود را در بهشت به پند و بعد از دیدن او را امر فرماید که قبض
روح بکن پس ملک بعوت نهایت ملائمت و اساطی قبض روح او بکند و هفتاد هزار ملک روح
او را شایسته کنند و نزد وی بهشت رسانند و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست
که حضرت رسول ص فرمود که هر که چهار مرتبه سوره اذارزلت بخواند چنانست که تمام
قرآن را خوانده است سوره العادیات از حضرت صادق ع منقولست که هر که مداومت نماید
در خواندن سوره العادیات با حضرت امیر المؤمنین ع محشور شود و در بهشت از رفقای
المحضرت باشد سوره الفارعه از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که سوره فارعه را
بسیار تلاوت نماید خدا او را از فتنه رجال در دنیا و از عوارت جهنم در آخرت امان بخشد
سوره التکاثر از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره التکاثر را در نماز و حج
بخواند حق تعالی ثواب صد شهید برای او بنویسد و هر که در نافله بخواند خدا ثواب
پنجاه شهید برای او بنویسد و در نماز واجب چهار صفت از ملائکه با او نماز کنند و بسند
معتبر از آن حضرت منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که سوره التکاثر را در
وقت خواب بخواند خدا او را از عذاب قبر نگاه دارد سوره العصر از حضرت رسول ص منقولست
که هر که سوره العصر را در نمازها نافله بخواند خدا او را در روز قیامت باروی نورانی
و دندان خندان و چشم روشن و خوشبختیال سعوت گرداند و او را داخل بهشت گرداند
سوره الحمد از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره ویل لکل هزیه را در نمازها
فریضه بخواند خدا فقر از او دور گرداند و روزی فراخ گرداند و او را برای بدین سوره الفیل
ولایه و از حضرت صادق ع منقولست که هر که در نمازها واجب سوره اله ترکیف بخواند
برای او شهادت دهند در قیامت هر دشت و کوهی و کله غنی که او را از جمله نماز گذاران نگاه
بوده است و حق تعالی ندا فرماید که راست گفتید شهادت شما قبول کردم ای ملائکه او را

منی و این و سایر متنی از ماه را باین عمل بخیزند و بسند مقبول است که ابو علی راست است
 بخیر است امام علی نقی عرض نمود که شما محمد بن ابیج نوشته بودید که بهترین سوره ها
 که نماز واجب بخوانند انا انزلناه و قل هو الله احد است و بر من دشوار است که این دو
 سوره را در نماز صبح بخوانم حضرت فرمود که بر تو گوار نباشد که والله که فضیلت در این
 سوره است و بسند صحیح منقول است که حمیری بخیر است صاحب الامر نوشت که از ابا شما
 ما رسیده است که عجب دارم از کسی که انا انزلناه در نمازش نمیخواند چگونه نمازش مقبول
 میشود و روایت دیگری رسیده است که نمازی که در آن قل هو الله بخوانند و مقبول نیست
 و روایت دیگری رسیده است که هر که در نمازها واجبش سوره هذره را بخواند چنین دنیا با او
 میدهد و مندر پس ایا جایز است که هذره را بخوانند و آن دو سوره را ترک نمایند حضرت در
 جواب نوشتند که ثواب این سوره ها که شما رسیده است حقیقت و اگر سوره را که توانی
 در آن سوره رسیده باشد و ترك كند و قل هو الله و انا انزلناه بخواند هم جایز است و نماز
 تمام گامست ولیکن ترك افضل خواهید کرد سوره النینه از حضرت امام محمد باقر ع
 منقول است که هر که سوره ادریکن را بخواند از شرک پزار کرد و دین پیغمبر برای او
 کامل شود و در قیامت داخل مؤمنان کامل معوث شود و خدا او را حساب نماید
 حساب آسان شود سوره الفی زله بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که ملا ل
 بهم میسازد از خواندن سوره اذ انزلناه الارض بدستی که هر که در نمازها اقله
 این سوره بسیار بخواند خدا او را از زلزله و بجماعقه و بافتنای عظیم متبذ نکراند
 و از این افتها نهراند و در وقت جان کنند ملائکه بند کواری انجا ب پروردگار
 بنزد او میروند و بر بالای سرش بنشینند و عليك الموت بگوید که بر حق و مدارا سر کن
 با دوست خود که خدا را بخواند سوره اذ انزلناه بسیار یاد میکرد و این یمن سفارش
 غلبه با نور است و ملائکه موت گوید که حق نعم مرا چنین امر کرده که سخن او را بشنوم

اول نوافل و دو رکعت اول نماز شب و نماز احوام و نماز صبح اگر هوا بسیار روشن شده
و سوره طلاق بتوان خواند و نماز طواف در روایت دیگر وارد شده است که درین نمازها
هم در رکعت اول قل هو الله احد بخواند مگر در نماز نافله صبح که در رکعت اول قل یا ایها
الکافرون بخواند سوره النشأ حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره اذا جاء نصر الله و الجؤاد
در نماز فریضه یا نافله حق تعالی او را بیج جمع دشمنان نصرت دهد چون از قبر بیرون آید با او
نامه باشد و گوید امان نامه امان از صراط و از آتش جهنم و صدای جهنم بوده باشد و بر هر چیز
که بگذرد او را بشادت یمنی دهد تا داخل بهشت شود و از برای او در دنیا از اسباب خیر
انقدر حق تعالی بکشد که بخاطرش خطور نکند باشد و از روی آن نداشته باشد سوره
تبت ان حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون سوره تبت یا ایها الحبیب بخواند لعن و نفرین
کند بر ابولهب که او از جمله تکذیب کنندگان بود و تکذیب پیغمبر و الجؤاد آورد راست
میشود و سوره التوحید سبب معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره قل هو الله
لحد و یک مرتبه بخواند حق تعالی بر او برکت فرستد و هر که دو مرتبه بخواند حق تعالی بر او
و بر اهلیش برکت فرستد و هر که سه مرتبه بخواند حق تعالی بر او و اهلیش و همسایگانش
برکت دهد و هر که دوازده مرتبه بخواند خدا در بهشت دوازده قصر برای او بنالسد
و کائنات اعمال بیکدیگر گویند که بیایند برویم تعصمها برادر خود نظر کنیم و هر که صد مرتبه
بخواند خداوند عالمیان کداهان بیست پنج ساله او را بیاورد و بفرمان خود ناحق و مال مردم
و کسی که چهار صد مرتبه بخواند خدا او را از چهار صد شهید گواهی فرماید از شهدائی که
اسبان شان را پی کرده باشند و خوششان ریخته باشند و کسی که هزار مرتبه در یک شبان
روز بخواند چون بمیرد جای خود را در بهشت به بند و سبب معتبر دیگر از آن حضرت
منقولست که چون حضرت رسالت پناه ص بر سعد بن معاذ نماز کردند فرمودند که هفتاد
هزار ملک بر او نماز کردند که جبرئیل در میان ایشان بود و از جبرئیل پرسیدم که بچه عمل استحق

بجایاب و نخل هشت کنند که من او را و عمل او را دوست میدارم و ایضا از آن حضرت منقول است
که هر که سوره لایله را بسیار تلاوت نماید چو در سبوت شوی براسبی از اسباب بهشت
سوار شوی تا بر سر مایه نور بنشیند و بداند که مشهور میان علما آنست که یکی از بن دوستی
تنها در نماز واجب قرآن بخواند بلکه اگر خواندن با هم میباید خواند و بخند است
حکم و الصبی و البشیر سوره مائده از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که هر که سوره
که هر که از آیت الکرسی اندیش را در نمازها نافله و فریضه بخواند از جماعتی باشد که خدا
نماز و روز اینها را بپسندد و او را در قیامت با اعمال دنیا حساب نکنند سوره
الکوثر از حدیث صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره الفاتحه را بخواند در نمازها
فریضه و نافله بخواند خدا در قیامت او را از جوی کوش دهد و او را از این درخت طوبی
در بهار حضرت رسول ص جاده دهد سوره بقره از حضرت صادق ع منقول است که هر که سوره
قل یا ایها الکافرین و قل یا ایها الکافرون در نمازها بخواند او را پند و مادی و شر را
و فرزندان پدر و مادرش بریاست و او کوشی باشد نام او را از دیوان استقبال نمایند
و در دیوان شهد بنویسند و او را در زندگانی دنیا سعادت دهد و او را در آخرت
ببخشند و شهید معیونت گردانند و سید صحیح از حضرت صادق ع منقول است که پسر من
تا بموت من نماند ثلث قرأته و قل یا ایها الکافرون ربع قرأته و سید معتبر از آن حضرت
منقول است که هر که وقتی که بر رخت خواب رود و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
بگویند حق تعالی پسر او را از شرک ان برای او بنویسد و سید معتبر از حضرت امیر المومنین
ع منقول است که حضرت رسول ص در سفری نماز کردند و ما با او حضرت اقتدا کردیم در رکعت
خمس قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم قل هو الله و چون قانع شدند فرمودند که از برای
تمام ثلث قرأته و ربع قرأت را بخواند و سید صحیح از حضرت صادق ع منقول است که ترک میکن
نموده تا ایضا باشد و قل یا ایها الکافرون در هفت نماز صحیح در نافله پیشین و دو رکعت

که هر که در وقت خواب قل هو الله احد بخواند حق تعالی پنجاه هزار ساله موکل کرده اند
که او را احسان نماید در آن شب و از حضرت امیر المؤمنین ع که حضرت رسول فرموده
که هر که در وقت خواب سوره قل هو الله احد بخواند چنان باشد که ثلث قرآن و ثلث توبه
و ثلث انجیل و ثلث زبور را خوانده باشد و از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی بفرمود
فذلک بحضرت فاطمه اطاعت تب را کرده بود که تب مطیع آن حضرت باشد پس هر
حضرة فاطمه و فرزندان او را در دست دارد بی مهر رساند و هزار مرتبه سوره قل هو الله
احد را بخواند و حضرت فاطمه سؤال نماید زوال تب را یا امر الکی یا بل میگرد و از حضرت
امام رضا ع منقولست که حضرت رسول فرمود که هر که صدای یا غیر آن عارض شود
و دستانهای خود را بکشد و سوره فاتحه و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ
برب الفلق بخواند و دست بر روی خود بکشد آن از آب بر طرف شود و سوره الفلق و تب
بسنند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که سبب نزول معوذتین آن بود که حضرت
رسول ع تب به مهر رسانید جبرئیل این دو سوره آورد و تعوید آن حضرت کرد این دو بسند
معتبر از صابر منقولست که حفرة صادق ع آنست ما کردند در نماز شام و معوذتین
خوانند بعد از فارغ شدن فرمودند که این دو سوره از قرآن است و از حضرت امام
رضا ع بسند معتبر منقولست که هر که در حد صبا و طفولیت بفهمد بایا در هر شب
خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را هر یک سه مرتبه و قل هو الله
احد را صد مرتبه و اگر نتواند پنجاه مرتبه حق تعالی او را گرداند دیوانگی و مرضهای
که عارض اطفال میشود استسقا و نسا و غلبه خون را ناستن پیری مداوم که تعهد
و مداومت بر این نماید و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که در سه رکعت و تر
معوذتین و قل هو الله احد بخواند با و خطاب کنند که ای بنده خدا بشارت باد ترا که خدا
اهل بیت را قبول کرد و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که هر که بعد از نماز جمعه

این باشد که شام نماز کردید گفت بسبب اینکه قل هو الله احد بخواند اسیاده داشته
سواره و پیاده و در رفتن و برگشتن و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که هر که
صد مرتبه در وقت خواب بخواند خدا گناهش را سباه او را پیامورزد و هشتاد و هشتاد مرتبه
مادق منقولست که فرمود که خود را حفظ نماید از شر مردم بخواندن قل هو الله احد
و بجانب راست خود کن و بخوان و بجانب چپ رو کن و بخوان و بجانب راه رو کن
و بخوان و رو به پشت سر کن و بخوان و بجانب بالا نظر کن و بخوان و بجانب پایین نظر کن
و بخوان و اگر خواهی که نزد حاکم جاری بروی چون نظر بر اوقات سه مرتبه بخوان و میر
مرتبه که بخوانی یک انگشت را عقد کن از دست چپ و انگشتان حین نگاه دار تا از نزد
او پیروانی و از حضرت صادق منقولست که هر که یکروز بر او بگذرد و پنج نماز بکند
و در آن پنج نماز قل هو الله احد بخواند یا خطاب کنند که ای بنده خدا تو از نماز گذارندگان
نیستی و بسند دیگر منقولست از آن حضرت که هر که برای یک هفته بگذرد و قل هو الله
احد را در آن هفته بخواند و پیر و بردین ابولهب مرده باشد و در حدیث دیگر فرموده
که هر که او را مرضی پیش آید شدت دهد و قل هو الله از برای دفع این بخواند او را اهل
آشتی است و در حدیث دیگر فرموده که هر که ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد
باید که بعد از نماز واجب خواندن قل هو الله را ترك ننماید بدیست که هر که بعد از
فریضه قل هو الله احد بخواند خدا با صبر دنیا و آخرت کرامت فرماید و گناه او و پیره و
مادر او و فرزندان پدر و مادر را پیامورزد و بسند صحیح از حضرت امیر المومنین علیه السلام
منقولست که هر که سوره قل هو الله احد را بعد از نماز یازده مرتبه بخواند در آن روز
گناهی بر او لازم نشود و هر چند پنی بر خال مالیده شود و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که کسی که بخت خواب رود یازده مرتبه مرتبه قل هو الله احد بخواند خدا
با سخاوتی مساکین او را حفظ نماید و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین منقولست

نرسد صاحب سلطنتی که جور و ظلم و تعدی کند و کسی که در دین غلو کند
و از دین بدر رود و از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که امید بخاتم دارم
از برای جمع این بیانت که حق با اوست و مگر یکی از سده طایفه صاحب سلطنتی
که جور کند و کسی که بخواهدش خود بدعتها کند و فاسق باشد که عداوت کناهان کند
و پروا نکند و بند معتزل از حضرت رسول ص منقولست که در قیامت آتش جهنم با سه
سخن خواهد گفت با امیر و قازی و صاحب مال پس بامیر میفرماید گفت که ای انکسی
که خدا تو را سلطنت و استیلا داد و بر برادرستان خود عدالت نکردی پس او را میگوید
مانند مرغی که دانه کج را برباید و بقازی میگوید که ای انکسی که در نظر مردم
نیست بخوبی میدادی و در حضور اللهی معصیت او می نمودی پس او را میگوید و مال دار
میگوید که ای انکسی که خدا بتو دنیا و واسع و مال بسیار داده بود و مانند کسی از انرا از تو
قرض طلبید و ندادی و بخل و زبردتی پس میریاید و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست
که بر دین خود حذر نمایند از صاحب سلطنتی که گمان کنند که طاعت او طاعت خداست
و معصیت او معصیت خداست و دروغ میگوید زیرا که طاعت مخلوق جایز نیست
در معصیت خالق و طاعتی لازم نیست از برای کسی که معصیت خدا کند و وجوب
اطاعت مخصوص خدا و رسول و اولو الامر است که انتم معصومین اند و حق تعالی
برای این امر فرموده است با طاعت رسول زیرا که او معصوم و مطهر است
و گنا و امر بمعصیت نمیکند و امر با طاعت او و لوازم خود است برای آنکه اینها
معصوم و مطهر اند و از بدیها و کناهان و مردم را امر بمعصیت نمیکند و در حدیث
دیگر از آن حضرت ص منقولست که فرمود که در جهنم آسیائی هست که در گردش
پرسیدند که چه چیز را خورد میکنند یا امیر المؤمنین فرمود که علای فاجر
و فاسق و خبیثان ظالم و وزیران خاین و روسا و سرکرد های کذاب

سوره بقره را یک مرتبه و هر یک از معوذتین و قل هو الله احد را هفت مرتبه و آیه الکرسی
و آیه نجره و آخر سوره براءت را چهار کبر و شوال من انفسکم تا آخر سوره هر یک را یک مرتبه
خواند کفایت کناهان او باشد از همه تاجعه و از معجزین خلاد منقولست که در عهد
حضرت امام رضا علیه السلام بودم در راه خراسان و وکیل آن حضرت بودم مرا امر فرمود که غایه
ایه راست کن چون راست کردم در شیشه کردم حضرت را بسیار خوش آمد پس
فرمود که ای چشم مهر حق است از برای رفع تاثیر چشم در کافری سوره حمد
و قل هو الله احد و معوذتین را بنویس و در غلاف شیشه غایه بگذار و آن حضرت
صادق علیه السلام منقولست که فرمود که تاثیر چشم زدن حق است و ای چشم نیستی که چشم زدن
با در دیگری تاثیر کند پس اگر از تاثیر چشم نرسی سمر نبه بگو ما شاء الله لا قوة الا بالله
العلی العظیم و اگر یکی از شما بینی کند که خوش آیند باشد چون از منزل خود بیرون
رود قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند که از چشم با و ضرر نرسد و آن حضرت
اما بعد با قوم منقولست که کسی در خواب ترسد در وقت خواب معوذتین و آیه الکرسی را
بخواند بنوع سیم در بیان بجهلی از احوال سلاطین و امرا و معاشرت نمودن با ایشان عدل
و جور ایشانست و در گران در چند حد و دل جاری میکرد و حد و دل اول در بیان عدل
و جور ایشانست بدانکه عدل ما کونک و امرا از اعظم مصالح ناسلست و عدل و صلاح
ایشان موجب صلاح جمیع عباد و معوری بلادست و نسق و جور ایشان موجب
اختلاف نظام امور اکثر عالمیان و میل اکثر ناس بطور ایشان میکرد و چنانچه از حضرت
رسول ص پسند معجز منقولست که دو وصفند از امت من که اگر ایشان صالح
و تابستانند از امت من نیز صالحند و اگر ایشان فاسدند از امت من نیز فاسدند
و صحابه و پیغمبرند که کیستند ایشان را رسول الله فرمود که فقها و امراء و بسند
دیگر منقولست از آن حضرت که فرمود که دو کسند که فغاغت من با ایشانست

جامعی میشود و در میان ایشان نیکو سلوک نکند خدا و را در کنار جنم هر روزی که
حاکم ایشان بوده است هزار سال حبس نماید و بسند معتبر منقول است که زیاد فندی
نجدت حضرت صادق علیه السلام حضرت از وی پرسیدند که ای زیاد از جانب این خلفا و جو
و از شدت گفتی باین رسول الله ملاصقت هست و مالی جمع میکنم و آنچه بهم میرسانم یا برادر
مؤمن خود مساوات میکنم و برادرانه با ایشان صرف میکنم حضرت فرمود که اگر چنین میکنی
در هر کاری که نفس تو را نظم مردم خواهد خواند و قدرت بر ایشان داشته باشد یا او را قوت
تو در روزی که آنچه تو به مردم کرده از ظلم از ایشان گذاشته است و خواهش
برای توبائی مانده است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خدای عز و جل که ساطعتی
یاد داده مدتی از شما و روزها و ماهها و سالها مقرر فرموده است پس اگر چه در میان مردم عدالت
میکند حق تعالی امر میفرماید ملک را که بظلمه دولت ایشان موکلت نموده باشد ایشان را بر یک دارند
و باین سبب دراز میشود در دنیا و ثوابها و سالها و اگر ایشان جور و ظلم میکنند عدالت نمیکند
امر میفرماید که زوکیان پس بدین روزها و شبها و ماهها و سالها دولت ایشان منقضی
میشود و بسند معتبر منقول است از حضرت ابی بن الحنفیه علیه السلام فرمود بنوف بجالی که وصیت
مرا قبول کن و مرا کن بقیه و سر کرده و صاحب حکم و مشاور و تمجادی شو و بسند معتبر از حضرت
امام رضا علیه السلام منقول است که عدالت و نیکو کردن است دوام نعمت است و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که کسی که ایشان مقربترین خلق خواهند بود نزد حق تعالی در روز
قیامت خدا از صاحب خدایان نارنج کرد و شخصی که قید رتش در حال غضب باعث
نشود که ظلم کند بر کسی که زین دست اوست و شخصی که در میان دو کس حکم کند و راه
رود و یکطرف هیچکس را میل نکند و شخصی که حق را بگیرد خواه بر خود و خواه برای مردم
و بسند معتبر از آن حضرت منقول است که عدل شیرین تر و گوارا تر است از آبی که تشنه بیاید و
چه بسیار اخبت و موجب وسعت و رفاهیت میکرد عدل اگر چه اندکی باشد و در حدیث

در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی شش کس را بیشتر حصص عذاب می نماید و آنرا
تمتیب دارد بآنان و اصحاب مرزع را بکثرت و امر او سلاطین را بجهل و ستم و فقها و علماء
جسد را بجهل و اخیانت و اهل ویشارا بنادائی و جهالت و باسانند معتبره
از حضرت رسول منقولست که حضرت رسول فرمود که هفت کس را من لعن
کرده ام و هر یک بر اجابت کرده شده که بیشتر از من بوده است برای شان لعنت
کرده اند کسی که در کتاب خدا چیزی زیاد کند و کسی که قضا و قدر را خداوند تکذیب
کند و کسی که مخالف سنت من نماید و بدعت پیدا کند در دین کسی که از غیرت
من چیزی را حلال کرد اند از ظلم بر ایشان و غضب حق ایشان که خدا حرام کرده است
که غیر تسلط بر مردم به هم رسانند برای آنکه عزیز کند جمعی را که خدا ایشان را ذلیل
کرده است و ذلیل گرداند جمعی را که خدا ایشان را عزیز گردانیده و کسی که اموال
مشترک مسلمانان را بآبتهائی متصرف شود و این را حلال داند و کسی که حرام
گرداند زیرا که خدا فقر حلال گردانیده است و بسند معتبر از حضرت رسول
منقولست که اول کسی که داخل جهنم میشود امیر صاحب تسلطست که عدل
نکند و مال داریست که حق خدای را نهد و فقیر است و مغرور بکبر کند و بسند
معتبر از حضرت امیر رضا منقولست که چون ولسیان دروغ میگویند و حکم
ناحق میکنند بآنان از آسمان محبوس میشود یا دستان جور و ظلم میکنند
دولتشان پست میشود و چون مردم مشع زکوات می نمایند چهار یا آن ملا
می شوند و از حضرت رسول منقولست که امیر نمیشود کسی برده گشته
بکسی که آنکه چون او را بقیامت بیاورند و دستش در گردنش غل باشد پس اگر
بگوید که غل را بشد و ظلم نکرده باشد و دستش را میکشاید و اگر بگوید که و ظلم
نکرده ام بر آدی اغرایند و بسند دیگر از آن حضرت منقولست که هر که سر کرده

برایشان دارند و بخند معتبر از حضرت ابن علی ع منقولست که حق رعیت بر پادشاه است
که پادشاه بداند که ایشان برای این رعیت او شده اند که ایشان را خدا ضعیف گردانید و او را
قوت داد و است پس واجب است بر او که در میان ایشان بعد از الت سلوک کند و از برای
ایشان مانند پدر و مادر و اگر از ایشان چیزی بجهالت صادر شود بخشد و مبادرت بقوت
ایشان ننماید و فکر کند خدا را بر این قوت که او را برایشان داد و است و بسند معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که هر که متولی امری از امور مسلمانان شود و عدالت نماید و در خانه
خود را بکشد و پرده بجا بآید از میان خود و مردم دفع کند و در امور مردم نظر نماید و به
کارهای ایشان برسد بر خدا لایست که خوف او را در قیامت باین پی بدل کند و او را داخل
نعمت کند و بسند معتبر منقولست که امام محمد باقر ع نزد عمر بن عبدالعزیز رفتند و او گفت
که مرا بوضع کن حضرت فرمود که در خانه خود بکشی و در میان خود و مردم حاجتی
قرا بده و مظلومان را یاری کن و مظلوم مردم را برایشان رد کن بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین
منقولست که هر که ولی محبت شود از مردم که کار سازی ایشان نکند حق تعالی در قیامت
حوائج او را بر نیارد و اگر هدیه از مردم بپذیرد دزدی گرداست و اگر رشوت بپذیرد مشرکت
و از حضرت صادق ع منقولست که هر که متولی امری شود از امور مسلمانان و ایشان را ضایع
بگذارد و در این احادیث بسیار است و چون بعام خلق ناید و در دین باب بهین
اکتفا مینمایم و کسی که اذاب امر و احکام را خواهد رجوع نماید بنامهای شافیه که حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام بقال و امای اطراف نوشتند خصوصاً نامه طو لای که برای مالک داشت
نوشته و نامه که بشمل بن حنیف که بپهلوی یکی نوشته اند و بدانکه حق تعالی هر کس را در
این دنیا سلطنتی داده چنانچه منقولست که کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتیه و در قیامت
از سلوک او باز عیش سوال خواهد فرمود چنانچه پادشاهان بر رعایای خود استیلا
داده و امرا و وزراء را و بعضی از رعایا استیلا داده و از باب مزایع و اموال را بر جمعی از بزرگان

دیگر در آن روز که غزوات از عمل شیرین تر و از کثرت و از شایسته است از خدمت
باقر علیه السلام است و است که بدو در وقت موت بر او نصیب فرمود که این فرزند من است
از ظلم کسی که با او بی غیرت است تا بداند حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که صبح کند و قصد ظلم
کسی در خاطر نداشته باشد خدا کفایت او را در آن روز پیاورد مگر آنکه خوف را بناحق
ببرد یا مال یقینی را بخرام بخورد و با سبب معتبر از حضرت رسول ص منقول است که هر که
از ظلم که ظلمات روز قیامت است یعنی که موجب تادیبی از او میگرد و پسند معتبر از
حضرت صادق ص منقول است که هر که ظلم نمیکند مگر آنکه خدا او را سبب آن ظلم میگرداند
در خودش یا در مالش یا در فرزندش و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی خود
به پیری از سبب است که در ملک پادشاه جباری فرمود که برو نیز داین جبار و بگو
که من ترا عادل ندیده ام بر اینچنین خونخوار و کوفتن اموال مردم بلکه ترا از برای این قدرت داده ام
که باز داری از من صدای ناله مظلومان را بدستی که من ترا نخواهم کرد فریادری ایشان را
و در ظلمی که بر ایشان شد اگر چه کاف باشند و در حدیث دیگر فرمود که مظلوم از دین
ظالم پیشتر میگیرد و از آنچه ظالم از مال مظلوم میگیرد بعد از آن فرمود که کسی که بدی مردم
میکند بداند که بدی نسبت باو هم واقع خواهد شد بدی نسبتی که بی درود فرزند او مگر خیر را
که میگرد و هم کس از ناله و شیرین ندروید و از شیرین تلخ ندیده و حضرت امیرالمومنین
فرمود که بپوشیده است برای روز معاد قیامت تعدی نمودن و ظلم کردن بر مردم
و پسند معتبر منقول است که شخصی بخیرت امام محمد باقر ع اندوخت که از ثامن حجاج نا حال
سروانی مردم شده لم ایا توبه من میثون هست حضرت جواب فرمود که توبه است مقبول
نیست تا بهر صاحب حق حقش را ادا ننمائی و از حضرت رسول ص منقول است که هر ظالمی بر
کسی کرده باشد و او را نیاید که تلافی او بکند از برای او است غفار نماید تا کاره آن ظلم شود
جدول دوم در بیان کیفیت معاشرت را باب حکمت یا رعایا و بیان حق چند که با یا

جدول یوم در میان اعانت ثواب مؤمنان و اذخالی سرور در قلب ایشان و رفع ظلم از
ایشان نمودنست و مذمت کسی که قادر بر نفع ایشان باشد و ایشان نفع نرسانند سبب معتبر
از امام محمد باقر ~~علیه السلام~~ است که تبسم بر روی برادر مؤمن کردن حسنه است و خاشاکی از
روی او برداشتن حسنه است و هیچ عبادتی نزد خدا محبوبتر نیست از داخل کردن دایندن
سرور خوشحالی ~~در~~ و در حدیث دیگر فرموده که حق تعالی بحضرت موسی نمود که ای
موسی من بندگان هستند که بهشت از برای ایشان مباح میکنم و ایشانرا در بهشت حاکم و مختار
میکم موسی گفت پروردگار ایشان چه جاعلند فرمود که کسی که برادر مؤمن خود را خوشحال
کند بعد از آن حضرت فرمود که مؤمنی بود در مملکت پادشاه چلباری و او در مقام ایلاء
ان مؤمن در اندام مؤمن کیجست و بیلد شرک رفت و یکی از شرکان پناه برد ان مشرک
او را بخانه برد و با او مهر بانی کرد و او را ضیافت نمود چون مشرک مرد حق تعالی
با ~~او~~ نمود که به عزت و جلال خود سو کند که اگر تو را در بهشت جای می بود تو را در
بهشت ساکن میکردم و لیکن بهشت هرامست بکسی که با شرک مرده باشد ولیکن این
آتش او را بسان ایماق سوزان و از آتش مکن و در دو طرف روزی و راحه
میفرستند سایل برسید که از بهشت میفرستد فرمود که از هر جا که خدا میفرستد و با سائل
معتبر از صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی وحی نمود بحضرت داود علیه السلام که
از بندگان من حسنه میکند و سبب ان بهشت را از برای او مباح میکنم و انم داود گفت خداوند
ان حسنه کدامست فرمود که بنده از بندگان من حسنه و سبب ان بهشت را برای او مباح می
کود انم خوشحالی و سروری داخل کردن او چه یکدانه خرما باشد داود گفت خداوند سزاوارتر
کسی را که تو را شناسد که امید خود را از توقیع نکند سبب معتبر از آن حضرت منقول است
که هر که مؤمنی را خوشحال کند حضرت رسول را خوشحال کرده است و هر که حضرت رسول را
خوشحال و سرور کند خدا را سرور و خوشنود گردانیده است و همچنین اگر مؤمن را غمگین

و صاحب بیوت و خدام و ازواج و اولاد را بر غلامان و کینزان و خدمتکاران و زنان و فرزندان
 حکم زاری که اوست فرموده و او را واسطه رزق ایشان گردانید و علماء را داعی طالبان ساخته
 و ایشان را رعیت علماء گردانید و هر کس را بر بعضی حیوانات مسلط گردانید و هر شخص را
 بر قوی و اعضا و جوارح خود و ولی ساخته که ایشان را بامری بدارد که موجب عقوبت و وزر را
 ایشان در آخرت نشود و اعمال و اخلاق و عبادات را نیز هم بر کس ساخته و امر بر رعایت آنها
 نموده پس هیچ کس در دنیا نیست که غیر از ولایت و حکومت نداشته باشد و جمعی در تحت فرمان
 او داخل نباشند و در معاشرت با هر صنفی از ایشان عدل و جور می باشد و هر کس در
 خور و پنجه او را استیلا داده نعمتی با او گزاف نموده اند و در خود آن نعمت شکر از او طلبیده اند
 و شکر هر نعمتی موجب مزید و فزاید آن نعمت میگردد و شکر هر یک از اینها آنست که بنحوی که
 خدا فرموده با آنها معاشرت نماید و حقوقی که حق تعالی برای ایشان مقرر فرموده رعایت
 نماید و چون چنین کند حق تعالی آن نعمت را زیاده میگرداند و اگر کفران کند سلب مینماید
 چنانچه پادشاهان اگر در قدرت و استیلا و خود شکر کنند و رعایت بحال رعیت و حقوق
 ایشان نکنند ملک ایشان پاینده نماند و الا بنودی زایل میگردد چنانچه گفته اند که ملک با
 با کفر باقی نماند و با ظلم باقی نماند و همچنین در باب کسی که صاحب غلامان و خدمتکاران باشد
 اگر بر ایشان ظلم کند و حق ایشان را سرپی دارد بنودی استیلا او بر ایشان بر طرف میشود و
 اگر عاملی بر رعیت خود بد سلوک کند بنودی علم او را سلب مینماید و الا عیش و آرامش او
 و اگر آدمی اعضا و جوارح خود را بمعاصی الهی بدارد بنودی آن اعضا بیک هاستیله میشود
 اشفاع از آنها و عقاب و ثواب آخرت از جای هر یک از رعایت از حقوق ثابت است و اگر کسی
 بغفلت حقوق را خواهد رجوع نماید بحديث طویل که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام
 در باب حقوق و ادب شده است و ترجمه که والد فقیر علیه الرحمه و الفقرا در شرح من لا یحضر
 الفخیر بحث فرموده اند که بر جمیع حقوق مشتملست و این رساله گنجایش زیاده از این بسط ندارد

هزار حسنه فی نویسد و شش هزار گناه از وی بخوبی مینماید و شش هزار درجه از برای او بلند
میکند و شش هزار حاجتهای دنیا و آخرت او را بر می آورد و کفتم فدای تو که دم چند بسیار است
این ثواب فرمود که میخواهی تو را خبر دهم چیزی که تو ایش را ازین پیشتر است کفتم بی فرمود که
حاجت بهتر است از ده حج و در حدیث دیگر فرمود که هر که حاجتی مومنی را بر آورد حق تعالی
او را نداد فرماید که بر من است ثواب تو و راضی نمی شوم از برای تو بغیر هشتاد و سبند معتبر از مفضل
منقولست که حضرت صادق فرمود که بشنوا آنچه میگویم و عمل نمایان و خبر ده بان علیه السلام
مومنان و برادران مومنت را کفتم فدای تو که دم کیستند ایشان فرمود آنها که غبت مینمایند
در قضا حوائج برادران مومن خود و بعد ازین فرمود که هر که یک حاجت برادر مومن خود را
روا کند حق تعالی در قیامت صد هزار حاجت او را روا کند که یکی آنها داخل بهشت باشد
و یکی دیگران باشد که خوششان و اشنا بان و برادران خود را که ناصبی نباشند داخل بهشت
کند و در حدیث دیگر منقولست که مفضل فرمود که حق تعالی جمعی از خلق اش بر گزیده است
از برای قضا حوائج فقیران و شیعیان ما که ثواب ایشان را هشتاد و سبند مومنت فرماید اگر میتوانی
خود را از ان جماعت کن بر وایت دیگر فرمود که فضا حاجت مومن نزد او بهتر است
از پستج که در هر جمعی صاحب صد هزار درهم صرف نماید و سبند معتبر از حضرت امام
موسی کاظم منقولست که کسی که برادر مؤمنش در حاجتی نزد او بیاید او رحمت ان حضرت
که بجهانب او فرستاد پیش اگر قبول کند موجب دوستی و ولایت مابیکر دو ولایتها
بولايت خدا موصولست و اگر او را رد کند و حاجتش بر نیآورد و قدرت بران داشته
باشد حق تعالی در قبرش ماری از آتش مسلط گرداند که اجهانش را بگزند تا روز قیامت
خواه در قیامت خدا او را عذاب کند و خواه پیاموز دو اگر ان طالب حاجت او را معذور
دارد حالش بدتر خواهد بود و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که مومنی که حاجتی برادر
مؤمنش را برآورد شود و قدرت برآوردن حاجت او نداشته باشد و دلش غمگین

و از رده کند خدا و رسول را بخشم آورده است و در حدیث دیگر فرموده که محبوبترین اعمال
نزد حق تعالی او حال سرور است بر مؤمن باینکه در کسب ثواب او را سیر گرداند یا کوف یا غی را از
خالد ارفع نماید یا فرضش را ادا کند و از سدید صرافت منقول است که در خدمت حضرت صادق
ع و هم حق مؤمن نزد آن حضرت مذکور شد حضرت رو بن کوند و فرمودند که میخواهی برای تو
پایان کنم رتبه و منزلت مؤمن را نزد خدا گفتیم ای فرمود که چون حق تعالی فیض روح بنده
مؤمن میفرماید دو ملک که بر او موکل بودند باستان میروند و میگویند پروردگار ما این بنده
تو نیکو بنده بود بطاعت تو سارعت می نمود از معصیت تو احتراز میکرد و فیض روح نمود
ما را بعد از او بچه چیز او میفرمائی خداوند عظیم الشان فرماید که بروید بنیان و نزد من باشید
و تحمید و تسبیح و تهلیل و تکبیر من بکنید و ثواب آنها را برای بنده من بنویسید تا او را از قبر
مبعوث گردانم پس فرمود که می خواهی دیگر بگویم از فضیلت مؤمن گفتیم بگو فرمود که چون حق تعالی
مؤمن را از قبرش مبعوث میکند داندیا او را فرش مثالی و صورتی پرور و او را در دوزخ
مؤمن هر هوی از احوال قیامت را که می بیند آن مثال باو میگوید که جز می کنی و می ترسی و اندوهناک
میشوی بشارت ترا سرور و کرامت از جانب حق تعالی و با او فی اید تا بتمام حساب و حق تعالی
او را حساب آسان میفرماید و او میفرماید که او را بیست بر بند و هزاران مثال در پیش او می رود
پس مؤمن باو میگوید که خدا تو را رحم کند چه نیکی صاحبی بودی که با من از قبر پرور آمدی
پس بشارت میدادی سرور و کرامت از جانب خدا تا آنکه مرا بیست رسانیدی تو کیستی
آن مثال گوید که من آن سرورم که بر بن در میان خود داخل کردم و در دنیا خدا مرا از سرور
خلق کرده که تو را بشارت دهم پس بدیدم معتبر است معول منقول است که سالی حج رفتم خدمت حضرت
صادق علیه السلام رسیدم فرمود که آنجای ای کفتم حج آمده ام فرمود که میدانی که حج چه ثواب
دارد گفتیم نه مگر آنکه بفرمائی فرمود که چون بنده هفت شوط طواف آن خانه میکند و دو
رکعت نماز طواف میکند و سعی در میان صفا و مروه میکند حق تعالی برای او شش هزار

قیامت نظر رحمت بسوی ایشان میفرماید کسی که شخصی اند چیزی خرید باشد و پنهان
 شود و رد کند و او قبول نماید و کسی که مصطر بر آب فریاد رسد و کسی که بنده را از او کند و
 کسی که عزبی را که خدا کند و حضرت ابی المومنین ع فرمود که هر که در نمایند از مسلمانان خیر
 آبی یا ضرر آشتی یا ضرر دشمنی را که خدا کناهان او را پیام زد و از حضرت صادق علیه السلام
 منقولست که شخصی را ملائکه در قبرش زندگ کردند و نشانیدند و گفتند که ما صد تا زیاده از
 عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت نداریم ایشان یکی کم کردند گفت طاقت نداریم همچنین کم کردند
 تا پلک تا زیاده رسید و گفتند ازین یکتا زیاده چاره نیست پرسید که بچه سبب این تا زیاده را
 بر من میدهند گفتند برای آنکه روزی پیوسته نماز کردی و بر ضعیفی گذشتی و او را یاری
 نکردی پس تا زیاده از عذاب بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و سبند مقبره از آن حضرت
 منقولست که هر مسلمانی که مسلمانی بنزد او بیاید در حاجتی و او قادر بر قضا آن حاجت
 باشد و نکند حق تعالی او را در قیامت سرزنش و تقبیرش دهد کند و او بگوید که برادر
 مومن توانده بنزد حاجتی که قضا حاجت آن بدست تو گذاشته بودم و قادر بر آن بودی
 و نکردی بسبب یکی رغبت و خواهش ثواب آن بجزرت خودم سوگند که بسوی نظر نکینم
 در هیچ حاجتی خواه ترا عذاب کنم و خواه پیامم زدم و در حدیث دیگر فرموده که حق تعالی
 سوگند بذات مقدس خود خورداست که خانی را در جوار رحمت خود جان دهد سایل
 پرسید که خابن کیست فرمود که کسی که از مومنی ذخیره نماید در هیچی را مانع نماید از چیزی
 از امور دنیا را وی گفت که میبزم بخدا از غضب و حضرت فرمود که حق تعالی سوگند خود
 که سه طایفه را در عقیقت ساکن نکرده اند کسی که بر خدا رد کند و سخن خدا را قبول ننماید
 یا کسی که سخن امام حقی را رد نماید یا کسی که حق مومنی را حبس نماید را وی گفت که از زیاده
 مال خود باو بدهد فرمود که آن و اگر جان خود را بجل کند بر پدر مؤمن خود یعنی ملا حظه
 عرض و اعتبار خود نماید و حاجت او را بر بنیاد و در شیطان در نطفه او شریک شده است

شود برای اینکه قدرت بر قضا حاجت برادر مؤمن خود ندارد حق تعالی بسبب آن غم و افسوس
اورا داخل بهشت کرد اند از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که خدا را بنده گان در زمین
هست که سعی میکنند در قضای حاجتها مردم ایشان اینند در روز قیامت و هر که برادر
مؤمن خود را خوشحال و شاد گرداند خدا قول او را در قیامت فرج و شادی کرامت فرماید
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که راه برود در حاجت برادر مؤمنش هفتاد
پنج ملک بآل رحمت بر او بکسرت آیند و هر قدری که برادر و حسنه حق تعالی در نامه عیش و سوسد
و کناهی افزون کند و در جوار برای او بکشد و چون آن حاجت او فارغ شود ثواب حج
و عمر بر او کرامت فرماید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که اعانت نماید
و برادر رسد برادر مؤمن غمگین و مضطرب خود در هنگامی که بسیار عسقت و سختی افتاده
باشد و غم او زایل گرداند و رعایت او نماید بر برادر خود حاجتش حق تعالی برای او واجب
گرداند هفتاد و دو رحمت را که بیله رحمت امور معیشت دنیای او را با صلاح آورد و هفتاد
پنج رحمت دیگر بآل برای او ذخیره نماید که با آنها دفع نماید از فقرها و احوال روز قیامت
و در حدیث دیگر فرمود که هر که اعانت نماید مؤمنی را حق تعالی از دفع نماید هفتاد و سه
که باز که های عظیم قیامت در هنگامی که هر کس مشغول حال خود باشند و در حدیث
فرمود که کسی که مشقتی از خاطر برادر مؤمن پریشان خود بردارد حق تعالی حاجتها
دنیای آخرت او را بر آورد کسی که عیب مؤمن را بپوشاند حق تعالی هفتاد عیب از عیبهای
دنیا و آخرت او را بپوشاند و خدا او را اعانت مؤمنیت تا امام که مؤمن در اعانت برادر مؤمن
خود را است پس منتفع شوید به عطاها و رغبت نمائید در خیرات و بسند معتبر دیگر فرمود
که هر که تملک یاری برادر مؤمن خود بکند و قدرت بر او داشته باشد البته خدا او را در
دنیا و آخرت بخوار گرداند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که از مؤمنی شرف و المی از
شرفهای دنیا را از او دور کند از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چهار کسند که حق تعالی در

روان شدند تاگاه منادی از میان ابریندا کرد ای ایشان را بیکرو من جبرئیل رسول خدا
عالمیان تاگاه مانتی از میان ابرینازل شد و آن سه نفر را در بود و سوخت و انزرد
نفر ترسان و حیران و متعجب ماند و سبب آن واقعه را ندانست پس برکشت و نجات
یوشع آمد و قصه را نقل کرد یوشع گفت که خدا بر ایشان غضب کرد بعد از آنکه از ایشان
راضی بود بسبب کاری که نسبت به تو کردند و واقعه ایشان را نقل فرمود اما من گفتم که من
ایشان را احلال کردم و از ایشان عفو نمودم یوشع فرمود که اگر این عفو تو پیش از عذاب
بود نفع میکرد اما درین ساعت نفعی نمیکند و شاید بعد ازین نفعی به ایشان برساند و پسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر مسلمان که بنزد مسلمان بیاید بزیارت او و
حاجتی یا داشته باشد و او در خانه باشد و رخصت ندهد که داخل خانه شود و برای
او بیرون نیاید پیوسته در لغت باشد تا آن موطن از ملاقات نماید و پسند معتبر از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که نظر کند بسوی مؤمنی که او را بترساند خدا او را بترساند
در روزی که پناه و سایه نبی سایه رحمت او نباشد و پسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که بترساند مؤمنی یا سلطنت و استبداد خود برای اینکه مکر و بی باورستان
و ترساند جای او در آتش جهنم است و اگر بترساند و مکر و را بترساند در جهنم با فرعون
و آل فرعون باشد و در حدیث دیگر فرموده که هر که اعانت نماید بر ضرر مؤمنی نصف کله
در قیامت چون در آید حق تعالی در بیان وجهش نوشته باشد که او را اصرار است
از رحمت من و با ساینده معتبر منقولست که حق تعالی میفرماید که هر که بند مؤمنی را بذلیل
کو دانشناست که عداوت با من جنک و محاربه کرده است و پسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که در جهنم کوهی هست که او را صعدا میگویند و در صعدا وادی هست که از اسقر مینامند
و در اسقر چاهی هست که او را هببت میگویند هر وقت که پرده از آن چاه بر میگرداند اهل جهنم از
کوهی آن بفریادی آیند و در آن چاه پست منازل جباران و پسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

و دیگر فرمود که هر که منع نماید از مؤمنی چیزی را که بان محتاج باشند مؤمن و اوقاف
باشد که آن چیز را از جانب خود عیناً و برساند حق تعالی او را در صحای محشر بار داری
سیاه و چشمان ازرق و دستها در گردن بسته پس گویند که این خاینی است که با خدا و رسول
حیات کرده است بعد از آن فرمایند که او پنجم بند و از حضرت رسول منقول است که هر که
منع کند صاحب حاجتی را و قادر بر قضا حاجت او باشد مثل کفاه عشاری پول لازم شود
پرسینند که گناه عشار چیست فرمود که در هر شب و روزی خداوند یک گناه و جمیع خلق او را
لعنت میکنند کسی که خدا او را لعنت کند او را یوری نیست جدول چهارم در بیان مذمت
و تحقیر و ایند مومنان و دانیدن ایشان از درگاه خود و دشنام دادن و اهانت نمودن و زدن
و سایر انواع ظلمت پسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که میان او و مؤمنی حاجتی
باشد که مانع از دخول بهشت او گردد حق تعالی میان او و بهشت هفتاد هزار حصاری قرار
فرماید که آن حصاری تا حصاری هزار سال راه باشد و پسندیده معتبر از حضرت صادق
منقول است که در زمان نبی اسرائیل چهار نفر از مومنان بودند سه نفر از ایشان در خانه بودند
با یکدیگر سخن داشتند آن دیگری بدین خانه آمد و در کوفت غلامی بیرون آمد پرسید که
مولای تو کجاست گفت در خانه نیست آن مؤمن بر پشت غلام چون بنزد مولی آمد از او
پرسید که کی بود که در میزدی گفت فلان مؤمن بود گفتم در خانه نیست انمولی ساکت شد
و پیروانی نکرد از برگشتن او مؤمن و غلام خود را ملائمتی نکرد بر آن کار و هیچ یک از آن سه
نفر از رده نشدند از برگشتن آن مؤمن و مشغول سخن خود شدند چون روز دیگری
آمد از آن مؤمن باز بهر خانه ایشان آمد دید که ایشان از خانه بیرون آمدند و بجانب
مزرعه خود میروند بر ایشان سلام کرد و گفت من پاشا بیایم کفشد بی وعده ای از تو
خواستند از برگشتن روز گذشته و آن مؤمن مرد پریشان محتاج و فقیری بود در
انتهای راه ناگاه ابری بر بالای سر ایشان پدید آمد که اگر دند که باران خواهد آمد بر همت

مقولات که تحقیق در قیاس خواهند آورد با قاعده محجبه از خون پسرا و کوبیده الله که من کسی
گشته است و باید در خون کسی نگشته است حق تعالی با او فرماید که فلان بنده مرا ببند یا نه کوبیدی
و آن شخص شهرت کرد و باعث کشتن او شد و آن حضرت صادق ع مقولات که سید کشید که داخل
عجبت می شود کسی که خوف بریزد یا شراب بخورد یا سخن چینی بکند و آن حضرت امام محمد باقر ع
مقولات که اول چیزی که حق تعالی در آن حکم میفرماید در قیاس خون مسلمانان است
اول موینه دو سپردم را حاضر میکنند و در میان ایشان حکم میکنند و دیگر هر که خوفی کرده
باشد و دیگر در میان مردم یکی حکم میکنند و گشته شده فانی می دانی او در خوش
بردوی او میریزد و میگوید این مرا گشته پسروا گناه تو را بگذرد و در حدیث دیگر فرمود
حضرت موسی ع که بگو بگوئی بنی اسرائیل که زینهار که اجتناب نمایند از کشتن کسی که بفرحق
که هر که یک کسی را در دنیا میکشد من در جهنم صد هزار بار او را میکشم مثل آن کشتن و آن حضرت
امام محمد باقر ع مقولات که هر که مومن را بکشد خدا جمیع گناهان کشته شده را بر او بگذرد
بنویسد و گشته شده از گناهان بد را از آن حضرت رسول م مقولات که هر که در خون خدا
که مباح فرستاده است که اگر جمیع اهل اسنان و زمین شهادت شوند در خون سلامتی یا راضی
باشند بان خدای که همه بردوی در آتش جهنم افکند از حضرت صادق ع مقولات که شخصی
در قیاس بنزد شخصی بیاید در هنگامی که مردم در حساب باشند و او را چون الود کند
گوید که ای بنده خدا مرا با توجه کاد بود کوبید که فلان روز یک کلمه کفایت میکند
من گودی جدول پنجم در حقوق پادشاهان و رعایت نمودن ایشان و دعا کردن برای صلاح
ایشان و تعرض سطوت ایشان نشدن نیست بدانکه پادشاهان که بر دین حق باشند ایشانرا
بر رعیت حقوق بسیار است که حفظ است ایشان می نمایند و دفع دشمنان دین ایشان
میکند و دین و جان و مال و عرض ایشان بجهت پادشاهان محفوظی باشد پس ایشانرا دعا
بباید کرد و حق ایشانرا باید شناخت خصوصاً در هنگامی که بعد از سلوک نمایند چنانچه

منقولست که حامل نیست مسلمانی که سلمان نیرل برساند و بسند معتبر از حضرت رسول
منقولست که هر که دستی بر مؤمن زند که او را ذلیل گرداند یا طبا پنجه بر روی زند یا چیزی
نسبت با واقع سازد که گناهیت ازان داشته باشد ملائکه او را لعنت کنند تا او را راضی
گرداند و توبه واستغفار کند پس زینهار که تعجیل میکند در بایزای خلق شاید که او
مؤمن باشد و شما ندانید و بر شما باد بیانی و غمی و تندی که در انحرهای شیطانست
و هیچ چیز را نزد خدا محبوبتر نیست از حلم و نرمی و بیانی از حضرت رسول منقولست
که هر که بر روی مسلمانی طبا پنجه بزند حق تعالی در قیامت استخوانهای او را از هم بپاشد
و آتش بر او مسلط گرداند و او را غل کرده با آتش جهنم بزند که تا زبانه در پیش پادشاه
جابری یا حاکم ظالمی بدست گیرد خدا ان تا زبانه را در قیامت ماری کند که طولش
هفتاد ذراع باشد در جهنم بر او مسلط گرداند و کسی که سعی نماید در رضی مؤمنی بسوی
ظالمی و بد او را بگوید و با او مکی و بی نسیب حق تعالی اعمالش را ضبط نماید و اگر مکی و باو
بسد خدا او را در طبقه بان در جهنم جای دهد و بسند معتبر از منقولست که حضرت
امیرالمومنین ع از حضرت رسول پ رسید که چه حال دارد صاحب کلمه که جور کند بر عتبت
خود و اصلاح حال ایشان ننماید و بامر الهی در میان ایشان عمل ننماید فرمود که چهارم شیطان
و قایل و فرعون خواهد بود و از حضرت صادق ع منقولست که شخصی که مؤمنی را بکشد
بناحق وقت مردن باو میکوبند که اگر خواهی پیروی بمیر و اگر خواهی نظایر بمیر و اگر خواهی
مجوی بمیر و بسند های معتبر از حضرت رسول منقولست که کناهکارترین مردم نزد خدا
کیست که کسی را بناحق بزند یا بکشد و در حدیث دیگری فرمود که شما را فریب ندهد حال
کسی که دست بخورن سلمانان کشود بد رستی که او را کشند هست که هرگز نمی میرد که ان
آتش جهنمست و از حضرت صادق ع منقولست که انی در دین خود هست ما دلم که مرتکب
خون حرامی نشود و کسی که عهد مؤمنی را بکشد توفیق توبه یعنی یا بدان حضرت امام محمد باقر ع

من در این ضد و قسوت و هر چه با خود دارم فدا میدهم که در صدوق را بازکنم پادشاه
میالغه نمود و در صدوق را کشود و چون حسن و جمال حضرت سار را ملاحظه نمود
دست دراز کرد حضرت ابراهیم فرمود که خداوند دست او را از حرمت من نجس کن
در حال دست پادشاه خشک شد که نتوانست که دست بسیار رساند و نتوانست
که بسوی خود برگرداند پادشاه گفت که خدای تو پادست چنین کرد ابراهیم گفت
یکی خداوند من صاحب غیرتست و حرام را دشمن میدارد و او حایل شد میان تو
و حرمت من گفت دعا کن که خدا دست مرا برگرداند اگر اجابت تو بکند من متعرض
زن تو نشوم حضرت دعا کرد و دستش صحیح شد باز که نظر کرد پادشاه دست دراز کرد
با حضرت ابراهیم دعا کرد و دستش خشکید تا سه مرتبه چنین شد در مرتبه سیم که دستش
برگشت حضرت ابراهیم را تعظیم و تکریم بسیار نمود و گفت هرجا که خواهی برو اما از تو
حاجتی طلب دارم ابراهیم فرمود که چه حاجت گفت کینزه قطعه خوش روی عاقلی
دارم میخواهم که رخصت فرمائی که او را بسیار دهم که خدمت او کند پس حاجی مادرش را
بسیار بخشید و حضرت ابراهیم روانه شد پادشاه بمشایعت ابراهیم پیرون آمد و ابراهیم
پیش میرفت و پادشاه از عقب میرفت از برای تعظیم حضرت ابراهیم و راستای راه وی
رسید بحضرت ابراهیم که بایست پیش روی پادشاه مجبار راه مر و حضرت ایستاد و پیاد
شاه گفت که خداوند من در این ساعت بمن وحی فرستاد که ترا تعظیم کنم و مقدم دارم و از
عقب تو راه بروم پادشاه گفت که شهادت میدهم که خداوند تو را برادر و صاحب
گوست حضرت رسول بحضرت امیرالمومنین وصیت نمود که هشت گسند که اگر خوار و
ذلیل شوند ملاوت نکنند مگر خود را کسی که سبزه حاضر شود که او را بخواند باشند و
بیانی که بر صاحب خانه حکم کند و کسی که طلب خیر از دشمنان خود نماید و کسی که ایمان
طلب فضل و احسان نماید و کسی که خود را در میان دو کس داخل کند و در سرتی که در

حضرت زین العابدین علیه السلام فرموده اند که از اجلال و تعظیم خداست تعظیم پادشاه عالم
اگر چه ظاهرش این است که مراد امام و منسوبان آنحضرت باشد چنانچه در حدیث دیگر
نیز این مضمون وارد شده است و بجای سلطان عادل امام عادل واقع شده است اما
احادیث عام بعد ازین مذکور خواهد شد و اگر پادشاهان خلاف بیج صلاح و عفاف
باشند و عابر اصلاح ایشان میباید کرد یا خود را اصلاح می باید نمود که تخطا ایشان را اصلاح
آورد زیرا که دلها پادشاهان و جمیع خلایق بدست خداست و مطلق پادشاهان جایز و مأمور
بالتحریر رعایت میباید کرد و بقیه از ایشان واجب است که خود را از ضرر ایشان حفظ کنند
و خود را مورد تهر ایشان نسازد چنانچه حضرت سید الشاهدین صلوات الله علیه
در حدیث حقوق میفرماید که حق پادشاه بر تو آنست که بدانی که خدا تو را قیامت داده است
و او را امتحان نموده که بر تو استیلا و سلطنت داده است و بدانی که بر تو لازم است که خود را
در غرض غضب و خشم او نیازی که خود را بکلاک اندازی و شریک گناه او باشی و در
نسبت بتو واقع میسازد از اضرار و عقوبت و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که چون پیرو حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از انداختن آتش را ز ملک خود بیرون
کرد داخل ملک پادشاهی را از پادشاهان قبطه شد و صندوقی ساخته بود حضرت
ساره را در صندوق کرده بود که کسی بر او نظر نیفتد در ملک آن پادشاه بعشاری رسید
چون آمد که عشور مال حضرت را بگیرد گفت در صندوق را بکش که به بینم که در صندوق
چه چیز است حضرت ابراهیم فرمود که چه خواهی حساب کن و عشورش را بگیر او
گفت این نمیخوشم تا در صندوق را نکشای چون صندوق را کشود پرسید که این کیست
فرمود که زن من و دختر خاله منست عشار چون حسن و جمال او را مشاهده نمود
حقیقت سجال را پادشاه عرض نمود پادشاه گفت همه را بحضور آورید چون حضرت
ابراهیم داخل شد پادشاه گفت در صندوق بکش که فرمود که حرمت من و دختر خاله

امتا در تقرب ایشان و نفی از اعانت ظالمان و راضی بودن بظلم ایشان و خوردن طعام
ایشان و مدح کردن ایشانست بدانکه تقرب ملوک و اموال موجب خسران دنیا و عقبات
و در دنیا دوری اعتباری الوده به هزار مذلت و محنت هست و بزودی برطرف
میشود و در دنیا منکوب و در آخرت مغضوب بنمایند و از برای دانستن این امر مشاهده
احوال مختلفه از باب دولت و سرعت انقضاء دولتهای ایشان کافیت و اگر کسی باحوال
ایشان کافیت و اگر کسی باحوال ایشان اطلاع داشته باشد میداند که در عین اعتبار یک
رفاهیت ندارد و حضرت به حال فقر و بچارهائی برسد و مفاسد قرب ایشان بسیار است
اول اعانت ایشان در ظلم نمودن چه بسیار ظاهر است که بسیاری خطه با ایشان در
بعضی از ظلمها میسر نمیشود و دوم میل قلبی و محبت ایشان چه بکثرت معاشرت دوستی
و محبت بهم میرسد و حق تعالی میفرماید که ركون و ميل میکند بسوی ظالمان که آتش شمار
مس میکند و اخبار در نفی از مواره ایشان بسیار است سیوم راضی بودن با افعال قبیح ایشان
و این نیز بکثرت معاشرت حاصل میشود و کسی که ظلمی راضی میشود در آن ظلم شریک است
چهارم آنکه بکثرت ملاحظه و مشاهده و اطوار ناپسندیده ایشان قبایح افعالشان از نظر حق
میشود بلکه مستحسن بنماید و موجب میل و رغبت اینکس بان اعمال و افعال میشود و بزودی
اینکس با آنها مبتلا میشود پنجم آنکه در مجالس ایشان نامعارف بودن خوش نمائست بحسب
عرفت و معارف مجلس ایشان است که در هر باطلی که بگویند و هر قبحی که اراده نمایند ایشانرا
مدح و تحسین کنند و این نفاق و افر بر خدا و رسولست ششم آنکه اگر ظلمی در مجالس ایشان
واقع شود منع نمیتوان نمود و عرفا کسی که خواهد که مصالح هم شرب باشد مؤید نیز میباید
بگوید و درین ضمن ترك از نفی و منکر بعمل میآید که از جمله گناه کبیره است هفتم آنکه بقای ایشانرا
بظلم میباید تا خود نزد ایشان مغرر باشد یا سبب محبت ایشان عزت ایشانرا میخواهد
و این نیز جایز نیست هشتم آنکه در خانهای ایشان شره داخل میباید شود و بر بساطهای

که در میان ایشان باشد و او را داخل در آن سرنگرد باشند و کسی که استحقاق
نماید پادشاه و صاحب سلطنتی و کسی که در جایی نشیند که اعلیت نشستن در آنجا
نشسته باشد و کسی که با کسی گوید که او گوش ندهد و از او سخن نشنود و از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که سه کسند که هر که با ایشان بمالعه و ممانعه میکند ذلیل
شود و پادشاه و قریضخوا و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که حق تعالی
میفرماید که من خداوندی که بجز من خداوندی نیست و من خلق کردم پادشاهان را
و دل‌های ایشان در دست من است پس هر که و هر که اطاعت من میکند و دل‌های پادشاهان
برایشان مهربان میکنم و هر قوی که محبت من میکند دل‌های پادشاهان برایشان
بخشش می‌آورد پس مشغول من شوید بفرین و دشنام ایشان و توبه کنید بدو راه من
از گناهان خود تا دل‌های ایشان بشما میل رهم و مهربان گردانم و بسند معتبر از حضرت ص
منقول است که چون خیر رعیتی را میخواهد پادشاه مهربان گردد و از برای
او وزیر عادل مباد و میسر میگرداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقول
است که بشیعیان خود فرمود که ای گروه شیعیان خود را ذلیل نکنید بترك الطاعت
پادشاه خود پس اگر عادل باشد دعا کنید که خدا او را باقی بدارد و اگر جابر و ظالم باشد
از خدا سؤال نمائید که او را صلاح نماید و بدینستی که صلاح شما در صلاح پادشاه شما
و بدینستی که پادشاه عادل بمن باشد پس هر پادشاه است پس بخواهید از برای او آنچه از برای
خود میخواهید دشمن دارید از برای او آنچه از برای خود دشمن میدانید و از حضرت
رسول ص منقول است که هر که اطاعت پادشاه نمیکند اطاعت خدا نکرده است زیرا که حق تعالی
میفرماید که خود را بجهلکه میندازید و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که
متعرض پادشاه جباری شود و بسبب آن پیلیه مبتلا شود خدا او را بران باده و بدهد
و بران شدت او را صبر عطا نماید و بدینست که در میان مفاصد قرب پادشاهان و عدم

صداق منقولست که حضرت عیسیٰ فرمود بگوید بنی اسرائیل که اعانت مکنید ظالم را بر ظالم
که فضل شما باطل میشود و از حضرت رسول ص منقولست که هر که مدح کند پادشاه جابری را
و نزد او فروتنی و شکستگی کند از برای طمع دنیا قریب او ظالم باشد در جهنم و هر که ولایت
کند ظالم را بر ظلم قریبها او باشد در جهنم و هر که انجانب ظالمی خصومت کند یا اعانت او
کند چون ملک موت بنزد او بیاید بگوید بشارت باد ترا بلفتن خدا و آتش جهنم و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر ص منقولست که حاضر میباشید در مجلسی که پادشاه جابری بنظم
و عدوان کسی از نزد او بگذرد یا ظالمی او کند اگر یاری او نکنید زیرا که یاری مؤمن بر مؤمن
واجب است در هنگامی که حاضر باشد و اگر نباشد و مطلع نشوید بر شما حجت تمام نخواهد
بود و بسند معتبر از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر ع روزی گذشتند
دیدند که من نزد قاضیان مدینه نشسته ام چون روز دیگر بخدمت آن حضرت رفتم
فرمود که آن چه مجلس بود که دیروز نشسته بودی گفتم فدای تو گردم آن قاضی حواله اگرم
مینماید و گاهی نزد او می نشینم حضرت فرمود که چنانچه ترا بین میگردانند است از اینکه لفتی
بر او ناند شود از جانب خدا و جمع اهل مجلس را فرا گیرد حضرت امیر المؤمنین ع در وقت
وفات حضرت امام حسن را وصیت فرمود که صالح را دوست دار برای صلاحش و با فاسق
مدار اکنون که دین خود را از شر حفظ نمائی و در دول او را دشمن دار از حضرت صداق ع
منقولست که هر که ظالمی را معذور دارد در ظلمش خدا مسلط گرداند بر و کسی را که بر ظالم
کند برای دفع آن ظلم و عایش را مستجاب نکند و او را بر آن مظلوم بودن اجزند و بسند
معتبر از آن حضرت منقولست که اعدایان ظالمان در قیامت در سر پرده های آتش خواهند
بود تا حق تمام آن حساب خالص قانع شود و در حدیث دیگر فرمود که از جمله رکون بظلمه است
که بر پادشاه جابری برود و انقدر حیات او را خواهد که بکسده کند و او عطا کند و
بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که چون روز قیامت می شود منادی از جانب

شبه ایشان راهی باید رفت و از لغزهای شبهه ایشان بی باید خورد و اینهای **موجب**
عساوت قلب است بلکه بکثرت غلط و مصاحبت علم بجهت آنها هم می رسد و کثرت
حرام می شود و بازی باید تصرف کرد و اغماص نمود و مفاسد دیگر بسیار است که این رساله
تجانی و گواهی ندارد و بر این مضامین احادیث بسیار است چنانچه پسند معتبر از حضرت
صادق منقولست که بنحیل را راحت نمی باشد و حسود را لذت نمی باشد و پادشاهان را
وفائی باشد و دروغ کور را مروت نمی باشد و سفیه و بخیر در را بزرگی نمی شاید
و پسند معتبر از حضرت رسول م منقولست که پادشاهان از جمیع مردم پیوفاترند و
دوست و یار ایشان از همه کس کمتر است و پسند معتبر از حضرت صادق م منقولست که اگر
کسی دوستی داشته باشد و بولایت و حکومتی برسد و او را برده یک آنچه بیشتر نفی
سلوک میکرد بیای پس او دوست بدی نیست برای تو و پسند معتبر از حضرت امام موسی
کاظم منقولست که چهار چیز است که در او فاسد میکند و موجب عساوت قلب میشود و
نفاق را در دل میریزد و یاند چنانچه اب درخت را میرواند آهو و سان و قنا شنیدن
و خش کردن و در خانه پادشاهان رفتن و طلب صید کردن و از حضرت رسول م منقولست
که هر که ملازم پادشاهان شود رفتن میکرد و هر قدر که پیاد شاهان نزد دلیک
میشود از خدا دورتر میگردد و از حضرت صادق م منقولست که صاحب ورع و پرهیز
کارانست که از حرام الهی پرهیزد و از شبهات اجتناب نماید بحرام می افتد بنارائی و
کسی که منکر را به پسند و انکار او نکند با آنکه قادر بر آن باشد پس دوست داشته است
که خدا را معصیت کند تا خدا بعلتینه دشمنی کرده است و کسی که بقای ظالمان را بخیر
پس دوست میدارد که خدا را معصیت کند و حال آنکه حق تعالی حد کرده است بخود را
بر عداوت کردن ظالمان و پسند معتبر از حضرت امیرالمومنین منقولست که ظالم کنند و کسی
که در راه اطاعت او میباید و کسی که بظلم او راضی است هر سه شر کنید در ظلم و از حضرت

و مدارا با ایشان میفرمودند و دوم آنکه بقصد این ~~که~~ دفع ضرری از مظلومی بکند
یا نفی بومنی برساند و باین سبب نیز گاهی واجب و لازم میشود چنانچه در احادیث
گذشت در باب فریادری مظلومی و قضا حوائج مؤمنان بلکه اگر کسی قادر بر دفع ظلمی
از مومنی باشد رعایت عزت و اعتبار خود بکند و متوجه آن نشود شریک و انظلم خواهد
بود و معاقب خواهد بود و حق تعالی او را ذلیل خواهد کرد چنانچه در احادیث
وارد شده است که هر چیزی را زکوایت و زکوة چاه و اعتبار آنست که آنرا صرف قضای
حوائج برادران مؤمن گشت چنانچه بدادن زکوة مال زیاد میشود و بصرف کردن چاه و
عزت خود در راه خدا آن نیز زیاد میشود و چنانچه بترك زکوة مال تلف میشود و
همچنین بترك صرف کردن اعتبار اعتبار بر طرف میشود خدا ذلیل میکند و چنانچه
رسید معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقولست که حضرت رسول فرمود که من برسانید
حاجت کسی را که نمی تواند حاجت خود را بمن رسانیدن بدرستی که کسی که بصاحب
سلطنتی برساند حاجتی کسی را که قادر بر رسانیدن آن حاجت نباشد حق تعالی در روز
قیامت قدمش را بر صراط ثابت بدارد و رسیده معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که فرمود
که اگر گویی تیرین افتم پاره پاره شوم دوست ترا دارم از آنکه مشغول علی از اعمال ظالمان شوم یا
بر بساط یکی از ایشان راه روم مگر از برای آنکه غی از مومنی بردارم یا اسیر و محبوس را خلاص
کنم یا قرض مومنی را ادا نمایم بدرستی که مکتب چندی که با اعوان ظالمان میگذرانست که
بر سر ایشان سر برده از آتش میزدند تا حق تعالی آن حساب خلایق قانع شود ای زیاد
اگر مشغول علی از اعمال ایشان شوی یا برادران مؤمن خود را حسان کن که شاید باعث
تخفیف گناه تو شود و رسیده معتبر از حضرت صادق منقولست که هیچ چهاروی نیست
مگر آنکه با مومنی باشد که خدا سبب آن مومنی دفع ضرر از جباران شیعیان میفایند و
همه آن مومنین در آخرت کمتر از جمیع مؤمنان خواهد بود سبب مصلحت آن چهاروی

حق تعالی نمیکنند که باینکه ظالمان و اعوان ظالمان و هر که لقیه در دوات ایشان
گذاشته یا سرکشی بجای ایشان بسته یا بدخوب ایشان داده ایشان را با ظالمان محسور کنید
نموده هیچ بنده نزد پادشاهی مقرب نمیشود مگر آنکه از خدا دور میشود و هیچ بنده مالش
زیاده نمیشود مگر آنکه حسابش دشوار میشود و هیچ بنده اتباعش زیاده نمیکرد مگر آنکه
شیاطین او پیوسته میشود و در حدیث دیگر فرموده که زینهار که احقر از نمایندگان زیاد
شاهان و حواری و خواستی ایشان که هر که بدید گاه ایشان و حواری و اتباع ایشان نزد دیگر
از خدا دور تر است و هر که پادشاه را بر خدا اختیار نماید خدا و روح را از او بردارد
و او را حیوان گرداند و از حضرت صادق علیه السلام سبب معبره که فرمود که حفظ نمایند دین
خود را بوجوه و پرهیزکاری و تقویت کنند دین خود را بقیه و مستغنی شوید از خدا
طلب نمودن حاجت های از پادشاهان و بدینکه هر مؤمنی که حسود و شکستکی اظهار
کند نزد صاحب سلطنت یا کسی در دین مخالفت او باشد از برای طمع بجهت در دست
اوست از دین خدا و از کلمه نام گرداند و او را دشمن دارد و بخود واکندارد و اگر چیزی از
دنای خدا و بدستش بید حق تعالی بکشد از آن چیزی بکند دارد و هر چه از آن
مال در جوع و غم و بند از او کردن صرف نماید او را ثواب ندهد و از حضرت صادق علیه السلام
محمولست که هر که امانت ظالمی را بر مظلومی پیوسته حق تعالی از او در غضب و خشم
باشد نادرست از امانت بردارد و جدول هفتم در بیان جهتی چند است که بان
جهات بخانه حکام و امرایان رفتن بدین گاه هست که معاشرت با ایشان و تردد
کردن بخانه های ایشان واجب میشود و سببی چند اول تقیه خبیثه یا بفرماندگویی
نموده پس اگر کسی از ندیدن ایشان خوف ضرر نفس یا مال یا فرض داشته باشد برای
دفع آن ضرر بدین ایشان لازم است و حضرات ائمه صلوات الله علیهم بخانه خلفایی
تقیه و بی عباس علیه السلام العند و منویان ایشان سبب تقیه تردد می نمودند و بکامیت

که حق تعالی در اصل فطرت نفس را چنین مخلق فرموده باشد و کسی نیز نمی باشد و نه بکثرت
عاز است بر اعمال خیر حاصل میشود مثل آنکه سخاوت در بعضی از مردم نظریست که چنین
خلق شده اند و بعضی هستند که در طبقات آن نخل هست اگر در مقام از ایشان در آید از ایشان
پایین میشود که مکر و خور را بداند و بر احسان کردن و بر نفس خود زود آورد و به لحظه
ثواب و عقاب و تفکر در حسن احسان نمودن و قبح و نخل و در زیدن و هر چند بیشتر
از و صادر میشود بر نفس ایشان تر میشود تا آنکه حال نفس میشود که بالطبع مایل میشود
به سخاوت و کرم بر آن میشود از نخل و این مرتبه که رسید خلق میشود و همچنین کاد هست که
طبعشان بحسب اصل خلقت سخاوت مایلست و خود را با غواء شیطان بر نخل میدهند تا حالی
ایشان میشود و همچنین در سایر اخلاق و حسنیه آن کسی که صاحب حسنیه است کمالش
پیشتر است اما آن کسی که مشقت بر خود میکند از امور یا چون بر او دشوار تر است از این
جهت توانش ممکنست که زیاده باشد و خلق حسن در احادیث وارد شده است کافی بر
مطلق صفات حسنیه که ملکه نفس شده باشند و اطلاق میکنند و کافی بر خصوص خلق
معاشرت با خلق اطلاق میکنند و همچنین مخلوقی بد که به خلق بدترین صفات زمامت
و پیوسته خلق و خود را از آنکه خوش خلقی بهترین صفات حسنیه است و جمیع معایب را
میپوشاند و از اعظم ارکان ایمانست چنانچه سید صیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که از مؤمنان کسی یا نشد کاملتر است که خلقش نیکوتر است از حضرت رسول منقولست
که در روز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از حسن خلق نیست و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که عملی نزد حق تعالی محبوبتر نیست از این که مردم را فرا گیرد و خلق نیکو و خوبی
در حدیث دیگر فرمود که خلق نیکو ادعی را میسازد بد چه کسی که روزها را و زود دارد
و شبها بعبادت خدا میگذرد و از حضرت رسول منقولست که بیشترین چیزی که امت را بسبب
آن داخل بهشت میشود و بدترین کاری از عیالات الهی و خلق نیکوست و از حضرت صادق

بند معتبر حضرت امام موسیٰ عرقولست که خدا را با پادشاهان دوستان می باشد
که سبب ایشان دفع ضرر و دوستی خود می نماید و هرگاه که بخواهند هدایت ایشان اگر قادر
هدایت باشند بنزد ایشان برود که شاید یکی از ایشان بود که شاید یکی از ایشان
هدایت نماید یا عبرت از احوال ایشان بگیرد چنانچه بنده معتبر حضرت صادق علیه السلام
که حضرت نقی بن نجانه قضا و پادشاهان و امرا و سلاطین می رفتند و ایشان را موعظه میکرد
سبب بودی که ایشان بان مبتلا گردیده و دل با اعتبارات فانی دنیا بسته اند و غیرت از
احوال ایشان می رفتند و از اطوار ایشان چیزی چند اخذ می نمودند که بان غالب میشدند
بر نفس و جاه و جاه و خواسته ها نفس میگردانید و غریب بدانکه ای وجودی که عذو میشد
با وجود یکی که ذکرش موجب طول کلام است گاه هست که غرض واقعی از نیست و اکثر اوقات
نفس غرضهای فاسد و خیالات باطل خود از محبت جاود عزت و اعتبار و مال و منصب
باین صورتها در نظر ادبی درمی آید و ادبی را غریب میدهد و گمان میکند که از برای خداست
اما چون بشکافد معلومش میشود که غرض محض دنیا بوده است و درین قسم امور هوای
انسانی یا غرض صحیح انسانی بسیار شبیه میشود پس بزودی غریب نفس و شیطان
نباید خود و خود را در معرض چنین مهالک بدید نباید آورد هدانا الله جمیع المؤمنین الی
سالمات المتقین یا با ذکر لایزال العبد بنور اذن الله تعالی مائت خلقه ای ابو ذر پیوسته
ادبی از خدا دور میشود و مادام که خلقش بواسطه بدانکه خلق صفتی را میگویند که بلکه
نفس و حال آن شود و خلق حسنه تر حق تعالی بهتر است از اعمال حسنه همچنین
خدا تر است از خدا بدتر است از عملها بدتر است که صاحب خلق بدی عبادت بسیار
کنند و صاحب خلق نیکی ان عبادت را نکنند و درجه او را از خدا رفیع تر است و بر خلق
اشتمال می باشد چون حالی نفس شده و بزودی از آن منقلب میشود و بر اهلای که بواعث
انها ملکات نفس نشده باشد اعتقادی نیست و زود متبدل میشود و خلق قطری میباشد

بگیدم در آخر خود جدا کردم و روان شدم و با سائید بسیار از حضرت صادق
منقولست که تو بهر صاحب خلق بد مقبول نشود زیرا که اگر یک کناه تو به میکند بجای
انسان بدتر گرفتار میشود و در حدیث دیگر فرمود که مؤمن هموار نرم و مایه ام و با سائید
و صاحب خلق نیکوست و کافر درشت و غلیظ و بد خلق و متحیر است و حضرت صادق
منقولست که فرمود که حق تعالی دین اسلام را برای شما شیعهان پسندیده است پس نیکو
مصلحت نمایند با آن سخاوت و حسن و خلق و در حدیث دیگر از آن حضرت پرسیدند
که چه چیز است اندازد خلق نیکو فرمود که آنست که پهلوی خود را تم کفی که کسی از پهلوی
توانارند پسند و سخت را بایم و نیکو کنی و چون پیران مؤمن خود را بی نجوشتالی
و خوش رویی با ایشان ملاقات حضرت رسول^{صلی} فرمود که جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان
بمن آمد و گفت یا محمد بر تو با صبحین و خلق که خیر دنیا و آخرت با حسن خلقت
و فرمود که شبیه ترین شما بمن کیست که مخلصش نیکوتر باشد و در حدیث دیگر فرمود که نزد ^{بکثرت}
شما بمن در قیامت کسی است که مخلصش نیکوتر باشد و با اهلیش بهتر سلوک نماید و از حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که شما بمنی توانید که هر مردم را با مال خود
قرار گیرید نجوش روی و نیکو و ملاقات نمودن و در حدیث دیگر نبوت بکالی گفت که
خلق را نیکو کن تا خدا حساب را سبک کند و پسند معتبران حضرت صادق صلوات الله علیه
منقولست که چون خبر فوت سعد بن معاذ انصاری را حضرت رسول^{صلی} رسانیدند حضرت
با حجاب به پیزاره او حاضر شدند و در هنگام غسل ایستادند و دایم غسل فارغ شدند چون
جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و در این طریق اصحاب مصیبت از پی جنازه او
روان شدند و کاه^{های} جانب راست تابوت را میگویند و کاه^{های} جانب چپ را چون بنزد
قبر اش گذاشتند حضرت داخل قبر اش شدند و بدست مبارک خود او را در گدازند
و خشت بر وجه میدهند و بکل رختهای خشتهای را مسدود میکنند و چون پروت^ی اند

منقولست که خلق نیکو گناهان میگذارد و چنانچه آفتاب رخ را میگذارد و فرمود که نیکی
کردن بخلاق و بخلق نیکی با مردم معاشرت نمودن خانه را مهود و آبادان میکند و
همه را در آن میکند و در حدیث دیگر فرمود که بد رستی که خلق عطیه است از خدا
حق تعالی که مخلوق خود عطا میفرماید و بعضی از آن سحبه و طریقت ادبیت و بعضی
است که از فی بنیت و عزم خود در بران میدارد و راوی پرسید که کدام یک بهتر است
حضرت فرمود که صاحب سحبه را چنین خلق کرده اند و غیران نمیتواند کرد و صاحب
بنیت و عزم صبر میکند سبب طاعت خدا و خود را بخیرین نیکی خلق میدارد این بهتر است
و ثوابش بیشتر است و این وایت دیگر فرمود که حق تعالی بنده را بر حسن خلق ثواب بجا دهد
فی سبیل الله گوشت میفرماید و پسند معتبر از علماء و بن کامل منقولست که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که چون با مردم خلطه نمانی اگر توانی چنین کنی که با هر که مخالطه کنی دست تو بر بالا
دست او باشد از احسان او بگوید رستی که گاه هست که بنده در عبادت تقصیری دارد
و خلق نیکوی دارد خدا او را بان خلق نیکو دارد خدا او را بان خلق نیکو بر تبه در وجه
جلعتی میرساند که روزها و روزه میدارند و شبها عبادت میکنند و در حدیث فرمود
که روزی رسول خدا در مسجد نشسته بودند که یکی از انصار آمد و گناه جامه حضرت را
گفت حضرت برخاستند که شاید سختی یا کاری داشته باشد چون برخاستند
او ساکن شد و هیچ نگفت پس حضرت نشستند باز دست بگناه جامه حضرت دراز
کرد باز حضرت برخاستند آسه مرتبه چنین کردند و بار چهارم که حضرت برخاستند
آن یکی از گناه جامه حضرت جدا کرد و روانه شد صحابه آن کینه را در ملامت کردند
که چون از قدر آن حضرت کردی و چه کار داشتی گفت در خانه مایهاری بود مردم
نخاعه مرا فرستاده بودند که بانه جامه آن حضرت را برای شفا بگیرم چون دست دراز
کردم حضرت برخاستند پس حیا کردم که بگیرم و نخواستم که حضرت را تکلیف نمایم تا از خانه

ان لم يأت به العباد الى المتحابين بحال الى المتعلقين فاعلم بالمساجد والمستغفرون
بالاحسان لذلك اذا ردت يا اهل الارض عقوبة ذكرتم فمفرت العقوبة عنهم يا اذرت
كل جلوس في المسجد لغو الاثله قراءة مصل او ذكر الله او سائل عن علم ابي ابو ذر كله
يا كينه مني كوصد قد است يغني مخفي كه كوني وسبيل ان نفق عومني برسد ثواب تصدق
دارد يا سخن خوب هر چه باشد ان قران و ادعيه و اذكار و حكم و معارف هم صدقه است
ذير كه چنانچه سابقا دانستی صدقه است هر نفق آنست كه انرا در راه رضا حق تعالى
صرف نمایند پس صدقه زبان آنست كه سخن چندان صادر شود كه موجب خوشنودی
حق تعالى گردد و صدقه علم آنست كه انرا بظالمان اش بذل كند و صدقه پا آنست
كه در راه قرب خدا سعی نمایند چنانچه بعد از این فرمود كه هر كافی كه براه نماز جماعت كند
در مساجد یا مطلق نماز بر میداری صدقه است ای ابو ذر هر كه لجابت نماید داعی خذل
یعنی مؤذن كه از جانب خدا می آید یا نماز می خواند و نیکو ابادان كند و مهور كوداند مسجد
ثوابش از جانب خدا بخت است ابو ذر گفت پدرم و مادرم فدای تو باد یا رسول چگونه ابادان
كنم مساجد الهی را فرمود كه صداد مسجد ها كنند و نكند و مشغول سخن لغو و باطل نشوند
و چیزی نخردند و بفروشند و ترك نما سخن لغو و باطل و بی فایده را مادام كه در مسجدی
اگر چنین نكفی در قیامت ملائمت نخواهی كرد مگر خود را ای ابو ذر بدرستی كه مادام كه در
مسجد نشسته حق تعالى بهر نفسی كه میكشی درجه در بهشت تبوعطا میفرماید و بر تو صلوات
میفرستند ملئكه و طلب رحمت از برای تو میدانند و بهر نفسی كه در مسجد میكشی ده محسنه
در نامه علت ثبت میکنند و ده گناه محو مینمایند ای ابو ذر میدانی كه این ایه در چه چیز
نازل شده است صبر و اوصا بر باد و ابطوا و اتقوا الله لعنكم تقفلون كه ترجمه اش اینست كه
ای گروه مؤمنان صبر كنید بر مشقت طاعات بر آنچه شما میباید از سختیهای دنیا و دنیا
و ترزیدن بر شداید حرب با دشمنان دین با با نفسی شیطان و قدم استوار دارید در

و خازن بر قبرش می ریختند فرمودند که بیدارم که بیدار خواهد بود پسید اما حق تعالی بوقت
بیدار که نبوده که کاری کند حکم بکند و در هنگامی که حضرت قبرش را هوار می کردند
مادر سعد گفت ای سعد کو ارا با د بهشت از برای تو حضرت فرمود که این مادر سعد
خاموش باش و خرم کن بر پروردگار بدوستی که بسعد در قبر فشارشی رسید
چون برگشتند صحابه می رسیدند که بسلامت رسول الله انجنان سعد کاری چند کردی که
که در جنانه هم کن ندیدم که چنین کنی در جنانه ای داد او گفت رفیق فرمود که بلکه ما
دیدم که در جنانه او صاحب تغذیه اندی و او گفت ای الله من نیت تاسیر بلکه کردم کشته
گاهی جانب راست جنانه را می گرفت و گاهی ^{چپ} چپ را فرمود که دستم با دست چپ میل بود
همین بار که او می گرفت من می گرفتم کفشد که خود در غسلش حاضر شدی و بر جنانه اش نماز کردی
و بدست خود رکعتی بعد از آن فرمودی که با او فشارش قبر رسید فرمود که برای این
فشار قبر بود رسید که با اهل و یارانش که خلق میکرد و حضرت رسول فرمود که دو
خصالت که جمع میشو د با سلفانی نجیل بودند و حج خلق بودند یا یا و الله الطیبه صدق
هو کل خطوة تطو ها الى القلوة صدق را باذن من اجاب داعی الله و احسن عمارة مساجد الله
كان ثوابه من الله الجنة فقلت يا اي انت و اتي يا رسول الله كيف تقر مساجد الله قال لا ترفع
فيها الاصواب ولا يخاص فيها بالباطل ولا تشتم في فيها ولا يباع و اتره اللغو مادمت
فيها فان لم تفعل فله تلوا من يوم القيمة الا فضل يا باذر ان الله تعالى اعطيك ما دئت
جالس في المسجد بكل نفس تنفس فيه در الجنة و تصلي عليه الملك و نكتب
لك بكل نفس تنفس فيه عشر حسنة و تحي عنك عشر سيئة يا باذر و تقلم في
اي شيء نزلت هذه الاية اصبر و اوصا برو و رابطوا و اتقوا به تقلم تقلم و قلت
لا قال اي و اتي قال في استطاد الصلوة خلف الصلوة يا باذر اسباغ الوضوء في المكان
من الكفاية و كثرت الاخلاص الى المسجد فذلكم الرباط يا باذر يقول الله تبارك

از علم اسوال نماید بلکه هر يك از مضامين مذکور در احادیث بسیار منقولست و بعضی
سابقاً مذکور شد در ضمن بیان فضل مساجد و عینان و باید داشت که ممکنات محتاج
بمکانها یکخانه و یک بارگاه و یک درگاه و یک تخت و یکویسی میباشد اما خداوند بی نیاز
چون در مکان نیست و نسبت همگان با آن مساویست برای طالبان عبادت و معرفت
و قرب خویش بارگاهها و منظره ها و جلوه گاهها مقرر فرموده چنانچه بلا تشبیه پادشاهان را
عرشی پاشد که جلوه بنظر و دل خود را برای مردم بر آن عرش میکند خداوند فالجلال را
عرششاهست و در هیچ یک نیست و هیچ یک محتاج نیست یک عرش را و جمیع ممکنات که مستقر
قدرة و عظمت اویند و در هر ذره از ذرات ممکنات که نظر میکنی صفات کمالش بر تو جلوه
میکند اثر قدرت در او ظاهر و اثر علم و حکمتش با هر اثر لطف و رحمتش در آن هر یک
نه بان معنی باطلی که آن محدود میکند که با هر چیزی نیست و همه چیز است تعالی شانه عما
يقولون بلکه آثار صفات کالیه خود را در همه چیز ظاهر گردانیده و در همه چیز که تو نظر
میکونی چندین هزار آثار و قدرت و علم و لطف و رحمت او مشاهده مینمائی و از این عرشها
یک عرش از همه بزرگتر است و آثار قدرته آن در آن نیست است از عرش عظیم و اعظم فرموده و
دوستان خاص خود را بنشاند و آن عرش برده و اگر نه نسبت او با آن عرش و زمین و آسمان
و دریا و صحرا یکت و یک عرش دیگر عرش محبت و معرفت اوست یعنی دلها و دوستان و مقربان
که آن دلها را برگزیده و مستقر بارگاه عظمت و جلال و محبت و معرفت صفات کمال و جمال
خود گردانیده چنانچه منقولست که دل مؤمن عرش خداوند رحمت است دیگر برای طالب عبادت
و قرب خویش بارگاهها مقرر فرموده و آن بارگاهها را مہبط فیضهای بی غایت و رحمتها
بی انداز خود گردانیده بارگاه اعظمش عرش اعلاست که خاص و الخاص خود را بان بارگاه
راه داده و در زمین بارگاههای مقرر فرموده و بسان بارگاه ناقصان و عاجزان بطلا
و فقره و یاقوت و مروارید بنا داشته زیرا که حسن ذاتی را از ایشان نمی باید این رشته های

میدانند محاربه و ساخته و میثاق و آماده باشند در مسجد ها برای دفع دشمنان دین
از مسلمانان و بر سیدان خدا و پیروان ایشان معاصی شاید که دستکار شوید ابوذر
گفت که یعنی دامن پیر و مادر دم فزای تو باد فرمود که این آیه از برای اشطار کشیدن نماز
جدا از نماز شده است یعنی کسی که از نماز ظهر مثلاً قانع شود در مسجد بماند مشغول
تعبیه و یاد خدا باشد وقت فضیلت نماز دیگر داخل شود و از آن جماعت بجای آورد
و در میان این دو نماز مشغول کار دنیا شود صبر کرده است بر مشقت طاعات و قدم
استوار کرده در معارضة نفس و شیطان و خود را مربوط ساخته و بسته است بر
عبادت الهی و اشطار برده که در نماز دیگری یا نفس و شیطان بار دیگر مجادله نماید و ثبات
محاربه ایشان بوده است و مکین شیطان بوده که در حصار ایمان نشیمن گزیده و همچنان
در نماز مابین عصر و شام و مابین نماز شام و حفتن و سایر نمازها اگر کسی با شغل ضروری
بنیوه باشد و عیالست که مراد حضرت این باشد که شامل این عمل نیز است که شامل جهاد
با دشمنان ظاهری نبوده باشد و عیالست که این آیه در خصوص این امر نازل شده باشد
ای ابوذر و ضرورت کامل و تمام با شرایط و ادب و سنیه ایجا آوردن در سختیهای هواها
سر و ساز کفارت است که موجب کفاره گناهان میکرد و بسیار عیالست و عیالست و عیالست
مساجد بودن و باطنت که حق تعالی درین آیه بان امر فرموده است ای ابوذر حق تعالی
میزداید که بد رستی که محبوبترین بندگان بسوی من گویی اند که یکدیگر را دوستی
میکنند بآل حلالی که من بایشان داده ام و دلهای ایشان بسته است بمسجد ها از گناهان
خود استغفار مینمایند این سحرهای جماعتند که هرگاه اراده مینمایند با اهل زمین
عداوت بفرستم بیکت ایشان عیالست خود را از اهل زمین باز میدارم ای ابوذر هر
نشسته و بودی در مسجد لغو و بی فایده است مگر برای سه چیز نماز گذارنده که در
نماز خود قرار و عیالست که در با کسی یاد خدا مشغول با کسی که علم و مسایل دین خود را

بجاءت ادا نمودن از ستها موکده سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم است و برابر
فوایدی غایت مرتب میشود و بقبول اقریبست زیرا که ظاهر است که اگر شخصی
بتنها بد رگاه پادشاهی رود حاجتش بحصول اقتدر نزدیک نیست که با جمعی
کثیر برود و این نیز معلومست که ذاب بزرگان نیست که چند کس که بایکدیگر
بد رگاه ایشان روند عمل یکی شایسته باشد عمل انرا قبول کنند و دیگرانرا محروم
برگردانند و ایضا چنانچه آدمی در غازی یا کاری که بتنهائی کند بکوش و چشم
وزبان و سایر اعضا و جوارح احتیاج دارد از هر یک کاری میآید که از عضو
دیگر نمیآید و از مجموع اینها مطلوب بعمل میآید همچنین در میان افراد انسان کامل
من جمیع الوجوه زیایست پس جمعی که در یکجای مجتمع میشوند یکی علم دارد و یکی پیر هیرگا
دارد و یکی رفعت دارد و یکی شکستگی دارد و یکی حضور قلب دارد و همچنین سایر صفات
چون همه با هم شریک میشوند و عمل خود را یکی گردند همچون تام الاجزائی بهم میرسد
که خاصیت ان قبول و استجاب دعا و قرب و سایر فواید عظمه است و ایضا تجربه
و اخبار معلومست که این شرکت موجب کسب کالات از یکدیگر میشود و دلها
یکدیگر را می بهم میرسد چنانچه تجربه ظاهر شده است که اگر یک صاحب رقتی
در میان جمعی که بایکدیگر نماز کنند باشد بابرقت می آورد یک فایده دیگر آنست
که این جمعیت لشکر صف بسنه آراسته اند در برابر شیطان و لشکرها و جرات
نمایند که بر ایشان مسلط شوند چنانچه وارد شده است که رخنه در میان
صفها مکن از ریده که شیطان حاکم میکند و ایضا مرویست که جدا از صف تنها
نایستید که کبریا بکوشند از کله مانده میخورد و فواید نماز جماعتی نهایتست
و تذکره آنها سخن بطول میکشد و درین باب بذکر چند حدیث و در فضیلت جماعت
و تعقیب الکفایه ایم و بسند معتبر از حضرت رسول است که صفوف

مهر بخود و بر یوهای دینی را آیند و چه آنکه بیشتر می آیند عیب و قبح نشان
دیت بر تمام میشود و لیکن قادر و جلالت سببهای جدید بر روی یکدیگر میکند و
و صد هزار بنده و بنوی در آن سیاهی سنگها از فیوض نامتناهی نفیسه میفرماید و
عالمی از انظار و جواب بدرگاه خود میخواهند میروند و در بران سنگ و خاک
پیدا کنند و از آن نورها معنوی بهره های نامتناهی میبرند که خانه کعبه را از یکدانه یاقوت
می ساخت و درم بسیر یاقوت می رفتند نه بفرمان حق لایموت و بزرگواری و وفاد
حکمت ظاهر نمیشد بعد از آن بارگاهها بسیار بارگاه خود بی ساخته و کم زینت برای
مقبران خاص خود و مقبره فرموده و از نور جلال خود چندان در اینجا جلوه داده که یاد
شاهان باشوکت و نفوذ چون بان آستانها می رسند و اختیار بر خال و افتند و
چیز را فروشان زمین میکنند و کسی که اندک بصیرت باشد میداند که بعضی
طلار و وارید و یاقوت بران در دیوارها چهره نونهاد و فیضهای روحانی بکار رفته
که دیده عقلها را خیره میکند و دیگران از بارگاههای قریش مسلح است که آنها محل قرب
و فیض خود گردانیده و آن پیوستگی فی الارض المساجد در نشان آنها فرموده و بر روی
بوریا های گنده آنها برای دوستان خود که دیده بصیر نشان را جلوه داده فرشته های زبر
اند و محرمت و مکرمت بدوی ز روپنیا و نطف و صحت کسرت در شهرهای ناز
شعلها نور هدایت در محرابهای سیادت برای ایشان افروخته است و دطهای
ایشان را چنان مایل بان مکان عالیشان گردانید است که بکنار چهار باها گفته اند انما ملک
یسر و خاقان بنفر و شد و اگر بضرورت زمانی دور میشوند مانند ماهی که از آب
عبادت شده باشد قرار نمیکند تا باز خود را بان محل انس و راحت رسانند و از جمله فرای
مستوفی مساجد اجتماع و ملاقات برادران مؤمن است که با یکدیگر میروند و در سواره راه
نیزه و کعبه یکدیگر میگردند و در نماز یکدیگر بفضیلت جماعت فایز میشوند و ناله

چیزی کم شود هر که بیای خود بسوی مسجدی برود برای نماز جماعت بهر کرامی که
بردارد هفتاد هزار حسنه در نامه عملش بنویسد و هفتاد هزار درجه اش
بلند کنند و اگر بر این عمل باشد که بمیرد حق تعالی هفتاد هزار ملک بر او موقوف فرماید
که در قبرا و عبادت کنند در تنهایی غیر مومن او باشند و از برای او استغفار نمایند
تا از قبرش معیشت شود و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را وصیت
فرمود که سه چیز است که باعث رفع درجات می شوند کامل ساختن وضو
در هواها سرد و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز و در شب و روز قدم برداشتن
بجهت نمازهای جماعت و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که حضرت
رسول ص شرط نمود با همسایگان مسجد که بنماز جماعت حاضر شوند و فرمود
که جمعی که بنماز جماعت حاضر نمی شوند تا این عمل را ترک کنند یا امر میکنم مؤذن را
که از آن قافه بگوید و حضرت امیر المؤمنین را میفرستم که هر که بنماز حاضر نشده باشد
خانهای ایشان را بسوزانند با ایشان و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص فرمود
که هر که از آن جماعت را بشنود در مسجد و بی عذری از مسجد بدر رود او منکر ^{فقیه}
مکرانکه اراده برگشتن داشته باشد و بسند معتبر از حضرت جعفر ابن محمد صلوات ^{الله}
مرویست که هر که نمازهای پنجگانه را با جماعت ادا نماید شما بآن نیک باو بپردازید
شهادت او را قبول نمائید و در حدیث دیگر فرمود که هر که نماز حقن را با جماعت
بکند پس در آمان خداست و هر که بر او ظلم کند چنانست که بر خدا ظلم کرده است
و هر که پیمان او را بشکند پیمان خدا را شکسته است و بسند های معتبر منقول است که نماز ^{الله}
جماعت برابر پست پنج نماز تنهایی است و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات
علیه منقول است که کسی که انتظار نماز کشد بعد از نماز و از جمله زائران خداست
و بر خدا لازمست که زائر خود را کرامی دارد و آنچه از او بطلبد عطا فرماید

است
اعت است من در زمین مانند صفهای ملائکه در آسمان و یک رکعت نماز جماعت برابر است
با بیست و چهار رکعت که هر رکعتی نزد حق تعالی محبوب تر باشد از عبادت چهل سال و در روزی
که حق تعالی او بین و آخرین را برای حساب جمع نماید هر که قدم بسوی برداشته باشد
خدا سوارهای قیامت بر او آسان کند و او را بیست و هشت رساند و در حدیث دیگر فرموده
که هر که نماز صحیح را جماعت بگذارد و بنشیند و بتقیب و مشغول ذکر الهی باشد تا آفتاب
طالع شود حق تعالی در جنة الفردوس هفتاد درجه با و کرامت فرماید که از هر درجه
تا درجه هفتاد سال راه باشد بدویدن اسب فربه تند و هر که نماز ظهر را جماعت
بجا آورد حق تعالی در جنة عدن پنجاه درجه با و عطا فرماید که از هر درجه تا درجه پنجاه
سال راه باشد بدویدن اسب تند و هر که نماز عصر را با جماعت بگذرد چنان باشد
که هشت نفر یا فرزندان اسمعیل یا از بندگانش را از او بگذرد کسی که نماز شام را جماعت
بگذرد بر وی عرو مقبول برای او نوشته شود و هر که نماز حفتن را جماعت بگذرد
ثواب عبادت شب قدر با و عطا فرماید و در حدیث دیگر منقول است که بصی ایه
فرمود که میخواهید شمار دلالت کنم بر علی که کفاره گناهان شما باشد و بسبب
آن حق احسانت شمار از یاد بگرداند گفتند بلی یا رسول الله که وضو را کامل ساختن
با دستواری شدت و بسیار و کام برداشتن بسوی مسجد ها و انتظار کشیدن نماز
بعد نماز و هر که از شما از خانه خود با وضو بیرون آید و نماز را در مسجد یا مسلمانان
جماعت ادا نماید و بنشیند و انتظار نماز دیگری بر ملائکه از برای او دعا کنند
که خداوند او را پیام از خداوند او را رحم کن و برود رحمت فرماید و در حدیث
معتبر دیگر فرمود که هر که پیش نمازی جماعتی بگذرد بر خصمت ایشان و با خصی بکشد
او باشد و در عطا شدن نماز رعایت اعتدال نماید و نماز بنویسد و موافق حال
ایشان بجا آورد حق تعالی مثل ثواب جماعت با و عطا فرماید پس آنکه از ثواب ایشان

اشدکم له خوفا یا بادیه ان المتقین الذین یقون الله عزوجل من شیء الذی لایتقی منه خوفا
من الله ^{الشیء} الشیءه یا بادیه من اطاع الله عزوجل فقد ذکر الله وان قلت صلواته
وصیامه وتلاوت القرآن یا بادیه اصل الذین الورع ورأسه الطاعة یا بادیه رکن ورعایکم
اعبد الناس وخیر دینکم الورع یا بادیه فضل العلم خیر من فضل العباده واعلم انکم لو صلیتم
حتى تکتونوا کلا ونار ما ینفعکم الا بورع یا بادیه ان اهل الورع الزهد فی الدنیا هم اولیاء الله
حقا ای ابوذر باید که اهتمام کردن تو بعمل یا تقوی زیاده باشد از اهتمام تو باصل عمل
و بسیاری از بد رستی که اندک نیست عیالی که یا تقوی و پرهیزکاری باشد و چگونه
باشد اندک باشد عیالی که مقبول درگاه الهی باشد و عمل یا تقوی مقبولست چنانچه
حق هم میفرماید که خدا قبول نمیفرماید عیالها را مگر از متقیان و پرهیزکاری ای
ابوذر آهی از متقیان نمیشود تا محاسبه نفس خود نکند شدید تر و بدقت
ترا محاسبه که شریکی در مال شریک خود را میکند تا آنکه بسبب محاسبه نفس خود
آگاه شود و بداند که حق کشتن آنها هم میرسد و آتشاید نش از کجا است
و بویشتن از کجا با او میرسد یا از حرام پس سعی کند که اینها همه از حلال باشد
ای ابوذر کسی که پروا نکند که مالش از کجا کسب میکند و از حرام پروا نداشته
باشد حق هم پروا نکند که او را از کجا داخل جهنم کند ای ابوذر کسی که خواهد
که گرامی ترین مردم باشد پس تقوی را پیشه خود کند و از خدا پرهیزد ای ابوذر
محبتی ترین شاید حق هم کسی است که خدا را بیشتر یاد کند گرامی شما تر در حق
کسی است که پرهیزکاری از برای خدا بیشتر کند و کسی از شما نجاتش از عذاب
الهی که ترس خدا بیشتر داشته باشد ای ابوذر متقیان چنانچه اند که از خدا
بترسند و احتراز نمایند از مرتکب شدن چیزهای که از آنها احتساب لازم
نیست و حلال است از ترس آنکه میباد در شبهه داخل شوند ای ابوذر هر که

که طلب رزق نمایند در مابین طلوع صبح و طلوع آفتاب که آن تأثیرش در روزی
 زیاده از سفرها اگر دست برای تجارت و بسند معتبر از حضرت رسول ^ص منقولست
 که حق بخواند و نعم میفرماید که ای فرزندان آدم مرا یاد کن بعد از نماز صبح یک ساعت
 بعد از نماز عصر یکساعت تا من مهمات ترا کفایت کنم و حاجات ترا برآورم و در حد
 دیگر فرمود که هر که بعد از نماز صبح در جای نماز خود بنشیند و بپا در خدا مشغول باشد
 تا آفتاب بر آید حق تمام او را از آتش جهنم مستور گرداند و در حدیث دیگر فرمود که ثواب
 حج بیت الله الحرام با و کرامت فرماید گناهانش را بپاموزد و بسند معتبر از حضرت
 صادق علیه منقولست که حق تمام نمازهای پنجگانه را در بهترین ساعتها بر شما واجب
 گردانیده است بر شما یاد بدعا کردن بعد از نمازها و از حضرت امیر المؤمنین ^ع منقولست
 که تعقیب خواندن بعد از نماز صبح و نماز عصر موجب زیادت روزیست و از حضرت
 رسول ^ص روایت که آدمی را بعد از هر نماز یک دعای مستجاب هست باینکه ای خدا در پیش
 در فضیلت تعقیب نماز بسیارست و تعقیبات مخصوص از حضرت رسول ^ص صلوات الله
 علیهم بسیار وارد شده است باید که آنها را تحصیل نمایند و بر آنها مداومت کنند و کسی
 که آنها را نیابد قرآن خواندن و هر ذکر که داند خواندن ثواب تعقیب دارد و بهر
 لغتی که داند حاجات و مطالب خود را از خدا بطلبد بعد از نمازها یا یاد کن یا العز
 بالقیوم اشد اهتماماً منك بالعل فإنه لا یقل عمل بالقیوم و کیف یقل عمل یتقبل قبول الله
 عز وجل انما یتقبل الله من المتقین یا اذرن لا یكون الرجل من المتقین حتی یحاسب نفسه
 اشد من حاسبه الشریک شریکه فیکلم من ابن مطعنه و من ابن مشربه و من ابن ملبسه
 من حوله اشد من حرامه یا اذرن من یبالی من ابن البست المال لم یبال الله عز وجل من ابن
 الله لا یبالی من سرقه ان ینکون الکریم الناس فلیتق الله عز وجل یا اذرن ان احبکم
 لی الله عز وجل انما یحکم ذکر الله و الکریم الله عند الله عز وجل انما کم له و انما کم من عذاب الله

اطلاق میکنند و از حضرت صادق پرسیدند از تفسیر این آیه حق تعالی حضرت
فرمود که حق تقوی و پرهیزکاری است آنست که خدا را اطاعت نمایند و معصیت او
نکنند و پیوسته در یاد خدا باشند و خدا را در هیچ حال فراموش نکنند و شکر نعمت او نمایند
و گزینان نکنند و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که کدام عمل بهترین
است فرمود که تقوی و پرهیزکاری و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است
که اندک عملی که با تقوی باشد بهتر است از عمل بسیاری که بی تقوی باشد را وی
پرسید که چگونه میشود عمل بسیاری که بی تقوی باشد فرمود که مثل شخصی که طعام
بسیار را طعام میکند و به سیایگان نیکی و احسان میکند و پیوسته مهمان بخانه اش
مینماید اما اگر خطای او را میسر می شود مرتکب میشود اینست عمل صالح بدان تقوی و عمل
اندک با تقوی اینست که اندک را که او می تواند از طعام و احسان و خیرات تمیز کند اما چون
دری از درهای عظام بر او کشود نشود داخل آن نمیشود و بسند معتبر منقول است که عمر بن
سعد بخدا مت حضرت صادق عرض نمود که من بعد از سالها شمارا ملازمت
میکنم می خواهم سراوصیتی بفرمائی که بآن عمل نمایم حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم
تقوی و پرهیزکاری و ورع نمودن از منهیات خدا و سعی اهتمام نمودن در عبادات
و بدانکه اهتمام در عبادت نفع نمیکند و پرهیزکاری و در حدیث دیگر فرمود که از خدا
پرهیزکاری و حفظ کنید دین خود را بوسع و در حدیث دیگر فرمود که بر شما باد بوی
که نمیتوان رسید با نجه نزد حق است از ثواب عبادت راجات رفیع مگر بوسع و از حضرت
امام محمد باقر منقول است که دشوارترین عبادتها ورع است و از حضرت صادق
منقول است بانی الصباغ فرمود که چه بسیار کم است در میان شما کسی که مناجات جعفر
نماید از صاحب من نیست مگر کسی که در عیش شدید و عظیم باشد و برای خالق
وافریده کارش عبادت کند بامید ثواب از خواسته باشد این جماعت اصحاب

اطاعت خدا میکند در فعل طاعات و ترك محرمات پس بتحقیق که با دخلا و ذکر
خدا بیشتر کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوت قرآن کم باشد ای ابوذر
اصل دین ورع و ترك محرمات است و سر دین طاعت خداست ای ابوذر صاحب
ورع باش تا عابدترین مردم باشی و بهترین اعمال دین شما ورع از منہیات خداست
ای ابوذر فضیلت علم زیاده و بهتر است از فضیلت عبادت و بدانکه اگر اهل قدر
نماز کنند که مانند کان خم شوید و انقدر روزه بدارید که مانند زه کان باریک بشوید
بشما فاع خواهد کرد مگر با ورع ای ابوذر آنان که ورع از محرمات و رزیه اند و رزهد
و ترك دنیا اختیار کرده اند ایشان بحق و راستی اولیاء و دوستان خدایند عید
بدانکه تقوی سرمایه جمیع سعادات است و یک شرط عظیم شرایط قبول طاعت است
چنانچه نص قرآن دلالت بر آن کرده است و تقوی در اصطلاح خود را محافظت نمودن
و نگاه داشتن است از هر چه در آخرت بآدمی میسر ماند و مراتب آن بسیار است
مرتبۀ اول تقوی از ترك و کفر است که موجب خلود در جهنم میشود و بدان این
مرتبۀ هیچ عمل و عبادتی صحیح نیست مگر به دیم تقوی از جمیع محرمات و از ترك جمیع
واجبات مرتبۀ سیم تقوی از فعل مکر و هت و از ترك مستحبات و این مرتبۀ
بسیار درج کامل میگردند تا مرتبۀ متوجه غیر معبود حقیقی شدن متانی این مرتبۀ است
و این دو مرتبۀ که هر یک بر مراتب بسیار مشتملند در کمال و قبول عمل و جلد و هر
آدمی درین مراتب کامل نمیشود و عملش بقول نزدیک میگردد و فواید آثار از قریب محبت
و معرفت و انصاف با خلاق حسنه بیشتر بر اعمالش ترتیب میشود و این مرتبۀ آخر
اشا است آنچه حق تعالی فرموده است که انقوا لله تعالیه از خدا بپرهیزید چنانچه سر او را
تقوی و پرهیزگاریست و ورع بحسب معنی نزدیکست بتقوی و گاهی ورع را ترك
محرمات و تلاوت میکنند و گاهی بر ترك محرمات و شهادت و گاهی بر محالین تقوی نیز

نماید: مردم بدانکه حلم و برده باری خوردن و خشم خود را فرو خوردن و از تندبها و بدبهای
مردم عفو نمودن از صفات پیغمبران و ائمه صلوات الله علیهم و دروستان خداست و عقل
و شرع بر حسن نیکی از صفات جمیده شهادت داده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ص
منقولست که در خطبه فرمودند: میخواهید خیر در هم شما را به بهترین خلقها دنیا و آخرت عفو
نماید از کسی که بر شما ظلم کند و نیکی کنید با کسی که از شما قطع کند و احسان کند با کسی
که با شما بدی کند و عطا کند بکسی که شما را محروم گرداند و از علی بن الحسین صلوات الله علیه
منقولست که چون در روز قیامت حق تعالی او بین و آخرین را در یک زمین جمع نماید منادی ندا
کند که گماینده اهل فضل پس گوی از مردم برخیزند ملائکه بایشان گویند که چه چیز بود
فضل شما گویند که ما صله میکردیم با کسی که از ما قطع میکرد و عطا میکردیم با کسی که ما را محروم میکرد
و عفو میکردیم از کسی که با ما ظلم میکرد پس بایشان گویند که راست گفتند داخل بهشت میشوند
از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که بشماران بر عفو خوردن بهتر و آسان تر است از بشماران
بر عفویت از حضرت علی بن الحسین منقولست که هیچ جوعه نرسد من محبوب تر نیست از جوعه
خششی که فرو میبرم و صاحبش را بان مکافات ندکم و از حضرت امام محمد باقر ع فرمود که
پدرم میفرمود که هیچ چیز موجب خوشحالی و روشنی چشم پدرم تو نمیشود مانند جوعه
خشمی که عاقبتش صبر است از حضرت صادق ع منقولست که هیچ بنده خشم خود را فرو
نمخورد مگر آنکه حق تعالی عزت او را در دنیا و آخرت زیاده میکرد و حق تعالی فرموده است
در مقام مدح جماعتی که از جماعتی که خشم خود را فرو میخورد و عضو میکنند از مردم خدا
دوست میدارد و نیکوکاران را و حق تعالی او را زیاده بران غربت در آخرت ثواب عظیم کرامت
میفرماید و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که خشمی را فرو خورد و قدرت
بر انتقام داشته باشد حق تعالی در قیامت را اولی میکند از ایمانی و رصا و حشود و بیست
معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر کس بر جور دشمنان نوبت خدا بر خود بدست

مستند و از حضرت امام محمد باقر ع نقولست که حق غریب فرماید که ای فرزندان آدم اجتناب
کن از آنچه ترا حرام گردانیدام تا بر همین کارترین مردم باشی و از حضرت صادق ع پرسیدند
که صاحب ورع از مردمان کیست فرمود که کسی که بر همین کار چیزهای که خدا حرام کرده است
و در حدیث دیگر فرمود که ما آدی ناموس نیستیم مگر آنکه جمیع اوامر و المناهی را بپایند
و اراده و خواهش فرموده هاما داشته باشد و از جمله مناجات و اراده امر و ابی و بر همین کار
پس ورع را زینت خود کرد ایند تا مورد رحمت الهی گردید و بر ورع ع هیچ مگر و یکید و بشه دان
ما از خود بکنند تا خدا شما را بلند مرتبه گرداند و در حدیث دیگر فرمود که صاحب ورع ترین
مردم کیست که نزد شتهات توقف نماید و از شبهه احتراز نماید و عابدترین مردم کیست که فرا
یض و واجبات الهی برپا دارد و نیکو عمل آورد و زاهد ترین مردم کیست که حرام را ترک
نماید و از حضرت امیر المؤمنین ع نقولست که هر که ما را دوست داشته باشد باید که با اعمال
ما عمل نماید و استطاعت جوید بوج و بد رستی که بهتر چیزی که در امر دنیا و آخرت با و استعنا
توان جست و رعاست و فرمود که شکر هر نعمتی ورع از محارم الهی است و از حضرت
صادق ع نقولست که بر شمایا د بوج از ترک محرمات و شهادت و بد رستی که ورع
دنیاست که ما پیوسته ملازم آن می باشیم و خطایا را با ن عبادت می کنیم و الا لا اله الا الله
از موالیان و شیعیان خود پس ما را بتعب میندازید در شفاعت خود بایک مژگ محرمات
شوید و بر یاد شوا را باشد شفاعت شما یا اذ من لم یلت يوم القيمة بثلاث فقد خسر
قلت وما الثلاث فذلك ای و اما قال ورع بحرقه عا حراماته عز وجل علیه و سلم و هو عجل
السفينة و خلق یاری به الناس ای ابوذر هر که در روز قیامت نیاید با سه خصلت
بمقیوت که او خاسر و زیان کار است ابوذر گفت که آن سه خصلت چه خصلتهاست بد و ما
فدای تو یاد فرمود که ورعی که او را مانع شود از ترک شدن چیزهایی که حق تعالی بر او حرام کرده
است و حکمی که بر او رد کند و دفع نماید جهالت و سفاهت بخرد از اخلاق که با او میل دارد

حق تعالی او را داخل بهشت کند بحساب او شفاعت کند در مثل پیعه و مضربه و وقیه
 عظیم اند و از حضرت امام محمد باقر ^ع منقولست که هر که خود را نگاه دارد و در هنگام خوا
 هش و هنگام ترس و در هنگام غضب حق تعالی بدان او را از آتش جهنم حرام گرداند از حضرت
 رسول ^ص منقولست که خصلتست که هر که این سه خصلت در او نباشد از من نیست
 و از خدا نیست یعنی که امت پسندیده من و بند خالص خدا نیست پرسیدند که این خصلتها
 چیست فرمود که حلمی که بآن زد کند جهالت و بجزدی با هلاک ترا و خلق نیکی که بآن در میان
 مردم نفیاش نماید و ورعی که او را مانع شود از ارتکاب معصیتهای خدا و در حدیث دیگر
 فرمود که هر خشمی با فرو بردن حق تعالی در دلش را پیرایه امان کند و هر که ظالمی بر او واقع شده
 باشد عفو نماید بر حق تعالی در دنیا و آخرت عزیز گرداند و پسند معتبر منقولست از حضرت
 امیر المؤمنین ^ع پرسیدند که کدام یک از خلق قوی و توانا ترند فرمود که هر که حلم و بردبار
 تراست پرسیدند که برده بارترین مردم کیست فرمود که هر که بر غضب نیاید و از حضرت
 رسول ^ص منقولست که سزاوارترین مردم به عفو کردن کسی است که دلش بر عفو بیت بیشتر
 باشد و در دلش ترین مردم کیست که خشم خود را بیشتر فرو خورده و پسند ها معتبر
 منقولست در تفسیر صغیر جمیل که حق تعالی آن امر فرموده است که مراد آنست که عفو کنی بآنکه
 عتاب کنی صاحب جرم را و پسند معتبر از حضرت امام علی ^ع منقولست که حضرت
 موسی ^ع فرمود از حق تعالی سوال نمود که الاهی چه چیز است جزای کسی که جبر نماید بر از مردم
 و دشنام ایشان در راه رعای تو فرمود که او را اعانت می نمایم در هولها روز قیامت و پسند
 معتبر از حضرت امام رضا ^ع منقولست که حق تعالی به پیغمبری از پیغمبران ^ص و حق تعالی فرمود که چون
 صبح برون بروی اول چیزی که در نظرت می آید آنرا بخور و دویم را به پستی او را بپوشان و سیم
 را قبول کن و چهارم را بآیو سر از خود مکن و از پنجم بگریز چون صبح شد و برون آمد و حق تعالی عظیم
 دید از برابرش می نماید ایستاد و متعجب شد که حق تعالی فرموده است که این را بخور و حیران

که مکلف است انبای کسی که در حق عصیت خدا میکنند بهتر ازین نیست که نود در حق او اطاعة
 کنی از حضرت علی بن الحسین ۴ منقول است که فرمود که خوش می آید بر کسی که همیشه در هنگام غضب
 او یاد بیاورد از حضرت امام محمد باقر ۴ منقول است که حق تعالی دوست میدارد صاحب جفا صاحب
 حلم بزرگوار از حضرت رسول ۴ منقول است که حق تعالی هر کسی را چه حالت و تند خوئی عزیز نکرده
 است و هرگز کسی را حلم و پرده باری ذلیل نکرده است و از حضرت صادق ۴ منقول است که حلم بر سر
 معین و یاد آدمی و اگر صاحب حلم نباشی خود را بر حلم بدار و در حدیث دیگر فرمود که چون
 در میان دو کس نزاع میشود و ملک نازل میشوند و بان یکی که بی فاهت و تند و هرنه
 کوئی کرده میگوید که گفتی و گفتی سزاواری آنچه را گفتی و عنقریب جزای کفهای خود را خواهی
 یافت و بان دیگری که حلم کرده میگویند که حلم کردی و صبر کردی و خدایت را خواهد آمرزید
 اگر حلم خود را با تمام رسانی و اگر آن دیگری هم ترك حلم کرد هرنهای او را جواب کننت آن دو
 ملک بیلا میروند و ایشان را بکاتبان احوال میگذارند و در حدیث دیگر فرمود که ما اهل بیت
 که مروت ما آنست که عفو میکنم از کسی که بر ما ظلم کند و از حضرت رسول ۴ منقول است که حضرت
 عیسی ۳ حضرت یحیی ۳ عصیت کرد که هرگاه مردم در حق تو بدی بگویند که در حق باشد بدان
 که کناهی بیاد تو آورند از آن گناه استغفار کن و اگر بدی بگویند که در حق باشد بدان که بی عیب تو
 از برای تو ثوابی نوشته شده است حضرت امیر المؤمنین ۴ فرمود که سه کس اند که می باید
 از همه کس انتقام نکشد شریک و بلند مرتبه از وضع و دون مرتبه و حلم و پرده بار از سینه و بخود
 و صالح و نیکوکار از فاجر و بدکار و حضرت صادق ۴ فرمود که سه خصلت است که در هر که باشد
 حق تعالی او را از حواله عین ترویج نماید بهر غوی که خواهد فرو خوردن خشم و صبر کردن
 بر شمشیر در راه خدا و شخصی که مالی حرام او را میسر شود و انبای خدا ترك نماید و در حدیث
 دیگر فرمود که سه خصلت است که در هر که باشد از خصلتهای ایمان در حق کامل گردانیده
 می که هرگز بر ظلم و خشم خود را فرو نهند و انبای عفو کند و از فقیر مردم بگذرد

چه از راه منزلشانند و حلم فرمودند خصوصاً حضرت رسول خدا از قریش و غیر ایشان چه
خوشنهادیدند و چه محنتها کشیدند و یکمرتبه برای ایشان نفرین نکردند و آن معدن آداب
و مخزن اولوالالباب با اجلاف عرب چگونه سلوک فرمودند و از آن جماعت چه بیاد بیا
و کست اینها نسبت با نجاب صادر شد و حضرت عفو فرمودند چنانچه نقل کرده اند که روزی
انحضرت برای میرفتند اعرابی آمد از پشت سر رأی انحضرت گرفت و کشید چندانکه اثر آن
در کردن مبارک حضرت ماند و گفت ای محمد عطا می بین ده حضرت رسولی او کردند و بنیستم
فرمودند یا وعطا جنیل نمودند مقارن این حال حق فریغت انجناب فرستاد که انک لعلی
خلق عظیم بد رستی که بر تو خلق عظیمی و با آن بدیها که کفار قریش با انحضرت کرده بودند
چون در قحطی که اسیر انحضرت شدند و همه در مسجد الحرام پی حریه و صلاح حاضر شدند
حضرت بر در کعبه ایستادند و هر یک از ایشان متظر عقوبتها بودند پرسیدند که با ما چه
خواهی کرد فرمود که ان میگویم که یوسف با برادرانش کرد بر شما ملامتی نیست و اگر مسلمان
شوید خدا شایسته آمرز و ببند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که ان زن یهودیه را
که کوفی سفند را از برای حضرت رسول بنهر بریان کرده بود که حضرت را هلاک کند بخند
حضرت آوردند حضرت فرمود که چرا چنین کردی گفت که با خود چنین اندیشه کردم
که اگر او پیغمبر است با و ضرر نخواهد رسانید و اگر پادشاه است مردم را از و راحت میدهم
و با آن عمل حضرت از و عفو فرمودند و ببند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست
که یهودی چند دینار از حضرت رسول می طلبیدند روزی آمد و طلب نمود حضرت
فرمود که ای یهودی حاضر ندارم که بدهم گفت ای محمد از تو جدا نمیشوم تا از تو بیکبرم
حضرت فرمود که نزد تو میشنم تا بچمد رسد پس حضرت در همان موضع با هم نشستند
تا وقت نماز عصر در آنجا اذافرمودند و با او نشستند تا نماز شام و حفتن را نیز در همان موضع
کردند و شب در آنجا ماندند تا صبح و نماز صبح را نیز در آنجا کردند و یهودی ملازم انحضرت

اند بعد از آن با خود اندیشه کرد که البته حق تعالی مرا امر میکند بچیزی که من طاقت آن نداشته
باشم پس بجانب آن کوه روان شد که آنرا بخورد هر چند نزدیک تر میرفت آن کوه
کوچک تر میشد تا چون بتزان رسید آنرا بقدر لقمه یافت آنرا خورد انقدر لذت از آن لذت
یافت که هرگز از هیچ چیز نیافته بود دیگر پاره را میرفت طشت طلائی دید چون مامور شده بود
آنرا بپوشاند کوی کند و آنرا پنهان کرد و روانه شد بعقب نظر کرد دید که آن طشت از خاک
بیرون افتاده و ظاهر شده گفت آنچه خدا فرموده بود کردم دیگر مرا کاری نیست چون پاره
دیگر را رفت مرغی را دید که از عقبش بازی می آید و قصد شکار آن مرغ نموده و مرغ با و پناه
آورد چون حق تعالی امر فرموده بود که آنرا قبول کند آستین خود را کشود تا مرغ داخل آستین
اوست پس باز از عقب رسید و گفت شکار از دست من گرفتی من چند روز است که از
پایین شکار میدوم چون حق تعالی امر فرموده بود که آنرا مایوس نگردد آن پاره از گوشت
آن خود را برید و نزد آن افکند چون پاره دیگر را رفت گوشت مردار کندید کرم افتاده را دید
چون مامور شده بود که از دیگر نزد کرخت و بر کشت شب در خواب با و گفتند که آنچه مأمور
شده بودی کردی دانستی که آنچه بود گفت شکفتند که آن کوه صورت غضب بود و
بدرستی که آدمی که غضبناک شد خود را نمیشناسد و چون خود را ضبط کرد و قدر خود را
شناخت و غضبش ساکن شد عاقبتش مثل آن لقمه طیب و لذیذ نیست که خوردی و اما
آن طشت پس آن عمل صالح است که چون آنرا می پوستاند و مخفی میکرد اند حق تعالی البته آنرا
ظاهر میکرد و آنکه در دنیا او را زینت دهد یا آنچه برای او ذخیره مینماید از ثواب
آخرت اما مرغ پس مثل آن شخصی است که ترا نصیحتی میکند باید که نصیحت او را قبول نمایی
تا باز پس مثل آن شخصیت که از حاجتی طلب مینماید او را مایوس مکن اما گوشت مردار
کننده آن غیبت است از آن بگریز ای عزیز اگر خواهی فضیلت حلم و کظم و غیره را بدانی نظر
کن با حواله بغیر از خدا که از امتهای چه مشقتها کشیدند و از درشتیهای حوی گمراهان

و از آنکه اهل ایمان با کفر و بیعت نسبت میدادند و کتایب میگشتند و عفو میفرمود و متعرض
ایشان نمیشد و نقل کردند که روزی آنحضرت در بازار خماره قریه شان میگذشتند کینه را
دید که گریه میکند پرسیدند که چرا گریه میکنی گفتند ولای من مرا فرستاده بود که یکم خماره
نجرم و ازین مرد خریدم چون مردم ایشان نپسندیدند الحال پس آورده ام و این مرد قبول نمیکند
حضرت فرمودند که این بند خدا این کینه را بخت و اختیاری ندارد در هشتاد و دو کفن و خماره را
بگیر آنرا و حضرت ترا شناخت و برخواست و دستی بر شیهه آنحضرت زد مردم با او گفتند که ای
المومنین است آنرا در بزمه اند و نکش زد و شد و خواگاری گفت و در دم را پس داد و گفت یا ای
المومنین ان من رضى شىء فهو ذك و چون حق مردم بمردم رسانیدی بسى از تو راضی و برآ
دیگر منقولست که آنحضرت غلامی داشتند که او را طلبیدند و او جواب نگفت چو پیرون اند
دیدند که در پیرون درایت داده است فرمودند که چه جواب گفتی گفت تنبلی مرا مانع شدن از جواب
گفتن و از عقوبت شما این بودم. فرمود که حد و سپاس خداوندی که ما چنین گروه که
خلقش از عقوبت بر این اند و در میان ما است غلام را آزاد کردند و بر اویت دیگر منقولست
که چون حضرت ابی بن کعبه را خبر رسید و رفتند در دفعه اول که بر وظرف یافتند
شش بر و نزد صحابه عقی حضرت! طعن کردند که فرصت را غفلت کردی حضرت رسول
فرمود که سبب توقف و تاخیر را بیان خواهد کرد از برای شما چون با دیدی که آنحضرت بر او
ظرف افشید و او را کشتیم حضرت رسولم از علت توقف و تاخیر سؤال فرمودند حضرت
فرمود که او در اول فحش گفت و ابی دهان بر روی من انداخت ترسیدم که مبادا کشتن او
از روی غضب باشد و مرا در نفس از برای خدا پس او را گذاشتم تا عظیم فرو نشسته و
خالص از برای خدا او را کشتیم و بر اویت دیگر منقولست که روزی حضرت ابی المومنین را
زنی دیدند که مشه ابی بردوش دارد و بچهره اش را انو گرفته اند و با او گفتند تا بجا می

و جدا نباشد و عیال به او را میدید و عیال به او میدادند حضرت به عیال به فرمود و گفت چه میخواهید
 فرمود گفت دیار سوادیه یهودی ترا اینقدر زمان حبس کرده است حضرت فرمود که خدا مرا
 معیشت نکرده است که گم نه کسی که در میان خدا باشد و نه بر کسی که دلمان نباشد چو
 روز بپند شد یهودی شهادت گفت و مسلمان شد و گفت نصف مال خود را میدهم که در راه
 خدا صرف نمائی و الله که من این کار برای این کردم که پیغمبری تو متن ظاهر شود زیرا که نعت
 تو در توبه خوانده ام که محمد بن عبدالله مولا و مکه است و محل هجرت او مدینه است
 و در شب خوهیست و غلیظ نیست و صبا بر روی مردم بلند نمیکند و فحش و دشنام را
 نیک من شهادت میدهم که خدا یک است و تو پیغمبر و فرستاده اوئی و اینک مال من برای نسب
 هر چه خواهم در مال من بکن و آن یهودی بسیار داشت بعد از آن حضرت امیر المؤمنین
 فرمود که فراش حضرت رسول عبا و بالش تکیه حضرت یوسینی بود که در میانش
 کیف خرمای پر کرده بودند شیوان عبارت آنونه کردند برای آنحضرت که احتیاج پشتر باشد
 چون صبح فرمود که در شب بسبب نری فراش دیر بنماز برخوایم دیگر تکیه بپندازید و
 حضرت امیر المؤمنین چه محنتها از صحابه حضرت رسول و از اصحاب خود کشیدند
 و در هنگام قله از همه عفو فرمودند چنانچه در جنگ جمل همه شمشیر بر رویش کشیدند
 و اصحابش را کشتند و مجروح کردند و همین دست بر ایشان یافت عفو فرمود و عایشه را
 با نهایت حرمت بمدینه فرستاد و هفتاد زن با آن بهونه همراه کرد و مروان بن الحکم را با آن
 از راهها که با آنحضرت رسانیده بود رها کرد و عبدالله بن زبیر را با آن شدت عداوت
 و از راهها که با آنجناب رسانید و هر که بعد از آن سیر شدند رها کرد همچنان در باب اصحاب
 خروان و غیر آن بعد از ضربت زدن ابن ملجم او را امر بکشتن او فرمود و حضرت امام
 حسین هم وصیت فرمود که او را یکضربت پیش زنند و کوش و پنی او را ببرد و از طعام و
 شراب که من میخورم با او هم بدهید و چندین هزار خارجی در میان اصحابش بودند

حق بود و آنچه حکم میکرد همه عدل بود پیوسته هر هاء علوم آیه و انجان بن بجاری بود و بخوان
حکمت از اطراف و تحت و پیش و پس از دنیا و زینتهای آن وحشت می نمود و پیشها و آریها
شب انس میکرد و آنکه پیوسته آب دبه اش روان بود و فکهایش دور و دراز بود
و پیوسته در تفکر بود و دست را حرکت میداد و پا خود را طبعها میفرود و پا پروردگار
خود را حاجات می نمود و از جامهای هر چه در دست بود او را خوش تر می خورد و از خوردنیها
هر چه لذت بخش تر بود بر او گوارا تر بود و آنکه که در میان ماسنل یکی از ماهها بود و زیادهای خود
بر آن میداد چون بنزد او میرفتیم ما را از دلیک خود دینشاید و هرگاه که سوال میکردیم جواب
میفرمود با آنکه با ما این روش سلوک میفرمود از مهابت جلالت او با او سخن نمیتوانستیم گفت
از عظمت و شوکت او نظر برد و بیش نمیتوانستیم کرد و چون تبسم میفرمود دندانهای مبارکش
مانند مورایید ظاهر میشد اهل دین و دوع را بظلم میفرمود و مساکین و درویشان را دوست
میداشت مردم صاحب قوت و دولت طمع نمیکردند از آنکه میل بجانب ایشان نمایند و ضعیفان
و پیمانگان از علالتش نابوس نبودند قسم میخوردیم بخدا که در بعضی از شبها او را میدیدم در
عین تاریکی شب که در محراب ایستاده بود و نزد پروردگار خود استغاثه میکرد مانند کسی که باری
یا عفریاد را گزیده باشد و کسی به میگوید مانند کسی که مسیقی غمناک را شنیده باشد و گویا در گوش
منت کند که میگوید که ای دیا الله که من عرض من شوی و مرا شتاق خود کنی هیئات همتا
برود که هر چه بد که مرا با تو کاری نیست و تا سه طلاق گفته ام و مرا بتو رجوع نیست
عمر من کوتاه است و این نوعی است و از زوهای تو بپندار است آه از کی توشه و درازی
سفر و مشقت و شایسته و عظمت اهالی که بر آنها وارد می شد پس اب جیم معویه
در این حال بویست و جاری شد و خوش از اهل مجلس بخواست و معویه گفت که آه
که ابوالحسن چنین بود که میگوئی بگو که از مفارقت او چه حال داری گفت انبابت کسی ام که فرزند
یکانه اش بر روی سینه اش گشته باشد پس بخواست و گریان اهل مجلس این ملعون پرور کند

که از نجاست برساند و در راه از احوال او سوال نمودند گفت علی ابن ابی طالب شوهر مرا به
بعضی از سرحد ها فرستاد و کشته شد و نیمه چند تن من گذاشته و من چیزی ندارم و فطر
ندادم که خدمت مردم میکنم حضرت برگشتند تا صبح چون صبح شدند بپلی نزدیک پراز
از دو گوشت و خما و انواع طعامها که دند و رو بجانها ان زن روان شدند و بعضی از اصحاب
التماس کردند که بپارید تا همراه شما پیادیم فرمود که کسی حامل در زمین در احوال نخواهد بود
چون بجانها ان زن رسیدند در را کوفتند زن گفت که کیست فرمود که من ان بنده ام که
دیر و مشک برای تو برداشتم در را بگشا که برای اطفال تو چیزی آورده ام زن گفت خدا
از راضی باشد و میان من و علی ابن ابی طالب حکم کند چون در را گشودند حضرت فرمودند
که میخواهم من کسب ثواب بکنم یا بگذار که من خیر کنم و نان به پیرم تو و اطفال شما از دست نماند
اطفال را محافظت نمایم و تسلی کنم و توان به پیرم گفت من در نان پنجن صاحب و قوت تمام
شما اطفال را که داوری کنید پس ان زن از در احوال کرد و حضرت گوشت را پنجن و گوشت
و خما و غیرات تقدیم کردند و بدو نان اطفال می گذاشتند و هر آنچه که بایشان میدادند
فرمودند که ای فرزندان علی ابن ابی طالب را حلال کن و خیر برآوردن گفت ای بنده خدا پیا
و نشو در احوال فرزند حضرت شجره پرا فرود خیز نشو شدند در احوال زن و بچه ها خانه آمد و
حضرت را شناخت و بان زن گفت که این امیر مؤمنان و پادشاه سلیمان است که تو مرا
خدمت میکند پس ان زن دوید و خدمت حضرت و فریاد بلعد که من از شرمندی تو
میکونم پیر من ام حضرت فرمود که من از شرمندی تو چگونه پیر من ام که در حق تقصیر
کرده ام و بروایت دیگر منقول است که ضار بن صرم بنزد معویه بن عبد الله آمد معویه با و گفت
که علی را برای من وصف کن مرا معاف ازین امر معویه بر گفت که معاف نمیدارم ضار گفت واه
که صاحب اندیشهای دور و دراز بود در را مخدائی و سوزید و پیر من میفرمود هر

و مشفقهای مینا برای جلا و تبا و اخراج حضرت فاطمه فرمود که بیا رسول الله حدیکنم خدا را
بر نفتهای او شکی بکنم او را با برحسان علی او درین حال حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستاد
که رود باشد که در کار تو از گزافتهای خود انقدر بدهد که تو راضی شوی و پسند داری که مقول
گردد که خداوند بندگان را درین کار که سواره میروند زبان طعن و طعن حضرت گشوده
چون فارغ شد حضرت امام حسن و باو کی دند و سلام کردند و تبسم نمودند و فرمودند
که ای شیخ کانه و اوم که تو عرب و شاید بر تو اشتباهی شده باشد که تو انگری میخواهی ترا ترا نگر
بکنم و اوم و هر چه سوال بفرمای مطایبکنم و اگر راه هدایت میخواهی تو میدهم و اگر که سینه سینه
بکنم و اگر عریان میباشم و اگر محتاجی تو را نمیگویم و اگر داند بگوید تو بیایه میدهم
و در خطبتی که در آن روزی اودیم که بیای بیایه ما و اینکای رفتن همان ماباشی از برای تو
خبر است که ما داریم کتاب و آنچه میخواهی انزال و اسباب میسر است چون ان شای
ان خیر کماله ان الخطیبت شنید که بیست و گفت کواهی میدهم که تو خلیفه خدای در زمین
و دانستم که خدا بهتر میداند که رسالت و خلافت را یکی دهد و تو بدی و دشمن تو بد خلق
بودی نزد من اکنون محبت تو بین خلق خدای نزد من و با خود را بجا نه حضرت بود و در پیش
بود همان حضرت بود و در دستدار اهل بیت علیهم السلام و در دوائی وارد شده است که در
بیان محمد بن حنفیه و حضرت امام حسین بن علی علیه السلام بود و محمد بن حنفیه حضرت نوشت که ای پادشاه
پدر من و تو علی بن ابی طالب است و مادر تو فاطمه زهرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و اکنون عالم پراز طلعت میشود و مادر من مالک عالم میشود بفضل مادر تو میبینی که نام مادر
بخواهی بودی و من پادشاه را راضی کنی که تو اولاد بی فضل و احسانی بمن و السلام حضرت چون
نام را خواندند بفرمودی بیدار او مبارک است و بودند و دیگر بیان ایشان چیزی واقع نشده و
از علی بن الحسین منقول است که چون با حضرت امام حسین و لعنة الله علی من قتله بگریه
میرفتیم در هیچ منزلی فرود نمی آمدیم و باز نمیگذاشتیم مگر آنکه آنحضرت بگریه میفرمود و میفرمود

رسید معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است از ابو ذر که جعفر بن ابیطالب کنیزکی از جنس
ان برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هدیه آوردند که چهار هزار و دهم قیمت آن بود و در سنه
حضرت خدمت میکرد و روزی حضرت فاطمه علیه السلام داخل شدند و دیدند که سر حضرت
امیرالمؤمنین در دامن آن کنیز است حضرت فاطمه فرمود که جنیزی واقع شد حضرت
فرمود که نه والله که ای دختر چه هیچ واقع نشد است حضرت فاطمه فرمود که مرا در خدمت
که بجانم پدر خود روم فرمود که اختیار داری و مادوی چون شوی جانم حضرت رسول
شدن جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگار سلام می رساند و اینکه فاطمه بنده است علی
می آید و بابت علی جنیزی قبول کن در این حضرت فاطمه رسید حضرت رسول فرمود
که آمده که شکایت کنی فرمود که بلی برب کعبه فرمود که بگوید و بگو که من برضای تو باضمیم
بر من دشوار باشد حضرت فاطمه برگشتند و سه مرتبه بنفاد این سخن را فرمودند حضرت امیر
المؤمنین فرمود که شکایت مولی جلیل من و حبیب من کردی من از شکایت حضرت چون کنم خدا
کواه گرفت ای فاطمه این کنیز را از برای خدا آزاد کردم و چرا من در هم که از عطاهای من زیاده
انده تصدیق کردم بر قفر این اهل مدینه پس جامه پوشیدند و نفی از دیباکی دند و شوی
خدمت حضرت رسول شدند در آنجا جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگار است
سلام می رساند و میفرماید که علی بگو که بهشت را بتو دادم بسبب آنکه کنیزک از برای خشنودی
فاطمه آزاد کردی و اختیار منم را بتو گذاشتم برای چهار صد و دهم که تصدیق کردی پس هرگز
او بر حمت من داخل بهشت کن و هر که را خواهی من از جهنم بیرون آورم در آنوقت
حضرت امیرالمؤمنین فرمود که منم شمت کنند بهشت و دوزخ و بروایت دیگران حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که روزی حضرت رسول حضرت فاطمه را دیدند که عبائی
کنده از پیشل جلای شتر در بر دارد و در آثای شیر دادن فرزند خود بدست به ارک
خود دایه میکند حضرت کیان شدند و فرمودند که ای فرزند که ای فرزند صبر کن تلخه را

در آن کاسه طعامی بود و آن ترس بخش زردش حضرت فرمود که برو که از آدم
تورا از برای خدا و بیعت دیگر و از شدت که شخصی الحضریت را دشنام داد
غلامان الحضریت قصد کردند حضرت فرمود که بگذاریدش که آنچه بدینای ما بود
پرسید است زیاده از آنست که مانسبت میدهد پس روان شخص کردند و فرمودند
که ای اتورا با حاجتی هست اگر دجل شد حضرت فرمود که جامه را با هزار درهم باو عطا
کردند و گویان شد و یکشت و فریاد میکرد که کواهی میدهم که قویانند رسول خداست
و بیعت دیگر منقول است که شخصی الحضریت را دشنام داد حضرت فرمود که ای جوان
عقبه بسیار دشوار در اخوت در پیش داریم اگر من از آن عقبه خوام گذشت از گفته
تو بماندیم و اگر در آن عقبه خوام ماندن بدینم از آنچه تو بگوئی و در روایت
دیگر آمده است که شخصی این جناب را سزا میگفت و حضرت ملقب او میشد بر ملاعون
گفت تا میگویم حضرت فرمود که من هم از تو بیخونی کنم و میگردانم و پسند دیگر منقول است
که حضرت علی بن الحسین ع السلام از آدم کرده داشتند که سرکار بعضی از مزاج الحضریت بود
روزی بان مزاج روان شدند دیدند که خواب و فساد بسیار در آن مزاج و در آن مزاج
گوداست بگماز یانه بر او زدند و بعد از آن دن نادم شدند چون بخانه برگشتند بطلب
آن غلام فرستادند چون ملازم حاضر شد دید که حضرت جامه از بدن بیادک دور کرده
و تازیانه در پیش الحضریت گذاشته است گمان کرد که حضرت اراده سیاست و عینده او
دارد بسیار ترسان شد حضرت تازیانه را بر کوفش زد و بیست او دادند و فرمود که
امروز این لغزشی صادر شد که هرگز از من صادر نشده بود بیکر این تازیانه تقصا
ان بر من بزن غلام گفت که ای مولای من گمان من این بود که مرا یکی عقوبت خواهی کرد
و مستحق هستم آنچه را نسبت من بجا آوردی باز حضرت بمالقه فرمود او گفت بخدا پناه میدهم
آنچنین عملی و شمار حلال کردم باز نکرد فرمود و چون آن غلام را صبی شدند فرمود که چون

فرمودند که بسبب خواری و بخل اعتباری دنیا نزد خدا سحر است بخی بده به نردن
تأخذه از فلکهای بنی اسرائیل بردند و از وفو حاتم ان مودن جود و کرم این بود
که با آنکه فرزندان و برادران و دوستان آن جناب علی را در برابرش شهید کردند
حق تعالی که آسمان و زمین و جن و وحوش و طیور و جمیع مخلوقات را در قرآن
الحضرت کرده بود و برایشان تفرین نکرد و عذاب از برای ایشان نطلبید و بروایتی
سیصد و شصت زخم بروایت دیگر هزار هفتصد جراحت و بروایت دیگر صد و
هشتاد و شش شمشیر و نیزه و چهار هزار نیزه بپای مبارکش رسید و باز بر آن کوه
اشقیات رحم میفرمود و در عذاب ایشان سعی می نمود و بقوت ربانی و زور پانوی
اسد الهی گروهی از ایشان را شمشیر و نیزه بجهنم فرستاد جناب خود و بعضی را طایف
امداد است که هزار هفتصد پنجاه کس ابد است مبارک حق دگشت بفرستاد است که مجروح
گردانند و بسند دیگر منقول است که چون آن عالی جناب شهادت فایز گردیدند در پشت
دوش مبارک آنحضرت پنهان و اثرها بود از امام زین العابدین علیه السلام که سبب
این پوسیدن فرمود که این اثرها و پنهانها از بسیاری برداشتن بازهای کوه و پنهانها سنگین
که شهادت مبارک خود بخانه های پوه زنان و یتیمان و مسکینان میرسد و در دنیا
دیگر وارد شد است که حضرت امام حسین عم و رحای تازی که نشسته بودند از نو چپ
و کوه آن آفتاب برج امامت میدانستند که آنحضرت در اینجا نشسته است و رسید
به منقول است که دوری کنیز یکی از دست حضرت امام زین العابدین علیه السلام میرنجبت ابرقی
در دست افتاد و سر آنحضرت مجروح کرد حضرت سر الا کو دندان کنیز گفت که حق میفرماید
آنکه این ایضا فرمود که خشم خود را فرو خوردم باز گفت که و العاقبتی عن الناس فرمود
من عفو کند که من عفو کردم باز گفت و الله بحب الحسنین فرمود که تو را از آدم
آنکه این حدیث بروایت دیگر منقول است که کنیزی از کنیزان آنحضرت کاسه داشت که

فرمود که زردی این هیان بود گفت هزار دنیا حضرت او را بخانه بردند و هزار دنیا
باو دادند امر دچون بخانه خود برگشت هیان زرخود را یافت برکشت و بخدمت
حضرت امام جعفر خواهی و زرد را پس آورد حضرت فرمود که چیزی که از دست ما برو
رفت دیگر بدست ما برنگرد و بعد از آن مرد پرسید که این نزد کوار چیده اطوار
کیست گفت جعفر صادق است گفت چنین کلمی کار مثل او است و حضرت امام موسی
کالم در لقم و عینط و حلم مشهور افاق گوید و کلام و اخبار اخلاقیش بمساع خاص
و عام رسیده و هر یک از آنکه صلوات الله علیه بجمع محاسن شیم و محاسن حاصل
شود خاص و عام بوده اند و دوست و دشمن بجمع کالات ایشان معتقدند و اب
دو یاها اگر بعد از شوق از عهد که مضایق ایشان بیرون نمیتوانند آمدند ان شاء الله
اگر اجل مهلت دهد در خاطر کسی که شب دو پان سین و شصت ایشان بگو
شود و غرض از ذکر این حدیث آنست که هر که بخواهد بماند که پیشوایان که زید
نیکو ناند و حلم و برده باری و شکست بخورد و بوزن و با خلق بچرخد و سلوک بیکرد
تا بایشان ناسی بماند و با دشمنی غرض از آنست که هر که بخواهد بماند که پیشوایان که زید
و ما و تو که هر یک خود را نگاه می دارند و علم را خفیف می باید کرد و فلان علم
مناسب شأن مایست و احاطت فلان مؤمن موجب نقصان است و خود را بکمال
من و ساو سه و شرون یا با قدر است و ان تکرر اقوال الناس و توکل علی الله و ان
ستمر بان تکرر الهم الناس فان الله و ان تکرر استمر ان تکرر استمر ان تکرر استمر ان تکرر استمر
عن جعل او حق ملک بما فی بدلیک یا با ذلوان الناس کلام احد و بهذه الایة نکفتم من
یق الله بجعل له عزجا و من وقف من حیث لا یحب و من یوکل علی الله فهو مستبصر و ان
امره یا با ذل نقول الله جل ثناؤه و عزق و حلالی لا یؤثر عید هادی علی هوا و الا حطت غناه
فی نفسه و هو فی آخره و ضمنت السموات و الارض و زق و کفیت فی صیغه فکنت له من

ابن ابی بنیاد که از آن نازیانه مرز عذرا از برای خدا توبه بخشیدم و ایضا منقولست که روزی
در خانه حضرت میهای بودند غلام بریانی که در شور بود بیرون آورد و خوا
که بچند بر سر سفره آورد خون از دستش افتاد بر سر طفل صغیر آن حضرت خورد و آن
پسر گشته شد و غلام متحیر و مضطرب گشت امام علیه السلام چون اضطراب غلام را دیدند
گفتند تو خدا را این عمل نکردی مضطرب مباش تو را از او کودم و متحیر شو و از روی بشاک
طعام را بخوار خوار آیند بعد از آن بدفن طفل مشغول شد و در روایت دیگر وارد
شده است که آنحضرت بر جماعتی گذشتند شنیدند که عینیت آنحضرت میکنند ایستادند و
فرمودند که اگر راست میگویند خدا مرا پیامرزد و اگر دروغ میگویند خدا شما را پیامرزد و
سند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام از فرمان خود را بی کاری فرستادند و پسر
حضرت از عقیبتش بیرون آمدند و میگویند که خواپید است بر بالای سرش نشستند و
بیاد نخت که در دست داشتند و او را با دزدان پیدا شد چون پیدا شد فرمودند
که ای فلان و الله که تو را نیست که شب و روز هر دو بخوابی شب از برای تو و روز از برای
و از سفیان منقولست که روزی بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم و آنحضرت را
متغیر یافتم پرسیدم که چرا الحوال شما متغیر است فرمود که من منع کرده بودم کنیزان و مردم
خانه را که برام بالا روند داخل شدم دیدم که کنیزکی که بیست یکی از هزار فلان من میکرد
زده بانی بالا میروند آن پسر را بر دوشی دارد و چون مراد بدو طفل از دستش افتاد و
فوت شد و من از برای مردن طفل متغیر نیستم از برای تویی که از من بران کنیز مستولی
شده متغیرم بالک آنحضرت در آن حال دوم مرتبه با و فرموده بودند که تو را از او کودم از برای خدا
بر تو ایستاد و در روایت دیگر وارد شده است که شخصی از حلیه بان در مدینه بخواب
رفت چون بیدار شد همان زرش را نیافت کلان کرد که در دیده اند بیرون آمد حضرت
صادق علیه السلام که نماز میکند حضرت را شناخت حضرت گفت که تو همان مرا برداشته حضرت

حق فرمود که بندگان خود را هر چه بخواهند از من بخواهند و از من بخواهند پس باید که
راضی باشد بقضای من و صبر کند بر بلائی که من و شکی کند نعمتهای من و از من بخواهند
پس هم نزد خود و از حضرت امام محمد باقر منقولست که سزاوارترین خلق بنسب من بودن
و ماضی شدن بقضای من حق من است که خدا را شناخته باشد و کسی که بقضای خدا راضی
نشد و قضا بر او جاری میشود و خدا اجزش را عظیم میکند و کسی که از قضا الهی تخلف
کند یا بقضا بر او جاری میشود و اجزش بر طرف میشود و بر او است دیگر منقولست که حضرت
صادق علیه السلام پرسیدند که چه چیز است که میتوان شناخت که او مؤمن است فرمود که بنفاد بودن
ان امر الهی راضی بودن و هر چه را او در حق خود و از خود شاهی و از خود در حدیث دیگر
فرمود که هر که در حق او واقع میشود بفرموده که کاشد و شن دیگری میشود و در حدیث
دیگر فرمود که چنانکه کسی مؤمن باشد از قضا بر او در کارش تخلف نماید و منزهت خود را
حقیر نماید و در حال آنکه از جانب خدا برای او مقرر شده است و من ضامنم از برای کسی
که در خاطرش چیز مضای خود شود و از حق تعالی در نیاید که چون حق تعالی دعا کند
البت دعایش مستجاب شود و پسند معتبر از حضرت صادق منقولست که حق تعالی میفرماید که
ای فرزندانم اطاعت من کن و با من توبه بآن امری فرمایم و پیاد من بده چیزی که صلاح تو
در است که من از تو بهتر میدانم و پسند معتبر از حضرت صادق منقولست که ضامنم
در هر جا که توکل را می یابند و با من توبه بآن امری فرمایم و پیاد من بده چیزی که صلاح تو
که حق وحی که بکفر است داود علیه السلام و فرمود که بندگان که بر من توبه بکنند و اعتماد نمایند
و از خلق بگردانند و من از نیت پیام که راست میگوید پس اگر آسمانها و زمینها و آسمانها
و بنا او در مقام مکر و کید و رانند البته از برای او بد و وی بد و از مخلای من مقرر سازم و هر
بند که توسل بحدی از خلق شود و مکی افتد خود را بر او کند و من از او این پیام البته اسباب
و وسیله است از دست قطع نماید و راههای زمین را بر او بپندم و پیروانکم که در کدام

و در پیغمبر کمال انجراى ابو ذر که خواهی که قوی ترین مردم باشی پس توکل کن بخدا
و اگر خواهی که گامی باشی پس تقوی را پیشه کن و پیر هیزا بخدا و اگر خواهی که غنی ترین
و بی نیاز ترین مردم باشی پس اعتماد کن بر آنچه نزد خداست و در دست قدرت اوست
بیشتر داشته باش از آنچه در دست هستی ای ابو ذر اگر همه مردم باین آیه بخند کنند و
عمل نمایند ایشان را کافیت ^{تجرب} ظاهر لفظ آیه اینست که هر که بترسد خدا و پرهیزد
از تقصای او و صاحب دین تقوی شود حق تعالی مقرر فرماید برای او راه پر
سند و چاره در هر کار و در هر امر از امور دنیا و آخرت او و روزی دهد او را
انجائی که گمان نداشته باشد و بجا طر و خطور نکند و هر که توکل کند حق تعالی در
کارهای خود را باین کار و باین خدا کفایت بآید و بسراست از جهت مثبت میباشد
و از برای هر چیز اندانه مقرر فرموده است موافق حکمت و مصلحت ای ابو ذر حق تعالی
میفرماید که عزت جلال خود سو کند بخورم و اختیار ننماید بنده خواهم فرموده
ببخوام و هواهای نفسانی خود را بگریانم و غنای او را در نفس و میکذارم و نفس
او را حق میگردانم از خلق چنان میکنم که فکر و اندیشه و نام او برای سوز و خروش باشد
و اسما و زمین را ضامن روزی و میگردانم و معیشت او را بر او گرد می آورم و برای او تیا
میکردانم و تجارت کنند را بسوی او و زمین را نامی از برای او و هشته و بیستم از آنکه تجارت
تاجران باطل را ترک کرده و به شایسته ^{نوع} اختیار نموده باینکه توکل و تفویض و رضا و تسلیم
ایمان عظیمه بیایند و آیات و اخبار و فضیلت این اخلاق پسندیده فوق حد و احصاست
چنانچه آنحضرت صادق منقولست که سر طاعت خدا صبر است و راضی بودن از خدا
در آنچه بخواهد بکاهت از آن داشته باشد چون راضی شود البته آنچه خبر است
بر او و میر بخواند شد و در حدیث دیگر فرمود که خدا شناس ترین مردم کثرت
در دنیا و آخرت داشته اند و در حدیث دیگر فرمود که حق سبحان و تعالی

و قوت و نشو و نما و کرد و دو او را درین حال حیل و قوت نبوده و باز چون از شیر
باز گرفتند و مادر را بر او مهربان گردانید و از کسب و سود روزی را برای او مقدر
فرمود که با نهایت مهربانی و رحمت و شفقت صرف نماید و او را بر خود اختیار کنند تا آنکه
چون بزرگ شود و قوت و کسب روزی بهر سبب کار را بر خود شک گرفت و کلاه بپوشید
خود برد و حقوق خدای را در مال خود انکار کرد و او را تهور روزی بر خود و بر عیال شک
گرفت از ترس این که مباد روزی بر او شک شود و بقتلش دست شد و بعضی داد و خدا
لحظه در راه او صرف نماید در دنیا و آخرت پس چنین بنده ببیند ای خرمندانم
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شیطان گفت که شیخ کسند که مراد در باب ایشان جاریه و صیله
نیست و سایر مردم در قبضه منند کسی که بعد از متوکل شود به نیت درست و در جمیع امور
خود بر او توکل نماید و کسی که تسبیح ذکر خدا در شب و روز بسیار کند و کسی که از برای
برادر مؤمن پسندد و از برای خود می پسندد و کسی که در هنگامی که مصیبتی با او
برسد جمع نکند و کسی که بقیه خدا را ضعیف باشد و از برای روزی غم نخورد و پسندد معتبر از حضرت
امام رضا علیه السلام منقولست که حضرت صادق علیه السلام احوال یکی از اصحاب خود را پسندید اهل علیل گشتند که
او بیمار است حضرت بقیه ایت او رفتند و بر بالای سرش نشستند و او را قریب بموت یافتند
فرمود که کان خود را اینکو کن بخداوند خود گفت که کان من بخدا اینکو است اما غم من از برای
دختران منست و غم آنها را بیمار کرد است حضرت فرمود که اگر کسی را که از برای مضاعف گردانید
حسنات و محو کردن گناهان از او امید داری از برای صلاح کار دخترانست نیز با او امید دار مگر
نیدان که رسول فرمود که چون از اصل صدقه المنتهی گذشتم و بشاخه آن رسیدم دیدم از بعضی
برگهایست آنها را بخت و شیرازا میچکید و از بعضی میروغن و از بعضی غسل و از بعضی آرد
و از بعضی جامه و از بعضی میوه بچای زمین میپزد و در خاطر خود گفتیم که آیا اینها یکجا میرود
ببرخیل همراه من بنویسد که از سؤال نام آنها که از وجود میروغن گذشت بودم پس حق تعالی در دل من

وادی هلاک شود و در حدیث دیگر فرمود که هر که متوجه این می شود که خدا
دوست میدارد البته حق هم متوجه امری چند شود که اول دوست میدارد برای او
همتا گرداند و هر که طلب عصمت و نگاهداری آن خدا بکند خدا او را محافظت نماید
و کسی که حق هم متوجه احوال او گردد و او را نگاه دارد و او را نگذارد اگر آسمان بر زمین
افتد یا بلبل از آسمان نازل شود و عالم را فرو گیرد زیرا که او سبب تقوی داخل کرده
ایمان خداست از هر بابی نمی بینی که خدا میفرماید که انا لمتقین فی مقام امین بنده
که متقین در مقامی اند صاحب الیمی و سید معتبر منقولست که حضرت امیرالمومنین
فرمود که امید بالچرخان نداری پشت بر داشته باشی بالچرخان داری پندرسی
که حضرت موسی رفت که برای هاشم تشویناورد و یکم خدا شد و بهر چه پیغمبر
فایز شد و بلکه سبب قصد ملک پیرون آمد و بشوینا سلام مشرف شد و پیغمبر فرعون
بقصد عزت فرعون پیرون آمدند و بالیمان برگشتند و سید معتبر از حضرت امام چهارم
منقولست که حضرت موسی بن عمران گفت ای پیرو دکان من مرا پیروی و اطاعت کنید
میکنای حق هم فرمود که ای موسی از غیبتی که من روزی دهنده و نگاه دارنده ایشان
باشم گفت بل ای پیرو کار من تو نگو و کیلی و کفایت کنند پسندید از حضرت امیرالمومنین
منقولست که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود که ای فرزند باید که عبرت بگیری کسی که
در طلب روزی بفرین او نچدا قاصر باشد و نیت و اعتقادش ضعیف باشد بلکه تفکر نماید
که حق هم او را خلق فرموده و سه حالت او را روزی داده است که در هیچ یک از این حالت او را
کسی وسیله چهاره میسر نمی دهد پس بداند که البته در حال چهارم هم او را روزی دوست خواهد
فرمود تا در حالت اول پس روشم مادر او را در محل اسفنجیای و راحت بجا داده در حال
گفته سر او نه گما با وضو میسازد و نه گما در اینجا او را روزی داد دیگر در اینجا پیرون
او را و او را روزی بقدر کفایت او از شایسته ها در بای و جاری گردانید که موجب غیبتش

و به دیگری اعتماد نکند که اعتمادش بر خدا باشد و این اعلا مراتب یکانه پستی است
که قدرت و تصرف و تدبیر مخصوص خداوند دارند و قدرتهای مخلوقین را هم مقهور
قدرت حق تعالی دانند خلیفه پسند عتبه این حضرت صادق است و است قولست که شرک خفی تر است
در آغوش نجای پای موچ و از جمله شرک است اکثر را از انکت دیگر گردانید از برای گمراهی که
بیادش بماند مثل این چیزهای دیگر و این معنی برای این شرکست که اعتماد بر خداوند خود
نکرده و بر او توکل نکرده است و بآنکثر و گردانیدن او اعتماد کرده است و حاصل اینست که
هوک گردانیدن از خدا و توسل شدن و اعتماد نمودن بر غیر او یک تیره از مراتب شرکست
و پسند معتبر منقولست که حضرت رسول انجیل سئل سؤال نمودند از معنی توکل بر خدا چنانکه
فرمود که توکل آنست که بدانی که بخا و قین ضرر و نفع میرسانند و در عطا و قمع مستقل
نیستند و از مخلوقین با او سرافرازند و چون بند چنین شد از برای غیر خدا کار میکند
و ضعیف مینماید و از غیر او غیر بد و از غیر او طمع نمیکند آنست معنی توکل و از حضرت امام
رضا سؤال نمودند از معنی توکل آنست که چون دانستی که خدا باست از غیر او ترسی و غیر
رضا بقضا آنست که بدانند که توکل بر خدا کرده باشی و در هر بابی با آنچه موافق فرموده
خداست عمل کرده باشد دیگر آنچه واقع شود از عاقبت و پادوشت و رجایا بداند که البته
خیر و در آن حقیقت که واقع شده زیرا که این امر بتقدیر الهی واقع شده و حق تعالی قادر بر
دفع این امر بود و حق تعالی ظالم نیست که خواهد بدو ظلم کند و تجمل نیست که نخواهد که خیری
باو برسد و نادان نیست که مصیبت او را بداند و باید که او با خدا بدو و عاقبت که آنچه
خیر است باو تواند رسانید پس کمال ایمان باین صفات کالیه الهی مقتضای آنست که هر چه
انجانب خدا باو رسد از ضمیم قلب اخی باشد و جمع و شکایت نکند و بداند که صبر و خیر و
صلاح اوست خلیفه پسند معتبر از امام موسی کاظم سؤال نمودند از تفسیر این آیه که وَ مَنْ تَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ فَحَسْبُهُ حضرت فرمود که توکل بر خدا چنانکه درجه دارد و از جمله درجه توکل

ندارد و ادکای محمد اینها را درین مکان رفیع رویانیدام که دختران و پسران است تو را باینها خدا
و روزی دم بگوید رها دختران که برفق و فاقه ایشان دلشک نباشند که من چنانچه ایشان را
خلق کردم روزی میدم و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست
که حق تعالی بفرمت داود و جی فرمود که ای داود تو را داده منائی و من اراده منیام و میشود
که آنچه من اراده منیام پس اگر منقاد را در عیال میشوی و راضی بآبهای باشی آنچه مراد است
تو عطا میفرمایم و اگر راضی نمیشوی تا تعب می اندازم در سعی و تکمیل مراد خود و آخر میشود مگر
اینچه من اراده نموده ام بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که حق تعالی فرموده است که
هر که تقضای من راضی نشود و بتقدیرات من ایمان ندارد پس خدا بغیر از من طلب نماید و از
حضرت امیر المؤمنین منقولست که کسی که تقصیر راضی شود بدانش بلحت می افتد و حضرت
رسول فرمود که دنیا را بویست و باندازه شست کرده اند پس آنچه از برای تو مقرر کرده اند
هر چند ضعیف باشی بپذیر و آنچه از برای تو مقرر شده است بقوت خود دفع نمیتوان کرد
و هر که قطع کند امید خود را از آنچه از وفوت شده است بدانش بلحت می افتد و هر که بپذیری
خدا راضی شود پیوسته خوشحال و حسیم روشن می باشد و از حضرت امام محمد باقر منقولست
که نبی در میان بگو و قضا و نعمت الهیست پس بر بلا خدا صبر بیا و واجبست و در قضای خدا
سپاس و رضا واجبست و هر نعمت خدا شکر واجبست و بدانکه احادیث در فضیلت این خصایص
حمیده و تحریص و بر غبت بر اینها بسیار است و محلی از تحقیق معانی اینها لازم است بدانکه تو کل عبارت
از است که آدمی امور خود را بپذیرد و کار خود بگذارد و از امید خیرات و دفع شرور داشته
باشد و بداند که هر چه واقع میشود بتقدیر الهی میشود و اگر خواهد که نفعی بکسی برسد بکسی نفع
نیتواند کرد و خدا قدرتش از هر کس بیشتر است اگر خبری و نفعی بآز کس منع نماید و نخواهد
که با او پس بدین معنی عالم اگر متفق شوند با و نمیتوانند رسانند و تقویض بین بانزدیک است
و باید که این سبب ان مخلوقین با یوس شود و رضای ایشان را اختیار نکند و در جمیع امور خود

عطای برلی که باو بکند که خدا را فراموش کند و حسد مردمی برد که چو از یاده از او داند
و با مردم مناد عمر و جهاد له در امور دنیا میکند و با همه مضامین و محبت خدای بیرون
و عبادتش از دنیا خالص میشود و از تغییر احوال روزگار دلگیری باشد چنانچه منقولست
که از هلول پرسیدند که چه حال داری گفت چه حال داشتم کسی که اسماها برضای
او کردند و زمین برضای او ساکن باشد و هر چه در اسماها و زمینها واقع شود همچو
و برضای او شود گفت خوش و عطا بندی میکنی گفت مادور و ناول دانستیم که
لینچه خداوند قادر حکیم میکند هر چیزی و نیک و صلاح هست و باین سبب رضای خود را
باید بای او موافق کردیم و از نعم او موافق کردیم و زمام امور خود را با او گذاشتیم و
انرا در حق در اباراده او پیوستیم دیگر آنچه میشود برضا و خواهش ما میشود و فواید این
خصالت بنامتنا هیت و چون احکام الهی را منقاد شدی شك و شبهه از خاطر است
پرو و در این خدا و محبتهای او بتو میرسد از آیات و اخبار بتسلیم و انقیاد
قبول میکنی و چون چرا که عهد و رهنمای شیطانت از ایمان دور میکنی و این رکن عمده است
از ارکان ایمان و اگر خلق سبب ترك این خصالت گمراشته اند سابقا بجل مذکور شد
باید دانست که توكل نه انفعنی دارد که در خانه را بدوی خود بر بندی و در خانه به
و دست از کار و کسب برداری و بگوئی که توكل کردم زیرا که این محکم است نه توكل و نه
انت که خود را بپناه اندازی یا در مهلكه افکنی و بگوئی توكل کردم بلکه توكل است که سابقا
نیز اشاره کردیم که سعی خود را بخواجسته خدا فرموده است و برای که فرموده است بجا آوری
و طلب حرام بکنی و ترك واجبات و مستحبات نکنی و زیاده از خرج ضرورت بخرج نکنی
و با وجود سعی اعتماد بر کسب خود نداشته باشی و بدانی که اگر خدا خواهد چشم و گوش
و زبان و دست و پا و عقل و روح و سایر قوت و اعضای تو را میتواند گرفت پس سعی
تو با سیاب و آلات است و بدانی که اگر خدا را برای نفع تو هدایت نفرماید تو عاجز و

انست که در جمیع امور خود بخدا توکل نماید پس آنچه میکند از او راضی باشد و بدانی که او در
خبر تو بقصیری نمیکند و فضل خود را از تو دریغ نمیدارد و بدانی که این امر بحکم و فرمان
او واقع شده است پس توکل بخدا کن و تقوی پیش از خود بیاور کن و در جمیع امور بر او اعتماد
داشته باش و تسلیم صیادت از انست که آنچه از خدا و رسول و ائمه بیاور رسد از احکام و او
امر و نواهی و غیر آنها بر طبعش کمران نباشد و همه را حسن و نیک داند و در عمل کردن
بآنها منقاد و ذلیل باشد و سرکشی نکند و از احکام الهی ناراضی نباشد چنانچه حق تعالی
بحضرت رسول خطاب فرمود و در آیه که مضمونش اینست که نه بجای پروردگار تو ایما
نمی آورند و مؤمن نیستند بآنچه تو آورده تا آنکه تحکم کرده اند و در منازعه که در میان ایشان
واقع شود پس چون حکمی در میان ایشان در تفسیر خود و دشواری و دلشکی نیابند
در آن حکم کرده تسلیم کنند و منقاد شود و تسلیم کردن نیکو و بدانکه باین سبب این صفات را
از اصول ارکان ایمانند که اثر اعمال و اخلاق بآنها بسته است زیرا که توکل در کسی کاهل شد
انفاق یا یوس میشود و سبب آن اکثر معاصی را از راه امید بخلقین بهم میرسد ترک اینها
شان برای خوشنودی ایشان معصیت خدا را اختیار نمایند و مدهنده در دین نمیکند و در جاری
کردن فرموده های الهی جرئت نمایند و از خوف بر طرف شدن نفع مخلوق ترک امر بمعروف
و نهی از منکر نمیکند و برای خوش آمدن ایشان احکام خدا را تغییر میدهند و چون روزی را
از خدا دانست در تحصیل روزی مرتکب حرام میشود و در سوال از مخلوق ذلیل نمیکند و
رفته خدا در نظرش عظیم میشود و مخلوق سهل میشود و چون خدا را معطی خود میدانند پوسته
سبب بر نفعی که باو میرسد محبت خدا در دلش زیاده میشود و فواید این خصلت بی نهایت و چون
تقصای الهی را نمی شنود و دانست که این امور از جانب خداست و محض جزا است او را راحت و آسایش
آید و در بابها خرج نمیکند و صابر بلکه شاکر باشد و آنها را و اجازت نمیکند و از عباد خدا
با نیتند و با مردم دشمن نمیشود که چنانچه علی انگریزند و بخت مردم مفتون نمیشود و سیر

پند و امان دین برای نفع پان کرده اند و در زیاده از این فکری نکن که موجب ضلالت و
مکراهیت و ایمه صلوات الله علیهم باط از این فکری کرده اند و کم کسی در این مسئله فکری کرد است
از فحول علماء و غیر ایشان که مکروه نیست **اشند و یکی از فروع حضرت سلیم نیست که در سایل**
مشکله که عقل از احاطه با آنها قاصر باشد در مقام تسلیم و اتقیا باشند با اینجهل فرموده
بخوی که فرموده اند ایمان پیاورند مانند شیطان بچون و چرا ملعون از او بد شوند و این
باب سخن بسیار است و این رساله که بر وجه استجعال باقیش و شواهد توهمیش و کجایش
زیاده از این سخن ندارد و اگر در این نوشتن خطائی رود باید عفو از برای خود و هر که خواند
از کرم پروردگار کرم خود دارم و شفاعت رسول و ائمه علیهم السلام که بکلام ایشان در هر باب
پناه برده ام امیدوارم الحمد لله علی نعمائهم علی جمیع خلقه که هاهو یا باذر و این اودم قرین
بذکره کایفرق الموت لا در که در ذکره کایم که الموت یا باذر لا اعلم کلمات بفعل الله عزوجل
هین قلت بی یا رسول الله قال لحفظ الله بعد ما لم تعرف الى الله في التجاء يعرفك في الشدة و
اذا سالت فاسأل الله عزوجل و اذا استغثت فاستغن بالله تقم به القلم بما هو كائن الى يوم
القيامة فلان الخلق كلهم جهدوا في شئ لم يكتب لك ما قدر و اعطيه و لو جهدوا
فصرك شئ لم يكتبه عليه ما قدر و اعطيه فان استطعت ان تعمل الله عزوجل بالرضا
و اليقين فافعل فان لم تستطع فان في الصبر على ما يكره حتى يكثر اوان المضجع الصبر و الفرج
مع الكرب و ان مع المسرا سيرا ای بوذر ای بوذر اقم بکریز و اندویش چنانچه میگویند
از مرگ هر آینه روزی او را در یابد چنانچه مرگ او را در پی باید ای بوذر ایات را تعلیم کنیم
کلمه چند که حق تعالی ترا باها مستفیع گرداند ابوذر گفت بی یا رسول فرمود که ای ابوذر هر وقت
الهی را در امور او نواهی و نگاه دار تا خدا را پیش روی خود پای یعنی هر امری که صلاح تو در
باشد پیش از آنکه متوجه آن اس شوی خدا برای تو میسر گرداند و خود را بشناسان بخدا و راه
اشنا فی بیان خود و خدا بکثارت دعا و نیت باینکه در آن حال خدا را عبادت کنی لیسب

این مشتری که بر در دکان تو می آید بداند که در اوق حقیقی از روز اول خپت مقرر
گرداست پیش از خلق تو بچندین هزار سال که امرونا این مشتری بر در دکان تو بیاید
و ده یک روز نامروز تو از نفع سودای او تو بویسد و اگر بدکان غیر قی بتو نرسید
و با وجود رفتن بدکان اگر خدا بخواست آن چندکس بدکان تو نمی آمدند و اگر بدل آن
مرد بزرگ نمی انداخت و دست بیکس نمی کرد و آن زر را بتو دهد چنانچه فرموده اند که
در دکان خود را بکشا و بساط خود را چین کن و بخدا توکل کن و اگر ترک طلب ضروری
کنی اثم و گناه کاری و اگر خود را بدست خود و بلکه اندازی خلافت فرموده خدا کرده و مستحق
عقاب بشوی زیرا که خدا فرموده است که تقیه بکن و حفظ نفس بکن و چون بفر
روی باز بقی برو و چون بیمار شوی بطیب برو اما با وجود اینها بدان که خدا حفظ نمیکرد
و آن حفظی فایده بود چه ظاهر است که جمعی زیاده بر آن محافظت میکنند و بناگاه کشته
و بسیار است که با هزار نفر سفر میروند و مالشان بغارت میرود و کشته میشوند و صد طیب
حاذق بر سرشان می آیند و خطا میکنند و میزنند و باینکه این اسباب حفظ و حربه و صلاح
و رفیق خلق کردن طیب و مصرا بکردن او و شوق کردنش و نفرو ملازم که حمایت میکنند
هم خداست و همچنین در باب حفظ کردن مال و اسباب و امتعه حیوانات نیاید اظهار بیان
صحر انداخت و توکل کرد بلکه باشد حفظ توکل می باید کرد چنانچه بنده جبر از حضرت صادق
منقولست که ترک مکن طلب روزی را از حلال بدستی که معین است بدین تو و پای چهارپایت
به بند و توکل بخدا کن و همچنین در باب عبادت و بندگی خدا سعی خود را بکن و توکل بخدا
کن چهارانکه کردی بدانکه اعضا و جوارح شاعر قوی و روزی و مسکن و لباس و فوت
خود را و قدرت و سایر چیزهای که این عمل با آنها موقوف بوده از خدا بتو رسیده و هدایت
الهی را نیز در کار خود خیل بدان اما قدرت خود را با کلیه نفی مکن و معاصی را از خود بدان
و معترف بگناه و بدی خود باش و خود را مستحق عقاب بدان و از سزا و قضا و قدر بدان که

و به آن میگرد و همچنین برفتن عبرایان بر طوط و صنایع میشود و این مضمون و احادیث
بسیار وارد شده است و بسند معتبر از امام محمد باقر ^ع منقول است که هشت محوشت بکاره و صبر
بر کار پس هر که صبر کند بر مکاره در دنیا داخل بهشت میشود و در جهنم محوشت بکاره
و شوقها و خواهشهای هر که نفس خود بدهد لذتها و خواهشهای او را داخل جهنم میکنند و از
حضرت صادق ^ع منقول است که چون مؤمن را داخل قبر میکنند نماز از جانب راستش میآید
و زکوة از جانب چپش و نیکی و احسان پدر و مادر و غیر ایشان بر او مشرف میشود و برای
سرش و صبر بر کماری میآید پس منکر و نکیر داخل قبرش میشوند که آنرا سؤال کنند صبر نماز
و زکوة و نیکی میکردی که شما مدد صاحب خود بکنید و اگر شماع جز شوید من او را در جهنم و لعنت
او میفایم و از حضرت رسول ^ص منقول است که نمازی خواهد آمد که در آن زمان ملک و پاد
شاهی میسر نشود و منکر بکشون و تجیر و تکبر و توانگری میسر نشود و منکر بغضب کردن مال مردم
و بخل و زدن و محبت دوستی مردم حاصل نشود و منکر به بیرون رفتن از دین و ستا
ها و خواهشهای ایشان پس کسی که زمان در یابد و صبر کند بر فقر با آنکه قادر باشد
بر غنی شدن بغضب و بخل و صبر کند بر دشمنی مردم نسبت با او بسبب تابع حق بودن و طالب
آنکه قادر باشد بر کسی محبت ایشان بتابع نمودن هواهای ایشان صبر کند بذلت تا آنکه قادر
بر عزت بتابعات اهل باطل حق تعالی ثواب پنجاه صدیق من کرده باشند با او کرامت فرماید
حضرت امام محمد باقر ^ع فرمود که پدرم در هنگام وفات مراد بر گرفت و گفتای خوشتر
صبر کن بر حق هر چند که تلخ باشد از حضرت رسول ^ص منقول است که صبر بر سه قسمت صبر بر طاعت
و صبر از معصیت و صبر بر مصیبت پس کسی که صبر کند بر مصیبت تا آنکه بشکایت نیکوالم آن معصیت
ان خود دور کند حق تعالی از برای او سیصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه مانند
مایه مشهای زمین باشد تا مشهای عرش و کسی که صبر کند بر معصیت حق نم برای او سیصد
درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه مانند مایه مشهای زمین باشد تا مشهای عرش

و من فرمود برورد کار خود را فراموش نکنی تا در تکام شدت و بلا خدا را بشناسی یعنی
در غیبتها چون پناه باو بری دعایت مستجاب گردد و هرگاه خواهی چیزی را از کسی سوال کنی
از خداوند عزیز جلیل سوال کن و اگر خواهی از کسی استغاثت چونی بجد و بند خود استغاثت
بجو بدستی که قلم تقدیر آگهی جاری شده است باینچه واقع خواهد شد تا در قیامت پس
اگر هیچ خلق جهد کنند و سعی نمایند که نفع رسانند بتو بیک چیزی که از برای تو نوشته
نشده باشد بدان قادر نیستند و اگر جهد کنند که ضرر رسانند بتو به چیزی که خدا
بر تو نوشته باشد و مقدر شده باشد قدرت پران ندارند پس هر چه بدی را که
از برای خدا بجا آوری یا رضا و خشنودی از قضاهای خدا و یقین بقضا و قدرها
احوال آخرت پس بکن و از خلق پی و امکن و هر چه را توانی کرد سیر کن بدستی که
در صبر کردن بر مکر و هات و بلاها خیر و نفع و ثواب بسیار هست بدستی
که نصرت و یاری حق نعم با صبر بسیار شود و فرج و راحت بعد از کرب و الم می باشد و بدستی
که هر دشواری و تنگی و آسای و راحتی در دنیا یا در آخرت می باشد حق نعم همین فقره
در سوره الم نشرح برای تبلی بهر شئ نازل گردانیده است و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بهلم
ربانی میدانستند که ابو ذر بجه شقتهای او شدتها گرفتار خواهد شد بسبب جور منافقان
آتش تعلیم او فرمودند که تا تواند اظهار حق بکند و در هنگامی که عافیت شود و صبر کند
و او را متلی فرمودند که صبر پران شقتهای ایشان شود و بجا و بداند که بعد از آن شدتها و رنجها
عظیم است و باینچه فرموده اند ابو ذر عمل نماید باینچه در اول کتاب مذکور شد و بداند که
از جمله فرج رضا بقضاست و موجب فرج و راحت دنیا و عقیبا و توابعهای آنهاست و
چندین صبرها صبر بر مشقت ترك کفاه است که بر نفس بسیار دشوار و گرانست و بعد
صبر بر مشقت کردن طاعانست بعد از آن صبر بر بلاها و مصیبتهاست پسند معتبر از مشقت
صانع مشقوست که از ایمان بمنزله سیرت از بد و باینچه بجای سریدن بر طرف میشود

چون مقرر شد است البته که از دروغ نگوید و آنچه اندو میکند، دوا و غیره چون مقرر
نشده است ممکن نیست که بسعی او یا دیگران با و برسد و ضرر رساننده و نفع رساننده خدا
آنحضرت صادق ع منقولست که حضرت امیرالمؤمنین ع در زین دیوار شکسته خیمه نشسته
بودند در میان مردم حکم میفرمودند شخصی بان حضرت گفت که این دیوار شکسته است
دو زین را بنشیند حضرت فرمود که هر کس اجالتش را حفظ میکند پس چون حضرت برخاستند
و از زین دیوار پیرون افتادند دیوار غرور آمد بعد از آن حضرت صادق ع فرمودند
که حضرت امیرالمؤمنین ع ازین کارها بسیار میگردانند و اینست مرتبه یقین و از سعد
بن قیس منقولست که در حمله گاه نظر کردم دیدم که شخصی بین دو جامه پوشیده و در
میان هر کست پس است را پیش میروم دیدم که حضرت امیرالمؤمنین است گفتم یا امیرالمؤمنین
بجینین مهر که با اینقدر دشمن نیکو پندهن انده فرمود که ای سعید هر که هست البته
حق تعالی چند ملك بر او موكل کرده است که اما لشیر بنویسند و دو ملك با او هستند که
او را محافظت نمایند از آنکه از کوهی بزیافتد یا بجایی در افتد و از سایر ملك ها گذرد
پس چون قضای الهی نازل شد و اجالتش رسید او را هربان و امیکذا رد و او را حضرت
صادق ع منقولست که قبر غلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنحضرت را بسیار دوست
میداشت و هرگاه حضرت آن خانه پیرون میرفت شمشیر ب میداشت و از بی آنحضرت
میرفت که مبارک اصراری از دشمنان با آنحضرت برسد در شب ما هتانی آنحضرت پیر
رفتند نظر عقب کردند قبر را دیدند پرسیدند که چه کار داری گفتند ما که از پشت سر
شما بیایم که مبادا اسبی شما برسد حضرت فرمود که مرا از اهل اسنان حراست میکنی
با اهل زمین گفت که بلکه از اهل زمین میخواهم که تو را حراست نمایم فرمود که زمین صریح
نمی تواند رسانند تا مقدر آسمان نباشد برگردد پس قبر بر گشت دویم یقین ثواب و عقاب
آخرت مجری که اثرش بر وجه کمال بر اعضا و جوارح ظاهر کرد و در اینجا چند از بعضی روایات

و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که از مومنان به ندامت شود و صبر کند
حق تعالی او ثواب مثل هزار شهید کرامت فرماید و پسندیده آن حضرت رسول م منقولست
که چون حق تعالی در قیامت جمیع خدایان را در یک زمین جمع کند منادی از جانب حق تعالی
نداند که جمیع خدایان بشنوند که بجا آید اهل صبر پس گروهی از مردم برخیزند و پیش از استقبال
کشادیشان گروهی از ملائکه و ایشان گویند که بر چه چیز صبر کردید شما گویند که نفسها
خو در این شقت طاعت الهی صبر میفرمودیم و بر شقت ترك معصیت صبر کردیم پس
منادی از جانب حق تعالی نداند که بنده کسان من راست میگویند بگذارید ایشان را که
بجواب پیشت روند و بدانکه بعین اعداد درجات ایاست و یقین را بر چند معنی
اطلاق میکنند اول یقین بقضا و قدر است بجهتی که بران اندک مرتب شود و مورد
انقطاع بجد و توکل و تفویض و رضا و تسلیم کی در چنانچه از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که چیزی را اندازه وحدی هست را وی گفت فدای تو شوم که راست حد
توکل فرمود که اندازه وحد تو کل یقین است وحد یقین است که از غیر حق تعالی نترسی
و در حدیث دیگری فرمود که از صحت یقین ادعی است که راضی نکند مردم را بچیزی
که موجب خشم حق تعالی گردد و ملامت نکند مردم را بچیزی که خدا با او داده است
بهرستی که رزق را نمیکشاید حوص حریصی و روینکند روزی را که اوست کسی که نخواهد
و اگر کسی از روزی بگریزد چنانچه از مولک میگریزد و هر اینقدر روزی و رزق را بد چنانچه
مولک او را درمی یابد بعد از آن فرمود که بهرستی که حق تعالی بعدالت خود روح و
راحت و شادی در یقین و رضا قرار داده است و اندوه و حزن را بد شک و از روی
انتمایابی آلتی مقهر فرموده است فرمود که بعل و رضا اندکی که بران مداومت و یقین
باشد بهتر است از عمل بسیاری که بعین حالت یقین باشد حضرت ابیالموذن ع فرمودند
که هیچکس از شما نایمان را در غنی باید مگر آنکه بداند که آنچه او میرسد از نعمت و بلا و غیر آن

اورا وامیکند از دنیا با هر چه چیزی که برای او مقرر شده است از بدنه ها و همچنین من وقتی
 که هنگام اجلم میشو دبرایکجهد میشو دوشقی ترین این است و است ریشم را از خون سرم
 خضای خواهد کرد عهد است که از حضرت رسول بمن رسید است و وعده است که
 در آن دروغ نمیشد و این معنی آخر چون شاملترین معانیست بقین بر این معنی
 حمل کردن ظاهر تر است و لحاظی بر این معنی قول دوم دلالت میکند بر این حمل میتوان
 کرد که مراد یک فرد است از افراد یقین چون در بیان معنی ایمان مجملی ازین معانی بوضع
 پیوسته درین مقام بهمین الثقا بنمایم یا با ذراستغن یعنی الله یغنی الله فقلت ما هو
 یا رسول الله قال فداء یوم وعشاء لیلته من مع ما رزق الله یا با ذر فهو غنی الناس ای بوده
 مستغنی شو بنایت و توانگری که خدا بتو کرامت فرماید و آنچه بدهد قانع شو و خود را
 محتاج مردم مکن تا خدا اول نیاز و دوغنی گرداند ابو ذر گفت که غنا الی کد است
 یا رسول الله فرمود که چاشت یکروز شام یکشب یعنی که همین که خدا اینا بتو بدهد خود را
 غنی بدان و دیگر محتاج خلق مشو و از ایشان سوال مکن تا اینا داری پس سر که قانع شود
 بلین خدا با و روزی کرده است او غنی ترین مردم است بدانکه غنا و بی نیازی بدون
 قناعت حاصل نمیشو دو غنایی نیازی نفس است و بسیار است که کسی بقنا نفس و قناعت
 ناعدم مال غنی است و بخدا توکل دارد و طبقت مایل بمال و جمع مال نیست و از مردم مایوس
 و بسیار کمیت که مالک خزانه است و باعتبار حرص و غر و ندال بمردم پشت میکند و در خور
 خواست و میل نفس از همه کس محتاج تر است بلکه غالب اوقات چنین است خلیفه گذشت
 که دنیا از باب آسود تا دریا است که هر چند بیشتر بنجومند نشسته نمیشوند چنین طالب
 دنیا هر چند بیشتر جمع میکند حرصش بیشتر میشود بشده معتبر منقول است که حضرت امیر المومنین
 فرمود که هر کراضی میشود از دنیا با آنچه او را کافیست پس اندک چیزی از دنیا او را کافیست
 و کسی که راضی نمیشود از دنیا با آنچه او را کافیست تمام دنیا او را کافی نیست از حضرت رسول ص

حادثه ظاهر میشود که در وصف یقین خود گفت که بگوئی پنجم که عرش الهی برای کوه
برای حساب و گویا اهل بهشت را در بهشت ششم و گویا اهل جهنم را در جهنم بی پنجم
چنانچه سابقا گذشت سیم یقین در جمیع امور است که با آنها ایمان می باید آورد و ایمان
در هر چیزی که بعد کمال رسید و اثرش بر اعضا و جوارح ظاهر گردید و از شواهد خالص
انرا یقین میگویند چنانچه از امام رضا منقول است که ایمان افضل است از اسلام بیکدره
و تنوی افضل است از ایمان بیکدره و تقوی افضل است از تقوی بیکدره و هیچ چیز در میان
نبی آدم کمتر از یقین قیمت نشده است و سید معتبر از حضرت رسول تقییر یقین را از جبر
پرسیدند جبر میل فرمود که یقین آنست که مومن از برای خدا چنان عبادت کند که
گویا او را می بیند و آنست که بیقین بداند که آنچه باو میرسد البته از او در میگیرد البته
باو نمیرسد از حضرت امام رضا هم سؤال نمودند از معنی یقین فرمود که توکل بر خداست
و تسلیم کردن و منقاد شدن از برای خداست و راضی شدن بقضا خداست
و تفویض کردن امور است بسوی خدا و یکی از اصحاب حضرت امیر المومنین علیه السلام
منقول است که گفت روزی در جنات صفین حضرت امیر المومنین علیه السلام تخته لشکری
فرمودند و بر آب موج حضرت رسالت پناه سوار بودند و ذوالفقار را بر خود اوخته
بودند و نیز حضرت رسول را در دست داشتند و عویه ملعون در برابر حضرت برآبی
سوار بود و آبش علف میخورد و آهسته آهسته پیش می آمد پس شخصی از اصحاب حضرت
عمر بن مود که با خبر باشید و خود را محافظت نمایند که با و این ملعون بناگاه ضروی
بسیار رساند حضرت فرمود که از شقاوت و نفرین ملعون بعید نیست زیرا که شقی ترین
تا سلطان و ملعون ترین جماعتیست که بر ائمانان هدایت خروج کرده اند و لیکن اجل کافین
است و هیچ احدی از خلق نیست مگر آنکه با او ملکی چند هستند که او را محافظت
می نمایند بلکه بجای میفتند یا دیواری بر سرش آید یا بدی یا و برسد پس چون احشای رسید

معتبر و آرد شد است که شما و اعیان مردمان باشید بر این خدا بفیروزانای خود بلکه با اعمال
خود که از برای خدا کنند مردم را راغب بخیرات گردانید و همچنین تقوی حقیقی است که از
دل مشتعل شود و کمال ایمان و تصدیق بر بندگی خدا و امور اخیرت و نهایت درجه
خوف و رجا موجب پرهیزکاری او باشد از برای خدا در اشکار و پنهان و اگر خوف تشیع
خالق یا اعراض فاسد دنیا باعث ترك معاصی یا فعل طاعات گردد آن محض شرك و ریاست
نه پرهیزکاری تقوی و حق تعالی تقوی را بدل نسبت کرده است و فرموده است که تعظیم
شعائر الهی از تقوی دلتهاست و چون مثل این سخنان مکرر تفصیل مذکور شده است و بسط
این سخن بسیار بطول می انجامد درین سخن را بجز میگذارم یا باذر ابوع لا یصیقن الامومن الصمت
وهو اقل العبادۃ التواضع لله سبحانه و ذکر الله تعالی علی کل حال و قلنا الشئ یعنی فله المال
یا باذریم بالحسنه و ان لم تعلمها لکیف تکب من الغافلین یا باذریم من ملک ما بین فخذ به و ما بین
الحسد و حل الحینه قلت یا رسول الله التواضع یا شطیق به المسنا قال یا باذر و هل یکتب الناس علی
متاعهم فی النار الا حصا بالسندهم انک لا یزال بالمأما سکت فاذا نکلت کتب لک او علیک یا باذر
ان الرجل یتکلم فی المجلس لیضاهکم یا فیهودی فی جهنم ما بین السماء و الارض یا باذر و یل الذی
یحدث فیکذب لیضاهک به القوم و یل له و یل له یا باذر من صمت بحافلیک بالصدق لا یخرجن
من فیک کذب ابلات یا رسول الله فأتی به الرجل الذی یکذب متعمداً فقال الاستغفار و الصلوات
لنحس یقل ذلک ابودن چهار خصصت که فی بایان چهار خصصت مضاف بانها نمیگردد و مکتوب
کالی خاموشی و ان اقل جهاد دقایق خداست و تواضع و شکستگی نزد حق تعالی یا از برای خدا
نزد خدا و خلق و ذکر یا خدا کردن بر هر حال و کم چیزی یعنی کمی مال و فقر و درویشی
ای بودن قصد کن حسنه را و کار خیر را هر چند که آنرا بجز نیایوری تا نوشته نشوی از جمله
غافلان ای ابودن کسی که مالک شود و حفظ نماید آنچه در میان دودان اوست یعنی فرجش را
از غرام و آنچه در میان دو حید اوست یعنی اثباتش را از لغو و باطل داخل هتبت میشود و ابودن

مقوات که هر که از خدا باندک از معاش راضی شود خدا از او باندکی از عمل راضی میشود
و در حدیث دیگر فرمود که هر که فایده شود با آنچه خدا روزی کرده است او را غنی ترین
مردم کرده و احادیث درین باب بسیار است اما بهین قناعت بنمائیم و کسی که همین قدر
اورا کافی نباشد زیاده این هم اورا کافی نخواهد بود یا بذرات الله عزوجل بقول ان لا
تکلم بالحکم انقل و تکن هم و هوام فان کان هم و هوام فیما احب و ارضی جعلت صمتهم حملا
فی وفار و ان لم ینکلم یا باذیان الله تبارک و تعالی لا یطر الی صورکم و لا الی اموالکم و لکن
نیطر الی قلوبکم و اعمالکم یا باذر التقوی منها التقوی منها اشار الی صدر ای ابو ذر من
سخن حکیم را قبول مینکنم که بزبان کلمات حکمت گوید و دانش اناها خبر نداشته باشد
و باها عمل ننماید ولیکن قصد و خواهش او را قبول میکنم پس اگر است خواهش او در
چیزیت که من دوست میدارم و می پسندم من خاموشی و راحه خود میکردم و بجهد
خود قبول میکنم و وفار میدارم هر چند سخن نگوید ای ابو ذر بستی که حق تعالی نظر
مینکند بصورتها تا و نه بمالی شما و لیکن نظر میکند بدعا و علمای شما ای ابو ذر تقوی در اینها
و اشاره بسینه خود فرمودند بدانکه مفاد این کلمات شریفه همانست که سابقا مذکور شد
در تحقیق نیت و غیر آن که اصل او در ذکر و شکر و حمد و حکمت و معرفت و تقوی همه
ان امریست که در دل ادنی قرار میگیرد و محض زبان حکمتی را بیان کردن که ادنی خود
بان متصف نباشد و دل از آن خبر نداشته باشد و یا خود نمائست و از برای خدا نیست
و نفعی بحال او و دیگری نمیکند و اگر ادنی بان کلمات حکمتی که تکلم باها مینماید متصف باشد
و حالی او شده باشد سخنش حکمتست و مردم متفجع میشوند و خاموشی و حکمتست و
افعال و اطوارش همه را عظم مردمند و جمیع اعضا و جوارحش بزبان حال حکمت گویند
و از دشر چشمهای حکمت بپوشد و بر زبان و سایر اعضا و جوارحش جاری میشود
و محض از چشمها با میان میرسد و از دیدنش عالی هدایت میباید چنانچه در احادیث

پس هر که ترك اولای بلکه متوجه غیر جناب مقدس او شد منافات باین تصدیق
دارد و ایضا ادعی در هر روزی اقله ده مرتبه میگوید نزد خدا که ترا عبادت میکنم پس
استغاثت از منیوام پس اگر یک معیت بکند که عبادت شیطانست یا در یک امر متوجه غیر
خدا شود و یاری از غیر خدا بجوید در آن دعوی کاذب خواهد بود و همچنین اظهار دروغ
نمودن بر ایا و عبادت را در حضور مردم بشرطی یا آوردن در خلوت و روش دیگر بودن
و سایر افعال که لخاصه دنیاها نباشد دروغ فعلیت زیرا که ادعی باین فعل اظهار حالی از
از برای خود میکند که متصف باینست و اگر کسی ازین راه ملاحظه نماید میداند که صبح اخلاق افعال
حسنه بصدق و راستی بر میگردد و حق تعالی صادق صادقان بسیار نموده است و فرموده است که خدا
یا راست گویاست و همچنین کذب و دروغ اصل اکثر صفات ذمیهاست و ظاهر بسیار از اخبار و
بعضی از اصحاب است که از کناهان کبیره است و از بسیار اخبار ظاهر میشود که دروغ را بجد و
بخوش طبعی و هنر گفتن هر دو حرام است اما بعضی از افراد صدق هست که بدست و بعضی از افراد
کذب هست که خویشیت بلکه واجب میشود گاهی مانند راستی که باعث ضرر می شود مؤمنی یا موجب
کشتن نفس عمری شود و همچنین راستی حرام است گفتن و دروغی که باعث نجات مؤمنی شود از کشتن
یا از حبس یا از ضرری واجب گفتن و همچنین اگر مالی را مؤمنی یا بمانت سپرده است و ظالمی
از ما مطالبه ما را واجبست که انکار کنیم بلکه قسم هم مینویسیم خورد که مالی از آن مرد نذر ما نیست و در
جایها اگر توبیه توان کرد لازمست باینکه قصد کند که مالی که ما را بتوبی باید داد نذر من نیست و
مانند این و همچنین نزد عشاری یا ظالمی یا حاکمی که باقرار مواخذه کند مالی از وفوت شود جایز است
دروغ گفتن و در اصلاح میان دو مؤمن دروغ گفتن جایز است مثل آنکه بفرمان نقل که دیگری
حرف خیر شما را می گفت و تعریف شما را بیکر ده چندا و مذمت کرده باشد و دشنام داده باشد
و همچنین بخوبی دروغ کرده اند در خلف وعده کردن با زنان که توقعات زیاده از نیکی کنند
هر چند اطلاع دروغ باین معنی بجا ناست و در ضمن احادیث بعضی ازین تفصیل ظاهر خواهد شد

مگر مردم را می اندازد برود در آتش جهنم چیزی بفرازد و در وکدهای زبانه های شیطان
بهیستی که تو پتوسه سبزه می از شر زبان ما دام که اگر کسی پس چون سخن گفتی
اگر سخن خیر میگوید از برای تو ثواب نوشته میشود و اگر سخن بد میگوید بر تو گناه
نوشته میشود ای ابوذر بدیستی که شخصی در مجلسی تکلم نماید بگله که اهل مجلس را
نخنداند پس سبب آن فرود می رود در طبقات جهنم بقدر سبب آن سبب از زمین ای
ابوذر وای بر کسی که سخن گوید و دروغ گوید برای آنکه جماعتی نخندند وای بر او ای
در هر کجا موشی نجات یافت و اگر سخن گوید بر تو یاد بر است گوشت و از دهان بیرون
دروغی را هرگز ابوذر گفت یا رسول الله چند چیز است تو بر کسی که عدا دروغ گوید فرمود
که استغفار نمودن و نمازهای پنجگانه نوشتن این گناه را می شوید بدانکه صدق و راست گوشت
از جمله صفات جامه است بر اکثر صفات و اعمال حسنه اشمال دارد زیرا که صدق در
گفتاری باشد و در کرداری باشد راستی گفتار است که با خدا و خلق هیچ سخنی دروغ
نگوید و کردارش مخالف گفتارش نباشد پس یکی از لوازم صدق است که هرگز مرتکب
هیچ گناهی نشود و ترک هیچ طاعتی نکند زیرا که مؤمن دعوی میکند که من بزرگوار را
میدانم و یقین بهشت و دوزخ دارم راستی این سخن مقتضی است که هرگز معصیت
نکند زیرا که هر معصیتی منافات با یقین بیزاری و یقین بهشت و دوزخ دارد
و یکی دیگر از لوازم صدق است که سببی را ترك نکند و مگر وی بفعل نیاید زیرا که
کسی که دعوی این نکند که تا ما ج رضای الهی هستم و از بدیها کویر ایم و ایضا صدیق بهشت
و عظمت الهی و اطلاع او بر دقایق امور مقتضی است که همچنانچه در خدمت عظیمان
مخلوقین از برای رعایت عظمت ایشان و توقع نفع قلیلی از ایشان مرتکب خلاف اداب
و عادت اولی نمیشوند پس در حضور پادشاه پادشاهان و اعظم عظیمان باید که مرتکب هیچ
ترك احدی نشوند تا قرب و پیشتر حاصل شود و فواید و منافع ناشناهی پیشتر نماید کرد

میان مردم را وی عرض کرد که کدام است اصلاح میان مردم فرمود که آنست که شخصی شنیده است
که شخصی بدی در حق او گفته است و از او زرده شده است تو میگوئی که من از او شنیدم که او تو را
پنکی یا میگرد و خلاف این شنیده اید و در حدیث دیگر فرمود که خدا دوست
میدارد دروغ را در اصلاح و در حدیث دیگر فرمود که هر دروغی را از صاحبش سؤال خوا
کرد در روز قیامت مگر دروغی که در یکی از سه چیز باشد کسی که در جنک کام خواهد که با دشمنان
مکری کند که برایشان غالب شود چون برای مصلحت دین است بلکه گناهی نیست یا کسی که در میان
دو کس خواهد که اصلاح کند هر یک چیزی میگوید که نزاع از میان برطرف شود و کسی که وعده
با اهل خود میکند و مصلحت نمیداند و نمینخواهد که بان وفا کند و در حدیث دیگر فرمود که هر که
اصلاح کند هر چه گوید دروغ گو نیست و بسند معتبر از حضرت رسول^ص منقولست که سه محلت
که دروغ گفتن در آنها حسن و نیکوست مگری که در جنک کند یا وعده که با زن کند یا اصلاحی که
در میان کنند و سه محلت راست گفتن در آنها قبیح است سخن چینی کردن که باعث دشمنی مردم
شود و کسی را از احوال اهلش خبر دادن که باعث از ردگی او شود و تکذیب کردن شخصی را
که چیزی نقل کند و دروغ باشد و احادیث در باب صمت بیشتر مذکور شد و تهدیدی
که در باب خندابیدن مردم واقع شده است ممکن است که عجز باشد بر صوفی که دروغ گوید
یا غیبت سلمانی کند و باید دانست که از جمله چیزهایی که مذموم است بلکه دغدغه حرمت
در آن میشود نقل دروغ است مانند قصه حمزه و سایر قصهها دروغ خیالچه از حضرت رسول^ص
منقولست که بدترین روایتها روایت دروغ است بلکه قصتها که لغو و باطل باشد مانند شاهنامه
و غیر آن از قصههای مجوس و کفار و بعضی از علما گفته اند که حرام است خیالچه در بعضی از کتب
معتبره امامیه مسطور و مرئیست از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که آن حضرت نقل نمود از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود که ذکر علی بن ابی طالب علیه السلام عبادت و من علامات
المنافق ان یتم عن ذکره و یختار استماع القصص الکاذبه و اساطیر المجوس علی استماع فضائلهم

پسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که زبانش راست گویست عملش پاکیزه و مقبول است
 و در حدیث دیگر فرموده است که حضرت امیرالمؤمنین ع صاحبان مرتبه شدند نزد حضرت
 رسول ص برستی سخن ادا کردن و امانت و در حدیث دیگر فرمود که اول کسی که را گویا تصدیق
 مینماید خداست و بعد از آن خودش که میداند که راست میگوید و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقول
 که زینت سخن راست گویند و در حدیث دیگر فرمود که راست بگویند که خدا با راست گو
 گویاست و از دروغ اجتناب نمایند که دروغ از ایمان دور است بدترستی که راست گو برکنار
 وادی نجات و گمانست و دروغ برکنار وادی خواری و لذت است و از علی بن الحسین ع
 منقول است که بفرزندان خود میفرمود که پرهیزید از دروغ در امر کوچک و بزرگ خواه مجید
 گویند و خواه بجزل و خوش طبعی بدترستی که کسی که دروغ کوچک میگوید بدترستی بزرگ خواهد
 بهم رساند یا بخداوند بزرگوار حوائجت کرده است که مخالف او نموده است مگر نمیدانند که
 حضرت رسول ص فرمود که پوسته نبند راست میگوید تا خدا او را صدق مینویسد و نبند
 پوسته دروغ نمیکوید تا خدا او را کذاب مینویسد و پسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 منقول است که حق نم برای بدیها و قطها مقرر فرموده است و شراب داکلیدان قفلها کی دایند
 و دروغ بدتر از شراب است و در حدیث دیگر فرموده که دروغ باعث خرابی ایمانست و از
 حضرت صادق ع منقول است که دروغ بخدا و رسول از گناهان کبیره است و از حضرت امام
 محمد باقر ع منقول است که اول کسی که دروغ گویا نکذیب مینماید خداست و دیگر دو ملکی که بر او
 موکلند و با افعی باشند و دیگر خود میداند که دروغ میگوید پسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین ع
 منقول است که هیچ بنده مژوا ایمان را نیابد تا ترک دروغ را جدش را و هوشش را و از حضرت
 صادق ع منقول است که حضرت عیسی ع فرمود که هر که دروغ بسیار میگوید بها و حسنش بر طرف
 میشود و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی دروغ گویان را بفراموشی مبتلا کرده است که زبده
 رسوا شوند و از حضرت صادق ع منقول است که سخن برسد نیست راست و دروغ و اصلاح

یا اذنیایک والغیبة فان الغیبة اشده من الزنا قلت یا رسول ولم ذاک بابی و انت و احمق قال لان
الرجل یرفی فیتوب الی الله فیتوب الله علیه والغیبة لا تغفر حتی یغفرها صاحبها یا اذنیایک
المسلم فسوق و فناء له کفر و اکل لحم من معاصی الله و حرمة ما له کحرمة ذمته قلت یا رسول الله و ما
الغیبة قال ذکرک افعال یا کبره قلت یا رسول الله فان کان فیه ذاک الندی بذکره به قال اعلم انک
اذا اذکرته باهو فیه فقد افکتکبه و ما اذا ذکرته بالیس فیه هتته یا اذنی من ذب عن اخیه
المسلم الغیبة هتته یا اذنی من ذب عن اخیه المسلم الغیبه کان حقاً علی الله عز و جل ان فی الدنیا
والاخرة فان خذله یشیطع نضر خذله الله فی الدنیا والاخرة توضیح این مطالب در ضمن چند
فصل مجمل فی این فصل اول در بیان مذمت غیبت و حرمت است بدانکه در حرمت غیبت سنانا
در میان علمای اخلاقی نیست و آیه و حدیث متواتر بر حرمت ان دلالت دارد و ظاهر بعضی احادیث
است که از جمله کناهان کبیر است و جمعی از علمای این کپیر میدانند و ظاهر این حدیث شریف که حضرت
فرمود که از ذناب بتر است دلالت میکند بر آنکه از اکبر کبار است و از جمیع کناهان شیوعش بیشتر است
زیرا که صفات ذیمه که باعث غیبت می باشد از حسد و کینه و عداوت و در اکثر خلق بروج
کالی باشد و خصوصیتی به پسر و جوان و عالم و جاهل و وضع و شریف ندارد و چه ظاهر است
که هر که را دشمنی و هم چشمنی و هم کاری می باشد و مانعی که در کناهان دیگری باشد در اینجا
نیست زیرا که مانع اکثر الناس در عدم ارتکاب کناهان و یا قباحت عرفیت یا عدم قدرت و درین
کناه قباحت بالکلیه بر طرف شده است بلکه یکجز از اجزاء استعداد درین زمانها نیست که کسی
خوش نقل و شیرین زبان و چرب و نرم باشد رغبت را بر وجه کمال تواند کرد و ایضا شیطان
لباسها برای این عمل پیدا کرده است که اهل علم و صلاح بدان لباسها نخیبت و ناصحانه و مشفقانه
غیبت میکنند از نهایت محبت و درین داری و خداترسی و عدم قدرت بنزد درین کناه نیست
زیرا که احتیاج بوری و پول و معنی و التی ندارد و سخن گفتن در نهایت آسانست و باین
سببها شیوعش بیشتر است از جمیع کناهان با آنکه تهدید و تجرید در این کناه زیاده از کناهان

وإذا ذكر الله وحده اشتمت قلوب الذين لا يؤمنون بالآخرة وإذا ذكر الذين من دونه أفرام
يستثرون فضل صلوات الله عليه عن تفسيرها قال أما تذكرون أن رسول الله عليه السلام وآله
كان يقول اذكروا علي بن أبي طالب في مجالسكم فإن ذكره ذكرى ذكر الله فالذين اشتمت قلوبهم
عن ذكره واستثرون من ذكر غيره أولئك الذين لا يؤمنون بالآخرة ولهم عذاب مهين
يعنی یاد کردن علی ابن ابی طالب عبادت است از ملائکات منافقت که میبرد و تنفر میاید از
یاد کردن او و اختیار میکنند عقصه در روح و افقونهای مجوسی را بر شیندن فضایل
الحضرت بعد از آن امام علیه السلام خوانند این آیه وافی هدایت داده که از ذکر الله وحده تا آخر
آیه پس رسیدند از آن حضرت صلوات الله علیه و الله از تفسیر این آیه فرمود که آیا میندایند
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در مجلسهای خود
پس بستمی که یاد کردن علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و سلم زیاد کردن سنت و یاد
کردن من یاد کردن حق سبحانه و تعالی جل شانهاست پس وای بر آن کسانی که میروند و گرفته
میشود دلهای ایشان از یاد کردن علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و سلم و شادمانی میشود
از یاد کردن غیر او ایشان آن کسانی اند که ایما ننجای تعالی و پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم
ندادند بلخوت و مویشیان است عذاب خوار کنند و از این بابویه علیه السلام در کتاب
اعتقادات آورده است که سئل عن إقصاء ليجل الاستماع له فقال لا وقال من أصغى
إلى ناطق فقد عبده فإن كان الناطق من الله فقد عبده الله وإن كان الناطق إبليس فقد
عبده إبليس یعنی رسیدند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از قصه خوانان
که با گوش دادن ایشان حدیث حضرت فرمود که نه حدیث نیست فرمود که هر کس که گوش
بداند بباطنی پس تحقیق که او را پرستیده است پس اگر از خدا سخن گوید یعنی راست و حق گوید
آن گوش کند خدا را پرستیده است و اگر از ابلیس سخن گوید یعنی سخنان دروغ و باطل گوید پس
آن گوش کند ابلیس را پرستیده و کلینی همین مضمون را از امام محمد باقر روایت کرده است

فصل نهم و نقل کفی و او را رسول گفتم پس معتبران حضرت رسول منقولست که هر که
ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد نه نشیند در مجلسی که در آن مجلس مایه دل
دشنام دهند یا سلمای را غیبت کنند و در حدیث دیگر فرمود که هر که مسلمانی را
غیبت کند روزهاش باطل میشود و وضویش میکشند و در قیامت انوکندی ظاهر
خواهد شد بدتر از کند مردار که اهل محشر همه از کند او متازی شوند و اگر پیش از توبه
بمیرد مردم خواهد بود بر حالتی که محال دانند چنین بر آنکه خدا حرام کرده است و فرمود
که هر که تطول و احسان کند بر برادر مؤمنش در غیبتی که بشود که در مجلسی که او را
میکشند باینکه مانع شود و رود آن غیبت را کند حق تعالی از او هزار نوع از بدی در
دنیا و آخرت دفع کند و اگر در کند و حال آنکه قادر بر بد باشد مثل گناه آن غیبت
کننده بر او لازم شود هفتاد مرتبه بد آنکه باطل شدن روز و وضو اجل بر این کرده اند
که کمال روز و وضویش زایل میشود نه اینکه باید قضایا اعاده کردن پسند صحیح
دیگر آنحضرت منقولست که سزاوارترین مردم بگناه کار بودن سفیه و پخر دیت
که غیبت مسلمان کند و ذلیل مردم کیست که مردم را بخوار کند و پسند معتبر منقولست
که شخصی بحضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه گفت فلان شخص شما را نسبت میدهد
باینکه کراهید و صاحب بدعتی و حضرت فرمود که هم نشینی اشخص را رعایت نکردی
که از برادر یا چیزی با نقل کردی که ما نمیدانستیم بدعتی که مراد او را در خواهد
یافت و در روز قیامت هم در یکجا حاضر خواهیم شد و وعده گاه هم در قیامت و خدا
در میان همه حکم خواهد کرد و زینهار که احتراز کن از غیبت که آن خورش سکان جهنم
و بدان که کسی که عیوب مردم بسیار میکند این بسیار گفتن کواهی میدهد که در غیبت
بسیار هست و پسند معتبر منقولست که از علفه که عرض کردم نحمدت حضرت صادق ع
که یابن رسول الله بفرما که کیست که گواهیش را قبول نمیتوان کرد حضرت فرمودند که ای علفه

دیگر وارد شد است چنانچه حق تعالی فرمود است که یا ایها الذین امنوا اجتنبوا اکثر من
الظن ان بعض الظن اثم ولا تحسبوا ولا یفتب بعضکم بعضا یحب احدکم ان یا کلکم لخیبه
میتافکروا و انفق الله ان الله تواب الیم این گروه مؤمنان اجتناب نمایند و ترک کنید
بسیاری از کارها را بدین رستی که بعضی از کارها گناه است تجسس و تفحص عیبهای مردم میکند غیبت
میکند بعضی از شما بعضی را یعنی یکی دیگر غیبت میکند و بیدری یاد میکند یا دوست میدارد و یکی
از شما که گوشت مرده برادر مومن خود را بخورد پس تحقیق خوردن گوشت مرده برادر
خود را گناه است دارید پس از غیبت نیز گناه است داشته باشید که در آن مرتبه است و بتسید
و پیروان عفو بات الهی بدین رستی که حق تعالی بسیار قبول کنند است تو بهارا و بسیار
مهربانست به بندهکان و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بگوید دوستان مونی
چیزی که چشمهایش دید باشد و گوشهایش شنید باشد پس او داخل است در انجاعت
که حق تعالی در مذمت ایشان فرموده است که الذین یحبون ان تسمع الفلحشه فی الذین
امنوا الهه عذاب الیم یعنی آنانکه دوست میدارند که فاش شود خصلتهای بد و عیبهای
شان جماعتی که ایان آورده اند مرا ایشانراست عذاب در دناک در حدیث دیگر فرموده که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که غیبت دین مرد مسلمان را تندی و فاسدتر میکند از خوره که در اندرون
ادی بهمیرسد فرمود که نشستن در مسجد برای اشتهار نماز و عبادت مادام که غیبت
مسلمان نکند بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که روایت بر مومنی که خواهد
که در آن نقل غیبت او را ظاهر گرداند و مو تشو در هم شکنند که دیدها مردم او را پسند از خدا
او را در ولایت خود بیرون کند و بولایت شیطان داخل کند پس او را قبول نکند یعنی خدا
او را دوست ندارد و یاری نکند او را شیطان و اگر در روایت منقولست که از آنحضرت
رسیدند از تفسیر این حدیث که حضرت پیغمبر فرمود که عودت مومن بر مومن حرامست
فرمود که مراد از آن نیست که عودت ظاهرش را به پنی بلکه مراد آنست که شرش را نشان ندهی و عیبتش

از غیبت مسلمان بدستی که مسلمان غیبت برادر مسلمان خود نمیکند و حال آنکه خدا در قرآن او را
فرموده است و فرمود که هر که بگوید از برای مؤمنی که خواهد مروت و قدر او را در ششم
خدا و صاحب کند و بدست خیال یعنی در هر جای که خواهد و یم فحشای زناکاران در
محتاج بشود از عهد سخن بیرون آید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
حق تعالی دشمن میدارد خانه پر گوشت را و گوشت فربه را بعضی از اصحاب عرض کردند که
یا این رسول الله ما دوست داریم گوشت را و خانه های ما از گوشت خالی نمی باشد حضرت
فرمود که آن مؤمن نیست که فهمیدی مراد از خانه پر گوشت خانه ایست که در آنجا گوشت های
مردم را غیبت بخورند و گوشت فربه صاحب خیر و متکبر است که در راه رفتن خیار و تکیه
کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هرگز در دهان بد مردم بردن بدستی
که گمان بد بدترین دروغهاست و برادران باشند در راه خدا چنانچه خدا شما را یار و امیر
باقیه های یکدیگر یار یابد میکند و تجسس و نفخس عیبهای مردم بکنند و فحش یکدیگر بگویند
و غیبت یکدیگر میکنند و منازعه میکنند و دشمنی بکنند و حسد یکدیگر بپرید بدستی که حسد
هیزم خشک را میخورد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که یاد کنید برادر
مومن خود را در هنگامی که از شما غایب باشد با حسن و جوی که میخواهید که او شما را یار
یاد کند در وقتی که شما از غایب باشید و در حدیث فرمود که هیچ ورعی نافع تر نیست از
اجتناب کردن از محارم الهی و خود را باز داشتن از ازار مسلمانان و غیبت ایشان و در حدیث
دیگر منقولست که حق تعالی و محی فرمود بحضرت موسی بن عمران علی نبی و آله که صاحب غیبت
اگر توبه کند اگر کسی خواهد بود که داخل بهشت شود و اگر توبه نکند اقل کسی خواهد بود که داخل
جهنم شود و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که چهار کسند که ازار میرسانند باهل
جهنم یا ازاری که خود دارند و از جهنم بخورند ایشان میدهند و ایلاد و وابشوار و فریاد
میکند و اهل جهنم بعضی بعضی میگویند که چنانچه این چهار طایفه را ازار میکنند یا ازاری.

هر که بر فطرت اسلام باشد کواھیش جایز و مقبولست گفتیم که قبول میتوان کرد شهادت کسی را
که گناهان کند فرمود که این علقمه اگر شهادت را قبول نتوان کرد پس قبول نمیتوان کرد
مگر شهادت پیغمبران و اوصیای ایشان زیرا که ایشان مقصومند پس نه سایر خلق پس
هر که پنجم خود نه بینی که گناهی میکند و دو کواھ بر او شهادت ندهند که گناهی کرده است
و از اهل عدالت و ستر است و کواھیش مقبولست هر چند در واقع گناه کار باشد هر که او را
غیبت کند بگناههای مخفی او و از ولایت خدا پیروست و در ولایت شیطان داخلست و
بتحقیق که پدرم روایت نمود از پدرانش که حضرت رسول فرمود که هر که غیبت مؤمنی
کند بخصیلتی که درویناست خدا در میان ایشان در غیبت هر کس جمع نکند و هر که غیبت کند
مؤمنی بخصیلتی که در او نباشد عصمت ایمانی میان ایشان منقطع گردد و آنکه غیبت
کود است در آتش همیشه می سوزاند و بد چایست جایگاه و بسند دیگر منقولست که حضرت
امیر المؤمنین بنوف بکالی فرمود که اجتناب کن از غیبت که نان خورش سگان جهنم است بعد از آن
فرمود که نوف دروغ میگوید کسی که گمان میکند که او از حلال متولد شده است و گوشت
مردم را بغیبت میخورد و بسند صحیح از حضرت صادق منقولست که فرمود که غیبت مکن
که چون غیبت مردم میکنی تو را غیبت میکنند و از برای برادر مؤمن خود گوی مکن که خود را
دادن گوی افکنی و سر کار که میکنی با مردم جوای خود را بیایی و در حدیث دیگر منقولست
که صفات منافقان داشت که اگر مخالفت ایشان میکنی تو را غیبت میکنند و بسند معتبر از حضرت
رسول منقولست که روزه دارد در عبادت خداست مادام که غیبت مسلمان نکند و بسند
دیگر از آنحضرت منقولست که برادر مؤمنش را رو بروی و مدح گوید و در پشت سرش غیبت
او کند عصمت ایمانی از میان ایشان بر طرف میشود و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست
که هر که غیبت کند برادر مؤمن خود را بی آنکه عداوت در میان ایشان باشد پس شیطان
در لطفه از شریک است و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین که زینهار که احباب نمایند

نشود از رد میشود و اینکه گفتیم که آن امر در او باشد برای اینست که آن همتان بدین و در زیر که
شهر را اینست که غیبت و همتان غیر یکدیگر نمیکند هر چند همتان بدتر است و غیبت آن است
که بیان عیبی کنند که در او باشد و همتان آنست که عیبی از برای او اثبات کنند که در او نباشد
چنانچه رسید معتبر از حضرت صادق منقولست که از جمله غیبت آنست که در شان برادر خود
بگوئی چیزی را که خدا بر او پوشیده است از جمله همتا آنست که در حق برادر مؤمن خود چیزی
بگوئی که در او نباشد و گاه هست که غیبت را بر عفو اطلاق میکنند که شامل همتان نیز
هست چنانچه رسید معتبر از داود بن سرخان منقولست که از حضرت صادق پرسیدم
از غیبت فرمود که آنست که برادر مؤمن بدی را نسبت دهی که او نکرده باشد یا آنکه بدی را
از او فاش کنی که خدا بر او پوشانیده باشد و بخواه ثابت نشد باشد نزد حاکم شرع که حدی
بر او لازم شود و قید کردم که آن امر محجب عرف عیب باشد برای آنکه اگر ماکلی از برای
کسی اثبات کنیم و او بدش را بد عیب نیست مثل آنکه میگوئیم فلان کس نماز شب میکند
و او بدش را بد اما اگر عیب باشد هر قسم عیبی که باشد که ذکرش باعث از بدی او
شود غیبت است خواه در خلقت بدش و خواه در اعمالش و خواه در نسبش مثل آنکه گویند
دختر زاده است یا جوله زاده است مگر عیوب ظاهر که بعد از این بیان خواهد شد و از
تعریف ظاهر شد که غیبت مخصوص گفتن صریح نیست پس اگر بگنایه گویند غیبت است مثل
آنکه اگر حرف کسی مذکور شود گویند که الحمد لله که ما بجنت ریاست مبتلا نیستیم و غرضش
گنایه بان شخص باشد که آن مبتلاست یا آنکه گویند خدا ما و او را از همت دنیا نجات دهد
و غرضش اثبات این عیب باشد برای او و خود را برای مظنه شریک کند و امثال این
سخنان از تلبیسائی که در باب غیبت شایع گردیده است که در ضمن حمد و ثنای آل اطهار
شکستی و فروتنی خود و ناصح مردم بودن بروجاهتم و اهل عیوب مردم را فاش میکند
همچنین ظاهرش که مخصوص گفتن نیست بلکه اگر مذمت شخصی بدیگری بنویسند آن

که خود داریم یکی از ایشان شخصیت که معایش را از اندوختن میکشند و یکی شخصیت است که
گوشت خود را بخورد پس انحال صاحب تابوت می پرسند که ای بدبخت چرا اینقدر آزارش
بمیرسد میگویند که او مرده بود و ما اطعام مردم در گردنش بود و چیزی هم از او در گردنش
بود و چیزی هم از او نماند بود که حق مردم را ادا کند بعد از آن می پرسند انحال کسی که
امعایش را میکشد میگویند که پروا نمیکرد از پول بهر جای بدنش که میرسید پس می پرسند
انحال کسی که از دهانش چرک و خون جاریست میگویند که نظر میکرد و هر سخن بدی
که از مردم می شنید نقل میکرد و ایشان نسبت میداد بعد از آن می پرسند انحال کسی که
گوشت خود را بخورد که ای بدبخت چرا آزارش بمیرسد یا آزاری که ما خود داریم میگویند
که این گوشت مردم را بغیبت بخورد و سخن چینی میکرد و احادیث درین باب بسیار است
تا نقل احادیثی که سندش معتبر بود اکتفا نمودیم در بیان معنی غیبت است و بعضی
تذکره بهمین عبارت تعریف کرده اند که درین حدیث واقع شده است که یاد کردن
مؤمنست در حال غیبت و بخوی که اگر بشنود خوشش نیاید و از رده شود و اکثر تعریف
غیبت چنین کرده اند که تنبیه کردنست در حال انسان معین تا آنکه در حکم معین
باشد برامری که او گناهت داشته باشد که امر را با او نسبت دهند و امر را در او باشد
که او مرد را با او نسبت دهند و امر را در او باشد و امر را بحسب عرف نقص و عیب
شمارند خواه این تنبیه بگفتن باشد و خواه با اشاره کردن باشد و خواه بگناه باشد
و خواه بصراح باشد و خواه بنوشتن و قید کردن با انسان معین از برای آنکه معین
نباشد غیبت نیست مثل آنکه گوید که یکی از اهل این شهر چنین عیبی دارد این حرام نیست
مگر آنکه بخوی گوید که قریبه سامع بیاید که ان غیبت است هر چند نام نبرد در حکم معین
آنست که گوید که زید هم یکی از ایشان غیبت را دارد و بعضی این قسم سخن را غیبت از هر
شخصی دانند زیرا که هر يك را در معرض این احتمال در آوردن نقص شان اوست و اگر

که اگر بدست یافزندی چنین معامله نموده شد چو دست می باید چنین کند و اگر نه باین نحو پیا
می باید که سعی کند که بغیر این عالم دیگری نراند نصیحت مستشیر است مثل آنکه شخصی یا کسی مشورت میکند
که مال خود را بفلان شخص بدم تقرض بالمضار به بدم یا نه یا دختر خود را باینخواهم که باو تزویج نمایم
در این صورت واجب است که آنچه خیر او داند بگوید و اگر نراند که عجل که بگوید که ممکن تر است
بهین اکتفا نماید و اگر او راضی نشود مگر بفضل همان عجبی که در همان معامله دخیلت بگوید
و زیاده از آن نکوید و اگر از او سؤال نمایند بابت اخوت و خیرخواهی او راضی کند از معامله
با آن شخص از برای خدا خوبست در صورتی که داند که ضرری عظیم با او میرسد از معامله آن
شخص بآن بدعت است که ضرر بدین مردم رساند و مردم را فریب دهند و گمراه کنند بآن
بدعت ایشان کردن واجبست و مردم را منع از متابعت ایشان کردن لازمت خصوصاً
بر علمای پنج سبند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول
فرمود که گاه به پند اهل زیب و بدعتها را بعد از من بساطها را کنید پنداری از ایشان
و ایشان را دشنام بسیار دهید و در مذمت و بطلان ایشان سخن بسیار بگوئید بلکه اگر ضرر
شود بهتان هم نسبت بایشان بگوئید تا طبع نکنند در فاسد کردن اسلام و مردم از ایشان
حذر نمایند و از بدعتها ایشان یاد نگیرند تا حق تعالی از برای شما سبب این رفع بدعت
حسنات بسیار بنویسد و بلند کند درجات شما را در آخرت و در حدیث دیگر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که مصالحت میکند با اهل بدعت با ایشان همیشه میکند که نزد
مردم مثل یکی از ایشان خواهند بود چنانچه حضرت رسول فرمود که ادعی بر دین دوست
خود است و احادیث دین باب بسیار است و بعضی در باب بدعت گذشت و ضرر هر طایفه
نسبت بایمان و اهل ایمان مثل ضرر ارباب بدعت است زیرا که کفار بحث چون کفر ایشان
ظاهراًست مردم از ایشان احتراز نمایند اما ارباب بدعت چون در لباسی مسلمانان اند
و بتضع و ریختن در از اهل خیر می نمایند و فریب ایشان را میخورند پس بر علماء و خبر ایشان

در غیبت و همچنین اگر غیبت کسی را با اشاره حیم یا ابرویاد است اظهار کنند یا از حرف
یا در راه رفتن یا غیر این از اشارات یا حرکات اظهار نقص شخصی کنند و تقلید او نمایند
غیبت است در بیان فردی چند از غیبت که علما استثنا کرده اند و آن ده قسمت نظم مظالم
که بر کسی ظالمی ظلم کرده باشد و او نیز در شخصی آید و اظهار ظلم آن ظالم کند که این شخص رفع آن
ظلم از او بکند و این قسم را علما تجویز کرده اند که نظم کردن مظلوم و شنیدن از شخص مظلوم
جایز است اما در صورتی که اشخاص قادر بر رفع آن ظلم باشند غرض از شنیدن رفع ظلم باشد
و غرض قایل نین همین باشد و نیز در همان شخص که توقع این نفع را دارد بگوید و نزد دیگران
نگوید یعنی ان منکر است که شخصی بدی از کسی میداند و میخواهد باین گفتن و نقل کردن شاید
او ترک نماید و این مشروط به شرایطی است که بدانند که فعل آن شخص بد است و منکر است
و تجویز و تاثیر بکند و خوف و ضرر نداشته باشد و بکمت ازین داند که او بر طرف نمیکند
پسرا کنند که آن کاری که او میکند بد است باینکه مثلاً خدای باشد و احتمال دهد که
باین عقیده عمل کند که آن فعل محال داند منکر است و بر این فعل نمیتواند کرد و همچنین اگر
داند که این گفتن فایده نمیکند و باعث این نمیشود که آن مردان فعل را ترک کنند بی باید گفت
و همچنین اگر خوف یا ضرری ببدن او یا مال او یا عرض او یا احدی از مؤمنین و مؤمنات داشته
باشد جایز نیست گفتن و همچنین اگر ممکن باشد که در خلوت او را نصیحت کند و داند که باین نصیحت
بر طرف میکند جایز نیست که او را در مجالس رسوا کند یا تحقق شرایط باید که سعی کند که غرض
او رضا الهی و ترک معصیت خدا باشد و عداوت و کینه ها و حسد ها باعث نباشد که نهی از
منکر را وسیله تدارك کینه خود کرده باشد و غرض باطل خود را در نظر مردم چنین صورت
دهد است که بعنوان فتوی خواهد که از عالمی سئله پرسید و در آن ضمن بدقت
کسی را گویند که میشود مثل آنکه می پرسد که پدرم مال مرا بر داشته است یا من می توانم با او در عو
کنم و در این سئله هم ناممکن باشد که بنحوی سؤال کنند که بفرماید که پدر خود شو را داست باینکه گوید

چون که مناصب ایشان فسق است و علانیه مرتکب آنهاستند پس اگر همان گناه را علانیه میکنند
و هر کس میداند ایشان پر وائی هم از گفتن آنها ندارند بگویند البته غیبت نیست مثل آنکه بگویند
که فلان شخص حاکم شهر است اگر آن شخص بشود او را خوش می آید و غیبت معروف است
که او کواحت داشته باشد و اگر گناهی را علانیه کند و از ذکرش از ده شود مثل آنکه کسی
در میان جماع گناهی را میکند و اخفا نمیکند اما اگر آن گناه را ذکر کند از ده میشود این
مشهور است که غیبت نیست اما اگر او را مذمت کنند و عیبهای دیگرش که مخفی باشد بیان
کنند با آنکه منهای بعضی از کبایر باشد مخفیست و دور نیست که مذمتش بیان گناهانی
که علانیه میکند تواند کرد و هر چند شرایطی از منکر متحقق نباشد اما گناهان مخفی را
نکردن اولی و لحوطت و بر استثناء این فرد بجهاد احادیث بسیار وارد است چنانچه رسید
معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقولست که هر که در غایبانه کسی را بچیزی یاد کند که در
او باشد و مردم دانند او را غیبت نکرده است و اگر بچیزی یاد کند که مردم ندانند غیبت کرده است
و او را بچیزی یاد که در او نباشد بر او عتبان زده است و سید معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که سه کنند که ایشان را حرمی نیست که صاحب بدعتی که بخواهدش خود و بدعتی
در دین برای خود پیدا کرده است و امام جای نمیداند و فاسقی که علانیه فسق کند سید معتبر از
حضرت صادق منقولست که هر مت فاسق از هر کس کثرات و سید معتبر از حضرت رسول منقولست
که هر که با مردم معامله کند و ظلم بر ایشان نکند و با ایشان سخن گوید و دروغ نگوید و با ایشان وعده
کند و خلف وعده نکند پس او مروتش کامل گردید و عدالتش ظاهر شده و برادرانش واجب
گردید و غیبتش حرام گردید است و سید دیگر از حضرت صادق منقولست که مثل این مضمون منقولست
و یک فرد دیگر نزدیک باین فرد علما استثناء کرده اند که هرگاه دو کس بر غیبت شخصی مطلع شوند
شد باشند و آنرا با یکدیگر تکرار کنند بدین آنکه ثالثی مطلع شود اکثر گفته اند که غیبت نیست
و بعضی این راه را نمیدانند و احتیاط در ترک است آنکه همی مطلع شوند که بر گناهی که موجب

و نه است که اظهار بطلان ایشان بکنند و در خراب بنیان ایشان سعی نمایند که از جهالت
عنايت ایشان گمراه نشوند . بيان خطائی اجتهاد مجتهدين است که مجتهدی رائي را
اختیار کرده اند و مجتهد دیگر رائي او را خطای دانند جایز است که بیان خطای او بکند و دلایل
بر بطلان رائي او بگوید چنانچه همیشه علمای سلف رضوان الله عليهم بیان خطای معاصرين
و علماء گذشته میکردند و این باعث نقص هیچکدام از ایشان نیست و هر يك بسعی چهل خود که
در اجبای دین کرده اند امانی باید که بقدر ضرورت از بیان خطای در آن مسئله اکتفا
نمایند و مبالغه در تشنیع و مذمت نکنند و عرض بیان حق و رضای الهی باشد و حقد و حسد
و اعراض باطله دیگر باعث نباشد و آنچه شیطان از راهها و حیلها بسیار است . بیان جمع راویان
اخبار و احادیث است چنانچه علماء ما در کتابها رجال مذمت بعضی از راویان نموده اند برای حفظ
سنت و شریعت و تمیز میان صحیح و غیر صحیح معتبر و غیر معتبر از احادیث و چون غرض دینی
متعلقست باین امر لهذا جایز است دانسته اند . آنکه شخصی بوصفی شهرور باشد که آن
صفت در او ظاهر باشد و برای تمیز معرفت او را بآن وصف ذکر کنند مثل فلان اعرج یا
با اعمی یا اشل یا عور و بعضی مطلقاً تجوین کرده اند ذکر این غیوب ظاهر را و بعضی گفته اند
که در صورتی جایز است که غیر از شخص منحصر در ذکر آن وصف باشد و احتیاط در راست
که ناممکن باشد بعبارتی نگویند که اگر او شبنو دان زرده شود و موجب نقص او باشد
عرفاً مثل اینکه بگویند فلان کوره زیرا که بجای این عبارت عبارت دیگر مستطاب گفت
که مستلزم تحقیر او نباشد و بر استثناء این فرد جمله بعضی از اخبار معتبره دلالت دارد چنانچه
سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که غیبت است که در حق برادر خود چیزی
بگوئی که خدا بر او پوشیده است اما امری که در او ظاهر باشد مانند حدت و غضب
و میادیت در امور بر او غیبت نیست و یقیناً آنست که چیزی بگوئی که در او نیست و
غیبت جماعتی است که کناهات را علانیه مرتکب باشد و ظاهر با آنها نمایند . اندر باب مناصب

این معتبر است و چون حق الناس است باید که نزد هر کس که اهنک غرض او کد است
نامکن باشد و باید که جمیل یاد کند و آن معایب را از خاطر اها بداند و در باب برای ذمت
طلبیدن احادیث اختلافی دارد چنانچه از حضرت رسول م منقولست که غیبت بدتر از ناست
که چرا یا رسول فرمود که زیرا که زنا کار توبه میکند خدا توبه را قبول میکند و غیبت کننده
مقبول نیست تا آنکه صاحب او را حلال نکند و بسند معتبر از حضرت صادق م منقولست که از حضرت
پرسیدند که کفار و غیبت چیست فرمود که آنست که استغفار کنی از خدا و از برای او هر گاه که او را
کنی و بسند دیگر از حضرت رسول م منقولست که کفار و غیبت آنست که استغفار کنی از برای کسی که
او کرده و جمع میان این احادیث باین کرده اند که اگر صاحب حق شنیده باشد و ممکن باشد
ابراء ذمه خواستن و باید طلبیدن و اگر نشنیده باشد ابراء ذمه از او نتوان طلبیدن باینکه هر چه
یا غایب باشد از برای او استغفار باید کرد و احتیاط آنست که اگر شنیده باشند از او حلیت
مگر آنکه باعث از روی او شود و ایضا او باشد و اگر درین صورت مجهول از او ابراء ذمه نتوان
که او از رده نشود و ندانند احوط آنست که ترك نکند و الله تعالی اعلم در مذمت عهتان
ساختن مؤمنان و کان بد بر درون بایشان نیست و بسند معتبر از حضرت صادق م منقولست که هر که
مؤمنی و مؤمنه را عهتان زند بچیزی که در او نباشد حق تعالی او را در طینه خیال بدارد از
عهد کشته خود بیرون آید پرسیدند که طینه خیال چیست فرمود که چرک است که از غریزهای زنان
زنا کار بیرون می آید و بسند معتبر از حضرت رسول م منقولست که هر که عهتان زند بر مؤمنی یا مؤمنه
و بگوید در حق او چیزی که در او نباشد خدا او را بدارد در روز قیامت بر تلی از آتش تا از عهد
خود بیرون آید و در حدیث دیگر فرمود که زینهار که پیرهنی از کان بد مردم بردن که کان
از بدترین دروغهاست و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع پرسیدند که میان حق و باطل
چه قدر فاصله است حضرت فرمود که چهار انگشت بعد از آن چهار انگشت را گذاشتند بمیان
و کوشید و بآز آن فرمود که هر چه در این جسم خود می بینی حقست و آنچه را که گوش خود میشنوی

حد و نفی شرعی باشد و حد ایشان انقدر باشد که بخواهی ایشان نزد حکام شرع تابع شود
جائز است که نزد حکام شرع شهادت دهند نزد سایر ناس و حکام جور و حکم شنیدن غیبت
مشهور میان علما اینست که اگر تصدیق کند یا گوش دهد از روی رضا و خواهش او نیز در
مثل غیبت کننده است چنانچه از حضرت امیرالمومنین منقولست که شنونده غیبت یکی از دو
کننده است و ظاهر بعضی از احادیث معتبره و کلام بسیاری از علما اینست که ناممکن باشدی باید
ان غیبت بکند و منع کند برادر مؤمن خود را یاری کند و اگر نتواند بخیزد و اگر قدرت بر جوا
هم نداشته باشد بدل گاهت داشته باشد و راضی باین نباشد چنانچه پسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
منقولست که هر که برادر مؤمن خود را نزد او غیبت بکند و او را صرف یاری کند خدا او را در دنیا
آخرت یاری کند و هر که او را یاری کند و دفع غیبت از او نکند و حال آنکه قدرت بر تصرف و امتناع
او داشته باشد خدا او را پست کند در دنیا و آخرت و از حضرت رسول م منقولست که هر که
غیبت را از غرض برادر مؤمن خود انجیل برای او بجای آورد و از آتش جهنم و پسند معتبر از حضرت
منقولست که حضرت رسول م فرمود که هر که رو کند از غرض برادر مؤمن خود خدا عشت و برای
او بنویسد الباقی و بعضی از علما گفته اند که گاه شخصی غیبت شخصی کند و ما ندانیم که آن شخص استحقاق
دارد یا نه جایز نیست که گویند رانی کنیم و حکم بقتل او کنیم زیرا که احوال مسلمانان بحول بر صحت
باشد که غرض صحیحی در این غیبت داشته باشد و نفی کردن او ابتدای مسلم است و تا معلوم
که آنچه او میکند فسقست ابتدای او جایز نیست و دور نیست که درین باب تفصیلی قابل توان
که اگر مایل شخصی باشد که غرض صحیحی ندارد منقش توان کرد و اگر قابل از اهل صلاح و نوع
و بنای کثرت امورش بر زمین باشد و محامل صحیح در باره او بسیار باشد اگر ممکن باشد
سخا و در باره دارند که از رده نشود باینکه که توجیهی برای فعل آن شخص غایب شد
یا بجه دیگر نکند و الاسالت شوند و حکم بفسق نکند و درین باب رعایت احتیاط هم امکان از
لازم است و توبه است و توبه است و شرایطی دیگر که توجیه تیر است و گذشت

سین جوان و پنداری بچو تا بهمان سخن را بار دیگر از و نشوی بدرستی که دلهای در میان دو
انگشت از انگشتان قدرت جداست هر چو که میخواهد میگرداند یک ساعت چنین و یک ساعت چنان
و بسیار است که بند توینق خبری یابد و از حضرت رسول منقولست که هر که نفس خود را دشمن
نه مردم را خدا او را از ترس عظیم قیامت این گرداند بداند که چنانکه کان بد مردم بد است خود
در مواضع نهمت داشتن و در معرض کانهای بد مردم در آوردن بد است خلیفه سید
حضرت صادق علیه السلام فرمود که پدرم میفرمود که ای فرزندی هر که با مصاحب بد مصاحبت میکند
بنماید و هر که در جای بد داخل میشود مژدم میگردد و هر که زبان خود را مالک نیست پشیمانی
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در هنگام وفات وصیت فرمود که ای فرزندی زبانت را که پرهیزان محلت
نمیت و از نجاسی که کان بد باهش میبرد بدی بدرستی که همیشه بد فروپ میدهد کسی را که
می نشیند و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که سزاوارترین مردم به نهمت کیست که با اهل
همیشگی میکند و از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که هر که خود را در محل نهمت بدارد و در راه
نکند کسی را که کان بد با و میرد و بر این معنی حدیث بسیار است و در بیان مذمت
که منشأ اصلی غیبت و اکتراث ناس همین است بدانکه حسد بدترین صفات ذمیه نفسانیت است
معیشتی که حق تعالی را در زمین کردند عصیت شیطان بود که با عیش حسد بود و مشهور است
که اظهارش از کناهان کبیره است و منافق عدالت و اصلش کناهان قلب و امراض نفس است
و ادعی در دنیا این باصل این خصلت معذبت و اکثر ملکات بد چنین است که ادنی قطع نظر از
معقوبت آخرت در دنیا معذبت و حسد است که نوال نهمت را از حسود میخواهد هر کس را
در نهمتی می بیند آزرده است ازین که این نهمت را چرا او دارد و این ممکن نیست که نهمت
از همه کس بر طرف شود و لهذا او همیشه از خلق بد خو و در شکنجه و محنت است و همچنین صاحب
حرص میخواهد که جمیع مالها عالم از او باشد و این مطلب هرگز او را میسر نیست و لهذا او همیشه
در عالم است و صاحب خلق بد پیوسته با خلق در نارعه است و این میسر نمیشود که همیشه او غالب
باشد

باطنست و بسند معتبر از حضرت منقولست که هر که متهم دارد بپل در مومن خود را نباید در
 دلش بگذارد چنانچه ملک در اب میگذازد در حدیث دیگر فرمود که هر که متهم سازد و بپل
 دینی خودش را حرمت یابی از میان ایشان زایل میکرد و بسندهای معتبر از حضرت امیر المومنین
 منقولست که کارهای برادر مومن خود را بر محل نیک کن تا وقتی که دیگر محلی نیابی و کار ^{یکباره} بدست
 که از برادر مومنست صادر شود تا محل چیزی از برایش یابی و در حدیث دیگر فرموده که از برای
 برادر خود عذری طلب کن پس اگر عذری نیابی باز طلب کن شاید یابی و بسند معتبر از حضرت
 محمد باقر منقولست که تعجیل نکنید در حکم کردن بیدی شعبیان ماکه اگر یکقدم ایشان ^{قدیم} میگذرد
 دیگر ایشان ثابت میماند و از حضرت امیر المومنین منقولست که خوشحال کسی که مشغول ^{در} است
 اورا عیبهای مردم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق منقولست که نزد
 احوال آدمی بگزارانست که بالکسی برادری کند در دین و عیبهای او فرزندها و کناهان او را ^{حفظ}
 کند که یگروزی او را بر آنها ملامت کند و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که فرمود
 که هر که بنیان مسلمان شده اید و ایمان بدل شما تسبیح است مذمت میکند مسلمانان را
 تتبع عیبهای ایشان میکند که هر که تتبع عیبهای محفی مسلمان میکند خدا عیبهای او را تتبع کند و هر که
 عیبهای او را تتبع کند او را رسوا کند اگر چه در میان خانه اش باشد و بسند معتبر از حضرت رسول
 که هر که کناه مومنی را فاش کند چنان باشد که خود آن کناه را کرده باشد و هر که مومنی را
 کناهی سرزنش کند نمیرد تا مرگش نشود و در حدیث دیگر منقولست که حضرت صادق
 فرمود که هر که مومنی را ملامت کند و سرزنش کند خدا او را دنیا و آخرت سرزنش و ملامت ^{کند}
 و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که همین بس است عینت از برای ذی که نظر کند بعضی ^{چند}
 از مردم که در خودش هست و از آنها فافلت و ملامت مردم را برامی چند که خود تریافه ^{آنها}
 میتوانند کرد و از آن کسی را که با او همیشگی میکنند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ^{منقولست}
 که اگر شخصی بر دست راست تو باشد برامی و رایی باشد و دست چپت ^{بفر} بر دست چپ او

منقولست که صحابه فرمودند که میخواهید چیزی در میان شما پدید آید یا رسول الله فرمود
که جماعتی اند که راه میروند در میان مردم سخن چینی جدائی می افکنند میان دوستان و طلب میکنند
عسها برای جماعتی که برانداختند و سبند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه منقولست که بهشت حر است
بر سخن چین که در میان مردم تمامی میکنند و سبند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که چهار کسند که داخل بهشت نمیشوند کاهن که خبر از جن میدهد و صافق و کسی که مداومت
کند بر خوردن شراب و سخن چین و در حدیث دیگر فرمود که حضرت موسی در حالی که خداوند
خود مناجات میکرد نظر کرد شخصی را در زیر عرش الهی دید گفت پروردگار را این کیست که پیش
تو بر او سایه گردماست خطاب رسید که این نیکو کار بود پیر و مادر و تمامی نیکو دینند
معتبر منقولست که بنی فرمود از سخن چینی و کوش دان بان و فرمود که تمام داخل بهشت نمیشود
فرمود که حق تعالی میفرماید که بهشت را حرام گردانم بر کسی که منت بر مردم بسیار گذارد و بخیل
و تمام و سبند معتبر از حضرت صادق منقولست که سه کسند که داخل بهشت نمیشوند و کسی که
خون سلیمان را ریزد و شراب خوار و سخن چین و سبند صحیح منقولست که حضرت رسول صلی الله
فرمود که شب هجر ازنی را دیدم که سرش مانند سر خوک بود و بدنش مانند بدن خوک و عجز
هزار نوع عذاب محذب بود صحابه پرسیدند که عمل آن زن چه بود که مستحق این عذاب شد بود
فرمود که سخن چین و دروغ گو بود یا با دشمنان زبانش و لسان پل در دنیا و فهم و لسان این
فی النار ای بود زهر که صاحب دورود و دوزبان باشد در دنیا بسا صاحب دوزبان یاد و
زبان خواهد بود در آتش جهنم بدانکه از جمله صفات منافقان است که با مردم نیک و خوش روی
ملاقات نمایند و اظهار محبت کنند و در غیبت ایشان در مقام عداوت باشند و مذمت ایشان
کنند و این خسیس ترین صفات دیمه است و سبند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که بدینه ایست بنده که صاحب دورود و دوزبان باشد و در حضور مبالغه نماید در مدح و در
عیبت گوشت را بخورد و اگر عطائی باو کنند حسد بر دو اگر بیلائی مبتلا شود او را و اگر در وایت

لهم پوسته در قفست و چنین اخلاق سیه چنین اند و صاحب حسد باید تفکر نماید که
صاحبان نعمها از مقدار چیزی کم نکرده اند و خداوند که این خداوندی که این نعمها را با آنها
داد است قادر است که اصناف آن نعمها را با او بدهد بآنکه از آنها چیزی کم کند و بداند که خیر
او در آنها نبوده که با او نداده است و اگر با او میداد از برای و بال بود فکر کند که این حسد بر او
و غم خوردن عجز و او هیچ ضرر نمیرساند و ضرر دنیا و عقبای خودش میرساند و با این
تفکرات صحیح بخدا متوسل میشود و بانفس معارضه و جهاد له کند تا حق تعالی او را از این
صفت دیمه نجات بخشد که هیچ صفت بحسب عقل و شرع از این بدتر نیست چنانکه سبند
معتبر از ائمه صلوات الله علیه منقول است که حسد را نیاز است خورد چنانکه آتش هیزم میخورد و بسند
معتبر از حضرت رسول که حق تعالی حضرت موسی و حمی فرمود که پسر عمران حسد مبرم مردم بود
لخیر عطا کرده ام ایشانرا از فضل خود و نظر خود را بسوی آنها مفلک و نفس خود را از دنیاها
مفرست بدست می که کسی که حسد مردم میبرد دشمن نعمهای منت و منع کننده قسمتهای
منت که قسمت کرده ام میان بندها که خود و کسی که چنین باشد من از او بیستم و او از من بیست
و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که مؤمن غبطه میکند از حسد میبرد و منافق
حسد میبرد و غبطه نمیکند و در حدیث دیگر فرموده که حضرت لقمن پسر خود را وصیت
فرمود که حسد را سه علامت است چون غایب شد غیبت میکند و چون حاضر شد شتلق
میکند و در حدیث دیگر چون مصیبتی بهم رسید شتمات میکند و در حدیث دیگر فرمود
که هیچ حسودی را راحت نباشد یا با ذریه لا یدخل الجنة فئات قلت و ما القیات قال
القام یا با ذریه صاحب التیمه لا یسرح من عذاب الله عزوجل فی الاخرت ای ابو ذر داخل
کنیت میشود فئات ابو ذر پرسید که کیت فئات فرمود که تمام سخن چنین که سخنها
مردم را نزد یکدیگر نقل میکند که در میان ایشان عداوت پیدا کنند ای ابو ذر صاحب
بیمه و سخن چنین را راحت نباشد از عذاب خدا در آخرت و بسند صحیح از حضرت رسول

اینکس باشد و در اندک زمانی سخن فاش میشود بلی عرض دینی متعلق باشد بک کردن آنچه
در آن مجلس گذشته است بجایز است نقل کردن چنانچه از حضرت رسول منقولست
که آنچه در مجالس میکند اما بنیت مکرر در مجلس مجلسی که در آن خون مجرم ریخته شود و
مجلسی که در آن فرجی را مجرم حلال کنند و مجلسی که در آن مالی را بنالحق و حرام ببرند و از
حضرت امام موسی کاظم منقولست که سه کسند که در سایه عرش الهی اند در روزی که بغیر از
سایه عرش سایه نیست شخصی که برادر مؤمن خود را که خدا کند یا او را خادمی بدهد یا سببی
از اسرار او را پیششاند و بداند که چنانکه کتمان اسرار مؤمنان لازمست کتمان اسرار خود نیز لازم
و مردم بر امور مخفی خود که افشای آنها خوفی و ضرری باشد زود بزو و مطلع نمیشاید کرد و
بر دوستی اعتماد نمیتوان کرد چنانچه بنده معتبر از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقولست
که هر که سر خود را پنهان داشته اختیار بدست اوست و هر سیری که از دو کس تجاوز کرد فاش
میشود و بعضی گفته اند که مراد از آنست که هر سیری که از دو لب آدمی در گذشت فاش میشود و
از حضرت صادق منقولست که بعضی از اصحاب خود فرمود که مطلع مکن دوست خود را
بر سر خود مگر بر چیزی که اگر دشمن بداند بتوضیر رساند زیرا که دوست يك روزی دشمن
میشود و از حضرت امیر المومنین منقولست که با دوست خود بهواری دوستی کن شاید که
روزی دشمن تو باشد و با دشمن خود بهواری دشمنی کن شاید شاید که روزی دوست تو
باشد یا با ذر تعرض اعمال اهل الدنیا من الجمیع الى الجمیع فی يومین الاثنین الحسین فیخفر
کل عبد مومن الاعبدا کانت بینہ و بین اخیه شخفا فیقال انک و عمل هین حتی یصلحا
یا باذرا یا ک و هجران اخیک فان العمل لا ینقبل مع ال هجران ان کنت لا بدفاعاً فلا یجیرک الله
ایام کلمه من مات فیها مهاجر الاخیه کانت النار اولی به ای بود در عرض میکند اعمال اهل
دنیا را بر خدا آنچه کرده اند از جود تا جود در روز دوشنبه و روز پنجشنبه پس پیامرزد
کاهان هر بند مومنی را مکنبد که میان او و برادر مومنش کینه و عداوتی باشد پس

نویکند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که ملاقات کند مسلمانان را بنزد و دو
روز زبان چون در صحرائی محشر حاضر شود و زبان از آتش زاشد باشد و بسند معتبر از حضرت رسول
منقولست که آدم در روز قیامت می آید یک زبان از پشت سرو یک زبان از پیش روافضه که از
هر دو زبان آتش شعله کشد تا آتش در بدش فراغت بعد از آن ندانند در آن صحرای که اینست که در
دینا دور و زبان داشت تا در روز قیامت باین صفت معروف شود و در حدیث دیگر
منقولست که حق تعالی بحضرت عیسی و محی فرمود که یا عیسی باید که زبان تو آشکارا و پنهان
یکی باشد و همچنین دلت باید که یکی باشد تو را معین سازم از بدیهای نفس خودت و مرا عالم
ببدیههای نفس سزاوار نیست دو زبان در یک دهان و دو شمشیر در یک غلاف و دو دل
در یک سینه و دو خیال در یک نفس یا باذر المجالس بالامانة و افشاء ستر خبیثه حیاته فلجیب
ذلك واجیب مجلس المشیة ای بود در مجلس باید بامانت باشد و حرفی که در آنجا مذکور
شود که احتمال ضرری نسبت بصاحبان مجلس داشته باشد نقل کردن آن حرف در محفل
نقل نکند و افشا کردن سری که برادر مؤمن در پنهانی بتو گفته باشد و راضی بان نقل
نباشد خیانتت پس اجتناب کن از مجلسی که ایشان با یکدیگر می نشینند و بد مردم را میگویند
یا افتخار پیدا میکنند بانفاق با یکدیگر می نشینند و چون جدا شدند را از یکدیگر پنهانی
میکند بدان که آداب مجالس و مصاحبتها بسیار است و همه آداب مجالس آنست که رازها
آن مجلس را فاش نکنند که مفاسد عظیمه بر این مرتب میشود و حرفهای مخفی در میان
بصاحبان بسیار میکند که اعتماد بر دوستی و اشنائی کرده اند یکدیگر مخفی نمیدارند و گاه
باشد که دشمن موجب قتل نفوس و تلف اموال و احداث عداوتها عظیم شود و این نیز
نسبت از مخفی چینی و همچنین سری که برادر مؤمنی باینکس بسیار امانتی است آنرا نقل
کردن بدترین خیانتهاست زیرا که خیانت چنانچه تو شراب در خود را نگاه داشتی آن یکی هم شراب
نگاه نخواهد داشت و آن دوست را هم دوستی است و دوست دوست گاه باشد که دشمن

جواب استحقاق گفت کرد فرمود که زیرا که برادر مؤمن خود را میخواهد بصله و احسان و انسخه رشت
او تغافل نمیکند ازیدم شنیدم که میفرمود که چون دو کس بایکدیگر منازعه میکنند و یکی بر
دیگری جور و زیادهائی کند باید که مظلوم برگردد بسوی آن دیگری که بر او ظلم کرده است و بگوید
که ای برادر مؤمن بر تو ظلم کردم نا هجران از میان او و برادرش قطع شود بدستی که حق تعالی
حکم کننده و عادلست و حق مظلوم از ظالم خواهد گردید و حدیث فرمود که حضرت صلی الله علیه و آله
فرمود که هر دو مسلمان که از یکدیگر دوری کنند سه روز بر آن حال بمانند و صلح نکنند و از
اسلام بدیده گردند و از میان ایشان ولایت بر طرف میشود و هر یک از ایشان که سبقت کرد
در سخن گفتن با برادرش در روز قیامت زود داخل بهشت شود و پسند معتبر از حضرت صادق
منقولست که پوسته شیطان خوشحالت مادام که یکدو مسلمان از یکدیگر کناره میگیرند چون
بایکدیگر ملاقات کردند از انوش بزرگی آید و بندهایشان از هم جدا میشود و فریاد میکنند
که وای بر من این چه مصیبت بود که بنزد من آمد و پسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که صدقه که حق تعالی او را دوست میدارد که اصلاح میان مردم است در هنگامی
که فساد و نزاع در میان ایشان باشد و نزد یک گردانیدن ایشان است بیکدیگر در هنگامی که از هم
دوری کنند و در حدیث دیگر فرمود که در میان کس اصلاح کنم نزد من بهتر است از اینکه صدقه
صدقه کنم یا با دشمنی احب آن بمثل له التجال فیما سافقتنا مع قدس النار یا با دشمنی مائت و فی
قلبه مثقال ذره من یرحمکم الله یجذبکم الی الجنة الا ان سوب قبل ذلك فقال رجل یا رسول الله انی
لتعجبنی الحال حتی وودت ان علاقه سوطی و قبل ان یعلی حسن فتل بهت علی ذلك قال کیف
یجد قلبک قال احب ما نال الحق مطمئنا الیه قال لیس ذلک بالکبر و لکن الکبر تراب الحق یجاوزه
الی غیره و یبصر الی الناس و لا یرى ان احدهم رضه کرضک و لا دمه کدمک یا با دشمنی که از هم
الان الاستکبرون فقال رجل و هل یخومن الکبر احدا یا رسول الله فقال نعم من یلیس الموصوف و یکب الحمار و
صلب المعر و جالس المساکین یا با دشمنی حمل بضاعته فقد تری من الکبر یفنی یا تری من السوق

بسکینید و اگذارید عمل و این مؤمن را تا بیکدیگر صلح کنند و کینه از امینان ایشان برطرف شود
بای بوزیر پنهان دوری کردن از برادر مؤمن خود باززدی بدستی که با هجران دوری از برادر
مؤمن عملی مقبول نمیشود ای بود تو را ^{الحی میگویم} ان هجران برادر مؤمن و اگر بناچار دوری کنی تا سه
روز تمام مکن و کسی که تا سه روز از برای برادر مؤمن خود پنجم و غضب کنار نکند و در آن
سه روز بان حال بمیرد آنش ^{چشم اول است} با و و بسند معتبر منقول است که آنحضرت رسول که فرمود
که خواهید خیر دهم شمار ابدترین مردم کیست که مردم را دشمن دارد و مردم او را دشمن دارند
و بسند دیگر منقول است که حضرت امیر المؤمنین نفرین کند خود فرمود که ای فرزندان خود زینهار
پیش هینرید از دشمنی کردن با مردم زیرا که ایشان از ^{قسم پنجم} پیرون نیستند یا عاقلیت که مکر میکند
شما و شمار بکر مغلوب میکرد اند یا جاهلیست که برودی در برابر معارضه و سفاقت میکند
در حدیث دیگر وارد است که چهار چیزند که اندک آن بسیار است آتش اندکی بسیار است و خوار
اندکی بسیار است و بیماری آنان اندکی بسیار است و عداوت از یون بسیار است و بسند معتبر از
حضرت رسول منقول است که هر که بم و اندوه او بسیار است بدنش پیوسته بیمار است و هر که خلقش
بلاست خودش پیوسته در عذاب است و هر که با مردم منازعه بسیار میکند صورت انسانیش
بر طرف میشود و اگر اهدت و عزتیش زایل میگردد بعد از آن فرمود که پیوسته چربیل مرا ^{الحی}
میگردان منازعه کردن با مردم چنانچه مرا ^{الحی} میگردان از شراب خوردن و بیت پرستیدن و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام که هر که عداوت در دل مردم بیکار و دلچیز بیکار و میدو
و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول فرمود که چربیل مرا وصیت کرد که زینهار با
مردم منازعه مکن که بسیار ظاهر میکند و عزت بر طرف میکند بسند معتبر از حضرت
رسول منقول است که هجرت و دوری زیاد از سه روز نمی باشد و بسند معتبر از حضرت صادق
منقول است که دو کس جدا میشوند از یکدیگر باززدی مگر آنکه یکی مستوجب پزیری از رحمت
خدا و نیست ^{الحی} بگرد و گاه باشد که هر دو مستحق گردند شخصی عرض کرد که فدای تو شوم مظلوم

در روز قیامت ای ابوذر هر که دامن جامه بردارد باینکه جامه را کوتاه بدوزد یا اگر نکند باشد
برزند و بر باد بین کشد چنانچه منکران عرب می کرده اند و بغلش را پنبه بزنند و رویش را نزد
خدا بر خال باله تحقیق که بری میشود از کبرای ابوذر هر که و پیراهن داشته باشد که باید که یکی
خود پوشد بپیرادر مؤمن خود پوشاند ای ابوذر زود باشد که جمعی در میان امت ایستاده
من بپوشند که در نعمت و لذت متولد شوند و تقضاهای لذت و نعمها نشود و ناکند و
پوشیده است ایشان مصروف باشد به تحصیل کردن و خوردن الوان طعامها و شرابها و مردم
ایشان را سخندان و اشعار مدح نمایند ایشان بدان امت منند ای ابوذر هر که ترک نماید جمال
و زینت را و حال آنکه قدرت بر آن داشته باشد از روی تواضع و فروتنی از برای خداوند
عزیز جلیل خدا بر او حلال گزیند پوشاند ای ابوذر خوشحال کسی که تواضع و شکستگی کند از برای
خداوند مردم بی آنکه او را منقصه باشد و نقص دنیا را باعث شکستگی آن شده باشد باندرون
آنکه در آن تواضع نقصی بدین او بهر سبب بآید و آنکه مذلتی در آن شکستگی برای او باشد
بآید و آنکه خیانتی کرده باشد و بان سبب تنلل نماید و ذلیل گرداند نفس خود را نه مذلتی از
راه مسکنت و احتیاج باشد و اتفاق کند و صرف نماید مالی را که جمع کرده باشد در غیر هیت خدا
و رحم کند بر اهل مذلت و خواری و مسکنت محالطه و مصاحبت کند با اهل فقر و داناتی و
حکمت خوشحال کسی که بصلاح و نیکی باشد و پنهان و نیکو باشد علانیه او دور گرداند
از مردم شرویدی و ضرر خود را خوشا حال کسی که عمل نماید بعلم خود و اتفاق نماید زیادتی
مال خود را در راه خدا و نگاه دارد زیادتی سخن خود را ای ابوذر لباسهای در شب پوش
و جامهای کند بر کن تا فخر دیگری نبوده نیاید چون اکثر مطالب این فقرات شریفه سابقا
بوضوح پیوسته بقیه مطالب را بنویسند مصباح بنماید و در مذمت تکبر است قدری
ازین مطلب در بیان معنی تواضع مذکور شد بدانکه تکبر بدترین صفات ذمیه است و جو
مذلت دنیا و اذیت میکرد و کفر و غنا و کفار هر قوی از روی تکبر صادر شده است و اول

یا باذن من جزو توبه بخدا لم ينظر الله عز وجل اليه يوم القيمة یا باذن من رفع دبله و حشف نعل و
غفر وجهه فقد يرى من الکبر یا باذن من كان له مقصان فلما سجد لها و لیس فی الآخره لخواه یا باذن
یکون الناس من امتی بولدون فی النجم بعدون به شتم الوان الطعام والشراب و یدعون بالقول
اولئک شر امتی یا باذن من ترک لیس الحال و هو بقدر علیه تواضعاً لله عز وجل فقد کسا محله
الکرامه یا باذن طوبی لمن تواضع لله تعالى فی غیر منصفه و اذل نفسه فی غیر ستمه و انفق ماله
فی غیر غصته و رحم اهل الذل و المسکنه و خالط اهل الفقه الحلیه طوبی لمن صلیت سریرت و حینت
عافیته و عزل عن الناس شره طوبی من عمل لیعلمه و انفق الفضل من ماله و اسک الفضل من
قوله یا باذن الیس الحسن من الناس و الصفیق من الباب الثانی الحدیث الصریفیک سلکای ابو ذر هر که
دوست دارد که مردم در برابرش بایستند پس جای خود را در آتش جهنم مهیا کند و بداند که اهل
جهنم است ای ابو ذر هر که بمیرد و در دشت بقدر سنگینی و ذره انکبر باشد نشود بوی بهشت
مگر آنکه پیش از مردن توبه کند پس شخصی گفت یا رسول الله مرا خوشی ای جمال و دوست میدارم
میدارم زینت را حق آنکه میخواهم که عذقتان یانه ام و بند تعلم ینگو باشد یا سبب این حال بر من خوش
این هست که تکر داشته باشم حضرت فرمودند که دل خود را چون فی یابی گفت خود را عارف و دانا
میباشم بحق و الطمینان و قرار دار بسوی حق ^{و انقول حق} ایاندار و شک و تزلزل در ان نیست فرمود که پس حال کبر
نیست ولیکن کبر انست که خدا ترک کنی و انحق در کندی بسوی غیر حق نظر کنی مردم و چنین را
که هیچکس غرضش مثل غرض تو نیست و خوشش مثل خون تو نیست یعنی خود را در هر باب بر مردم
زیادت دهد و مردم را حقیر شمارد ای ابو ذر اکثر جماعتی که دخیل آتش جهنم میشوند متکبرانند
پس شخصی عرض کرد که ایا از کبر کسی نجات دارد یا رسول الله فرمود که بلی کسی که پشم پوشد و بر الاغ
سوار شود و بر راس خود بدوشد و با سکیان و فقیان منشی کند ای ابو ذر هر که پش
خود را بر چیزی که از بازار از برای عیال خود میبرد و خود را به دیگری میشود انکبرای
ابو ذر هر که جامه خود را بر زمین بکشد از روی خند و تکر حق تعالی نظر است بر او

و اطاعت را بر سر خود بگیرد و تفرق را در زیر پای خود درآورد و تکبر را از گردنهای بیفکند و
تواضع را صلاح و حیرت خود کند در دفع دشمن خود شیطان و لشکریهای او بدستیتی که او از هر امتی
لشکرها و اعوان پیاده گان و سواران هست و می باشد از بابت قاپیل که تکبر کرد بر برادر خود
بدون رضای که خدا از برای او مقرر ساخته باشد بلکه عظمت را بر خود بست و حسد برادر
خود بر او حجت در دلش آتش غضب را برافروخت و شیطان یاد کرد در دروغش دمید و
برادر خود را کشت و بنده امت ابدی گرفتار شد و گناه کشته تا روز قیامت بر خود لازم گردانید
پس از خدا ترسید و دشمنی با نعمتهای خدا میکند و حسد ببید بر فضل صاحبان فضل و رحمت
با نچند رسید بمتکبران امثال پیش از شما از عذابها و غضبها آلی و نپید بگیرد از قبرهای ایشان که روها
و پهلوهایی ایشان را بر خاک گذاشته اند و پناه بگیرد بچند از چیزهایی که موجب کبر است چنانچه از
بله ها و پناه میگیرد بدستی که اگر خدا رخصت تکبر از برای احدی از خلقت میداد هر آینه از برای
پیمبران و رسولان رخصت میفرمود ولیکن حق تعالی تکبر را از برای ایشان نپسندید و تواضع
و فروتنی از برای ایشان پسندید و پهلوهایی روی خود را بر زمین میکند و روی خود را
نزد خدا بر خاک میمالیدند و بال رحمت و مسکن برای مومنان می گسترانیدند و جماعتی بودند
که در زمین ایشان را ضعیف می شمردند و خدا ایشان را محقق ساخته بود بکوسنکی مبتدا گردانید و بود
بشقتها و محنت میداشت ایشان را ترس و لطمه از دشمنان و در بویه مکر و هتایشان را مضطرب و
خالص میکرد ایند پس خوشنودی و غضب خدا را از مردم به بسیاری مال و فرزندان مدانند زیرا که
غنا و توانگری فتنه الهیت و فقر و درویشی امتحان خداست بدستی که حق تعالی امتحان میفرماید
بنده گان متکبرش را بدوستان خود که در نظر ضعیف و حقیر مینمایند و تحقیق که موسی بر همان
و برادرش هارون داخل شدند بر فرعون و پراهنهای چشم بودند و عصا در دست داشتند
پس شرط کردند از برای او که اگر مسلمان شود ملکش باقی و فرزندش را بی باشد فرعون گفت تعجب
نمکنید ازین دوم در ضعیف که برای من شرط فرمودم عزت و بقای ملک میکند و خود باین حالند

معیت که خدا کردند معصیت شیطان بود که تکبر کرد از سجده حضرت آدم و ملعون ابد شد
چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه میفرماید که حمد و سپاس خداوندی را که بآ
خود گردانید عزت و کبریا را و این دو صفت را از برای خود اختیار نمود و قوی خود گردانید و غی
ر خود را هم کرد و این دو صفت را از برای خود برگزید و لغت خود را مقرر ساخت برای کسی از بندگان
که با او دین دو صفت منازعه نماید بر اقل مرتبه در این باب ملئکه را امتحان فرمود با اینکه علم
بود با پنجه درد طحالشان مخفی بود پس فرمود که من بشری خلاق میکنم از کل هرگاه خلقت او را درست
کنم و از روح خود در او بدم همان برای او سجده کنید از روی تعظیم پس ملئکه هر سجده کردند بغیر از
ابلیس که حمیت او را دریافت و افتخار کرد بر آدم بخلاق خود و تعصب کرد بر آدم نسبت اصل خود
که اصل من از آتش است اصل آدم از خاک است و من از او بهترم پس و الله که او پیشوای متعصبان
شد و سلف متکبران گردید که اقل مرتبه اساس تعصب را او گذاشت و بلخدا تنوع کرد در رداء
بخیر که مخصوص خداست و پوشیدن لباس تعزین و از سرافکند قناع تذلل و انقیاد را ایامی
پسند که خدا جلوانده او را سبب تکبر او را حقیر گردانید و سبب ترفع او را پست گرد و دنیا او را
ملعون گردانید و در آخرت آتش جهنم از برای او مهیا کرده و اگر خدا بخیر است که آدم را از نوری
خلق کند که روشنی او دید ها را خیر کند و ضیاء او را طهارت را حیران گرداند و بوی خوش
او بفرها را شگ کند میتواند کرد و اگر چنین میگرد هر آینه گردنها برای خاضع میگردد و
اطاعت بر ملئکه اسنان میشد و لیکن حق تعالی بفرمود خلقتش را ببعضی از چیزها که اصلش
و علتش برایشان مخفی است تا آنکه باز نایش مطیع و معاصی از یکدیگر جدا شوند و تکبران ایشان
زالل گردد و خیر از ایشان دور شود پس عبرت بگیرد با آنچه حق تعالی بلیس کرد سبب تکبر و رهنما
گذاشتهای کرد و اغل طویل و سعی بسیار او را حبط گردانید که شش هزار سال عبادت خدا کرده
بود پس کسی سالم میماند بعد از شیطان با آن عبادت اگر مثل نگه او را بجل او را حذر نمایند
انسان در شهر خدا که شمارا بپای خود مبتلا گرداند و پرهیزد از مکرهای و حرای او و تذلل

و جاهها کم آب و شهرهای دور از یکدیگر که ددان وادی هیچ حیوان نشو و نما نمیتواند کرد پس امر
کرد حق تعالی آدم و ذریتش را که متوجه خانه شوند در هر جا که باشند و طی کنند بیا باغهای خلایق
و درهای عمیق را و بپاهای خود ز ولیده مو و کرد الوده بر کرد خانه بدوند و طواف کنند در جلالت
که جامهای معطر خود را کنند باشند و بداند کردن موها خلقت خود پیچیده باشند و این ابتداء^{نست}
دشوار که حق تعالی سبب رحمت و سیله محبت خود گردانیده است و اگر میخواست پست الحرام و مشاعر
عظام را در میان باغستانها و غمرهای و زمینها نرم و هوای قرار دهد که اشجارش بسیار و میوههایش
نزدیک و شهرها و بناهایش متصل یکدیگر باشد و راهش هم آبادان و هموار باشد میتواند
کرد و لیکن چون امتحان کمتر بود توابع کمتر میبود و اگر اساس خانه کعبه و سنگهایش زرد سبز بود
یا از یاقوت سرخ یا نور روشنی و ضیاء هر اینده را شک از دلها بسته میشد و مجاهد شیطان
اندلها بر میخواست و خلیجان شک از خاطرها بر طرث میشد و لیکن حق تعالی امتحان مینماید بندگان
بأنواع شداید و از ایشان بندگان میطلبید با الوان مجاهد مبتدعی سازد ایشان را باقسام مکاره برای
اینکه تکبر را از دلهای ایشان بیرون کند و تذلل و انقیاد را در نفوس ایشان جاد دهد و این عبادتقهای
صعب را در راهی گشوده گردانیده است بسوی فضالش و سیما میآورد اینده ساخته است برای غفوش
از این بابست آنچه حراست فرموده است که حق تعالی بندگان را در روزهای و زکواتها و مشقت روزها
در روزهای واجب گردانیده برای اینکه اعضا و جوارح ایشان را ساکن گرداند و ذلیل سازد و دیدهای ایشان
خاشع گرداند و نفوس ایشان را ذلیل گرداند و دلها ایشان پست گرداند و خجسته و تکبر را از ایشان بردارد
بسیب که روهها گریه خود بر خجالت بمانند و خدا از روی تواضع و فروتنی و بهترین جوارح و اعضا خود را
بر زمین گذارد از روی تضرع و شکستگی و شکها بر پشتهها بچسباند از روی تذلل و انقیاد امر آهی
بالچه در زکوة هست از صرف کردن سیوه زمین و غیر آن بفقرا و مساکین نظر کنند بالچه در این اعمال حق
مقرر فرموده است از گذشت و برانداختن مادیها و فقر و تنگدستی و صوره بسیار طولانیست حاصل
مضمون چند فقره را در این مقام درج کردیم برای کثرت فواید این مضامین عالیه و اگر کسی خواهد بر

انتهای مد است چو دست بر خطا در دست ندانند چون طالع جمع کردند در نظرش عظم بود و
پشم و پوشیدن آن در دیده اش حقیق می نمود و اگر حق تعالی میخواست که هنگامی که پیغمبرش را مبعوث
میکرد ایند که از برای ایشان کجها و معدن طلا بکند و باغها و بوستانها بایشان عطا فرماید و مرقا
آسمان و وحشیان زمین را برایشان جمع آورد و هر آینه میگرد و اگر چنین میکرد ابتداء امتحان
بر طرف میشد و استحقاق جزاینها و آنها که قبول رسالتهای ایشان میکردند اجزای امتحان کرده
شده کان نمیداشتند و موفقان استحقاق ثوابهای نیکوکاران بهیسه بایند و لیکن حق تعالی
پیغمبران را با غرضهای قوی فرستاد و بجای ایشان داشت که بظاهر در نظرها ضعیف بنمایند یا قناعی
که دیدها و دلها پر بود از بی نیازی ایشان با فقری که گوشها و چشمها مملو بود از غشهای ایشان
و اگر پیغمبران صاحب قوت میبودند که هیچکس قصد ضعیف شدن ایشان نتواند کرد و با عزت غلبه میبودند
که مغلوب هیچکس نتواند شدند و ملک و پادشاهی می داشتند که مردم گردنها بسوی آن دراز کنند
و بطمع مال و عزت و غلبه میبودند از اطراف بسوی آن پادشاهی بارینند و هر آینه اطاعت ایشان
بر خلق بسیار آسان بود و از تکبر کردن ایشان دور بود و هر آینه ایمان می آوردند با از ترسی که
ایشان امر میبود یا از طمع و رغبتی که ایشان را مایل میکرد ایند بسی نیتها برای خدا خالص نمیشد
حناسات میان رضای خدا و خواستهای نفس مشترک میبود و لیکن حق تعالی میخواست که متابعت
پیغمبران و تصدیق بکتابها او و خضوع نزد ذات مقدس او و شکستگی در اطاعت او و منقاد
شدن نزد طاعت او امری چند باشد مخصوص او و خالص از برای او که
شایبه دیگر با آنها مخلوط نشود و هر چند امتحان و اختیار بیشتر است ثواب و جزا عظیم تر است
یعنی چند که حق تعالی اولین و آخرین را از ادم تا خاتم امتحان کرده است بسبکی چند که ضرورت و نفی
نظام غیر سازد و نمی بیند و میشوند و آنها را خانه خود نام کرده و محترم گردانند و بقای آنها
سبب صلاح خلایق گردانند و این خانه را در سنگستانی گذاشته از هم جای زمین آهواز
در دوزخ بسیار شک در میان کوههای دشت و یکای نرم که عبور از هر دو مشکلست و چپها

ایشان از ایشان حقیر است و اقرار بفضیلت او بکنند چنانچه در خطبه قاصعه گذشت نوع دیگرش
حقیر شمردن مردم است و خود را از دیگران بهتر داشتن نوع دیگرش که از نوع سابق حاصل میشود
خانهای رفیع سلختن است برای اظهار زیادتی و جاهها نفیس پوشیدن و براسبان نفیس سوار
شدن و خادمان بسیار داشتن بقصد تفوق و رفعت بامثال و اقارب و فقرا و مساکین نوع
دیگر آنست که از مردم توقع تواضع و شکستگی نمایند و خود نسبت بایشان ترفع کنند و طعنان مایل
باشد که مردم ذلیل ایشان باشند و خواهر عزت و رفعت داشته باشند و در راه رفتن و
نشستن و برخاستن و سایر حرکات و سکات و تکین و وقار بخود بنهند و گردن کش کنند
و در مجالسی بالانشینی طایفه از افعال خیری که سنانی و و برای ایشانست ابا نمایند و این انواع همه یکی
بسته اند و انواع دیگر هست که باینها بر میگردد و اخبار پر این مضامین بسیار است چنانچه رسید
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اعظم افراد کبر است که سفاهت شماری حق بر حقیر
شماری مردم را پرسیدند که سفیه شمرده حق کدامست فرمود که آنست که جاهل باشی بحق و طعنی
کنی اهل حق و در حدیث دیگر منقولست که شخصی با حضرت مؤد که من طعام نیکو بخورم و پوی خوش
نیمیم و براسب نفیس سوار بشوم و غلام از خود میبرم یا در اینها تکیه و تجربه است حضرت فرمود که
چهار ملعون آنست که مردم را حقیر داند و حق را جهالت شمارد و راوی گفت که من حق را جهالت
نیم شمارم اما حقیر مردم را نمیدانم فرمود که کسی که مردم را سهل شمارد و تجربه زیادتی بر ایشان کند او ^{چهار}
شد حدیث دیگر فرمود که دخیل نیست کسی که بقدر سنگینی یکجبه خردل از کبر در دلش باشد
راوی گفت که انا لله وانا الیه راجعون فرمود که چرا استرجاع میکنی عرض نمود که برای اینکه میفرمایند
و حال آنکه کسی نیست که تکبر نداشته باشد فرمود که درست نفهمیدی تکبری که من کفتم مراد آنکه ارجح
و سبند معتبر منقولست که حضرت رسول ص و زنی بر جماعتی گذشتند که در یکجا جمع شده بودند
حضرت پرسیدند که برای چه در اینجا جمع شده اند یک گفتند یوانه در اینجا هست و از روی صرع و جنون
حرکات میکند فرمود که این مجنون نیست بلکه مبتلا شد است ببلای مجنونی که سزاوارست که او را

مفسد تکریم کا محققہ مطلع کو دد باید کہ سراسر از آن خطبہ شریفہ را مطالعہ فرماید پسند معبران
حضرت صادق علیہ السلام پرسیدند از ادنای مراتب الحاد فرمود کہ تکریم ادنای مراتب الحاد است و در
حدیث دیگر فرمود کہ کبر در ابدان خلق میباشد از هر جنبی کہ باشند و کبر رداى خداست یعنی
مخصوص اوست هر کہ با خدا منازعہ کند در رداى او خدا از یادہ کند پستی او را و از حضرت امام محمد
باقر علیہ السلام منقولست کہ عزت رداى خداست و کبر از خداست هر کہ چیزی ازین دو صفت را بر
خود بندد خدا او را سر نکون در جہنم افکند و در حدیث دیگر فرمود کہ کسی داخل جہنم نمیشود کہ در
دل او بقدر سنگینی ذرہ از کبر باشد و از حضرت صادق علیہ السلام منقولست کہ در جہنم وادی هست برای
متکبران کہ از اسفر میگویند شکایت کرد بحق تعالی از بسیاری کوی خود سؤال کرد رخصت نفس کشیدن را
پس چون نفس کشید جہنم از نفس او سوخت و در حدیث دیگر فرمود کہ حق تعالی متکبران را در روز
قیامت بصورت مورچہای ریزہ خواهد کرد کہ با مال خدایق باشند ناحق تعالی از حساب بخلایق
فارغ شود باشند ناحق تعالی از حساب کبر و ابیت دیگر فرمود کہ هیچ بند نیست مگر آنکہ در سرش طاعتی
و لکما اول در دست دارد پس اگر تکریم کنندان ملک بردهاش میزنند کہ پست شو خدا تو ایت کند
پس پوسته تن خود را از همه کس عظیم تر است و در مردم از همه کس حقیر تر است و اگر تواضع و فروتنی
میکند خدا او را بلند میکند و آن ملک با او میگوید کہ بلند کہ خدا تو را بلند کرد اند پس او پستی
حقیرترین مردم است در نفس خود و رفع ترین خلق است در دیده مردم در میان انواع تکریم است
بدانکہ تکریم آنست بدانکہ خود را بزرگ دانستن و اظهار کبر یا عظمت کردن و بزرگی را بر خود بستن
و این انواع میدانند بکنو عشن کہ از همه بدتر است و موجب کفر است و در بسیاری از احادیث تکریم
باین تفسیر کرده اند آنست کہ تکریم کنند از بندگی خدا و از تابع شدن پیغمبران و اوصیاء و علمای اهل
حق و انقیاد و متابعت حق و از قبول کردن فضیلت جماعتی کہ حق تعالی ایشان را تفضل داده است
مانند آنکہ کسی کہ کفار میکردند از متابعت پیغمبران منافقین میکردند از متابعت اوصیای ایشان
باعتبار آنکہ خورث ایشان مانع بود ازین کہ تابع شخصی شوند کہ بحسب عقل ناقص و دیده کور

میشود و در میان این دو حال نمیداند که با او چه میکنند و چه بر سر او می آید و بسند معتبر از حضرت امیر ^{منیر}
 منقولست که عجب دارم از فرزندانم که اولش نطفه است و آخرش مردار و کندی و در میان این
 دو حال ظرف بول و غایطست و این حال تکبر میکند و گویم ببارستاری چند که موجب ملکه تواضع ^{ست}
 مثل پست نشستن است در مجال صحبت داشتن با فقرا و ساکین و ترک صحبت اغنیاء و مرتکب کارها
 شدن که منافی تکبر است چنانچه منقولست که کسی که گریستند یا خادم خود چیزی بخورد و گو سفند
 بدست خود بدو شد بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که گریبان خود را پنهان کند
 و بر غلین خود پنهان زند و چیزی که از بازار خود بجانانه آورد از کبر این میشود سیوم تفکر در اینست
 که نتیجه خلاف مقصود آتی میدهد زیرا که در تکبر عزت مطلوب می باشد و خیر خیر صادق و بخریده
 معلوم است که متکبران در دنیا و آخرت ذلیل ترین خلقند و متواضعان عزیز ترین خلقند ایضا تفکر
 نماید در اطوار پیشوایان دین که چگونه تواضع و شکستگی مینموده اند و ذکر شود احادیثی که در مذمت تکبر
 وارد شد است و برخی ازین سخن در باب تواضع مذکور شد اصلاح سوری است یعنی باطن خود را پنهان
 کردن و اکثاف بینیکی ظاهر نمودن چنانچه حضرت رسول با بعضی اشان نموده و در پنهان بد بودن و باطن
 بد داشتن و ظاهر را بینیکی است آن شعبه ایست از نفاق چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
 که بنوف بکالی فرمود که این نوف زینهار که چنین میباشد که خود را برای مردم زینت دهی بینکها چون باشی
 از خدا پر و یلکفی در محصیتها اگر چنین کنی خدا ترا رسوا کند در روز قیامت و در حدیث دیگر از آنحضرت
 منقولست که هر که پنهان خود را اصلاح کند حق تعالی اشکارا او را اصلاح نماید و هر که میان خود و خدا ^ح
 نماید حق تعالی در میان او و مردم اصلاح نماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که ^{هرگز}
 بهتر از باطنش باشد میزان عملش در قیامت سبب خواهد بود و آنحضرت رسول ع منقولست که هر که
 پنهان دارد چیزی را که خدا از او خوشنود میشود خدا برای او ظاهر گرداند چیزی را که موجب سر و غوغا
 اوست و هر که پنهان دارد امری را که موجب غضب الهی است حق تعالی ظاهر گرداند چیزی را که باعث خواری است
 و در حدیث دیگر فرمود که هر که خود را برای مردم زینت دهد بجزین هائی که خدا دوست میداند و آنها و دین ^{پند}

مجنون گویند است که در راه رفتن خود تبحر کند و بسبب عجب بر است و هیچ خود نظر نکند و
بر خود بال و دوشها و پاهای خود را متکبران حرکت دهد و تنی هشت از خدا ناید بآنکه مشغول
معصیت خدا باشد و مردم از شهرش این نباشند امید خیر از و نداشته باشند اینست دیوانه و آنکه
شما بگویند مبتلاست و در حدیث معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که در وقتی که امت من تجزیه
روند و دستها را در راه رفتن دراز کنند و غلامان فارسی و رومی خدمت ایشان کنند و جنک و
نزاع در میان ایشان بهم خواهد رسید و دفع یکدیگر مشغول خواهند شد و بسند دیگر منقولست
که آنحضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که پوی هشت از هزار سال راه شنید میشود و نمیشود
آنرا که عاقبت روم را در و قطع کند و هم و پیر زنا کار و کسی که جامه خود را بخیاب و تکیه بر زمین کشد
و کسی که مردم مفسد کند و گمراه کند و کسی که امت بسیار بر مردم گذارد و صاحب حرصی که از دنیا
سیر نشود و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که هر که بنا کند بنایی را از برای ریا و سوءعتق تعالی
در روز قیامت آنخانه را تا هفتم زمین طوفی کند و آتش و در کردن او افکند بعد از آن او را در
جهنم اندازد و صحابه گفتند یا رسول الله چگونه است بنا کردن بر یا سوءعتق فرمود که است که زیاده از
فید سلطت بنا کند برای مباحات و مفاخرت بر دیگران و نفی فرود از اینکه کسی که از روی خیار
و تکیه راه رود و فرمود که هر جامه پوشد و در آن جامه تکیه کند خدا او را در کنا جهنم فرو برد و قرین
قارون باشد در جهنم زیرا که او اقل کسیت که خیار و تکیه کرد بسبب آن خدا را و خانه اش را بر زمین
فرو برد و هر که لغتبال میکند یا خلد نماز عذر است در جبروت خدا و فرمود که هر که بغی و تطاول کند
بر فقی یا او را حقین شمارد حق تعالی او را حشر نماید در روز قیامت بقدر موچهارین بصورت
آنم و لخل جهنم شود در علاج تکیه است بدانکه علاج تکیه چند چیز میشود و اقل تفکر در دنال
صالح خود و طاعت خود و خست احوال و تنزل بنیان بدن و عدم اعتماد بر حقیق و در معرض فنا و نیستی
بودن و تامل در بدیها و صفات ذمیه و انوائی خود میشود و چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
منقولست که عجب دارم از متکبران که در حال آنکه از نطفه خلق شده است و در لطف خفیه مرده اند و

سلام کردن تاسق بعد از این و از محمد بن حسین بن کثیر نقولست که دیدم حضرت صادق علیه السلام
جبهه صوفی باد و پیراهن کند پوشید بود از سبب آنحال پرسیدم فرمود که پدرم می پوشید و ما
چون میخواهیم که نماز کنیم کندترین جامهای خود را می پوشیم و از اکثر احادیث معتبره که در باب
زین و لباس حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم بنظر رسیده بعضی در رعایت ذکر کردیم
ظاهر میشود که لباس معروف و متعارف ایشان غیر پشم و مو بوده است و اگر بعضی اخبار دلالت
که گاهی بسیار ندرت پوشیدند یکی از چند وجهی که در این باب و در رعایت بیان کردیم
یا با ذکر کون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شباهتم برفن ان الله الفضل علی غیرهم
اولئک لعلم بملئکه السموات والارض بانباذ الخبثات باهل الجنة قلت بلی یا رسول الله قال کل
اشعث اعین ذی طمرین لا یویة لواقسم علی الله لا یوه ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی خواهند بود که
پشم پوشند در تابستان و زمستان و کان کنند که ایشان بسبب این پشم پوشیدن فضل و زیادت
بر دیگران است این گروه را لغت کنند ملئکه اسمائنا و زمین ای ابوذر تو را خبر دهم باهل بهشت
ابوذر گفت یا رسول فرمود که هر که تولید موی کرد آن توده که در جامه کهنه پوشیده باشد و مردم
او را حقیر نمانند و اعتبار ایشان نکنند اگر بخدا قسم دهد در امری خدا قسم او را البته قبول
فرماید و حلقش را در دنیا بداند که چون حضرت رسول ام بوحی الهی جمیع علوم آیند و رموز
غیبیه مطلقند و بیان مدح تواضع و شکستگی و شالو پوشی نمودند و میدانستند که جمعی از اصحاب
بدعت و ضلالت بعد از آنحضرت بهم خواهند رسید که درین لباس بتزویب و مکرم مردم را فریب
دهند و لهذا متصل بان فرمودند که جماعتی بهم خواهند رسید که علامت ایشان اینست که بجنین
انسانی عمتان خواهند بود کوفه ملعونند تا مردم فریب ایشان را نخورند و غیر فرق ضاله مستدره
صوفیه دیگر کسی که این علامت را ندارند و این از یکی معجزات عظیم حضرت رسالت پناهی است
که از وجود ایشان خبر داده اند و سخن را در مذمت مفرور ساختند که کسی را شبهه در حقیقت
این کلام معجز نظام نمائند که با وجود این ایام پنهان نگار نماید بافت خدا و رسول گرفتار کرد و آنچه

خدا پرست نکند و کاری چند کند که خدا دشمن میدارد آنها را و قیامت چون خدا را ملاقات
نمایند را و در خشم باشند و احادیث برین مضمون بسیار است و بدانکه اذنی مأمور است باینکه ظاهر است
و باطن خود را هر دو نیکو کند و باید که سعی کند که باطن خود را درینکی موافق ظاهر گرداند نه اینکه ظاهر را
بد کند مثل باطن باید تر از باطن کند یا خود را در معرض تمتهای او در که خلق خدا از او بد کن شوند
چنانکه ببله عیسه از صوفیه نسبت میدهند زیرا که کلاه اشکار بدتر از کلاه پنهان زود امر زید میشود
از کلاه اشکار و احادیث درین باب بسیار است و بعضی گذشت و عقل نیز حکم میکند که بند که معیشت
آقا را در خلوت میکند آقا افتد را و در خشم نیشود مثل آنکه رسو و عابدینه و بی پروا در حضور
سرم کند و خود را خاص اقا بهمی کس شناساند و اضافی از متمم ساختن خود و داخل شدن در
مواظن غمت بسیار است در این فصل نیز احادیث در این باب گذشت در بیان شال
پوشی است بدانکه احادیث در پشم پوشیدن اختلافی دارد و در احادیث سنن پشم پوشی
بسیار واقع شده است و اکثر احادیث شیعه دلالت بر مذهب میکند و بعضی که دلالت بر
مدح میکند محول بر تقیه است و این حدیث شریف و بعضی اخبار دیگر دلالت بر عجز جمعی
میکند که اگر از برای تواضع و شکستگی کاهی در هنگام عبادت باغیران پوشند یا از برای دفع سزا
یا از برای اینکه از آن تیری آید تصور ندارد اما مداومت برین نمودن و این را لباس مخصوص خود
گردانیدن و این سبب خود را بر دیگران ترجیح دادن و این امتیاز جهت خود ساختن بد است
و مفهوم است چنانچه از فقر بعد از این ظاهر میشود و بنده معتبر از حضرت امیرالمومنین علیه السلام
منقولست که پوشید جامه پنه بدستی که آن لباس رسول خداست و لباس ما اهل بیت است
حضرت رسول صلی الله علیه و آله پوشیدند مگر سبب غنری و علقی و در حدیث دیگر
حضرت صادق علیه السلام منقولست که جامه و مونی باید پوشید مگر سبب علقی و از حضرت
رسول منقولست که پنج چیز است که تا مردن ترک نمکنم بر روزی باینکه کان سبب خوردن
شیر خجیل از آن در سوار شدن و بنزد است خوردن و پوشیدن و پشم پوشیدن و بر اطفال

طلب جواب شافی و عذر پسندیده داشتی و میدانم که بعد از آن دور و دور و احادیث صحیحی از اهل
 بیت رسالت صلوات الله علیهم و شهادت این بزرگواران از علمای شیعه رضوان الله علیهم بر
 بطلان این طایفه و طریقه ایشان در متابعت ایشان نزد حق تعالی چه عذر خواهی گفت که متابعت
 حسن بصری کردم که چندین حدیث در لعن او وارد شده تا بعت سفیان ثوری کردم که با امام
 جعفر صادق علیه السلام دشمنی میکرد و پیوسته معارض آنحضرت میشد است و بعضی از احوال
 او را در اول این کتاب بیان کردم تا متابعت غزالی که عذر خود خواهی گفت که بیقین ناصبی بوده بگوید
 در کتابهای خود که همان معنی که مرتضی علی امام است من هم امام و میگوید که هر که یزید را لعنت میکند
 گناه کار است و کتابها در لعن و رد شیعه نوشته مانند کتاب المنتقدین من الضال و غیرت یا متابعت
 برادر طعن و نشانه احمد غزالی تحت خواهی کرد که میگوید که شیطان انا کابا و لیاء الله هست یا ماله روم را
 شفیع خواهی کرد که میگوید که ابن مسلم را حضرت امیر المؤمنین شفاعت خواهد کرد و همیشه خواه
 رفت و حضرت امیر با و گفت که تو کفایتی نداری چنین مقدس شده بود و تو در آن محل مجبور بودی
 میگوید چنانکه فی ذلک اسیر شد موسی با موسی در چنگل شد و در هیچ صفه از صفه اهل
 منوی نیست که اشعار الجبر یا وحدت موجود با سقوط عبادات ماعزها از اعتقادات فاسده
 نکرده باشد چنانچه مشهور است که پیروانش قبول دارند ساز و دهن و شنیدن ترا عبادات
 میدانسته اند یا پناه بحی الذین خواهی بر آن که هر هایش را در اول و آخر این کتاب شنیدی و بگوید
 که جی از اولیاء الله هستند که از فضایل را بصورت خوک می بینند و میگوید بحاج رفتم مرتبه
 علی از مرتبه ابو بکر و عثمان پست تر دیدم چون بکشم بهی گفتم که چون بود که در دنیا دعوی
 میکردی که من انا کما بهتم الحال که دیدم مرتبه ترا که از حد پستی و او و غیر او ازین باب تر زینا
 بسیار دارند که متوجه آنها شدن موجب طول سخن میشود و اگر از دعوی فایده ایشان فواید
 فخری لغوی فکری نیکنی که بلکه از برای حب دنیا اینها را بخود می بندند و اگر خواهی او را امتحان کنی آنکه
 دعوی این میکنند که من جمیع اسرار غیبی را میدانم و هر چیزی من منکشف میشود و شبیه بار برش

حضرت فرموده اند از پشم پوشی نشأ لعن ایشان همین نیست بلکه الخناب چون لوحی پیدایش
که ایشان شرع الحضر را باطل خواهند کرد و اساس دین الحضر را خراب خواهند کرد و در عقا
بکفر و زندق قابل خواهند شد و در اعمال ترك عبادت الهی و مجزعات بدعتهای خود عمل نمودند
مردم را از عبادات باز خواهند داشت لعن ایشان فرموده و این هیئات و لباس را علامتی
برای ایشان بیان فرمود که بان علامت ایشانرا بشناسد ای اگر عصابه عصیت از دید یکسانی یقین
اضاف نظر نمائی همین فقره که درین حدیث شریف وارد شده است برای ظهور بطلان طائ
فیه صوفیه کافیه قطع نظر از احادیث بسیار که صریحاً و ضمناً بر بطلان اطوار و اعمال
ایشان و مذهب مشایخ و اکابر ایشان وارد شده است اکثر قدما و متأخرین علماء شیعه رضوا
الله علیهم مذمت ایشان کرده اند و بعضی کتابها بر دایشان نوشته اند مثل علی بن بابویه که
نامهای حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهم مینوشته و جواب باو میرسیده و فرزند سعادت
محمد بن بابویه که رئیس محدثین شیعه است و بدعای حضرت صاحب الامر متولد شده و آن
دعا مشتمل بر مدح او نیز هست و مثل شیخ مفید که عماد مذهب شیعه بود و اکثر محدثین و فضلاء
نامداران شاگردان اویند و توفیق حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه برای او پیروان اند
شتمل بر مدح او و او کتاب بسو طبر بدایشان نوشته و مثل شیخ طوسی که او شیخ بزرگ طایفه
شیعه است و اکثر احادیث شیعه باو منسوبست مثل علامه حلی رحمه الله که در علم فضل شهر
افتاد و مثل شیخ شهید و شیخ علی در کتاب مطاعن مجرمیه و فرزند او شیخ حسن در کتاب
عمدة المقام و شیخ علی قدس جعفر بن محمد در رستی در اعتقاد و این جزء در چند کتاب و زیاده
اعلموا و النور لعین مولانا احمد آمده پلی قدس الله ار و احکم و شکر الله مساعنهم و غیر ایشان
از علماء ایشان و شیعه رضوان الله علیهم ذکر سخنان این فضلاء و عظام ایشان و اخباری که درین
مطلب ایراد نموده اند موجب تطویل مقالات انشاء الله کتابی علیحد و درین مطلب نوشته شود
بدرستی که بر روز جزا دارای امر و نجات خود را درست کن که چون فر داحق غالی از تو حجت

نوی که میگوی که جنتی می باید کرد و چند قصه طولانی در صباخته حضرت امام زین العابدین
و امام محمد باقر با او نقل کرده است که دلالت بر شقاوت او میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام منقول است که اگر خواهد بجانب راست بود و اگر خواهد بجانب چپ که علم یافت
نمیشود مگر نزد اهل بیت بدانکه یکی از اکابر صوفیه که اکثر احادیث از او است و خود را بلین مشهور
بسیارند حسن بصری است که محلی از احوالش مذکور شد و یکی از مشایخ ایشان عباد بصری است و در باب
لمعات و غیر این بعضی از بیادها و معارضات امانعون را ذکر کردیم و بل حضرت علی بن الحسین
در باب جهاد و غیر این معارضه نموده و بر آنحضرت طعن زده و در کتاب کافی بسند معتبر از
فضل منقول است که روزی عباد بصری خدمت حضرت صادق علیه السلام طعام تناول میفرمود
و بر دست نیکه نموده بودند عباد گفت که مگر نیندانی که پیغمبر این نخو طعام خوردن نمی کرده است
بعد از چند مرتبه این هرزه را گفت حضرت فرمود که و الله که پیغمبر هرگز از این نمی فرمود و ایضا
بسند صحیح روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام بعباد بن کثیر بصری صوفی خطاب کرد
که این عبادی این مفروضه که شکم و فوج خود را از حرام نگاه داشته بد رستی که حق تعالی در
کتاب خود میفرماید که این گروه مؤمنان از خدا پرهیزید و قول سدید مگوئید یعنی اعتقاد
درست قابل شوی تا خدا اعمال شما را اصلاح آورد این عباد بدات که خدا عدل تو را قبول نمیکند
تا بحق قایل نشوی و ایضا در کتاب احتجاجات از ثابت بنانی روایت کرده است
که گفت من با جماعتی از عباد بصری مثل ایوب سجستانی و صالح مزی و غبه و حبیب فارسی مالک
دینار و ابوصالح اعمی و جعفر بن سلیمان و رابعه و سوادیه حج رفتند بودیم چون داخل مکه شدیم
اب بسیار بر اهل مکه شک شده بود و از تشکی بفریاد آمده بودند پناه با او رده که برای ایشان
دعا کنیم ما بنزد کعبه اندیم و مشغول دعائیم خدایک که تضرع کردیم اثری ظاهر نشد ناگاه جوان
چون کی یافت پیدا شد و چند شوط طواف کرد بعد از آن دو یک یک ما را نام برد گفتیم
شاید این جوان گفت ایاد میان شما کسی هست که خدا او را دوست دارد گفتیم این جوان بر دست

میرم یکسره از شکایات نایک مسأله مشکل از او پرسید که آنها را راست میگوید اینرا هم از بر
تو بیان میکند چنانچه رسیده معتبر از حضرت جعفر صادق علیه السلام منقولست که علامت کذاب
در دروغ گویند که تو را خبر میدهند بجزهای آسمان و زمین و شرق و مغرب و چون از حله
و حرام خدا مسأله را از او پرسیدند بندگان را خبر میدهند که دعوی میکند که مسأله خامص و حد
موجود را فهمیده ام عقلا و جمیع فضلاء از فهمیدن آن قاصر است چرا که معنی سهلی را بچاه مرتبه
خاطر نشین او کنند غی فهمید است و آنهایی که دقایق معانی را میفهمند آنچه را فهمید است چنانچه
فهمند و باز هرگاه خود معتترف باشند که کشف با کفر می شود و کفار دهند صاحب کشف میباش
ند پس بر تقدیری که کشف ایشان واقعی باشد تو را فریب نداده باشند که دلالت بر خوبی ایشان
میکند و چون این سخن بسیار وسیع است و قلیلی را برای هدایت طالبان حق کافی باشد و
در اقل این کتاب در لمعات و در چند موضع دیگر بیان کردم درین موضع اختصار نموده
ختم میدهم این فصل را باین حدیثی چند که فی الجمله مناسب این مطلب است شیخ طبرسی در کتاب
الاحتجاب روایت کرده است و در بصره امیر المؤمنین علیه السلام بر حسن بصری گذشتند و او
وضو میساخت فرمودند که وضو کاهل بجا آورای حسن گفت یا امیر المؤمنین و بروز جماعت را
گشتی که شهادتین میگفتند و وضو را کاهل میساختند حضرت فرمود که پس چرا بعد از آنها اینها
گفت و آنکه که در روز اول غسل کردم وضو بر خود پاشیدم و صلاح پوشیدم و هیچ شک
نداشتم که تخلف و زین بدن از عایشه کفر است در عرض راه کسی مرا ندا کرد که بکجا میروی برگرد
که هر که میگذرد و هر کشته میشود بچشم میرو و من ترسان بر گشتم و در خانه نشستم در روز دوم
من ترسان بر گشتم باز بعد از عایشه میباشدم و روانه شدم در راه همان ندا شنیدم و برگشتم حضرت
که راست میگوئی میدانی که منادی که بود گفت نه فرمود که آن برادرت شیطان بود و بتو
گفت که قاتل و مقتول شکر عایشه در جنتند و در حدیث دیگر روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بصری خطاب کرد که در هر امتی سهامی سپاسد این امت ساعی

بند هستی که خدا ای پوششها نفیس و خورشها لذیذ را حرام نکرده است بسوی این ایبتلاوت
فرمود که قل من حرم زینت الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق که ترجمه اش اینست که
بگو ای محمد که کیست که حرام کرده است زینهار که برای بندگان اش ظاهر فرموده و پیرون
آورده در رویهای پاکیزه و او این باب حدیث در لمعات بسیار ذکر کرده و شیخ طوسی
علیه الرحمه والرضوان در کتاب غیبت فرموده است که جمعی دعوی نیابت حضرت صاحب
امر کردند بروغ و رسوا شدند زیرا که آنها که نایب بشدند در معجزات بروست ایشان جای
پیش از جانب معصوم که با آنها مردم نیابت ایشان میدانستند اول کذابان شرعی بود که دعوی
نیابت کردند بروغ و رسوا شدند و فرمان حضرت با حق او پیرون اند و شیخ فرمود که هارون
بن موسی بلعبری میگفت که بعد از دعوی نیابت کفر و الحاد از او ظاهر شد و مریدانینا
که دعوی نیابت میکردند اول بر امام دروغ می بستند و دعوی نیابت میکردند تا مردم ضعیف
العقل یا ایشان نکرند و دیگر ترقی میکردند در سفادت یا بقول حلاجیه قابل میشدند چنانچه
از ابی جعفر شکوهان و امثال او مشهور شد بعد از آن ذکر کرده است که از جمله کذابان حسین بن
منصور حلاج بود و پسند معتبر از هبه الله بن محمد کاتب روایت کرده است که چون حق تعالی
خواست که حلاج را رسوا کند و او را خوار گرداند او پیغام فرستاد بای سهل بن اسمعیل نو بجی
که از معتبران شیعه بود بجان اینکه او نیز مثل اجماع دیگر فریب او را خواهد خورد و درین مو^{سلم}
اطهار و کالت کو حضرت صاحب الامر کو در چنانچه پیش بود که مردم را قول باین بخوفیت میداد
و بعد از آن دعواها بلند میکرد و اظهار الوهیت می نمود بوسهل فریب او را نخورده در جواب
گفت که من از تو امری را سوال مینمایم که در جنب آنچه تو دعوی مینمائی بسیار سهلست و آن او اینست
که من کینزاده بسیار دوست میدارم و بسیار بایشان مایلم و بسیاری از ایشان را نزد خود جمع کرده ام
و باین سبب ایشان را نزد خود جمع کرده ام و باین سبب هر چه می باید خضاب کنم که سفیدی
سویهای من از ایشان محفی باشد و اگر نه ایشان از من دور می کنند بخوابم چنین کنی که دریش

دعا و بر خدا اجابت گفت و در شوی از کعبه که اگر کسی در میان شما پیوسته که خدا او را دوست
میدارست البته دعا بشنید و بگردید چون ما دور شدیم بنزد کعبه بسجده در افتاد و گفت
ای سید و آقای من بختی که بمن داری تو را سوگند میدهم که اهل مکه را اب دهی هنوز
سخن آنحضرت تمام نشد بود که ابری بیدامد مانند دهنهای مشک و آب از ابر روان
شد پس از اهل پی رسیدیم که ای کی بود گفت علی ابن الحسین است بدانکه انجماعت نزد
صوفیه از اکابر اولیاء الله اند و امام زمان خود را نشاخته اند و مناظرات و مناظرات طاف
یافت با حضرت امام محمد باقر علیه السلام در کتب حدیث بسیار است و این شهر شوب و ایت
کرده است که چون حضرت صادق م بکوفه تشریف آوردند زمان منصور دوانقی و از آن ملوک
موضع شده بدین مراجعت میفرمود مردم بشایعیت آنحضرت پیروان شدند سفیاسوری و این
ادهم در میان انجماعت بودند و این جماعت پیش میرفتند ناگاه بشیری رسیدند که بر سر راه
ایستاده بود ابراهیم ادم گفت که باشید تلجعفر پیاید و بدینم که با این شیر چه میکنند چون
حضرت تشریف آوردند بنزدیک شیر رفتند و کوشش گرفته از راه دور کردند و رو
بالجماعت کی ده فرمودند که مردم اگر اطاعت حق تعالی بکنند و حیا بچند حق تعالی اطاعت اوست
هر لینه بار خود را بر این شیر بار می توانند کرد ای اهل الخدی در شرح تفسیر البلاء غده نقل کرده است
که جماعتی از متصوف در خیاسان بنزد حضرت امام رضا علیه السلام آمدند و گفتند یا امیر المومنین
ما مومن ملعون فکر کردیم در امر خلافتی که در دست او بود و شما اهل بیت را سزاوارتر داشت
در پیشوایی مردم بودن تو را بهترین اهل بیت یافته و لهذا امر خلافت را بتو داد و در ولایت
آسی را بخوامد و می طلبد که طعامها غنی لذیذ بخورد و جامهای کنده بپوشد و بر الاغ سوار شود
و بجایان پادشاهان برود حضرت فرمود که حضرت یوسف پیغمبر بود و قیامهای دیبا بطور بطله
پوشید و بزنگاه ال فرعون تکیه میکرد و در میان مردم حکم میفرمود و چیزی که امام می طلب
فستاد و عدالت که سخن گوید راست گوید و چون حکم کند عدالت و چو وعد و فایبوعده خود

اطهار غوره حکم کفر و الحاد ایشان کرده اند اگر داشته طریق اهل بیت را ترک یشمائی و راه ضلالت
این کرده اختیار میکنی گناه توب دیگری نخواهند نوشت هدانا و ایا که اصرار مستقیم بدانکه
اذکار و اوراد و ادعیه بسیار از ائمہ اطهار صلوات الله علیهم منقولست که اکثر اهل بدعت مردم را
یاد کار و اوراد که از مشایخ شیعی در دارند تحریص و ترغیب مینمایند و هر کس را دست کتابها
بمروط نمیرسد که علماء ما در این باب تالیف نموده اند خواستم که این کتاب را بذکر بعضی از فضایل
اذکار منقول اتم نمایم که موجب مزید اشفاق طالبان حق ازین کتاب گردد و این مشتملست
بر دو باب در بیان فضیلت اذکار است که مخصوص توفیقیت و دران چند فصلست در
فضیلت تسبیحات اربع است و بسند معتبر از حضرت امام حسن منقولست که جمعی از یهود و نصرت
حضرت رسول آمدند و اعلم ایشان از سئال چند سوال نمود چون جواب شنیدند از جلدان مسلما
این بود که پرسیدند با محمد صلی الله علیه و آله از کلمات که حق تعالی آنها را برای براهیم علیه السلام اختیار
کرد در هنگامی که خانه تعبیه را بنا کرد حضرت فرمود که یکی این کلمات بود که سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر میگوید پرسید که چه ثواب دارد کسی که این کلمات را بگوید حضرت
فرمود که چون سبحان الله میگوید با او تسبیح میگویند آنچه در زیر عرش اند پس بگویند تسبیح ده برابر
ثواب تسبیح آنها عطا میکند و چون الحمد لله میگوید حق تعالی نفیم دینار را بدهد و صیغها بد
و وصل میدند از این نفیم لغوت و این کلمه ایست که چون اهل بهشت داخل بهشت میشوند این
کلمه را میگویند و سخنانی که در دنیا میگویند اندر آن قطع میشود و بغیر ازین سخن را اما لا اله الا
الله پس بهشت جزای آنست چنانکه حق تعالی میفرماید که هل جزاء الا احسان یعنی
نیست جزای لا اله الا الله مگر بهشت یهودی گفت راست میگوئی این محمد و بسند معتبر دیگر از حضرت
رسول منقولست که هر که سبحان الله میگوید حق تعالی از برای او درختی در بهشت عرین مینماید
و کسی که الحمد لله میگوید درختی برای او میکارند و کسی که لا اله الا الله میگوید درختی برای او میکارند
و کسی که الله اکبر میگوید درختی برای عرین مینماید شخصی از قریش بحضرت عرض کرد که پس ما

من سیاه شود و غضاب محتاج نباشم اگر چنین کفی من مطیع تو می‌شوم و بجانب تو می‌ایم و مردم را
به دعوت می‌فهمم و چون حاجت آن جواب را شنید دانست که در آن مراسله خطا کرده
در جواب نکفت و ساکت شد و این قصه ابو سهل در محالی نقل میکرد و مردم می‌جسیدند و
موجب زیادت رسوائی او شد بعد ازین قصه زدن و پیرون کردن علی بن بابویه او را از قم
نقل می‌موده است که بر او لعنت نکرد و او را از قم بخواری محذرات اخراج نمود و بعد ازین در ضمن
قصه شلمغانی که یک کتاب دیگری است نقل کرده است که مادر او جعفر شلمغانی روزی به
روی پای تم کلثوم دختر محمد بن عثمان عمری که از نوای حضرت صاحب امر علیه السلام بود افتاد
و می‌پرسید پرسید که چرا چنین میکنی گفت چرا چنین کنم که تو فاطمه زهرا را دیدی که پیغمبر ص
بیدن پدید تو منتقل شده بود و روح علی پدیدن ابی القاسم حسین بن روح منتقل شده است
و روح فاطمه پدیدن توام کلثوم این سخن را انکار بسیار کرده و برگزیده بنی حسین بن روح که از
سقاء عظیم الشان حضرت صاحب الامر علیه السلام بود اندو این سخن را نقل کرد این روح گفت
که زینبها که یکی بنزدان زن مو و اشنائی را با او بر طرف کن که اینچنان زن گفته است کفر و
الحادیت که آن ملعون شلمغان در دل این جماعت جاداده است که اسان شود و عوای بر اینکه
خدا با او متحد شده است چنانچه رضای در باب یسح علیه السلام می‌گویند و تجاوز کند بگفته
حاج لفته الله تا اینجا از کتاب غیبت شیخ طوسی علیه الرحمه نقل شده و شیخ طوسی رحمه الله در
کتاب احتجاجات نقل کرده است که فرمان صاحب امر علیه السلام ظاهر شد بر دست حسین بن روح
یعنی جماعتی که یکی از ایشان حسین بن مضر و حاج بود این عزیز عرض این ذکر چند حدیث که از
بسیار باندگی اکتفا نمودیم این بود اگر بدید انصاف نظر کنی و بفکر صحیح تأمل نمائی باین قلیلی که برای
تو ذکر کردیم بر تو ظاهر شود که در پیوسته مخالف ائمه تو صلوات الله علیه بود و اندو علمای
کما روی به ان اخبار شیعه که در اعضا ایشان و قریب با عصا بوده اند و از احوال ایشان زیاده
ازین و نوافطوح داشته اند و دانش و علم و فهم ایشان زیاده از اهل این عصر بوده است از ایشان پیر

اگر بدستی که این کلمات می آیند در روز قیامت با خیرات و ثوابهای عظیم که از پیش رود و عقب
خود دارد و اینها ایند باقیات الصالحات یعنی امور شایسته که از برای ادنی باقی می ماند و نفع آنها
و حق تعالی فرموده که باقیات الصالحات بهتر و پابنده تر است از منافعهای زنده گانی دنیا و
سند معتبر از حضرت صادق (ع) منقول است که حضرت رسول (ص) روزی باصحاب خود التقات نموده
فرمودند که برای خود سپهرها بخرید و بپوشید و میبایست از دید صحابه گفتند که مگر دشمنی رو با او نه
که سپهر از برای دفع ضرر ایشان میباشد باید که در فرموده که نه ولیکن برای دفع اشتباه است
از خود بگویند سبحان الله و اللهم سنه و لا اله الا الله و الله اکبر و سبند معتبر از حضرت امام محمد باقر (ع)
منقول است که هر که بگوید سبحان الله در آن روزی که عجب حق تعالی از آن تسبیح سرخی خلق فرماید
که آنرا روز پای بودن باشد و در میان مثل که سبحان الله تسبیح الهی کند تا روز قیامت و همچنین
و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر در ثواب هلیل است و ثواب انواع آن از حضرت رسول (ص)
منقول است که حق تعالی حضرت موسی (ع) فرستاد که اسمائها و سکنان آنها و زمینهای هفتگانه
در یک کفه ترازو باشد و لا اله الا الله در کفه دیگر باشد این کلمه بر زبان یاد می کند و سبند معتبر
از حضرت امام محمد باقر (ع) منقول است که حضرت رسول (ص) فرمود که تلقین کنید مرده های خود را
در وقت جان کده لا اله الا الله که گناهان شریف میکند و در هم میکشند صحابه گفتند یا رسول
الله کسی در تحت این چوبتخت خیزد چه می شود که این پیش باعث در هم شکستن و بر طرد شدن
گناهان میشود بدستی که لا اله الا الله سونس مؤمنان در حال حیات و نزد مردن و در هنگام
مبعوت شدن و بدستی که جبرئیل (ع) گفت که یا محمد در قیامت جمعی را خواهی دید قبرها را و سبند
و بدستی که می بیند و یا و ان بعد می گویند لا اله الا الله و الله اکبر جمعی را سیاه مبعوت میشوند و فرما
میشود که و اولاده یا ثوباه و سبند دیگر از حضرت رسول (ص) منقول است که هفت هفت لا اله الا الله
بگویند دیگر از حضرت منقول است که هر که لا اله الا الله بگوید برای او درختی در بهشت بکارند از آن
سوی که باشد اش در مشک سفید باشد و سوی دیگر از غسل شیرین و از بخت سفید و از مشک

در بهشت درخت بسیار داریم حضرت فرمود که بی و ایمن پس هینید از اینکه آتشی بفرستد
که آن درختان را بسوزاند زیرا که حق تعالی میفرماید که این گروه مؤمنان اطاعت نمایند
خدا و رسول را و باطل مکنید اعمال خود را و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل است
که فقر انجیدست حضرت رسول آمدند و گفتند یا رسول الله اعتبار امانی هست که بان بنده
ازاد کنند و ما نداریم و ایشان را مالی است که بان بچ کنند و ما را نیست و ایشان مال دارند که
بان تصدق کنند و ما نداریم و ایشان مال دارند که بوسیله آن در راه خدا جهاد کنند و ما
نداریم حضرت فرمود که صد مرتبه الله اکبر بگوید بهتر است از صد بنده ازاد کردن و هر که
صد مرتبه سبحان الله بگوید بهتر است از صد شتر باجود بیرون بخج که بکشند یا بخار از
برای خدا و هر که صد مرتبه الحمد لله بگوید بهتر است از صد اسب که درین لحام کرده مردم را
سوار کنند و بجها د بفرستند و هر که صد مرتبه بگوید لا اله الا الله کسی ازاد دران روز عرش
بهتر باشد و یکی کسی که زیاده از صد بگوید پس چون خبر باغبان رسید ایشان را بنی ابراهیم
اورزد فقر انجیدست حضرت آمدند و گفتند یا غنیان کار هانین کردند حضرت فرمود که این فضل
خداست هر کس که بخواند عطا میفرماید و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام نقل است
که حق تعالی بر خود واجب گردانیده است که در هومنی که صد مرتبه الله اکبر بگوید و الحمد لله و صد
مرتبه سبحان الله و صد مرتبه لا اله الا الله بگوید و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بگوید
اللهم زوجنی من الخور العین البه حق تعالی جوید در بهشت با و کرامت فرماید و این پانزده
کلمه هر از جوید باشد پس باین جهت حق تعالی حضرت رسول ص و محی فرمود که هر زن از تن
پانصد درهم سنت گرداند و بسند معتبر منقول است که بسیار بگویند لا اله الا الله و الله اکبر که
هم صحیح بخاری ازین دو کلمه نیست بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل است که سبحان
الله و الحمد لله پر میکند میزان اعمال و الله اکبر مابین آسمان و زمین را پر میکند
و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که بسیار بگویند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و

الخانه دوری میکند و انکار و ستونی میدهد اهل آسمان را چنانچه ستارهای روشن اهل زمین را
روشن میدهند و خانه که در آن قرآن خوانده میشود و پاوی خدا در آن میکنند بکثرت انخانه است
و این که انخانه دوری میکند و شایان در آن خانه حاضری باشند حضرت رسول و فرمود که
شما خبی و هم به همین احوال شما که پیشی موجب رفع درجات شما گردد و در آن خداوند تمام قبول
باشد و عتی باشد از برای شما از دنیا و در هم و عتی باشد از اینکه با دشمنان در پی محادقات کند
و بکشند و کشته شوند کشته بی فرمود که یاد خدا بسیار بکنند پس فرمود که مخصوص خدمت حضرت
رسول و اندر پدید که عتی بن اهل این مسجد است فرمود که هر که ذکر خدا پیشی کند و فرمود که هر که
خدا زبان ذکر کند و عطا فی باید پس بد رستی که عتی دنیا و آخرت با و کرامت فرموده است
بسیار معتبر از حضرت رسول و رسول است که هر که خدا را بسیار یاد کند خدا او را دوست دارد و هر که
ذکر خدا بسیار کند و عتی و عتی برای او نویسد یکی هزاران از ان شش هجتم و یکی هزاری از
نفاق و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که لا اله الا الله از روی اخلاص بگوید
در این دنیا و آخرت و این طریقه در مانع شود از مرتکب شدن هر چه که خدا
او را حرام کرده است بسند معتبر از حضرت منقول است که هر که لا اله الا الله بگوید بعین و جود و عتی
سند از ان کلمه مرغی خلق فی باید که تا روز قیامت بر بالای سر او بگذرد و ان کلمه بال زنده و ذکر خدا
کند و توانش را نباشد و بسند معتبر از حضرت رسول و منقول است که تلقین کنند مرده خود را به
لا اله الا الله باشد داخل بهشت میشود و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که
حضرت نوح و نوح استحقاق تعالی با و وحی فرمود که هر وقت که خوف غرق شدن را
باشی هزار مرتبه لا اله الا الله بگوید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که
جبرئیل بنده حضرت رسول را بد و گفت ای محمد خوشحال گشتی از انست تو که بگوید لا اله الا الله
در هر وجه و وجه و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر که صد مرتبه
بگوید لا اله الا الله الملك الحق المبين خداوند و در پرتو جبار و در پناه دهنده از فقر و وحشت او را با حق

و نیز تر باشد و در آن دخت میوهها باشد شکل سبزه دختران باکره که چون شکافته شود
درختان ساله از میان آن بیرون آید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که بنده سلیمان
که لا اله الا الله بگوید آن کلمه البته بالا رود و هر سیقی را بشکافد و هر گاهی انکا همان او که بر
خوبناید تا چون بحیات او رسید فرادگیرد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که هیچ علی توایش عظم تر از شهادت لا اله الا الله نیست و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست
که بهترین عباد خدا گفتی لا اله الا الله است و بسند صحیح از حضرت صادق منقولست که هر که صد
مرتبه لا اله الا الله بگوید عمل آن در آن روز بهترین اعمال مردم باشد مگر کسی که پشت ترازی که
پشت ترازا این کلمه را گفته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود
که هر عبادی را اندازه هست که بان متنی بیشتر مکی ذکر حق تعالی که از احدی نیست که بانه
شهی نبود خانی حق تعالی نمازهای پاکانه را واجب گردانیده است که ایضا را دانم باید بخداش
رساینده است و همچنین کسی که روز ماه رمضان را بگیرد و فرضش را ادا کرده است و کسی
که یک مرتبه حج کند اندازه اش بجا آمده است نفی ذکی و یا خدا که حق تعالی از آن پادشاه
راضی شده است و اندازه و نهایتی برای آن مقور ساخته است بعد از آن این آیه را خواندند
که یا ایها الذین امنوا اذکو والله ذکور اکثر و سجوده بکرة واصيله که ترجمه ظاهر لفظش اینست
که کرده مؤمنان یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار و تسبیح و ثناء کنید او را در بادا و پسین
بین نهایی را برای ذکر مقور ساخت بعد از آن فرمود که پدرم بسیار یا خدا میکرد و با آنکه
راه بین غنیم مشغول ذکر بود چو با او طعام میخوردم او را مشغول ذکر میدیدم و چون با مردم
مجلس میگفت سخن گفتن او را یا خدا یا نعید داشت و پیوسته میدیدم که زبانش بجای میماند
چون جدا میشد و مشغول ذکر لا اله الا الله بود و صبح ما زجمع میکرد که مشغول ذکر یا خدا یا
یا نعم یا رب و غیره بود که هر که قرآن میتواند بخواند و قرآن بخواند و هر که نمیتواند خواند ذکر
عنه کند چنانکه در آن قرآن مجید مذکور است یا خدا میگفت بکت لخانه بسیار میشود و شبها این

از و باشد و آنحضرت امیر المؤمنین منقولست که فرمود چون بنده بجان الله میگوید جمیع ملئکه
بر او صوات میفرستند و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که سی مرتبه بگوید
سبحان الله و بسم الله العظیم رو کند بتوان گوی و نیت کند از فقر و بگوید در هشتاد
هزار مرتبه رسول منقولست که هر که بگوید سبحان الله و بسم الله و تعالی برای او هزار هزار حسنه
بنویسد و هزار هزار کفاره نماید و هزار هزار درجه برای او بنهد و گوید و هر که زیاده
بگوید خدا ثوابش را زیاده کند و هر که استغفار نماید خدا کفایتش را پاسد و بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که روزی سی مرتبه سبحان الله بگوید حق تعالی دفع نماید
از او هفتاد نوع از بدو را که سهل تر از قرآن فقر باشد و بسند دیگر همین مضمون از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که حق تعالی چون ذات
مقدس بنوی را خلق فرمود او را در حجاب القدر دوازده هزار سال ساکن گردانید و در آنجا
آنحضرت این تسبیح میگفت سبحان الله ربی اعلا و در حجاب العظمیازده هزار سال ماند و این
تسبیح میگفت سبحان عالم السر و در حجاب المبتدیه هزار سال ماند و این تسبیح میگفت سبحان
من هو یام لایلهی و در حجاب التجدیه هزار سال ماند و این تسبیح را میگفت سبحان الریق
الاعلی و در حجاب السعاده هشتاد هزار بودند و این تسبیح را میگفت سبحان من هو دایم لایلهی
و در حجاب الکرامه هفت هزار سال باین تسبیح مشغول بودند سبحان من هو غنی لا یتفقرو و در حجاب
المنزله عشر هزار سال این تسبیح سبحان الله العظیم الکریم و در حجاب الهدایه بیست هزار سال ماند
و این تسبیح میفرمود سبحان و العرش العظیم و در حجاب البی و چهار هزار سال مسکنی داشتند
و باین تسبیح سبحان ربی افی و یفوق و در حجاب الریعه سه هزار سال ماند و این
تسبیح میگفت سبحان ربی ملئک المکروت و در حجاب الهیبه دو هزار سال خدا را باین تسبیح
مستودع سبحان الله و بسم الله و در حجاب الشفاخه هزار سال باین تسبیح اشتغال داشتند
و در فضیلت تحمید است و انواع حمد بسند معتبر از حضرت صادق

مهر دل گرداند و سبب تواند بیاورد و چنان باشد که در بهشت را گوید و بسند معتبر از حضرت
سفیر است که هر که هر روز می مرتب این تهلل را بخواند و گوید بتو ای کوی و پست کند بدرویشی
و فقر و در بهشت را بگوید و بسند معتبر از آن حضرت منقول است که هر که هر روز باین و مرتبه
این تهلل را بخواند لا اله الا الله حقا لا اله الا الله اما تو تصدیقا لا اله الا الله عبودیه
و رقابته تعالی روی رحمت خود را بسوی او بدارد و از او روی لطف بر نیاید تا او را
داخل بهشت گردانند بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که بگوید
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله حق تعالی برای او
هزار هزار حسنه بنویسد و بر وایت دیگری هزار هزار حسنه برای او ثبت نماید و بسند معتبر از
امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر که هر روز ده مرتبه این دعا بخواند اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له اما و احدا صمدا لم یکن صاحبه و لا ولد لم یولد حق تعالی شاه
از برای او چهل و پنج هزار حسنه بفرستد و کف از نامه گناهان او چهل و پنج هزار گناه ببرد و از برای
چهل و پنج هزار درجه و در روایت دیگری وارد شد است که دعا را ضروری باشد بگوید و در
آن روز از شر شیطان و مردم صاحب سلطنت و دین روز گناه ببرد او را فریاد و
بروایت دیگری وارد شده است که هر که در روزی این دعا را بخواند حق تعالی برای او چهل
و پنج هزار درجه ببندد گرداند و چنان باشد که در روز دوازده مرتبه قرآن را ختم کرده باشد
و حق تعالی در بهشت خانه بنا فرماید در فضیلت تسبیح است بسند معتبر از یوشی
بن یعقوب منقول است که حضرت صادق علیه السلام سوال نمود که کسی که صد مرتبه سبحان الله بگوید
در روزی که در دنیا و دنیا داران باشد که او بگوید که کثیر گوید که ده است فرمود که بلی بسند معتبر
است از حضرت منقول است که هر که بگوید سبحان الله و بحمد سبحان الله العظیم و بحمد حق تعالی
صد مرتبه از برای او ثبت نماید و ستر از گناهان او بخوناید و ستر از درجه از برای
او جمع گردد و در بهشت از برای او خلق نماید که تسبیح الهی کند و نواب تسبیحش

[illegible]

پرسیدند که اگر من این دعا را بخوانم چه می شود که خدا او گردان آن حضرت علی ابن الحسین
 منقولست که هر که بگوید الحمد لله شکر جمیع نعمها ادا کرده است و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
 منقولست که حضرت رسول م فرمود که هر که خدا نفعی بآورد و گواهی فرماید حمد الهی بگوید هر که روی
 او دیر برسد استغفار کند و هر که را اندوهی رود هدیه کاری دشوار پیش آید بگوید لا حول و لا قو
 الا بالله و بسند دیگر از حضرت امام رضا منقولست که چون حضرت رسول را امری دو میداد که چیزی
 سرور بود میفرمود که الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات و چون امری دو میداد که موجب الم
 بود میفرمود که الحمد لله على كل حال و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول م رو
 حدیثی میگرداند سید شصت مرتبه بعد از نماز باین حمد که الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل
 حال و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که چون کسی را به بدی مبتلا می شد میگوید که این است
 سید مرتبه این بخوان را اهلسته لخوان که او نشو الحمد لله الذي غاثنا في ما انا فيه ان وكوشاه فكل يوم
 از این فرمود که هر که در این حال این دعا بخواند هرگز باین نوع مبتلا نشود و بسند دیگر از
 حضرت صادق منقولست که هر که بگوید الحمد لله كما هو اهله كاتبات عمل ان نوشتن باین معانیند
 و میگویند خدای من عاقبت را بخیر انیم یعنی حمدی را که تو سزاواری تو اول فرستادی حق تعالی در
 جواب این دعا میفرماید که الحمد لله من گفته است شما بنویسید و بخوانید و بسند دیگر از آن
 حدیث منقولست که هر که هر روز هفت مرتبه بگوید الحمد لله علی کل نعمه کانت اولى کانه شکر
 نعمهای گذشته و آینده را ادا کرده است در فضیلت این دعا از بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
 منقولست که خود را خوشبو و عطر کردی استغفار را و سوا کند شمار بویهای بهکنا هان
 و در حدیث دیگر فرمود که استغفار روزی را زیاد میکند و بسند معتبر از حضرت مولانا
 منقولست که هر که دعا استغفار را است و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که چون سبب
 استغفار بسیار کند بحقیقه عاشر که بالا میبرد و در بدو بخشد و نور میبرد و آن حضرت علی ابن
 الحسین منقولست که هر که بگوید سیستغفر الله ربی و اقرب الیه او تنگی و حیرانیت و سبب

لاهول ولا قوة الا بالله بگوید حق تعالی از هفتاد نوع از بد و واقع شده که سهل تر باشد و باشد
 پسند دیگری از آنحضرت منقولست که هر که دعا کند و ختم کند دعا خود را بگفتن ماشاء الله لاهول
 ولا قوة الا بالله البتة دعا مستجاب میشود و پسند دیگری از آنحضرت منقولست که هر که هفتاد مرتبه
 ماشاء الله لاهول ولا قوة الا بالله حق تعالی یکی داند از هفتاد شیخ از انواع بزرگوار که تمام آنها ان
 باشد که دیوانه شود و بسبب دیوانگی هلاک شود و در حدیث دیگری از آنحضرت منقولست که
 خدا را ملکی است موکل اسمان اقل اسمعیل نام چون بنده هفت نوبت میگوید یا ارحم الراحمین
 ان ملك بگوید که ارحم الراحمین صدای تو شنید هر حاجت که داری بطلب تا عطا کند و
 پسند صحیح از آنحضرت منقولست که هر که ده مرتبه بگوید یا الله حق تعالی با و عطا فرماید که لیس
 چه حاجت داری و همچنین اگر ده مرتبه یارب بگوید همین خطاب کنند او را و ایضا پسند صحیح
 از آنحضرت منقولست که هر که بگوید یا ربی الله انقدر که بکنفس او نماند با و خطاب فرماید
 حق تعالی که لیس حاجت خود را بگوید و حدیث دیگری فرمود که از بعضی از فرزندان پیغمبر
 پیار شدند پیغمبر بر او گذشت فرمود که ده مرتبه بگوید یا الله اگر چه بگویند از موفات ده مرتبه
 این کلمه را نگویند مگر آنکه پروردگار عالمی فرماید که لیسهای بدن من حاجت خود را سوال
 کن پسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که فرمود که بدردم را در خواب بگویم که بخود
 که هرگاه بشنود یا بشنود گفتار شوی بسیار بگوید یا ارحم الراحمین پسند معتبر از حضرت امام رضا
 منقولست که بعضی از اصحاب خود فرمود که میخواهی که بتو قیلم اسم اعظم الهی یا ارحم الراحمین بگویم
 حمد و قل هو الله احد و ایه الکی و سور و انزلنا فی اینه القدر و ایه و یقبله کن هجاء
 که داری از خدا بطلب پسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که اسم اکبر حق است
 یا حی یا قیوم و بر عایت دیگری از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که این دعا شملت
 بر اسم اعظم یا الله یا الله و احد و احد لا شریک له و لا معاد ین مع السموات و الارض
 ذو الجلال و الاکرام و ذو الاسماء العظام و ذا العز الذي لا ینزل و احکم آله و احد لا اله الا هو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اهل بیت خود بیکت این دعا امروز و حال از همه روز بهتر است و شیخ موسی علیه الرحمه
والرضوان در تعقیب نماز صبح فرموده که صد مرتبه هر که بگوید استغفر الله ربی و انوب الیه و صد
نوبت بگوید سئل الله العافی و صد نوبت بگوید استجیر بالله من الذل و اسئله الجنة و صد نوبت
بگوید سئل الله حور العین و صد نوبت بگوید سئل الله احد الجنان و صد نوبت بگوید
صلی الله علی محمد و آل محمد و صد نوبت بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا
ولاء الا لله و لا قوة الا بالله العلی العظیم و ده نوبت این دعا بخواند اللهم اقدرت فی قلوب العباد محیی
و مومن السموات و الارض رزقی و القی الرعب فی قلوب اعدائک منی و انشر عنک لی و انعم
نعمتک علی و اجعلها موصو له بک منک و ایای و اوزعنی شکرک و اوجب لی المزیمن
لذک و لا تنی ذکک و لا تجعل من الغافلین در اذکار و ادعیه که عقیب هر نماز باید
خواند بدانکه بهترین تعقیبات و تسبیحات فاطمه زهرا صلوات الله علیهاست سو چه در یاد
الله اکبر و بی سه مرتبه الحمد لله و سو بار سبحان الله چنانچه سید مجتاز حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که عبادت کرده میشود خدا بتجیدی که بهتر باشد از تسبیح فاطمه زهرا
علیها و اگر آنان بهتر چیزی بود حضرت عقی بنی رسول صلی الله علیه و آله از ابی فاطمه
زهرا عطا میفرمود و سید مجتاز حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که تسبیح فاطمه
زهرا علیها را در روز عقیب هر نماز بخواند صد نوبت شود و این که هزار رکعت نماز
در هر روز بکند و در حدیث دیگر فرمود که هر که تسبیح فاطمه زهرا را بخواند و بعد از آن
لا اله الا الله بگوید کناهاتش از وی دور شود و سید جمیع از حضرت منقولست که روزی حضرت
رسول ص باصحاب خود فرمود که آنچه دارید انجام ما و ظروفها اگر جمع کنند و بر روی هم گذارند
ان شاء الله بکاشان میرسد گفتند نه یا رسول فرمود که میخواهید نشان دلاالت کنم بر علی که اصلش
در زمین است و شاخش در آسمان گفتند بل یا رسول فرمود که هر یک از شما که از نماز واجب
خود فارغ شود بی نوبت بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بیست و یک مرتبه که اصل

[illegible]

[illegible]

این کلمات در زمین است و شاخشان در آسمانست و دفع میکنند سوختن و خرق شدن
و خانه خراب شدن و بچاه و مرکبهای بدر از خوانند خود و اینها ایند باقیات سالحات
و سبند معتبر یکی از حضرت صادق علیه السلام که هر که میل مرتبه این تسبیحات را بعد از
هر نماز فریضه بخواند پیش از آنکه پای خود را از رکعت دیگر ببرد هر حاجتی که از خدا سوال کند
با وعطاف فرماید سبند معتبر از دیگران حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که هر که بعد از نماز
فریضه پیش از آنکه پایهای خود را از حالت تشهد تغییر دهد سه مرتبه بگوید یا استغفر الله
اللهم لا اله الا هو الحي القيوم والجليل والاكرام واليقين اليه حق تعالى كفاها ان او را پیام رزق
الکرم مثل کف دست باشد و سبند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که هر که کمتر
چیزی که غیر است از دعا بعد از نماز فریضه بگوید که بگوید اللهم اني اسئلك من كل خير احاط
به علمك وامرني من كل شر احاط به علمك اللهم اني اسئلك ما بين يدي كل امورى كلها واعوذ
بالحسن خيري الدنيا والآخرة وسبند دیگر منقولست که محمد بن ابراهیم بن محمد بن حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام نوشت که میخواهم که در میان تعلیم من فریضه که بعد از نماز بخوانم حوققا
سبب خواندن آن خبر دنیا و آخرت را برای من جمع نماید حضرت نوشتند که بگو که اخوذ
بجملتك الكريم وعنتك التي لا ايام وقد رزقك التي لا تمنع منها شيء من شر الدنيا والآخرة
ومن اوجاع كلها وسبند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بعد از نماز واجب
در مرتبه سبحان الله بگوید بیست و یک بار بخواند مگر آنکه بریند و سبند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
منقولست که کسی که خواهد که چون از دنیا پیرون رود از کاهان باشد بر او طلب پیش
بظلمه احدی ننزد او نباشد که آنرا طلب نماید که بعد از نمازهای پنجگانه دو مرتبه
قل هو الله احد من جنات سبعین دست خود را بجانب آسمان بکشد و بگوید اللهم اني اسئلك
باسمك المكنون العزوين الطاهر الطهر المبارك واسئلك باسمك العظيم وسطائك القديم
يا ارحم الراحمين يا املق الاسارى و يا فكاك الرقاب من النار واسئلك ان تعلى على

موتبه تسبیحات اربع و بعد بنخواند و الله وصل علی محمد و آل محمد ده مرتبه در بیان
سجده شکی است بدانکه از جمله سنتهای مؤکد بعد از هر نماز سجده شکر است و فضایل
این در احادیث بسیار است حتی آنکه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که در
شکر واجبست بر هر مسلمانی که نماز خود را بان تمام کند و خداوند خود را بخشنود
میکرد ای ملئکه را بحسب سیاق و سبب یعنی که بنده نماز میکند بعد از آن سجده شکر بجای
آورد و حق تعالی بجهان بیان بنده و ملئکه بر میدارد و میفرماید که این بنده من که قرض مرا
ادا کرد و عهده مرا تمام کرد بعد از آن شکر نعمت مرا بجای می آورد ای ملئکه چه ثواب
اوران من هست ملئکه میگویند که پند و کار را در صحت خود را شامل حال او
کردن باز میفرماید چه چنین باو عطا کنم میگویند پند و کار را بجهشت خود را با عطا کن
باز میفرماید که چه چنین باو کرامت فرمایم میگویند که اقوام او را کفایت کن همچنین حاج
سوال میفاید و ملئکه جواب میگویند تا آنکه هیچ حاجتی نی ماند که علم ملئکه باو احاطه کند
مگر آنکه او را میگویند باز چون حق تعالی سوال بنماید اشیاء میگویند پروردگار را علم ما
زیاده ازین لحاظ نکرده است پس حق تعالی میفرماید که من شکر او میکنم چنانچه او شکر من
کند و روی فضل و احسان خود را بسوی او میدارم و او را در مراتب معرفت
خود کامل میکنم و بسند های معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق ع
منقول است که حق تعالی بحضرت موسی خطاب فرمود که ای موسی میدانی که چو از آلا
میان بندگان خود برگزیدم و کام خود کی دایتم بگفت نه ای پروردگار من خطاب رسید
که من چون نظری کردم بنفس تو را از بندگی خود از همه کس ذلیل تر یافتم هرگاه که از نماز
فارع میشوی دو طرف روی خود را بر زمین میگردانی پس حضرت موسی سجده
فرمود و پاهای روی خود را از روی تنال بر خالت مالید و فرمود که کار خود
حق تعالی باو میبخشد که بر هر روز او را دوست خود بر روی سجده نماید و روی

و آیات قرائت گذشت و در باب صلوات نیز بعضی مذکور شد و در این کتاب چون
تقریب مذکور میشود بهین اکتفا می‌نمائیم در تعقیب مخصوص نماز ظهر است سید
عبدالله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حضرت رسول بعد از نماز ظهر این
میخواند لا اله الا الله العظم للعالم لا اله الا الله رب العالمین والحمد لله رب العالمین اللهم
ان اسئلك موجبات رحمتك وعزائم مغفرتك والغنيمة من كل خير والسلام من كل اثم اللهم
لانزع لي ذنباً لأعقربه ولا لها الا فرجاً مستوراً لا شفيعه ولا غياث الا ستترحموا ولا رزقا الا
ولا خوفاً الا أمنتها ولا سوء الا صرفته ولا حاجة لك رضا ولي منها صلاح الا قضيتها يا ارحم
الراحمين آمین رب العالمین در بیان تعقیب مخصوص نماز عصر است سید عبدالله حضرت
امام جعفر صادق منقولست که هر که استغفار بکند حق تعالی بیست کناه او را پامرزود
اگر او هفتاد کناه نداشت باشد باقی آن کناهان پدرش را پامرزود و اگر پدرش هم انقدر
کناها نداشته باشد و اگر نه کناهان برادرش و اگر نه آن کناهان خواهرش و همچنین باقی خویشان
و هر که با او نزدیک تر باشد و روحش پیش دیگر هفتاد هفت مرتبه استغفار واقع شده
و ثواب عظیم برای ده مرتبه سوره فاتحه بعد از نماز عصر خواندن گذشت سید عبدالله
حضرت رسول ص منقولست که هر که هر روز بعد از نماز عصر یک مرتبه بگوید استغفر الله الذي
لا اله الا الله هو الحق الرحمن الرحيم ذي الجلال والاكرام واسئله ان يتوب علي توبة عبد ذليل
جامع مفاتيح باس مسكين مستكين متقي الامانة نفسه نفعا ولا خيرا ولا موتا ولا حياة ولا
شورا حق تمام فرماید که صحیفه کناهان آنرا بخوانند هر چند که کناه بسیار در آن باشد در
بیان تعقیب مخصوص نماز خفتن است سید محمد امام محمد تقی علیه منقولست که هر که
بعد از نماز خفتن هفت نوبت سوره انا انزلناه فی لیلۃ القدر بخواند در میان الواح
ناجم شمع طوسی رعدی علیه نقل کرده است که سجده بعد از نماز خفتن خرد
قل ... قل ... قل احد و قل اعوذ بالله من وقل اعوذ بالله من وقل اعوذ بالله من وقل اعوذ بالله من

والتجرب الحسن أمتي هم اتقى ومن أعتد لهم أتبرأ من بكويد اللهم اني اشتد الي بابائك على فضلك
لاعدائك لنهلككم بايد ينادي المزمين اللهم اني اشتد الي بابائك على فضلك لاولئائك
لتظفونهم بعدك وعدوهم ان تصلي على محمد وعلى المستحقين من آل محمد وسه مرتبه بكويد
اللهم ان اسلك السير بعد الصرسه مرتبه بعد نازن بالوراست ورواين زمين ميگاري
وميگوي يا كافي حين يقيني المذهب وتضييق على الارض بارجت ويا بارئ خالق رحمة
ت وكنيت من خالق عينا اصل على محمد وعلى المستحقين من آل محمد وسه مرتبه بسو جانب حبيب
نوي رابزمين ميگاري وميگوي يا مذل كل جبار ويا معز كل ذليل قد وعزتك وبلغني
محمدي سه مرتبه بسو رديكي سر اسجد ميگاري وصد مرتبه ميگوي شكر اشكر
و در روايت ديكي وارد شد است كه حضرت امام موسى كاظم عليه السلام در مسجد اول هذا
مرتبه انقوا العفوف مودند و در حديث ديكي وارد شد است كه ان حضرت در سجود اين
دعا را ميخوانند اعوذ بك نار صرها الايطي واعوذ من ناصبها الايطي واعوذ بك من
نار عطشا الايطي واعوذ بك من نار سلاوبا الايطي و در حديث ديكي مرويت كه حضرت
اميرالمؤمنين عليه السلام در سجده اين دعا ميخوانند ارحم فل بين يديك وتضرع اليك وحشي
من الناس واسئلك يا كريم در بيان اذكارى است كه در هنگام خواب بايد خواند بدانكه
سجده است كه در هنگام خواب بدت با وضو باشد و چنان راست بخوابد و بقبله و سوره
الايات بخواند كه در باب فضائل قرآن مذكور شد و بهترين اذكار درين وقت تسبيح فاطمه
عليها السلام است خواجه رشيد معتبر از امام جعفر صادق منقولست كه چون اذى شب در
پيش خواب خود ميخوايد ملك بزرگوارى و شيطان متمردي بسوي مبادرت ميمايد ملك
او ميگويد كه روز خود را ختم كن بخير و شب خود را ختم كن بجاه و شب خود را بفتح كن بجاه
پس اكن طاعت ملك كرد و تسبيح فاطمه زهرا عليهم السلام را در وقت خواب خواند ملك ان شيطان را
ميتواند از او دور ميكند و در اينجا فاطمه زهرا را ميگويد كه بايد كه در وقت خواب

خود مال که باعث اینی تو میگردان هر بدائی و در دو وقتی بدانکه اقل سجد شکر
است که سر سجده گذارد دوسه مرتبه بگوید شکی الله چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که صد مرتبه عفو بگوید یا مرتبه شکر اگر در سجده اول صد مرتبه عفو
با عفو العفو بگوید بعد از آن جانب راست را بر زمین گذارد و هر دعا و ذکر که داند
بخواند مثل یا الله یا فی یا ده بار باه یاسیده و همچنین چهاروی حیب رویا بر زمین گذارد
و چنین دعایی یاد کرد بخواند بار دیگر پیشانی بر زمین گذارد و صد مرتبه شکر اشکاً
بگوید خوست و درین سجده برخلاف نمازهای سنتی است که دستها را بر زمین
نخواهد انداخت و شکم را بر زمین نرساند و ایضا مستحب است که حاجات خود را و برای
مؤمن خود را طلب نماید و در تضرع و زاری و مناجات تقصیر ننماید و بسیار طول
برسد چنانچه در احادیث معتبره واقع شده است که بند در هیچ حالت قریب او نخواهد آمد
نیاده نیست از حالقی که در سجده گریان باشد و امید ما صلوات الله علیهم سجد های بسیار
طولایت بجای آورند خصوصاً امام موسی علیه السلام که بعد از نماز صبح بسجده میرفتند و روزی
که بلند میشد است سران سجده بر میداشته اند و اگر در حالقی که پوره اند که مشغول هدایت خلق
مینشسته اند شد اکثر احوال در سجده مشغول مناجات بوده اند همچنان اصحاب کبار
ایشان این طریقه را داشته اند حتی آنکه ثقل کرده اند که بعضی از ایشان اتقیدر طول میدادند
سجده ها که مرغ بر پشت ایشان آشیاء میکرد داشته اند و دعاهای سجده از اهل بیت صلوات
علیهם بسیار نقل شده و این کتاب کنجانش ذکا هماندار دارد و هبتیت آنها است که کلینی سند
معتمد روایت کرده است که عبدالله بن جنید از حضرت امام موسی سوال نمود این دعا را که
در سجده شکر بخواند حضرت فرمود که چون بسجده میروی بگو اللهم انی أشهدك ولتشد لك
رسالة و جميع خلقك لله رب العالمين والاسلام ديني و محمدني وخليائي والحسين وعبدنا
وعلى وجهة ابن محرز موسى بن جعفر عليه السلام . . . محمد بن علي وعليهما السلام

حق تعالی دو ملک بسوی او فرستد که او را بیدار کنند پس او بیدار شود و بگوید یا الله حق تعالی ایشان را موقوف نماید که از برای او استغفار نمایند و اگر در آن شب بمیرد شهید بوده باشد و اگر بیدار شود هر چنانچه که از حق تعالی بطلبد باو عطا فرماید و از حضرت امام محمد باقر منقولست که چون اینکس در شب از پهلوی به پهلوی کرد دست است که بگوید الحمد لله والله اکبر سید بن طاووس علیه الرحمه بنید معتبرانه حضرت صادق علیه السلام روایت کرد است که کسی که خواهد که حضرت رسول ص در خواب به پند بعد از نماز خفت غسل کند و چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت سوره حمد بکمر بنهد صد مرتبه ایة الکرسی بخواند و بعد از نماز هزار مرتبه صلوات بفرستد و بجامه پاک بخوابد که حامل و حراف بر روی آن جامه و طی نکرده باشد و دست خود را بر زیر خود راست خوی و بگذارد و صد مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله و صد مرتبه بگوید ما شاء الله و لا یجوز و ذکر که آنحضرت را در خواب می پند و سید مذکور نقل کرده است که اگر خواهد که حضرت امیرالمومنین را در خواب به پند در وقت خواب ببرد دعا بخواند اللهم انی اسئلك بامر له لطف حق و با دیه باسطه لا ینقضی اشدک لطفک الخفی الذی مالطقت به لعبد الاکفی ان ترینی مولای امیرالمومنین علیه السلام فی منافی و بنید دیگر روایت کرده است که کسی که خواهد که دست خود را در خواب به پند با طهارت بخواند تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بخواند پس این دعا بخواند اللهم انت الحی الذی لا یوصف و الا یان بعزت منه منک بدت اشیاء و الیک تعقیضنا اقبل منها کنت ملجاء و منجاء و ما ادری من هذا لعل ین له ملجاء و لا منجاء منک الا الیک ناسئله به لا اله الا انت و اسئلك به بسم الله الرحمن الرحیم و بحق جبهک محمد ص سید السنین و به طاهرین الوصیین و بحق فاطمه سیده النساء العالمین و بحق الحسن و الحسین الذین جعلتهما شیخا و شایبا اهل الجنة علیهم اجمعین السلام ان تصلى علی محمد و آل محمد و ان ترینی منی فی الحلال علی بن احماد گوید مؤلف این کتاب که برکت اهل بیت رسالت زیاد صلوات الله علیهم

واورا می کنند که ختم شب افتتاح روز بجهت بکند و ملک او را بخیر ابرو میکند پس اگر ملک
 ملک کردی و از و در میکند و حق تعالی عبادت تمام آن شب را در نامه علش بنویسد
 و بنید معتبر از حضرت امام علی نقی منقولست که فرمود که ما اهل بیت را در هنگام حق
 ده حضرت باشد با طهارت و با شستن و دست راست میخوانیم و دست در زیر روی
 گذاریم و تسبیح فاطمه زهرا میخوانیم و دو قبضه میخوانیم و سوره محمد و آیه الکرسی و آیه شریفه الله
 پس هر که چنین کند هر قدر در آن خواب برده است بنید معتبر از حضرت
 صادق علیه السلام منقولست که هر که در وقت خواب یا زده مرتبه سوره انا انزلناه فی
 لیلۃ القدر بخواند حق تعالی یا زده ملک بر او موکل گرداند که او را حفظ نمایند تا صبح از
 شر شیطان رجم بنید معتبر دیگر انا انحضرت منقولست که هر که در وقت که بر حجت خواب
 میرود یا زده مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند کناهان او افریده شود و او را شفیع
 کند و در میان خود و اگر صد مرتبه بخواند کناهان آیند و تا پنجاه سال افریده شود
 و در حدیث دیگر فرمود که کسی که در خواب ترسد در وقت خواب سوره قل اعوذ برب
 الفلق و آیه الکرسی بخواند و بنید معتبر از حضرت منقولست که در وقت سه مرتبه بگوید
 الحمد لله الذی بطن فحبر و الحمد لله الذی ملک فقدر و الحمد لله الذی یحو الی و یت الایضا
 و هو علی کل شیء قدير از کناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده است
 و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص در وقت خواب آیه الکرسی میخواندند و بعد
 و بعد از آن میفرمودند که بسم الله است یا الله و کفرت بالطغوت اللهم احفظ فی منای
 و فی یفقط بنید معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که کسی که خواهد که
 میان شب بیدار شود و در وقت خواب این دعا بخواند اللهم لا تنس ذکرت و لا
 تکر و لا تجعلی من الغافلین و انبی لاحب الساعات الیك و دعوتی من انبی و انبی
 من انبی لا تنس انی لا یغفر الذنوب

بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر در هر رکوعی و در هر سجده

داشتن از رکوعی و در هر سجودی و در هر رکوعی و در هر سجده

و سنت است که در سجده آخر بعد از آنکه

سبحان من تعطف بالحمد و تكريم ب

و النعم سبحان ذي القدر و الله سبحان ذي

القوة و اظول الله اذ استعلا

الارض و استعلا و استعلا و استعلا

حاجت خود را بگوید و در هر رکوعی و در هر سجده

بخواند و در هر رکوعی و در هر سجده

اگر چه بگوید و در هر رکوعی و در هر سجده

هر چه بگوید و در هر رکوعی و در هر سجده

تسبیح و تهلیل و تهلل و تهلیل و تهلیل و تهلیل

و الله هو الله و الله هو الله و الله هو الله

معتبر و معتبر و معتبر و معتبر و معتبر و معتبر

تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح

و اگر کسی دعا و ادب بکشد در رکعتی دیگر بشک و تسبیح و تهلیل و تهلیل و تهلیل

نما حضرت امیر المؤمنین ص و ال چهار رکعت است و در هر رکوعی و در هر سجده

قل هو الله و الله هو الله و الله هو الله و الله هو الله

او و خدا گاهی غایب باشد و معتبر از حضرت صادق ص و الله هو الله و الله هو الله و الله هو الله

عاز بگذارد و در هر رکعتی بعد از حمد شصت مرتبه قل هو الله بخواند و فارغ شود و گاهی

امریزه شود و نمازها و دعاها و اعمال بسیار است و در کتب معتبره و معتبره و معتبره و معتبره

از کار و تعب و او را در اعمال و عبادات انقدر هست که در عبادات بسیار اخصائی
توان نمود پس اگر کسی را بخواهد سنت انقدر هست که از عهد صد هزار
باید آن بداند، نمیتوان آمد پس چه حاجت به ترک شدن اعمال بدعت که از مشایخ اهل
سنت جمعی از جاهلان و بیخردان بپیدا شد رسید و آنچه این فقیر درین کتاب بر سبیل اجمال
از هزار بلد و از بسیار اندکی آورده ام اگر کسی باینها عمل نماید تمام وقت او را فرا گیرد و محله
طریق اهل بیت رسالت صلوات الله علیه مطبوع و معلوم است و کسی که راه متابعت
ایشان نخواهد واضح و ظاهر است و اول چیزی که از اعمال ایشان مبالغه بسیار در آن
نموده اند و بر همه اعمال ترجیح دارد یک رکعت است که هفده رکعت آن نماز پنجگانه است
و باقی هشت رکعت نماز نافله پیشین است که پیش از نماز ظهری باید کرد و هشت رکعت
نافله پسین که پیش از غروب عصری باید کرد و چهار رکعت نافله شام است که بعد از نماز
شامی باید کرد و دو رکعت نماز و تیر است که بعد از خفتن شست و می کنند که بدین رکعت
حساب میشود و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت نماز شفع و دو رکعت وتر که
بعد از نصف شبی باید کرد و اینها در فضیلت و تاکید ثانی واجب باشد که حضرت رسول
همیشه بر اینها مداومت میفرموده اند و اگر ترک شود مانند واجبات قضائی باید کرد و دیگر
از سنن حضرت روزه هر ماه سه روز است یعنی پنجشنبه اول ماه چهارشنبه از دهم تا
ماه پنجشنبه آخر ماه و تمام ماه شعبان که حضرت رسول صبرین روز روزه بودند تا آنکه دنیا
مفارقت نمودند و این سه روز نیز اگر ترک شود قضائی باید کرد و یکی از اعمال مؤکده که فضایل
ناشائی در آن وارد شده است نماز حضرت طیار است و آن چهار رکعت است بدو سجده
و مستحب است که در رکعت اول سوره حمد و از آن زله بخواند و در رکعت دوم سوره
حمد و عادیات و در سیوم حمد و از اجزاء نماز الله و در رکعت چهارم سوره حمد و از اجزاء
و اگر در رکعت اول سوره حمد و از اجزاء نماز الله و در رکعت چهارم سوره حمد و از اجزاء

